۱۹۰۶-۱۹۱۱
(۱۲۸۵-۱۲۹۰)

انقلاب مشروطهٔ ایران

چاپ سوم





ژانت آفاری

ترجمهٔ رضا رضایی

Vahid Sabeti

ژانت آفاری

انقلاب مشروطهٔ ایران

۱۹۰۶ – ۱۹۱۱

(۱۲۸۵ – ۱۲۹۰)

ترجمهٔ رضا رضایی

نشر بیستون
۱۳۸۵

آفاری ، ژانت
انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ (۱۲۸۵ - ۱۲۹۰) / ژانت آفاری؛
ترجمه رضا رضایی - تهران : نشر بیستون ۱۳۸۵
۵۷۰ ص
ISBN 964-90036-8-1
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی : The Iranian constitutional revolution evlution 1906-1911
Grasstoos democrasy, social democtacy & the original of feminism
کتابنامه : ص . ۵۳۱ - ۵۴۸.
۱ - ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. ۲. دموکراسی
ایران. ۳. اسلام و دولت - ایران . ۴. فمنیسم . ایران. ۵ . ایران
اوضاع اقتصادی. ۶. ایران - سیاست و حکومت. الف. رضایی ، رضا :
۱۳۳۵ - ، مترجم . ب . عنوان
۹ الف ۱۴۰۷/آ۷ DSR
۱۳۸۵ ۹۵۵/۰۷۵
کتابخانه ملی ایران ۸۲۹۶ - ۷۸ م

این کتاب ترجمه‌ای است از :
Afary, Janet. The Iranian constitutional Revolution 1906-1911
New York : Columbia University press, 1996

نام کتاب : انقلاب مشروطه ایران
نویسنده : ژانت آفاری
مترجم : رضا رضایی
نوبت چاپ : سوم
تاریخ انتشار : ۱۳۸۵
ناشر : نشر بیستون
مشاور فنی : حسن عیسی نژاد
حروف چینی : میثاق
لیتوگرافی : پیچاز
چاپ و صحافی : معراج
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
شابک : ۱-۸-۹۰۰۳۶-۹۶۴ قیمت : ۱۲۰۰۰۰ ریال
ناشر : نشر بیستون - تهران ، صندوق پستی ۱۷۱۸۵/۴۴۱
تلفن مرکز پخش : ۷۷۴۵۱۰۹۹ e-mail: sdamadi@mail.com
همراه : ۰۹۱۲۱۰۲۰۶۰۷

سخن مترجم

زیرکی را گفتم این احوال بین! خندید و گفت

صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

حافظ

انقلاب مشروطهٔ ایران یکی از مهمترین انقلابهای اجتماعی خاورمیانه است و همانند انقلابهای روسیه، چین و مکزیک، جزئی از نهضت جهانی انقلاب در اوایل قرن بیستم به شمار می‌آید. نویسندهٔ کتاب (استاد تاریخ و مطالعات زنان در دانشگاه پردو) با بهره‌گیری از منابع متعدد، ازجمله روزنامه‌های دورهٔ مشروطه، بحثهای مجلس، گزارشهای دیپلوماتهای بریتانیا، و نوشته‌های حامیان خارجی انقلاب، نشان داده است که در نهضت مشروطهٔ ایران فرهنگها و ایدئولوژیهای مختلفی وجود داشته است و علما، سوسیال دموکراتها، آزاداندیشان، زنان، تجّار، واعظان، پیشه‌وران، کارگران و دهقانان، و اقوام مختلف هر کدام اثر خود را در نهضت و سمتگیری آن نهاده‌اند.

در کتاب از سه نوع دموکراسی بحث شده است: یک نوع تحت‌تأثیر دموکراسی پارلمانی به شیوهٔ غربی، نوع دوم ملهم از نهضتهای سوسیال دموکراتیک روسیه و نقاط دیگر، و نوع سوم برخاسته از انجمنها. موضوع مهم دیگری که نویسنده بر آن تأکید کرده است، حمایت روشنفکران ضدامپریالیست و گروههای چپگرا و آزادیخواه بریتانیا، فرانسه، روسیه و ترکیه از انقلاب مشروطه است - بخصوص در سال ۱۲۹۰ که روسیه و بریتانیا برای تعطیل مشروطه و اعادهٔ استبداد مداخله کردند.

مشروطه‌خواهان رادیکال توانستند قدرت شاه و حامیانش را کاهش دهند و حقوق سیاسی و مدنی مهمی را در قانون اساسی بگنجانند، اما درنهایت موفق نشدند اصلاحات موردنظر خود را تا به آخر پیش ببرند. بازتاب این ناکامی در سراسر تاریخ ایران در قرن بیستم مشهود است و مبارزهٔ اجتماعی مردم ایران از دورهٔ مشروطه تاکنون همواره مهر و نشان همان تعارضهایی را داشته است که پیدا و ناپیدا در خلال نهضت مشروطه عمل می‌کرده‌اند. ازاین‌رو، مبارزه برای ایجاد نظم سیاسی دموکراتیک و مترقیانه باید با آگاهی کامل از میراث فرهنگی

و سیاسی انقلاب مشروطه و تعارضهای آن همراه باشد. امیدوارم ترجمهٔ حاضر به افزایش همین آگاهی تاریخی کمک کند و زوایایی از نهضت مشروطه را که تقریباً فراموش شده‌اند و کمتر مورد توجه تاریخنگاران قرار گرفته‌اند در معرض نقادی و قضاوت هم‌میهنان قرار دهد.

کار این ترجمه وقت بسیار برد (حدود سه سال) و در هر مرحله با مسائل و مشکلاتی مواجه شدم که حل و فصل آنها مستلزم کوششهای دوباره و گاه چندباره بود. اگر پیگیری ناشر و همکاری مؤلف نبود، قطعاً این کار به فرجام نمی‌رسید. در جریان کار، نویسندهٔ کتاب ترجمهٔ تک‌تک فصلها را مطالعه کرد و با راهنمایی خود امکان بهبود ترجمه را فراهم آورد. با توجه به وسواس نویسنده و بازنگری او در مطالب، به جرئت ادعا می‌کنم که متن فارسی کتاب دقیقتر و پیراسته‌تر از متن انگلیسی از کار درآمده است و می‌توان مدعی شد که کتاب حاضر در واقع ویراست جدیدی از اثر اصلی است. من نیز در جریان پیشرفت کار به دیدگاهها و سلیقه‌های تازه‌ای در ترجمه می‌رسیدم که سبب می‌شد در هر مرحله درصدد بازبینی مرحله‌های قبلی کار برآیم. وصف حال مترجم را در این سخن سهروردی در رسالهٔ "عقل سرخ" می‌توان خلاصه کرد:

"چون مدتی بر این برآمد، قدری چشم من بازگشود. بدان‌قدر چشم می‌نگریستم. چیزهایی دیدم که دیگر ندیده بودم و از آن عجب می‌داشتم تا هرروز به‌تدریج قدری چشم من زیادت باز می‌کردند و من چیزها می‌دیدم که از آن شگفت می‌ماندم. عاقبت تمام چشم من باز کردند و جهان را بدین صفت که هست به من نمودند."

در میان کسانی که مشوّق من بودند و به‌نوعی زمینهٔ کار را فراهم کردند، باید از آقای علی میرزایی، سردبیر نشریهٔ نگاه نو، یاد کنم که نخستین بار مقدمه و فصل ۸ را در نشریهٔ خود به چاپ رساندند. همچنین جا دارد که به‌خصوص از چندنفر که کمکهای مؤثری کردند تشکر کنم: آبتین گلکار که در تنظیم نمایهٔ انتهای کتاب و تصحیح متن کوشش بسیار کرد؛ حروفچین کتاب که با حوصلهٔ بسیار وسواسهایم را تحمل کرد؛ بابک دامادی و روان‌شاد هومن امیری که در تبدیل تاریخها کمکم کردند؛ و مهمتر از همه همسرم و نیز پسرم (رامین) که محیط مناسب این کار سنگین را در منزل برایم فراهم آوردند.

رضا رضایی

مرداد ۱۳۷۸

فهرست

PDF.tarikhema.org

به یاد سیدهومن امیری
(۱۳۷۷ـ۱۳۵۳)

پیشگفتار

در نگارش این کتاب از یاری افراد و نهادهای بسیار برخوردار بوده‌ام. دانشگاه میشیگان (ان اربر) محیط فکری تشویق‌آمیز و حمایتگرایانه‌ای فراهم آورد که به من امکان داد بعضی از ایده‌های اصلی کتاب را تنظیم کنم. در مرحلهٔ اولیهٔ طرح، یعنی هنگام تدوین پایان‌نامه‌ام، از توصیه‌های سودمند و حمایت اعضای کمیتهٔ پایان‌نامه در دانشکدهٔ تاریخ و دانشکدهٔ مطالعات خاور نزدیک دانشگاه میشیگان بهره گرفتم. الین‌لوتر و رانلد سونی با بحثهای تشویق‌آمیزشان دیدگاهم را وسیعتر کردند. خوان کول با نقادیهای خود اندیشه‌ام را غنی‌تر کرد.به توسط گرنوت ویندفور و ریچارد میچل توانستم اطلاعات کاملتری در مورد تاریخ خاورمیانه کسب کنم.

اصل تحقیق در سالهای ۱۹۸۵-۱۹۹۱ که پژوهشگر میهمان دانشگاه شیکاگو بودم انجام شد. از دو مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه (جان وودز و رشید خالدی) و از مدیر بخش خاورمیانهٔ کتابخانهٔ بروس کریگ، که کارم را تسهیل کردند، سپاسگزارم. بخصوص باید از جان‌پری، پاول‌اسپرچمن، محمد توکلی-طرقی، و کارکنان کتابخانهٔ‌دانشگاه‌شیکاگو تشکر کنم.

در طی سالها کتابداران و دوستان بسیاری مرا در یافتن اسناد و مدارک کمیاب یاری دادند. بورسی از دانشگاه میشیگان در ۱۹۸۷-۱۹۸۸ به من امکان داد تا تحقیق خود را در کتابخانهٔ عمومی نیویورک، کتابخانهٔ کنگرهٔ امریکا، و مؤسسهٔ هوور ادامه بدهم. میلوراد دراچکوویچ در مؤسسهٔ هوور، دیوید بیسلی در کتابخانهٔ عمومی نیویورک، و لاری میکیتیوک در دانشگاه پردو بسیار کمکم کردند. ناصر و پروانه شیرزاد از ایران کتاب، سهراب رستمیان از نشر کتاب، بیژن خلیلی و محمود نفیسی از بنگاه کتاب، و حسن و ناهید جوادی از کتابهای جوادی برای پیدا کردن آثار کمیاب فارسی کمکهای باارزشی کردند. سعید دامادی، کتابدار [و ناشر ایرانی ترجمهٔ فارسی این اثر]، کتابها و نشریه‌هایی را از ایران فرستاد. اسماعیل جسّیم نشریه‌هایی از مجموعهٔ خصوصی خود را در اختیارم

گذاشت. اوان زیگل نسخه‌هایی از نشریه‌های آذری را از دانشگاه کلمبیا برایم فرستاد.

این پایان‌نامه دو جایزه گرفت: یکی جایزهٔ بهترین پایان‌نامهٔ سال ۱۹۹۱ از بنیاد مطالعات ایرانی در واشینگتن‌دی‌سی، و دیگری جایزهٔ‌بهترین پایان‌نامهٔ سال ۱۹۹۲ ازدانشگاه‌میشیگان. در تابستان ۱۹۹۴ از موقوفهٔ ملی علوم انسانی بورسی دریافت کردم که به من امکان داد از مجموعهٔ ادوارد ج. براون در دانشگاه کیمبریج دیدن کنم، و در آنجا با کمک جیل باترورث در کتابخانه، تحقیق خود را دربارهٔ نشریه‌های انقلاب مشروطه کامل کردم. در دانشگاه پردو، جان کانترنی (سرپرست دانشکدهٔ تاریخ) و برنایس کارول (مدیر برنامهٔ مطالعات زنان) مرا از تدریس در ترم بهارهٔ ۱۹۹۴ معاف کردند و من فرصت یافتم کار بازبینی و افزودن مطالب را به پایان برسانم. دو بورس تحقیق کتابخانه‌ای و یک بورس مطالعاتی مخصوص اعضای هیئت علمی از دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه پردو به من امکان داد تا به دانشگاه پرینستن سفر کنم که در آنجا از کمکهای آذر اشرف بهره‌مند شدم.

از همه مهمتر، چندین همکارم سراسر دستنوشته را در مرحلهٔ پس از پایان‌نامه مطالعه کردند. نیکی کدی پیش‌نویس کتاب را خواند و پیشنهادهای نقادانهٔ متعدد و باارزشی داد. ایرج افشار هم رسالهٔ دکترا و هم پیش‌نویسهای کتاب را خواند و با دانش بسیار وسیع و دایرةالمعارفی خود از انقلاب مشروطه، اصلاحات بسیار انجام داد. ونسا مارتین پیشنهادهای سودمندی در مورد برخی سیاستهای بریتانیا داد و عباس امانت با بلندنظری، راهنماییهای مفصّلی داد که به تنظیم نهایی کتاب کمک کرد. منصور بنکداریان، ضمن مطالعهٔ دقیق دستنوشته، با گشاده‌دستی چندین نامهٔ مجموعهٔ ادوارد ج. براون در کتابخانهٔ کیمبریج و اسناد و مدارک مربوط به کمیتهٔ ایرانِ لندن را در اختیارم نهاد.

چندهمکار برخی از فصلها را خواندند. تامس ریکس و تاکاشی کورودا فصل ۶ را خواندند و پیشنهادهای مفیدی دادند. رابرت مک‌دانیل، همکارم در دانشگاه پردو، چندین فصل را مطالعه کرد و دربارهٔ انقلاب مشروطه با هم گفت و گوها داشتیم. ویلم فلور، جان فُرَن، کامران آفاری، هوشنگ کشاورز، منصور معدّل، تادیوش سویِتوچوفسکی، و مرحوم غلامحسین صدیقی نیزبخشهایی‌ازکتاب را خواندند و کمکهای فکری متعددی به من دادند.

اصغرسادات و نیره‌توحیدی با ترجمه‌هایی از آذری کمکم‌کردند. کارکنان‌دانشکدهٔ تاریخ و برنامهٔ مطالعات زنان در دانشگاه پردو در تصحیح و تایپ و کارهای دیگر کتاب کمکم کردند. کارکنان انتشارات دانشگاه کلمبیا نیز در چاپ انگلیسی کتاب همراهیهای فراوان نمودند.

اما ترجمه و انتشار این کتاب در ایران بدون همّت و زحمات دو نفر ممکن نبود: یکی دوست

عزیز و ناشر محترم [انتشارات بیستون]، سعید دامادی، که چند بار سعی کردم او را از این کار پرزحمت منصرف کنم، اما خوشبختانه وقعی ننهاد و با پشتکار خود چاپ فارسی کتاب را ممکن ساخت؛ و دیگری مترجم زبردست، رضا رضایی، که زحمت ترجمهٔ کتاب را بر عهده گرفت. طبق قرار قبلی ایشان متن تایپ‌شدهٔ ترجمه را برایم ارسال کردند تا نقل‌قولها را عیناً از مآخذ فارسی در متن ترجمهٔ ایشان وارد کنم. آقای رضایی برخی از لغزشهای قلمی و چاپی کتاب را نیز اصلاح کردند و مرا رهین منت خود ساختند. دو دوست دیگر، امیر نجات و سهراب یزدانی، نیز در کمال اخلاص و بزرگواری متن ترجمه را سراسر خواندند و برخی از نکات ازقلم‌افتاده و نادرستیها را متذکر شدند. آقای نجات تصویری از مهر فرقهٔ اجتماعیون عامیون را که از پدر بزرگوارشان محمد نجات (عضو مجلس شورای ملی دوم و منشی فرقهٔ اجتماعیون عامیون در تهران) به جا مانده بود برایم فرستادند. دو جوان نازنین، بابک دامادی و شادروان سیدهومن امیری، در تبدیل تاریخهای میلادی به شمسی و پیگیری امور چاپی کمک کردند.

بدون یاری و محبت خانواده‌ام، والدینم انور (پیرنظر) و نعیم آفاری، خواهرانم مونا و فریدا، و برادرم کامران، نمی‌توانستم این کار را به پایان برسانم. دخترم، لنا، همواره مشوقم بود و از بسیاری جهات ممنون پشتیبانی و محبت همسرم، کوین اندرسن، هستم که طی سالها دربارهٔ پیش‌نویسهای متعدد دستنوشته نظرهای صائب داد.

از خوانندگان کتاب دو تقاضا دارم که امیدوارم بپذیرند و مرا رهین منت خود سازند. اول اینکه در صورت برخورد به لغزشها و اشتباهات، نویسنده یا ناشر را مطلع کنند تا ان‌شاءالله در چاپهای بعدی اصلاح شود. دوم اینکه اگر خاطرات شخصی یا اسناد خانوادگی در اختیار دارند که ممکن است برخی نکات تاریک انقلاب مشروطه را روشنتر سازد، محبت کنند و تماس گیرند.

خرداد ۱۳۷۸

ژانت آفاری، استاد تاریخ دانشگاه پردو

انقلاب مشروطه ایران

۱۹۱۱ - ۱۹۰۶

(۱۲۹۰ - ۱۲۸۵)

مقدمه

برای تاریخنگاران همواره به دلیل نوع شواهد باقی مانده، باز جستن مواضع طبقهٔ حاکم در هر جامعه‌ای آسانتر می‌نماید. دیدگاههای فرودستان را باید با زحمت و جزء به جزء بازسازی کرد. ولی اگر بخواهیم گذشته را بفهمیم باید بکوشیم تا بازسازی‌اش کنیم.

کریستوفر هیل

در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۱۳ رجب ۱۳۲۷ هق./ ۹ مرداد ۱۲۸۸] در ایران واقعه‌ای رخ داد که همگان را به بُهت و حیرت انداخت و حتی امروزه هم یادآوری‌اش با ناباوری روبه‌رو می‌شود. شیخ‌فضل‌الله نوری، روحانی عالی مقام تهران، به حکم یک دادگاه انقلابی در ملأ عام به دار آویخته شد. دو هفته پیش از آن، نیروهای انقلابی تهران را فتح کرده و با خلع محمد علی شاه دولت مشروطه را اعاده کرده بودند. در سال ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ هق./ ۱۲۸۶]، پس از ماهها رویارویی با مشروطه‌خواهان لیبرال و رادیکال، نوری توانسته بود از سیادت علما در نظم جدید سیاسی دفاع کند و شورایی از روحانیان مسلمان نوعی حق وتو بر مصوبات مجلس کسب کرده بود. اما در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [رجب ۱۳۲۷ هق./ مرداد ۱۲۸۸]، این روحانی برجسته که از عالیترین مراجع نجف اجازهٔ اجتهاد گرفته بود و به همین دلیل در اقدامهایش مصونیت سیاسی داشت، توسط محکمهٔ انقلابی تهران مفسد فی‌الارض شناخته شد. حکم اعدام نوری را مراجع نجف تأیید کردند. سپس او را به میدان توپخانهٔ تهران در نزدیکی مجلس بردند و مثل یک مجرم عادی به دار آویختند.

میراث انقلاب مشروطه، و منازعهٔ نوری و نیروهای مشروطه‌خواه، هنوز هم موضوع مطرحی است. آیت‌الله خمینی [ره] بعد از ورود به تهران در ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] نوری را پدر

عقیدتی جمهوری اسلامی خواند و برای اعادهٔ حیثیت او تلاش فراوان کرد. مادهٔ ۲ از متمم قانون اساسی مشروطه (۱۹۰۷) [۱۲۸۶] مقرر کرده بود که هیچ یک از قوانین مصوب مجلس نباید خلاف شرع باشد. شورای روحانیان که نوری برای اجرای این ماده پیشنهاد کرده بود، اساس ولایت فقیه در جمهوری اسلامی شد.

جمهوری اسلامی از نوری تجلیل کرده است، ولی مخالفان غیر مذهبی جمهوری اسلامی، چه آنها که در ایران زندگی می‌کنند و چه آنها که جلای وطن کرده‌اند، از میراث دموکراتیک انقلاب مشروطه و اصلاحات سیاسی سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۱ [۱۳۲۴-۱۳۲۹ هـ‌ق./ ۱۲۸۵-۱۲۹۰] الهام می‌گیرند. هفته‌ای نیست که مقاله یا نوشته‌ای در مطبوعات ایرانی خارج از کشور دربارهٔ فضایل انقلاب مشروطه و میراث دموکراتیک آن منتشر نشود. اما در این مباحثه‌های قلمی کلاً این نکته نادیده می‌ماند که انقلاب مشروطه رویدادی چند فرهنگی و چند ایدئولوژیکی بوده است. در عین حال، بیشتر مفسران مطبوعات ایران نیز به این نکته توجه نمی‌کنند که بسیاری از تضادهای مهم انقلاب مشروطه، تضادهایی که نزدیک به یک قرن است بر کشور سایه انداخته‌اند، هنوز هم حل و فصل نشده‌اند.

هر نسلی از تاریخنگاران مشروطه جنبهٔ خاصی از این رویداد بسیار بغرنج را برجسته کرده است. ادوارد ج. براون، پژوهشگر لیبرال بریتانیایی که نخستین شرح جامع انقلاب را در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] به رشتهٔ تحریر درآورد، می‌خواست دستاوردهای بی‌سابقه و دموکراتیک ملت ایران را در زمان انقلاب به دنیای غرب نشان دهد. براون امید داشت که ایران را از بازی نکبت‌بار توسعه‌طلبان امپریالیست در آن زمان برکنار نگه‌دارد، اما برای رسیدن به این هدف مجبور بود بر تفاوتهای ایدئولوژیکی و مذهبی مشروطه‌خواهان سرپوش بگذارد، حال آنکه کاملاً بر این تفاوتها واقف بود.[1] پژوهش ژرف احمد کسروی دربارهٔ انقلاب مشروطه، مشحون از همدردی با مشروطه‌خواهان رادیکال آذربایجان، انجمن تبریز، و بخصوص سازمانهای انقلابی مجاهدین بود - که این مجاهدین متأثر از عقاید سوسیال دموکراتیک بودند. کسروی، بر خلاف براون، به برخورد میان جناحهای مذهبی و غیر مذهبی نهضت و رویارویی علمای مخالف با مشروطه‌خواهان لیبرال و رادیکال توجه بسیار نمود، ولی در مورد این نکته که برخی از مشروطه‌خواهان رادیکال دگراندیشان و دگرباوران مذهبی بودند به عمد سکوت کرد. همچنین، به رغم هواداری واقعی‌اش از تهیدستان و

ضعفا، ظاهراً از بعضی ظرایف سیاست سوسیال دموکراتیک بی‌اطلاع بود و به خطا بروز تعارضهای ایدئولوژیکی در صفوف مشروطه‌خواهان چپگرا را صرفاً ناشی از اختلاف اشخاص و سلیقه‌ها می‌دانست.[۲] عده‌ای چون مهدی ملکزاده و یحیی دولت‌آبادی که خود در زمرهٔ آزاداندیشان و دگرباوران مذهبی بودند به درک ما از انجمنهای انقلابی تهران آن زمان بسیار کمک کردند. اما از بیم تعصبات عوام، وابستگیهای محرمانهٔ مذهبی یا ایدئولوژیکی بسیاری از رهبران مشروطه را فاش نکردند و از نقش و تأثیر گرایشهای دموکراتیک آن زمان، اهمیت تغییر نقش زنان در عصر مشروطه، یا مباحثه‌های ارضی و جنبشهای روستایی شرح و تحلیل مفصلی ارائه ندادند.[۳]

در دو دههٔ اخیر، تاریخنگاران انقلاب مشروطه به ابعاد دیگری از این نهضت روی آورده‌اند - مانند احزاب سیاسی دورهٔ انقلاب و ترکیب طبقاتی و ایدئولوژیکی دست‌اندرکاران. فریدون آدمیت توجه ما را به جنبه‌های روستایی نهضت در گیلان جلب کرده است و گفته است که بسیاری از رهبران و فعالان رادیکال انقلاب مشروطه پیوندهای سوسیال دموکراتیک نهانی داشته‌اند.[۴] ایرج افشار منابع و مأخذ بسیاری را خصوصاً در مورد تقی‌زاده ودیگر مبارزان دموکرات در دسترس پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار داده است. منصوره اتحادیه (نظام مافی) در مورد تنوع ایدئولوژیکی انقلاب، از جمله فعالان احزاب سیاسی مهم مشروطهٔ دوم، تحقیق کرده است.[۵] ونسا مارتین نشان داده است که تفاوتهای ایدئولوژیکی علمای تهران ناشی از وابستگیهای طبقاتی و سیاسی و از جمله تفاوت منابع درآمدشان بوده است.[۶] اخیراً منگل بیات ادعا کرده است که بسیاری از رهبران مشروطه که به عنوان روحانیان مسلمان شهرت داشتند، در واقع دگرباوران مذهبی و به خصوص بابیان ازلی بودند که از کرمان، اصفهان و تهران برخاسته بودند.[۷]

من در کتاب حاضر از روایت یکسو نگرانه‌ای که ابعاد سیاسی انقلاب را متمایزتر کند اجتناب کرده‌ام و به ابعاد چند طبقه‌ای، چند فرهنگی و چند ایدئولوژیکی آن توجه نموده‌ام. به نظر من، انقلاب مشروطه صرفاً یک انقلاب سیاسی نبود (که عده‌ای زمامدار جای عده‌ای دیگر را بگیرند)، بلکه انقلابی اجتماعی و فرهنگی همراه با جنبه‌های مهم رادیکال بود. علاوه بر این، در کتاب حاضر می‌خواهم نشان دهم که ابعاد قومی، طبقاتی و جنسیتی نهضت، امور مبهم و جزئی و بی‌اهمیتی نبوده‌اند که در رویدادهای سیاسی تأثیر نگذاشته

باشند. برعکس، **این جنبه‌ها در** بطن انقلاب وجود داشتند، و در حدود و ثغور و **جهتگیریهای سیاسی آن اثر نهادند.** در ضمن، من بیش از مورخان قبلی به تأثیر فعالان و **سازمانهای سوسیال دموکراتیک** توجه کرده‌ام و کوشیده‌ام نشان دهم که در انقلاب مشروطه **سه مفهوم متفاوت از دموکراسی** تکوین پذیرفته بود: ۱. دموکراسی پارلمانی به سبک اروپایی، **که در مجلس شورای** ملی و قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ هـ.ق./ ۱۲۸۵] تجلی یافت؛ **۲. مجموعه‌ای از تمایلهای** سوسیال دموکراتیک که عمدتاً ملهم از جمعیتهای سوسیال **دموکراتیک قفقاز در روسیهٔ** تزاری بود؛ و ۳. انواع مظاهر دموکراسی رادیکال که در شوراها و **جمعیتهای رادیکالی دیده** می‌شد که بعضی از آنها خود را انجمن می‌نامیدند.

تأثیر متقابل و بغرنج این سه دسته نهاد و ایدئولوژی دموکراتیک، و مبارزهٔ آنها علیه حکومت **سلطنتی و نیز** علمای محافظه‌کار، نهایتاً در سیر انقلاب تأثیر گذاشت. این مبارزه در بحبوحهٔ رقابتهای امپریالیستی - بخصوص بین دو مدعی بزرگ قدرت در منطقه، یعنی روسیه و بریتانیا - صورت می‌گرفت، اما دینامیسم خاص خود را داشت.

در فصل ۱ زمینهٔ انقلاب و تبعات تشدید تعامل سیاسی و اقتصادی ایران قرن نوزدهم با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که موجب بی ثباتی می‌شد بررسی شده است. از یک سو، فرایند توسعهٔ وابسته، با تشویق قدرتهای اروپا، اقتصاد ایران را به زایده‌ای برای صدور مواد خام به کلان شهرهای پیشرفتهٔ صنعتی مبدل کرد، و حکومتی نیز که بر سرکار بود در اعطای امتیازات به بیگانگان کاملاً دست و دل باز بود. از سوی دیگر، تماس بیشتر با نهادهای دموکراتیک‌وصنعتی غرب موجب‌شد که روشنفکران‌ایران طالب اصلاحاتی درجامعهٔ سنتی خود شوند، مشارکت سیاسی وسیعتری را بخواهند و حدودی را در اختیارات حکومت مطلقه تقاضا کنند. به علاوه، اصلاحات گمرکی مأموران بلند پایهٔ بلژیکی در زمان حکومت مظفرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۹۰۷ / ۱۳۱۳-۱۳۲۴ هق. [۱۲۷۵-۱۲۸۵]) موجب افزایش نارضایی سیاسی در میان تاجران و پیشه‌وران شد و به سلسله اعتراضهایی در شهرهای مهم در سالهای ۱۹۰۰ (۱۳۱۹ هق.) تا ۱۹۰۵ (۱۳۲۴ هـ.ق.) [۱۲۷۹-۱۲۸۴] انجامید.

فصل ۲ با بحثی دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تأثیر آن در شرق آغاز می‌شود و با شرحی از جمعیتهای مخفی و نیمه مخفی قبل از انقلاب مشروطه که در ۱۹۰۴-۱۹۰۵ [۱۳۲۳-۱۳۲۴ هـ.ق./ ۱۲۸۳-۱۲۸۴] در ایران شکل گرفتند ادامه می‌یابد. پس از ماهها

اعتصاب و بست نشستن در حرم حضرت عبدالعظیم، قم، و باغ سفارت بریتانیا در تهران، مظفرالدین شاه در اوت ۱۹۰۶ [جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ.ق. / مرداد ۱۲۸۵] به سلطنت مشروطه رضایت داد. ائتلافی که این پیروزی اولیه را به بار آورد شامل گروههایی بود که برنامه‌های سیاسی متفاوتی داشتند - مانند علمایی که از تمرکز فزایندهٔ قوا در دست حکومت ناراضی بودند، تاجرانی که با وضع تعرفهٔ گمرکی بر صادرات خود مخالف بودند، و نیز روشنفکران لیبرال و رادیکال عضو جمعیتهای مخفی. این گروه اخیر شامل تاجران، معلمان، و دگراندیشان منجمله فراماسونها، و آزاداندیشان می‌شد. نفوذ دگرباوران مذهبی، بخصوص بابیان ازلی، در بسیاری از جمعیتهای قبل از انقلاب که در تهران، اصفهان و کرمان تشکیل شده بودند قابل توجه بود. دگرباوران مذهبی و آزاداندیشان با استتار نظرات متجددانهٔ خود،که بامعتقدات علمای رسمی شیعه تفاوت بسیار داشت، به تشکیل ائتلاف ملی وسیعی کمک کردند که برای مردم جاذبه داشت و خواستار تعیین حدود در اختیارات شاه بود.

فصل ۳ به بررسی ترکیب مجلس اول ۱۹۰۶-۱۹۰۸ [۱۳۲۴-۱۳۲۶ هـ.ق./ ۱۲۸۵-۱۲۸۷] و اقدامهای آن اختصاص دارد. قانون اساسی دسامبر ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ هـ.ق./ آذر ۱۲۸۵] اختیارات شاه و وزرایش را کاهش داد، برای ایالتها استقلال اداری قایل شد، به قشری از مردان حق رأی داد، زمینه را برای وضع قوانین جدید مدنی فراهم کرد، و به مطبوعات آزادی داد. در این دوره انجمنهای رادیکال متعددی در شهرها، از جمله انجمن تبریز و دیگر شوراهای رادیکال تهران و تبریز، تشکیل شد. انجمنهای ایالتی و ولایتی و مردمی، بخصوص انجمنهای رادیکال‌تر شمال، تحت تأثیر سازمانهای سوسیال دموکراتیک و گرایشهای سیاسی قفقاز و مخصوصاً فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو و شعبه‌های آن در ایران بودند. این انجمنها نوعی استقلال سیاسی و هویت فرهنگی به ایالتها می‌دادند. تقریباً در همه جا، تشکیل چنین انجمنهای رادیکالی با افتتاح مدارس جدید غیر مذهبی، ابتدا برای پسران و سپس در بعضی از شهرهای بزرگ، برای دختران، همراه بود. وقتی مدارس جدید جایگزین مکتبهای قدیم شدند و محکمه‌های انجمنهای ایالتی جای روحانیان را در حل و فصل امور محلی گرفتند، اقتدار علما در امور تعلیماتی و حقوقی کاهش یافت.

فصل ۴ به مسئلهٔ تصویب متمم قانون اساسی مربوط می‌شود که در بهار ۱۹۰۷ [۱۳۲۴ هـ.ق./ ۱۲۸۶] موضوع مباحثه‌ها و مجادله‌های حادّ بود. واکنش نسبت به این متمم، در

بسیاری از مباحثه‌های ایدئولوژیکی ایران قرن بیستم تأثیر گذاشت. قانون اساسی غیر مذهبی ۱۹۰۶ [۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ هـق./ ۱۲۸۵] با مداخله در قلمرو شریعت، مرجعیت نهادها و سنّتهای شیعی را علناً به مبارزه خوانده بود. با توجه به این، روحانیان محافظه‌کار به رهبری شیخ فضل‌الله نوری از نهضت انقلابی فاصله گرفتند و به شاه نزدیک شدند. وکلای ترقیخواه مجلس، مانند سیّدحسن تقی‌زاده، امید داشتند لایحه‌ای را به تصویب برسانند که آزادی بیان، اجتماع، و مطبوعات و نیز تساوی حقوق سیاسی شهروندان (مرد) را صرف‌نظر از قومیت و مذهب تضمین کند. اما نوری نیز با حمایت دیگر روحانیان سنتی، و نهایتاً پشتیبانی علمای مشروطه‌خواه نجف، توانست مادهٔ ۲ را به تصویب برساند که اختیارات عالی به "هیئت علماء" مجلس می‌داد.

فصل ۵ اختصاص دارد به فرهنگ مردم در دورهٔ انقلاب و روزنامه‌های رادیکالی که روایتهای جدید مقاومت و دگرگونی اجتماعی را پدید آوردند. نشریهٔ *صور اسرافیل* در صفحات خود نقد بی‌سابقه‌ای از سنّتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران ارائه کرد. علی‌اکبر دهخدا در هجو خرافات، اعتقاد به قضا و قدر، و سنّتهای مردسالارانه‌ای که زنان و کودکان را خوار می‌شمرد، از طنز و کنایه استفاده کرد. از این رو، نویسندگان *صور اسرافیل* رویارویی‌هایی با علمای مخالف پیدا کردند. روزنامه‌های دیگر، مثل *حبل‌المتین*، مردم را از دسیسه‌های امپریالیستی در ایران با خبر می‌کردند و بخصوص به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس که ایران را به دو حوزهٔ نفوذ تقسیم می‌کرد توجه بسیار نمودند.

در فصل ۶ مباحثه‌های مربوط به اصلاحات عواید ارضی در مجلس، تشکیل انجمنهای روستایی، و دیگر صورتهای مقاومت روستایی مورد بحث قرار می‌گیرد. تقاضای مردم برای اصلاحات ارضی، و نیز کسری شدید بودجه، مجلس را ترغیب کرد تا سهمیه‌های ارضی تیول را ملغی کند. این اصلاحات، عواید حکومت را افزایش داد ولی درآمدهای روستاییان را بیشتر نکرد. وانگهی، اصلاحات مجلس آنقدر وسیع نبود که نهضت دهقانی وسیعی را پدید آورد که بتواند به دوام اصلاحات کمک کند. مجلس تسلیم فشار زمینداران و سیاستمداران ثروتمند شد و با تشکیل شوراها در شهرهای کوچک و روستاها مخالفت کرد و حتی در مواردی برای انحلال آنها قشون اعزام کرد - مثل گیلان.

فصل ۷ نظری است به انجمنهای زنان و نهادهای اجتماعی و فرهنگی دیگری که توسط

زنان طبقات بالا و متوسط تهران تشکیل شدند، از جمله مدارس، درمانگاهها، و برنامه‌های هنری و نمایشی. شیخ‌فضل الله نوری علیه تحصیل زنان فتوا داد و اعلام کرد که درس خواندن زنان موجب تغییرات نامطلوب در نقش زن و مرد می‌شود. با وجود این، مدارس زنان رونق گرفت. بعضی از زنان فعال نامه‌هائی را در روزنامه‌های آن زمان نشر دادند و اقدامهای مخالفان محافظه‌کار مذهبی را محکوم کردند و خواهان رسمیت بیشتر حق تحصیل زنان شدند. بعضی از مردان روزنامه‌نگار، وکلای مجلس، و شاعران نیز ازنهضت زنان حمایت کردند. از موضوعهایی مثل ازدواج کودکان، چند همسری، و حق طلاق مردان سخن به میان آمد و حتی معدودی در مجلس دوم خواستار حق رأی برای زنان شدند. اما تقریباً همهٔ آنها زن را در درجهٔ اول به عنوان مادر و همسر در نظر می‌گرفتند، و می‌گفتند زن درس خوانده مادر و همسر بهتری است و فرزندانی تربیت می‌کند که ایران را سریعتر و بهتر به سوی تجدد خواهند برد.

فصل ۸ مربوط است به دوره‌ای که به استبداد صغیر معروف شده است (۱۳ ژوئن ۱۹۰۸- ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۰۹) [۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶-۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷ هـق./ ۱۲۸۷-۱۲۸۸] و نیز جنگ داخلی آذربایجان در ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۳۲۶-۱۳۲۷ هـق./ ۱۲۸۷-۱۲۸۸]. در ۱۳ ژوئن ۱۹۰۸ [۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـق./ ۲۳ خرداد ۱۲۸۷] اعضای بریگاد قزاق روس که تحت فرمان محمد علی شاه بودند مجلس را به توپ بستند. بسیاری از روشنفکران انقلابی برجستهٔ تهران راه اختفا و تبعید در پیش گرفتند و تبریز مرکز جدید مقاومت ملی شد. سوسیال دموکراتهای آذربایجان، با کمک انجمن تبریز، ارتش مقاومت تشکیل دادند. این ارتش داوطلب، که انقلابیون آذری، ارمنی و گرجی قفقار نیز در آن عضویت داشتند، تحت فرماندهی ستارخان، قهرمان مردمی انقلاب مشروطه، و یارش باقرخان قرار داشت. تبریز ۹ ماه در برابر قوای سلطنتی مقاومت کرد. سرانجام، با مداخلهٔ روسیه‌واشغال تبریز در آوریل ۱۹۰۹ [۱۳۲۷ هـق./ فروردین۱۲۸۸] محاصرهٔ تبریز شکسته‌شد.

فصل ۹ تحلیلی است بر ابعاد چند قومی و بین‌المللی مقاومت در دورهٔ استبداد صغیر. روشنفکران تبعیدی ایران در اروپا مخاطب وسیع پیدا کردند و خواهان اعادهٔ حکومت مشروطه در ایران شدند. سوسیال دموکراتهای قفقاز صدها مبارز داوطلب به آذربایجان و گیلان اعزام کردند، و این داوطلبان که مجهز به فنون نظامی پیشرفته‌تری بودند مقاومت

ملیون راتقویت کردند. هنگامی که قشون سلطنتی درگیر جنگ با تبریز بود، ایالات در شمال و جنوب به تدریج متحد شدند تا ابتدا در قلمرو خود و سپس در تهران حکومت مشروطه را اعاده کنند. در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷ هق./ تیر ۱۲۸۸] ارتشی انقلابی از گیلان، همراه با عشایر بختیاری اصفهان، تهران را فتح و حکومت مشروطه را اعاده کرد.

در فصل ۱۰ ترکیب مجلس دوم و نقش حزب دموکرات بررسی می‌شود. محمدعلی شاه خلع و به روسیه تبعید شد. پسردوازده ساله‌اش احمد شاه تاجگذاری کرد و نایب‌السلطنه‌ای امور او را به عهده گرفت. حزب دموکرات، به رهبری تقی‌زادهٔ سوسیال دموکرات، هم لیبرالها را دربرداشت و هم سوسیال دموکراتها را، و خیلی زود اقلیت مهمی را در مجلس به دست آورد. برنامهٔ اجتماعی رادیکال این حزب و حمایتش از تفکیک دین و دولت، در روزنامهٔ حزبی *ایران نو* بازتاب می‌یافت که با تحلیلهایش از وقایع ایران و سیاستهای اروپا در آن دوره زمینه‌های جدیدی را گشود.

فصل ۱۱ مربوط است به تابستان ۱۹۱۰ [۱۳۲۸ هق./ ۱۲۸۹] و دولت بختیاری - دموکرات. دموکراتها امید داشتند که با دولت متمرکز و حکومت پارلمانی، ایران را نوسازی کنند، اما تلاش آنها در زمینهٔ تمرکز دادن به امور، قبایل مختلف غیر فارس را که از قدرت فزونتر بختیاریها در تهران نیز ناراضی بودند بر سر خشم آورد. تلاش دموکراتها برای ایجاد دگرگونی از طریق اصلاحات پارلمانی نیز به جایی نرسید. مجلس دوم و حکومت، تحت تسلط زمینداران، رؤسای قبایل، و اشراف‌زادگانی بود که به تداوم اصلاحات اجتماعی و سیاسی انقلاب علاقهٔ چندانی نداشتند. شوق اولیهٔ مردم به مشروطه‌جای خود را به تردید و بدگمانی نسبت به نسل جدید سیاستمداران داد که ظاهراً به کسی جز خودشان نمی‌اندیشیدند. ترور روحانی برجسته، سید عبدالله بهبهانی، خلع سلاح اجباری مجاهدانی که مقاومت می‌ورزیدند، و نیز مالیاتهایی که حکومت دموکرات - بختیاری وضع کرد، باز هم میزان حمایت از دموکراتها را کاهش داد و در اواخر ۱۹۱۰ [۱۳۲۹ هق./ ۱۲۸۹] تقریباً به صفر رساند. دیگر، اکثریت پارلمانی محافظه‌کار در مجلس متشکل شده بود. به هم خوردن ائتلافی که مشروطه را اعاده کرده بود، و افزایش عداوت مردم نسبت به حکومت، در حکم چراغ سبز برای روسیه و بریتانیا به منظور افزایش مداخلهٔ سیاسی‌شان در ایران بود.

فصل ۱۲ نقش مورگان شوستر (۱۸۷۷-۱۹۶۰) مستشار مالی امریکایی را مورد بحث

قرار می‌دهد. او در مهٔ ۱۹۱۱ [۱۳۲۹ هق./ اردیبهشت ۱۲۹۰] وارد تهران شد. اصلاحات مالی شوستر و همکاری فعالانه‌اش با دموکراتها در دفع تهاجم شاه سابق، مدتی مواضع دموکراتها را در مجلس تقویت کرد. ولی این اقدامها برای رفع نقیصه‌های سیاسی و اجتماعی مشروطهٔ دوم کفایت نمی‌کرد. حکومتهای روسیه و بریتانیا که دیگر استقلال سیاسی ایران را تحمل نمی‌کردند و از مراجعه‌های شوستر به جامعهٔ جهانی نیز خرسند نبودند، خواستار اخراج او شدند. قشون روسیه به قزوین آمد و تهدید کرد که وارد پایتخت می‌شود و مجلس راتعطیل می‌کند. نایب‌السلطنه و وزیران کابینه، تحت فشار سفارتخانه‌های بریتانیا و روسیه، در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ [۱۳۲۹ هق./ ۳ دی ۱۲۹۰] مجلس را بستند و به مشروطیت خاتمه دادند.

انقلاب مشروطهٔ ایران، به دلیل دامنهٔ وسیعش، با توجه به تئوریهای بسیاری که دربارهٔ انقلابهای جدید و بخصوص انقلابهای جهان سوم مطرح شده است نیز قابل تحلیل است. یکی از دشواریهای نگارش کتاب حاضر آزمودن چنین تئوریهایی با توجه به تجارب غالباً نادیده ماندهٔ انقلاب مشروطه بود و اینکه قضیهٔ ایران به این تئوریهای دگرگونی اجتماعی اعتبار می‌بخشد یا آنها را بی مناسبت یا مردود می‌نماید.

برینگتن‌مور که دربارهٔ روند مدرن سازی، دهقانان، و دموکراسی و دیکتاتوری قلم می‌زند معتقد است که مدرن سازی و دموکراسی پارلمانی نهایتاً با قیادت دهقانان یا بردگان مانعةالجمع است. من در مورد انقلاب مشروطه به نتیجه‌ای مشابه این رسیده‌ام و دریافته‌ام که ناکامی مجلس در حل و فصل مسائل ارضی و دهقانی از علل مهم شکست انقلاب بوده است. مور دهقانان را مفعول صِرف تاریخ نمی‌داند، ولی به یکی از مفروضات اصلی مکتب مدرن سازی پایبند است : تلقّیِ تحقیر آمیز از فرهنگها و سنّتهای بومی، از جمله هرگونه ابتکار عمل دهقانان بومی یا قبایل در سطح روستا. در عوض، اریک ولف، ترنس رنجر، و استیو استرن در مطالعات خود بر نقش جوامع روستایی به عنوان عامل دگرگونی اجتماعی تأکید کرده‌اند و به سهم فرهنگها و جوامع بومی دهقانی در جنبشهای اجتماعی انقلابی توجه نشان داده‌اند. در کتاب حاضر نیز استدلالی شبیه این در مدّ نظر بوده است.[۸]

تئوری "سیستمهای جهانی" ایمانوئل والرشتاین که بر محیط اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی جوامع غیر غربی در متن اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تأکید دارد، نشان می‌دهد که چگونه ظهور اقتصاد سرمایه‌داری در اروپا در مناسبات اجتماعی سراسر جهان اثر نهاد. تحلیل والرشتاین، همان طور که بعضی از تاریخنگاران ایران مانند چارلز عیسوی، نیکی کدی، گد گیلبار، و جان فُرَن نیز نشان داده‌اند، با بررسی اوضاع ایران در اواخر قرن نوزدهم تأیید می‌شود.[۹] اما چشم‌انداز والرشتاین دو نقص معروفِ "تئوریِ وابستگی" را دارد - تئوری وابستگی یک مکتب فکری است که سعی دارد علل عقب‌ماندگی اقتصادی را در جوامع غیر غربی توضیح دهد. نقص اول این است که در این گونه مطالعات بر تعارضهای طبقاتی، قومی و جنسیتی در درون هر فرهنگ و ملیّت، چه از لحاظ داخلی و چه علیه سلطهٔ خارجی، به قدر کافی تأکید نمی‌شود. و نقص دوم این استِ که نقش فرهنگ و بخصوص ایدئولوژی نهضتها در دگرگونیها کلاً دست کم گرفته می‌شود. والرشتاین معمولاً به تفکیک خشک پایه و روبنا وفادار است و فرهنگ و ایدئولوژی را بازتاب امور اقتصادی می‌داند.[۱۰] چنان که در کتاب حاضر خواهیم دید، تحلیل انقلاب مشروطه را نمی‌توان صرفاً به اقتصاد پیش از سرمایه‌داری ایران در آن دوره منوط کرد. ایدئولوژیهای مختلفی، از ایدئولوژی تجدد طلبان مذهبی و مخالفان تجدد گرفته تا ایدئولوژی لیبرالها و سوسیال دموکراتها، در شکل‌گیری جریانهای دورهٔ انقلاب نقش داشتند.

تئوری "بسیج منابع" چارلز تیلی دینامیسم اقدام جمعی را در میان مردم عادی بررسی می‌کند. تیلی که نگرشی چند رشته‌ای و نیز "از پایین به بالا" به تاریخنگاری دارد، برای فرهنگها و نهادهای سنتی معنای جدیدی قائل می‌شود و آنها را منبع بالقوهٔ بسیج در دورهٔ انقلابی می‌داند. تیلی همچنین درک ما را از نیروهای اجتماعی مختلفی که انقلاب را ممکن می‌سازد و "سابقهٔ اقدام جمعی" شرکت کنندگان افزایش داده است، و این پدیده‌ای است که در انقلاب مشروطه نیز به چشم می‌خورد. لیکن تیلی نیز به برداشت شبه مکانیکی رابطهٔ علت و معلولی اهمیت بسیار می‌دهد، و من کلاً در کتاب حاضر از این برداشت اجتناب کرده‌ام.[۱۱]

تدا اسکاچپول تلقّیِ "عینی" و "غیر ارادی" از انقلابها ارائه می‌دهد که در آن استقلال دولت اهمیت دارد. به عقیدهٔ او، انقلابها اساساً تعارضهای درون نخبگان به شمار می‌آیند و گروهی از نخبگان فرهیخته جای گروهی دیگر را می‌گیرد و در این فرایند، قوای متمرکز

دولت بسیار بیشتر می‌شود. اسکاچپول ضمن ناچیز گرفتن اهمیت فرهنگ و نیز ایدئولوژی، ریشه‌های اجتماعی و منطقه‌ای و قومی نخبگان را عوامل تعیین کنندهٔ اصلی در روند جنبش انقلابی می‌داند.[۱۲] انتشار کتاب اسکاچپول مقارن با انقلاب ایران در ۱۹۷۸-۱۹۷۹ [۱۳۵۷] بود و بسیاری از مفروضات او در برابر وقایع رنگ باخت. اسکاچپول با توجه به تجربهٔ ایران در بعضی از برداشتهای قبلی خود تجدید نظر کرد و پذیرفت که نقش مهم "سیستمهای عقاید و دریافتهای فرهنگی در شکل‌گیری اقدام سیاسی" و نیز قیامها و اعتصابهای بزرگ و ادامه‌دار توده‌های شهری در سرنگونی دولت را دست کم گرفته بوده است، و دولت به هیچ وجه استقلال کامل نداشته است. اسکاچپول بعداً دیدگاهی فرهنگی‌تر اتخاذ کرد و اسلام شیعی را حلقهٔ اصلی دانست. اما، همان گونه که نیکی کدی و اقبال احمد در پاسخ او نوشته‌اند، ویژگی شیعی نبود که فی نفسه موجب انقلاب شد بلکه تعبیر جدید آن در دهه‌های ۱۹۶۰ [۱۳۴۰] و ۱۹۷۰ [۱۳۵۰] به مثابه یک ایدئولوژی رادیکال در این امر دخیل بود.[۱۳] اسکاچپول باز هم در مواضع خود تجدید نظر کرده است و اکنون بر نقش بسیج‌گر و حسّاس سازمانهای انقلابی تأکید می‌کند، لیکن هنوز به مفهوم استقلال دولت که به لویی آلتوسر، مارکسیستِ ساختارگرا، تعلّق دارد وفادار است و "عینیّت" را چیزی که شامل ایده‌ها، امیال و باورهای شرکت کنندگان در جنبشهای انقلابی نیست تعبیر می‌کند.[۱۴] اما، کتاب حاضر، و نیز مطالعات کدی، آدمیّت، نظام مافی، و بیات، نشان می‌دهد که ایدئولوژی در انقلاب ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ هـق./ ۱۲۸۵] (و نه فقط انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ [۱۳۵۷]) نقش قطعی داشت.

نزدیک کردن تاریخ و تئوری، هدف یک نسل از تاریخنگاران بریتانیایی، از جمله کریستوفر هیل و ا.پ. تامسن بوده است. آنها نسبت به موجبیّت اقتصادی در مدل ارتدوکس پایه - روبنا در تحلیل مارکسیستی تردید نموده‌اند و در مقابل گفته‌اند که روبناهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی صرفاً بازتاب پایهٔ اقتصادی و تکنولوژیکی نیستند، هر چند که از ساختار اجتماعی و اقتصادی تأثیر بسیار می‌پذیرند و خود نیز بر این ساختارها تأثیر می‌گذارند. چنانکه هاروی‌کی گفته است، هیل و سایر تاریخنگاران مارکسیست بریتانیا در خاکبرداری "تاریخ از پایین"، یعنی نه از تاریخ شاهان، فرمانروایان، کشیشان، و دیپلماتهای بین‌المللی، بلکه تاریخ مردم عادی که گذشته‌شان "به دست خودشان ***ساخته شد*** اما به دست

خودشان **نوشته نشد**"، نقش عظیمی ایفاء کرده‌اند.[15] ضبط و ثبت این تاریخ دیگر، همان طور که کریستوفر هیل گفته است، به هیچ وجه کار ساده‌ای نبود. "برای تاریخنگاران همواره به دلیل نوع شواهد باقی مانده، بازجستن مواضع طبقهٔ حاکم در هر جامعه‌ای آسانتر می‌نماید. دیدگاههای فرودستان را باید با زحمت و جزء به جزء بازسازی کرد. ولی اگر بخواهیم گذشته را بفهمیم باید بکوشیم تا بازسازی‌اش کنیم."[16]

تامسن به جنبهٔ استاتیکی مقولات طبقاتی مورد نظر آلتوسر حمله می‌کند و به جایش درک دینامیکی تاریخ و روند آن را پیش می‌نهد که به نظرش با راه و رسم مارکس سازگارتر است. تامسن می‌نویسد که رابطهٔ دیالکتیکی "وجود اجتماعی و شعور اجتماعی" در "بطن هر گونه فهم روند تاریخی" است؛ او نتیجه می‌گیرد که مطالعات ساختارگرایانهٔ انقلاب "برای توصیف سیلان تعارض، و دیالکتیک روند متغیر اجتماعی" کفایت نمی‌کند.[17] در کتاب حاضر، درک دیالکتیکی "تاریخ از پایین" جنبهٔ محوری دارد.

نگارش تاریخ زنان جهان سوم، پدیده‌ای نسبتاً جدید است، اما امکانات وسیعی در اختیار علم تاریخ می‌گذارد. بیشتر تاریخنگاران فمینیست که در این زمینه کار می‌کنند ماهیت سه بعدی کار ما را تشخیص می‌دهند: ۱. تداوم کار فمینیستهای غربی، که گِردا لرنر آن را "تاریخ جبرانی" و "تاریخ مشارکتی" خوانده است، برای جهان سوم - یعنی ثبت و ضبط مفعولیّت و انقیاد زنان در دنیایی که از لحاظ تاریخی طبق ارزشهای مردسالارانه تعریف شده است؛[18] ۲. مواجهه با قوم محوری فراگیر فمینیستهای غربی که تئوریهایی از فمینیسم وضع کرده‌اند که به تجارب تاریخی واقعی فرهنگهای غیر غربی توجّه ندارد، و تسجیل این امر که فمینیسم به صورتهای مختلف در چند سدهٔ گذشته در درون این جوامع وجود داشته است؛[19] و ۳. تکیه بر مفاهیمی چون جنسیت، طبقهٔ اجتماعی، قومیت، مذهب، و قدرت به منظور طرح پرسشهای جدید و شیوه‌های نو در مشاهدهٔ گذشته به طور کلی، و نهایتاً دگرگون سازی تصورات قبلی از تاریخنگاری.[20]

در فصل ۷، در بحث راجع به شوراهای زنان در انقلاب مشروطه، سعی کرده‌ام جنبه‌هایی از هر سه نگرش را تلفیق کنم: ۱. ضبط و ثبت تاریخ مشارکت زنان در انقلاب مشروطه، و در صورت امکان نداهای زنان؛ ۲. نشان دادن خاستگاههای آگاهی فمینیستی در جنبشی که همواره ملّی تعریف شده است؛ و ۳. اثبات این نکته که مسائل زنان مسائل

حاشیه‌ای نبوده‌اند که در حول و حوش انقلاب رخ نموده باشند. بسیاری از تضادها و تعارضهای انقلاب ناشی از این امر بود که زنان دست اندرکار و مردان پشتیبان آنها از مدارس تازه تأسیس زنان حمایت می‌کردند، حال آنکه روحانیان محافظه‌کار می‌کوشیدند از روند تغییر مناسبات زنان که به دلیل انقلاب آغاز شده بود ممانعت کنند ولی موفق نشدند.

در سالهای اخیر، تئوریهای پسا استعماری مقبولیّت قابل توجّهی در مطالعات جهان سوم پیدا کرده است. این مکتب که با کتاب *شرق شناسی* ادوارد سعید آغاز شد از شعبه‌هایی از علوم انسانی، و بخصوص ادبیات، بهره گرفته است و بر واسازی متن مجموعه‌های ادبی غرب تأکید کرده است. هدف چنین مطالعاتی افشای تعصّبات اروپا محورانه‌ای بوده است که در ادبیات غرب رخنه کرده است و همه چیز را، از تحقیقات آکادمیک گرفته تا سیاستهای دولتها، تحت تأثیر قرار داده است.[۲۱] در دنیایی که حتی رسانه‌هایش (چه رسد به حکومتهای غربی) هنوز آثار استعمار و امپریالیسم بر ملتهای جهان سوم و تاریخنگاری جهان سوم را نادیده می‌گیرند، نثر افشاگرانهٔ ادوارد سعید و دیگران غنیمت است. علمای فن هنوز می‌گویند که کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه، از جمله ایران، ذاتاً متحجّر، انعطاف ناپذیر، و مخالف پیشرفت و ایده‌های دموکراتیک و آزادیخواهانه‌اند. در رسانه‌ها به دهها سال سلطهٔ روسیه، بریتانیا و امریکا در سیاست ایران و تأثیر سیاستهای امپریالیستی آنها در جنبشهای دموکراتیک ایران قرن بیستم اشاره‌ای نمی‌شود[۲۲]، و این در حالی است که دو بار تلاش برای ایجاد جامعهٔ دموکراتیک‌تر در ایران، یکی انقلاب مشروطهٔ ۱۹۰۶-۱۹۱۱ [۱۳۲۴-۱۳۲۹ هـ‌ق./ ۱۲۸۵-۱۲۹۰] و دیگری حکومت ملّی دکتر محمد مصدّق پس از جنگ جهانی دوم، با مداخلهٔ مستقیم امپریالیسم عقیم ماند.

ولی نوشته‌های ادوارد سعید برای آن دسته از تاریخنگاران خاورمیانه که به تناقضهای اجتماعی، فکری و فرهنگی منطقهٔ خود می‌پردازند مسائل جدیدی نیز پدید آورده است. نقد او عکس برگردان گفتمان استعماری است که خودش از آن بیزار است. به نوعی یک نگرش مانوی است که در آن غرب نمایندهٔ مرد سلطه‌گر و شرق نمایندهٔ زن تسلیم‌گر است. بغرنجیهای قومی، تمایزات طبقاتی و تفاوتهای جنسیتی در شرق، نقش حساس مذهب و همزیستی ناخرسندانه‌اش با دموکراسی، کلاً نادیده مانده یا بی‌اهمیت تلقی شده است.

فرانتس فانون در کتاب *دوزخیان زمین* نوشته است که یک نقش مهم سلطهٔ استعماری

غرب این بوده که "به گذشتهٔ قوم تحت ستم روی می‌آورد، و آن را تحریف، قلب و نابود می‌کند."[۲۳] به نظر فانون، مسئولیت روشنفکر بومی ایجاد اساطیر پُر زرق و برقی نیست که تضادهای جوامع پیشا استعماری را نادیده بگذارد. فانون ستم فرهنگی، ملّی، مذهبی و طبقاتی را نقد کرد. او در فرمول دیالکتیکی ظریفی خواهان نوعی "خودآگاهی" در مردمان جهان سوم شد که درها را به انترناسیونالیسم نبندد بلکه به "انسانگرایی جدید"ی مجال بروز بدهد : "این انسان جدید کاری نمی‌تواند بکند جز اینکه انسانگرایی جدیدی را هم برای خودش و هم برای دیگران تعریف کند ... آگاهی ملی، که با ناسیونالیسم تفاوت دارد، تنها چیزی است که به ما جنبهٔ بین‌المللی می‌بخشد" (ص۲۴۷). تندترین نقادیهای فانون متوجه رهبران انقلابی جهان سوم بود، که خیلی وقتها، پس از تصرف قدرت، دیکتاتوری تک‌حزبی به وجود می‌آوردند. او این پرسش دشوار را مطرح کرد که بعد از انقلاب چه روی می‌دهد، و خواستار بسط انقلاب ملی به انقلاب اجتماعی بر اساس کاملترین مظاهر تمرکز زدایی و دموکراسی ریشه‌ای شد. نوشته‌های فانون در کار من تأثیر مهمی نهاده و از بسیاری جهات به تکوین اثر حاضر کمک کرده است.

فانون یکی از متفکران رادیکالی است که در بررسی میراث متناقض انقلابهای قرن بیستم از نظرات هگل و مارکس و از دیالکتیک استفاده کرده است و به موضوعهای ذهنیت، انسانگرایی، و احتمال دموکراسی رادیکال توجه نموده است. آنتونیو گرامشی، رهبر انقلابی شوراهای کارخانه‌ای تورینو، که فیلسوفی عملگرا نیز بود، شور و شوق خود را به دینامیسم آگاهی توده‌ای حفظ کرد و همواره بر این احتمال تأکید داشت که ذهنیت انسان بتواند بر موانع ساختاری، سیاسی و اقتصادی غلبه کند تا به رهایی کامل برسد. گرامشی به ماتریالیسم مکانیکی و موجبیّت اقتصادی حمله کرد. ولی گرامشی، این تئوری‌پرداز هژمونی، در ضمن می‌گفت که سلطه و انقیاد صرفاً بر ستم دولتی مبتنی نیست؛ بلکه مردم به شیوه‌های گوناگون، از طریق کلیسا، مدارس، رسانه‌ها، نظام قضایی و نیز سنّتهای فرهنگی، ارزشهایی را که طبقات یا گروههای مسلّط اشاعه داده‌اند جذب خود کرده‌اند و از این رو در انقیاد خود شرکت کرده‌اند. گرامشی می‌گفت که روشنفکران باید سلسله ارزشهای ضد هژمونیکی برقرار کنند؛ نبرد را باید در سطوح فرهنگی و ایدئولوژیکی پیش برد (و نه فقط در سطوح سیاسی)؛ او برداشتی از دیالکتیک به دست داد که در آن، تئوری پرداز "نه تنها

تضادها را در می‌یابد بلکه خود را به صورت عنصری از تضاد می‌نگرد و این عنصر را به اصل شناخت و نتیجتاً به اصل عمل و اقدام بر می‌کشاند."[۲۴]

در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم، رایا دونایفسکایا، فیلسوف انسان‌گرای مارکسیست، به شکلهای جدیدی از تشکلهای توده‌ای اشاره کرد که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در جریان نهضت حقوق مدنی و جنبش ضد جنگ ویتنام و نیز در جنبش آزادی زنان در ایالات متحده پدیدار شدند، و اظهار امیدواری کرد که چنین جنبشهایی "در نابودی کهنه و خلق نو" جهت تازه‌ای به فلسفهٔ رادیکال ببخشند.[۲۵] اما او با تلخی و درد از تضادهای جنبشهای جدید اجتماعی نیز آگاه بود و می‌پرسید که چرا انقلابهای جدید، حتی وقتی به موفقیّت می‌رسند، عریانترین شکل مخالفت را در درون خود آشکار می‌کنند و در بسیاری از موارد به "شکل جدیدی از جباریّت دولتی علیه آزادی فرد" منتهی می‌شوند.[۲۶]

هربرت مارکوزه، تئوری‌پرداز نام‌آور مکتب فرانکفورت، در کتاب *خرد و انقلاب* نوشت که "خودآگاهی به آزادی" در انقلاب "از طریق نفی تمامی شکلهای موجودیت تاریخی" که به ترمز پتانسیلهای انسان مبدل می‌شوند به دست می‌آید.[۲۷] حتی در زمانهٔ بعد از کوره‌های آدم‌سوزی، مارکوزه به مسائل ذهنیت و مبارزه در راه آزادی انسان پای‌بند ماند، اما تجربهٔ فاشیسم و شاخه‌های متعدد سرمایه‌داری مبتنی بر تکنولوژی پیشرفته در پروژهٔ دموکراسی رادیکال، عمیقاً بر او اثر گذاشت. او در *انقلاب متقابل و شورش* نوشت که دموکراسی مستقیم و جنبشهای از پایین فقط موقعی مترقی‌اند که بیشتر کسانی که به آن می‌پیوندند مترقی باشند. مارکوزه احساسی شبیه احساس گرامشی را باز می‌گفت - آنچه لازم است "آموزش متقابل پُرژرفا"یی است که با آموزه‌ای شدن قدرتمندانهٔ دولت مقابله کند.[۲۸] به نظر من، این گونه چشم‌اندازهای دیالکتیکی، اگر به امور مربوط به ویژگیها و تفاوتهای فردی، جنسیت و چندفرهنگ‌گرایی حساسیت کافی نشان دهند، همچنان زمینه‌های مهمی برای مطالعه و بررسی جوامع جهان سوم، بخصوص در دوره‌های بحران و انقلاب، ارائه می‌کنند.

سرگذشت انقلاب مشروطه فرصتی است برای بررسی مجموعهٔ بغرنج مسائلی که جوامع جهان سوم در آغاز قرن بیستم با آنها مواجه بودند. از چین تا مکزیک، و از هند تا مصر، ترکیه و ایران، این مسائل عبارت بودند از رخنهٔ امپریالیسم غرب، فشارهای داخلی و

خارجی برای نوسازی طبق الگوهای غربی، خواستهای از پایین برای دموکراسی، تعارض با نهادهای مذهبی، آزادی زنان، و تغییرات در مناسبات ارضی و کار. من ضمن دوری گرفتن از موجبیّت اقتصادی مدل پایه - روبنا در مارکسیسم علمی، سعی کرده‌ام در کتاب حاضر نشان دهم که فرهنگ، ایدئولوژی، و سیاست صرفاً بازتاب پایهٔ اقتصادی و تکنولوژیکی نیستند، هر چند که از ساختارهای اجتماعی و سیاسی تأثیر بسیار می‌پذیرند و البته خود نیز بر این ساختارها اثر می‌گذارند. همچنین، ضمن دوری گزینی از چشم‌انداز دوگانهٔ بعضی از تئوریهای پسا استعماری، تلاش کرده‌ام تا نشان دهم که انقلابهای جهان سوم، مانند انقلاب مشروطه، رویدادهایی چند ایدئولوژیکی هستند که در چارچوب جهان پیچیده‌ای رخ می‌نمایند و این جهان پیچیده هم در سیطرهٔ سیاستهای امپریالیستی است و هم در چنبرهٔ تعارضهای داخلی طبقاتی، جنسیتی، و قومی. کوشیده‌ام برداشتی محکمتر و دینامیکی‌تر از ذهنیّت در انقلاب، برداشتی که ساختار فرهنگی و تاریخی و ایدئولوژیکی دارد، ارائه کنم، و استدلال کرده‌ام که انقلاب نه فقط با مداخلهٔ امپریالیستی بلکه همچنین با تضادهای درونی به محدودیّت رسید. به گمانم آنچه تاریخنگار دگرگونیهای اجتماعی می‌خواهد، همانا تشخیص تضادها و تفاوتها در روند دگرگونی و نیز چالشهای ذهنی درونزادی است که در فرایند تحوّل متولد می‌شوند. این فرایند دیالکتیکی تاریخنگاری اقتضاء می‌کند که هم کثرت‌گرایی فرهنگی را بپذیریم و هم این دریافت را نصب‌العین قرار دهیم که گذارهای تاریخی متضمّن غلبه بر تضادها در فکر، قبل از وقوع عملی آنهاست. فقط با ثبت و ضبط، تجزیه و تحلیل، مسئله‌پردازی، و مباحثه‌های دقیق و منظم در باب جمعی بودن و چند بعدی بودن تجربه‌های تاریخی است که فرایند گذار می‌تواند به تعالی آگاهانهٔ تاریخی تبدیل شود. آری، فقط در این صورت است که فرد، قوم، یا ملّتی می‌تواند امید داشته باشد که به مرحلهٔ جدیدی از آگاهی برسد و چه بسا خطاهای تاریخی گذشته‌اش را تکرار نکند. کتاب حاضر اگر سهم کوچکی در این راه اداکند، اگر به دریافت صحیحتری از تضادهای انقلاب مشروطه (تضادهایی که در جنبشهای اجتماعی بعدی ایران در قرن بیستم بارها رخ نمودند) کمک کند، به هدف خود رسیده است.

بخش ۱

در آستانه

فصل ۱

از وابستگی تا مقاومت

ورود ایران به بازار جهانی، توسعهٔ تجارت خارجی، و رواج مناسبات پولی و کالایی سبب تشدید استثمار توده‌های دهقانی تا بالاترین درجه شده است.

آوتیس سلطانزاده

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، پیوندهای تجاری و سیاسی ایران با کشورهای اروپا روند توسعهٔ وابسته را که پیشتر آغاز شده بود تسریع کرد. گذار از اقتصاد معاشی به اقتصادی وابسته‌تر به محصولات نقدآور، افزایش صدور مواد خام به جای مصنوعات، و افزایش میزان بیکاری در میان دهقانان و پیشه‌وران، با زیانهای مالی هنگفت تاجران جزء همراه بود. برای بسیاری از روشنفکران و بازرگانان مسئلهٔ محوری عبارت شد از این که چگونه می‌توان کشور را به شیوه‌های اروپایی نوسازی کرد و در عین حال از تأثیر ویرانگر تجارت و سیاست اروپا در صنعت و تجارت ایران جلوگیری کرد.

ریشه‌های انقلاب مشروطه را می‌توان در این دگرگونیهای ساختاری و ایدئولوژیکی آستانهٔ قرن بیستم جست. از این رو، بررسی خود را با تغییرات اقتصادی ایران در اواخر قرن نوزدهم و واکنشهای ایدئولوژیکی مختلفی که در مواجهه با این بحران اقتصادی و سیاسی پدید آمد آغاز می‌کنیم. نهضت تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱] پیش‌درآمد انقلاب مشروطه بود. اصلاح طلبان غیر مذهبی و ناراضیان مذهبی، تاجران، و علمای شیعه ائتلاف سیاسی وسیعی تشکیل دادند که ناصرالدین شاه را واداشت تا برای اولین بار اعطای امتیازات اقتصادی به قدرتهای اروپایی را لغو کند. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، اصلاحات تجاری مقامات گمرکی بلژیک در ایران که تحت لوای نوسازی صورت

می‌گرفت، ائتلاف ضد امپریالیستی تاجران، علما و نخبگان ناراضی را تقویت کرد. این ائتلاف که از دولت می‌خواست تا سلسله تدابیر حمایتگرایانه‌ای را به اجرا بگذارد، از اجزای مهم انقلاب مشروطه در مرحله‌های آغازین آن به شمار می‌رفت.

اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و توسعهٔ وابسته در ایران

از دههٔ ۱۸۸۰ به بعد، به سبب بهبود سیستم حمل و نقل، ایجاد خطوط جدید تلگراف به اروپا، رفت و آمد کشتیهای بخار در دریای خزر و خلیج‌فارس، و بخصوص افتتاح کانال سوئز، تجارت ایران با اروپا چند برابر شد.[۱] تقاضای پنبه، برنج، میوه، ابریشم و تریاک در اروپا، تأثیر مهمی در کشاورزی ایران گذاشت و زراعت محصولات نقدآور جای زراعت معاشی را گرفت. افتتاح سازمانهای مالی دولتهای بریتانیا و روسیه در ایران نیز به تجارت شتاب داد. تجارت با روسیه از یک میلیون پوند استرلینگ در ۱۸۷۵ [۱۲۵۴] به ۳/۷۵ تا ۵/۵ میلیون پوند استرلینگ در ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] رسید. تجارت با بریتانیا نیز افزایش یافت، هر چند که به دلیل نهضت تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱] میزان این افزایش در قیاس با روسیه کمتر بود. تجارت با بریتانیا از ۱/۷ میلیون پوند استرلینگ در ۱۸۷۵ [۱۲۵۴] به ۲/۵ تا ۳ میلیون پوند استرلینگ در ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] افزایش یافت.[۲] در شمال پنبه و برنج به منظور تجارت با روسیه کشت می‌شد، در حالی که تریاک عمدتاً در جنوب ایران، هم برای مصرف داخلی و هم برای صدور به خاور دور توسط تاجران بریتانیایی، عمل می‌آمد. ورود مصنوعات اروپایی، بخصوص منسوجات، موجب کاهش صادرات پارچهٔ نخی و پشمی و بافته‌های ابریشمی ایران شد. این امر به زیان صنایع خانگی پیشه‌وران، کوچ نشینان و دهقانان بود، زیرا محصولات دستی آنها نمی‌توانست با اجناس فراوان و ارزان‌تری که از خارج وارد می‌شد رقابت کند.[۳] حتی در ۱۸۳۰ [۱۲۰۹] تاجران و اصناف به تظلّم نزد فتحعلی شاه رفتند و از او خواستند تا مانع ورود کالاهای ساخته شده به ایران بشود.[۴] اما امضای انواع پیمانها با کشورهای اروپایی، که با قرارداد گلستان در ۱۸۱۳ [۱۱۹۲] و قرارداد ترکمنچای در ۱۸۲۸ [۱۲۰۷] و پیمانهای تجاری روس و انگلیس در ۱۸۴۱ [۱۲۲۰] آغاز شد، تجارت بین‌المللی را به سرعت افزایش داد. کاهش بهای نقره در اواخر دههٔ ۱۸۶۰، و نیز افت قیمتهای جهانی مواد خام در دهۀ ۱۸۷۰، تأثیر منفی دیگری در صادرات

محصولات دستی ایران نهاد.[۵]

همان طور که ان لمتن و اخیراً منصوره اتحادیه (نظام مافی) نوشته‌اند، در ایران عصر قاجار سه نوع مالکیت زمین وجود داشت: ۱. اراضی دولتی (خالصه)، ۲. اراضی زمینداران بزرگ (اربابی)، و ۳. موقوفات (وقفهای مذهبی). درآمد اراضی دولتی گاه به صورت سهمیه‌های تیول و به ازای خدمات مختلفی که اعیان و اشراف برای تاج و تخت و دولت انجام می‌دادند به آنها اعطا می‌شد.[۶] در زمان سلطنت فتحعلی شاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴) [۱۱۷۶-۱۲۱۳] تدابیری به منظور افزایش عواید سنتی اراضی دولتی اتخاذ شد.[۷] نیاز به نقدینگی برای تقویت قشون، خرید محموله‌های تجاری از اروپا، و نیز ادارهٔ کشور، همراه با ریخت و پاشهای رژیم قاجار، سبب تسریع فروش اراضی خالصه شد. امین‌السلطان، صدراعظم ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) [۱۲۲۷-۱۲۷۵]، انتقال مالکیت به جای پرداخت عواید املاک به افراد تعیین شده را تشویق می‌کرد. ظرف ده سال، اراضی بسیاری فروخته شد. ناصرالدین شاه در اواخر حکومت خود فرمان داد که تمامی املاک خالصه، بجز در اطراف پایتخت، فروخته شود.[۸]

بررسی اقتصادی قرن نوزدهم توسط ان لمتن، نیکی کدی، چارلز عیسوی، و ویلم فلور، و نیز تحلیلهای قدیمی‌تر میخائیل پاولوویچ و آوتیس سلطانزاده، مؤید این امر است که افزایش املاک خصوصی و تولید محصولات نقدآور به نفع بازرگانان بزرگ یا *تجّار* بود، اما زندگی شمار عظیمی از تاجران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان بدتر شد. فلور می‌گوید که مجموعه‌ای از عوامل در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم طبقهٔ تاجران را به سرمایه‌گذاری در املاک خصوصی کشاند. با افزایش رقابت خارجی و استقرار شرکتهای اروپایی در مراکز تجاری کشور، تاجران به جست و جوی منابع جدید درآمد رفتند و به اراضی مزروعی روی آوردند. عدهٔ زیادی از آنها کلاً زمیندار شدند.[۹] در نتیجه، تقاضای خارجیان برای مواد خام، و بازار پر سود تریاک و سایر محصولات نقدآور، اقتصاد کشور را دگرگون کرد. اقتصاد ایران به صدور بیشتر مواد خام متکی شد و تجارت مصنوعات داخلی (بجز فرش) به شدت کاهش یافت. ارزش زمینهای کشاورزی بیشتر شد، و حکومت میل شدیدی به فروش اراضی خالصه به طبقهٔ جدیدی از زمینداران به نام *ملکداران* یافت. این فروش اراضی دولتی "سبب صنعتی شدن کشاورزی شد و به استثمار بیشتر کشاورزان ایران و نیز کمبود مواد غذایی و ترقی

قیمتها انجامید". بجز چند تاجر بزرگ، نظیر محمد حسن امین‌الضرب، اکثر تاجران خرده پا، هم بازارهای خارجی و هم بازارهای داخلی را در برابر شرکتهای روسی و بریتانیایی از دست دادند و به کارگزار و عملهٔ شرکتهای اروپایی تبدیل شدند.[۱۰]

چارلز عیسوی و جان فُرَن معتقدند که تحولات قرن نوزدهم ایران را باید استعماری و وابسته دانست و آن را در خدمت منافع عالیهٔ تاجران خارجی تلقی کرد و نه جامعهٔ بومی. افزایش مصرف شکر و چای در قرن نوزدهم در واقع به معنی افزایش مصرف "کالاهای استعماری" بود - شبیه آنچه در دیگر جوامع خاورمیانه گذشت.[۱۱] در کوتاه مدت، مقداری پول اضافه وارد اقتصادهای روستایی شد، لیکن در دراز مدت زندگی دهقانان و پیشه‌وران بدتر شد. شرکتهای اروپایی جای تاجران افغانستان و آسیای میانه و نیز ترکیه و هند را گرفتند و در نیمهٔ قرن نوزدهم به صورت طرفهای تجاری اصلی ایران در آمدند. این امر ساختار واردات و صادرات کشور را عوض کرد و برخی ویژگیهای کشورهای مستعمره را پدید آورد. افت شدید صدور کالاهای ساخته شده، مانند منسوجات، با افزایش چشمگیر صدور مواد خام، مانند تریاک، برنج، پنبه، تنباکو، گردو، پشم و خشکبار، همراه بود. در سال ۱۸۵۷ [۱۲۳۶] در حدود ۲۷ درصد صادرات ایران را پنبه، پشم و بافته‌های ابریشمی تشکیل می‌داد، اما در سال ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] کار به جایی رسید که این اقلام فقط یک درصد صادرات ایران را تشکیل داد. به این ترتیب، ایران که در دورهٔ صفویه مرکز تجارت منطقه به شمار می‌رفت، در اواخر قرن نوزدهم در حاشیهٔ بازار جهانی سرمایه‌داری قرار گرفت.[۱۲]

کاهش شدید تولید ابریشم، این مهمترین محصول نقدآور، در دهه‌های ۱۸۶۰ [۱۲۴۰] و ۱۸۷۰ [۱۲۵۰] موجب از دست دادن این بازار در مقابل ژاپنیها شد. البته گندم و جو همچنان کشت می‌شد، اما در آغاز قرن بیستم، ایران که همواره صادر کنندهٔ خالص گندم و جو بود برای اولین بار این دو محصول را وارد کرد.[۱۳] در جنوب و غرب کشور کشت تریاک صورت می‌گرفت و این امر از علل عمدهٔ قحطی در ۱۸۷۱-۱۸۷۲ [۱۲۵۰-۱۲۵۱] به شمار می‌رفت. جورج لوکاس، مأمور بریتانیا در بوشهر، در سال ۱۸۷۵ [۱۲۵۴] چنین نوشت :

> چند سال پیش [۱۸۶۸-۱۸۶۹] [۱۲۴۷-۱۲۴۸] سود تجارت تریاک توجه ایرانیان را جلب کرد و تقریباً تمامی اراضی مناسب در یزد، اصفهان و نقاط دیگر به کشت خشخاش اختصاص یافت و کشت انواع غلات و محصولات دیگر

متوقف شد ... تلاش [مردم] ... برای کسب ثروت از راه زراعت و کشت یک قلم تجاری [یعنی تریاک] و غفلت آنها در تأمین ضروریات معیشت [یعنی غلات]، همراه با خشکسالی و شرایط دیگر، به قحطی ۱۸۷۱-۱۸۷۲ [۱۲۵۰-۱۲۵۱] منجر شد.[۱۴]

جیمز فریزر، سیاح بریتانیایی، در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم به گسستگی تدریجی جامعهٔ سنّتی روستایی اشاره کرده است. ان لمتن در موافقت با نظر فریزر نوشته است : "تقریباً تردیدی نیست که سازمان قدیمی روستا، آن چه از آن باقی مانده بود، در طی قرن نوزدهم از هم پاشید."[۱۵] فریزر در توصیف سنتهای اشتراکی روستاهای آذربایجان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم، بر استقلال و حقوقی که روستاییان از آن برخوردار بودند تأکید کرد. تنها چیزی که در تملک خصوصی بود زمین مزروعی بود، و بقیهٔ چیزها "مال همه" بود. یعنی هر دهقانی که قطعه زمینی را می‌کاشت، مستأجری بود که از حقوق ملکی آن برخوردار می‌شد. فریزر[۱۶] بسیاری از حقوق سنتی را که روستاییان در دههٔ ۱۸۳۰ [۱۲۱۰] هنوز از آنها برخوردار بودند ولی به سرعت رو به زوال بود برشمرد. جامعهٔ روستایی از حق دهقان بر زمینی که کاشته بود قویاً دفاع می‌کرد. این حق جای چون و چرا نداشت و صاحب زمین نمی‌توانست زمینی را که دهقان مرتباً اجاره‌اش را می‌داد ضبط کند. در آذربایجان دهقانان حق ترک روستا را نیز داشتند و می‌توانستند سهم خود را نه به زمیندار بلکه به بقیهٔ روستاییان واگذارند.

در عرف مالکیت ارضی، امنیت رعیت به میزان قابل توجهی رعایت می‌شد. حقوق روستاییان، حداقل به قدر حقوق اربابشان مراعات می‌شد. حق روستایی در کشت سهم زمین، از زمان ایجاد روستایی که او متعلق به آن بود به وی به ارث می‌رسد و این حق نه چون و چرا دارد و نه پایمال می‌شود؛ تا وقتی که امور خود را پیش می‌برد و سهم‌الاجاره را می‌دهد، نه خودش می‌تواند از آن صرف نظر کند و نه ارباب می‌تواند او را از این حق محروم کند؛ او با کل روستا طرف است و کسی نمی‌تواند حق او در کشت سهم‌الارض را نادیده بگیرد، مگر با توافق کلی اجتماع روستایی به ریاست "ریش سفید" که یگانه مرجع عالی در چنین مواردی است. اما دهقان اگر شرایط خود و خدمت خود را نپسندد، یا طالب وضعیت

دیگری باشد، حق دارد از روستا برود، به شرط آنکه سهم مالیات را داده باشد. در این صورت، اگر بقیهٔ روستاییان پرداخت سهم او را به عهده بگیرند می‌تواند کوچ کند.[۱۷]

مقررات دیگری هم بود که مناسبات میان خود دهقانان را تنظیم می‌کرد:

دهقان نمی‌تواند میزان زراعت مخصوص خود را به زیان دهقان دیگر یا با اخراج او افزایش دهد. یا زمین از آغاز میان همه قسمت شده است، یا گهگاه به اقتضای شرایط بر اساس توافق عمومی مقررات تازه‌ای حاکم شده است؛ و هیچ کس نمی‌تواند خلاف این عمل کند. ولی اگر زارعی بتواند آب تأمین کند می‌تواند اراضی بایر را در اختیار بگیرد، یا می‌تواند از کسانی که فروشندهٔ حق زراعتشان هستند، بر اساس شرایطی که توافق می‌شود این حق را خریداری کند.[۱۸]

فریزر نوشته است که فشار حکومت و عمّال آن بسیاری از حقوق سنتی را به سرعت نابود می‌کرد. بخصوص اقتدار "ریش سفیدان"، که اختلافات دهقانان را حل و فصل می‌کردند، به تدریج کاهش می‌یافت و به زمینداران و صاحبان تیول منتقل می‌شد.[۱۹] این روند تا قرن بیستم ادامه داشت. آوتیس سلطانزاده، روشنفکر مارکسیست، به از دست رفتن زمین دهقانان و بخصوص اراضی مشاع روستایی اشاره کرده، و یکی از نخستین تحلیلها را در مورد شکل‌گیری اقتصاد سرمایه‌داری وابسته در ایران به دست داده است:

ورود ایران به بازار جهانی، توسعهٔ تجارت خارجی، و رواج مناسبات پولی و کالایی سبب تشدید استثمار توده‌های دهقانی تا بالاترین درجه شده است. از سویی زمینداران بزرگ و کوچک به هر طریق ممکن به تصاحب اراضی دهقانی و مشاع پرداخته‌اند، و از سوی دیگر افزایش نیاز به منابع پولی، زمینداران (ملکداران) را به وضع مالیاتها و عوارض سنگینتر بر اقتصاد دهقانان کشانده است. عمّال حکومت شاه در این قضیه نیز مانند قضایای دیگر از خانها و دعاوی آنها حمایت کرده‌اند.[۲۰]

علما نیز از این روند منتفع می‌شدند، زیرا

بخشی از دهقانان برای حفظ موجودیت خود مجبور شده‌اند قسمتی از سهم‌الارض خود را به مساجد تقدیم کنند تا خود را از تعدیات مالک یا ارباب

حفظ کنند و از پرداخت مالیاتهای اضافی و کمرشکن خلاص شوند. این مقتضیّات سبب گسترش مالکیت مساجد شد و این روند هنوز ادامه دارد.[۱۱]

در نتیجه، با آنکه در زمان نادرشاه بسیاری از اراضی مساجد مصادره شده و به تملک شاه در آمده بود، در نیمهٔ قرن نوزدهم علما زمینهای وقفی بسیاری را در دست داشتند و همچنان عواید سرشاری از روستاها وصول می‌کردند.

جا به جایی نیروی کار در مرزهای ایران و روسیه تا حدودی ناشی از همین تغییرات اجتماعی و اقتصادی در حیات روستاییان بود، اما با افزایش امکانات اقتصادی در پی رشد مراکز جدید صنعتی در قفقاز تسریع شد. در سال ۱۹۰۰ [۱۲۷۹] تعداد ایرانیان مقیم روسیه در حدود ۱۰۰ هزار نفر براورد می‌شد. در ۱۹۱۳ [۱۲۹۲] عدهٔ آنها پنج برابر شد و به ۵۰۰ هزار رسید - که اکثریت عظیمی از آنها دهقانان و کارگران ساده بودند.[۲۲] شمار بسیاری در شرایط دشوار و با دستمزد نازل کار می‌کردند و اکثر آنها کارگر کشاورزی شدند یا به بنایی، کار در بندر و کار ساختمانی پرداختند. در سال ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] کارگران ایرانی ۲۲/۲ درصد کارگران نفت باکو را تشکیل می‌دادند. باکو مرکز صنعتی مهمی بود که شهرت بین‌المللی داشت و صحنهٔ اعتصابهای عظیم کارگری در زمان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد. این جنبش بر کارگران ایرانی نیز تأثیر گذاشت. در اعتصابهای ۱۹۰۶ در معادن و کارخانه‌های سرب الله‌وردی در ارمنستان، به نوشتهٔ عبدالله‌یف تاریخنگار، ۲۵۰۰ آذربایجانی ایرانی "هستهٔ اولیهٔ اعتصابها" بودند.[۲۳] در اواخر ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] حکومت روسیه هزاران ایرانی را به زور از باکو اخراج کرد.[۲۴] ولی نیاز به کارگر مهاجر در قفقاز چنان زیاد بود که هر بار حکومت روسیه می‌خواست رفت و آمد در مرزها را کنترل کند با اعتراضهای داخلی کارفرمایان محلی مواجه می‌شد.

بیشتر کارگران ایرانی که به قفقاز یا آسیای میانه می‌رفتند کارگران فصلی بودند که پیوندشان را با شهر و روستای خود حفظ می‌کردند و مهاجر دائمی به حساب نمی‌آمدند. این امر عامل مهمی در انتشار ایده‌های انقلابی از روسیه به ایران بود، و در ایران نیز همانند بسیاری از دیگر انقلابهای شهری، به گفتهٔ اریک ولف، دهقانانِ کارگر شده "حامل ناآرامیهای شهری و ایده‌های سیاسی"[۲۵] بودند و جنبش را به شهرهای کوچک و روستاها بسط می‌دادند. بعضی از این کارگران به فرقهٔ اجتماعیون عامیون در باکو و شعبه‌هایش در

ایران می‌پیوستند که نقش مهمی در انقلاب مشروطهٔ ایران بازی کرد.

به این ترتیب، تماس و مراودهٔ بیشتر با غرب موجب گسستگیهای عمده‌ای در اقتصاد سنتی ایران شد. تاجران بزرگ در زمینهای دولتی سرمایه‌گذاری کردند و به کشت محصولات نقدآور به منظور صادرات رونق دادند، حال آنکه صنایع خانگی بسیاری از پیشه‌وران در برابر رقابت خارجی به ورشکستگی کشیده شد. افت کشاورزی معاشی، نوسانهای جهانی بازارهای محصولات نقدآور، و امکان کسب درآمد بیشتر در خارج از کشور، سبب مهاجرت وسیع هزاران دهقان و پیشه‌ور به کشورهای همسایه شد و طبقهٔ جدیدی از کارگران مهاجر شهری پدید آمد که پیوندش را با موطن خود حفظ می‌کرد.

ریشه‌های ائتلاف تجدّد خواهان و مذهبیون

آشنایی با ایده‌های غربی لیبرالیسم و دموکراسی نیز زمینه را برای دگرگونی اجتماعی در ایران مناسب کرد. انقلاب مشروطهٔ ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] با ائتلاف چندگانهٔ نیروهایی آغاز شد که اعضای رادیکال جمعیتهای مخفی، اصلاح طلبان مذهبی و غیر مذهبی، علمای سنت‌گرا، فراماسونها، تاجران عمده و جزء، کسبه، محصلان، و اصناف را در بر می‌گرفت. با توجه به سابقهٔ دراز عداوت و رویارویی بین اصلاح طلبان مذهبی و غیر مذهبی و علما، تشکیل چنین ائتلافی را چگونه باید توجیه کرد؟

در تحقیقات ایرانشناسی، آثار بسیاری برای پاسخ دادن به این پرسش به رشتهٔ تحریر در آمده است.[۲۶] گرایش عمومی در مطالعات جدید، دوری گزینی از تعبیرها و تفسیرهای قبلی انقلاب مشروطه بوده است. در این تعبیرها و تفسیرها بر رهبری علمای اصلی شیعه تأکید شده و از حس عدالتخواهی نیرومندی که در تعالیم شیعی وجود دارد به مثابه یک ویژگی مهم یاد شده است. اما پژوهشگران معاصر بر تنوع طبقات اجتماعی که انقلاب را امکان پذیر کرد و نیز عوامل اقتصادی و ایدئولوژیکی مؤثر در انقلاب تأکید می‌کنند: ۱. مراودهٔ بیشتر با غرب، دریافت جدیدی از لیبرالیسم اروپایی، حکومت پارلمانی، و قانون اساسی و مشروطه را برای بخشهای مهمی از جامعه به ارمغان آورد. در میان اصلاح طلبان غیر مذهبی‌تر، از جمله بسیاری از تاجران و صاحبان صنعت، و بعضی از علمای ترقیخواه، این تلّقی جمعی شکل گرفت که ایران باید به صورت جامعهٔ متجددی درآید که در آن قانون

اساسی و مجلس اختیارات حکومت را کنترل کند. ۲. سیاستهای مالی و اعطای امتیازات خارجی در زمان ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) [۱۲۲۷-۱۲۷۵] و مظفرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۹۰۷) [۱۲۷۵-۱۲۸۶] به منافع اقتصادی تاجران جزء، کسبه، اصناف و نیز بعضی از علما لطمه زد، و آنها به قصد خاتمه دادن به امتیازات خارجی به ائتلاف ملی پیوستند. ۳. بعضی از روحانیان سنت‌گرا در این ائتلاف از رواج ایده‌های تجدد خواهانه در میان روشنفکران خرسند نبودند و در طلب "نظم مشروطه"ای بودند که در آن نظر علما تدوین شود و مافوق نظر عناصر استبداد یا تجدد خواه قرار گیرد. ۴. عدهٔ قابل توجهی از اصلاح طلبان مذهبی در واقع ناراضیان مذهبی، یعنی فراماسونها، آزاد اندیشان، بابیان ازلی، بهاییان، یا حتی سوسیالیستهایی بودند که در ظاهر خطیب و واعظ بودند و عبا و عمامه داشتند.[۲۷] آنها وابستگیهای ایدئولوژیکی خود را مخفی نگه می‌داشتند چون علمای سنتی هر آن که اراده می‌کردند می‌توانستند مردم را علیه آنها بشورانند. در عین حال، این ناراضیان مذهبی با ابراز عقاید ترقیخواهانه‌شان در لفاف عقاید سنتی مذهبی، تلاش می‌کردند تا مردم را به سوی افکار مترقی جلب کنند. این روش همان تاکتیک سیاسی مورد قبول رهبران ملی گرایی چون ملکم خان و سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) در آخرین دهۀ قرن نوزدهم بود، که کماکان توسط ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین و اعظ اصفهانی، خطبای بابی ازلی انقلاب مشروطه، ادامه یافت. این روشنفکران مذهبی معتقد بودند که مشارکت علما در جنبش ملی اهمیت محوری دارد، و برای جذب علما به ائتلاف ضد حکومتی و ضد امپریالیستی خود سعی می‌کردند مواضع تجدد خواهانه و غیر مذهبی خود را کمرنگ جلوه دهند یا حتی پنهان کنند. البته خیلی اوقات علمای سنت‌گرا از عقاید و نظرات مذهبی و سیاسی آنها با خبر بودند، ولی تا وقتی که ظواهر حفظ می‌شد یا تضاد منافع پدید نمی‌آمد، آزاد اندیشان و ناراضیان مذهبی در چارچوب حرفه‌ای به حال خود وانهاده می‌شدند. ۵. و سرانجام، بعضی از عناصر حکومت، اشراف و روحانیان نیز به ائتلاف پیوستند و محرکشان عمدتاً همان سیاست بازیها و دسیسه چینیهای صدها ساله‌ای بود که گهگاه بخشی از زمامداران را موقتاً مغضوب یا محبوب می‌کند.

در اواخر قرن هجدهم، مبارزهٔ دو مکتب اصلی شیعه (اصولی و اخباری) با تفوق اصولیون خاتمه یافته بود. اخباریون خطری جدی برای قدرت مجتهدان به وجود آورده

بودند. آنها می‌گفتند که برای تعبیر و تفسیر تعالیم شیعی نیازی به مجتهدان نیست، زیرا سنتهای (اخبار) بازمانده از پیامبر و امامان کفایت می‌کند و می‌تواند هر مؤمنی را در امور روحانی و دنیوی هدایت نماید. در مقابل، مجتهدان اصولی می‌گفتند که نقش مجتهدان شیعه ضروری است و هر مومنی باید از مجتهد زنده‌ای به عنوان "مرجع تقلید" تبعیت کند. به نظر اصولیون، مومنان عادی صلاحیت و اعتبار تفسیر و تعبیر تعالیم مذهبی را نداشتند.[۲۸]

در نیمهٔ اول قرن نوزدهم، مواضع مکتب تضعیف شدهٔ اخباری بار دیگر به صورت جدیدی در تعالیم شیخیه تجلی یافت که تحت تأثیر عرفان صوفی نیز بود. شیخ احمد احسایی (۱۷۵۳–۱۸۲۶) [۱۱۳۲-۱۲۰۵]، بنیانگذار آموزهٔ جدید، مرجعیت مجتهدان اصولی به مثابه واسطهٔ امامان و پیروان را مورد تردید قرار داد. به نظر احسایی، توده‌ها می‌بایست فقط از "شیعیان کاملی" تبعیت کنند که معرفت بی‌واسطه و شهودی از امر قدسی داشته باشند، شک فلسفی روا دارند، و احکام مذهبی را نیز بشناسند، چراکه این رهبران معدود فکری، از جمله خود او، بر خلاف مجتهدان، "مصون از خطا" هستند.[۲۹] رواج آراء احسایی، نه فقط در میان بعضی از علمای قاجاریه بلکه همچنین در مراکز شیعه در نجف و کربلا، خصومت مجتهدان سنت‌گرا را برانگیخت و این مجتهدان که قدرت خود را در خطر می‌دیدند سرکوب علنی پیروان شیخیه را آغاز کردند.[۳۰]

مقابلهٔ جدی دیگر با علمای سنت‌گرا، از جانب میرزا علی محمد (۱۸۱۹–۱۸۵۰) [۱۱۹۸-۱۲۲۹] معروف به باب صورت گرفت. او مبارزه‌ای علنی علیه مجتهدان اصولی به راه انداخت و گفت که آنها راهنمای جماعت مومنان و نمایندهٔ امام غایب در دورهٔ غیبت به شمار نمی‌آیند.[۳۱] باب و پیروان رادیکال او با مرجعیت و اقتدار حکومت و علمای اصولی مبارزه کردند. پیروان نیرومندی نیز در میان روحانیان دون پایه، پیشه‌وران، دهقانان، و نیز بعضی از زنان پیداکردند، تا آنجایی که طاهره قرةالعین تا رهبری نهضت باب ارتقاء یافت و به صورت رهبری دینامیک و رادیکال عمل کرد.[۳۲] باب *بیان* را به جای *قرآن کریم* عرضه کرد. اعضای توانگر نهضت باب می‌بایستی از هم مسلکان فقیرتر حمایت کنند، و تغییراتی در وضع اجتماعی و حقوقی زنان صورت گرفت. باب برداشت جدیدی از وحی ارائه داد تا شاید به مسائل عصر جدید پاسخ دهد، و با تأکید بر زندگی بهتر در همین جهان از سنت‌گرایی مذهبی فاصله گرفت.[۳۳] یکی از رویدادهای مهم ایران قرن نوزدهم این بود که

قلع و قمع بابیان توسط امیرکبیر صورت گرفت، یعنی وزیر اصلاح طلب غیر مذهبی مقتدری که بنیانگذار دارالفنون بود. به نوشتهٔ عباس امانت،

> بابیان خواستار انقلابی مردمی برای اصلاح تعالیم مذهبی و رفع مفاسد طبقهٔ روحانی و جامعه به طور کلی بودند. از طرف دیگر، امیرکبیر براساس مرام اصلاح طلبانه‌اش می‌خواست هر گونه مظاهر نارضایی مذهبی را از بین ببرد و در عین‌حال می‌کوشید طبقهٔ روحانی را تابع قدرت حکومت کند ولی موفق نشد.... وقتی امیر کبیر ضربه‌های کاری را بر مقاومت بابیان فرود آورد و یکی از وظایف اصلی را به انجام رساند، زمامداران مرتجع قاجار و گروههای وابسته، زمان را برای خلاص شدن از شرّ او مناسب دیدند. وقتی هم بابیان نابود شدند و هم امیرکبیر، تعادل و موازنهٔ ناپایدار ولی موجود میان روحانیت و دولت اعاده شد.

به این ترتیب، از قِبل مبارزهٔ امیرکبیر و بابیان، هم دولت منتفع شد و هم علمای سُنّت‌گرا که از هر گونه اصلاحاتی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی، بیمناک بودند و اکنون در ساختار دولتی ادغام می‌شدند.[۳۴] در سال ۱۸۶۳ [۱۲۴۲] پیروان باب دو دسته شده بودند: جماعت بزرگتر بهاییان عمدتاً آرامش پیشه کردند حال آنکه جماعت کوچکتر بابیان ازلی که تعدادشان ۳ تا ۴ هزار نفر بود در عرصهٔ سیاست جنبش اصلاح طلبانه فعال ماندند.[۳۵] هر دو دسته از ترس سرکوب علمای سنتی، وابستگیهای ایدئولوژیکی خود را مخفی نگه می‌داشتند.

در اواخر قرن نوزدهم، بعضی از دیگر روشنفکران ایران و قفقاز نیز هوادار اصلاحات سیاسی شدند. میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۱۲-۱۸۷۸) [۱۱۹۱-۱۲۵۷] نمایشنامه‌نویس و منتقد اصول مذهب، میرزاآقاخان کرمانی (۱۸۵۴-۱۸۹۶) [۱۲۳۳-۱۲۷۵] آزاد اندیش و سوسیالیست، و عبدالرحیم طالبوف (۱۸۳۴-۱۹۱۱) [۱۲۱۳-۱۲۹۰] نویسنده، از این زمره بودند. آنهاخواهان نظم سیاسی جدیدی بودند که در آن قدرت شاه و سلطهٔ اروپاییان بر ایران محدودتر شود. *سفرنامهٔ ابراهیم بیگ*، اثر داستانی زین‌العابدین مراغه‌ای، آینهٔ اوضاع کشور به شمار می‌رفت و بر جنبه‌های منفی فرهنگ ایران در مقایسه با فرهنگ غرب تأکید می‌کرد.[۳۶] در این دوره، جریان تاریخنگارانهٔ ضد عربی نیز پدید آمد که می‌کوشید معنای جدیدی به الفاظ و مفاهیم کهن ایرانی ببخشد و تاریخ پیش از اسلام را (دوباره) بنویسد. نویسندگانی مانند میرزا آقاخان کرمانی، سلطهٔ عرب بر ایران (و لذا ظهور اسلام) را با زوال

سیاسی و فرهنگی ایران معادل گرفتند و میراث پیش از اسلام را تجلیل کردند. به نظر آنها می‌بایست زبان ایران را از این تأثیرات عربی "زدود" و "خلوص" و "سادگی" پیش از اسلام آن را احیا کرد.[۳۷]

اغلب دو نفر را رهگشای احساسات ملی و ضد امپریالیستی در دهۀ آخر قرن نوزدهم می‌دانند - یکی میرزا ملکم خان (۱۸۳۴-۱۹۰۸) [۱۲۱۳-۱۲۸۷] که میانه‌رو بود، و دیگری سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۳۹-۱۸۹۷) [۱۲۱۸-۱۲۷۶] که پان اسلامی بود و در خارج از ایران به افغانی شهرت داشت. ملکم خان ارمنی روشنفکری بود که مسلمان شده و هنگام اقامتش در فرانسه با فراماسونها آشنا شده بود. او بعد از بازگشت به ایران مترجم و معلّم دارالفنون شد و در ۱۸۵۹ [۱۲۳۸] سازمانی نیمه‌مخفی به‌سبک فراماسونها به‌نام فراموشخانه تأسیس کرد.[۳۸] بسیاری‌از اصلاح طلبان سرشناس، محصلان، و فارغ‌التحصیلان دارالفنون جذب فراموشخانه شدند. در میان کسانی که به ملکم‌خان نزدیک بودند و در تشکیلاتش فعالیت می‌کردند، می‌توان از امین‌الدوله نام برد که وقتی وزیر مظفرالدین شاه بود دست به یک سلسله اصلاحات زد. همچنین باید از سید صادق طباطبایی ذکر کرد که پسرش سید محمد طباطبایی بعداً از فراماسونهای برجسته و از چهره‌های مهم مشروطه شد.[۳۹]

ملکم خان که تحت تأثیر ایده‌های اوگوست کونت و جان استوارت میل بود، با پشتیبانی حامیان خود در دربار، سلسله اصلاحاتی را در *دفتر تنظیمات* ارائه کرد که از اصلاحات ۱۸۳۹ [۱۲۱۸] و ۱۸۵۶ [۱۲۳۵] تنظیمات عثمانی الگو برداری شده بود. او هوادار استقرار قوانین غیر مذهبی و تأسیس نهادهای غربی، مانند شبکۀ حمل و نقل و ارتباطات، مدارس و دانشگاههای جدید، ارتش حرفه‌ای، و نیز اصلاحات مالی بود.[۴۰] ناصرالدین شاه که در ابتدا حامی فراموشخانه بود و حتی عده‌ای از شاهزادگان قاجار را به عضویت در گروه فراماسونی ترغیب کرده بود، خیلی زود از گسترش دامنۀ اصلاحات بیمناک شد و این تشکیلات را در ۱۸۶۱ [۱۲۴۰] منحل و ملکم خان را تبعید کرد. ملکم خان با استفاده از مناسبات خود با زمامداران، ابتدا سفیر ایران در مصر و سپس در ۱۸۷۳-۱۸۸۹ [۱۲۵۲-۱۲۶۸] سفیر ایران در بریتانیا شد. او بعد از آنکه به علت تخلفات مالی از سفارت خلع شد، دست به انتشار نشریۀ لیبرال *قانون* در لندن زد که از ۱۸۹۰ [۱۲۶۹] تا ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] منتشر شد.[۴۱]

قانون، که اسدآبادی فراماسون و پان اسلامی و میرزاآقاخان کرمانیِ آزاد اندیش در آن مطالبی می‌نوشتند، در ایران مخفیانه توزیع می‌شد. این نشریه خواستار ایجاد حکومت پارلمانی و مجلس شورا بود. همچنین ایده‌های اروپایی را با زبان مذهبی و اسلامی تبلیغ می‌کرد. بعد از نهضت تنباکو در ۱۸۹۱ [۱۲۷۰]، ملکم خان اعلام کرد که برای ادامهٔ مبارزه علیه استبداد حکومتی و سلطهٔ فزایندهٔ قدرتهای امپریالیستی اروپا، ایجاد ائتلاف مردمی وسیع با علما ضرورت دارد. در سرمقاله‌های *قانون* از "مجلس شورای بزرگ ملی" صحبت می‌شد که در آن علمای برجسته و نخبگان "طبق اصول شریعت" دربارهٔ حقوق حکومت و ملت بحث کنند.[۴۲]

اسدآبادی نیز ائتلافی شبیه این را پیشنهاد می‌کرد. او در امپراطوری عثمانی، مصر، هند، و چند کشور اروپایی زیسته و روزنامهٔ ضد بریتانیایی *العروةالوثقی* را نیز در پاریس منتشر کرده بود. اسدآبادی، ایرانی شیعه‌ای بود که تحت تأثیر سنتهای فلسفی ابن‌سینا و نیز شیخیه و سازمانهای فراماسونی مختلف قرار داشت. وی در سال ۱۸۸۷ [۱۲۶۶] هواداران مختلفی در ایران پیدا کرده بود - از جمله محمدحسن‌امین‌الضرب تاجر برجسته، و امین‌الدوله وزیر اصلاح طلب مظفرالدین شاه. اسدآبادی می‌خواست ائتلاف وسیعی به وجود آورد که شامل آزاداندیشان، ناراضیان مذهبی، علما و نیز نخبگان مخالف حکومت باشد. او عده‌ای از روحانیان مترقی و با نفوذ راگرد خود جمع کرد- مانند شیخ هادی نجم‌آبادی، مجتهد تهران، که مردی آزاد اندیش بود و عضو سازمان فراماسونی ملکم خان به شمار می‌آمد. نجم‌آبادی به داشتن علایق بابی‌ازلی متهم شده بود و حتی عده‌ای از علمای رسمی او را مرتد می‌دانستند.[۴۳]

بررسی زندگی و نوشته‌های اسدآبادی نشان می‌دهد که او به هیچ وجه طرفدار دیدگاههای سنتی مذهبی نبود. به نظر می‌رسد که مواضع مذهبی‌اش نوعی تاکتیک سیاسی بود که او با آگاهی از رشد روزافزون احساسات ضد اروپایی در مصر و ترکیه اتخاذ کرد، و چندان جنبهٔ ایدئولوژیکی نداشت. او به پان اسلامیسم سیاسی توجه داشت که توده‌ها را بسیج کند و به مداخلهٔ بیگانه درمنطقه پایان دهد. نگارش *ردّیهٔ مادّیون* (۱۸۸۱) [۱۲۶۰] نقطهٔ عطفی در زندگی سیاسی او به شمار می‌رفت چراکه این روشنفکر غیر مذهبی وکسی که از دید علما مرتد محسوب می‌شد به مدافع مذهب و پاناسلامیست مبدل شد. وقتی مباحثهٔ او

با ارنست رنان در دو سال بعد را در نظر بگیریم، بیشتر روشن می‌شود که مذهبی شدن اسدآبادی یک حرکت سیاسی بود. در سال ۱۸۸۳ [۱۲۶۲]، ارنست رنان در **ژورنال دِبا** مقالهٔ "اسلام و علم" را انتشار داد و این اتهام مستشرقان را تکرار کرد که اسلام مخالف جست و جوهای علمی است. اسدآبادی مقالهٔ "پاسخ به رنان" را نوشت و با مواضع اروپا محورانهٔ رنان مخالف کرد، اما این را هم نوشت که اصولاً دیدگاه مذهبی با جست و جوهای علمی و فلسفی توافق ندارد.

> مذاهب، هر اسمی که داشته باشند، همه شبیه یکدیگرند. هیچ توافق و مصالحه‌ای بین مذاهب و فلسفه امکان پذیر نیست. مذهب اعتقادات و باورهای خود را بر انسان تحمیل می‌کند، حال آنکه فلسفه او را کلاً یا جزئاً رها می‌سازد. پس چگونه می‌توان امید داشت که این دو با هم موافق باشند؟ تا وقتی که بشر وجود دارد، مبارزهٔ بین جزمیات و تحقیقات آزاد، بین مذهب و فلسفه، متوقف نخواهد شد، و من بیم آن دارم که در این مبارزهٔ تلخ، پیروزی نصیب تفکر آزاد نشود، چراکه توده‌ها از عقل و منطق خوششان نمی‌آید و تعالیم عقلی را فقط معدودی از خواص درک می‌کنند، و نیز علم هر قدر هم زیبا باشد کاملاً بشر را ارضا نمی‌کند زیرا بشر تشنهٔ کمال مطلوب است و دوست دارد در افقهای فکری تاریک و دوردستی سیر کند که فیلسوفان و عالمان نه قادر به فهم آنها هستند و نه قادر به کشف آنها.[۴۴]

از آنجایی که اسدآبادی معتقد بود علم و فلسفه را فقط معدودی از روشنفکران خاص درک می‌کنند و مردم عادی از عقل و منطق رویگردان‌اند، چاره‌ای نداشت جز آنکه به علما روی آورد، تا شاید به واسطهٔ جاذبهٔ مذهبی آنها مردم را برای اقدام سیاسی بسیج کند و نهضت ملی وسیعی پدید آورد. نیکی کدی نوشته است که

> ایجاد اتحاد بین علما و اصلاح‌طلبان، تاکتیکی بود که سید جمال‌الدین افغانی در پیش گرفت و در نهضت تنباکو به اولین موفقیت خود رسید و در انقلاب [مشروطه] ایران به اجرا درآمد. اصلاح طلبان پیشرو مایل بودند مواضع لیبرالی، آزاد اندیشانه یا ارتدادی خود را در پس صحنه نگه دارند تا به اتحادی فعالانه با علما علیه حکومت دست یابند. افغانی و دیگران می‌دانستند که فقط علما

قدرت و نفوذ کافی را برای هدایت جنبش موفقیت‌آمیز توده‌ای دارند. در غیاب تقاضای وسیع برای نوسازی و تجدد، برای به حرکت درآوردن توده‌ها، به استفاده از زبان و جاذبه‌های مذهبی نیاز بود.[۴۵]

تردیدی نیست که اسدآبادی عقاید سوسیالیستی نداشت، زیرا ایده‌های رادیکال مادّی و سوسیالیستی را قویاً نفی می‌کرد. در ردیهٔ *مادیون* نوشت که امپراطوری ایران به دلیل وجود مادیونی چون مزدک و قباد متلاشی شد. در ضمن، بابیان را مسبب خسارتهایی می‌دانست که به ایران وارد شد. ولتر و روسو موجب انقلاب فرانسه شدند و "فساد رفتار، نفرت و نفاق عقاید" در میان فرانسویان به وجود آوردند، تا آنکه ناپلئون ظهور کرد و مسیحیت را باز گرداند. علت نابودی امپراطوری عثمانی نیز همین اعتقاد به عقاید مادّی و طبیعی بود:

سوسیالیستها، کمونیستها، و نیهیلیستها (اجتماعیون، اشتراکیون، و عدمیون) هر سه پیرو این طریقت‌اند. آنها خود را دوستدار تهیدستان، ضعفا و بیچارگان می‌نمایانند. هر کدام از این دسته، با آنکه ظاهراً هدفهای خود را به نحو خاصی بیان می‌کنند، نهایتاً می‌خواهند تمایزات میان انسانها را از بین ببرند و مثل مزدک معتقدند که همه باید در همه چیز شریک باشند. چه خونها برای رسیدن به این هدف فاسد ریخته شد، چه آشوبها و قیامها به راه انداختند، چه عمارتها و روستاها سوزانیدند.[۴۶]

در اینجا و در مقاله‌های دیگر، اسدآبادی به همان اتهامات همیشگی علیه سوسیالیستها متوسل می‌شود (او مورمونهای امریکایی را نیز در زمرهٔ آنها می‌داند) و آنها را متهم به "اشتراکی کردن زنها" می‌کند. اسدآبادی در نهضت تنباکو، ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱]، مشارکت داشت و به شعله‌ور شدن مخالفت علیه ناصرالدین شاه کمک کرد. اما تناقضهای ایدئولوژیکی که وارد نهضت کرد، یعنی انتقاد از دیدگاههای سنتی مذهبی و در عین حال متشکل کردن علمای با نفوذ، تأثیر عمیقی در جنبش رادیکال برجا نهاد و در مراحل اولیهٔ انقلاب مشروطه نیز اثر گذاشت.

دو ناراضی مذهبی و اصلاح‌طلب دیگر که در مباحثه‌های فکری آن دوره نقش داشتند ولی اغلب از آنها ذکری نشده است، رهبران فکری بهاییان بودند - یکی میرزا حسین‌علی نوری (۱۸۱۷-۱۸۹۲) [۱۱۹۶-۱۲۷۱] معروف به بهاءالله، و دیگری پسرش عبدالبهاء

عباس (۱۸۴۴-۱۹۲۱) [۱۲۲۳-۱۳۰۰] در آغاز قرن جمعیت ایران در حدود ۱۰ میلیون نفر بود. طبق براوردهای مختلف، تعداد بهاییان ایران در آن زمان ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر بود.[۴۷] به این ترتیب، مباحثه‌های فکری درون این جمعیت مخفی که اعضایش از اصل شیعی تقیه پیروی می‌کردند، لاجرم در اجتماع آن زمان تأثیر می‌گذاشت.[۴۸]

بهاءالله، مانند دیگر اصلاح طلبان اجتماعی اواسط قرن نوزدهم، تحت تأثیر اصلاحات موسوم به تنظیمات در عثمانی قرار گرفته بود که برای شهروندان مسیحی، یهودی و مسلمان در قلمرو امپراطوری عثمانی حقوق برابر قایل می‌شد. بهاءالله در *کتاب اقدس* در سال ۱۸۷۳ [۱۲۵۲] بر اصل شورا تأکید کرد و خواهان تأسیس بیت‌العدل با ۹ عضو در هر محل شد. یکی از این بیت‌العدل‌ها به طور مخفی در سال ۱۸۷۸ [۱۲۵۷] در تهران و تعدادی دیگر نیز در خراسان، مازندران، فارس و کاشان تأسیس شد. بهاءالله خواهان سلطنت مشروطه به شیوهٔ بریتانیا برای جمعیت جهانی بهاییان بود. او با دموکراسی رادیکال سوسیالیستی که در ۱۸۷۱ [۱۲۵۰] در کمون پاریس پدید آمده بود مخالفت نمود و گفت که با چنین تعبیر وسیعی از آزادی موافق نیست. عبدالبهاء در سال ۱۸۷۵ [۱۲۵۴] کتابی نوشت به نام *رسالهٔ مدنیه* که خوانندگان متعدد در هند و ایران یافت. در این کتاب از حکومت انتخاباتی، مدارس جدید، صلح و خلع سلاح جهانی سخن به میان آمده بود.[۴۹] به این ترتیب، با آنکه بیشتر بهاییان در جریان انقلاب مشروطه حالت خنثی داشتند، نوشته‌های قبلی رهبران آنها برای روشنفکران بهایی و غیر بهایی و نیز علما شناخته شده و مورد بحث آنها بود. عده‌ای از علما از رشد ایده‌های بهایی در کشور بیمناک بودند و احساس می‌کردند که بهتر است به جای آن جنبش تجدد خواهی را در میان مسلمانان ایران تشویق کنند.

برآمدن طبقهٔ تاجر: نهضت تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱]

از ۱۸۶۵ [۱۲۴۴] تا ۱۸۹۰ [۱۲۶۹] امتیازهای مختلفی به شرکتهای فرانسوی، آلمانی، اتریشی و بریتانیایی واگذار شد، ولی امتیاز رویتر با همهٔ اینها فرق داشت و حتی اروپاییان را به حیرت انداخت. به نظر لرد کرزون، این امتیاز "نفس اروپاییان را در سینه حبس کرد و تمامی ذخایر ایران را به مدت هفتاد سال در اختیار بیگانه نهاد."[۵۰] این امتیاز به بارون جولیوس دورویتر، که تبعهٔ بریتانیا و عضو خبرگزاری معروف رویتر بود، اعطا شد و

اروپاییان را از دو جهت شگفت‌زده کرد: یکی اشتیاق حکومت ایران برای فروش ارزان ذخایر طبیعی به سوداگران بیگانه، و دیگری طرحهای عمرانی پیشنهادی رویتر در ایران که غیر ممکن یا حتی فریب و خدعه به نظر می‌رسید.[۵۱] ناصرالدین شاه که بعداً به اروپا سفر کرد متوجه شد که حکومت روسیه کاملاً با این طرح مخالف است و حتی حکومت بریتانیا تعهدی در قبال آن نمی‌پذیرد. شاه بعد از بازگشت به ایران با مخالفتهایی داخلی نیز از جانب بعضی از علما، اعیان قاجار و نیز وزیران دربار مواجه شد و به بهانه‌های فنی این امتیاز را لغو کرد.[۵۲]

تقریباً دو دهۀ بعد، سرهنری درامند ولف، وزیر مختار بلندپرواز بریتانیایی، سلسله امتیازهایی از حکومت ناصرالدین شاه گرفت. معروفترین آنها امتیاز تنباکو بود که برای پنجاه سال به میجر ج.ف.تالبوت، از اتباع بریتانیا، واگذار شد. این امتیاز به حق تولید، فروش و صدور کل محصول تنباکوی ایران مربوط می‌شد. شاه سالانه پانزده هزار پوند استرلینگ (۲۵ درصد سود سالانه) دریافت می‌کرد و در ۵ درصد سهام شریک بود. قبلاً، در ۱۸۸۸ [۱۲۶۷] و ۱۸۸۹ [۱۲۶۸]، امتیازات دیگری نیز واگذار شده بود، از جمله حق کشتیرانی در رود کارون و تأسیس بانک شاهی ایران متعلق به بریتانیا.[۵۳] نهضت تنباکو، با تحریم عمومی محصولات تنباکو در بیشتر نقاط کشور، برای نخستین بار نشان داد که تاجران به مثابه یک طبقه اعتراضهای خود را به نتیجۀ سیاسی موفقیت‌آمیزی رسانده‌اند.

در اوایل دهۀ ۱۸۸۰ [۱۲۶۰]، مناسبات حکومت و بازرگانان بزرگ آنقدر مناقشه‌آمیز نبود که در یک دهۀ بعد شاهد آن شدیم. حکومت به آنها آزادی فعالیت می‌داد و در مقابل سهمی از سود را می‌گرفت. در قیاس با تاجران خارجی، تاجران ایرانی در مرزها تعرفۀ گمرکی کمتری می‌پرداختند (هر چند که می‌بایست عوارض محلی نیز بپردازند). اما در عوض، طبقه بازرگانان از فعالیتهای ضد تجددگرایی که بعضی از علما در آنها شرکت داشتند، دوری می‌گزیدند - مثل اعتراض علیه اصلاحات نظامی عباس میرزا، نظام جدید، اصلاحات آموزشی و حقوقی امیرکبیر، و امتیاز رویتر. ولی تاجران همواره عرض حال به نزد ناصرالدین شاه می‌بردند که به آنها اختیارات بیشتر دهد و از تلاش آنها برای صنعتی کردن کشور حمایت کند. عده‌ای نیز طرحهایی را برای تأسیس کارخانه‌های جدید شروع کرده بودند.

اولین اتحادیهٔ تاجران ایران، به نام مجلس وکلای تجار ایران، در ۱۸۸۳ [۱۲۶۲] در تهران تشکیل شد و یک سال دوام آورد.این تشکیلات به ابتکار محمدحسن امین‌الضرب، تاجر توانگری که با ناصرالدین شاه روابط صمیمانه داشت، تأسیس شده بود. این اتحادیه شعبه‌هایی در اصفهان، قزوین، کرمان، کردستان، زنجان، خراسان، کرمانشاه، ساری، بندرلنگه، بندرعباس، ارومیه، خوی، تبریز و حتی در میان بازرگانان ایرانی در بغداد و استانبول دایر کرد.[۵۴]

امین‌الضرب و همتایانش به سوء استفاده‌های بانک شاهی در تهران اعتراض کردند و خواهان تشکیل محکمه و بانک تجاری در پایتخت شدند. مجلس وکلای تجار ایران از بعضی از علما و زمامداران که صورت حسابها را نمی‌پرداختند انتقاد کرد و خواهان آن شد که طبق قانون حساب پس بدهند.[۵۵] از مطالبات مهم این اتحادیه موارد ذیل بودند: "حفظ منافع تجار داخلی در برابر بازرگانان بیگانه، تأسیس صنایع و منسوجات جدید در رقابت با محصولات فرنگی، افزایش صادرات ایران و جلوگیری از تقلّب در محصولات صادراتی ... پیکار با رواج کالاهای بی مصرف فرنگی که «سیل بنیان‌کن» ثروت مملکت و عامل فقر عمومی گشته". و نیز می‌خواستند "ترک استعمال امتعه و اجناس خارجه" برقرار شود تا کشور بتواند بار دیگر "روی پای خود بایستد".[۵۶]

امّا این اتحادیه خیلی زود از چند طرف مورد حمله قرار گرفت. مخالفان عبارت بودند از بعضی از علما و حکام محلی که اقدامهایشان قبلاً با انتقاد اتحادیه مواجه شده بود و نیز وزیر جدید تجارت مخبرالدوله، و عده‌ای از صرافان و تاجران ورشکسته، که احساس می‌کردند اتحادیه نمایندهٔ منافع آنها نیست. فریدون آدمیت و هما ناطق نوشته‌اند که مجلس وکلای تجار ایران با دو نیرو مواجه بود، "یکی با قدرت سیاسی حکام ... و دیگری با اقتدار شرعی علما".[۵۷] در تبریز، میرزا جواد، مجتهدِ با نفوذ و شاگردانش شعبهٔ اتحادیهٔ تجّار را به "نقض قوانین شریعت" متهم کردند. امین‌الضرب کناره گرفت و علت کناره‌گیری را مخالفت علما ذکر کرد. ناصرالدین شاه نیز تعهد قبلی خود را در قبال اتحادیه زیر پا گذاشت و فرمانی با همین مضمون صادر کرد.[۵۸] لیکن در کمتر از یک دهه، فعالیتهای سیاسی طبقهٔ تاجران به نهضت تنباکو منجر شد. این بار، طبقهٔ بازرگانان در مبارزهٔ خود علیه امتیازهای خارجی با ذکاوت عمل کرد و با شاه یا وزیران در یک صف قرار نگرفت بلکه با علمای متنفّذ هم رای

شد و توانست نهضتی مردمی به راه اندازد.

گدگیلبار، فریدون آدمیت و منصور معدّل در بررسیهای خود نوشته‌اند که افتخار راه‌اندازی مستقلانهٔ اعتراض و به نتیجه رساندن آن متعلق به طبقهٔ تاجران است، نه علما. گیلبار می‌نویسد: "در ظاهر، علما بودند که نهضت اعتراضی ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱] را رهبری کردند تا امتیاز لغو شود، اما در باطن طبقهٔ تاجران بودند که در این نهضت نقش اساسی داشتند، به آن تشخّص دادند و آن را به هدف نهایی رساندند."[۵۹] معدّل نوشته است که استمداد بازرگانان از علما نوعی استفادهٔ زیرکانه از مذهب برای مطالبه‌های غیر مذهبی و ضد امپریالیستی بود. "تاجران با مطرح کردن اصول مذهبی نه فقط این اتهام را که به خاطر منافع شخصی عمل می‌کنند خنثی کردند، بلکه مبارزه با بریتانیا را به رویارویی مسلمانان و کفار تبدیل نمودند و توانستند مردم را علیه مداخلهٔ اقتصادی بسیج کنند."[۶۰]

مخالفت با امین‌السلطان صدراعظم و امتیازاتی که او برای بریتانیا دست و پا کرده بود، از جانب گروههای گوناگونی ابراز می‌شد: ۱. تاجران و کسبه منافع اقتصادی خود را در اثر امتیاز تنباکو مستقیماً در خطر می‌دیدند. ۲. عده‌ای از علما که با تاجران پیوندهای نزدیک مالی یا خانوادگی داشتند یا در تولید تنباکو در اراضی وقفی تحت کنترل خود ذی‌نفع بودند نیز احساس خطر می‌کردند. بعضی از علما برای پیوستن به مخالفان تحت فشار بودند و گاه حتی تهدید می‌شدند. ۳. اصلاح طلبان و سیاستمداران لیبرال منشی چون امین‌الدوله، وزیر پُست و مخالف نیرومند امین‌السلطان، به ترغیب طبقهٔ تاجر به مخالفان ملحق شدند. و ۴. حکومت روسیه نیز بعضی از علما را تطمیع و تشویق کرد تا به مخالفان امتیازهای بریتانیا بپیوندند. روسها که خود امتیازهای متعددی از حکومت ایران گرفته بودند از نفوذ بیشتر بریتانیا خرسند نبودند و امین‌السلطان را عامل اصلی سیاست نفوذ بریتانیا در ایران می‌دانستند.[۶۱]

دراواخرنوامبر ۱۸۹۱ [اوایل آذر ۱۲۷۰]، میرزاحسن شیرازی، مجتهدبرجستهٔ مقیم‌کربلا، فتوایی صادرکرد که در آن مصرف تنباکو تحریم شده بود. فتوا را ظاهراً گروهی از تاجران و میرزا حسن آشتیانی، مجتهد تهران، نوشته بودند، هر چند که میرزا حسن شیرازی امضاء کرده بود.[۶۲] مشارکت علما، روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی را بیشتر متقاعد کرد تا او نیز در جریان نامه‌نویسی اسدآبادی به علما و تقاضای حمایت از آنان شرکت کند.[۶۳]

مشارکت علما تا حدودی بستگی به پیوندها و منافع اقتصادی و سیاسی آنها داشت. در اصفهان، که علما منافع مستقیم در اراضی خصوصی و وقفی کشت تنباکو داشتند، بیشتر علما با تاجران هم‌رأی شدند و تقاضای تحریم تنباکو کردند. اما در مشهد، که درآمد علما به حکومت و حرم امام رضا(ع) متّکی بود، آنان از امتیاز طرفداری کردند. سیدعبدالله بهبهانی در تهران علناً فتوای تحریم تنباکو را نقض کرد و در ملأ عام قلیان کشید. بهبهانی با امین‌السلطان مراودهٔ نزدیک داشت و حتی می‌گفتند که شرکت بریتانیایی به او رشوه داده است. موضعگیری جنجالی او به حمایت امین‌السلطان انجامید و در قبال آن امین‌السلطان دعاوی حقوقی دربار را به منزل بهبهانی رجوع داد.[۶۴]

وقتی خبر فتوا در اواخر نوامبر ۱۸۹۱ [اوایل آذر ۱۲۷۰] منتشر شد، مصرف تنباکو در تهران تحریم شد و حتی زنان شاه در حرمسرا و اقلیتهای غیر مسلمان نیز در تحریم شرکت کردند. تا ماه دسامبر خبر فتوا از طریق تلگراف به همه جا رسید و تحریم جنبهٔ ملی پیدا کرد و منجر به اعتصابهایی در بازارها و تظاهراتی در آذربایجان، شیراز، مشهد، اصفهان، تهران، قزوین، یزد، و کرمانشاه شد. بعضی از عناصر رادیکال نیز در اعتراض تنباکو شرکت داشتند که ناصرالدین شاه و مجتهدان بزرگ تهران، میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله نوری، از جانب آنها احساس خطر می‌کردند. در اطلاعیه‌های هفتگی که ظاهراً آزاداندیشان و ناراضیان مذهبی در آنها مطلب می‌نوشتند، از هر دو روحانی انتقاد می‌شد.[۶۵] در ژانویهٔ ۱۸۹۲ [بهمن ۱۲۷۰]، به رغم توصیهٔ امین‌السلطان و وزیر مختار بریتانیا، ناصرالدین شاه تصمیم به لغو امتیاز تنباکو گرفت.

لغو امتیاز تنباکو تأثیری منفی در اقتصاد کشور گذاشت، زیرا موجب نخستین استقراض بزرگ خارجی شد. برای پرداخت خسارت شرکت تنباکوی بریتانیا، پانصد هزار پوند استرلینگ از بانک شاهی ایران قرض شد. اعتراض تنباکو موجب تغییری بزرگ در سیاست خارجی ایران نیز شد. امین‌السلطان، صدراعظم ابن‌الوقتی که رهبر سیاست طرفداری از بریتانیا در حکومت ناصرالدین شاه بود، و در واگذاری امتیاز تنباکو نقش مهمی داشت، صد و هشتاد درجه چرخش کرد و به روسیه نزدیک شد و راه را برای دریافت یک سلسله وام از روسیه هموار کرد.

پیوندهای محکم ناصرالدین شاه، و بعداً مظفرالدین شاه، با روسیه، وابستگیهای

سیاسی نهضت ملی را عوض کرد و این نهضت ملی نهایتاً برای جلب حمایت به لندن روی آورد. بریتانیا که از افزایش نفوذ حکومت تزاری در ایران ناراضی بود، از این تغییر استقبال کرد و لذا در سالهای بعد و در مراحل آغازین انقلاب مشروطه حامی نهضتِ ملی شد.

اصلاحات گمرکی بلژیکیها و اعتراضهای شهری

واکنش ناصرالدین شاه به نهضت تنباکو، عبارت بود از کاهش فروش امتیاز خارجی و محدود کردن استقراض خارجی به وامی که از بریتانیا برای بازپرداخت غرامت به شرکت تنباکو گرفته بود. در عین حال، شاه با نهادهایی از قبیل مدارس جدید که قبلاً اجازهٔ تأسیس آنها را در کشور داده بود مخالفت کرد. همچنین مسافرت به خارج را محدود کرد، و وقتی علمای متعصّب مدرسه‌ای را در تبریز به آتش کشیدند آن را نادیده گرفت؛ خشم و هیاهوی ضد بابی را نیز تحمل و حتی تشویق کرد و از آن گهگاه به منظور برانگیختن خشم عوام و ضربه زدن به اصلاح طلبان بهره‌برداری نمود. حکومت ناصرالدین شاه، که به گفتهٔ یرواند آبراهامیان تلفیقی از "سرکوب، انزوا، و تحریک" بود[۶۶]، با قتل او به دست میرزا رضای کرمانی، مرید اسدآبادی، در حرم حضرت عبدالعظیم به پایان رسید و جانشینش مظفرالدین شاه که استبداد کمتری را اعمال می‌کرد بر تخت نشست.

مظفرالدین شاه در ۱۸۹۶ [۱۲۷۵] امین‌السلطان، صدراعظم منفور، را بر کنار کرد و امین‌الدوله، وزیر اصلاح طلب را به جایش نشاند (۱۸۹۷-۱۸۹۸) [۱۲۷۶-۱۲۷۷]. امین‌الدوله که شاید لیبرال‌ترین سیاستمدار این دوره بود (و از وابستگی‌اش به ملکم خان و سازمان فراماسونی او قبلاً صحبت کردیم)، تعداد زیادی طرح جدید را آغاز کرد، از جمله اصلاح خدمات پستی، احداث جاده‌های جدید، و تأسیس مرکز فکری جدیدی به نام انجمن معارف. اصلاحاتی آموزشی و حقوقی نیز انجام داد و از میرزا حسن رشدیه و میرزا محمود احتشام‌السلطنه که مدارس جدیدی را در تبریز و تهران تأسیس کردند حمایت نمود. امین‌الدوله، ناصرالملک را که نمایندهٔ جدید تحصیل‌کردگان و به روایتی تنها ایرانی فارغ‌التحصیل آکسفرد در آن زمان بود به وزارت مالیه گماشت. ناصرالملک یک سلسله اصلاحات مالی را آغاز کرد. طرحش این بود که مقامات گمرکی اروپایی را در بندرهای مهم ایران مستقر کند تا کنترل مالیات بگیران محلی و اعوان و انصارشان را در گمرکات از بین ببرد

و اختیار مالیات‌گیری را از حکمرانان محلی ایالات به حکومت مرکزی انتقال دهد.[۶۷] او در ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] کارکنان بلژیکی را برای اصلاح امور گمرکی به ایران دعوت کرد.

اما دولت امین‌الدوله مستدام نبود. اصلاحات آموزشی او با مخالفت علمای متعصب و بخصوص میرزا حسن آشتیانی، مجتهد بزرگ تهران، مواجه شد که نقش مهمی در نهضت تنباکو بازی کرده بود. تلاش امین‌الدوله برای تأمین وام خارجی به منظور سفر شاه به اروپا نیز به نتیجه نرسید، زیرا صدراعظم بر خلاف اصرار بانکداران انگلیسی حاضر نشد عواید گمرک را در گرو این قرض قرار دهد.[۶۸] امین‌السلطان منفور بار دیگر در ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] صدراعظم شد. او برای دریافت وام با روسیه و بریتانیا و فرانسه وارد مذاکره شد. مهمترین آنها دو وام در ۱۹۰۰ [۱۲۷۹] و ۱۹۰۲ [۱۲۸۱] از روسیه به ترتیب معادل ۲/۴ و ۱ میلیون پوند استرلینگ بود. این وامها صرف سه مسافرت پرخرج شاه و سیر و سیاحت او در اروپا در فاصلهٔ ۱۹۰۰ [۱۲۷۹] تا ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] شد. اولین وام روسیه که صرف بازپرداخت وام قبلی بریتانیا شد، با امتیاز سیاسی مهمی نیز همراه بود: تهران نباید بدون تأیید حکومت روسیه وارد مذاکره برای استقراض شود.[۶۹]

مخالفان که پس از لغو امتیاز تنباکو خاموش مانده بودند دوباره به تحرک افتادند. علت امر تا حدودی شرایط خفّت‌بار دو وام روسیه بود. اما مسئلهٔ جدیدی که بر طبقهٔ تاجر اثر گذاشت، اصلاحات وزیر بلژیکی گمرکات، ژوزف نوز، بود که چند عنوان دیگر هم از دربار گرفته بود، از جمله وزیر پست و تلگراف، خزانه‌دار، مدیر ادارهٔ گذرنامه، و عضو شورای عالی کشور.[۷۰]

ناصرالدین شاه با اصلاح ادارات گمرک سعی کرده بود تا بخشی از وجوهی را که لازم داشت تأمین کند. قانون اولیهٔ ۱۸۹۵ [۱۲۷۴] ایجاب می‌کرد که هم تاجران داخلی و هم تاجران بیگانه ۵ درصد مالیات بپردازند. این قانون میزان سود بسیاری از بازرگانان داخلی را کاهش داد، از قدرت رقابت کالاهای آنها در درون کشور کاست، و در پی سلسله اعتراضهایی، خیلی زود لغو شد. حکومت سعی کرد این مالیات را در ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] و ۱۸۹۹ [۱۲۷۸] باز هم برقرار کند و در سالهای ۱۹۰۱ [۱۲۸۰]، ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] و ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] اصلاحات گمرکی دیگری را به اجرا گذاشت. اما در ۱۹۰۰ [۱۲۷۹]، ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] و ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] در شهرهایی مثل شیراز، تهران، اصفهان و تبریز اعتراضهایی درگرفت.

اصلاحات سال ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] به نفع تاجران روس بود و تاجران داخلی تدابیر دیگر را نیز دشوار و پیچیده می‌یافتند. با وجودی که در نتیجهٔ این مالیاتها درآمد حکومت از ادارات گمرک از ۲۰۰ هزار به ۶۰۰ هزار پوند استرلینگ در اوایل ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] افزایش یافت امّا در همین‌زمان، کسری موازنهٔ ارزی کشور افزایش‌یافت و دراواخر ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] به‌هشتصدهزار پوند استرلینگ رسید.[۷۱]

تاجران و زارعان یگانه کسانی نبودند که از افزایش تورم و اصلاحات مالیاتی صدمه می‌دیدند. صرافان تهران نیز به موج اعتراض پیوستند، زیرا چند سال بود که خزانه پولشان را نداده بود. عده‌ای از علما نیز، بسته به پیوندهای مالی و اشتغالات خود، به نحوی لطمه دیده بودند. بعضی از آنها سه سال بود که مستمری خود را دریافت نکرده بودند، در حالی که مظفرالدین شاه همچنان به سفرهای پرخرج در اروپا می‌رفت. هم اعیان و اشراف و هم علما از پیشنهادهایی که به نوز منسوب بود بیمناک بودند، و می‌ترسیدند که او مقرری آنها را کاهش دهد یا بر زمینهای وقفی مالیات ببندد. تاجرانی که به عمده فروشی یا خرده فروشی اشتغال داشتند تحت تأثیر اصلاحات گمرکی قرار گرفتند و زمینداران هم از پیشنهاد نوز مبنی بر اجرای اصلاحات مالیاتی ارضی بیمناک بودند.[۷۲]

وضع پیشه‌وران بدتر شد. قانونی در فوریهٔ ۱۹۰۳ [بهمن ۱۲۸۱] نرخ مقرر برای کالاهای وارداتی را کاهش داد و بار دیگر پیشه‌وران کشور با رقابت نیرومندانهٔ بیگانه رویارو شدند. *حبل‌المتین* گزارش داد که پیشه‌وران و اصناف به موج اعتراضها ملحق می‌شوند تا "حکومت به تشویق صنایع داخلی و حمایت از آنها در رقابت با محصولات صنعتی روسی وادار شود".[۷۳] تعدادی جمعیت مخفی و نیمه مخفی، که در آنها ایده‌های اولیهٔ حکومت مشروطه مورد بحث قرار می‌گرفت، رفته رفته در کشور تشکیل شد. بحثهای این جمعیتها و سلسله اعتصابهایی که در ۱۹۰۵–۱۹۰۶ [۱۲۸۴–۱۲۸۵] درگرفت، دامنهٔ نهضت را وسعت داد و سلسله مسائل سیاسی و اجتماعی جدیدی در دستور کار قرار گرفت.

با افزایش بی‌سابقهٔ تجارت و داد و ستد، که نهایتاً شیوهٔ زندگی میلیونها نفر را دگرگون کرد، شبکه‌های حمل و نقل بین اروپا و خاورمیانه ایجادشد. ایران نیز مثل بسیاری از کشورهای نیمه مستعمرهٔ دیگر جهان سوم، منبع مواد خام ارزان و بازار محصولات کشورهای صنعتی

شدهٔ اروپا شد. افت شدید صدور مصنوعات ایران با افزایش چشمگیر صدور مواد خام، تریاک، برنج، تنباکو، و خشکبار همراه بود. این دگرگونی سریع، کشور را در برابر نوسانهای بازار جهانی و نیز قحطیهای ادواری آسیب پذیرتر کرد، و با فروش وسیع اراضی دولتی به زمینداران خصوصی همراه شد. تاجران بزرگ از این تغییرات منتفع می‌شدند، اما بسیاری از بخشهای دیگر جامعه ضرر می‌کردند. دهقانان می‌دیدند که مالیاتها افزایش می‌یابد و زمین و استقلال و بسیاری از حقوق عرفی را از دست می‌دهند. صدور گستردهٔ مصنوعات ارزان اروپایی به ایران برای بسیاری از پیشه‌وران آثار زیان بخش داشت. چون حکومت و نیز قدرتهای خارجی به صنعتی شدن جدی ایران علاقه نداشتند، شمار بیکاران فزونی یافت. عدهٔ زیادی از دهقانان و پیشه‌وران، با مشاهدهٔ فرصتهای شغلی در خارج، برای کارهای فصلی به قفقاز و آسیای میانه کوچیدند.

مراوده و تماس بیشتر با ایده‌های غربی لیبرالیسم و دموکراسی به شکل‌گیری ائتلافی از اصلاح‌طلبان تجدد خواه و مذهبی کمک کرد که با امتیازهای خارجی مخالف بود و مشارکت سیاسی بیشتری را بخصوص برای طبقهٔ تاجر طلب می‌کرد و خواهان حمایت بازرگانی و اصلاحات ارضی بود. در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱]، ائتلاف روشنفکران، تاجران بزرگ و کوچک، کسبه و پیشه‌وران، که از افزایش واگذاری امتیازهای بیگانه به قدرتهای امپریالیستی و تضعیف گستردهٔ پیشه‌ها و بازارهای محلی به جوش و خروش افتاده بودند، به اقتدار علمای با نفوذ دامن زد و به مبارزه با حکومت و منافع بریتانیا برخاست و اعتراض تنباکو را آغاز کرد. در ۱۸۹۸ [۱۲۷۷]، بعد از اصلاحات امین‌الدوله در زمینهٔ آموزش و حقوق، گروهی از مدیران بلژیکی به رهبری ژوزف نوز به کار گماشته شدند که وظیفه‌شان بازسازی ادارات گمرکی ایران بود. یکی از اصلاحات نوز تغییر سیستم مالیاتی بود که پول بیشتری روانهٔ خزانه کرد اما بازرگانان را بر سر خشم آورد. اصلاحات مالیاتی او خشم مردم را بیشتر کرد و سبب شد که تقاضای حمایت از تاجران و پیشه‌وران بالا گیرد. هراس از مالیات کلان ارضی (مالیاتی که هم شامل زمینهای خصوصی می‌شد و هم شامل اراضی وقفی) و نیز کاهش و قطع مستمریهای حکومتی، به شکل‌گیری ائتلاف خشم‌آگینی از تاجران و زمینداران کمک کرد که از علما نیز طلب یاری کرد. آنها متفقاً از مزایا و امتیازهایی که به بازرگانان اروپایی در ایران داده می‌شد انتقاد کردند و خواهان اصلاحات سیاسی و حقوقی، از جمله مشارکت و سهم

بیشتر برای طبقهٔ بازرگان، شدند.

این جنبش ظاهراً حمایتگرایانه، که با افزایش مالیات بر تاجران داخلی مخالفت می‌کرد و می‌خواست از وضع احتمالی مالیاتهای جدید ارضی جلوگیری کند، خیلی زود به جنبشی دموکراتیک تبدیل شد که تأسیس عدالتخانه و سپس پارلمان به سبک اروپایی و نیز قانون اساسی غیر مذهبی را مطالبه می‌کرد. لذا این سؤال مطرح می‌شود که این تحوّل چگونه به وقوع پیوست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، در فصل بعد به سراغ جمعیتهای مخفی و نیمه مخفی قبل از انقلاب مشروطه، آثار انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، و بخصوص روند انقلابی در خود ایران می‌رویم که مجموعاً به تکوین آگاهی سیاسی و اجتماعی جدیدی کمک کردند.

فصل ۲

طوفان انقلاب

انقلاب روسیه در اینجا اثر شگفت‌آوری نهاده است. رویدادهای روسیه را با دقت تعقیب کرده‌اند و به نظر می‌رسد روحیهٔ جدیدی در مردم پدید آمده است. آنها از حاکمان خود خسته شده‌اند و با سرمشق گرفتن از روسیه به این فکر افتاده‌اند که می‌توان شکل حکومت دیگر و بهتری داشت.

والتر ا.اسمارت (سفارت بریتانیا در تهران)

پیروزی ژاپن در جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵ با روسیه، موجی از هیجان در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمرهٔ آسیا و افریقا برانگیخت. هدف در این جنگ که یکی از قدرتهای بزرگ زمان در آن شرکت داشت، تقسیم دو کشور عقب مانده یعنی کره و منچوری بود، و ژاپن قدرت امپریالیستی تازه نفسی بود که کره را تحت الحمایهٔ خود کرد؛ اما در شور و هیجان عمومی به این مسائل چندان توجهی نشد. از دید بیشتر مردم شرق، پیروزی ژاپن پیروزی یک ملت غیر سفید پوست، ملتی برخوردار از قانون اساسی و تکنولوژی غربی، بر اروپاییان سفید پوست بود.[۱]

شکست روسیه در پورت آرتور در ۲۰ دسامبر ۱۹۰۴ [۲۹ آذر ۱۲۸۳]، در وقوع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز مؤثر بود و این انقلاب در کشورهای در حال توسعهٔ آسیا تأثیری ژرف نهاد.[۲] جنگ روسیه - ژاپن سرآغاز پیروزی نهایی شرق به پاخاسته بر غرب امپریالیست تعبیر شد، و "انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نشان داد که پیروزی بر استبداد، اعم از بومی و بیگانه، و استقرار رژیمهای مشروطه" در کشورها امکان پذیر است.[۳]

از پس انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، قیامها و انقلابهای مهمی در جهان غیر اروپایی در گرفت.[۴]

هدف این جنبشها عمدتاً ایجاد نهادهای دموکراتیک در داخل و مواجهه با قدرتهای امپریالیستی بود. مهمترین قیامهای این دوره عبارت بودند از جنبش ملی هند در ۱۹۰۵-۱۹۰۸ [۱۲۸۴-۱۲۸۷] علیه بریتانیا؛ شورشهای ماجی ماجی در تانگانیکا در ۱۹۰۵-۱۹۰۷ [۱۲۸۴-۱۲۸۶] علیه حاکمیت آلمان؛ قیام بامباتا (زولو) در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] در افریقای جنوبی علیه بریتانیا؛ انقلاب مشروطهٔ ایران در ۱۹۰۶-۱۹۱۱ [۱۲۸۵-۱۲۹۰]؛ انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]؛ انقلاب مکزیک در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]؛ انقلاب چین در ۱۹۱۱-۱۹۱۲ [۱۲۹۰-۱۲۹۱]که در وقوع قیامهایی در کره (۱۹۱۰-۱۹۱۲) [۱۲۸۹-۱۲۹۱] و اندونزی (۱۹۰۸-۱۹۱۳) [۱۲۸۷-۱۲۹۲] نیز تأثیر گذاشت.[5] از بطن بعضی از این قیامها شکلهای جدیدی از دموکراسی مستقیم زاده شد که نامهایی چون *ساویِت* [به روسی = شورا]،*کمیته*، *جمعیت*، *شورا*، یا *انجمن* داشتند.[6]

بسیاری از محققان گفته‌اند که انجمنهای ایران، این شوراهای مردمی که در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] در نقاط مختلف کشور پدید آمدند، از *ساویت*‌های روسیه، یعنی شوراهای دهقانان و کارگران انقلاب روسیه، سرمشق گرفتند. بیشتر دست‌اندرکاران و ناظران آن دوره نیز بر رابطهٔ بین انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب مشروطهٔ ایران تأکید کردند. کسانی که از این ارتباط سخن گفتند گرایشهای متفاوت و نیز ملیتهای متفاوت داشتند: سر سسیل اسپرینگ- رایس سفیر بریتانیا در ایران، حسن تقی زاده سوسیال دموکرات برجستهٔ مجلس ایران، ایوان آلکسیوویچ زینوویف دیپلمات محافظه‌کار روس، و ادوارد ج. براون مهمترین پژوهشگر اروپایی مسائل ایران در آن زمان و مؤلف کتاب *انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۹ ایران*.[7]

تأثیر انقلاب روسیه در قفقاز، و از جمله باکو، زیاد بود. فرقهٔ اجتماعیون عامیون، سازمان سوسیال دموکراتهای ایرانی، در سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] در باکو تشکیل شد و در سالهای بعد انقلابیون آذری، گرجی و ارمنی قفقاز در انقلاب مشروطه شرکت داشتند -که مستندات و شواهد این امر را در کتاب حاضر ملاحظه خواهید کرد.

البته جنبشهای انقلابی در روسیه و ایران تفاوتهای بسیار داشتند. روسیه از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفته‌تر بود و سه میلیون کارگر صنعتی داشت و پایگاه جنبش شورایی روسیه در کارخانه‌ها بود. در عوض، اقتصاد ایران، هم وابسته به صدور مواد خام بود و هم توسعه نیافته‌تر. هشتاد درصد جمعیت ایران دهقان و چادر نشین بودند. انجمنهای شهری

ایران ترکیب طبقاتی متنوعی داشتند و تاجران، اصناف، کسبهٔ جزء، روحانیان عادی، محصلان و کارگران را دربر می‌گرفتند، و انجمنهای روستایی هیچگاه به صورت سازمانهای ملی مردمی در مقیاس شوراهای دهقانی روسیه در نیامدند.

با این حال، در هر دو انقلاب مسائل تئوریک مشابهی مطرح شد. تاریخنگاران انقلاب ۱۹۰۵ روسیه گفته‌اند که روشنفکران رادیکال روسیه از ماهیت مردمی شوراهای کارگران و دهقانان، و نیز رهبران مستقلی که در جریان انقلاب ۱۹۰۵ از درون این شوراها برخاستند به هراس آمدند. و در نتیجه بین رهبران حزب سوسیال دموکرات روسیه، و فعالان شوراها رقابتهای بسیار پیچیده‌ای به وجود آمد.[۸]

آنچه در نزد تاریخنگاران انقلاب مشروطهٔ ایران به صورت یک مسئلهٔ تئوریک مطرح نشد، این است که در جریان انقلاب ایران نیز امر مشابهی روی داد. روابط بین روشنفکران لیبرال و دموکرات در پارلمان ایران و انجمنهای مردمی، با پیشرفت انقلاب تنش بیشتری یافت. سوسیال دموکراتهای برجستهٔ ایران صف خود را از انقلابیون مردمی و انجمنها، بخصوص انجمنهای انقلابی مجاهدین، جدا کردند. آنها انجمنها را وسیلهٔ مهمی برای رویارویی با محمدعلی شاه و علمای محافظه‌کار می‌دانستند، ولی بخصوص در دورهٔ دوم مشروطه، با تشکیل احزاب جدید سیاسی، دیگر لزومی به ادامهٔ این شکلهای دموکراسی مستقیم نمی‌دیدند.

در فصلهای بعد به بعضی از این مسائل خواهیم پرداخت، اما عجالتاً لازم است به ترکیب سیاسی و اجتماعی انجمنهای انقلابی ایران و افرادی که در این نهضت اصلاحات ملی شرکت داشتند نظری بیفکنیم. روشنفکران مترقی این دوره در طیف ایدئولوژیکی وسیعی جای می‌گرفتند که شامل آزاداندیشان، ناراضیان مذهبی، فراماسونها، و روحانیان می‌شد. بیشتر تاریخنگاران انقلاب مشروطه بر تفاوتهای ایدئولوژیکی که این افراد را در دورهٔ قبل از انقلاب از هم جدا می‌کرد تأکید نکرده‌اند؛ و در نتیجه، دو گروه، یعنی "تجار" و "روحانیون" را عامل انقلاب دانسته‌اند. ولی در این تقسیم‌بندی طبقاتی این موضوع نادیده مانده است که تاجران با ایدئولوژیهای مختلفی به نهضت پیوستند، و بسیاری از رهبران انقلاب که روحانی سنتی می‌نمودند و مجتهد و سید و عالم و شیخ خوانده می‌شدند، در واقع بابیان ازلی، پان اسلامی، فراماسون، و آزاد اندیش بودند. درک دقیقتر این طیف ایدئولوژیکی، هم به معنای

انقلاب مشروطه وسعت می‌بخشد و هم به تصحیح بسیاری از فرضهای نادرست یاری می‌کند.

جمعیتهای مخفی در رویدادهای سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ [۱۲۸۴-۱۲۸۵] و سلسله اعتراضهایی که به تحصّن ملّیون در قم و باغ سفارت بریتانیا در تهران در تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] منتهی شد، نقش مهمی بازی کردند. تعداد زیادی از اصناف، محصلان و کسبهٔ جزء به تاجران و علما، که شامل ناراضیان مذهبی نیز بودند، ملحق شدند. در این بوتهٔ انقلاب، معترضان از هدفهای حمایت خواهانهٔ محدود قبلی فراتر رفتند و به مشروطه و پارلمانی رسیدند که در آن علما، بازرگانان، ملاّکان، اشراف و نیز بسیاری از اصناف نماینده داشتند.

سازمانهای اصلاح طلب اولیه

در دهۀ قبل از انقلاب مشروطه انواع جمعیتهای سیاسی و فرهنگی، اعم از علنی و مخفی، در ایران تشکیل شد که در آنها ایده‌های اولیهٔ اصلاحات و حکومت مشروطه مورد بحث قرار می‌گرفت. بعضی از این جمعیتها از حمایت بازرگانان برجسته‌ای برخوردار بودند که از سلطهٔ اقتصادی و سیاسی اروپاییان ناراضی بودند و مشارکت بیشتر طبقهٔ تاجر را طلب می‌کردند. محمد حسن امین‌الضرب، رهبر مجلس وکلای تجار ایران در ۱۸۸۳ [۱۲۶۲] و پسرش محمد حسین به تأسیس چند مدرسهٔ جدید و یک کتابخانهٔ عمومی کمک کردند. اتحادیهٔ تاجران از حد و مرز قومیت و مذهب فراتر می‌رفت و اعضای غیر مسلمان هم داشت - مانند برادران تومانیان که ارمنی، و خانواده‌های جهانیان و جمشیدیان که زردشتی بودند.[۹]

جمعیتهای اولیه مختص شهرهای شمال، مثل تهران و تبریز، نبودند بلکه در جنوب نیز پدید آمدند. یکی از این جمعیتها در دهۀ ۱۸۹۰ [۱۲۷۰] در کرمان فعالیت می‌کرد. این سازمان اعضای گوناگونی داشت. میرزاآقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو داماد صبح ازل (رهبر جناح بابی ازلی) شدند در این تشکّل فعالیت می‌کردند. یک عضو دیگر آن میرزا رضای کرمانی، مرید اسدآبادی، بود که بعداً در ۱۸۹۶ [۱۲۷۵] ناصرالدین شاه را ترور کرد. در اصفهان نیز گروهی مخفی از واعظان رادیکال تشکیل شد که ملک‌المتکلمین و سید جمال الدین واعظ اصفهانی، خطبای برجستهٔ انقلاب مشروطه، در آن عضویت داشتند.[۱۰]

در تبریز، روشنفکران جوانی که تحت تأثیر لیبرالیسم غربی و ایده‌های سوسیال دموکراتیک قفقاز، عثمانی، مصر و هند بودند، جمعیتی سیاسی تشکیل دادند و مدرسه‌ای جدید و کتابخانه‌ای معروف به کتابخانهٔ تربیت تأسیس کردند. چندین عضو این گروه که بعداً از رهبران مهم انقلاب مشروطه شدند با فرقه اجتماعیون عامیون پیوندهای نزدیک داشتند: ۱. حسن تقی زاده که نمایندهٔ آذربایجان در مجلس اول و دوم شد و در ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به رهبری حزب دموکرات رسید؛ ۲. محمد شبستری، معروف به ابوالضیاء، که در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] نشریهٔ *مجاهد*، ارگان مجاهدین رادیکال تبریز را منتشر کرد؛ ۳. محمد علی تربیت، شوهر خواهر و همکار نزدیک تقی زاده؛ ۴. حسین عدالت که نشریهٔ *عدالت* را در تبریز منتشر کرد و به دلیل حمایتش از حقوق زنان توسط روحانیان متعصّب از تبریز بیرون شد.

معروفترین عضو این گروه، چهرهٔ برجستهٔ انقلاب مشروطه، سید حسن‌تقی‌زاده بود که خاطراتش نشان می‌دهد چگونه این گروه روشنفکران جوان رادیکال به فعالان مشروطه تبدیل شدند. تقی‌زاده در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد و پس از کسب آموزش سنتی الهیات، ادبیات و دستور زبان، به علوم علاقه‌مند شد. نخست زبان فرانسوی آموخت و سپس در مدرسهٔ امریکایی تبریز زبان انگلیسی را فراگرفت و با ادبیات اروپا و آثار سیاسی رادیکال آشنا شد و سرانجام به مصر و قفقاز سفر کرد. آثاری که تقی‌زاده مطالعه کرد به نوشتهٔ خودش چیزهایی بود که به "امور سیاسی و تمدن جدید و آزادی سیاسی و حریّت نسوان و مخصوصاً آزاده فکری" مربوط می‌شد[۱۱] – و اینها دقیقاً همان موضوعهای مورد علاقهٔ جمعیتهای مخفی آن دوره بود. او آثار عبدالرحیم طالبوف، روشنفکر آذری قفقاز، مقالات میرزاملکم‌خان، و نشریه‌های فارسی خارج از کشور، مانند *اختر* چاپ استامبول، *ثریا*، *پرورش* و *حکمت* چاپ مصر، و *حبل‌المتین* چاپ کلکته را مطالعه می‌کرد. *سفرنامهٔ ابراهیم‌بیگ* نوشتهٔ زین‌العابدین مراغه‌ای و نشریه‌های ترکهای جوان (چاپ پاریس) را نیز خوانده بود. مطالعهٔ این نوشته‌ها او را برانگیخت تا در ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] محفلی از روشنفکران رادیکال در تبریز تشکیل دهد.[۱۲]

در ۱۹۰۱ [۱۲۸۰]، تقی زاده و دوستانش ضمن تدریس در دارالفنون تبریز، مدرسهٔ تربیت را تأسیس کردند. در این مدرسه زبانهای اروپایی و علوم جدید تدریس می‌شد، و از این‌رو مورد حملهٔ روحانیان متعصب قرار گرفت و تعطیل شد. تقی‌زاده و همکارانش سپس

کتابخانهٔ تربیت را تأسیس کردند که در آن انواع کتابهای جدیدِ چاپ اروپا، مصر و عثمانی فروخته می‌شد. در ۱۹۰۲ [۱۲۸۱] کتابخانهٔ تربیت نشریه‌ای دو هفتگی به نام **گنجینهٔ فنون** انتشار داد. این نشریه که یک سال دوام آورد خوانندگان نسبتاً وسیعی در تهران داشت و یحیی دولت‌آبادی، از آن حمایت می‌کرد.[۱۳] تقی زاده در سفرهای متعددش به قفقاز با فعالان آذری برجستهٔ آن منطقه آشنا شد - از جمله جلیل محمّد قلی‌زاده، سردبیر بعدی روزنامهٔ طنز آذری زبان به نام *ملانصرالدین*، و عده‌ای از اعضای فرقه اجتماعیون عامیون که بعداً به احتمال قوی خودش هم به آن مجمع پیوست.[۱۴]

در تهران گروهی از روشنفکران اصلاح طلب و لیبرال، انجمن معارف را در سال ۱۸۹۷-۱۸۹۸ [۱۲۷۶-۱۲۷۷] تشکیل دادند. امین‌الدوله (صدراعظم لیبرال)، یحیی دولت‌آبادی، و محمد حسین امین‌الضرب (پسر) تاجر با نفوذ، عضو این انجمن بودند.[۱۵] در ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] یک کتابخانهٔ ملی نیز در تهران تأسیس شد. روشنفکران وابسته به این کتابخانه مدارس خصوصی جدیدی در چند شهر تأسیس کردند و کتابخانه مرکز مباحثه‌های سیاسی و اجتماعی شد که در آن صدها نفر منظماً شرکت می‌کردند.[۱۶]

در ماه مهٔ ۱۹۰۴ [اردیبهشت ۱۲۸۳] پنجاه و هفت روشنفکر مترقی که در کتابخانهٔ ملی رفت و آمد داشتند به جلسه‌ای مخفی در حومهٔ تهران دعوت شدند و در آنجا کمیتهٔ انقلاب را تشکیل دادند. ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ در این جلسه سخن گفتند. بیشتر حاضران موافق بودند که حکومت استبدادی باید جای خود را به حکومتی دموکراتیک بدهد. قرار شد جزوه‌هایی مخفی در دفاع از اصلاحات سیاسی و اجتماعی و استقرار قوهٔ مقننه به سبک اروپایی منتشر شود. کمیتهٔ انقلاب تصمیم گرفت تاریخ انقلابهای مهم اروپا را به فارسی ترجمه کند و نامه‌هایی دربارهٔ ضرورت اصلاحات سیاسی در ایران به مطبوعات اروپا ارسال دارد. همچنین تلاش کردند عده‌ای از افراد با نفوذ جامعه، یعنی امرای قاجار، علما (از جمله روحانیان نجف) و سیاستمداران را با خود هم رأی کنند و به عضویت کمیته در آورند.

بعضی از تناقضهای انقلاب مشروطه مسلماً در این استراتژیها ریشه دارد. از حامیان دگرگونیهای مترقیانه خواسته می‌شد تا از رقابتهای موجود سیاسی در درون هیئت حاکمه به قصد پیشبرد نهضت استفاده کنند و از مخاصمه‌های دو جناح حکومت (یکی حامیان

امین‌السلطان صدراعظم قبلی و دیگری حامیان عین‌الدوله صدراعظم فعلی) بهره‌برداری کنند. وانگهی، عده‌ای ازلی بودند، ولی از همه خواسته می‌شد تا علناً با قوانین سنتی اسلامی موافقت نمایند. مادهٔ ۱۷ کمیته انقلاب مقرر می‌کرد: "گرچه سرلوحهٔ مرام آزادیخواهان جهان، آزادی عقیده است ولی به واسطه مشکلاتی که در پیش است اکیداً به برادران توصیه می‌کنیم که از این به بعد از حضور در مجالس دینی و مذهبی غیر از مجالس اسلامی خودداری نمایند و وسیله به دست بدخواهان ندهند." [۱۷]

۹ عضو گروه هستهٔ کمیتهٔ انقلاب را تشکیل دادند. سه نفر از آنها گرایشهای بابی ازلی داشتند : ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، و یحیی دولت‌آبادی. یک هوادار بهایی (و مجتهد)، یعنی شیخ‌الرئیس قاجار، نیز در میان آنها بود. محمدرضا مساوات که بعداً سردبیر *مساوات* شد، و سلیمان میکده که از فعالان برجستهٔ انقلاب مشروطه شد، نیز در هستهٔ اصلی عضویت داشتند. تنی چند از اعضای کمیته مأموریت یافتند که به نجف و کربلا (عتبات)، یعنی مراکز رهبری شیعه، بروند و پشتیبانی علما را جلب کنند.[۱۸]

غیر از کتابخانهٔ ملی و کمیتهٔ انقلاب، چند جمعیت مخفی دیگر نیز در مراحل اولیهٔ نهضت ملی تشکیل شد.[۱۹] ناظم‌الاسلام کرمانی، از اعضای مؤسس انجمن مخفی و مؤلف *تاریخ بیداری ایرانیان* نحوهٔ کار انجمن مخفی را، که شامل آزاداندیشان و ناراضیان مذهبی و نیز مورد حمایت روحانی ترقی‌خواه، سید محمد طباطبایی و پسرش محمد صادق بود، شرح داده است.[۲۰] ناظم‌الاسلام در برخی موارد نظرات رادیکال داشت، اما حمایت طباطبایی او را از حملهٔ علمای محافظه‌کار حفظ می‌کرد.

انجمن مخفی در ۲۳ فوریهٔ ۱۹۰۵ [۴ اسفند ۱۲۸۳] تشکیل شد و چنین می‌نماید که از خبر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مستقیماً تأثیر پذیرفت. اعضای انجمن مخفی کتابها و روزنامه‌های ممنوعه را می‌خواندند – از جمله *سفرنامهٔ ابراهیم بیگ*، و *حبل‌المتین* چاپ کلکته که در ایران توزیع می‌شد. انجمن مخفی با دو خطیب رادیکال، یعنی ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ، روابط نزدیک برقرار کرد.

انجمن مخفی نیز، مانند کمیتهٔ انقلاب، خواستار خاتمه بخشیدن به حکومت استبدادی، انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی، و محدود کردن امتیازهای بیگانه بود. ناظم‌الاسلام در یک سخنرانی برای اعضای گروه اعلام کرد که ایران باید همان راه تجدد را در پیش بگیرد که

کشورهای دیگر، نظیر ژاپن، هند و بخصوص روسیه، اختیار کرده‌اند. انقلاب روسیه نشان داده بود که مردم آن دیار "برای ادراک مقامات منیعهٔ شرف و آزادی تحمّل چه زحمات می‌نمایند و چگونه از مال و جان می‌گذرند."[۲۱]

اعضای انجمن مخفی سلسله فرضهایی را تنظیم کردند. می‌گفتند که اصلاحات آموزشی مقدم است یا اصلاحات سیاسی؟ آیا بدون اصلاحات گستردهٔ سیاسی، اصلاحات اجتماعی، از جمله تعلیم و تربیت زنان، معنا دارد؟ آیا نباید بلافاصله اقدام کرد و سکنهٔ شهرهای کوچک و روستاها را بسیج کرد؟ شیخ محمد شیرازی، معروف به فیلسوف، می‌گفت: "شما مردم پایتخت را بیدار کنید، قهراً سرایت به سایر بلدان هم خواهد نمود."[۲۲] عده‌ای معتقد بودند که انقلاب اجتماعی ضرورت دارد، ولی همه متفق القول بودند که تأسیس مشروطه و مجلس ملی اولین گام در راه هر گونه دگرگونی معنادار اجتماعی است. اگرچه انجمن از حمایت سید محمد طباطبایی، روحانی ترقیخواه، برخوردار بود، اما تصمیم گرفت با علمای با نفوذتر نیز ائتلاف کند.

اعلامیه‌های اوّلیه و نظامنامهٔ انجمن مخفی به طرز شگفت‌انگیزی از کثرت گرایی مذهبی حمایت می‌کرد و لحن سوسیالیستی همان اعلامیه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو را داشت. ماده‌های ۲ تا ۵ نظامنامه می‌گفت که مسلمانان، زردشتیان، یهودیان و مسیحیان (البته بدون ذکری از بابیان ازلی و بهاییان) در عضویت گروه حق برابر دارند و از همان حقوق و وظایف اعضای مسلمان برخوردارند. هر عضو براساس اعتقاد خود موظف بود از اصول انجمن مخفی پاسداری کند. از اعضا خواسته می‌شد تا دربارهٔ عدالت اجتماعی سخن بگویند یا قلم بزنند، مردم را از حقوقشان آگاه کنند، فساد حکومت را افشا کنند، و از تعالیم مذهبی خود برای نشان دادن ماهیت غیر دموکراتیک حکومت بهره بگیرند. این گروه به شیوهٔ دموکراتیک غریبی تصمیم گرفت هیچ رهبری اعم از مذهبی و غیر مذهبی نداشته باشد و صرفاً بر رهبری نمادین امام غایب، مهدی موعود(عج)، تأکید کند و اعضا را در امور انجمن متساوی‌الحقوق بداند.[۲۳]

در نخستین اعلامیهٔ چاپ شدهٔ انجمن مخفی در *حبل‌المتین* (چاپ کلکته) از تأسیس مجلس و تصویب قوانینی برای کاهش قدرت وزرا و علما سخن به میان آمد. در این اعلامیه آمده بود: "آن پارکهای عالی که دیده می‌شود هر یک قیمت ده هزار خانهٔ رعیت است که

خراب شده، آن شرابهای زنگین که در آن پارکها به مصرف می‌رسد خون دل مظلومان می‌باشد."[۲۴]

اما وقتی اعضای انجمن تصمیم گرفتند از طریق ائتلاف با علمای با نفوذتر به پایگاه خود وسعت دهند، مجبور شدند در بسیاری از اصول کثرت گرایانهٔ قبلی تجدید نظر کنند. بعضی از علما هواداری انجمن مخفی از آموزش جدید و مشروطه خواهی آن را مغایر اسلام می‌دیدند. اعضای انجمن مخفی در جواب می‌گفتند که روح حقیقی مشروطه خواهی چیزی نیست جز اجرای واقعی شریعت، آن گونه که در صدر اسلام مورد نظر بود. مجدالاسلام می‌گفت "آقای من، دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه" و چون مسیحیان "قانون خدایی ندارندو حضرت عیسی(ع) در احکام تکلیفیه قانونی از جانب خدا نیاورده، لذا عقلاء مملکت قوانین تکلیفی وضع نمودند و بر طبق آن عمل می‌نمایند. لکن مسلمانان که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل بر طبق احکام شرع است". و ناظم‌السلطنه اضافه می‌کرد: "مشروطه یا جمهوری، مقصود از هر دو یکی است، چه جمهوری از افراد مشروطه است و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است. امروز هیچ یک از احکام اسلام جاری نمی‌شود. بنای اسلام بر مساوات است و حال آنکه می‌بینیم دزد اگر از فقراء باشد او را می‌کشند و دهنهٔ توپ می‌بندند و اگر از اغنیاء باشد از او پول می‌گیرند و او را مرخص می‌کنند، و اگر آقازاده باشد با او همراهی می‌کنند".[۲۵]

انجنهای رادیکال‌تری که مستقیماً تحت تأثیر ایده‌های سوسیالیستی قفقاز بودند، مانند مرکز غیبی تبریز و انجمنهای مجاهدین، بعد از انقلاب اوت ۱۹۰۶ [تیر-مرداد۱۲۸۵]در ایران تشکیل شدند. آنها به مواضع چپگرایانه متمایل شدند و بعضی از حقوق اجتماعی و سیاسی، نظیر واگذاری زمین به دهقانان، هشت ساعت کار در روز، و خود مختاری ایالات را مطالبه کردند.

طیف ایدئولوژیهای مذهبی : از بابیان ازلی و آزاد اندیشان تا روحانیان سنت‌گرا

اگر وابستگیهای ایدئولوژیکی مشارکت کنندگان جنبش انقلابی را بررسی کنیم درمی‌یابیم که برای افراد مختلفی که عبا به تن داشتند و به نام اسلام شیعی در منابر وعظ می‌گفتند، مسامحتاً از لفظ *علما* استفاده می‌شد. عده‌ای از آنها روحانیان قدرتمندی بودند که دولت

عین‌الدوله را نمی‌پسندیدند و می‌خواستند امین‌السلطان رابه صدارت برگردانند، و عده‌ای دیگر روحانیان ترقیخواهی بودند که هوادار جامعه‌ای دموکراتیک به شمار می‌رفتند. اما در این بین، فراماسونها و آزاد اندیشان و افرادی با گرایشهای بابی ازلی و حتی بهایی وجود داشتند. بعد از انقلاب اوت ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] عده‌ای از روحانیان عادی که تحت تأثیر ایده‌های سوسیال دموکراسی بودند (چه مستقیماً از قفقاز و چه از طریق مراکز رادیکال ایران)، در جنبش انقلابی فعال شدند، در حالی که همچنان چهره‌هایی مذهبی به حساب می‌آمدند و کسی آنها را به عنوان سوسیال دموکرات نمی‌شناخت.

روحانیان سنت‌گرا و اصلاح طلب و ناراضیان مذهبی که در جنبش ملی شرکت داشتند خیلی وقتها در یکدیگر تأثیر می‌نهادند و علاوه بر مطابقتهای ایدئولوژیکی، در ایده‌های اجتماعی، آموزشی و سیاسی نیز داد و ستد می‌کردند. بهترین شیوه برای دریافتن وابستگیهای مذهبی رهبران ملی این دوره آن است که قائل به وجود یک طیف ایدئولوژیکی بشویم. در جناح چپ این طیف می‌توانیم یحیی دولت‌آبادی، معلم بابی ازلی را قرار دهیم؛ در میانهٔ طیف سید محمد طباطبایی مجتهد اصلاح طلب و فراماسون جای دارد؛ و در جناح راست طیف سید عبدالله بهبهانی مجتهد سنتی قرار می‌گیرد که چند ماهی در خلال انقلاب، شیخ‌فضل الله نوری محافظه‌کارتر به او ملحق شد.

عده‌ای از روشنفکران بابی ازلی در تشکیل انجمنها و مدارس فعالیت می‌نمودند، که البته این انجمنها و مدارس در این مرحله از انقلاب لزوماً مخالف حکومت نبودند. آنها در بحثهای ایدئولوژیکی راجع به اصلاحات سیاسی و اقتصادی شرکت می‌کردند و هوادار کثرت گرایی وسیعتر مذهبی بودند. شرح دقیق و کامل دربارهٔ دست اندرکاران بابی ازلی این دوره ممکن نیست. سرکوب و تعقیب آنها، مانند قلع و قمع بهار ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] در یزد و اصفهان، بسیاری از آنها را وامی‌داشت تا وابستگیهای ایدئولوژیکی خود را در جامعه پنهان نگه‌دارند و تقیه کنند.

تاریخنگاران معدود انقلاب مشروطه، از جمله احمد کسروی، اکراه داشتند که برای ناراضیان مذهبی و از جمله بابیان ازلی اعتباری قایل شوند، حال آنکه اینان نقش مهمی در نهضت ایفا کردند. تاریخنگاران دیگر، مانند مهدی ملکزاده (پسر ملک‌المتکلمین) و یحیی دولت‌آبادی دربارهٔ تعقیب و سرکوب مکرر جماعت بابی ازلی قلم زدند، بی‌آنکه

وابستگیهای مذهبی آنها یا خود را به بیان درآورند. ادوارد براون به طور گذرا از نقش بابیان ازلی سخن گفت، اما نخواست اطلاعات بیشتری ارائه دهد :

> نکتهٔ مهمی است که عده‌ای از هواداران برجستهٔ جنبش مشروطهٔ ایران ازلی یا معروف به ازلی بودند؛ در میان آنها از دو قربانی کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ [۲ تیر ۱۲۸۷] می‌توان نام برد : یکی میرزا جهانگیرخان شیرازی، سردبیر ***صوراسرافیل*** و دیگری ملک المتکلمین، خطیب برجستهٔ حزب ملیون. از بقیه نمی‌توان اسم برد زیرا هنوز زنده‌اند.[۲۶]

امروزه هم بسیاری از روشنفکران ایران همان پیشداوریها را در مورد هواداران بابی ازلی دارند و این اعتبار را برای آنها قایل نمی‌شوند که نقش ایدئولوژیکی و سیاسی مهمی در انقلاب مشروطه داشته‌اند. اما مطالعهٔ دقیق چند نوشته به قلم یحیی دولت‌آبادی، ناظم‌الاسلام کرمانی، ابراهیم صفایی، مهدی بامداد، و بررسی جدیدتر منگل بیات، این موضوع را تا حدودی روشنتر می‌کند.

یحیی دولت‌آبادی (۱۸۶۱–۱۹۳۹) [۱۲۴۰–۱۳۱۸]، پسر هادی دولت‌آبادی بود که خود رهبر فکری بابیان ازلی در ایران محسوب می‌شد. یحیی در انظار معلمی عادی بود، هر چند که بعد از پدرش رهبری جماعت بابی ازلی را پذیرفت. یحیی دولت‌آبادی که شاعر و روشنفکری متعهد بود و ارتباطات سیاسی گسترده‌ای داشت، وقایع مراحل اولیهٔ نهضت اصلاحی در تهران و نیز شرح رفت و آمد خود با بعضی از درباریان و دیگر اصلاح طلبان در انجمن معارف را به رشتهٔ تحریر در آورده است. دولت آبادی در سالهای ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] و ۱۸۹۹ [۱۲۷۸] سه مدرسهٔ جدید در تهران تأسیس کرد : سادات، ادب، و کمالیه. سادات از بسیاری جهات یک مدرسهٔ ابتکاری بود، زیرا به پسران فقیری آموزش می‌داد که به نام سیّد و با شال سبز دور کمر در خیابانهای تهران گدایی می‌کردند. دولت‌آبادی در خاطرات خود از وابستگیهای بابی ازلی خویش سخن نمی‌گوید، اما سرکوب بابیان ازلی در یزد و اصفهان و مصائب خانوادهٔ خود و بسیاری از خانواده‌های دیگر را در اصفهان شرح می‌دهد.[۲۷]

نوشتهٔ دولت آبادی روشن می‌کند که پیوندهای بابی ازلی‌اش، یا نتیجتاً وابستگیهای ایدئولوژیکی سایر ناراضیان مذهبی، بیشتر اوقات بر زمامداران و علمای دیگر آشکار بوده است. از مظفرالدین شاه که سیاستهای نسبتاً لیبرال او موجب ترغیب انجمن معارف و

مدارس وابسته به آن شدگرفته تا ظل‌السلطان، برادر بزرگتر مظفرالدین شاه و حاکم اصفهان (که دشمن دولت‌آبادی بود) همه از مواضع دولت‌آبادی خبر داشتند. پیوندهای بابی ازلی دولت‌آبادی فقط هنگامی بر همگان علنی می‌شد که مخالفانش یا رقبایش می‌خواستند امتیازهای مالی یا سیاسی کسب کنند- افرادی چون صادق طباطبایی اصلاح طلب، پسر سید محمد طباطبایی که سعی می‌کردند از دولت آبادی باج بگیرند و با بابی خواندن وی خشم مردم را علیه او و مدارسش برانگیزند و او را فاقد صلاحیت ادارهٔ مدرسه‌ای برای پسران مسلمان جلوه دهند.[۲۸]

سه دست اندرکار با پیوندهای بابی ازلی در اصفهان، یکی شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی، دیگری سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و سومی میرزا نصرالله بهشتی ملک‌المتکلمین، مشترکاً یکی از پر سر و صداترین مطالب ضد روحانی این دوران را به نام ***رویای صادقه*** به رشتهٔ تحریر در آوردند. مجدالاسلام کرمانی (۱۸۷۲-۱۹۲۲) [۱۲۵۱-۱۳۰۱] که شهرت دو نفر دیگر را ندارد، ظاهراً سهم بیشتری در این کتاب داشته است. او بعداً سردبیر چند نشریه شد، از جمله ***ادب*** (۱۹۰۴-۱۹۰۶) [۱۲۸۳-۱۲۸۵]، ***ندای وطن*** (۱۹۰۶-۱۹۰۷) [۱۲۸۵-۱۲۸۶] و ***کشکول*** (۱۹۰۷-۱۹۰۸) [۱۲۸۶-۱۲۸۷] که مصوّر بود.[۲۹]

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی (۱۸۷۱-۱۹۰۸) [۱۲۵۰-۱۲۸۷]، پدر نویسندهٔ معروف ایرانی محمد علی‌جمال‌زاده، در خانوادهٔ روحانی با نفوذی در اصفهان به دنیا آمد. عمویش صدر اصفهانی در نجف مجتهد بود و یکی از مراجع تقلید شیعیان ایران محسوب می‌شد. واعظ در نوجوانی پدرش را از دست داد و تا چهارده سالگی در کارگاه عموی خود در تهران بافندگی کرد. همین امر او را با سختیهای زندگی پیشه‌وران و کارگران آشنا کرد، هر چند که خودش از طبقهٔ متوسط بود.

در اصفهان به محفل ملک‌المتکلمین و دیگر خطبای بابی ازلی ملحق شد و یکی از واعظان معتبر اصفهان گردید. مدتی تحت حمایت ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، بود و از دستگاه ولیعهد، محمد علی میرزا، در تبریز مقرری مختصری می‌گرفت. واعظ به بعضی از ایالات ایران سفر کرد و مقالاتی برای نشریه‌های خارج از کشور در مصر و کلکته فرستاد. در خطبه‌های خود علیه تقسیم مسلمانان به شیعه - سنی یا اصولی - اخباری سخن گفت و

اعلام داشت: "عقیده یک امری قلبی [است] و هر کس باید در احساسات و عقیدهٔ قلبی خود آزاد باشد."[۳۰]

میرزانصرالله بهشتی، معروف به ملک‌المتکلمین (۱۸۶۴-۱۹۰۸) [۱۲۴۳-۱۲۸۷]، نیز در اصفهان زاده شد. سفرهایی به مکه، عراق و هند کرد و دو سال در شهر بمبئی زندگی کرد و کتابی در مورد آزادی عقاید و انتقاد از خرافات منتشر کرد. اما رهبران اسماعیلی انتقاد تند او را تحمل نکردند و به حکومت بریتانیا متوسل شدند که نهایتاً او را از هند اخراج کرد. ملک‌المتکلمین در بازگشت به ایران سه ماه در بوشهر نزد جمال‌الدین اسدآبادی اقامت کرد.[۳۱]

این سه واعظ، یعنی مجدالاسلام کرمانی، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ، با دیگر اعضای جماعت بابی ازلی داد و ستد بسیار داشتند. آنها انجمن ترقی را در اصفهان تشکیل دادند و مقاله‌هایی برای نشریه‌های فارسی خارج از کشور فرستادند؛ و در سال ۱۸۹۷ [۱۲۷۶] مدرسهٔ جدیدی نیز تأسیس کردند. آنها در طی این سالها به استخدام شرکت نساجی، به نام شرکت اسلامی، که محمد حسین کازرونی تأسیس کرده بود در آمدند و مردم را به خرید منسوجات داخلی و تحریم اجناس وارداتی تشویق می‌کردند.[۳۲] در نتیجه، از حمایت ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، نیز برخوردار شدند. ظل‌السلطان و آقا نجفی، مجتهد بزرگ اصفهان، در این شرکت اسلامی جدید سرمایه‌گذاری کرده بودند و از تبلیغات این واعظان منتفع می‌شدند.

ولی ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، و مجدالاسلام کرمانی تندروتر از آن بودند که به زندگی نسبتاً راحت اما محدود در اصفهان قناعت کنند. با هم کتاب ***رویای صادقه*** را نوشتند و آن را با نام مستعار منتشر کردند. این شرح رویایی است دربارهٔ روز رستاخیز که افراد برجستهٔ اصفهان، نظیر ظل‌السلطان حاکم، آقا نجفی مجتهد، کازرونی تاجر، و دیگر دست اندرکاران شرکت اسلامی به بارگاه خداوند احضار می‌شوند تا اعمال سوء خود، از قبیل اختلاسها و حیف و میلها را توضیح دهند. ***رویای صادقه*** در عین حال اثری است ادبی و طنز آمیز که به زبان محاوره نگاشته شده است و در آن گویش اصفهانی به کار رفته است. این کتاب، پیشگام یک نوع ادبیات جدید بود که بعداً در انقلاب مشروطه و بخصوص با نوشته‌های علی اکبر دهخدا محبوبیت و رواج یافت. دستنوشتهٔ این کتاب از طریق میرزا

اسدالله خان، از رهبران بابی ازلی اصفهان و کارمند کنسولگری روس، به سنت پترزبورگ ارسال شد و در ۶۰ تا ۷۰ نسخه به چاپ رسید و به ایران برگردانده شد.[۳۳]

ظل‌السلطان و دیگران به این سه نفر در مورد نوشتن کتاب شک بردند. نویسندگان کتاب مورد طعن و لعن تقریباً همهٔ افراد با نفوذ در اصفهان قرار گرفتند و مرتد خوانده شدند. ملک‌المتکلمین مجبور شد به تهران برود، و در تهران مورد حمایت سید محمد طباطبایی قرار گرفت. ملک‌المتکلمین مدتی هم از پشتیبانی مظفرالدین‌شاه برخوردار شد. مظفرالدین شاه از خطابه‌های این واعظ پرشور و آتشین که برادر با نفوذ و خطرناک او یعنی ظل‌السلطان را مضحکه می‌کرد حمایت می‌کرد.[۳۴] ولی ملک‌المتکلمین وقتی با استقراض خارجی امین‌السلطان صدراعظم مخالفت کرد مجبور شد تهران را ترک کند و در جاهای دیگر مأوی گزینند. به گیلان، باکو، مشهد و شیراز سفر کرد. در هر شهری ابتدا همه از او استقبال می‌کردند ولی بعداً مجتهدان آن شهرها او را مرتد و رافضی می‌خواندند و اخراج می‌کردند.[۳۵] ملک‌المتکلمین و واعظ، به رغم تمامی مصائبی که تحمل کردند، و شاید به همین علت، دو خطیب برجستهٔ نهضت ملی شدند.

در تعالیم بهایی، سلطنت مشروطه شکل مطلوب حکومت به شمار می‌آمد، اما بهاییان ایران از رهبر خود، عبدالبهاء، دستور اکید داشتند که در تعارضهای سیاسی روزافزون کشور مداخله نکنند و به فرمانروایان قاجار وفادار بمانند. بیشتر آنها از این دستور تبعیت کردند. اما یکی از مجتهدان با نفوذ که تمایلات بهایی داشت و در نهضت مشروطه دخالت فعالانه داشت،[۳۶] ابوالحسن شیخ‌الرئیس قاجار (۱۸۴۶-۱۹۲۰) [۱۲۲۵-۱۲۹۹] نوهٔ فتحعلی‌شاه بود. او با میرزا حسن شیرازی در عتبات درس خوانده بود و بسیار عالم و مطّلع محسوب می‌شد. شیخ‌الرئیس به عنوان مجتهد در حرم امام رضای مشهد مقام مهمی داشت و رئیس بیمارستانی نیز در آنجا بود. اما وقتی روحانیان سنت‌گرا او را مرتد بهایی و جمهوریخواه خواندند، مجبور شد از مشهد برود. در ۱۸۸۴ [۱۲۶۳]، هنگامی که در استانبول به سر می‌برد، به پان اسلامیها ملحق شد و رسالهٔ مهمی به نام *اتحاد اسلام* نوشت و در آن خواستار اتحاد نزدیک ایرانیان و عثمانیان، و شیعیان و سنیان شد. نشریه‌ای نیز با همین نام به زبان فارسی و عربی منتشر کرد.

گفته‌اند که شیخ‌الرئیس بعد از مراجعت به تهران در ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] به بهاییان نزدیکتر

شد. حتی گفته‌اند که عبدالبهاء، رهبر بهاییان، خواست دوازده هزار تومان به او بدهد تا قرضهایش را بپردازد و به ایالات متحده برود و مذهب جدید را تبلیغ کند. ظاهراً شیخ‌الرئیس ابتدا پذیرفت ولی بعداً تغییر عقیده داد. با آغاز مشروطه، منزل شیخ‌الرئیس مرکز بحثهای سیاسی شد. او با چنان زبان فلسفی و ادبی فاخری از آزادی و مشروطه دفاع می‌کرد که هواداران بسیاری گردش را گرفتند. یک بار عین‌الدوله صدراعظم خواست تا او را دستگیر کند، اما شیخ‌الرئیس حامیان خانوادگی نیرومندی در طبقهٔ حاکم قاجار داشت و از سوی سفیر عثمانی هم پشتیبانی می‌شد و مقرری دریافت می‌کرد. با این حال، وقتی در ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] شیخ‌الرئیس از دنیا رفت، مجتهد شهر مشهد اجازه نداد که جنازهٔ او را در حرم دفن کنند و اعلام کرد که او مرتد بوده است.[۳۷]

تقریباً همهٔ این افراد، یعنی یحیی دولت‌آبادی، ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ و ابوالحسن شیخ‌الرئیس با یکدیگر مراوده داشتند و بخصوص از طریق محفل شیخ هادی نجم‌آبادی که عضو سازمان فراماسونی ملکم‌خان (فراموشخانه) بود از نظرات یکدیگر مطلع می‌شدند. نجم آبادی یکی از پرهیزکارترین و باسوادترین مردان آن دوره به شمار می‌رفت. زندگی بسیار ساده‌ای داشت و به طرق مادی و معنوی به جامعهٔ خود کمک می‌کرد. از جمله، درمانگاهی ساخت که به نام او معروف شد. ملکزاده می‌نویسد که تقریباً همهٔ روشنفکران مترقی عصر ناصرالدین شاه (از جمله بسیاری از ناراضیان مذهبی) جزو محفل او بودند. روحانیان سنت‌گرا و بعضی از پیروان و طلّاب نجم آبادی او را متهم کردند که گرایشهای بابی دارد و او را مرتد خواندند. نجم آبادی قبل از آغاز عصر مشروطه از دنیا رفت، ولی تأثیری ماندگار در عده‌ای از حامیان خود باقی گذاشت.[۳۸]

در جمع اطرافیان سید محمد طباطبایی با نام ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۸۶۲-۱۹۱۹) [۱۲۴۱-۱۲۹۸] مواجه می‌شویم که در خانواده‌ای غیر روحانی و متوسط در کرمان به دنیا آمده بود. ناظم‌الاسلام هم نزد میرزا آقاخان کرمانی و هم نزد شیخ احمد روحی درس خواند، به اصفهان و نیز به تهران سفر کرد و در تهران در نهضت تنباکو (۱۸۹۱-۱۸۹۲) [۱۲۷۰-۱۲۷۱] شرکت نمود. ناظم‌الاسلام نزد میرزا حسن آشتیانی (مجتهد تهران)، شیخ هادی نجم آبادی (آزاد اندیش) و هادی دولت آبادی تلمّذ کرد و عضو محفل سید محمد طباطبایی شد که از روحانیان برجستهٔ مرتبط با انجمن مخفی بود. ناظم‌الاسلام دوست

صمیمی پسر طباطبایی یعنی صادق طباطبایی بود که او را ناظم مدرسهٔ اسلام کرد و لقب ناظم‌الاسلام به همین دلیل بر او نهاده شد. ناظم‌الاسلام با نگارش ***تاریخ بیداری ایرانیان*** که شرح زندگینامهٔ انقلاب است و یکی از بهترین آثار سالهای اولیهٔ نهضت مشروطه محسوب می‌شود نام خود را ماندگار کرده است.

سید محمد طباطبایی (۱۸۴۳-۱۹۲۱) [۱۲۲۲-۱۳۰۰] در سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] همچون زنجیری این شبکه را نگه می‌داشت. طباطبایی از خانوادهٔ روحانی با نفوذی بود. پدر، پدربزرگ و جدّش نیز مانند خودش مجتهدانی بودند که با دربار قاجار کار می‌کردند. لیکن، نوعی سنت اصلاح‌طلبی نیز در خاندان طباطبایی وجود داشت. پدر سید محمد طباطبایی، یعنی صادق طباطبایی، به فراموشخانهٔ ملکم خان پیوسته بود و تحت تأثیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و نیز شیخ هادی نجم آبادی بود. سید محمّد هم گرایشهایی مشابه پدرش داشت. لژهای ماسونی در قرن هجدهم، از بسیاری ایده‌های دموکراتیک در قارهٔ اروپا دفاع کرده بودند - مانند روال حکومت انتخابی مبتنی بر قانون اساسی و مطالبهٔ آزادی بیشتر و برابری سیاسی. در ایران نیز فراماسونها آرزوی حکومت دموکراتیک را در سر داشتند، و سید محمد طباطبایی در تشکیلات فراماسونی ایران مقام بسیار با نفوذی یافت.

سید محمد طباطبایی در عتبات در محضر میرزا حسن شیرازی، مجتهد بزرگ نجف، تلمّذ کرد. بعد از لغو امتیاز تنباکو در ۱۸۹۲ [۱۲۷۱]، که در جریان آن آشتیانی، مجتهد تهران، با حکومت مخالفت نمود، ناصرالدین شاه از میرزا حسن شیرازی خواست تا مجتهدی دیگر از عتبات اعزام دارد، با این تصوّر که با نفوذ آشتیانی و دیگران مقابله شود.[۳۹] به توصیهٔ میرزا حسن شیرازی، طباطبایی به تهران اعزام شد، چون گمان می‌رفت که او در مواضع سیاسی‌اش میانه‌رو است. اما طباطبایی در تهران از دربار فاصله گرفت و به زودی به عنوان اصلاح‌طلبی مستقل اندیش شهرت یافت و به محفل امین‌الدوله، صدر اعظم ترقیخواه، ملحق شد و حتی تا آنجا پیش رفت که از حکومت جمهوری دفاع کرد. طباطبایی در جریان انقلاب مشروطه از اعضای برجستهٔ نخستین لژ رسمی فراماسونی در تهران شد. این لژ، که بیداری ایرانیان نام داشت، در نوامبر ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تأسیس شد.[۴۰] حکایتهای بسیار دربارهٔ این روحانی علاقه‌مند به علوم جدید نقل می‌کنند. او به آموزش جدید، چه برای مردان و چه برای زنان، تعلیم علم، و بهداشت جامعه به منظور کنترل امراض همه‌گیر، توجه داشت. با

چای دادن در مراسم مذهبی مخالف بود، زیرا موجب سرایت بیماریها می‌شد. همچنین مدرسهٔ اسلام را برای فرزندان خانواده‌های متعصب تأسیس کرد و تشکیل مدارس جدید مشابه آن را در تهران تشویق نمود.[۴۱]

طباطبایی به امانت و راستی شهرت داشت و پیروانش مطمئن بودند که او برای کسب منافع شخصی در دربار به آرمان آنها پشت نمی‌کند. امّا مردم به دیگر مجتهد مهم انقلاب مشروطه، یعنی سید عبدالله بهبهانی، تا به این حدّ اطمینان نداشتند. با وجود این، بهبهانی در تهران مجتهد برجسته‌تری بود و ملّیون اتحاد سیاسی با او را کاملاً ضروری می‌دانستند.

پدر بهبهانی نیز مجتهد دربار ناصرالدین شاه بود. خود بهبهانی در عتبات نزد میرزا حسن شیرازی درس خواند. سپس به تهران برگشت و جای پدر را گرفت. بهبهانی در جریان اعتراض تنباکو در کنار دربار ایستاد و فتوای معلم سابقش میرزا حسن شیرازی را نادیده گرفت. موضعگیری بحث‌انگیز بهبهانی او را به امین‌السلطان صدراعظم نزدیکتر نمود و امین‌السلطان دعاوی و مرافعات دربار را به او محوّل کرد. وقتی امین‌السلطان استقراض از روسیه را کارسازی کرد و سفرهای پر خرج مظفرالدین شاه به خارج را ترتیب داد، بهبهانی همچنان یار صدر اعظم بود. بعد از روی کار آمدن عین‌الدوله صدر اعظم جدید به جای امین‌السلطان، بهبهانی نیز از نظر افتاد و امر مرافعات و دعاوی دربار به شیخ فضل‌الله نوری و سید علی‌اکبر تفرشی واگذار شد.[۴۲] خشم بهبهانی نسبت به عین‌الدوله عامل مهمی در تصمیم‌گیری او برای ملحق شدن به طباطبایی بود. بسیاری از ملّیون معتقد بودند که بهبهانی برای نصب مجدد امین‌السلطان به ائتلاف ضد دربار پیوسته است و می‌خواهد اعتبار و مقام از دست رفته را اعاده کند. تصوّر بیشتر مردم این بود که او نه تعهد و پای‌بندی طباطبایی به نهضت اصلاح‌طلبانه را دارد و نه سواد و تسلط شیخ فضل‌الله نوری را در امور مذهبی.[۴۳]

و سرانجام می‌رسیم به شیخ فضل‌الله نوری (۱۸۴۳-۱۹۰۹) [۱۲۲۲-۱۲۸۸] که با اکراه از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] از نهضت مشروطه طرفداری کرد اما اندکی بعد سرسخت‌ترین مخالف آن شد. نوری شاگرد ممتاز میرزا حسن شیرازی در عتبات بود و باسوادترین مجتهد تهران در زمان انقلاب مشروطه به شمار می‌رفت. او به میرزا حسن آشتیانی مجتهد تهران ملحق شد و با امتیاز تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ [۱۲۷۰-۱۲۷۱] مخالفت کرد. نوری در ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] به وامی که امین‌السلطان صدر اعظم از روسیه گرفته بود

اعتراض کرد و به برکناری او یاری رساند. اما مخالفت نوری با امتیازات بیگانه و وامهای خارجی، به حمایت از اصلاحات و نوسازی ایران منجر نشد. او در ۱۸۹۸ [۱۲۷۷] با سیاستهای اصلاح‌طلبانهٔ امین‌الدوله صدر اعظم مخالفت کرده بود و در سقوط دولت او نقش داشت.

وقتی عین‌الدوله رسیدگی به دعاوی دربار را به نوری واگذاشت، نوری نیز از سیاستهای مردم ناپسندانهٔ عین‌الدوله و وزیر بلژیکی‌اش ژوزف نوز حمایت کرد. به این ترتیب، در ۱۹۰۵ [۱۲۸۴]، طباطبایی و بهبهانی پیوندهای نزدیکی با بازرگانان و اصناف تهران برقرار کرده بودند اما نوری به دربار نزدیکتر شده بود.[۴۴] بهبهانی و نوری که مدتها پیش از انقلاب مشروطه رقیب سیاسی یکدیگر بودند در جریان انقلاب نیز مخالف یکدیگر باقی ماندند.

اتحاد سیاسی شیخ فضل‌الله نوری با عین‌الدوله، و نیز چند تصمیم‌گیری قضایی مردم ناپسندانه‌اش، سبب کاهش اعتبار او در تهران شد. نوری با فروش یک گورستان قدیمی به دو کارفرمای روس موافقت کرد. زمین این گورستان وقفی بود و زیر نظر خانوادهٔ آشتیانی قرار داشت، و دو کارفرمای روس می‌خواستند آن را بخرند تا شعبه‌هایی از بانک روسیه را در نزدیکی بازار تهران تأسیس کنند. این موافقت نوری و تصمیم‌گیریهای دیگر او خشم عموم را برانگیخت. خانوادهٔ آشتیانی نیز به این خشم دامن زد. این نیز نقطهٔ کشمکشی در نهضت ملی شد. ولی پیوندهای نوری با رهبری شیعه در عتبات بسیار نیرومند بود و حمایت او از جنبش مشروطه در تابستان سرنوشت‌ساز ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] بسیار اهمیت داشت. چند ماهی اقدامهای او در دفاع از مشروطه‌خواهان سبب نزدیکی‌اش به نهضت ملی شد. همچنین حمایت نوری به مشروطه‌خواهان کمک کرد تا خود را تحت حمایت نوری و علمای شیعهٔ نجف و کربلا اعلام کنند و به این طریق برای خود مشروعیت بخرند.[۴۵]

اوت ۱۹۰۶ [مرداد ۱۲۸۵]: وقوع انقلاب

بهار ۱۹۰۵ [۱۲۸۴]: اعتصاب بازاریان تهران

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نه فقط تأثیر سیاسی مهمی در ایران نهاد بلکه تأثیر اقتصادی هم گذاشت. به دلیل حجم زیاد تجارت با روسیه، وضع اقتصاد ایران در ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] خراب شد و تورم بالا گرفت. قیمت کالاهای اساسی، از قبیل شکر و گندم به ترتیب ۳۳ درصد و ۹۰

درصد افزایش یافت و این امر نارضایی مردم را در پی آورد.[۴۶] اعمال عوارض گمرکی در فوریهٔ ۱۹۰۳ [بهمن ۱۲۸۱] اوضاع اقتصادی دشوار تهران را وخیمتر کرد، که به سلسله اعتصابهای تاجران در ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] منجر شد.

از بهار ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] تا تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] سه دسته اعتصاب و اعتراض، گاه مقارن هم، در تهران، حرم حضرت عبدالعظیم، و قم درگرفت. هر اعتصاب عدهٔ بیشتری را به خود جلب کرد؛ ایده‌های اولیهٔ عدالتخانه و حکومت انتخابی گسترش یافت و نهایتاً این امر به تشکیل نهاد دموکراسی بسیار وسیعتری در مجلس منتهی شد.

نخستین سلسله اعتصابها به طور استراتژیکی برای ماه محرّم (مارس ۱۹۰۵) [اسفند ۱۲۸۳] در نظر گرفته شده بود، یعنی زمانی که دسته‌های مذهبی در خیابانها سرازیر می‌شدند. بهبهانی تصویری را از ژوزف نوز و همقطاران بلژیکی‌اش در لباس ملایی، که دو سال پیشتر در یک میهمانی بالماسکه گرفته بودند، به مردم نشان داد و موج اعتراضها بالا گرفت. مردم خواستار اخراج نوز شدند. این اعتراض سبب نزدیکی بیشتر دو روحانی برجسته، یعنی طباطبایی و بهبهانی، شد.[۴۷] در آوریل ۱۹۰۵ [فروردین ۱۲۸۴] بازار بسته شد. عده‌ای از بازاریان و کسبه به حرم حضرت عبدالعظیم رفتند و بست نشستند. بقیهٔ کسبه و اصناف به پشتیبانی از آنها در تهران اعتصاب کردند. مظفرالدین شاه در آستانهٔ سفری دیگر به اروپا بود و محمد علی میرزای ولیعهد که با عین‌الدوله صدراعظم توافق نداشت از جانب بست‌نشینان مداخله کرد. او به آنها قول داد که بعد از بازگشت شاه شخصاً مداخله کند و موجبات اخراج ژوزف نوز را فراهم آورد. مخالفان متفرق شدند به این امید که به مقصود رسیده‌اند.

دسامبر ۱۹۰۵ [آذر ۱۲۸۴]: تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم

دومین سلسله اعتصابها در دسامبر ۱۹۰۵ [آذر ۱۲۸۴] ناشی از رفتار خشونت آمیز حاکم تهران، احمد علاءالدوله، بود. او چند تاجر متنفذ تهران را احضار کرده بود و از آنها خواسته بود قیمت قند و شکر را کاهش دهند. اما تاجران زیر بار نرفتند و گفتند که جنگ روسیه – ژاپن و انقلاب روسیه سبب کمبود اجناس و ترقی قیمتها شده است. حاکم تهران از این مقاومت برآشفت و دستور داد دو تاجر معروف را به فلک ببندند. بازارها در اعتراض به این

دستور تعطیل شدند. بهبهانی، طباطبایی و پیروانشان نهضتی اعتراضی به راه انداختند که شامل تجّار، کسبه، اصناف، و عده‌ای از علما می‌شد و خواهان عزل حاکم تهران بود.

عین‌الدوله صدراعظم، علاء الدوله حاکم تهران، و امام جمعهٔ تهران در واکنش به این اعتراض به تاکتیک همیشگی خود متوسل شدند و معترضان را بابی خواندند. امام جمعه ابتدا از سیدجمال‌الدین واعظ دعوت کرد تا در مسجد شاه به منبر برود، اما بعد در وسط خطبهٔ سید جمال او را به توهین علیه شاه و طرفداری از تمایلات بابی متهم کرد. واعظ یکی از سه خطیب تندرو اصفهان بود که کتاب *رویای صادقه* را نوشته بودند و به اتهام بابی‌گری از اصفهان اخراج شده بود. امام جمعه این ماجرا را می‌دانست و می‌کوشید مخالفان را بی‌اعتبار کند و موقتاً موفق هم شد. واعظ علناً تحقیر شد و او را از منبر به زیر کشیدند. مخالفان در مسجد شاه ترسیدند و به سرعت آنجا را ترک کردند.

رهبران ملی از اتهام بابی‌گری خشمگین و در عین حال کمی مرعوب شدند و تصمیم گرفتند در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن کنند. در آنجا صدها طلبه به آنها ملحق شدند و تعداد بست نشینان به بیش از دو هزار نفر رسید. عدهٔ زیادی، از اعضای جمعیتهای مخفی گرفته تا هواداران صدراعظم قبلی، امین‌السلطان، به تحصن کنندگان کمک مالی کردند. در مذاکره‌های بعدی، دو رهبر بابی‌ازلی، یعنی ملک المتکلمین و یحیی دولت‌آبادی، میانجیان اصلی بین معترضان و صدراعظم شدند و درخواستهای ملی جدیدی را در تقاضاهای بست نشینان گنجاندند. دولت‌آبادی از روابط خود با سفیر عثمانی استفاده کرد و موضوع عدالتخانه را در درخواستها مطرح کرد.[۴۸] ملک‌المتکلمین، چه در تأمین پول برای این ائتلاف و چه در تنظیم تقاضانامه‌ها، نقشی محوری بازی کرد. خواستهای مهم از این قرار بودند: ۱. عزل نوز از سمتهایش در گمرکات و مالیه، ۲. عزل علاءالدوله، حاکم تهران، و ۳. تأسیس عدالتخانه.[۴۹]

بعد از یک ماه اعتصاب بازار، صدراعظم تسلیم شد و نظر خود را به شاه اعلام کرد. مظفرالدین شاه اعلامیه‌ای مبنی بر تأسیس عدالتخانه صادر کرد که در آن از "تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع و قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهّر است" صحبت می‌شد. شاه حاکم تهران را نیز عزل کرد.[۵۰] در سراسر زمستان و بهار ۱۹۰۶ [۱۲۸۴-۱۲۸۵]، صدر اعظم سعی کرد با روضه‌خوانیهای پر خرج و بی

سابقه‌ای در ماه محرّم حمایت علما را جلب کند. بعضی از روحانیان سنتی، مثل علی‌اکبر بروجردی، در کنار صدراعظم ایستادند. بروجردی به علمای نجف نوشت که حجج اسلام در تهران "از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند که اگر عدالتخانه‌ای در ایران تأسیس شود درب خانهٔ علما بسته خواهد شد."[۵۱]

عین‌الدوله صدراعظم سیاست سه جانبه‌ای را برای آرام کردن علما، نخبگان، و ناراضیان مذهبی دنبال می‌کرد. او جلسه‌ای با شرکت درباریان نخبه تشکیل داد که در آن ایدهٔ عدالتخانه مورد بحث قرار گرفت. احتشام‌السلطنه، وزیر ترقیخواه امور خارجه، که در دارالفنون تهران درس خوانده و نیز کنسول ایران در سنت پترزبورگ بود، از این آرمان نوین ملی حمایت می‌کرد و با محافظه‌کاران دربار مقابله می‌نمود.[۵۲]

اما صدراعظم برای شکستن اتحاد فعالان بابی ازلی و علما نیز تلاش می‌کرد و به توسط احتشام‌السلطنه، به یحیی دولت‌آبادی و ملک‌المتکلمین نزدیک شد و پیشنهاد مصالحه با حکومت و قول تأسیس عدالتخانه را داد، مشروط به اینکه علمای متنفذ و بخصوص بهبهانی، که از صدراعظم سابق امین‌السلطان حمایت می‌کرد، از ائتلاف خارج شوند. غرض از این مذاکرات ایجاد نفاق میان ملّیون بود، چراکه بدون پشتیبانی علمای شناخته شده، ناراضیان مذهبی انگ ارتداد می‌خوردند وکل ائتلاف ملی از هم می‌پاشید.

مردم بهبهانی را به دقت زیر نظر داشتند و حتی طباطبایی را می‌پاییدند، زیرا از ساخت و پاخت علما با دربار نگران بودند. در تهران شبنامه‌هایی پخش شد که به علما هشدار می‌داد اگر از آرمان مردم روی بگردانند، هنگامی که حکومت علیه علما وارد عمل شود (که گهگاه چنین می‌شد)، کسی از آنها حمایت نخواهد کرد. شبنامه‌ها در مردم تهران تأثیر بسیار نهاد. گاهی یک ورق آن را صد نفر دست به دست می‌گرداندند و مردم مشتاق در پاتوقها و قهوه‌خانه‌های دور دست جمع می‌شدند تا دربارهٔ مطالب شبنامه‌ها بحث کنند.[۵۳]

در این دوره جمعیتهای مخفی فعالتر شدند و به شکل‌گیری اعتراضهای ملی کمک کردند. اما خواستهایشان، لااقل در دو سطح همچنان مغشوش بود. معلوم نبود ملّیون به دنبال ایجاد "عدالتخانه" بودند یا "مجلس شورا". ۱. عدالتخانه نهادی شبیه دیوان عالی بود که در آن شکایتها طرح و به تظلّمات رسیدگی می‌شد، حال آنکه مجلس شورا یک مجتمع پارلمانی به سبک اروپایی بود که وکلایش نمایندگان منتخب ایالات و پایتخت بودند و خود

نیز نهادی قانونگذار به حساب می‌آمد؛ ۲. تشکیل مجلس مستلزم نوشتن قانون اساسی بود. لیکن روشن نبود که آیا این قوانین جدید تابع تعالیم آسمانی خواهند بود (که بسیاری چنین می‌اندیشیدند)، یا بر اصول غیر مذهبی مبتنی خواهند شد.[۵۴]

در نوشته‌های آن دوره، نقش دقیق مظفرالدین شاه روشن نشده است. شاه در این دوران به شدت بیمار بود و ظاهراً عین‌الدولهٔ صدراعظم مکاتباتش را ممیزی و ملاقاتهایش را کنترل می‌کرد. آیا شاه اگر بیمار نبود، از نهضت ملی حمایت می‌کرد و زودتر به تقاضای تأسیس عدالتخانه پاسخ می‌داد؟ بعید است. اما نکتهٔ مهم تلقی نهضت ملی از آن رویدادهاست. بیشتر آنها می‌گفتند که عین‌الدوله مانع حرکت به سوی دموکراسی بیشتر می‌شود، نه شاه.

تابستان طولانی ۱۹۰٦ [۱۲۸۵]: تحصن در قم و سفارت بریتانیا

سومین و آخرین اعتصابها در قم و در باغ سفارت بریتانیا صورت گرفت. حکومت بگیر و ببند و تبعید رهبران ملی را شروع کرد. احتشام السلطنه، وزیر امور خارجه، به سرحدات غربی اعزام شد؛ مجدالاسلام کرمانی، سردبیر نشریهٔ *ادب* و از نویسندگان *رویای صادقه*، دستگیر شد؛ سید جمال‌الدین واعظ به مشهد تبعید شد. عین‌الدوله فرمان دستگیری شیخ‌الرئیس قاجار، عضو کمیتهٔ انقلاب را صادر کرد. اما او از نفوذ و ارتباطات خود استفاده کرد و آزاد ماند.[۵۵] ملک‌المتکلمین در مسجد جمعه بست نشست. طباطبایی، بهبهانی و نزدیک به هزار نفر از هواداران نهضت در آنجا به او ملحق شدند. وقتی شیخ‌محمد سلطان الواعظین، از وعاظ نسبتاً مهم تهران، در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۰۶ [۲۶ تیر ۱۲۸۵] در قشونخانه بازداشت شد، تحصّن مسجد حال و هوای پر تب و تابی پیدا کرد. بهبهانی به طلاب خود فرمان داد که به ساختمان حمله کنند و شیخ را رها سازند. در بحبوحهٔ بعدی، طلبه جوانی به نام سید عبدالحمید به قتل رسید.

مرگ طلبهٔ جوان جنبش را گسترده‌تر کرد. بسیاری از تاجران، کسبه، و فروشندگان به بست نشینان مسجد جمعه پیوستند. به منظور جلب هواداری از نهضت ملی و کسب مشروعیت برای آن، از مظاهر مذهبی گوناگونی استفاده شد. انقلاب صاحب شهیدی شده بود که جامهٔ خونینش را بر تیری زدند و توسط گروهی از طلاب در خیابانهای تهران

گرداندند. اما رویارویی بعدی با قشون حکومت خونین‌تر بود و در آن بیش از صد نفر کشته شدند.[۵۶]

گروه وسیعی از طلاب، کسبه، اصناف، و اعضای جمعیتهای مخفی به طباطبایی، بهبهانی و دیگر علمای متحصن در مسجد جمعه پیوستند که در محاصرهٔ سربازان حکومت بود. پس از چند روز، علما نامه‌ای به صدراعظم نوشتند و خواستار شدند که یا فوراً عدالتخانه تأسیس شود، یا اجازه یابند که از تهران خارج شوند.

در این زمان، شعار "زنده باد ملت ایران" نیز به شعارهای "زنده باد اسلام" و "مرگ بر امین‌الدوله" اضافه شد. اهمیت این شعار جدید را نباید دست کم گرفت. تا آن زمان، بیشتر ایرانیان خود را جزئی از یک منطقه یا یک گروه قومی، یا یک مذهب، می‌دانستند. اما بجز اقلیتهای شناخته شدهٔ مذهبی، یعنی یهودیان، مسیحیان، و زردشتیان، هویت اصلی ملت همان اسلام شیعی بود. به این ترتیب، شعار غیر مذهبی و ملی "زنده باد ملت ایران" نه تنها از هویتهای منطقه‌ای و قومی فراتر می‌رفت، بلکه با هویت غالب و مسلط اکثریت ایرانیان برابری می‌نمود. ولی این شعار جدید گامی به سوی مذهب زدایی نبود. بست نشینان مسجد برای پیشبرد امر خود همچنان از مظاهر مذهبی گوناگونی بهره می‌جستند. بسیاری کفن پوشیدند و آمادگی خود را برای شهادت در راه آرمان ملت اعلام کردند. ملکزاده می‌نویسد که آنها تصمیم گرفتند "همان راهی را که پیغمبر اکرم در مقابل کفّار مکه پیش گرفت اتخاذ کنند و تهران را ترک کرده راه مهاجرت در پیش گیرند". زندگی روزمرهٔ مردم مستلزم حضور علما بود که به مراجعات و شکایات رسیدگی می‌کردند، ازدواجها و طلاقها را ثبت می‌کردند، بر مراسم سوگواری و تدفین نظارت می‌نمودند، و پیشنماز نمازهای روزانه بودند. از این رو، غیبت آنها زندگی مردم تهران را مختل کرد.[۵۷]

گروه کوچکی از زنان تهران به تظاهرات در حمایت از علما پیوستند. این زنان که کفن سفید به تن داشتند، "به شیوهٔ سنتی بر سر و سینهٔ خود می‌کوفتند و سربازان را نفرین می‌کردند".[۵۸] گفته‌اند که یکی از زنان مقنعهٔ خود را بر تکه چوبی آویخت و مقامات را مسخره کرد و گفت که با تبعید علما، "از این به بعد عقد دختران مسلمان را باید مسیونوز بلژیکی ببندد".[۵۹] حتی شیخ‌فضل‌الله نوری از بیم انزوا در میان مومنان به معترضان قم پیوست، اما بر این موضع خود ایستاد که مفاهیمی چون آزادی و رهایی مغایر تعالیم اسلامی

است و باید از فهرست مطالبه‌های ملیون حذف شود.[۶۰]

تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم و قم به صورت "مکتب آزادی" درآمد و بست نشینان از وقایع بین‌المللی، ایده‌های جدید سیاسی، مزایای حکومت مشروطه، و حقوق ملل جدید آگاهی یافتند. در خیابانهای تهران شعار "حکومت مشروطه" و "ملت ایران" بر سر زبانها افتاده بود.

معترضان از سرکوب شدیدتر حکومت می‌هراسیدند زیرا مقامات دولتی تحصن قبلی در حرم حضرت عبدالعظیم را شکسته، و به تظاهر کنندگان اطراف مسجد جمعه تیراندازی کرده بودند.[۶۱] یکی از راهها توسل به سفارت بریتانیا برای کسب حمایت بود. در تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] منشی سفارت به نام ایولین گرانت داف امور سفارت را انجام می‌داد، زیرا کنسول جدید، سسیل اسپرینگ - رایس، هنوز وارد نشده بود. کارکنان سفارت همراه با گرانت داف در قلهک، استراحتگاه تابستانی سفارت در شمال تهران، بودند و ساختمان تهران تقریباً خالی بود. در ۹ ژوئیه [۱۸ تیر] بهبهانی و چند عضو انجمنهای مخفی نامه‌ای به گرانت داف نوشتند و از او یاری خواستند، اما جواب مثبت دریافت نکردند. در ۱۸ ژوئیه [۲۷ تیر] نامهٔ دیگری به سفارت بریتانیا در قلهک ارسال شد و پرسیدند که آیا ملیون می‌توانند با مسالمت در ساختمان سفارت در تهران متحصن شوند یا نه. گرانت داف جواب داد که مایل نیست آنها سفارت را اشغال کنند، اما "نظر به عرف ایران و حق سنتی بست نشستن، در حوزهٔ اختیار او نیست که در صورت تحصّن آنها، برای بیرون راندنشان متوسل به زور شود".[۶۲] ناراضیان ایران قبلاً هم در سفارت بریتانیا متحصن شده بودند، و لذا این تقاضا چندان غیر عادی نبود. سفارت بریتانیا نیز برای حمایت از نهضت ملی که مخالف اقدامها و سیاستهای مقامهای گمرکی بلژیکی و روسی بود، انگیزه‌های کافی داشت. اما در لندن، وزیرامور خارجهٔ بریتانیا، سر ادوارد گری، در مورد میهمان نوازی گرانت داف در قبال ملیون ایران محتاط بود. او از واکنش خشماگین حکومت روسیه یا حتی اختلال احتمالی در مذاکرات روس و انگلیس بر سر این مسئله بیمناک بود.[۶۳]

شب بعد، پنجاه تاجر و طلبه به سفارت بریتانیا در تهران رفتند. حیدرخان عمواوغلی سوسیال دموکرات نوشت که او بعضی از طلاب مسجد سپهسالار را که از نخستین بست نشینان سفارت بودند ترغیب کرد و به آنها کمک مالی هم نمود.[۶۴] در ۳۰ ژوئیه [۷ مرداد]

تعداد متحصنان باغ سفارت به دوازده هزار نفر و در ۲ اوت [۱۱ مرداد] به چهارده هزار نفر رسید، که این تقریباً معادل یک سوم نیروی کار تهران بود. گرانت داف در تمام این مدت در قلهک ماند و والتر اسمارت و کلنل ج.ا.دوگلاس وابستهٔ نظامی را به عمارت تهران اعزام کرد. اسمارت اوضاع باغ سفارت در آن روزها را چنین شرح داده است:

> رفتارشان بسیار منظم بود. خیل پناهندگان توسط رؤسای اصناف سازماندهی می‌شد و اینان از ورود افراد غیر مسئول به باغ سفارت جلوگیری می‌کردند. خیمه‌هایی به پا کردند و محلهای مخصوص غذا خوردن و زمان شام و ناهار را معیّن کردند. مخارج را تاجران مهم متقبل شده بودند. هیچ خسارتی به باغ وارد نشد، اما البته هر چیزی که شکل و شمایل باغچهٔ گل را داشت از بین رفت و درختها هنوز آثار نوشته‌هایی راکه بر آنها کندند برخود دارند.[۶۵]

بیش از پانصد خیمه در باغ زدند و هر صنفی، حتی بعضی از کوچکترین آنها، مثل پینه دوزان و گردوفروشان و کاسه بندزنان، در خیمه‌های خاص خودشان بودند که هشتاد تا نود نفر را در بر می‌گرفت. یک آشپزخانهٔ بزرگ مشترک در باغ برپاشد. عده‌ای امر نظافت را به عهده گرفتند. هر صنفی در مدخل خیمهٔ خود یک نگهبان گذاشته بود که افراد نامطلوب را اخراج می‌کرد. ائتلاف اینک وسیعتر از قبل شده بود. محصلان دارالفنون و اعضای جمعیتهای مخفی تهران نیز در میان آنها بودند. چند هزار زن در خیابانها تظاهرات کردند و خواستند خیمه‌ای خاص خودشان در بیرون باغ سفارت برپاکنند، اما مقامات سفارت اجازه ندادند.[۶۶] چند تاجر ثروتمند و اعضای مهم اصناف، مواد غذایی و سایر ملزومات را برای اعتصابها تأمین می‌کردند. برای خانوادهٔ اعضای تهیدست اصناف که در غیاب مردان نان آور احتیاج به حمایت داشتند پول جمع می‌شد.

در این بوتهٔ انقلاب، مراسم مذهبی معنای سیاسی جدیدی می‌یافت. مصیبت کربلا مبارزهٔ ظلم و عدالت تعبیر می‌شد و به مردم گوشزد می‌شد که مسئولیت تاریخی‌شان را در دفاع از علما و رهبران ملی که سخنگوی مردم بودند فراموش نکنند. اسمارت بعداً نامهٔ مفصلی به استاد پیشین خود، ادوارد براون، نوشت و در آن صحنهٔ باغ سفارت را تشریح کرد.

> تصور کنید باغ سفارت را با خیمه‌هایی در همهٔ نقاط آن و مملو از هزاران نفر از طبقات مختلف، تاجران، علما، اصناف و غیره، که روزهای پیاپی با صبر و

شکیبایی می‌نشینند و مصمم‌اند که تا رسیدن به خواستهای خود از حفاظ پرچم بریتانیا خارج نشوند. به صورتی چشمگیر نظم و انضباط را برقرار کردند و با توجه به تعداد زیادشان، ما مشکلی با آنها نداشتیم.... این منظره شبها جالبتر بود. تقریباً همهٔ خیمه‌ها روضه‌خوان داشتند و واقعاً تابلو ستایش‌انگیزی بود: خیمه‌ها با حلقهٔ مستمعین، و روضه‌خوان در یک سو، که داستانهای قدیمی حسن و حسین را نقل می‌کرد. در قسمتهای تراژیک داستانها، شنوندگان به همان شیوهٔ غریب ایرانی گریه می‌کردند و به نشانهٔ اندوه و تأثر بر سر خود می‌زدند. من هر شب در اطراف چادرها می‌گشتم تا این منظرهٔ دیدنی را تماشا کنم... به رغم گرما و هوای بو گرفتهٔ باغ، وقتی ماجرا تمام شد واقعاً متأسف شدم.[۶۷]

چند روشنفکر، از جمله صنیع‌الدوله، داماد شاه، که بعداً به تدوین قانون اساسی کمک کرد، رفته رفته بحث دربارهٔ اصول حکومت مشروطه را با متحصنان باغ سفارت آغاز کردند.[۶۸] با اعضای سفارت، از جمله اسمارت، نیز دربارهٔ ماهیت دموکراسیهای اروپا بحث کردند. مشارکت توده‌ای اصناف، محصلان، و روشنفکران رادیکال جمعیتهای مخفی، که بیست و سه روز ادامه یافت (از ۱۹ ژوئیه تا ۱۰ اوت) [۲۸ تیر تا ۱۹ مرداد]، خواستهای معترضان را به سرعت تشدید کرد.

بعدازمداخلهٔ محمدعلی‌میرزای ولیعهد، که وخامت‌اوضاع رادریافته بود،مظفرالدین‌شاه عین‌الدوله را عزل کرد و در ۳۰ ژوئیه [۷ مرداد] مشیرالدولهٔ لیبرال‌تر را به صدارت نشاند. او هم از علما و پیروانشان در قم دعوت کرد به شهر برگردند.[۶۹] ولی معترضان دیگر رضایت نمی‌دادند و علناً دربارهٔ مشروطیت، تشکیل مجلس شورا،و حتی حکومت جمهوری بحث می‌کردند. خواستهای مبهم قبلی در مورد عدالتخانه یا مجلس، جای خود را به تقاضای تشکیل مجلس نمایندگان از وکلای بخشهای مختلف جامعه، علما، تاجران، اصناف و روشنفکران داد. اصناف تهران سپس به سی و دو دسته برای نمایندگی در مجلس تقسیم شدند و بعداً نیمی از نمایندگان تهران را در مجلس اول تشکیل دادند.[۷۰]

در ۴ اوت ۱۹۰۶ [۱۳ مرداد ۱۲۸۵] فرمان شاهانه در موافقت با تشکیل مجلس صادر شد. اما ملیّون این فرمان را نپذیرفتند و اعلامیه‌ها را از دیوار خیابانهای تهران کندند، زیرا عبارت *"ملت"* ایران در آن نیامده بود. روز بعد، اعلامیهٔ دیگری از دربار صادر شد که عبارت *"افراد*

ملت" در آن گنجانده شده بود، اما مجمع جدید را "مجلس شورای اسلامی" نامیده بود.

رهبران ملی هنوز راضی نبودند. حکومت می‌گفت که مجلس باید "مجلس شورای اسلامی" باشد، و مخالفان اصرار می‌ورزیدند که مَجلس باید "مجلسِ شورای ملی" خوانده شود.[۷۱] گزارشهایی می‌رسید که اگر حکومت کوتاه نیاید، اعضای رادیکال فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکوِ مداخله خواهند کرد. حتی سربازان ایرانی بریگاد قزاق تهدید کردند که به مشروطه خواهان ملحق می‌شوند.[۷۲]

هیئتی از بست نشینان، از جمله مشیرالمُلک، پسر صدر اعظم، که در اروپا حقوق خوانده بود، از گرانت داف خواستند تا از جانب آنها میانجیگری کند. این گروه خواهان صدور اعلامیهٔ سومی بودند که در آن نام *مجلس شورای اسلامی* به *مجلس شورای ملی* تغییر یابد. آنها می‌گفتند که

> شاید بعضی به اغراض شخصیه یکی از مبعوثین را تکفیر کند، آن وقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می‌کند؟ و شاید یک زمانی مانند شیخ فضل‌الله ملایی پیدا شود که به غرض شخص خود همه اهل مجلس را تکفیر و لااقل تفسیق کند. آن وقت محرّک مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است؟ دیگر آنکه طایفهٔ یهود و ارامنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد. مناسب لفظ ملّی است.[۷۳]

سرانجام در ۹ اوت ۱۹۰۶ [۱۸ مرداد ۱۲۸۵] بر سر تشکیل مجلس شورای ملی توافق شد، اما تاریخ رسمی فرمان ملوکانه ۵ اوت [۱۳ مرداد] یعنی سالروز تولد شاه تعیین شد. مشروطه خواهان غیر مذهبی و هواداران اصلی آنها، ناراضیان مذهبی، در این مرحله پیروز شدند.[۷۴]

دههٔ قبل از انقلاب مشروطه شاهد رشد تعدادی انجمن سیاسی و فرهنگی در ایران بود که در آنها ایده‌های اولیهٔ عدالتخانه و حکومت مشروطه مورد بحث قرار می‌گرفت. در این انجمنها که در شمال و نیز جنوب ایران تشکیل شده بودند، نقش ناراضیان مذهبی اهمیت داشت. جنگ روسیه – ژاپن و بخصوص انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در این تحولات مؤثر بود و آن را تسریع کرد. در بهار ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] سلسله اعتراضها و تحصّنها علیه اصلاحات گمرکی ژوزف نوز

سبب اتحاد نزدیک دو روحانی برجسته، طباطبایی و بهبهاني، شد. وقتی علاءالدوله، حاکم تهران، دو تاجر تهران را در دسامبر ۱۹۰۵ [آذر ۱۲۸۴] به چوب بست، مخالفان به تب و تاب بیشتری افتادند.

عین‌الدولهٔ صدراعظم به کمک امام جمعه از تاکتیکهای مختلفی برای در هم شکستن ائتلاف ملی استفاده کرد. او رهبری ائتلاف را به داشتن تمایلات بابی متهم کرد، از روشنفکران بابی ازلی خواست تا از علمای اصلی فاصله بگیرند، و در عین حال سعی کرد با دست و دل بازی نظر بعضی از علما را جلب کند. به رغم همهٔ این تلاشها، نهضت رشد کرد. وقتی عین‌الدوله خواست بعضی از فعالان برجستهٔ نهضت را دستگیر کند، اعتراضها باز هم بالا گرفت. مخالفان ابتدا در مسجد جمعه تحصّن کردند و سپس به قم و باغ سفارت بریتانیا پناهنده شدند و هزاران نفر، از جمله بسیاری از اصناف، به آنها پیوستند. دولت مظفرالدین‌شاه تسلیم‌شد و پس از جرّوبحثهای شدید، با تشکیل مجلس شورای ملی به جای مجلس شورای اسلامی موافقت کرد. دو عامل موجب رادیکال‌تر شدن نهضت شده بود: ۱. نقش حسّاس آزاداندیشان و ناراضیان مذهبی که از ابتدا رهبران پشت پردهٔ نهضت بودند، و ۲. نقش اصناف که مشارکتشان در تحصّن باغ سفارت موجب گسترش معنای "دموکراسی پارلمانی" شد. اصناف حق نمایندگی در مجلس را به دست آوردند که در آن زمان دستاوردی بی‌سابقه بود.

حمایت اصناف، کسبه و محصلان که اکثریت متحصنان سفارت را تشکیل می‌دادند، آغازگر مرحلهٔ جدیدی در تاریخ معاصر ایران بود. اما همان طور که رهبران ملی به فراست پیش‌بینی کرده بودند، رویارویی میان هواداران لیبرال و رادیکال مشروطه از یک طرف، و میان علمای سنتی و حکومت از طرف دیگر ادامه یافت. انقلاب بخشی از موجودیت خود را مرهون ائتلافی بود که نخبگان حکومت، علما و حتی دیپلوماتهای بریتانیا را نیز در برمی‌گرفت. ولی ناهمگونی این ائتلاف و اینکه روحانیان سنتی و متموّلان همراه با ناراضیان مذهبی، پینه دوزان و گردوفروشان جزو ائتلاف بودند، ماهیت پرتنش اتحاد رانشان می‌داد و آبستن تعارضهایی بود که بر جمع مشروطه‌خواهان در مدت انقلاب سایه افکنده بود.

بخش ۲

مشروطهٔ اوّل

PDF.tarikhema.org

فصل ۳

مجلس اول، انجمنهای شهری، و فرقه اجتماعیّون عامیّون: ۱۹۰۶-۱۹۰۷ [۱۲۸۵-۱۲۸۶]

در هر شهری مجلس مستقلی هست که بدون مشاوره با حاکم یا مجلس مرکزی تهران عمل می‌کند. حکّام منفور یکی پس از دیگری عزل شده‌اند و حکومت مرکزی و مجلس تهران یارای مقاومت در خود نمی‌بینند. روحیهٔ مقاومت در برابر ظلم و حتی هرگونه قدرت، در سراسر کشور حاکم می‌شود. رهبران ناشناخته‌اند. منبع‌الهام ظاهراً شمال است، شاید هم قفقاز ... این روحیه در آذربایجان نیرومندتر است.

نامهٔ اسپرینگ ـ رایس به گری

۲۳ مهٔ ۱۹۰۷ [۲ خرداد ۱۲۸۶]

مجلس اول که در ۱۷اکتبر ۱۹۰۶ [۱۴ مهر ۱۲۸۵] افتتاح شد در حیات بیست ماههٔ خود پاره‌ای وظایف بی‌سابقه را به انجام رساند. این مجلس قدرت سلطنت را بسیار کاهش داد و وزیران را در برابر نمایندگان مجلس مسئول و پاسخگو شناخت. از طریق انتخاب انجمنهای ایالتی و ولایتی به ایالتها خودمختاری اداری و مالی داد، به طوری که این انجمنها هم ناظر انتخابات بودند و هم بر فعالیت حکام و جریان مالیات‌گیری نظارت می‌کردند. مجلس همچنین بودجه را موازنه کرد، حقوق و مقرری شاهزادگان قاجار و شاه را کاهش داد، و واگذاری زمینهای تیول را ملغی کرد. قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] چارچوب قانونگذاری غیر مذهبی، قوانین جزا، و محکمه‌های استیناف را که از قدرت دربار و مراجع مذهبی می‌کاست معین کرد، و مطبوعات را آزاد شناخت.

مجلس اول به خاطر موضعگیری علیه مداخلهٔ اروپاییان در ایران نیز در خاطره‌ها زنده مانده است. مجلس در نخستین ماههای تشکیل خود، پیشنهاد محمدعلی شاه در مورد استقراض چهارصد هزار پوند استرلینگ از بریتانیا و روسیه را رد کرد. تمامی معامله‌های خارجی و استقراض از خارجیان و نیز تمامی انحصارهای تجاری می‌بایست به تصویب مجلس برسد. چند ماه بعد نمایندگان مجلس معاهدهٔ اوت ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] انگلیس و روس را نیز، که ایران را به حوزه‌های نفوذ این دو قدرت تقسیم می‌کرد، محکوم کردند.[۱]

مبتکر بسیاری از این اقدامها نمایندگان لیبرال و رادیکال مجلس و بخصوص نمایندگان آذربایجان و وابستگان کمیتهٔ ملی انقلاب بودند. اما روند تصویب این قوانین به میزان بسیاری نیز مرهون فعالیتهای انجمنهای مترقی بود. انجمنها دائماً مجلس را به پذیرش اصلاحات ترغیب می‌کردند و در مخالفت با ائتلاف ضد مشروطه به رهبری محمدعلی شاه و شیخ فضل‌الله نوری، از مجلس حمایت می‌نمودند.

ترکیب مجلس اول : از مشروطه‌خواهان نخبه تا اصناف

در ۹ سپتامبر ۱۹۰۶ [۱۷ شهریور ۱۲۸۵] قانون جدید انتخابات به تصویب رسید. حداقل سن رأی دهندگان بیست و پنج سال تعیین شد و حق رأی محدودی بر حسب وابستگی طبقاتی و شغلی به مردان اعطا شد. تعداد نمایندگان مجلس ۱۵۶ نفر معیّن شد، اما تا ۲۰۰ نفر قابل افزایش بود. شش دسته از رأی دهندگان به این صورت مشخّص شدند : شاهزادگان و اعضای ایل قاجار، علما و طلّاب، اعیان و اشراف، مالکان و فلاحان، تاجران، و اصناف.[۲] برای سه دستهٔ آخر، چه در نامزدی انتخابات و چه در رأی دادن، شرط حداقل ثروت تعیین شد. مالکان و فلاحان می‌بایست ملکی با حداقل بهای یک هزار تومان در اختیار داشته باشند؛ تاجران می‌بایست حجره و تجارت معینی داشته باشند؛ اصناف می‌بایست اهل صنف و صاحب دکانی با اجارهٔ حدّ وسط در محل باشند. نمایندگان برای مدت دو سال انتخاب می‌شدند. سنّ آنها می‌بایست حداقل سی سال و حداکثر هفتاد سال باشد و لازم بود که تجربهٔ سیاسی و نیز سواد خواندن و نوشتن فارسی و قدرت بیان داشته باشند، که این شرط سبب محدودیت بسیاری از ایرانیان غیر فارس می‌شد. زنان طبق مواد ۳ و ۵ حق شرکت در انتخابات را نداشتند و در کنار قاتلان، دزدان و ورشکستگان به تقصیر از حق

انتخابات محروم بودند. در قانون انتخابات، عشایر دستهٔ مجزایی محسوب نشدند. عشایر قشقایی، لر، و بختیاری خواهان اعزام نمایندهٔ خودشان به مجلس بودند. در مجلس پیشنهاد شد که عشایر دارای بیش از سی هزار عضو، در مجلس نماینده داشته باشند، اما بحث در این باره ادامه نیافت.[۳]

برای ایالتها انتخابات دو مرحله‌ای تعیین شد، اما انتخابات تهران مستقیم بود. ۶۰ نفر از ۱۵۶ نمایندهٔ مجلس، از تهران بودند. به ایالتهای مهم، از جمله آذربایجان که مقرّ ولیعهد بود، هر کدام دوازده نماینده اختصاص یافت. ولایتها، مثل گیلان و طوالش در منطقهٔ خزر، شش نماینده داشتند. همین عدم تناسب موجب منازعاتی در کشور شد و در مجلس بر سر آن بحث در گرفت.

گروهی از مشروطه خواهان نخبه با استفاده از منابع اروپایی به تنظیم پیش‌نویس قانون انتخابات کمک کردند - از جمله صنیع‌الدوله (داماد شاه) و برادرش مخبرالسلطنه؛ دو پسر مشیرالدولهٔ صدراعظم، یعنی مشیرالملک (حسن پیرنیا) و موتمن‌الملک (حسین پیرنیا)؛ و محتشم‌السلطنه، دیپلوماتی که سالها در آلمان و هند خدمت کرده بود. اما قانون انتخاباتی که توسط این کمیته تنظیم شد از دو جانب مورد حمله قرار گرفت : علما می‌خواستند مانع انتخاب دگرباوران دینی به نمایندگی مجلس شوند و به دنبال راهی می‌گشتند که این مسئله را حل کنند. شاید به دلیل همین مخاصمه بود که هیچ یک از سه روشنفکر برجستهٔ بابی ازلی نهضت، ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، یا یحیی دولت آبادی، وارد انتخابات نشدند. از سوی دیگر، سلطنت طلبان می‌خواستند کنترل شاه بر قشون را حفظ کنند و از قدرت روحانیان در مجلس بکاهند. سلطنت طلبان و بسیاری از مشروطه خواهان در این امر اتفاق نظر داشتند. اما اصلاحات مورد نظر علما و دربار چنان قانون انتخابات را تغییر می‌داد که مشروطه خواهان تهدید کردند بار دیگر در سفارت بریتانیا تحصّن اختیار خواهند کرد، و مشیرالدولهٔ صدر اعظم همان قانون اولیهٔ انتخابات را امضاء کرد.[۴]

لیکن به محض آغاز رای‌گیری لازم بود تغییراتی در روند انتخابات وارد کرد. نجبا و اعضای خاندان قاجار، زمیندار هم بودند. از این رو، برای جلوگیری از تسلّط این طبقات بر پارلمان، انجمنهای انتخاباتی در مقررات تجدید نظر کردند. شرط مالکیت زمینداران جزء تسهیل شد. به علاوه، بعد از انتخابات، بعضی از نمایندگان تاجران و زمینداران که

می‌ترسیدند شناخت کافی از اوضاع نداشته باشند، رأی دادند که شانزده سیاستمدار با تجربه به مجلس اضافه شود. مواردی از رشوه و تطمیع هم گزارش شد. اما، روی هم رفته، انتخابات مجلس اول بدون حادثهٔ مهمی انجام شد و بسیاری از نمایندگان متعهد وارد مجلس شدند.[۵] حسن تقی‌زاده، نمایندهٔ مجلس، بعداً شرح زنده‌ای از این نخستین انتخابات ایران و نحوهٔ اجرای آن ارائه داد.

> در هر شهر شش نفر برای انجام ثبت نام اشخاص واجد شرایط و صدور اوراق رأی انتخاب شدند. این گروه شش نفره عنوانی داشتند که مطابق با "بنچ" [قاضی محلی] انگلیسی بود. حوزه‌های انتخاباتی تشکیل شد و سپس جواز انجام انتخابات در هر محل از پایتخت دریافت شد. در روز انتخابات، هر کس که رأی می‌داد اسمش در فهرست انتخاب کنندگان قلم می‌خورد، تا مباداکسی دوبار به یک نفر رأی بدهد. در پایان رأی‌گیری، تک‌تک ورقه‌ها را می‌خواندند، و تعداد آراء هر نامزد را هر کسی که حاضر بود می‌توانست کنترل کند. نام رأی‌دهنده اعلام نمی‌شد و در واقع اوراق رأی بی‌امضاء بودند، به طوری که در سیستم انتخابات، مثل انتخابات انگلستان، نام رأی دهندگان مخفی می‌ماند. بسته به محل انتخابات، نسبت آراء متفاوت بود. در تهران، تبریز و شهرهای دیگری که مشروطه خواهان در آنها قدرت داشتند، ۹۰ تا ۹۵ درصد واجدان شرایط به پای صندوقها رفتند، اما در شهرهای کوچکتر و روستاها این نسبت حداکثر به ۵۰ درصد می‌رسید.[۶]

قانون اساسی جدید در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [۸ دی ۱۲۸۵]، تنها یک هفته قبل از مرگ مظفرالدین شاه، به امضاء رسید. این نخستین قانون مجلس تا حدودی متأثر از قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک و قانون اساسی ۱۸۷۹ بلغارستان بود. تشکیل مجلس سنا نیز، که نصف نمایندگانش می‌بایست توسط شاه منصوب شوند، در قانون اساسی گنجانده شد، هر چند که زمان مشخّصی برای تشکیل سنا مقرر نشد. بسیاری از نمایندگان رادیکال با تشکیل سنا مخالفت کردند و لذا در دورهٔ انقلاب مجلس سنا تشکیل نشد.[۷]

قانون اساسی که شامل پنجاه و یک ماده بود سرفصلهای مترقیانه‌ای داشت. البته شاه همچنان رئیس کشور بود، اما وزیران مستقیماً در برابر مجلس مسئول بودند و نه تنها در برابر

شاه (طبق ماده ۲۹). مجلس می‌توانست از شاه خواهان برکناری وزیرانی شود که قوانین را نقض می‌کردند. در بعضی ماده‌های دیگر نیز اختیارات شاه کاهش می‌یافت. کلیه قوانین جدید می‌بایست برای تصویب به مجلس تسلیم شوند. مجلس حق تصویب همهٔ معامله‌های بزرگ ملی، از جمله استقراض خارجی، و قراردادها و امتیازهای بیگانه را برای خود حفظ کرد. صاحب منصبان مجلس را خود نمایندگان انتخاب می‌کردند و آنها را دربار منصوب نمی‌کرد. جلسه‌های مجلس علنی بود و مردم با شور و هیجان کار مجلس را نظاره می‌کردند. روزنامه‌ها می‌توانستند شرح تمامی جلسه‌های مجلس را چاپ کنند، "امّا بدون تحریف و تفسیر معنی تا عامهٔ ناس از مباحث مذاکره و تفصیل گزارشات مطلع شوند". نشریهٔ **مجلس** (۱۹۰۶-۱۹۰۸) [۱۲۸۵-۱۲۸۷]، ارگان رسمی مجلس، و سایر روزنامه‌ها منظماً بحثهای درون مجلس را منعکس می‌کردند.

اگر ترکیب طبقاتی مجلس را در نظر بگیریم، در می‌یابیم که تقسیم‌بندیها در مجلس اول خیلی وقتها بر اساس ایدئولوژی بود (نه صرفاً بر اساس طبقه). تقی‌زاده می‌نویسد : "در مجلس اول، احزاب سیاسی به این معنا وجود نداشت. فقط رادیکالها (تندروها) و محافظه‌کارها بودند. ایدئولوژی بعضی از اعضای گروه اول شباهتهایی با سوسیالیسم داشت."[۸] اما به گفتهٔ فریدون آدمیت، شاید بهتر باشد از چهار موضع سیاسی در مجلس اول سخن بگوییم : از محافظه‌کار و میانه‌رو تا لیبرال و رادیکال.

چند نفر مشروطه خواه نخبه در نگارش فرمان ملوکانهٔ ۵ اوت [۱۳ مرداد]، قانون انتخابات ۹ سپتامبر [۱۷ شهریور]، و قانون اساسی ۳۰ دسامبر [۸ دی] شرکت داشتند. بیشتر آنها از خانواده‌های اشراف زمیندار بودند یا به نحوی صاحب جاه و مقامی در دستگاه حکومتی بودند، تعدادی از آنها در مدرسهٔ دارالفنون به تحصیلات جدید پرداخته بودند و سپس به عنوان دانشجو به خارج اعزام شده بودند، و برخی نیز منصبهای دیپلوماتیک مختلفی در اروپا داشتند. حمایت آنها از حکومت مشروطه موجب شد تا مظفرالدین شاه زودتر بفهمد که دوران یک نظم جدید سیاسی فرا رسیده است. بعداً این افراد نمایندهٔ مجلس شدند یا در مشروطهٔ اول و دوم به کابینه راه یافتند، اما بجز چند استثنا، زمانی که اصلاحات رادیکال‌تر اقتصادی و اجتماعی در مجلس مورد بحث قرار گرفت، پندارهایشان دربارهٔ انقلاب دستخوش تحول شد و حتیٰ برخی در مقابل مجلس ایستادند.

سعدالدوله و صنیع‌الدوله، دو شخصیت برجستهٔ این دوران، در نخستین سال مجلس، برای کسب رهبری جنگیدند. جواد سعدالدوله، ملقّب به "ابوالمله" (پدر ملّت)، طراح متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ [۱۲۸۵] و رهبر جناح لیبرال - رادیکال در مجلس بود (که البته بعداً این مقام را به تقی‌زاده باخت). سعدالدوله، تاجر و صاحب صنعت آذربایجانی، سالها تجربه در کشورهای اروپا داشت و در دولت عین‌الدوله وزیر امور خارجه بود. او در بعضی از جمعیتهای مخفی انقلابی تهران نیز فعالیت کرده بود. سعدالدوله هنگامی که در بروکسل اقامت داشت ژوزف نوز را استخدام کرد که رئیس ادارهٔ گمرک تهران شد، اما سعدالدوله و نوز بعداً بر سر پاره‌ای از مسائل با هم اختلاف پیدا کردند. در دسامبر ۱۹۰۵ [آذر-دی ۱۲۸۴]، وقتی علاءالدوله حاکم تهران چند تاجر را به اتهام گران فروشی قند و شکر به چوب بست، سعدالدوله که وزیر تجارت بود جانب تاجران را گرفت. در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵]، مخالفت سعدالدوله با ژوزف نوز، علاءالدوله، و عین‌الدوله صدراعظم، او را به یکی از رهبران نهضت مردم تبدیل کرد. سعدالدوله که در مجلس اول از نمایندگان نجبا بود، ریاست کمیته‌ای را به عهده داشت که متمم قانون اساسی را می‌نوشت. این قانون تا حدود زیادی مبتنی بر قانون اساسی بلژیک بود که سعدالدوله با آن آشنایی داشت. سعدالدوله به برکناری نوز از مسئولیت گمرکات کمک کرد. اما در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، سعدالدوله به جناح راست گرایید. ابتدا سعی کرد در منازعهٔ مجلس و شاه بیطرف بماند، سپس جانب رئیس‌الوزرای جدید یعنی امین‌السلطان را گرفت، و سرانجام استعفا داد و کاملاً از محمدعلی شاه حمایت نمود.

ظرف کمتر از یک سال، مردی که به تدوین قانون اساسی مشروطه کمک کرده بود به اردوی سلطنت طلبان پیوست. چرا؟ تاریخ نگاران انقلاب مشروطه علت این چرخش سریع را رقابت با تقی‌زاده بر سر رهبری جناح لیبرال - رادیکال، مبارزهٔ سیاسی با صنیع‌الدوله بر سر ریاست مجلس، و نیز جاه‌طلبی شخصی سعدالدوله برای رسیدن به صدارت دانسته‌اند. اما چرخش سعدالدوله نشانگر روند قطبی شدن نهضت در نخستین سال انقلاب نیز بود، و همین روند به سعدالدوله که سیاستمداری حرفه‌ای بود حکم می‌کرد که در منازعهٔ فزایندهٔ شاه و مجلس موضعگیری کند و جانب یکی را بگیرد.[۹]

مرتضی قلی صنیع‌الدوله، داماد مظفرالدین شاه، اولین رئیس مجلس بود. او در برلین و

بروکسل در رشتهٔ صنایع و معدن تحصیل و کار کرده بود و علاقه داشت که در ایران شبکهٔ راه‌آهن بسازد. امّا سرمایه‌گذاریهایی را که پس از بازگشت به تهران در کارخانجاتِ ریسندگی، قند، کبریت، و آهن‌تراشی انجام داد به موفقیت نینجامید. صنیع‌الدوله به تدوین قانون انتخابات کمک کرد و در مجلس اول به نمایندگی از سوی نجبا و زمینداران انتخاب شد.[۱۰] او ابتدا از تقی‌زاده در برابر سعدالدوله حمایت کرد، اما بازگشت امین‌السلطان و خواستهای تندروانهٔ نمایندگان آذربایجان او را به این نتیجه رساند که نمی‌تواند با رادیکالها کار کند و خیلی زود رهبر جناح میانه‌رو - محافظه‌کار مجلس شد.

برادر صنیع‌الدوله، مهدی قلی مخبرالسلطنه، از سن پانزده سالگی تا هفده سالگی در آلمان و سویس زیسته بود. او در دارالفنون تدریس کرد و در ۱۹۰۱ [۱۲۸۰] در سفر دور دنیای امین‌السلطان به اروپا، ژاپن، هند و ایالات متحده، همراه او بود. مترجم قابلی در زبانهای فرانسوی و آلمانی به شمار می‌رفت و در تدوین قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] نقش مهمی داشت. مخبرالسلطنه در مشروطهٔ اول وزیر علوم شد و به کمیته‌ای پیوست که اصلاحات بودجه را شروع و مقرّری کارکنان دربار را کم کرد. سپس حاکم آذربایجان شد و در آنجا با انجمن تبریز صمیمانه همکاری کرد.[۱۱]

چند عضو خاندان پیرنیا نیز در این مرحله‌های اولیه فعّال بودند. نصرالله مشیرالدوله که در آغاز جوانی از نایین به تهران آمده بود و تا مقام وزارت امور خارجه ارتقاء یافته بود، دو پسر خود، مشیرالملک (حسن پیرنیا) و موتمن‌الملک (حسین پیرنیا) را به ترتیب به روسیه و فرانسه فرستاد تا نظام و حقوق بخوانند. در مرحله‌های اولیهٔ نهضت، این دو برادر که از نظر تحصیل و آگاهی در بسیاری از موارد سرآمد هم عصران خود بودند پدرشان را متقاعد کردند که تغییر موضع بدهد و از متحصّنان حرم حضرت عبدالعظیم حمایت مالی کند. فرمان مشروطیت را مشیرالدوله از مظفرالدین شاه دریافت کرد و از طریق پسرش مشیرالملک به مشروطه خواهان متحصن در باغ سفارت بریتانیا رساند. او همچنین رئیس شورایی بود که قانون انتخابات را نوشت، و البته هر دو پسرش در این امر مشارکت مؤثر داشتند. مشیرالدوله نخستین صدر اعظم عصر مشروطیت بود، اما وقتی شخصاً کابینه‌اش را به نمایندگان معرفی نکرد و معاون خود را به مجلس فرستاد، نمایندگان از او رنجیدند. مشیرالملک (حسن پیرنیا) که در دانشگاه مسکو تحصیل کرده بود منشی و مترجم

امین‌السلطان بود و قبل از انقلاب، شعبهٔ علوم سیاسی را در دارالفنون تأسیس کرد. او به هنگام بحثهای مجلس دربارهٔ قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، سمت وزیر امور خارجه را بر عهده داشت و به دلیل واکنش محتاطانه‌اش در برابر آن دو قدرت، مورد انتقاد قرار گرفت. برادرش موتمن‌الملک در مشروطهٔ اول وزیر تجارت شد.[۱۲]

وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه، این دو برادرزادهٔ امین‌الدولهٔ صدر اعظم، نیز از مشروطه خواهان برجسته‌ای بودند که در ایران قرن بیستم نقشی مهم بازی کردند. این دو برادر، برخلاف بسیاری از مشروطه خواهان نخبه، در مدارس جدید درس نخواندند، ولی ادبیات فرانسه را در منزل با معلّم سرخانه آموختند. هر دو میانجیِ متحصّنان و دربار شدند. قوام‌السلطنه نویسندهٔ فرمان ملوکانه‌ای بود که به امضای مظفرالدین شاه رسید و تشکیل پارلمان و تدوین قانون اساسی را تنفیذ کرد. قوام‌السلطنه در مجلس دوم وزیر امور داخله شد. وثوق‌الدوله نمایندهٔ تاجران در مجلس اول بود. سپس معاون صنیع‌الدوله، اولین رئیس مجلس، شد. وثوق‌الدوله در رأس کمیته‌ای بود که بودجهٔ دربار را اصلاح کرد و مقرری شاه را کاهش داد. اما هر دو برادر به تدریج به شاه نزدیک شدند.[۱۳]

بعضی از نمایندگان متنفذ لیبرال و رادیکال در مجلس عبارت بودند از حسن تقی‌زاده، معاضدالسلطنه، ممتازالدوله، حسین‌قلی نوّاب، حکیم‌الملک، شیخ ابراهیم زنجانی، احسن الدوله (نمایندهٔ زمینداران جزء از آذربایجان)، و وکیل‌الرعایا (نمایندهٔ همدان). چهار تن از آنها، یعنی حکیم‌الملک، حسین‌قلی نوّاب، ممتازالدوله، و معاضدالسلطنه، توسط مجلس انتخاب شدند؛ آنها عضو کمیتهٔ ملی انقلاب نیز بودند که مخفیانه فعالیت می‌کرد و چنان که خواهیم دید، نبض نهضت انقلابی در تهران به شمار می‌رفت.[۱۴] دو نفر از آنها، یعنی معاضدالسلطنه، و ممتازالدوله، همکار تقی‌زاده در مجلس اول بودند. دو نفر دیگر، یعنی حکیم‌الملک و حسین‌قلی نوّاب، در مجلس دوم نقش مؤثرتری بازی کردند.

معاضدالسلطنه که پدر و پدربزرگش از رهبران صوفیه در کرمان به شمار می‌رفتند، با مشیرالدولهٔ صدر اعظم خویشاوند بود. معاضدالسلطنه در زمان سفارتش در باکو در میان تاجران ایرانی محبوبیت داشت، زیرا به تأسیس مدرسه‌ای برای کودکان ایرانی و ایجاد گارد غیر نظامی برای دفاع از ایرانیان در دورهٔ جنگهای مسلمانان با ارمنیان (۱۹۰۴-۱۹۰۵) [۱۲۸۳-۱۲۸۴] کمک کرده بود. او به سبب پیوندهایش در قفقاز، بعدها در زمان جنگهای

داخلی ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] توانست به مشروطه خواهان یاری رساند.

معاضدالسلطنه هنگامی که در باکو اقامت داشت، و سپس که به فرانسه رفت، به عقاید سوسیالیستی علاقه‌مند شد. او در مجلس اول در کنار نمایندگان رادیکال آذربایجانی ایستاد و در عین حال عضو کمیتهٔ ملی انقلاب هم بود که مخفیانه فعالیت می‌کرد و با فرقه اجتماعیون عامیون در باکو پیوندهایی داشت. معاضدالسلطنه سپاهی از داوطلبان موسوم به مجاهدین تشکیل داد که از مجلس حفاظت می‌کرد. در ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد-تیر ۱۲۸۷]، هنگام دفاع از مجلس، خود او فرماندهی مجاهدین را عهده‌دار بود. در دورهٔ استبداد صغیر ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸]، معاضدالسلطنه به‌اروپاگریخت و همراه باتقی‌زاده ازحامیان صریح وعلنی آرمان مشروطه‌شد.

اسماعیل ممتازالدوله از خاندان سرشناس افشار در آذربایجان به شمار می‌رفت و مدتی سفیر ایران در استانبول بود. در جریان اعتصابهای ژوئیه - اوت در باغ سفارت بریتانیا، سلسله قوانینی بر اساس قوانین عثمانی نوشت که مورد تصویب ملّیون قرار گرفت. ممتازالدوله در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] به عنوان رئیس مجلس از جناح لیبرال - رادیکال طرفداری کرد. بعد از کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] به اروپا رفت و به تقی‌زاده و معاضدالسلطنه پیوست و خواهان اعادهٔ نهضت مشروطه در ایران شد.[۱۶]

بیش از بیست عضو مجلس اول در خارج تحصیل کرده بودند. رؤسای اول و دوم مجلس، مرتضی‌قلی صنیع‌الدوله و محمود احتشام‌السلطنه، در آلمان تحصیل کرده بودند و با ایده‌های سوسیال دموکراتیک آشنا بودند. نمایندهٔ تاجران، آقامحمد وکیل‌التجار، نیز هنگام تحصیل در باکو با اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک آشنا شده بود. حسن احسن‌الدوله، نمایندهٔ رادیکال فلاحان، و محمود مشاورالملک در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در فرانسه درس خوانده بودند.

۲۱ درصد نمایندگان از طبقات ممتاز و ملّاک، ۲۵ درصد از صفوف روحانیان، و ۲۶ درصد از اصناف بودند. اما این آمارها وابستگی ایدئولوژیکی آنها را روشن نمی‌کند. بعضی از نمایندگانِ روحانی یا ناراضیان مذهبی بودند یا گرایشهای سوسیال دموکراتیک داشتند. عدهٔ زیادی از نجبا و شاهزادگان قاجار در سیاست محافظه‌کار بودند و معدودی نظیر یحیی ثقة‌السلطنه میانه‌رو یا نظیر لسان‌الحکما لیبرال بودند. یحیی اسکندری و برادرش سلیمان،

که در خارج از مجلس و در انجمن آدمیت فعال بود، از شاهزادگان رادیکال قاجار به حساب می‌آمدند و با نمایندگان مترقی مجلس پیوندهای نزدیک داشتند.[۱۷] یحیی اسکندری در مجلس دوم نماینده شد؛ سلیمان اسکندری بعد از مرگ برادر خود جای او را در مجلس گرفت و رهبر حزب دموکرات شد که حزبی ترقیخواه بود.

بسیاری از نمایندگان طبقهٔ زمیندار با اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مجلس، نظیر الغای تیول و اصلاح مالیاتهای ارضی، که میزان مالیات پرداختی آنها را بیشتر می‌کرد، موافق نبودند. مجلس تدابیری برای اجتناب از استقراض خارجی اتخاذ کرد و موجب اقدامهایی به منظور جمع‌آوری پول از متموّلان و مرفّهان شد، که باز هم نمایندگان طبقهٔ زمیندار از آن حمایت نمی‌کردند. تا پاییز ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] که جناح لیبرال - رادیکال در مجلس قویتر شد، عده‌ای از نمایندگان طبقهٔ زمیندار به انجمن خدمت که تشکّلی محافظه‌کار بود ملحق شده بودند.[۱۸]

ارمنیان، یهودیان، و زردشتیان در ابتدا حق انتخاب نمایندهٔ خودشان را در مجلس گرفتند، اما اندکی بعد به آنها گفتند که اگر این حق را اعمال کنند نهضت ملی به تفرقه می‌افتد. چندین عضو انجمن مخفی، به رهبری سید محمد طباطبایی، از اقلیتهای غیر مسلمان خواستند که "مرحمت" کنند و از حق انتخاب نماینده برای مجلس چشم بپوشند، چراکه اگر غیر مسلمانان رأی می‌دادند برای مشروطه خواهان مشکلات عدیده‌ای با علما در عتبات و اصفهان پدید می‌آمد. اقلیت یهودیان عزیزاللّه سیمانی را به نمایندگی مجلس انتخاب کرده بود،[۱۹] اما در پی این "درخواست" که تهدیدی ضمنی به حساب می‌آمد، هم یهودیان و هم ارمنیان از حق خود صرف نظر کردند. لذا انجمن مخفی که قبل از انقلاب هوادار کثرت‌گرایی مذهبی بود و اکنون به صورت انجمن مخفی دوّم تجدید سازمان یافته بود، وسیله‌ای شد تا یهودیان و ارمنیان همچنان از حق رأی محروم بمانند. در عوض، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی به ترتیب "نماینده" یهودیان و ارمنیان در مجلس شدند. لفظ "ملت ایران" معنای غیر مذهبی و کثرت پذیرش را از دست داد و مترادف شد با جامعهٔ مسلمانان ایران، اما اقلیت زردشتی، که تاریخ باستانی‌اش مورد احترام بسیاری از ملّیون و دگراندیشان بود و از حمایت تجّار ثروتمند پارسی در هند نیز برخوردار بود، آزادی عمل بیشتری داشت. آنها بر حقّ انتخاب نمایندهٔ خود اصرار ورزیدند و با کمک تاجر زردشتی ثروتمند، ارباب

جمشید، حمایت بهبهانی را جلب کردند (به قول عده‌ای با رشوه) و جمشید را به عنوان نمایندهٔ خود به مجلس فرستادند.[۲۰] علما و مجلس با این اقدامها به مقصودهایی رسیدند. یهودیان و ارمنیان از حق داشتن نماینده محروم شدند. به استثنای یک عضو زردشتی، مجلس به عنوان یک نهاد کاملاً اسلامی مشروعیت یافت. طباطبایی و بهبهانی بی‌آنکه در انتخابات شرکت کنند و شأنشان "نزول" بیابد انتخاب شدند و همچنان نقش مؤثری در بحث و جدلها بازی کردند.

بسیاری از علما در ابتدا تصور می‌کردند که تفاوت مرسوم بین عرف و شریعت در نظم جدید حفظ خواهد شد. آنها انتظار داشتند که مجلس قوانینی را بگذراند که بر جنبه‌های تجاری و سیاسی جامعه حاکم باشد، ولی قوانین شخصی و مذهبی در اختیار مقامات مذهبی بماند. اما مقتضیات جامعهٔ جدید، حقوق مدنی جدیدی که اختیارات شاه را کاهش می‌داد و از قدرت وزیران و علما می‌کاست، و نیز درخواستهای دیگر برای اصلاحات ارضی، تعلیم و تربیت زنان، و حقوق برابر برای شهروندان غیر مسلمان (مرد) موجب می‌شد که دیگر نتوان بین شریعت و قوانین عرفی آن تمایز سابق را قایل شد. بهبهانی، سیاستمدار زیرکی که جانب مشروطه خواهان را گرفته بود، به دلایل سیاسی توانست در مجلس اول گلیم خود را از آب بیرون بکشد. او به صورت رهبر قدرتمند جناح میانه‌رو - محافظه کار قدعلم کرد و توانست در مواقع ضروری با تقی‌زاده و جناح لیبرال همکاری کند. ولی طباطبایی که به دلایل اعتقادی به نهضت پیوسته بود، پندارهایش در اثر روندهای سیاسی دستخوش تحوّل می‌شد. خواستهای مشروطه خواهان لیبرال - دموکرات او را در موقعیت ناآسوده‌ای قرار می‌داد و مجبور می‌شد میان اعتقادات مذهبی و منطق سیاسی لیبرالی (میان آنچه لازم بود تابع قوانین شریعت باقی بماند و آنچه می‌بایست طبق قوانین جدید مدنی تغییر کند) یکی را انتخاب کند و طباطبایی چندان مایل به چنین انتخابی نبود.

شیخ فضل‌الله نوری که مدت کوتاهی از نهضت مشروطه حمایت کرده بود، حال به رهبری مخالفان مشروطه در خارج از مجلس قدعلم کرد. بعضی از نویسندگان، مثل یحیی دولت آبادی، مبارزهٔ نوری و روحانیان مشروطه خواه را صرفاً مبارزه بر سر قدرت سیاسی دانسته‌اند. اخیراً منگل بیات هم چنین نظری را تکرار کرده است.[۲۱] شکی نیست که رقابت شخصی بهبهانی با نوری، در مخاصمهٔ نوری با نظم جدید تأثیر داشت، اما اختلاف علمای

مشروطه خواه و ضد مشروطه را نمی‌توان صرفاً به جنگ قدرت و رقابتهای خانوادگی تعبیر کرد. قوانین شریعت و قوانین غیر مذهبی قانون اساسی در برخی موارد مانعةالجمع بودند. نوری، برخلاف طباطبایی یا بهبهانی، ایدئولوگ محافظه‌کاری بود که خیلی زود ناسازگاری نظم جدید با نظم قبلی را تشخیص داد، و نوشته‌هایش از مخالفت فلسفی عمیق او با نظم مشروطه حکایت می‌کند. اما چرخش سایر روحانیان مشروطه خواه، نظیر بهبهانی و بعداً طباطبایی، نیز اجتناب ناپذیر بود. چنان که بررسی انقلابهای جدید نشان می‌دهد، ائتلاف رهبران سنتی مذهبی با روشنفکران لیبرال و رادیکال، علیه حاکمیت استبدادی سلطنت، اصولاً گذراست و "معضل کلاسیک اولین مرحلهٔ نوسازی سیاسی" را در بطن خود دارد. ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود.[۲۲]

نمایندگان تاجران در مجلس به موفقیتهای اولیه‌ای دست یافتند. هم تاجران بزرگ و هم تاجران کوچک در اعتراضهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ [۱۲۸۴-۱۲۸۵] شرکت کرده و از نهضتهای اعتصابی (بست و تحصّن) حمایت مالی کرده بودند. بعضی از آنها تحت تأثیر ایده‌های سوسیال دموکراسی قفقاز بودند. نمایندگان تاجران موجب تصویب قوانینی در مجلس شدند که اختیار حکومت را در مذاکره برای استقراض خارجی سلب کرده بود. این گونه قراردادها دیگر می‌بایست به تأیید مجلس برسد. طبقهٔ تاجر از قدرت حکّام محلی نیز کاست - در برکناری نوز نیز سهم فعالی بازی کرده بود. اما طرح بانک ملی موجب تشدید اختلاف طبقاتی در میان نمایندگان تاجران شد. همه در لفظ از طرح بانک پشتیبانی می‌کردند و در جمع مردم از این فکر دفاع می‌نمودند. تاجران کوچک از این طرح منتفع می‌شدند، زیرا موجب افزایش اعتبار آنها برای گسترش تجارتشان می‌شد. اما بعضی از تاجران بزرگ که صرّاف هم بودند چندان رغبتی به تحقق این طرح نداشتند. در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، چند تاجر ثروتمند، مانند محمد حسین امین‌الضرب، که حمایت مالی آنها از تحصّن سفارت هفته‌ها نهضت را تداوم بخشیده بود، با میانه‌روهای مجلس همسو شدند و از انتصاب امین‌السلطان به صدارت حمایت کردند.[۲۳] از سوی دیگر، تقی‌زاده، تاجر بیست و نه سالهٔ آذربایجانی که تحت تأثیر افکار لیبرالیسم اروپایی و سوسیال دموکراسی بود، و در تشکیلات مخفی کمیتهٔ ملی انقلاب عضویت داشت، با نخستین نطق مهم خود در مجلس، قلوب و اذهان ملت را تسخیر کرد و خیلی زود در داخل و خارج کشور به عنوان یکی از

رادیکال‌ترین نمایندگان مجلس شناخته شد.

پر سر و صداترین نمایندگان مجلس، اعضای اصناف بودند. چنان که قبلاً اشاره کردیم، سی و دو نمایندهٔ اصناف تهران به مجلس راه یافتند. این نمایندگان از حمایت انجمن مرکزی اصناف برخوردار بودند که هفتاد صنف را در بر می‌گرفت. آدمیت می‌نویسد که مشهدی محمدباقر بقّال (نمایندهٔ بقّالان) و ابراهیم خیاطباشی (نمایندهٔ خیاطان) از مترقی‌ترین اعضای مجلس به حساب می‌آمدند.[۲۴] تقی‌زاده نوشته است که نمایندگان اصناف پیگیرترین حامیان مجلس بودند و مجلس موجودیت خود را مرهون اعضای شریف و آگاه این طبقه بود - از جمله مشهدی محمدباقر بقّال، حسین تهرانی سقط فروش (نمایندهٔ فروشندگان چای و قند و شکر)، محمدتقی بنکدار (نمایندهٔ بزّازان)، محمد خوانساری کتابفروش (نمایندهٔ چاپچیان و کتابفروشان)، و حسین بروجردی (نمایندهٔ آهنگران). آنها مشروطه را آیین خود می‌دانستند و متن قانون اساسی را از ابتدا تا انتها، "مثل کتاب دعا حفظ کرده بودند" و در تمام مسائل به آن استناد می‌کردند.[۲۵] اصناف حامیان نیرومند مجلس بودند اما حامیان همیشگی نمایندگان لیبرال - دموکرات نبودند. وقتی بحث ناسازگاری قوانین جدید با قوانین شریعت در مجلس درگرفت، عده‌ای از اعضای اصناف از اختیارات علما و از زمینداران و تاجران سنتی‌تر دفاع کردند.

نظری به بعضی از نمایندگان اصناف که در کنار نجبا و علما می‌نشستند، ماهیت منحصر به فرد مجلس اول را نشان می‌دهد. فهرست مهمترین نمایندگان اصناف تهران در مجلس اول را در جدول ۱.۳ ملاحظه می‌کنید.[۲۶]

رشد انجمنهای شهری

در اواخر تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵]، تعدادی انجمن انتخاباتی، ابتدا در شمال و سپس در جنوب کشور، تشکیل شد. مادهٔ ۹ قانون انتخابات، تشکیل انجمنهایی را به عنوان مراکزی که بر انتخابات مجلس نظارت کنند مقرر کرده بود. انجمنها از نمایندگان خوشنام محل و از شش گروه انتخاب کنندگان ترکیب می‌یافتند. در هر ایالت دو نوع انجمن تشکیل شد: ۱. انجمنهای ایالتی در شهر اصلی، و ۲. انجمنهای محلی در شهرهای دیگر. این انجمنهای رسمی قرار بود بعد از انتخابات منحل شوند، اما با تقاضای مردم ابتدا در تبریز و سپس در

جدول ۱.۳
نمایندگان اصناف در مجلس اول

نام	نماینده
۱. سیدآقا تیرفروش	چوب فروشان، نجاران، صندلی سازان، خرّاطان، حصیربافان
۲. محمد ابراهیم وارث	بزازان، ابریشم فروشان، دوره گردان
۳. محمدتقی بنکدار	بزّازان
۴. میرزا ابراهیم خیاطباشی	خیاطان، عبا دوزان، رفوگران، قلاب‌دوزان
۵. سید احمد زرگرباشی	زرگران، آهنگران، حلبی‌سازان
۶. شیخ ابراهیم بلورفروش	بلورفروشان، شیشه بران
۷. میر عبدالمطّلب امین‌التجّار	قصابان، دباغان، طیور فروشان، دام فروشان
۸. مشهدی محمد باقر بقّال	بقالان، خشکبار فروشان، میوه‌فروشان
۹. حسن علی علاقبند	تورفروشان، قلابدوزان، یراق‌دوزان
۱۰. حسن پنجه علی معمار	چاه‌کنان، بنایان، آجرپزان، سفال سازان، کوزه‌گران
۱۱. ملا حسن وارث	صرّافان، دلالان
۱۲. حسین بروجردی	آهنگران، نعل سازان، میخ سازان
۱۳. حسین تهرانی سقط فروش	بقالان، قند و چای فروشان، دوافروشان
۱۴. شیخ حسن‌علی ارسی دوز*	کفاشان، چرمسازان
۱۵. عباس قلی نانوا	نانوایان، آرد فروشان
۱۶. عبدالوهاب کلاهدوز	کلاهدوزان، نمدگران، خز دوزان
۱۷. علی‌اکبر طبّاخ*	پلوپزان، آشپزان
۱۸. سید محمد ساعت ساز	ساعت سازان، خرازی فروشان
۱۹. کربلایی غلام‌رضا یخدان ساز	یخدان سازان
۲۰. محمدباقر شماع	صابون سازان، روغن فروشان
۲۱. محمدتقی هراتی	مسگران، طپانچه سازان، کالسکه سازان، شمشیرسازان
۲۲. محمود خوانساری کتابفروش	کاغذ فروشان، کتابفروشان، چاپچیان
۲۳. مصطفی سمسار	فروشندگان لوازم دست دوم، لحافدوزان
۲۴. مهدی سقط فروش	فروشندگان قند و شکر و چای
۲۵. ولی‌الله خان نصر*	اطبا
۲۶. محمدتقی تاجر ده‌بنده	جوراب فروشان، صندل فروشان
۲۷. حسین‌علی ماهرورزاده*	حصیربافان، چوبفروشان
۲۸. میرزا حسن (نمایندهٔ بعدی)	کفاشان، چرمسازان
۲۹. میرزا حسین‌علی سیگاری	سیگار فروشان

شهرهای دیگر به کار خود ادامه دادند و رفته‌رفته، علاوه بر نظارت بر انتخابات، مسئولیتهای دیگری نیز پذیرفتند.

قوانین جدیدی برای کار انجمنها در آوریل ۱۹۰۷ [فروردین-اردیبهشت ۱۲۸۶] تهیه شد. قانون انتخابات ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] کشور را به ایالتها و ولایتهایی تقسیم کرده بود. قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تعداد انجمنها و نمایندگان هر ایالت یا ولایت را محدود می‌کرد. برای انجمنهای ایالتی دوازده نماینده به اضافهٔ یک نماینده از هر بخش وابسته به آن ایالت در نظر گرفته شد. برای انجمنهای ولایتی شش نماینده به اضافهٔ یک نماینده از هر بخش وابسته به آن ولایت در نظر گرفته شد. اعضای انجمنها برای چهار سال انتخاب می‌شدند. این اعضا می‌بایست آشنایی کامل با زبان فارسی داشته باشند، مرد باشند، حداقل سی ساله باشند، مالک باشند یا مستقیماً مالیات پرداخت کنند، و در استخدام دولت نباشند.

انجمنهای ایالتی و ولایتی قدرت اجرایی و قضایی داشتند، اما از حق قانونگذاری برخوردار نبودند؛ با این حال مطابق قانون اختیاراتشان زیاد بود. آنها ۱. بر انتخابات مجلس نظارت می‌کردند؛ ۲. حق نظارت بر حکّام را داشتند و می‌توانستند علیه آنها اقامه دعوی کنند؛ ۳. مالیات می‌گرفتند، سهمیه‌های مالیاتی هر بخش را جرح و تعدیل می‌کردند، یا تقسیم‌بندی بخشها را تغییر می‌دادند؛ ۴. درصدی از مالیاتهای محلی خود را به کارهای عام المنفعه، نظیر ایجاد مدارس، احداث پل، جاده، و درمانگاه اختصاص می‌دادند؛ ۵. اموال عمومی را به فروش یا اجاره می‌دادند یا به طرق دیگر به کار می‌بردند؛ ۶. به محصلان بی‌بضاعت مقرری می‌دادند؛ و ۷. صندوق بازنشستگی برای مستخدمان دولت ایجاد می‌کردند.

قانون ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] محدودیتهای متعدّدی در مورد تعداد انجمنهای رسمی مقرّر کرده بود. انجمنها منحصر به شهرهای اصلی بودند. چون هر ایالت بنا به تعریف یک شهر اصلی داشت، در هر ایالت فقط می‌شد یک انجمن رسمی تشکیل داد، و بخشها و شهرهای کوچک و روستاها اجازهٔ تشکیل انجمن نداشتند. مادهٔ ۱۰۳ قانون جدید، انجمنهای ایالتی و ولایتی را از ورود به بحثهای "سیاسی" منع می‌کرد، اما بررسی عملکرد انجمنهای مختلف نشان می‌دهد که این امر همواره نادیده گرفته می‌شد.[۲۷]

انجمنهای مردمی نیز در سراسر کشور تشکیل شدند. تشخیص انجمنهای رسمی از

انجمنهای مردمی همواره ساده نیست و در مواردی، مثل انجمن تبریز، این دو یکی بودند و تشکیلات واحدی داشتند. در تهران نزدیک به دویست انجمن تشکیل شد و احتمالاً صد انجمن هم درایالتها به وجود آمد. انجمنها در بیشتر شهرهای شمال و غرب و حتی در بعضی از روستاها تشکیل شدند. در منطقه‌های جنوبی و شرقی، مثل اصفهان، شیراز، کرمان، بندر بوشهر، بندر عباس، سیستان و یزد نیز انجمنها تشکیل شدند.[۲۸]

مردم هر ایالت یا ولایت نیز انجمن خود را در تهران تشکیل دادند، مثل انجمن شیراز یا انجمن اصفهان در تهران. آنها به این طریق در پایتخت حضور مستقیم داشتند و با مجلس ارتباط برقرار می‌کردند. بزرگترین و با نفوذترین این نوع انجمنها، انجمن آذربایجان در تهران به رهبری تقی‌زاده بود. این انجمن که در حدود سه هزار عضو داشت در وقایع پایتخت نقش مهمی بازی کرد.[۲۹]

بعضی از انجمنهای با نفوذ تهران، که در بسیاری از موارد اعضایشان از مجلس حمایت می‌کردند و با شاه مخالفت می‌نمودند، عبارت بودند از اتحادیهٔ طلاب به رهبری ملک‌المتکلمین، انجمن برادران دروازه قزوین به رهبری سلیمان میکده (عضو کمیتهٔ ملی انقلاب) و نیزانجمن مظفری، انجمن شاه‌آباد، و انجمن مرکزی اصناف. هر کدام آنها چند هزار عضو داشتند، هر چند که عدهٔ زیادی از مردم در آن واحد عضو چند انجمن بودند.[۳۰] بعضی از انجمنها بازتاب وابستگیهای صنفی و قومی بودند، مثل انجمن مدرّسان، انجمن خیاطان، انجمن ارمنیان، انجمن زردشتیان،و انجمن یهودیان ایران. جنبه‌های آزادیخواهانهٔ این انجمنها را از نامشان می‌توان دریافت - مثل انجمن عدالتخواهان در تهران، انجمن غلامان آزاد شدهٔ جیرفت در کرمان (شهری که از پایتخت فاصلهٔ بسیار داشت).[۳۱]

در تهران انجمنها هر روز تشکیل جلسه می‌دادند و دربارهٔ امور مهم سیاسی و اجتماعی کشور و نیز راههای تقویت نظم جدید به تبادل نظر می‌پرداختند.[۳۲] بیشتر اسناد نشان می‌دهد که رهبران انقلابی در تهران در کمیتهٔ ملی انقلاب متمرکز شده بودند که فعالیت مخفی داشت و جلسه‌هایش در نیمه شبها تشکیل می‌شد. چون مجلس از ساعت چهار بعد از ظهر تا نیمه شب جلسه داشت، و تعدادی از اعضای کمیتهٔ ملی انقلاب نمایندهٔ مجلس هم بودند، جلسه‌های کمیته در منزل حکیم‌الملک (نمایندهٔ مجلس) و بعد از اتمام کار مجلس برگزار می‌شد و معمولاً تا سحرگاهان ادامه می‌یافت.

اعضای کمیته از حامیان وفادار انقلاب بودند. آنها به صورت حلقهٔ رابط مجلس و انجمنهای دیگر عمل می‌کردند. شواهد موجود نشان می‌دهد که کمیتهٔ ملی انقلاب با فرقه اجتماعیون عامیون باکو ارتباط داشت. چند عضو کمیتهٔ ملی انقلاب (از جمله ملک‌المتکلمین) که جلسه‌های کمیته را هدایت می‌کردند عضو یک انجمن سوسیال دموکرات مخفی بودند که حیدرخان عمواوغلی در تهران تشکیل داده بود.[۳۳] در واقع تعداد آن دسته از اعضای کمیته که گرایشهای سوسیالیستی داشتند آنقدر زیاد بود که مشکل بتوان تعیین کرد که آیا رهبران کمیتهٔ ملی انقلاب هستهٔ اصلی انجمن مخفی سوسیال دموکرات تهران را تشکیل می‌دادند یا آنکه بعضی از اعضای کمیته عضو هر دو محفل بودند.

در این مرحله از نهضت، بسیاری از دگراندیشان و دگرباوران دینی از طریق مراوده با رادیکالهای قفقاز، انجمن سوسیال دموکرات حیدرخان عمواوغلی، و روزنامه‌های رادیکال قفقاز، یعنی *ارشاد* و *ملانصرالدین*، به ایده‌های سوسیالیستی گراییده بودند. در صفوف کمیتهٔ ملی انقلاب، آزاداندیشان و دگرباوران دینی جای داشتند که حمایتشان از دگرگونیهای رادیکال اقتصادی و اجتماعی، آنها را از سوسیالیستهای آن دوره غیر قابل تمیز می‌نماید. ملک المتکلمین، سید جمال الدین واعظ، و میرزا جهانگیر خان شیرازی (بنیانگذار *صوراسرافیل*) از این زمره بودند. دو روزنامه‌نگار دیگر هم در این کمیته فعالیت می‌کردند : علی اکبر دهخدا نویسندهٔ *صوراسرافیل* و محمد رضا مساوات نویسندهٔ *مساوات*. چند نمایندهٔ مجلس هم عضو کمیتهٔ ملی انقلاب بودند : تقی زاده، معاضدالسلطنه، حکیم‌الملک، و حسین قلی نوّاب. کمیتهٔ ملی انقلاب چند هزار داوطلب مسلح را هم متشکل کرده بود که کارشان دفاع از مجلس بود. چند صاحبمنصب بریگاد قزاق که هوادار مشروطه بودند از بریگاد خارج شدند و به آموزش این نیروی جدید کمک کردند.[۳۴]

در میدان بهارستان که محل مجلس بود دائماً تظاهرات برگزار می‌شد. بسیاری از این تظاهرات را کمیتهٔ ملی انقلاب، چه برای مواجهه با مخالفان مشروطه در خارج از مجلس و چه برای مقابله با جناح محافظه کار درون مجلس، هدایت می‌کرد. در این تظاهرات و امثال آن در اتحادیهٔ طلّاب و مسجد شاه، ملک المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ برای مردمی که به هیجان می‌آمدند نطقهای آتشین ایراد می‌کردند، نمایندگان را به باد انتقاد می‌گرفتند و خواستار اقدام علیه مسئولان حکومت می‌شدند.[۳۵]

حتی مارلینگ، کاردار بریتانیا، که هوادار آنها نبود، نقش مهم انجمنها را درمی‌یافت. البته او از اینکه آنها در بسیاری از موارد خود را نمایندهٔ واقعی مردم می‌دانستند و اقداماتشان مجلس را تحت الشعاع قرار می‌داد انتقاد می‌کرد، اما به تأثیر مثبت انجمنها در کشور و حمایتشان از پارلمان علیه مرتجعان" اذعان داشت.[۳۶]

همهٔ انجمنها را روشنفکران رادیکال رهبری نمی‌کردند، و همه هم از لحاظ سیاسی مترقی نبودند. تأثیر فرقهٔ اجتماعیون عامیون و شعبه‌هایش در ایران نیز همه جا به یک اندازه نبود. در بسیاری از موارد، انجمنها صورت سیاسی یک انجمن را داشتند اما محتوای رادیکال (مثل انجمن تبریز را) نداشتند. وانگهی، در بعضی از انجمنهای با نفوذ مشروطه، مخالفان مشروطه و نجبای محافظه‌کار رخنه کرده بودند. انجمن مرکزی، که انجمنهای محلی تهران خواستار عضویتش بودند، ترکیب ناهمگونی داشت. یک نمونهٔ دیگر انجمن آدمیت بود که به دست عباس قلی خان (آدمیت) از پیروان ملکم خان تأسیس شده بود و سعدالدوله هم از رهبران آن بود. نظام مافی می‌گوید که سعدالدوله از این تشکیلات برای ایجاد پایهٔ قدرت و نهایتاً رسیدن به صدارت استفاده می‌کرد.[۳۷] بیات می‌گوید که انجمن آدمیت، که ۱۵ نمایندهٔ مجلس، ۱۳۵ نفر از مقامات، و ۲۰ شاهزادهٔ قاجار در آن عضویت داشتند، یک "حزب نیمه رسمی" بود که مواضع سیاسی ملایمش رادیکالها را به خشم می‌آورد.[۳۸] اعضای انجمن آدمیت به هیچ وجه مواضع سیاسی یکسانی نداشتند. این تشکیلات چند عضو داشت که در زمان اقامت در اروپا جذب لژهای فراماسونی شده بودند. یحیی و سلیمان اسکندری، دو برادر رادیکال قاجار، و سیاستمداران میانه روی مانند احتشام السلطنه، و امین‌السلطان صدراعظم، هر یک زمانی عضو این تشکیلات بودند. حتی محمدعلی شاه در اواخر سال ۱۹۰۷ [پاییز ۱۲۸۶]، که انجمن آدمیت میانجی مجلس و شاه شد، مدت کوتاهی عضو این تشکیلات بود.

انجمن دیگری که اعضای ناهمگون داشت، انجمن خدمت بود که توسط احتشام‌السلطنه (دومین رئیس مجلس) و برادرش علاءالدوله حاکم معزول و منفور تهران تأسیس شد. عده‌ای از زمینداران و درباریان، از جمله کامران میرزا، عموی شاه، به این انجمن پیوستند. چند درباری، چند نمایندهٔ محافظه‌کار مجلس و نیز اعضای میانه‌رو و لیبرال مجلس عضو این انجمن بودند. اعضای این تشکیلات خود را نامزد بالقوهٔ سنای آینده می‌دانستند و طرف

مشورت وزیران در مسائل مختلف سیاسی بودند.[۳۹]

تبریز هم انجمنهای ناهمگون و مخالف مشروطه داشت. انجمن اسلامیه به رهبری میرهاشم دوه‌چی (روحانی و نمایندهٔ سابق مجلس) محور مخالفان مذهبی در ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] شد. در گیلان نیز، در واکنش به تشکیل انجمنهای عباسی، که انجمنهای رادیکال دهقانان و پیشه‌وران‌بودند، انجمن ملاکین تشکیل شد. در اصفهان، آقا نجفی مجتهد ضدمشروطه ریاست انجمن اصفهان را گرفت، و در شیراز و مشهد روحانیان ضدمشروطه ابتدا با انجمنهای ایالتی مخالفت کردند و سپس به عضویت آنها درآمدند. سرگرد سایکس از مشهد گزارش داد که

> رهبران مذهبی مردم مشهد ... واقعاً تا مغز استخوان ارتجاعی‌اند. البته آنها در تشکیل مجلس محلی و امور آن شرکت کردند، اما این کار به خاطر طرفداری از اصلاحات نبود، بلکه صرفاً برای نفوذ و کنترل نهضتی بود که نمی‌توانستند مهارش کنند و می‌ترسیدند مستقل از آنها توسعه یابد و شاید به نابودی قدرتشان بینجامد.[۴۰]

مجتهد بزرگ حرم امام رضا (ع) در مشهد به شاه خبر داد که "تسلیم هیچ مجلس ملی یا هیچ مقام دیگری غیر از شخص شاه "نمی‌شود، و اعلام کرد که هر گاه شاه تصمیم به مقابله با نهضت مشروطه بگیرد با تمام وجود به یاری‌اش می‌شتابد.[۴۱]

در نقاطی که حکام مستبد و علمای ضد مشروطه کنترل انجمنها را در دست داشتند، سرکوب قومی و خصومت علنی با ارمنیان، کلدانیان، زردشتیان، یهودیان، و نیز اقلیتهای بابی ازلی و بهایی افزایش می‌یافت. ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، به احساسات ضد یهودی مردم که منجر به کشتار و غارت محلّهٔ یهودیان شد دامن می‌زد. اسپرینگ - رایس گزارش داد که آقا نجفی، مجتهد اصفهان، "از لزوم واداشتن یهودیان، ارمنیان و حتی اروپاییان اصفهان به تبعیت از عادات و رسومی که موجب حرمت بیشتری برای مسلمانان بشود سخن به میان آورد". از یهودیان خواستند اعلامیه‌ای را امضا کنند و متعهد شوند از "فروش شراب یا مسکرات به مسلمانان" یا "گرداندن اجناس فروشی تا شعاع هشت میلی اصفهان" خود داری کنند. بعضی از تاجران اصفهان، از جمله تاجرانی که در جنبش ملی شرکت داشتند، مانند محمد حسین کازرونی، صاحب کارخانهٔ بافندگی، از این احساسات ضد یهودی

استفاده کردند تا تاجران یهودی پارچه را که رقیب آنها به حساب می‌آمدند از اصفهان برانند.[۴۲] این افزایش فشار موجب مهاجرت بسیاری از خانواده‌های یهودی از شیراز، اصفهان و کاشان به فلسطین و نیز مهاجرت اقلیت کلدانی به کانادا شد.[۴۳]

اما در آذربایجان و گیلان، که ایده‌های رادیکال نیرومندتر بود، فشارهای قومی کمتر اثر داشتند و اقلیتهای غیر مسلمان به مشارکت در جلسه‌های انجمنها ترغیب می‌شدند. انجمن تبریز در محلهٔ ارمنیها بود و ارمنیان دائماً در آن رفت و آمد داشتند و در بسیاری از زمینه‌ها از آن حمایت می‌کردند. انجمن رشت نیز درهای خود را به روی غیر مسلمانان باز کرده بود. انجمن رشت تنها انجمن ولایتی شناخته شده‌ای بود که یک ارمنی سوسیال دموکرات به نام هارطون گالوستیان از رهبران آن به شمار می‌رفت.[۴۴] در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، در بحبوحهٔ بحثهای سراسری در مورد حقوق مدنی و تساوی حقوق همهٔ ایرانیان، مجاهدین رشت شبنامه‌هایی پخش کردند که در آنها از حقوق شهروندان ارمنی و یهودی حمایت شده بود. ه‍.ل. رابینو، نایب کنسول بریتانیا، نوشت که یهودیان با تورات خود به انجمن رشت می‌رفتند و چندین عضو انجمن رشت در مراسمی در کلیسای ارمنیان شرکت جستند. این کارها در جامعهٔ ایران که همواره اقلیتهایش مجزا بودند بی سابقه بود.[۴۵]

تولد انجمن تبریز

تبریز، دومین شهر مهم ایران، مبارزه‌ای مستقلانه را در راه دموکراسی آغاز کرد.[۴۶] محمد علی میرزا ولیعهد در تبریز اقامت داشت و انقلاب در این شهر با تأخیر به وقوع پیوست. سرانجام خبر رسید که مظفرالدین شاه فرمان ملوکانهٔ تشکیل مجلس در تهران را صادر کرده است، و آنگاه مهار احساسات در تبریز ناممکن شد. مانند تهران، اعتصابهایی در بازار درگرفت و سپس در ۱۸-۲۱ سپتامبر [شهریور] عده‌ای در کنسولگری بریتانیا متحصن شدند. کسروی مورّخ که در آن زمان جوانی شانزده ساله بود، دگرگونیهای تبریز را که فقط ظرف ده روز صورت گرفت شرح می‌دهد. روابط اجتماعی صدها ساله تقریباً یکشبه بر هم خورد. عداوت کردهای سنی و آذربایجانیهای شیعه غفلتاً پایان یافت، و مبارزهٔ دهها سالهٔ سه فرقهٔ مهم آذربایجانی، یعنی شیخیه، کریمخانیه و متشرّعین، یکباره قطع شد. در زمستان ۱۹۰۵ [۱۲۸۳] که در قفقاز جنگهای ارمنیان و مسلمانان اوج گرفته بود، مسلمانان و ارمنیان

ایرانی در ایالت آذربایجان نیز در آستانهٔ رویارویی‌های خونین بودند، ولی در وضعیت جدید این عداوتها فراموش شد و ارمنیان مخفیانه از انقلابیون مسلمان پشتیبانی کردند.[۴۷] در صفوف سیاسی ناطقانی پدیدار شدند که نظم جدید سیاسی را شرح می‌دادند. دموکراسی و مشروطه ورد زبان تهیدستان و اعضای طبقهٔ پایین جامعه شد. مشروطه مفهوم گنگ و ایده‌آلی داشت، از جمله : وفور و ارزانی نان و گوشت، خاتمهٔ بیکاری که بسیاری از آذربایجانیها را به قفقاز کشانده بود، و تصویب قوانین جدیدی که زندگی دهقانان خرد شده در زیر بار مالیاتهای سنگین را بهتر کند. مشروطه پاسخی به همهٔ مصایب اجتماعی و سیاسی تلقی می‌شد و وعدهٔ زندگی بهتر را به همه می‌داد.

در جریان آماده شدن برای انتخاب نمایندگان آذربایجان در مجلس، نهضت انقلابی در تبریز تب و تاب بیشتری یافت. مهدی‌خان، تاجر هوادار مشروطه، چند عمارت را در نزدیکی بازار و در محلهٔ ارمنیها به این امر اختصاص داد، و انجمن تبریز در ۷ اکتبر ۱۹۰۶ [۱۴ مهر ۱۲۸۵]، یعنی درست در همان روز افتتاح مجلس در تهران، کار خود را شروع کرد. بیست نفر از رهبران نهضت و چند نفر از علما به رهبری انجمن تبریز انتخاب شدند. عده‌ای از اصناف، مثل پارچه فروشان، میوه فروشان، تنباکو فروشان، و قند و شکر فروشان، نمایندگان خاص خود را تعیین کردند که اینان هم به رهبری انجمن پیوستند و بعضی از آنها حامی پیگیر نهضت مشروطه در تبریز شدند. یک بخش انجمن به امور محلی سیاسی می‌پرداخت. **مجمع عمومی** روزانه به شکایتها و مشکلات محلی رسیدگی می‌کرد. **مجمع خصوصی** هفته‌ای دو بار در روزهای یکشنبه و چهارشنبه تشکیل می‌شد و به امور سیاسی کلی‌تر ملت می‌پرداخت. کمیتهٔ دیگری هم تشکیل شد تا مقدمات انتخابات مجلس تهران را فراهم کند.[۴۸]

انجمن تبریز در ابتدا مجلس ملی خوانده می‌شد. بعداً که بدگمانیهای مجلس تهران مطرح شد، این نام را تغییر دادند و آن را انجمن ایالتی آذربایجان، انجمن ایالتی تبریز، و حتیٰ انجمن مقدس خواندند. عنوان انجمن مقدس نشان دهندهٔ اهمیت این بنیاد جدید برای مردم بود و نشان می‌داد که مظاهر و شعایر نظم جدید مشروطه تا سرحد مظاهر و شعایر صدها سالهٔ مذهبی مورد تقدّس و احترام قرار گرفته‌اند.

انجمن تقریباً بلافاصله به حل و فصل امور محلی پرداخت. شبکه‌ای از کمیته‌های محلی

تشکیل داد تا کارها را سریعتر انجام دهد. در هر محله، شعبه‌هایی از انجمن تبریز تشکیل شدند که منظماً تشکیل جلسه می‌دادند و مسائل را حل و فصل می‌کردند. نتایج کارها به صورت مکتوب به دفاتر مرکزی انجمن ارسال می‌شد. تا این زمان، نهادهای تحصیلات ابتدائی کلاً مکتبهای مذهبی بودند که به پسران خواندن و نوشتن یاد می‌دادند و طلبه تربیت می‌کردند. انجمن تبریز به تشکیل مدارس غیر مذهبی پسرانه (دبستانها) کمک کرد که در آنها ریاضیات، علوم، ادبیات، تاریخ و گاه زبان خارجی تدریس می‌شد. هر واقعه‌ای، اعم از تظاهرات و گردهماییهای فرهنگی، فرصتی محسوب می‌شد تا محصلان با یونیفورم خود رژه بروند، از جانب مدارس جدید سخن بگویند و کمک جمع کنند.[۴۹]

انجمن تبریز، برای کمک به تشکیل انجمنهای محلی، نمایندگانی را به شهرهای مختلف آذربایجان اعزام کرد. یک محکمهٔ استیناف (دیوان عالی) نیز در تبریز تشکیل شد که در نوع خود اولین محکمه در کشور بود. دموکراسی مردمی شهر را فراگرفته بود. مردم به مشارکت در جلسه‌های علنی انجمن و ارائهٔ مسائل و شکایتهای خود، چه شخصاً و چه از طریق وکیل، ترغیب می‌شدند.[۵۰]

انجمن تبریز به تقاضای مردم برای کاهش قیمت کالاهای اساسی، نظیر نان و گوشت، ترتیب اثر داد. ملاکان و تاجرانی که غلّه احتکار می‌کردند تنبیه شدند. هیچ کس از این قانون مستثنی نبود – حتی محمدعلی میرزا و همسرش که املاک وسیعی در منطقه داشتند. انجمن انبارهای ملاکان و تاجرانی را که حاضر به همکاری نبودند ضبط می‌کرد و غله را به مردم می‌فروخت.

برخلاف تهران، که در آن علمای متنفذ و تاجران متموّل در نهضت تأثیر بسزایی داشتند، رهبری در تبریز در دست سوسیال دموکراتهای رادیکال و روحانیان متوسط و جزء و از جمله ناراضیان مذهبی بود. چندین روحانی رادیکال که وابسته به انجمن تبریز بودند با قدرت و اختیارات علمای حاکم مخالفت نمودند، از شکواییه‌های دهقانان آذربایجانی حمایت کردند و سکنهٔ شهرهای کوچک و روستاها را به تشکیل انجمنهای خاص خودشان تشویق کردند. شیخ سلیم، میرزا حسن واعظ، و میرزا جواد ناطق، اعضای انجمن تبریز خطبای محبوب نظم جدید بودند. انجمن برای هر یک مسجدی تعیین کرد و آنها در این مساجد از مزایای نظم رادیکال مشروطه سخن می‌راندند و دربارهٔ فعالیتهای جاری انجمن

بحث می‌کردند. شیخ سلیم، روحانی دهقان‌زاده، به وکالت مجلس انتخاب شد اما ترجیح داد در تبریز بماند و از دهقانان آذربایجانی حمایت کند. میرزا حسن واعظ نیز که اصل و نسب دهقانی داشت و به قفقاز هم سفر کرده بود، از آرمانهای اجتماعی و اقتصادی در آذربایجان دفاع می‌کرد. میرزا جواد ناطق به خاطر نطقهای پر هیجان و انقلابی‌اش "میرابو"ی انقلاب ایران خوانده می‌شد. در نخستین سال انقلاب، ناطق به تشکیل انجمنها در سراسر آذربایجان کمک کرد و در انجمن تبریز از جانب دهقانان سخن گفت. از دیگر فعالان انجمن تبریز، شیخ محمد خیابانی بود که بعداً نمایندهٔ مجلس دوم و از رهبران نهضت آذربایجان در سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] شد.[۵۱]

روحانی مشروطه خواه برجستهٔ تبریز، ثقةالاسلام (۱۸۶۱-۱۹۱۱) [۱۲۴۰-۱۲۹۰] بود که از رهبران شیخیه محسوب می‌شد. او در انتخابات مجلس بیشترین آراء را در آذربایجان به دست آورد اما ترجیح داد در تبریز بماند. ثقةالاسلام مجتهدی بود که تحصیلاتش را در عتبات تکمیل کرده بود و در عین حال به ارزشهای جدید دموکراتیک توجه داشت. او از خانوادهٔ آذربایجانی متنفّذی بود که رهبر شیخیه در تبریز بودند.

ثقةالاسلام در مقاله‌های سیاسی‌اش برخوردهای صدها سالهٔ مسلمانان و مسیحیان و افزایش نفوذ قدرتهای سلطنتی اروپا در شرق را تجزیه و تحلیل می‌کرد. او دربارهٔ انکیزیسیون (تفتیش عقاید)، مسیحی سازی اجباری و اخراج مسلمانان از اسپانیا در قرن پانزدهم، و تسلط اروپا بر مسلمانان هند، الجزایر، مراکش و قفقاز مطالبی نوشته بود. به عقیدهٔ او، مسلمانان می‌بایست در مقابل این دشمن بیگانه، که با قوای مسلح و از طریق تبلیغ دین به منطقه یورش آورده بود، از خود دفاع کنند. امّا در این راه مسلمانان می‌بایست برخی از دستاوردهای دنیای غرب را اخذ کنند (مثل تحصیلات جدید، علوم و برخی نهادهای دموکراتیک) تا موفق شوند. این نهادهای جدید با اسلام محمّدی تعارضی نداشتند و می‌توانستند مورد قبول مؤمنان واقع شوند. ثقةالاسلام حامی با نفوذ نهضت مشروطه در تبریز بود. دفاع اولیه‌اش از انجمن تبریز در مقابل اتهامهای ارتداد و بابیگری به نجات این تشکیلات کمک کرد.[۵۲] او از آزادی بیان و مشاورهٔ سیاسی دفاع می‌کرد، اما با تندرویهای انجمن تبریز و مجاهدین موافق نبود و با خطیبانی که دهقانان آذربایجانی را به قیام علیه اربابان بر می‌انگیختند مخالفت می‌نمود. در مکاتبات خصوصی‌اش گله می‌کرد که هم

تقی‌زاده و هم شیخ سلیم "آنارشیستها"ی خطرناکی‌اند که حمایتشان از دگرگونیهای رادیکال اجتماعی موجب آشوب می‌شود. ثقةالاسلام از عدم قدرت خود در انجمن تبریز بیمناک بود. البته بیشتر وقتها سخنگو و مدافع انجمن محسوب می‌شد، اما شخصاً طرفدار میانه‌روی و مدارا با علمای مستبد بود، و رفته‌رفته خود را از جلسه‌های انجمن کنار کشید.[۵۳]

فرقهٔ اجتماعیون عامیون و شعبه‌هایش در ایران

فرقهٔ اجتماعیون عامیون در سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] در میان تاجران و کارگران مهاجر ایرانی در باکو تأسیس شد. اعضای فرقه با حزب همّت که حزب سوسیال دموکرات مسلمانان بود و نیز با کمیته‌های حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در باکو و تفلیس روابط نزدیکی داشتند.[۵۴]

همّت در سال ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] در باکو تأسیس شده بود و در میان اقوام مسلمان منطقه فعالیت می‌کرد. شعبه‌های این تشکیلات در گنجه، تفلیس و سایر شهرهای قفقاز دایر بود. همّت به کمیتهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در باکو وابسته بود و تحت نفوذ جناح بلشویکی این حزب قرار داشت. در شورای نمایندگان کارگران باکو و همچنین در اتحادیهٔ کارگران نفت نمایندگانی داشت و حتی نماینده‌ای هم به دومین دومای روسیه فرستاد. انواع دیدگاههای رادیکال سیاسی در صفوف همّت وجود داشت (از لیبرال دموکرات و سوسیال رولوسیونر گرفته تا سوسیال دموکرات) که همگی رنگی از ناسیونالیسم نیز داشتند. این تشکیلات با علمای سنّتی بسیار مخالف بود اما با خود مذهب مخالفت نمی‌کرد و با عضوگیری از مسلمانان قفقاز در صدد کسب همان "جاذبهٔ احزاب ناسیونالیست ارمنی در میان کارگران ارمنی"[۵۵] بود که داشناکها از آن برخوردار بودند. البته این امر در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه جنبهٔ استثنائی داشت، زیرا این حزب تشکیل سازمانهای قومی درون حزبی را مجاز نمی‌دانست، اما در این مورد خاص و برای جذب اقلیت مسلمان قفقاز استثناء قایل شده بود.[۵۶]

عده‌ای از روشنفکران برجستهٔ آذری، از جمله م.ا. عزیز بیکوف و نریمان نریمانوف، در همت فعالیت می‌کردند. نریمانوف که رئیس فرقهٔ اجتماعیون عامیون بود، برنامهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را به زبان آذری ترجمه کرد و با تعدیلهایی آن را برنامهٔ

حزب همت قرار داد.[۵۷] او این برنامه را به فارسی نیز ترجمه کرد که با تغییرات دیگری برنامهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون شد.[۵۸] یک روشنفکر مهم دیگر در حزب همّت، محمد امین رسول‌زاده بود که در ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به ایران آمد و به تشکیل حزب دموکرات در تهران کمک کرد. رسول‌زاده سردبیر *ایران نو*، ارگان این حزب، نیز شد.[۵۹]

رابینو، نایب کنسول بریتانیا در رشت، براورد می‌کرد که فرقهٔ اجتماعیون عامیون بیش از شش هزار عضو در باکو دارد. هم تاجران ایرانی و هم کارگران ایرانی شاغل در صنایع مختلف نفت عضو این سازمان بودند. آذریان، گرجیان و ارمنیان قفقاز و سوسیالیستهای روس همکاری تنگاتنگی با این سازمان داشتند. رابینو همچنین گزارش کرد که فرقه یک مرکز ساخت اسلحه نیز داشت. پلیس مخفی روسیه چند بار سلاحها را کشف کرد و بعضی از اعضا را به زندان انداخت، اما تشکیلات به فعالیتهای خود ادامه داد.[۶۰]

از نخستین روزهای نهضت در ایران، فرقهٔ اجتماعیون عامیون با انقلابیون تبریز تماسهای مخفیانه داشت. چون انقلاب روسیه سرکوب شده بود و سوسیال دموکراتهای باکو امکان سرکوبی شبیه آن را در ایران منتفی نمی‌دانستند، انجمن تبریز را تشویق کردند که یک سپاه داوطلب تشکیل دهد. تا اکتبر ۱۹۰۶ [مهر-آبان ۱۲۸۵] فرقه چندین عضو کمیتهٔ مرکزی خود را به ایران فرستاد که در تشکیل شعبه‌های این سازمان کمک کردند. اولین شعبه که مرکز غیبی نامیده می‌شد در تبریز با کمک سه سوسیال دموکرات ایرانی مقیم باکو به وجود آمد: مشهدی اسماعیل، مشهدی محمدعلی خان، و حاجی خان.[۶۱] انجمن تبریز در فعالیتهای روزمره و نیز جهت‌گیری کلی سیاسی خود به مرکز غیبی متکی بود و مرکز غیبی در سمت‌گیری بسیاری از فعالیتهای انجمن تبریز تأثیر می‌گذاشت.

رهبر مرکز غیبی علی موسیو بود - تاجر آذربایجانی رادیکالی که قبل از انقلاب یک کارخانهٔ چینی سازی در تبریز تأسیس کرده بود. او با زبان فرانسوی آشنا بود و در سخنرانیهای خود مکرراً به تاریخ انقلاب فرانسه اشاره می‌کرد، و از همین رو به او لقب علی موسیو داده بودند. در استانبول و تفلیس نیز زندگی کرده بود و در تفلیس با اعضای حزب همت، از جمله نریمانوف، آشنا شده بود؛ به واسطهٔ این تماسها و مراوده‌ها ترغیب شد که شعبه‌ای از فرقهٔ اجتماعیون عامیون را در زادگاهش تأسیس کند. ده نفری از تاجران تبریز، از جمله رسول صدقیانی، محمدعلی تربیت، علی دوافروش، ابوالحسن حکّاکباشی، علی نقی

گنجه‌ای، علی‌اکبر سرّاج، و یوسف خز دوز، در تشکیل مرکز غیبی و تأسیس چند مدرسهٔ جدید در تبریز به علی موسیو کمک کردند.[۶۲]

مرکز غیبی بلافاصله سپاه داوطلبی از مجاهدین تشکیل داد. پیر و جوان هر جمعه در محله‌های مختلف تبریز جمع می‌شدند و با تفنگهای واقعی یا چوبی تمرین می‌کردند. انتشار *مجاهد*، ارگان این مرکز، از سپتامبر ۱۹۰۷ [شهریور-مهر ۱۲۸۶] شروع شد - یعنی در همان ماهی که اولین کنگرهٔ مجاهدین در شهر مشهد، برگزار شد. محمد شبستری، معروف به ابوالضیاء، سردبیر *مجاهد* بود. او روحانی رادیکالی بود که مانند علی موسیو به فرهنگ و تاریخ فرانسه علاقه داشت. ابوالضیاء به تأسیس چندین روزنامه در دورهٔ مشروطه کمک کرد، که یکی از آنها *ایران نو* (۱۹۰۹-۱۹۱۱) [۱۲۸۸-۱۲۹۰] بود. *مجاهد* سه ماه منتشر شد و در دسامبر ۱۹۰۷ [آذر-دی ۱۲۸۶] تعطیل شد.[۶۳]

در تبریز، مانند شهرهای دیگر، زمامداران مستبد آدمکشانی موسوم به فرّاشباشی را برای نابودی مشروطه خواهان رادیکال استخدام کردند. چندین عضو جوان مرکز غیبی توسط فراشباشیها دستگیر و تا سر حد مرگ شکنجه شدند تا اطلاعاتی دربارهٔ تشکیلات این مرکز به دست آید. مرکز غیبی پنهانکاری خود را بیشتر کرد. داوطلبان عضویت از دو جنبه بررسی می‌شدند - یکی از جنبهٔ امنیتی و دیگر از جنبهٔ زمینه‌ها و سوابق. اعضا پس از پذیرش شماره می‌گرفتند و بعد تک‌تک به مرکز آورده می‌شدند. جلسه‌ها در سالنهای تاریک برگزار می‌شد تا رهبران شناسایی نشوند. اعضای جدید تعهدنامه‌ای را امضا می‌کردند مبنی بر اینکه فرمانهای مرکز را اجرا کنند و ده نفر دیگر را به عضویت در آورند.

ملکزاده می‌نویسد که در تبریز "سررشتهٔ انقلاب" در دست مرکز غیبی بود. طاهرزاده - بهزاد، عضو مجاهدین و از ستایشگران تشکیلات، نیز می‌گوید که علی موسیو در خیابانهای تبریز که مجاهدین از آنها حراست می‌کردند "قدرتی نامحدود" داشت. علی موسیو از اعضاء انتظار انضباط بدون چون و چرا داشت و کسانی را که از فرمانهای مرکز سرپیچی می‌کردند مجازات می‌کرد. مخبرالسلطنه که در آوریل ۱۹۰۷ [فروردین-اردیبهشت ۱۲۸۶] حاکم آذربایجان شد، در عین احترام به علی موسیو سخت از او حساب می‌برد. سیاستمداران مستبد نیز از قدرت مرکز غیبی در هراس بودند، زیرا مرکز غیبی فرمان قتل چندین مخالف انجمن تبریز را صادر کرده بود.[۶۴] اصرار علی موسیو بر انضباط کامل گاه تا

حد استبداد بالا می‌گرفت. یکی از مؤسسان مرکز غیبی به نام یوسف خز دوز توسط مرکز به قتل رسید، نه به گناه اینکه جرمی مرتکب شده باشد بلکه به این دلیل که بسیار محبوب بود و ممکن بود رهبری علی موسیو و دیگران را در مرکز غیبی به مخاطره افکند. به یوسف خز دوز چند بار هشدار داده بودند و از او خواسته بودند که در انظار کمتر ظاهر شود، ولی وقتی این دستورها را نادیده گرفت، یکی از مجاهدین در روز روشن در خیابان او را ترور کرد.[۶۵]

فرقهٔ اجتماعیون عامیون، همانند حزب همّت، ایدئولوژی ناهمگونی داشت. از لیبرالیسم و ناسیونالیسم هواداری می‌کرد، با علمای مستبد مخالف بود و از سنتهای مذهبی شیعی پشتیبانی می‌نمود. مانند بسیاری نهضتهای رادیکال جهان سوم در قرن بیستم، مجاهدین نیز به ملغمه‌ای از سوسیالیسم و ایده‌های بومی اعتقاد داشتند. آنها مانند بلشویکها خود را متعهّد به انقلاب می‌دانستند و از سیاستهای اصلاح طلبانهٔ مجلس حمایت می‌کردند، اما در صورت لزوم به ارعاب و ترور سیاسی برای پیش بردن برخی اهداف نیز اعتقاد داشتند. نخستین تعهد آنها حمایت از قانون اساسی و مجلس بود، اما به اصلاحات محدود مجلس قانع نبودند و تقسیم اراضی و هشت ساعت کار در روز را مطالبه می‌کردند. توجیه برنامهٔ مجاهدین در فعالیت سیاسیشان این شعار مذهبی بود که "خدا اقدام کنندگان را بیش از کناره‌گیران دوست دارد" و به این ترتیب هدفهای انجمنهای مجاهدین جنبهٔ مقدس می‌یافت.[۶۶]

آن دسته از اعضای مجاهدین که از قفقاز آمده بودند (تقریباً همهٔ آنها کارگران و تاجران ایرانی بازگشته به میهن بودند) مجاهدین قفقاز خوانده می‌شدند. آنها یونیفورمهای شیکی می‌پوشیدند که موجب تمایزشان در تبریز می‌شد. مشروطه خواهان تبریز تحت تأثیر رادیکالیسم و جسارت مجاهدین قفقاز قرار گرفتند. ورود آنها نهضت را قطبی‌تر کرد، زیرا این تازه واردان تجربهٔ سیاسی بیشتری داشتند، آزادانه از آرمانهای تشکیلات خود سخن می‌گفتند و برای اقدامهای انقلابی پیشقدم و داوطلب می‌شدند. ورود اینان به صحنهٔ سیاست ایران موجب هراس علمای مخالف شد، زیرا از حرمت شکنیهای این جوانان خشمگین شدند و آنها را ملحد خواندند.[۶۷]

بیشتر شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون به انجمنهای مجاهدین معروف بودند. این انجمنها که پیشه‌وران، کارگران، روشنفکران جوان تاجرزاده و روحانی‌زاده، و دهقانان

عضوش بودند از ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ [۱۲۸۵-۱۲۸۷] در سراسر آذربایجان و نیز تهران، گیلان، خراسان و اصفهان تشکیل شدند. بخصوص در گیلان، شهرهای رشت و انزلی مرکز کمیته‌های مخفی هماهنگ کننده‌ای شبیه مرکز غیبی بودند. با نفوذترین این کمیته‌ها، کمیتهٔ ستّار بود که در مبارزات سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] نقش فعالی ایفا کرد و با فرقه در باکو پیوندهای مستقیم داشت.

مقامهای بریتانیایی از رشد انجمنهای مجاهدین به بیم و حیرت افتادند. اسپرینگ - رایس در مهٔ ۱۹۰۷ [اردیبهشت-خرداد ۱۲۸۶] گزارش کرد که

> یک ویژگی جنبشهای اخیر، رشد جمعیتهای مخفی است. دسته‌هایی از "فداییان" در باکو و شمال ایران هستند که قسم خورده‌اند جان خود را در راه کشور و نابودی دشمنان کشور نثار کنند. تهران مملو از جمعیت و انجمن است که بعضیها میتینگ علنی می‌گذارند؛ بعضی دیگر محدودترند، هر چند که اعضایشان معمولاً یکدیگر را نمی‌شناسند. می‌گویند که در صورت وقوع بعضی رویدادها، بلافاصله بعد از دریافت فرمانهای کمیته‌های مرکزی، اقدامهای مشترک به صورت مقاومت قهرآمیز یا انفعالی صورت خواهد گرفت. شاید خیلی از این گفته‌ها شایعه باشد، اما مردم این گفته‌ها را باور دارند.[۶۸]

شبکهٔ انجمنهای مجاهدین در بسیاری نقاط گسترش یافته بود، از جمله در تهران، تبریز، اردبیل، خوی، مشهد، اصفهان، قزوین، رشت، و انزلی.[۶۹] دفتر مرکزی که همچنان در باکو بود پانزده عضو انتخابی داشت که دو بار در هفته تشکیل جلسه می‌دادند. مناصب رهبری در دفتر مرکزی بر اساس میزان ایثارگری اعضا و "هوش و قدرت تشخیص" آنها بود. بقیهٔ اعضا در سراسر ایران در سه تقسیم‌بندی مخفی جای می‌گرفتند : ۱. محفلهای خصوصی که هفت تا یازده عضو داشتند، ۲. محفلهای عمومی که یازده تا هفده عضو داشتند، و ۳. محفل کوچک *فداییان* که حقوق اندکی هم می‌گرفتند. محفلهای خصوصی فعالیتهای محفلهای عمومی را هماهنگ می‌کردند. آنها تنها نهادهایی بودند که با دفتر مرکزی باکو مستقیماً تماس داشتند. اعضای محفلهای خصوصی در جلسه‌های محفل عمومی شرکت می‌کردند اما وابستگیشان به مرکز باکو بر اعضای عادی معلوم نبود. هر محفل عمومی به دو یا سه فدایی دسترسی داشت که به اعمال خرابکارانه علیه دشمنان نهضت دست می‌زدند.[۷۰]

در ژوئن ۱۹۰۷ [خرداد-تیر ۱۲۸۶] یک نمایندهٔ آذربایجانی اعلامیه‌ای را از جانب فرقه به مجلس ارائه داد، و گفت که "جماعتی از مجاهدین که اجتماعیون عامیون هم تعبیر می‌شوند و جمعی از اهالی انجمنهای ایروان و تفلیس و بادکوبه" خواسته‌اند یک نمایندهٔ ایرانی از خودشان در مجلس داشته باشند.[۷۱] در این دوره، که بحث متمم قانون اساسی منجر به سلسله اعتصابهایی در تبریز شده بود، فرقهٔ اجتماعیون عامیون تقاضای گنجاندن پانزده حق مدنی را در متمم قانون اساسی مطرح کرد. بعضی از این حقوق عبارت بودند از آزادی مطبوعات، بیان و تشکّل، عزل کلیهٔ حکام انتصابی دورهٔ استبداد، و مراودهٔ مستقیم شاه و مجلس. چند فقره از مطالبه‌ها اختصاصاً به اموری مربوط می‌شد که کارگران و دهقانان مطرح می‌کردند، مثل حق اعتصاب کارگران به دلایل سیاسی و اقتصادی، حق رأی همگانی (برای مردان) و نظام وظیفه عمومی، تأسیس مدارس جدید در شهرها و روستاها، و توزیع اراضی خالصه بین رعایا.[۷۲]

برنامهٔ حزبی مجاهدین نیز که در سپتامبر ۱۹۰۷ [اواخر شهریور ۱۲۸۶] در اولین کنگرهٔ سازمان در مشهد تصویب شد، بازتاب مواضعی شبیه این بود. در این کنگره اعضا موافقت کردند که ستاد مرکزی سازمان در باکو بماند. بررسی دقیق قوانین فرعی مصوّب کنگره نشان می‌دهد که عنوان "اجتماعیون عامیون" برای مجاهدین ایران چه معنایی داشته است. اعلام حمایت مجاهدین از مجلس و قانون اساسی، مشروط به این بود که نمایندگان منتخب پاسدار عدالت و برابری باشند. ولی آنها خود را نیز جزء لاینفک رژیم مشروطه به حساب می‌آوردند. در برنامه اعلام شد که بقای مشروطه در ایران به قاطبهٔ فعال مردم بستگی دارد - قاطبه‌ای که به انجمنهای مجاهدین ملحق شوند و از این طریق بر کار مجلس نظارت دقیق اعمال کنند.

مجاهدین با مطالبهٔ حق رای همگانی (مردان) "بدون توجه به مقام، ملیت، فقر یا ثروت"، سهمیه‌بندی محدود قانون انتخابات مجلس را نفی کردند. در برنامهٔ مجاهدین، تشکیل نهادهای عام‌المنفعه برای تهیدستان، از جمله تحصیل رایگان اجباری، پیشنهاد شد. کنگره با تشکیل سنا، که قدرت اشراف را بیشتر می‌کرد، مخالفت نمود و خواستار ایجاد خدمت نظام اجباری برای همهٔ مردان به مدت دو سال شد.

رادیکال‌ترین ماده‌های برنامهٔ جدید یک منشور حقوق شش ماده‌ای و نیز درخواست

توزیع زمین و تقاضای کاهش ساعات کار روزانه بود. آزادی فردی، آزادی بیان، انتشار و تشکّل و نیز حق اعتصاب به روشنی در برنامه تعریف شد. حق اعتصاب، صرف نظر از نوع هدف، اعم از "خصوصی، عمومی یا سیاسی" متعلق به کارگران بود، و اعلام شده بود که "مدت کار در روز نباید بیش از هشت ساعت باشد."[۷۳] و سرانجام، موضوع توزیع زمین مورد بحث قرار گرفت. اراضی و روستاهای خالصه باید بدون پرداخت غرامت مصادره شوند. اراضی زمینداران (بیش از میزان لازم برای زندگی آنها) باید از طریق یک بانک ملی خریداری شود و بین دهقانان و کارگران کشاورزی توزیع شود.[۷۴] در اینجا، تأثیر جنبش سوسیالیستی بین‌المللی کاملاً عیان بود.

مانند برنامهٔ حزب همّت، که با توجه به ویژگیهای مسلمانان روسیه تعدیل شده بود، برنامهٔ مجاهدین نیز با توجه به وضعیت ایران و بخصوص مسائل مذهبی، جرح و تعدیل شده بود. برنامهٔ اصلی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه خواهان تفکیک دین و دولت و ایجاد مدارس غیر مذهبی بود، اما نریمانوف که این بحث را حساسیت‌زا می‌دانست آن را از برنامهٔ حزب همّت حذف کرده بود. در ایران، یک خواست مهم نهضت تأسیس مدارس جدید بود، و مجاهدین فعالانه با اقتدار علمای مستبد مقابله می‌کردند. با وجود این، ماده‌هایی از برنامهٔ حزب همت که به صورت تعدیل شده‌اش خواهان آزادی مذهب و منع اجبار به تدیّن بود، از برنامهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون حذف شد. هدف از این ماده‌ها در قفقاز حفظ موقعیت اقلیت مسلمان بود، اما در ایران گنجاندن چنین ماده‌هایی دفاع از آزادی مذهب برای غیر مسلمانان (و مسلمانان) تعبیر می‌شد و به صورت مانعی حقوقی در برابر جریان مسلمان سازی ادواری و اجباری اقلیتهای غیر مسلمان ایران به شمار می‌آمد.[۷۵] از این رو، مادهٔ آزادی مذهب در برنامهٔ ایران گنجانده نشد. همچنین، در مادهٔ توزیع اراضی دولت و اشراف، در برنامهٔ حزب همّت ذکری از غرامت به میان نیامده بود، اما موضوع پرداخت غرامت در برنامهٔ مجاهدین مطرح شد، زیرا تاجران و حتی بعضی از اغنیاء از انقلاب مشروطه دفاع کرده بودند.

از داوطلبان عضویت مجاهدین خواسته می‌شد که ابتدا مقررات و برنامهٔ تشکیلات را مطالعه کنند و بعد به عضویت در آیند. افراد بعد از عضویت قراردادی را امضا می‌کردند و سوگند می‌خوردند که از فرمانهای تشکیلات اطاعت کنند. مجاهدین می‌بایست "موضع

منصفانه و دوستانه" در قبال عامه مردم داشته باشند و هیچگاه به زور از کسی پول نگیرند. فقط مستبدین ثروتمند مستثنی بودند. مجاهدین مجاز بودند به سایر تشکیلات مترقی بپیوندند یا انجمنهای مجاهدین را ترک کنند، اما طبق سوگندشان نمی‌بایست اسرار تشکیلات را لو دهند یا علیه آن اقدام کنند. به دلیل ترس از دستگیری و شکنجه توسط حکّام مستبد، اعضا می‌بایستی مسائل امنیتی و مقررات تماسها را دقیقاً رعایت کنند. کسانی که این مقررات را نقض می‌کردند مشمول مجازاتهایی می‌شدند که از جریمهٔ نقدی و اخراج شروع می‌شد و تا دستگیری و گاه حتی اعدام می‌انجامید.[۷۶]

انقلاب مشروطهٔ ایران در نخستین سال خود سه نوع تشکیلات سیاسی پدید آورد: مجلس، شوراهای شهری، و شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون که بیشتر به انجمنهای مجاهدین معروف بودند. چنان که در این فصل بحث کرده‌ایم، قانون جدید انتخابات حق رأی محدود به مردان اعطا کرد و حکومتی انتخابی از اعضای ایل قاجار، علما و طلاب، زمینداران بزرگ و کوچک، تاجران و اصناف روی کار آمد. شرط مرد بودن و تمکّن مالی، شرط داشتن سواد فارسی، و نیز منع نمایندگی بیشتر غیر مسلمانان، اکثریت مردم را از حق نمایندگی سیاسی در اوضاع جدید محروم کرد. با وجود این، حضور اصناف و مشارکت نمایندگان لیبرال و دموکرات، مجلس اول را به یکی از معتبرترین نهادهای سیاسی ایران قرن بیستم تبدیل کرد.

قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] قدرت شاه، وزیران و نیروهای بیگانه را در ایران کاهش بسیار داد. نمایندگان مجلس حق تصویب معامله‌های بزرگ مالی، ممانعت از استقراض خارجی، تقاضای عزل وزیران و مقامهای نالایق، و کاهش مقرری درباریان و شاه را به دست آوردند و این حقوق را اعمال هم کردند. نمایندگان همچنین تیول را ملغی کردند، اختیار اداری به ایالتها دادند، مطبوعات را آزاد اعلام کردند، و قوانین جدید و نظام قضائی تازه‌ای را اعمال کردند که قدرت علما را کاهش می‌داد.

دومین نوع از تشکیلاتی که در این دوره پدید آمدند شوراهای شهری بودند که شامل انجمنهای ایالتی و ولایتی و شوراهای مردمی می‌شدند. انجمنهای ایالتی و ولایتی، همچون انجمن تبریز، بعد از خاتمهٔ انتخابات نیز برقرار ماندند. این انجمنها به مشکلات مردم رسیدگی کردند، اصلاحاتی را به اجرا در آوردند، مدارس جدید تأسیس کردند، حکام مستبد را برکنار

کردند، و جمع‌آوری مالیاتها را به عهده گرفتند. بسیاری از انجمنهای مردمی که در این دوره تشکیل شدند حامیان نیرومند نظم جدید بودند.

سومین دسته از جمعیتهای سیاسی، شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون در ایران بودند که مرکزش همچنان در باکو ماند. مرکز غیبی در تبریز و شعبه‌های انجمنهای مجاهدین سپاه داوطلبی از نیروهای مقاومت تشکیل دادند و وفادارترین مدافعان مجلس شدند. انجمنهای مجاهدین همچنین خواستار پاره‌ای اصلاحات رادیکال، مانند توزیع زمین، محدودیت ساعتهای کار در روز و منع کار کودکان، شدند و از حدود اصلاحات ملایم مجلس فراتر رفتند. رادیکالیسم انجمن تبریز و کمیتهٔ ملی انقلاب ناشی از پیوندشان با فرقهٔ اجتماعیون عامیون و شعبه‌هایش بود. به طور کلی، انجمنهایی که ملهم از سوسیال دموکراسی بودند از برنامهٔ ترقیخواهانه‌ای تبعیت می‌کردند، به تشکیل مدارس جدید یاری می‌رساندند و اقلیتهای قومی را به مشارکت و حضور در انجمنها تشویق می‌کردند. انجمنهایی که تحت نفوذ علمای محافظه‌کار بودند (مثلاً در مشهد و اصفهان) سعی در ممانعت از اجرای اصلاحات مجلس داشتند و به نفرت و عداوت نسبت به اقلیتهای غیر مسلمان (به منظور ایجاد نفاق و دشمنی در جنبش مشروطه) دامن می‌زدند.

ائتلاف ناهمگون مشروطه خواهان، که انقلاب را امکان‌پذیر کرده بود، در برابر موج فزایندهٔ خواستهای اجتماعی چند پاره شد و به مجراهایی مجزّا افتاد. بسیاری از زمامداران مشروطه خواه از برنامهٔ مترقیانهٔ نمایندگان رادیکال مجلس به هراس و تردید افتادند، و بسیاری از علما با قدرت جدید قانون اساسی و مجلس که آنها را از اختیارات سابق محروم می‌کرد مخالفت کردند. بعضی از تاجران بزرگ از برنامه‌هایی که برای تأسیس بانک ملی ارائه می‌شد خرسند نبودند، زیرا چنین بانکی رقیب آنها در صرّافی می‌شد. اصناف هم که پیگیرانه در امور سیاسی از مجلس دفاع می‌کردند، در زمینهٔ اصلاحات اجتماعی و فرهنگی سر درگم بودند. چنان که در فصل بعد خواهیم دید، هنگامی که بحث بر سر سازگاری یا ناسازگاری قوانین جدید با شریعت بالا گرفت و عمق اصلاحات ضروری فرهنگی و سیاسی روشن شد، این تعارضهای بغرنج طبقاتی، فرهنگی و ایدئولوژیکی حدّت بیشتری یافت.

فصل ۴

مشروطه یا مشروعه؟
معارضه بر سر متمم قانون اساسی

ما قانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملّت را معین و مشخص می‌نماید می‌خواهیم والّا شرع محمّد (ص) مستمر الی یوم القیٰمه در سر جایش محفوظ و مضبوط است و همه کس تکالیف شرعیه خود را می‌داند.

انجمن تبریز، ۲۸ مهٔ ۱۹۰۷ [۷ خرداد ۱۲۸۶]/ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

انقلابهای سیاسی جدید قرنهای هجدهم و نوزدهم که با انقلاب امریکا و فرانسه آغاز شدند، با قوانین اساسی و منشورهای حقوق قوام یافتند. این قوانین و منشورها اختیارات فرمانروایان را محدود می‌کردند و از قدرت و مرجعیت نهادهای کلیسایی می‌کاستند. در اوایل ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، مشروطه خواهان لیبرال و دموکرات درون مجلس که در تدوین قانون انتخابات و قانون اساسی به غرب نظر داشتند امیدوار بودند که منشور حقوقی مشابهی را نیز به تصویب برسانند. اما در این کار موفقیت کامل کسب نکردند. قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] و متمم آن در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] اختیارات شاه را محدود کرد، اعطای امتیازات را کاهش داد، و اصل حاکمیت ملّت را برقرار کرد، اما مجلس نتوانست تفکیک دین و دولت را به کرسی بنشاند. برعکس، متمم جدید محملی شد برای علمای شیعه که اقتدار نهادی و ایدئولوژیکی خود را در چارچوب نظم جدید سیاسی حفظ کنند و شیعهٔ اثنی‌عشری را مذهب رسمی کشور اعلام دارند.[۱]

لیکن روند تصویب متمم پر فراز و نشیب بود. تهران و بخصوص تبریز عرصهٔ تظاهرات و

اعتصابهای بزرگی علیه شیخ فضل‌الله نوری و برداشت او از "مشروعه" شد. عدهٔ زیادی به خاطر قوانین مدنی مبارزه می‌کردند که دستاوردهای حقوقی انقلاب را تضمین کند و نهایتاً به دستاوردهایی مثل کسب حقوق برابر برای اتباع (مرد) ایران دست یافتند.

دموکراسی مستقیم در تبریز: اخراج امام جمعه

انجمن تبریز اندکی پس از تشکیل در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] خود را علناً رویاروی دو مرد قدرتمند تبریز دید: یکی محمدعلی میرزا ولیعهد، و دیگری حاج میرزا کریم امام جمعهٔ تبریز که بعد از ولیعهد متنفذترین فرد به شمار می‌رفت. عرفاً یکی از مسئولیتهای امام جمعه رسیدگی به شکایتها و مرافعه‌های مردم بود، اما با تشکیل انجمن تبریز مردم برای حل و فصل مسائل خود به انجمن روی آوردند. حاج میرزا کریم سعی کرد با تطمیع وعاظ و خطبای انجمن در کار انجمن اعمال نفوذ کند. نمایندگان انجمن احساس خطر کردند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۰۶ [۴ آبان ۱۲۸۵] به ابتکار مرکز غیبی و با کمک مجاهدین تازه استخدام، حاج میرزا کریم در میان غلغلهٔ شادی مردم از شهر اخراج شد. چند روز قبل از آن، میرهاشم دوه‌چی، روحانی دیگری که مظنون به همکاری با ولیعهد بود، نیز از تبریز اخراج شده بود.[۲]

محمدعلی میرزا از این اقدامات جسورانهٔ انجمن تبریز برآشفت اما مصلحت دید که به این اخراجها رضا دهد و منتظر لحظهٔ مناسبی برای تعطیل انجمن بماند. کمی بعد از انتخاب نمایندگان آذربایجان برای مجلس، ولیعهد خواستار انحلال انجمن شد و روحانی برجستهٔ تبریز، میرزا حسن مجتهد، نیز با او هم‌آواز شد. ولی فعالان مجاهدین، به هدایت مرکز غیبی، به مقابله با ولیعهد برخاستند. آنها در محوطهٔ انجمن گرد آمدند و اصرار ورزیدند که انجمن مفتوح بماند و به کار خود ادامه دهد. به نظر آنها، تعطیل انجمن تبریز به معنی نابودی نهایی نهضت مشروطه بود. می‌گفتند که زمانه عوض شده و "اگر تهرانیان هم رها کنند ما خود به تنهایی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید".[۳]

در ۴ نوامبر [۱۳ آبان] ولیعهد به ناچار رضایت داد. انجمن تبریز تشکیل جلسه داد و با همین اقدام ساده، شکل جدیدی از دموکراسی مردمی در تبریز ریشه دواند که سرانجام در سراسر کشور رشد یافت. رهبران مرکز غیبی، مانند علی موسیو، رسول صدقیانی و علی دوافروش، که تحت تأثیر شوراهای روسیه و فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو بودند، بانی

نهضتی شدند که هم سبب اخراج امام جمعه شده بود و هم انجمن تبریز را سرپا نگه می‌داشت.[۴] شاید اگر انجمن تبریز بلافاصله بعد از انتخابات منحل می‌شد، و اگر سایر انجمنهای ایالتی و ولایتی از تبریز سرمشق نمی‌گرفتند، روند دموکراتیک به مجلس تهران منحصر می‌ماند.

در همان زمان که انجمن تبریز و مرکز غیبی نهضت انقلابی را در آذربایجان زنده نگه می‌داشتند، در تهران نیز نمایندگان آذربایجانی جناح رادیکال مجلس را تشکیل دادند. ادوارد براون نقش موثر نمایندگان آذربایجان را ستود و نوشت که اینان ملهم از گرایشهای سوسیالیستی روسیه بودند:

> ظاهراً همهٔ ناظران معتبر قبول دارند که نمایندگان آذربایجان، و بخصوص تبریز، هستهٔ پرشور مجلس بوده‌اند. ورود آنها به پایتخت در ۷ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۱۹ بهمن ۱۲۸۵] با شور و هلهله همراه بود. مردم تهران برای دیدن آنها از سر و کول یکدیگر بالا می‌رفتند، آنها را در آغوش می‌گرفتند، به آنها تبریک می‌گفتند و در مهمان نوازی از یکدیگر سبقت می‌جستند. با ورود آنها، قدرت و جسارت مجلس فزونی گرفت، عزم مجلس در اعمال قدرت و به کرسی نشاندن حرف خود بیشتر شد، و مجلس به وضعیتی رسید که دیگر نمی‌شد آن را نادیده گرفت یا سرکوبش کرد. این نمایندگان تبریز، که در نظر همگان میهن پرستانی صادق بودند، جناح افراطی یا رادیکال به حساب می‌آمدند و ظاهراً تحت تأثیر عقاید اصلاح طلبان روس بودند. تقی‌زاده تقریباً یک سوسیالیست بود و از جریان ایده‌های سیاسی در اروپا اطلاع کامل داشت.[۵]

حضور ده نمایندهٔ آذربایجان در مجلس، و تشکیل انجمن آذربایجان در پایتخت، به انجمن تبریز امکان داد که مجرای ارتباطی مستقیمی با مجلس پیدا کند. در سراسر دورهٔ مشروطهٔ اول، تقی‌زاده و دیگر نمایندگان آذربایجانی تحت نظر انجمن تبریز بودند و انجمن تبریز بر بحثهای مجلس نظارت داشت و دربارهٔ تمام مطالب مهم نظرات خود را اعلام می‌کرد. نشریهٔ *انجمن*، ارگان انجمن تبریز، در ۱۹ اکتبر ۱۹۰۶ [۲۷ مهر ۱۲۸۵]، تقریباً دو هفته بعد از تأسیس انجمن، آغاز به انتشار کرد. این روزنامه که مجموعه‌ای غیر کامل از آن باقی است، یکی از با ارزش‌ترین اسناد بازمانده از نخستین ماههای انقلاب مشروطه به شمار

می‌آید. روزنامهٔ *انجمن* در نخستین سال حیات خود، به سردبیری علی‌اکبر وکیلی، در واقع روزشمار انقلاب در روند تکوین آن بود و رویدادها را از نخستین روزهای مجلس در اکتبر ۱۹۰۶ [مهر ۱۲۸۵] تا اعتصابهای عمومی تبریز در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در بر گرفت.[۶]

مبارزه‌جویی انجمن تبریز برای بسیاری از علما و نیز زمینداران و تاجران ثروتمند تبریز خطرناک بود. این گروهها که در ابتدا از نهضت ملی در تبریز حمایت کرده بودند، رفته رفته با انجمن مخالفت کردند و آن را تجمع "بابیان ملحد" خواندند و برای نابودی آن کمر بستند. میرزا حسن مجتهد، روحانی بلند پایهٔ تبریز، اعضای انجمن را رافضی و بدعت‌گذار خواند و شرکت مردم در گردهماییهای انجمن تبریز را تحریم کرد. اما ثقةالاسلام، مجتهد شیخی، به دفاع از انجمن برخاست و اعلام کرد که موضوعهای مورد بحث انجمن تبریز موضوعهای مشروعی هستند که چندگانگی آراء در میان مسلمانان را منعکس می‌کند و باید به این آراء احترام گذاشت.[۷] اسپرینگ - رایس که با هیجان رویدادهای تبریز را دنبال می‌کرد، در اواخر فوریه گزارش داد که

> موقعیت "انجمن" قوّت اولیه را ندارد و محبوبیت آن هم کمتر شده است. اعضا درگیر مناقشه‌های داخلی بوده‌اند و روحانی بزرگ شهر در قبال آن موضع خصمانه اتخاذ کرده است و این امر از اعتبار و اهمیت انجمن کاسته است. صاحبان اراضی نیز مستقیماً منافع خود را در خطر می‌بینند زیرا انجمن قیمت گندم و گوشت را پایین نگه داشته است؛ فقط تاجران و طبقات پایین را می‌توان حامی انجمن دانست، حال آنکه انجمن زمانی محبوب همه بود.[۸]

مواضع رادیکال انجمن موجب قطع حمایت چند روحانی برجسته و زمینداران شد، اما در عین حال حمایت بسیاری از فعالان جوان طبقهٔ تاجران، اصناف، کارگران مهاجر، طلّاب جوان و نیز عده‌ای از دهقانان روستاهای اطراف را بیشتر جلب کرد. اسپرینگ - رایس این پایگاه قدرت را دست کم گرفته بود.

حتی بعضی از نمایندگان مجلس، انجمن تبریز را به اخلال در جریانهای سیاسی تهران و ایجاد یک نهاد مقننهٔ دوگانه متهم کردند.[۹] آنها از حرکتهای رادیکال انجمن، نظیر مصادرهٔ انبار غلهٔ تاجران ثروتمند تبریز و اخراج امام جمعه، ناراضی بودند. اما انجمن تبریز تکذیب کرد که به صورت یک نهاد مقننهٔ موازی در رقابت با مجلس در آمده است، و از اقدامهای

خود دفاع کرد. انجمن تبریز چنان به فعالیتهای خود اطمینان داشت که رفته رفته مسائل سیاسی پایتخت را نیز مورد انتقاد قرار داد – از جمله: کُندی روند اصلاحات در مجلس و نیز دسیسه بازیهای محمدعلی میرزای ولیعهد که به تهران رفته بود و اندکی بعد شاه شد.

به تخت نشستن محمدعلی شاه

مظفرالدین شاه که سخت بیمار بود امضای فرمان مشروطه را که در اواخر اکتبر ۱۹۰۶ [مهر ۱۲۸۵] آماده شده بود تا ۳۰ دسامبر [۸ دی] به تعویق انداخت. او شش روز بعد از دنیا رفت و پسر سی و هشت ساله‌اش محمدعلی میرزا در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۰۷ [۲۹ دی ۱۲۸۵] به تخت نشست.

در ماههای قبل از مرگ شاه، اعضای مجلس در حمایت از محمدعلی میرزا به تردید افتاده بودند. مشروطه خواهان تبریز که خصومت محمدعلی میرزا با انجمن تبریز را به چشم دیده بودند او را دشمن نظم نو می‌دانستند. ظاهراً ولیعهد تعدادی از ریش سفیدان امین خود را نزد علمای نجف فرستاده بود تا آنها را علیه حکومت مشروطه برانگیزد. محمدعلی میرزا از مخالفتی که با جلوس او بر تخت سلطنت می‌شد آگاه بود و احتمال می‌داد که مجلس از یکی از برادرانش، شجاع‌السلطنه یا سالارالدوله، حمایت کند. لذا ولیعهد برای جلب نظر مشروطه خواهان قدمهایی برداشته بود. در ژوئیهٔ ۱۹۰۶ [تیر ۱۲۸۵] به برکناری عین‌الدوله که دشمن خود او نیز بود کمک کرده بود. در ضمن، از نفوذ خود نزد پدر استفاده کرده بود تا او را به امضای مشروطه ترغیب کند. برای جلب بیشتر مشروطه خواهان حتی نامه‌ای به بهبهانی نوشت و از او تقاضا کرد تا از نظم جدید حمایت کند. به علاوه، محمدعلی میرزا شایعات مربوط به تماس خود با علمای نجف و توطئه علیه مجلس را نیز انکار کرد. در نتیجهٔ این اقدامها، ولیعهد از حمایت بهبهانی، طباطبایی و روزنامهٔ با نفوذ *حبل‌المتین* برخوردار شد و تاج و تخت را تصاحب کرد.[۱۰]

اما نخستین اقدام رسمی شاه جدید خصومت او را با مجلس و مشروطه نشان داد. او در مراسم تاجگذاری خود، بجز روحانیان عالی رتبه و اعضایی از مجلس که با قاجار خویشاوندی داشتند بقیه نمایندگان را دعوت نکرد. سپس حکّام مستبدی برای ایالتهای مختلف منصوب کرد و بار دیگر خواست انجمن تبریز را تعطیل کند. قضیهٔ اخراج امام جمعهٔ

تبریز را به بهبهانی و طباطبایی گوشزد کرد و به آنها گفت که انجمن تبریز رقیب مجلس است. محمدعلی شاه از اقدام قبلی مجلس در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۶ [۳ بهمن ۱۲۸۵]، که استقراض چهارصد هزار پوند استرلینگ از روسیه و بریتانیا را نفی کرده بود نیز رضایت نداشت. در همان جلسه، نمایندگان هرگونه تلاش دربار برای استقراض از خارج را منع کرده بودند و از تشکیل یک بانک ملی حمایت کرده بودند. شاه رفته رفته مخالفان نظم جدید را به دور خود گرد آورد و بخصوص در صدد جلب حمایت همسایهٔ شمالی ایران برآمد. دیپلوماتهای روس مرتباً با شاه و دو یار نزدیکش، کامران میرزا و امیر بهادر، مشاوره می‌کردند. شاپشال مربی سالخوردهٔ روسی شاه، و کلنل لیاخوف رئیس بریگاد قزاق، نیز از محرمان شاه بودند و علیه نظم جدید دسیسه می‌کردند. محمدعلی شاه از حمایت عده‌ای از سران عشایر نیز برخوردار بود. می‌دانیم که ایلات و عشایر نمایندهٔ مستقل در نظم جدید سیاسی نداشتند.[۱۱]

انجمن تبریز مخالفت خود را با نحوهٔ رفتار شاه در قبال مجلس اعلام کرد. انجمن شکایت داشت از اینکه از زمان عزیمت محمدعلی شاه به تهران، "تمام امورات به استبداد می‌گذرد و وزرای مستبد تعیین می‌شود و به وکلای ملت و مجلس شورا هیچ اعتنایی نیست. بدون اطلاع مجلس این چه تاجگذاری است و این چه تعیین ولایت عهد است. مگر اینها ضد مشروطیت نیست؟"[۱۲] اما هشدارهای تبریز دربارهٔ توطئه‌های احتمالی شاه در تهران گوش شنوا پیدا نکرد و حتی بعضی از نمایندگان آذربایجانی نامه‌ای نوشتند و اتهامهای علیه شاه را تکذیب کردند. سید محمد طباطبایی به رهبری جمعی از نمایندگان مجلس به انجمن تبریز نوشت که "آنچه از تهران به شما نوشته‌اند خلاف محض و کذب صرف است. اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولة نسبت به مجلس مشاوره ملی کمال مساعدت و همراهی را دارند ... خیالات شما تماماً بی مأخذ است. بهتر است همگی بر سر کسب و کار خود رفته به اغتشاش ولایت راضی نشوید."[۱۳]

انجمن تبریز، در مقایسه با مجلس، چشم‌اندازی واقع بینانه‌تر از اوضاع و احوال داشت. بسیاری از اعضای مجلس گمان می‌کردند که اگر به شاه در پاسداری از مشروطه اعتماد کنند او اخلاقاً متعهد می‌شود که از روند دموکراتیک پشتیبانی کند. عده‌ای می‌گفتند که سیاستمداران زمامدار، وزیران و دیوانیان موانع اصلی دموکراسی به شمار می‌روند و اینها هستند که "جوّ را مغشوش می‌کنند". اگر شاه مستقیماً با حقایق مواجه شود نظم جدید را

می‌پذیرد. امتناع نمایندگان از مواجهه با شاه شاید ناشی از این امید و انتظار بود که محمدعلی شاه از روی حیا و رو دربایستی دست از مخالفت با مجلس بردارد.اما واقعیت آن است که مجلس برای رویارویی مستقیم با شاه هنوز شهامت لازم را نداشت. شاه که به دلیل کاهش اختیارات سابق خود را مغبون می‌دید از این موضعگیری استقبال می‌کرد و در عین حال از طریق واسطه‌های خود دست به مانور می‌زد. در مواقعی وانمود می‌کرد که از مشروطه حمایت می‌کند ولی هرگاه که می‌توانست می‌کوشید موج را برگرداند. محمدعلی شاه خیلی زود متوجه شد که یکی از راههای مقابله با قدرت مجلس و تضعیف مشروطه این است که اعلام کند مشروطه با اسلام سازگاری ندارد و علت اصلی مخالفتهای شاه با مجلس و مشروطه این است که مشروطه با مقتضیات اسلام سازگار نیست. وقتی مجلس متممهایی را برای قانون اساسی در دستور کار قرار داد، این بحث به رویارویی مستقیم بین شاه و مجلس منتهی شد.

در اوایل ۱۹۰۷ [۱۲۸۵]، قبل از ورود نمایندگان آذربایجانی به تهران، انجمن تبریز هفت تقاضا به مجلس فرستاد –که شرایطی برای قبول وفاداری مورد ادعای شاه به نظام مشروطه بودند. مهمترین این شرایط عبارت بودند از : ۱. صدور اعلامیهٔ مکتوب شاه مبنی بر اینکه از مشروطه پاسداری خواهد کرد؛ ۲. محدود شدن تعداد وزیران به هشت، و خاتمه یافتن رسم انتصاب وزیران افتخاری؛ ۳. عزل نوز و پریم (مقامات گمرکی بلژیکی) و نیز لاروس (رئیس گمرک تبریز)؛ و ۴. تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی در سراسر کشور. این تقاضای آخر قدرت حکام را محدود می‌کرد، انجمنها را دائمی می‌ساخت و به آنها اختیار ادارهٔ امور ایالتها را می‌داد، زیرا قانون انتخابات صرفاً اختیار نظارت بر انتخابات را به انجمنها داده بود.[۱۴]

در منزل مشیرالدوله (صدراعظم) برای پاسخ دادن به این تقاضاها جلسه‌ای تشکیل شد. سعدالدوله، امین‌الضرب، و نمایندگان آذربایجانی که وارد تهران شده بودند نیز به این جلسه دعوت شدند. مشیرالدوله و معاونش مخبرالسلطنه در این جلسه و جلسه‌های بعدی سعی کردند دستاوردهای انقلاب ماه اوت و نیز محدودیتهای جدید دربار و کابینه را کوچک جلوه دهند. مخبرالسلطنه تأکید می‌کرد که "مشروطیت" برای ملت مسلمان ایران غیر قابل قبول است زیرا عمیقاً با قوانین الهی کشور منافات دارد. او می‌گفت که سلطنت در حکومت

مسلمانان "باید طبق شریعت باشد".[۱۵] اگر نمایندگان لفظ *مشروطه* را بردارند و لفظ مشروعه را بگذارند، شاه هم باکلیهٔ تقاضاهای دیگر موافقت می‌کند. مخبرالسلطنه افزود که مشروطه شامل تضمین حقوق مساوی برای همهٔ اعضای جامعه است و این به معنی آزادی مذهبی هم هست. در ملت مسلمان چگونه می‌توان این آزادی را قایل شد؟

نمایندگان خطر را احساس کردند و از مصالحه امتناع ورزیدند. آنها تأکید کردند که هیچ لفظی جز *مشروطه* برای آنها قابل قبول نیست، و بحث و جدل ادامه یافت. آنچه نهایتاً بن‌بست را شکست و محمدعلی شاه را به عقب نشینی واداشت، اعتصابها و اعتراضهای چندین هزار هوادار ملی در تبریز و خطر قیام مسلحانهٔ مجاهدین بود. افزایش اعتراضها در تهران نیز به این امر کمک کرد.

فعالان تبریز در تلگرافخانه، این معبد نظام مشروطه، تحصن کردند و در خیابانهای اطراف بازار جمع شدند. مدارس هم در حمایت از آنها تعطیل کردند. تلگرافهایی از انجمن تبریز به مجلس ارسال شد که حاکی از استیصال انجمن در آرام‌کردن خشم خودجوش مردم بود. در یکی از تلگرافها از اعتصاب معلمان و محصلان، تصرف اسلحه‌خانه توسط مجاهدین، و آزادی زندانیان خبر آمده بود:

> اهالی می‌خواستند که قورخانه را ضبط نموده و اسلحه و تفنگ را به مردم قسمت نمایند و محبوسین را از حبس خارج نمایند. مجاهدین به محبس رفته تعداد محبوسین را با اسامی معلوم کرده نان و آب داده مراجعت کردند. قرار شد که فردا بعد از رسیدگی هر یک راکه بی تقصیر است رها نمایند. شورش عظیم در صحن تلگرافخانه ظاهر، آوازهای حریّت ممالک فرانسه و اتازونی به گوش می‌رسد. در این موقع متعلمین مدرسه ادبیة با علم سرخ وارد تلگرافخانه شده به آوازهای مدوون مترنم به اشعاری که هیجان مردم را می‌افزود ... خطابه ترکی که مبتنی بر ظلم ظالمین و رفع و دفع آنها و ترغیب تحریص به آزادی و مساوات تام و تمام بود خواندند. مردم به هیجان آمده صداها بلند شد، غوغا و داد محشر ظاهر ....[۱۶]

در نامه‌های انجمن تبریز از نمایندگان مجلس خواسته شد تا به آرام‌کردن نهضت رو به اوج تبریز کمک کنند، زیرا حتی علما هم قادر به آرام‌کردن شهر نبودند.[۱۷]

محمدعلی شاه وقتی با اوجگیری جنبش انقلابی در تبریز و تهران مواجه شد کوتاه آمد. او کتباً قول داد که قانون اساسی را پاس بدارد و یک بانک ملی تأسیس کند. ژوزف نوز را هم از گمرک اخراج کرد. در ۱۶ مارس [۲۴ اسفند] بر این مادهٔ قانون اساسی صحه گذاشت که مجلس در امور هرگونه استقراض از حکومتهای اروپا باید طرف مشاوره قرار بگیرد.[۱۸] اما معارضه بر سر قانون اساسی و ناسازگاری آن با شریعت به هیچ وجه پایان نیافت. نامهٔ مصالحه آمیز محمدعلی شاه حاوی این عبارت بود: "قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوایر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی‌الله علیه و آله نوشته، آن وقت به موقع اجرا گذارده شود."[۱۹]

رادیکال‌تر شدن انجمن تبریز: اخراج روحانی عالی مقام شهر

نخستین بهار آزادی در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] به گروهها و جناحهای درون نهضت جانی دوباره داد. انقلاب مشروطه در ابتدا از حمایت طبقات مختلف اجتماعی، علما، تاجران، اصناف، تهیدستان شهری، و دهقانان برخوردار بود. ولی در بهار، نهضت ملی تبدیل به انقلابی مردمی با بسیاری خواستهای رادیکال اجتماعی و اقتصادی شد. کسروی می‌نویسد که انقلاب دیگر از حمایت بسیاری از حامیان ثروتمند و نیز روحانیان روزهای نخست برخوردار نبود. "ملایان که به مشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان «نه همه‌شان» معنی مشروطه را نمی‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که چون رشتهٔ کارها از دست دربار گرفته شود یکسره به دست اینان سپرده خواهد شد."[۲۰]

زمینداران و تاجران ثروتمند که از خواستهای تهیدستان شهری و دهقانان در مورد اصلاحات احساس خطر می‌کردند، با اصلاحات مجلس و از جمله لغو تیول و افزایش مالیاتهای ارضی به مخالفت برخاستند.[۲۱] طبقات مرفّه تبریز از ناحیهٔ انجمن احساس خطر می‌کردند، زیرا انجمن تبریز فروش و توزیع غله در ایالت را کنترل می‌کرد و برای کالاها و اجناس ضروری نرخ مشخص تعیین کرده بود. انجمن تبریز زمیندارانی را که قوانین جدید را می‌شکستند مجازات و انبارهایشان را مصادره می‌کرد و گندم آنها را می‌فروخت. بیش از همه، زمامداران و علمای مخالف مشروطه با افزایش قدرت مرکز غیبی و مجاهدین مخالفت می‌نمودند.

در اوایل آوریل ۱۹۰۷ [فروردین ۱۲۸۶]، میرزا حسن مجتهد، روحانی عالی مقام تبریز، با اعضای رادیکال‌تر انجمن تبریز رویارویی آغاز کرد. دهقانان قره چمن، روستای بزرگی در جادهٔ تبریز به تهران، علیه ارباب شورش کردند و سهم محصول او را ندادند. ارباب نزد میرزا حسن که خودش زمیندار متمولی بود و نیز نزد حاکم محل شکایت کرد. حاکم برای سرکوب شورش قشون فرستاد و میرزا حسن نیز سرپیچی از دستورات را حرام اعلام کرد. دویست سرباز مسلح وارد قره چمن شدند و تعدادی از دهقانان را کشتند و غارت کردند.[۲۲]

پنج روز بعد دهقانان به انجمن تبریز شکایت بردند و در میان اعضا بحث داغ و آتشینی در گرفت. در همین حال، خبر لغو تیول در مجلس به تبریز رسید و خصومت زمینداران آذربایجان تشدید شد. بحثهای درون انجمن تبریز، ناهمسازی طبقاتی درون آن را برملا کرد. تا این زمان، انجمن تبریز در حمایت از نظم جدید و انتقاد از شاه وحدت داشت. اما واعظ رادیکال، شیخ سلیم، و چند عضو دیگر انجمن جانب دهقانان شاکی را گرفتند و در بحثهایی که در گرفت شیخ سلیم به حالت اعتراض از انجمن بیرون آمد.

زمینداران منطقه، اعضای محافل زمامدار، و میرزا حسن، حامیانی در گروه رهبری انجمن تبریز داشتند. آنها به اتفاق قرار گذاشتند که سه واعظ رادیکال، یعنی شیخ سلیم، میرزا حسن واعظ، و میرزا جواد ناطق را که سخنرانیهای پر طرفدارشان مشروعیت بیشتری به انجمن تبریز بخشیده بود، اخراج کنند. وقتی خبر رسید که شیخ سلیم می‌خواهد تبریز را ترک کند و کرسی نمایندگی مجلس را بپذیرد، مجاهدین و سایر حامیان این روحانی رادیکال به خشم آمدند. چند عضو مجاهدین مخفیانه در جلسه‌ای که طرح اخراج واعظان رادیکال را ریخت حضور داشتند و بلافاصله مردم را مطلع کردند. حامیان انجمن تبریز از محلات مختلف شهر دکانهای خود را تعطیل کردند و در محل انجمن گرد آمدند و سه هزار عضو مسلح مجاهدین خواستار اخراج میرزا حسن مجتهد شدند.[۲۳] مبارزه دامن اعضای محافظه‌کارتر انجمن تبریز و علما را هم گرفت. میرزا حسن مجتهد و چند روحانی دیگر هوادار او از تبریز اخراج شدند. مجاهدین تا آن وقت دو روحانی برجستهٔ ضد مشروطه را از تبریز اخراج کرده بودند (امام جمعه و میرزا حسن مجتهد). تنها روحانی مهمی که هنوز از انجمن تبریز حمایت می‌کرد ثقة‌الاسلام بود، هر چند که او هم از افزایش رادیکالیسم انجمن تبریز هراسان شده بود. انجمن سازمان‌دهی مجدد شد و اعضایی که جانب میرزا حسن

مجتهد راگرفته بودند با اعضای لیبرال‌تر عوض شدند. این امر همکاری انجمن تبریز و مرکز غیبی را بیشتر کرد. مجاهدین حق نظارت بر رفتار اعضای انجمن تبریز را به دست آوردند. اعضایی که خطایی مرتکب می‌شدند فرصت می‌یافتند که یا از خودشان دفاع کنند یا از انجمن خارج شوند.

تجدید سازمان انجمن به صورت یک نهاد رادیکال‌تر و افزایش قدرت مجاهدین موجب شد که مطالب روزنامهٔ *انجمن* حال و هوای بازتر و آزادتری پیدا کند. رهبری قبلی انجمن تبریز از سردبیر *انجمن*، علی اکبر وکیلی، خواسته بود که برخوردهای روستای قره چمن را علنی نکند. وکیلی با اکراه پذیرفته بود اما مقاله‌ای علیه سانسور مطبوعات چاپ کرده بود. وقتی انجمن تبریز تجدید سازمان یافت، مجاهدین از سردبیر انتقاد کردند و خواستند که همهٔ تلگرافها و نامه‌های دریافتی انجمن به طور کامل چاپ شود، ولو افراد برجسته‌ای افشا یا ناراحت شوند.[۲۴]

وکیلی با کمال میل این خط مشی جدید را دنبال کرد. وقتی بعضی از خوانندگان اردوی مقابل از نشریه به خاطر "بی‌پروایی" و نیز یکنواختی مطالب انتقاد کردند، سردبیر در جواب نوشت که "ادارهٔ جریدهٔ انجمن قادر است بر اینکه با مقالات شیرین و مکاتبات دل‌پسند و تحقیقات شاعرانه و به ترجمهٔ بعضی رومانها [رمانها] ستونهای روزنامه را پر کرده و فقط به الفاظی اکتفاء نموده به معنی و اصل مقصود ملت که کشف اعمال نیک و بد متصدیان امور است نپردازد ... بالفعل زیاده از صد ورقه مقالهٔ مفید و مکتوب دل‌پسند و ترجمه‌های شیرین در اداره موجود است که ممکن و مرقع درج نشده به علت آنکه مسلک عمده جریده انجمن وقایع نگاری است و از طرف ملت مأمور است که تمامی وقایع و اتفاقات انجمن مقدس و مذاکرات اعضای محترم را با الفاظ سهل و ساده درج نماید ... از بابت مجاهدین غیور قدغن سخت شده که تلگرافات و مکاتبات و مذاکرات انجمن بدون کم و کسر و استثناء درج شود والّا اداره مسئول خواهد شد". وکیلی تأکید کرد که مسئولیت اصلی *انجمن* ثبت و ضبط امور سیاسی و اجتماعی کشور و اشاعهٔ بحثهای انجمن‌تبریز به زبان ساده‌فهم است.[۲۵] در ماههای بعد، *انجمن* به این هدف وفادار ماند و بحثهای بین انجمن تبریز و نمایندگان مجلس را بر سر متمم قانون اساسی و اعتصابهای تبریز به چاپ رساند. در نتیجه، این نشریه لحظه‌ای بی‌همتا از انقلاب مشروطه را به ثبت رساند که ممکن بود در دل تاریخ فراموش شود.

نمایندگان مجلس از اقدامهای مجاهدین و انجمن تبریز خشمگین شدند. طباطبایی و بهبهانی سعی کردند انجمن را به بازگشت میرزا حسن مجتهد راضی کنند، ولی موفق نشدند. در تبریز، علمای مستبد جلسه‌های انجمن تبریز را تحریم کردند. میرزا صادق مجتهد و میرزا حسن آقا تهدید کردند که شهر را ترک می‌کنند و به علمایی که تبعید شده‌اند ملحق می‌شوند. این دو روحانی فهرستی حاوی پنج تقاضا به انجمن تبریز ارائه دادند و اعلام کردند که اگر این شرایط براورده شود در شهر می‌مانند: ۱. روحانیان اخراجی برگردند؛ ۲. واعظان انجمن تبریز مطالبی غیر از مطالب شرع از منابر نگویند؛ ۳. روزنامه‌ها مطالبی علیه قوانین اسلام ننویسند؛ ۴. اعضای انجمن به مسائل دینی کاری نداشته باشند؛ ۵. علما مجبور به حضور در جلسه‌های انجمنها نباشند. به این ترتیب، هدف این تقاضاها کنترل واعظان رادیکال انجمن تبریز بود که از اقتدار و مرجعیت خود برای حمایت از مشروطه استفاده می‌کردند و از منابر خواستار اصلاحات اجتماعی و سیاسی می‌شدند. موضوع بازگشت میرزا حسن مجتهد به رأی انجمنهای مختلف تبریز گذاشته شد و با اکثریت آراء رد شد.[۲۶]

اخراج روحانیان برجسته فقط به تبریز منحصر نماند. بعد از رویدادهای تبریز، حاج ملامحمد خمامی، روحانی رشت، نیز اخراج شد. اندکی بعد، شیخ فضل‌الله نوری با شتاب تهران را به مقصد حرم حضرت عبدالعظیم (در خارج شهر) ترک کرد و در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در آنجا بست نشست. این وقایع قدرت علمای ضدمشروطه را بسیار کاهش داد و آنها به بازگشت امین‌السلطان، صدراعظم سابق، امید بستند.

به رغم سیل تلگرافهای خشماگین از جانب علما به سوی مجلس، و فشار روحانیان تبریز برای بازگشت مجتهد تبریز، انجمن تبریز از موضع خود عدول نکرد و به تقاضاها ترتیب اثر نداد. برعکس، انجمن وارد بحث متمم قانون اساسی شد و این انتقاد خود از علمای تبریز را متوجه علمای تهران و نمایندگان مجلس نیز کرد که چرا تسلیمِ خواست مخالفان می‌شوند.

هیئت تطبیق یا هیئت رد؟

اعتصاب عمومی تبریز

با آنکه مشیرالدوله صدراعظم در بحث با نمایندگان نظر شاه را اعلام می‌کرد و خواهان بازنویسی قانون اساسی طبق قوانین شریعت بود، محمدعلی شاه او را به خاطر حمایت

اولیه‌اش از مشروطه خواهان و نیز موضع معتدلش در قبال مجلس هیچگاه نبخشید. از این رو، در ۲۷ مارس [۶ فروردین]، مشیرالدوله استعفای خود را تسلیم کرد و بعد از وقفه‌ای شش هفته‌ای، امین‌السلطان به صدارت رسید.[۲۷]

امین‌السلطان که در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیز صدراعظم بود، در اواخر ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] به خاطر مذاکره برای استقراض از روسیه از صدارت افتاده بود. هنگامی که در اروپا بود، حامیانش به نهضت ملی از لحاظ سیاسی و مالی کمک کردند، به این امید که در اوضاع جدید سیاسی او صدراعظم می‌شود. اما نمایندگان مجلس در واکنش به صدارت او در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] چند دسته شدند. ائتلافی که موجب انقلاب شده بود شامل سیاستمداران زمامدار و عده‌ای از علما نیز بود - نظیر صنیع‌الدوله رئیس مجلس، و بهبهانی که حامی دیرینهٔ امین‌السلطان بود. چند نمایندهٔ دیگر هم از این انتصاب حمایت کردند - از جمله سعدالدوله و امین‌الضرب. امین‌السلطان در خارج از مجلس توسط مخبرالسلطنه (برادر صنیع‌الدوله) که بسیار با نفوذ بود و نیز سید احمد طباطبایی (برادر سید محمد طباطبایی) به طور کامل حمایت می‌شد.[۲۸] بعضی از شخصیتهای ملی اولیه که در خارج از کشور می‌زیستند، مثل طالبوف نویسندهٔ آذری قفقاز و ملکم خان که در اروپا بود، نیز از امین‌السلطان پشتیبانی می‌کردند. ولی بسیاری از اعضای جناح لیبرال - رادیکال معتقد بودند که امین‌السلطان برای این منظور به ایران بر می‌گردد که به مذاکرهٔ شاه برای استقراض از خارج، و از آن مهمتر، تعطیل مجلس و مشروطه، کمک کند.[۲۹] نمایندگان آذربایجانی سعی کردند مانع بازگشت او به کشور شوند. علمای نجف در سال ۱۹۰۳ [۱۲۸۲] علیه امین‌السلطان فتوا داده بودند، زیرا او امتیازهای بسیار به دولتهای اروپایی واگذار کرده بود. تقی‌زاده سعی کرد قانونی را به تصویب مجلس برساند که مانع بازگشت ناقضان منافع ملی به کشور می‌شد، اما موفق نشد. در ۲۰ آوریل ۱۹۰۷ [۳۱ فروردین ۱۲۸۶]، کشتی حامل امین‌السلطان از روسیه به انزلی رسید. گروهی از مجاهدین مسلح از پیاده شدن امین‌السلطان ممانعت کردند و خواستار بازگشتش به اروپا شدند. این بن‌بست چند روز ادامه یافت، تا آنکه در ۲۶ آوریل [۶ اردیبهشت] نمایندگان مجلس پیام دادند امین‌السلطان اجازه ورود به خاک کشور را دارد.

برخلاف انتظار محمدعلی شاه و دیگران، امین‌السلطان وقتی وارد تهران شد اوضاع

جدید را نفی نکرد بلکه تصمیم گرفت در چارچوب آن کار کند. امین‌السلطان، یا به این علت که تا حدودی تجدد و اصلاحات را پذیرفته بود، یا به این دلیل که از محبوبیت مشروطه خبردار بود، تصمیم‌گرفت نقش یک‌میانجی را بین شاه‌وعلمای ضدمشروطه از سویی و جناح محافظه‌کار - میانه‌رو مجلس از سوی دیگر بازی کند. او در ۴ مه [۱۴ اردیبهشت] کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد و از همان‌روز کوشید از جناح‌بندیهای نمایندگان مجلس بهره‌برداری کند. امین‌السلطان علاوه بر صنیع‌الدوله و بهبهانی توانست حمایت سعدالدوله را نیز جلب کند. وی در ۹ مه [۱۹ اردیبهشت] مجلس را ترک کرد و نهایتاً به اردوی سلطنت پیوست.

از دست دادن سعدالدوله، کسی که خدمات اولیه‌اش به انقلاب سبب شده بود که به "پدر ملت" ملقب شود، ضربهٔ سنگینی به مجلس وارد کرد.[۳۰] تقی‌زاده جای سعدالدوله را به عنوان رهبر جناح لیبرال - رادیکال گرفت. اما دیدگاههای سوسیال دموکراتیک تقی‌زاده مجلس را قطبی‌تر کرد و هنگامی که نمایندگان بحث بر سر متمم قانون اساسی را شروع کردند این تفاوتهای ایدئولوژیکی دو جناح نمایان‌تر شد.

انجمن تبریز و نمایندگان آذربایجانی یک سلسله قوانین جدید را پیشنهاد کرده بودند که آزادیهای مدنی به دست آمده در جریان انقلاب را تثبیت می‌کرد. در فوریهٔ ۱۹۰۷ [بهمن ۱۲۸۵] مجلس کمیته‌ای را برای گنجاندن این قوانین در متمم قانون اساسی تعیین کرد. اما روند نگارش و تصویب متمم قانون اساسی به تعارضهای ایدئولوژیکی و سیاسی بزرگی میان جناح لیبرال - دموکرات و علمای محافظه‌کار دامن زد.[۳۱]

کمیتهٔ مسئول تدوین متمم شامل تقی‌زاده، امین‌الضرب، سعدالدوله، مستشارالدوله، و عده‌ای دیگر بود. وثوق‌الدوله نیز با این کمیته همکاری داشت. اعضای کمیته در مورد نیاز به قوانین جدید و غیر مذهبی اتفاق نظر داشتند، اما برنامه‌های سیاسی آنها متفاوت بود. مثلاً امین‌الضرب امیدوار بود که امتیازهای قابل توجهی برای طبقهٔ تاجران دست و پا کند[۳۲]، و تقی‌زاده که دیدگاههایش در پیش‌نویسهای اولیهٔ متمم قانون اساسی غلبه یافت بر حقوق مدنی طبق رسم و سنت انقلابهای سیاسی قرنهای هجدهم و نوزدهم اصرار می‌ورزید. تقی‌زاده بعدها توضیح داد که او و همکارانش متمم قانون اساسی را "عمدتاً بر اساس قانون اساسی بلژیک، تا حدودی قانون اساسی فرانسه و تا حدودی هم قوانین جاری بلغارستان" تنظیم کرده‌اند.[۳۳]

شیخ فضل‌الله نوری، با همراهی روحانیان سنتی دیگری که از کاهش قدرت و نفوذ خود ناراضی بودند، وارد این بحث شد. خانوادهٔ نوری از لحاظ دیدگاه سیاسی چند شاخه شد. یکی از پسرانش که در نجف می‌زیست به پدر کمک کرد و در عتبات در صدد جلب حمایت از نظرات او برآمد. پسر دیگر نوری که دیدگاههای لیبرالی داشت به مشروطه خواهان پیوست و برای فاصله گرفتن از سیاست پدر نهایت تلاش را کرد. دو روحانی اخراج شده از تبریز و رشت، یعنی میرزا حسن مجتهد و حاج ملا محمد خمامی، و نیز سید احمد طباطبایی به جبههٔ نوری ملحق شدند.[۳۴]

چنان که کسروی نوشته است، دو قدرت مدعی در ایران در طول تاریخ عبارت بودند از حکومت و مقامهای مذهبی، و هرگونه رویارویی با حکومت به نفع علما فرض می‌شد. نوری نیز انقلاب مشروطه را تا حدودی این گونه می‌دید. او به نهضت پیوست تا شریعت را نهادی کند و حکومت دینی تأسیس کند. اما انقلاب به مسیری دیگر افتاد، و گذار به دولت جدید متضمن تفکیک بیشتر قوانین مذهبی و مدنی و نیز محدودیت قدرت علما بود.[۳۵] نوری بسیاری از جنبه‌های انقلاب را محکوم می‌کرد، از جمله تشکیل انجمنها، مدارس جدید زنان، اخراج میرزا حسن مجتهد از تبریز، و تبعید حاج خمامی از رشت. او با سعدالدوله و امیر بهادر (فرمانده قشون شاه) جلسه‌های محرمانه داشت و ظاهراً با مقامات روسی نیز در تهران در تماس بود.[۳۶] از همه مهمتر، نوری با حقوق مدنی نیم‌بندی که در قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] مدوّن شده بود و نیز با تلاش نمایندگان آذربایجانی برای بسط این حقوق در متمم، مخالف بود. چنان که به پسرش نوشت، "یک کلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد، این همه مفاسد روزنامه‌ها! وای اگر آزادی در عقاید بود چنانکه اصرار دارند؟"[۳۷]

مهمترین افزودهٔ نوری به متمم پیشنهادی، تشکیل شورایی از علما در خارج از مجلس برای نظارت بر تک تک قوانین مجلس بود. بدون مشاوره و موافقت کامل این شورا (که مخالفان به طنز آن را "سنای روحانیان" می‌نامیدند)، هیچ قانونی نمی‌توانست در مجلس تصویب شود. نوری، بندی دربارهٔ این شورای علما و وظایف آن نوشت و به عنوان مادهٔ ۲ در متمم قانون اساسی ارائه داد. به این ترتیب، نوری سعی کرد از نهادهای جدید، یعنی مجلس و قانون اساسی، برای اعطای قدرت جدید و بی‌سابقه به مقامات روحانی استفاده کند.

شورای علمای پیشنهادی نوری شامل پنج رهبر مذهبی عالی‌رتبه می‌شد. در چنین کمیته‌ای قاعدتاً بهبهانی، طباطبایی، امام جمعه و خود نوری عضویت می‌یافتند. امّا بهبهانی که به واسطهٔ حمایت اولیه‌اش از نهضت ملی قدرت درجهٔ اول را پیدا کرده بود تا حدودی ضعیفتر می‌شد. البته بهبهانی وانمود کرد که با پیشنهاد نوری موافق است اما در خفا از نمایندگان می‌خواست تا علیه ایجاد شورای علما رأی دهند.[۳۸]

سایر روحانیان محافظه‌کار، نظیر سید احمد طباطبایی، که مدت کوتاهی از هواداران اولیهٔ نهضت ملی بود، متقاعد شده بودند که نفوذ بابیان ازلی، بهاییان و سوسیالیستها در مجلس رو به افزایش است. احمد طباطبایی در نامه‌ای خصوصی به دخترش شکایت کرد که "از مجلس شورای ملی هم جز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده. چیزی که ظاهر شده اینکه بابیه و طبیعیین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند." احمد طباطبایی از این موضوع به خشم آمده بود که یک جلسهٔ زنانه که سه برگزارکننده‌اش "از قرار مشهور محقق البابیه هستند" در اندرونی شاه تشکیل شده است. او بعداً در نامه‌ای به داماد خود در نجف از محبوبیت روزنامه‌های تهران نیز شکوه کرد:

> نمی‌دانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر به دین و دنیای مردم می‌زند و چه آثار شرّیه بر آن مترتب است. مجلسی که بابیه و طبیعیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیسهٔ آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد. نمی‌دانید که این فرقهٔ ضالهٔ بابیه و لامذهبها چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب می‌کنند. خدا لعنت کند سیدجمال‌الدین [واعظ] لامذهب را، چقدر مردم را به ضلالت انداخت به نحوی که مردم از بس که آن خبیث سر منبر گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب می‌دانند و دعا و قرآن را موقوف کردند. آن هم چه روزنامه‌ای که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است. البتّه از روزنامهٔ مجلس و کوکب دری و ندای وطن به آنجا فرستاده‌اند.[۳۹]

نمایندگان مجلس، تحت فشار نوری و متحدانش، موافقت کردند که هیئتی از علمای برجستهٔ تهران و ایالتها، به اتفاق نمایندگان، متمم قانون اساسی را مطالعه کند و هر ماده‌ای را که با اصول شریعت منافات داشته باشد دوباره بنویسد.[۴۰] محمدعلی شاه از این پیشامد

استقبال کرد و اعلام داشت که فقط بعد از تأیید مجتهدان عالی مقام نجف، متمم قانون اساسی را توشیح خواهد کرد.

ولی علمای عتبات دیدگاه واحدی در قبال مشروطه نداشتند. سه نفر آنها (ملا کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، و میرزا حسین تهرانی) از مجلس و قانون اساسی پشتیبانی می‌کردند. حمایت آنها از مجلس و قانون اساسی در موارد متعدد به حفظ نظم جدید در برابر حملهٔ نوری و نیز محمدعلی شاه کمک کرد. اما سید کاظم یزدی حامی شیخ فضل‌الله نوری بود. در نتیجه، اتفاق آراء در مورد متمم قانون اساسی وجود نداشت. اما حتی خراسانی و مازندرانی هم که طرفدار مشروطه بودند مایل نبودند از قوانینی پشتیبانی کنند که قدرت علما را کلاً سلب می‌کرد. آنها از نفوذ ناراضیان مذهبی در مجلس نیز واهمه داشتند. در ۱۹ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۸ خرداد ۱۲۸۶]، بعد از هفته‌ها بحث در مجلس و جامعه بر سر تجدید نظرهای پیشنهادی نوری و نهایتاً توافق با او، خراسانی و مازندرانی هم از نوری حمایت کردند و حمایت خود را با تلگراف اعلام داشتند.[۴۱]

در بحبوحهٔ این بحثها انجمن تبریز لازم می‌دید که مداخله کند و مانع تجدید نظرهای پیشنهادی نوری شود. در ۲۷ آوریل ۱۹۰۷ [۷ اردیبهشت ۱۲۸۶] اعتصاب بزرگی در تبریز آغاز شد و بازارها و مغازه‌ها یک ماه تعطیل کردند.[۴۲] انجمن تبریز از دکانداران خواست تا در سراسر مدت اعتصاب دستمزد کارگران خود را بپردازند تا اعتصاب ادامه پیدا کند. تاجران ثروتمند و کسانی که متموّل بودند با غذا و پول به همسایگان خود کمک می‌کردند. انجمن تلگرافهایی به مجلس و شهرهای دیگر فرستاد و توجه ملت را به اعتصاب عمومی تبریز جلب کرد. *انجمن* گزارش داد که

> عموم اهالی از خواب غفلت بیدار و ولی بر حقوق خودانند و هر یکی از افراد ملّت ناطق و خطیب گشته بلکه همه دیپلوماتی شده‌اند. سابقاً اگر ده نفر به جایی جمع می‌شدند اختلافی و نزاعی در میانشان ظاهر می‌شد. الحمدالله حالا با این همه ازدحام و جمعیت برادروار با هم رفتار نموده و منطقشان همه برای تحصیل قانون اساسی است.[۴۳]

مجلس تلگراف گله‌آمیزی به انجمن تبریز فرستاد، با این مضمون که جریان تصویب متمم وقت‌گیر و پرزحمت است - علاوه بر تجدید نظرهای هیئت مجلس، گروهی از علما

هر روز جلسه تشکیل می‌دهند و متمم را بررسی می‌کنند تا مطمئن شوند که با قوانین شریعت مطابقت دارد؛ این کار وقت‌گیر است، و تلاطمهای تبریز هم کار را عقب‌تر می‌اندازد. نمایندگان با لحنی پدرانه به انجمن تبریز و مردم آن گفتند که امور را به مجلس واگذارند که مطلع‌تر است، صبور باشند، و به سر کارهای خود برگردند. مجلس به خاطر "هوا و هوس" یک ایالت، در چنین امر مهمی خلل راه نمی‌دهد. باید منافع کل ملت را در نظر بگیرد.[۴۴]

اعتصاب کنندگان تبریز از این تلگراف به خشم آمدند و آمادهٔ تمدید اعتصاب شدند. چادرهای بزرگی در حیاط تلگرافخانه برپا کردند. مجاهدین دفاتر را اشغال کردند و در اتاقها فرش پهن کردند. انجمن تبریز تلگراف استهزاء آمیزی به مجلس فرستاد و از نمایندگان، از جمله نمایندگان آذربایجان، "تشکر" کرد که "ترتیب تدوین و تصحیح قانون اساسی" را شرح دادند و "ملت آذربایجان را اینقدر پلید و نفهم به جا آورده‌اند که آنچه را خواسته و مستدعی شده از روی نفهمی و عدم اطلاع بوده". بر خلاف تصور مجلس، مردم آذربایجان در سراسر دورهٔ انقلاب از روی "نقشهٔ صحیح" حرکت کرده و از همین رو مورد ستایش بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران کشور قرار گرفته‌اند؛ تقاضاهای مردم تبریز تقاضاهای مجزّا نیست بلکه تقاضاهای "ملت" است، و اعتصاب تا هر زمان که امکان داشته باشد ادامه خواهد یافت.[۴۵]

در ماه مه [اردیبهشت] مجاهدین جزوه‌هایی چاپ کردند که در آنها مرجعیت علما را در امور غیر مذهبی، نظیر قانون اساسی، مورد تردید قرار دادند. پرسیدند: "آیا ما را حق سؤال این مطلب هست که استعلام کنیم که آیا حقوق علماء اعلام و حجج‌الاسلام و اصل دیانت مذهب اثنی‌عشریه در حال حاضر چیست یا نه؟" جانشینی شاه جدید منوط به تأیید علما نبوده است، اما مجاهدین به قصد ترساندن شاه این مسئله را هم طرح کردند: "همین قدر گوییم که اگر قانون اساسی باید به امضاء علماء اعلام برسد خیلی چیزها هست که باید به امضاء علما برسد که آنها نسبت بر قانون اساسی حکم اصل دارد و قانون فرع آن است ... و بهتر آن است که وزرای عاقل ما پارهٔ درها را به روی پادشاه تاجدار ما باز ننمایند، عموم را به گفتن پاره حرفها و مطالبهٔ پاره احکام دیگر وا ندارند و ایشان را در حالت غفلت خود باقی بگذارند تا عوام ملتفت نشوند که زیر کاسه نیم‌کاسه هست. این عنوانی که وزراء ما می‌نمایند

سدّ باب مشروطه نیست.″[۴۶]

انجمن تبریز همچنین می‌گفت که ″تعجب داریم مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می‌خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه را که فیمابین تمام دوَل مشروطه مجری و ممضی است می‌خواهیم. قانون شرع انور را در هزار و سیصد و اندی سال قبل حضرت ختمی مرتبت (ص) به ما آورده و در دست داشته″. انجمن سپس به کنایه افزوده بود که اگر مقامهای مذهبی می‌خواهند ″تمام امورات ما بر وفق شرع مطاع اجرا شود ما با جان و دل حاضریم لیکن دیگر گمرک و اخذ مالیات و عوارضات نخواهد شد. قرض خارجه را که دولتیان نموده‌اند ملت نخواهد داد. وزارات و حکومتهای حالیه و ریاست و غیره اشخاص حاضره بر خلاف شرف مطاع خواهد بود. علاوه بر اینها چه‌ها گفته خواهد شد″.[۴۷]

در تهران نیز اعتراضهایی در گرفت. انجمن مرکزی، همراه با تعدادی از انجمنهای دیگر در تهران و چندین نمایندهٔ مجلس، خیمه‌هایی در میدان بهارستان برافراشتند و قسم خوردند که تا تصویب متمم قانون اساسی همان جا بمانند. و سرانجام، ظهور ناگهانی گروه متشکّلی از زنان محجّبه که خواهان تصویب فوری متمم قانون اساسی بودند مجلس را به حیرت و تزلزل انداخت. حضور زنان چنان ولوله‌ای در مجلس انداخت که روز بعد صنیع‌الدوله تهدید به استعفا کرد.[۴۸]

کم‌کم اعتصابها در تبریز گسترده‌تر شد و به تدریج به کل منطقه سرایت کرد. نقش مهم مجاهدین، که در ایام اعتصاب امور شهر را تسهیل می‌کردند، و حمایت عده‌ای از زنان تبریز از اعتصاب کنندگان، علامت رادیکال‌تر شدن نهضت بود. سفیر بریتانیا از کنسول خود در شیراز نامه‌ای دریافت کرد که در آن، از تأثیری که زنان تبریز بر سکنهٔ شیراز گذاشته بودند صحبت می‌شد. ″مجلس محلی همچنان با مقامهای ایالت مخالفت می‌کند ... دیگر نمی‌توانند جلو مردمی را بگیرند که با نامه‌های زنان تبریز احساساتشان برانگیخته شده است، چون زنان تبریز آنها را به خاطر بی‌همّتیشان سرزنش کرده‌اند.″[۴۹]

نوری و هوادارانش، علاوه بر پیشنهاد مادهٔ ۲، چند مادهٔ دیگر از پیش‌نویس متمم قانون اساسی را نفی کردند. مادهٔ ۱۹ به آموزش اجباری همگانی مربوط می‌شد. بسیاری از همتایان نوری می‌هراسیدند که تأسیس مدارس غیر مذهبی جدید به عمر تشکیلات مذهبی

آنها خاتمه دهد. از این رو، اعلام کردند که "آموزش اجباری نافی شریعت است". مادهٔ ۲۰ نیز که به آزادی مطبوعات مربوط می‌شد غیر قابل قبول اعلام شد.

مادهٔ ۸ که به برابری همهٔ شهروندان (مرد) در برابر قانون مربوط می‌شد، بیش از بقیهٔ قسمتهای متمم قانون اساسی موضوع بحث و جدل بود. نوری و همتایانش می‌گفتند که چنین قانونی با شریعت منافات دارد و اشاره می‌کردند که در اسلام مسلمانان و غیر مسلمانان حقوق یکسان ندارند. اگر مرد مسلمانی یک زردشتی یا ارمنی یا یهودی را به قتل می‌رساند مجازاتش اعدام نبود بلکه پرداخت خون‌بها به خویشاوندان مقتول بود. به نظر آنها، متمم قانون اساسی نمی‌بایست با شریعت منافات داشته باشد.

نویسندگان مختلف، از جمله عده‌ای از زردشتیان، در این بحث و جدل شرکت کردند. نویسنده‌ای در *حبل‌المتین* سؤال کرد که چرا ایرانیان غیر مسلمان قوانین خفت‌بار موجود را تحمل می‌کنند، زیرا این قوانین آنها را به مقام چارپایان تنزل می‌دهد. بهتر نیست که این اقلیتها در صدد کسب تابعیت حکومتهای خارجی باشند؟ زیرا اتباع اروپایی در ایران از حمایتی بیش از ایرانیان غیر مسلمان برخوردارند.[۵۰]

اسپرینگ - رایس که بحثهای مجلس را به دقت دنبال می‌کرد، دربارهٔ مباحثه‌های مربوط به مادهٔ ۸ چنین گزارش داد:

> در مورد یکی از متممهای قانون اساسی، که برابری همهٔ اتباع ایرانی را صرف نظر از عقیده‌شان تضمین می‌کند، بحث مهمی در گرفته است. ملاهامعترض‌اند. از سه مجتهد بزرگ، فقط یکی - سید محمد [طباطبایی] - طرفداری خود را از آن اعلام کرده است. بقیه، با برخورداری از حمایت خیل عظیمی از روحانیان، معتقدند که در کشور اسلامی باید قانون اسلام اجرا شود. روحانیان در رویارویی با این موضوع در دو دسته قرار گرفته‌اند. عدهٔ زیادی از روحانیان، به رهبری سید محمد [طباطبایی] و واعظ معروف، شیخ جمال‌الدین [واعظ]، علناً اعلام کرده‌اند که قانون محمد [ص] قانون آزادی و برابری است، و کسانی که غیر از این می‌گویند خائن به کشورند و سزاوار دینشان نیستند.[۵۱]

انقلاب به چرخشگاهی رسیده بود. علمای مستبد که با جنبه‌های لیبرالی قانون اساسی مخالفت می‌کردند و آن را مخالف دین و مذهب می‌دانستند، حال می‌خواستند از طریق

متمم قانون اساسی به حاکمیت خود جنبهٔ نهادی بدهند. روحانیان اصلاح طلب، مثل طباطبایی و سید جمال‌الدین واعظ می‌کوشیدند امر مجلس را پیش ببرند، اما فقط به صورت انتزاعی می‌توانستند سخن بگویند و اصرار بورزند که مسائل برابری و آزادی انسانها در ذات اسلام است. مشروطه خواهان رادیکال می‌دانستند که قوانین مشروطه و حقوق مدنی مورد نظرشان گاه با قوانین *قرآن کریم* و شریعت مطابقت ندارد، اما جرئت ابراز این امر را نداشتند و در عین حال تأکید می‌ورزیدند که برای گذار به دنیای مدرن و پذیرش ایران به عنوان یک کشور قانونمند از طرف ممالک غربی می‌بایست قوانینی به اجرا در آید که حقوق غیر مسلمانان را به رسمیت بشناسد و آزادی اجتماع و بیان را مسجّل کند.

این بحثها در تبریز از اوایل مشروطه آغاز شده بود. نخست، امام جمعه و سپس میرزا حسن مجتهد (که می‌خواستند انجمن تبریز را به مهار خود در آورند) اخراج شده بودند. حالا دیگر صحبت از تفکیک شریعت از متمم قانون اساسی به میان می‌آمد. این صحبت از دو اردوی ایدئولوژیکی متفاوت بر می‌خاست : ثقةالاسلام، روحانی شیخی، می‌گفت که متمم پیشنهادی قانون اساسی به مسائل دولت و کشور می‌پردازد و جایگزین شریعت نمی‌شود. حامیان رادیکال و سوسیال دموکرات مرکز غیبی و انجمن تبریز تحت تأثیر آزادیهای مدنی مندرج در برنامهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون بودند و از گنجاندن ضوابط مشابهی در متمم قانون اساسی طرفداری می‌کردند.[۵۲] انجمن تبریز که مواضع هر دو جناح را منعکس می‌کرد، با تجدید نظرهای نوری که چندان شباهتی با متمم پیشنهادی نمایندگان آذربایجانی نداشت از در مخالفت در آمد و تهدید کرد که رأساً اقدام خواهد کرد.

> ما قانون اساسی راکه حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملت را معین و مشخص می‌نماید می‌خواهیم والّا شرع محمد (ص) مستمر الیٰ یوم القیٰمه در سر جایش محفوظ و مضبوط است و همه کس تکالیف شرعیهٔ خود را می‌داند. صراحتاً می‌گوییم هرگاه قانون اساسی راکه در مجمع وکلای علماء و سایرین نوشته و تمام شده است امضاء کرده به ملّت ندهند ملت به ستوه آمده آنچه گفته نیست خواهیم گفت و مطالبه خواهیم کرد مطالبی راکه تا حال مطالبه نشده و به ظهور نپیوسته است.[۵۳]

در چندین ایالت، اعتصابهایی در پشتیبانی از تبریز درگرفت. امکان وقوع یک انقلاب دیگر

می‌رفت. در رشت، مجاهدین اعتراضهایی دامنه‌دار سازمان دادند. در انزلی، انجمن محلی سلاحهایی را که حکومت مرکزی مخفیانه وارد کرده بود مصادره کرد. در اصفهان، سلسله قیامهایی علیه حاکمیت استبدادی ظل‌السلطان درگرفت. در شیراز رشته اعتصابهایی علیه قوام‌الملک (حاکم فارس) صورت گرفت و حکومت مرکزی مجبور به تعویض او شد.[۵۴] اسپرینگ - رایس از سرعت رشد انجمنها و رشد "روحیهٔ مقاومت"، بخصوص در شمال، شگفت زده شد:

> در هر شهری مجلس مستقلی [انجمن] هست که بدون مشاوره با حاکم یا مجلس مرکزی تهران عمل می‌کند. حکام منفور یکی پس از دیگری عزل شده‌اند و حکومت مرکزی و مجلس تهران یارای مقاومت در خود نمی‌بینند. خطر گسیختگی عمومی واقعی می‌نماید. روحیهٔ مقاومت در برابر ظلم و حتی هر گونه قدرت، در سراسر کشور حاکم می‌شود. رهبران ناشناخته‌اند. منبع‌الهام ظاهراً شمال است، شاید هم قفقاز.[۵۵]

در اواخر ماه مه نمایندگان آذربایجانی مجلس به انجمن تبریز اطلاع دادند که هیئت تطبیق که توسط نوری و همتایانش برای تجدید نظر در متمم قانون اساسی تشکیل شده است چنان قوانین را عوض کرده است که دیگر مورد قبول نمایندگان نیست. نمایندگان آذربایجانی سعی می‌کردند با بحثهای طولانی در هیئت ویژهٔ مجلس دفع‌الوقت کنند و مانع تصویب متمم شوند، و در همین حال نوری و همتایانش از خواست مردم برای تصویب سریع متمم استقبال می‌کردند.

نمایندگان مجلس از ادامهٔ اعتصابهای تبریز نیز می‌ترسیدند و به انجمن تبریز توصیه می‌کردند که به اعتراضها پایان دهد و از مردم بخواهد که به سرکار و زندگی خود برگردند.[۵۶] انجمن تلگرافی به مجلس فرستاد و اعلام داشت که "معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقه." انجمن تبریز که هیچگاه به این هیئت اعتماد نکرده بود، چنین عاقبتی را از قبل پیش‌بینی کرده بود. "یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطاقبه در صلاح و رفاهت عامه ابداً مطلبی طراوش نخواهد کرد. سهل است به هر وسیله که موجب اخلال و اطالهٔ قانون است موفق شده دست یابند خودشان را سعادتمند و نیک‌بخت خواهند دانست."[۵۷]

محمدعلی شاه برای شکستن مقاومت تبریز مخفیانه در صدد جلب کمک عشایر راهزنی برآمد که در آذربایجان دست به یک رشته حمله زده بودند. پسر رحیم‌خان چلبیانلو (رئیس ایل شاهسون) و افرادش حومهٔ تبریز را غارت کرده و صدها رعیت را کشته بودند. دربار و مقامهای محلی در سوء قصدهایی علیه چند عضو رادیکال انجمن تبریز نیز دست داشتند که با کمک مجاهدین عقیم ماند. وقتی همه از دخالت شاه در این وقایع با خبر شدند، مشروطه خواهان تبریز در بدگمانی سابق خود نسبت به شاه راسختر شدند. ا.ج.براون، به نقل از والتر اسمارت، چنین نظر داده است :

> شاه رسماً هرگونه رابطه با رحیم‌خان و راهزنان او را تکذیب کرده است، اما مردم بدگمان هستند. آیا منظرهٔ غم‌انگیزی نیست؟ محمدعلی شاه با دزدان سر گردنه و مزدورانش می‌خواهد از نهضتی به این عظمت جلوگیری کنند، و مردم در تقلای انقلاب می‌خواهند سرنوشت محتوم خود را رقم بزنند.[۵۸]

چند هزار نفر از مجاهدین، از جمله ستارخان که در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] رهبر مقاومت تبریز شد، آمادهٔ دفاع از شهر در برابر راهزنان شدند. در همین حال، اعتصابهای تبریز به شهرها و روستاهای اطراف نیز سرایت کرد و تقاضای مشروطه خواهان مسلمان و غیر مسلمان برای تصویب فوری متمم اصلی قانون اساسی ابعاد بیشتری یافت.[۵۹] اگر بقیهٔ کشور مانند تبریز عمل می‌کرد، نتیجهٔ کار ممکن بود غیر از آن شود که شد. در این حال، بحث در مورد محتوای متمم قانون اساسی رفته رفته به بحث در مورد تصویب فوری آن تبدیل شد. تصور می‌رفت که اگر علمای مخالف وقت کمتری برای بازبینی متمم اولیه داشته باشند، صدمهٔ کمتری وارد می‌کنند.

غارت و چپاول آذربایجان، زندگی را در تبریز بسیار دشوار کرد. نان کافی برای مردم وجود نداشت و شورشهایی به خاطر کمبود مواد غذایی در گرفت. یک بار، عده‌ای از زنان گرسنه تاجری را که گندم احتکار کرده بود به قتل رساندند و حتی مجاهدین نتوانستند مانع آنان شوند. کسروی اوضاع را با قیام تهیدستان فرانسه قیاس کرد، اما از نبود روشنفکران رادیکالی که به نهضت جهت بدهند شکایت داشت :

> چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بی‌چیزان و پابرهنگان پیش آمده‌اند و کم‌کم چیره می‌گردند. خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و

> اینست [اینک] "خاصیت" خود را بیرون می‌آورد. این "خاصیت" شورش است که یک توده نخست دست به هم داده خود را از زیر دست خودکامگان و درباریان بیرون آورند و سپس گروه بی‌چیزان و سختی‌کشان پیش آمده به کینه‌جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند. در پاریس دانتون و روبسپیر و هبر (Hebert) به جلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که به یک رشته کارهای هراس‌انگیز تاریخی برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند، وگرنه در اینجا نیز "هراس" فرمانروا توانستی گردید.[۶۰]

غارت آذربایجان و همکاری شاه با رحیم‌خان راهزن، اهالی پایتخت را هم به خشم آورد. پانصد زن در میدان بهارستان جمع شدند و از شاه و مجلس خواستند تا به خونریزیهای راهزنان در آذربایجان خاتمه دهند.[۶۱]

نوری نیز، چون با محمدعلی شاه رابطهٔ نزدیک داشت، در امور آذربایجان درگیر شد. نمایندگان‌مجلس از حمایت‌مردم پشتگرم‌شدند و برتصویب متمم خودشان اصرار ورزیدند. واقعهٔ‌دیگری هم روی داد که به مجلس کمک کرد. سالارالدوله، برادر شاه و حاکم کردستان، ادعای تاج و تخت کرد و آمادهٔ ورود به تهران شد. سفارت بریتانیا که وخامت اوضاع را دید به شاه فشار آورد.[۶۲] در نتیجه، بین نمایندگان و نوری در ۱۳ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۶ خرداد ۱۲۸۶] مصالحه شد. تقی‌زاده و همتایانش توانستند حقوق مدنی جدیدی در متمم بگنجانند، اما بسیاری از تجدید نظرهای هیئت تطبیق، و بخصوص مادهٔ ۲، نیز برقرار ماند.[۶۳]

قوانین جدید، موسوم به متمم قانون اساسی، که شامل ۱۰۷ ماده بود رسماً در ۷ اکتبر ۱۹۰۷ [۱۵ مهر ۱۲۸۶]، در نخستین سالگرد مجلس، به تصویب رسید.[۶۴] در مادهٔ ۱ اعلام شد که اسلام (آیین جعفری شیعهٔ اثنی‌عشری) دین رسمی کشور است و شاه موظف است "مروّج این مذهب باشد". مادهٔ ۲ می‌گفت که قوانین مجلس نباید خلاف مبانی اسلام یا اصولی که پیامبر عرضه کرده است باشد. طبق توافق با مجلس، علما بیست مجتهد واجد شرایط را معرفی می‌کنند و مجلس پنج تن از آنها را انتخاب می‌کند، که تأیید جملگی آنها بر مصوّبات مجلس ضرورت دارد.

در مقابل، مادهٔ ۸ مقرر می‌کرد که "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود." گنجاندن این ماده، نوعی جدایی قابل توجه از شریعت بود،

زیرا شریعت حقوق برابر برای اتباع غیر مسلمان ممالک اسلامی (اهل ذمّه) قایل نمی‌شد، و تصویب چنین ماده‌ای تا حدود بسیار مرهون تلاش تاجران زردشتی ایران و هند بود که به مجلس فشار می‌آوردند تا حقوق آنها را به رسمیت بشناسد.[۶۵]

یک منشور حقوق در هجده بند نیز در متمم جدید گنجانده شد. جان، مال، و مسکن و شرف شهروندان مورد حمایت قرار گرفت (ماده‌های ۹ تا ۱۷)؛ مفادی علیه تفتیش و تجسس غیر قانونی خانه و منزل و اعمال زور (مادهٔ ۱۳) و تبعید اجباری (مادهٔ ۱۴) در متمم گنجانده شد. قوانین جدید متضمن آموزش رایگان و اجباری بود و تمام مدارس و مکاتب را زیر نظر وزارت علوم و معارف در می‌آورد (ماده‌های ۱۸ و ۱۹). اعضای انجمنهای ایالتی و ولایتی می‌بایست توسط مردم انتخاب شوند و اختیار نظارت و تنظیم قوانین را در قلمرو خود داشته باشند (ماده‌های ۹۰ تا ۹۳). در مرکز هر ایالت می‌بایست یک دادگاه استیناف وجود داشته باشد (مادهٔ ۸۶). مجلس اختیار استیضاح وزیران را داشت (مادهٔ ۶۷) و نیز می‌توانست عزل وزیران را از شاه درخواست کند (مادهٔ ۹۷). شاه نیز موظف بود قوانین و تقاضاهایی را که از مجلس گذرانده شده بود امضاء کند. سلطنت "ودیعه‌ای الهی" بود اما توسط مردم به شاه تفویض می‌شد (مادهٔ ۳۵) و شاه موظف بود سوگند یاد کند که پاسدار قانون اساسی باشد (مادهٔ ۳۹).

اما محدودیتهایی نیز در مورد بعضی از حقوق مدنی در متمم اعمال شد. قانون اساسی سال ۱۸۳۱ بلژیک، که سرمشق متمم قانون اساسی بود، تعدادی از حقوق مدنی را تضمین کرده بود، از جمله آزادی فردی اتباع، آزادی مذهبی، آزادی بیان، اجتماع و تشکل، برابری شهروندان (مرد) در برابر قانون، و حق برخورداری از آموزش رایگان عمومی. قانون اساسی بلژیک محدودیتهای شدیدی نیز علیه سانسور اعمال کرده بود.[۶۶] اگرچه مشروطه خواهان موفق به گرفتن حق آزادی فردی نشدند امّا برخی دیگر از این حقوق در متمم قانون اساسی گنجانده شد، با این تفاوت مهم که در هر مورد، این حقوق توسط قانون داده و سپس توسط شرع و علماء محدود می‌شد. مثلاً مادهٔ ۲۰ آزادی انتشار مطبوعات را، که قبلاً در قانون اساسی تضمین شده بود، تسجیل می‌کرد اما این شرط قید شد که "کتب ضلال" و مطالب "مضره به دین مبین" حق انتشار ندارد. مادهٔ ۲۱ انجمنها و اجتماعات مردم را به رسمیت می‌شناخت، به شرط اینکه "مولد فتنهٔ دینی و دنیوی و مخلّ به نظم" نباشند. اختیارات

قانونگذاری نمی‌بایست "مخالف با موازین شرعیه" باشد. قوهٔ قضائیه در مسائل مربوط به امور مذهبی منحصراً در اختیار روحانیان بود. آموزش جدید و تحصیل علم، هنر و صنعت مجاز و آزاد بود، مشروط به اینکه در شرع ممنوع نباشند. مادهٔ ۵۸ می‌گفت که فقط مسلمانان می‌توانند به وزارت برسند. شاه "فرمانروایی کلیهٔ قشون برّ و بحری" را داشت (مادهٔ ۵۰) و در صورت لزوم می‌توانست اعلان جنگ دهد یا پیمان صلح امضاء کند (مادهٔ ۵۱).[۶۷] از این رو، بر خلاف مجموعه قوانین سه‌گانهٔ قبلی انقلاب مشروطه (فرمان ملوکانهٔ ۵ اوت ۱۹۰۶ [۱۳ مرداد ۱۲۸۵]، قانون انتخابات ۹ سپتامبر ۱۹۰۶ [۱۸ شهریور ۱۲۸۵]، یا قانون اساسی ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [۸ دی ۱۲۸۵]) متمم قانون اساسی که حقوق مدنی جدیدی برای ملت مقرر می‌کرد از یک سو قدرت بی‌سابقه‌ای نیز به علما می‌داد و از سوی دیگر اختیارات شاه را، مگر بر قوای نظامی، محدودتر می‌کرد.

عزیمت شیخ فضل‌الله نوری به حرم حضرت عبدالعظیم و قتل امین‌السلطان

بهبهانی، طباطبایی و دیگران در مجلس امیدوار بودند که بعد از مصالحه بر سر مادهٔ ۲، نوری از مخالفت خود با مجلس بکاهد. آنها مردم را جمع کردند و در بحبوحهٔ صحبتها و تعارفها، از نوری قول مکتوب گرفتند که دیگر با مجلس مخالفت نکند و جمع مخالفان اطراف خود را پراکنده کند.[۶۸] ولی روحانیان ضد مشروطه، چه از لحاظ شخصی و چه از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی، دست بردار نبودند. احمد طباطبایی از نفوذ برادرش در نهضت خرسند نبود. میرزا حسن مجتهد (روحانی طراز اول تبریز) و حاج ملامحمد خمامی (روحانی رشت) تبعید شده بودند. دیگران هم با اصلاحات مالی و اقتصادی مجلس، بخصوص الغای تیول، و کاهش مقرریها و اعانه‌ها، مخالف بودند. همهٔ آنها در مخالفت ایدئولوژیکی نوری با نظم جدید سهیم بودند و امید داشتند که با کمک امین‌السلطان جریان اصلاحات را متوقف کنند.[۶۹]

نوری و پیروانش چند روز پس از توافق با بهبهانی و طباطبایی، چادرهای بزرگی در اطراف مسجد جمعه در نزدیکی مجلس بر پا کردند تا برای فاطمه (س)، دختر پیامبر، روضه‌خوانی کنند. بعضی از انجمنهای تهران از این اجتماع احساس خطر کردند و عده‌ای را فرستادند تا سر و گوش آب دهند. آنها دریافتند که روضه خوانان مسلح هستند و اجتماع

مذهبی پردهٔ استتار نوری و حامیانش برای تصرف مسجد جمعه و تبدیل آن به کانون مخالفان مشروطه است. چند هزار هوادار خشمگین انجمنها، چادرها را بر هم زدند. روز بعد، مشروطه خواهان در اتحادیهٔ طلاب جمع شدند و ملک‌المتکلمین نطق آتشینی ایراد کرد. او تأکید کرد که حامیان مشروطهٔ مشروعه خطرناکتر از مستبدان دورهٔ پیش از انقلاب هستند:

> زیرا اینها می‌خواهند استبداد را در لباس دین و شریعت دوباره زنده کنند و ظلم و ستمگری و حکومت خودمختاری را به حربهٔ تکفیر رواج دهند و آزادی و عدالت را مخالف دین اسلام معرفی کنند .. به دنیا نشان دهند که ایران قابل آزادی و تمدّن نیست و باید در زیر یوغ استبداد و حکومت جابره و خود مختار آخرین رمقی که از او باقی مانده از دست بدهد و برای همیشه طوق بندگی و بردگی بر گردن نهد.[۷۰]

صور اسرافیل نوشت که در ۲۱ ژوئن [۳۱ خرداد] ده هزار نفر در تهران تظاهرات کردند و خواهان اخراج نوری و همتایانش شدند، و گفتند که آنها "ماده‌های فساد و منابع بغض و عناد"اند. طباطبایی پا در میانی کرد. از مردم خواست "توبهٔ هزار دفعه" شکستهٔ نوری و قول کتبی او را بپذیرند. سپس خودش از جانب نوری کتباً قول داد که "حرکتی که مخالف و ضد مجلس مقدس ملی است نکند. انجمن منعقد نکند. چادر بر پا نکند. همه جا موافق با مجلس باشد." طباطبایی همچنین تضمین کرد که "من متعهّد می‌شوم اگر جناب حاج شیخ فضل‌الله بر خلاف معاهده که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از طهران بیرون کنم."[۷۱]

نوری و طرفدارانش که از این خشم عمومی احساس خطر می‌کردند، همان شب از تهران خارج شدند و در حرم حضرت‌عبدالعظیم تحصن گزیدند. تعداد آنها در حدود هزار نفر بود: شامل هجده نفر از علما، سی روحانی میانه مقام، پنجاه واعظ و ملا، سیصد طلبه، دویست کاسب، یکصد خدمتکار، و بیش از دویست نفر که به خاطر غذای مجانی آمده بودند.[۷۲]

روحانیان مخالف علناً با مجلس و با قانون اساسی درافتادند و خواهان حکومت مشروعه شدند. آنها حرم حضرت عبدالعظیم را نیز به صورت مرکز مبارزات سیاسی خود در آوردند. نوری و همتایانش، که نمی‌توانستند نظرات خود را در مطبوعات مشروطه خواه منعکس

کنند، خبرنامه‌هایی به نام *لوایح شیخ فضل‌الله نوری* منتشر کردند که در آن اوضاع جدید را تقبیح و اعمال مجلس و انجمنها را محکوم می‌کردند.[۷۳] ملک‌زاده می‌نویسد که نوری و همتایانش در تلگرافهایی به محمدعلی شاه و دیگر علمای برجسته، چنین القا می‌کردند که مجلس چهار اصل اساسی اسلام را که برای آنها عزیز و محترم است زیر پا گذاشته است. این چهار اصل عبارت بودند از ۱. توحید یا اعتقاد به خدای یکتا، ۲. نبوّت یا قبول داشتن محمد (ص) به عنوان پیامبر خدا، ۳. *امامت* یا قبول دوازده امام شیعه، و ۴. *معاد* یا اعتقاد به زندگی پس‌ازمرگ.[۷۴] نوری از حمایتهای مالی و سیاسی نیز برخوردار شد، از جمله ازجانب امین‌السلطان، سیدکاظم‌یزدی (روحانی‌نجف)و حکومت‌عثمانی. محمدعلی‌شاه نیز استفاده از خطوط تلگراف را برای آنها آزاد و رایگان کرد.[۷۵] کسروی می‌نویسد که خبرنامه‌های نوری چنان تأثیر ویرانگری نهاد که اگر حمایت دو روحانی برجستهٔ نجف، یعنی محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی نبود، شاید قانون اساسی ملغی می‌شد.[۷۶]

اعضای انجمنهای تهران مسلح شدند و تدارک دیدند تا به حرم حضرت عبدالعظیم بروند و به زور به تحصن پایان دهند. طباطبایی و بهبهانی برای جلوگیری از چنین حمله‌ای به حرم حضرت عبدالعظیم رفتند و با نوری ملاقات کردند، اما نتوانستند به سازش برسند، زیرا خواستهای سه‌گانهٔ نوری اساس قانون اساسی جدید را نفی می‌کرد. خواستهای نوری اینها بود: ۱. همهٔ نمایندگان مجلس مسلمانان باتقوا باشند و هیچ ناراضی مذهبی یا غیر مسلمانی به عضویت آن انتخاب نشود؛ ۲. قانون اساسی به هیچ نحوی از انحاء با شریعت تباین نداشته باشد. نوری می‌گفت: "آزادی در اسلام بدعت محسوب می‌شود" و قسمتهای مربوط به آزادی بیان و مطبوعات باید از قانون اساسی و متمم آن حذف شود؛ ۳. واعظان بابی و دیگر واعظان "مرتد" نباید حق وعظ در منبر داشته باشند.[۷۷] معلوم بود که نمایندگان با خواستهای نوری موافقت نمی‌کنند. مجلس که از حمایت خراسانی و مازندرانی، دو روحانی برجستهٔ نجف، برخوردار بود، تصمیم گرفت تلگرافی به تمام ایالتها بفرستد و سلسله وقایعی را که به خروج نوری و همتایانش از تهران منجر شد توضیح دهد. به مردم دربارهٔ توطئه‌های سیاسی و مذهبی متحصنان هشدار داده شد و اعلام شد که فریب آنها را نخورند.[۷۸]

در تبریز صحبت از خلع محمدعلی شاه و حتی تأسیس جمهوری مشروطه در آذربایجان

به میان آمد. برخوردهایی نیز میان مجاهدین قفقاز و مرکز غیبی درگرفت.[۷۹] خبر این آشوبها زود به مجلس رسید و شایعهٔ اقدام مستقلانهٔ تبریز قوت گرفت، و مجلس که همچنان به فعالیتهای مجاهدین در تبریز شکّاک بود بدگمان‌تر شد.

نمایندگان آذربایجانی به جنب و جوش افتادند و لازم دیدند که در قبال وقایع تبریز موضعگیری کنند.[۸۰] مجاهدین که تاجران جوان، طلاب، پیشه‌وران، کارگران مهاجر، دهقانان و یاغیان سابق نیز در صفوفشان بودند، برای نمایندگان آذربایجانی بیشتر مایهٔ نگرانی به شمار می‌رفتند تا اسباب حمایت. بیشتر نمایندگان مجلس، ولو رادیکال‌ترهایشان، اعضای انجمنها و مجاهدین را افرادی "عجول" و "عامی" می‌دانستند که نمی‌گذاشتند نمایندگان "باسوادتر" در مجلس با فراغت به کار خود بپردازند. نمایندگان در تلگراف تحقیر آمیز ۲۴ ژوئن ۱۹۰۷ [۲ تیر ۱۲۸۶] پرسیدند که آیا در تبریز هیچ مرجع قدرتی مانده است؟ آیا انجمن تبریز هنوز نفوذی در مردم دارد؟ آیا هیچ نهادی در تهران، هیچ فرد یا هیچ اداره و دفتری هست که مردم آذربایجان برای آن احترام و اعتبار قایل باشند؟ نمایندگان مجلس از بی‌حرمتیها و بی‌اعتمادیها گله کردند و از انجمن تبریز خواستند تا به "هرج و مرج و آشوب" پایان دهد.[۸۱]

با خاتمهٔ اعتصابهای تبریز و افزایش اتهامها علیه انجمن تبریز، بسیاری از اعضای رادیکال انجمن رفته رفته مجبور شدند که از انجمن خارج شوند. علی‌اکبر وکیلی، سردبیر جسور *انجمن*، به خاطر چاپ مقاله‌های "خلاف معتقدات اسلامی" و نیز به خاطر "توهین به علما" به شدت مورد حمله قرار گرفت. او در ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [تیر ۱۲۸۶] برکنار شد. روزنامه زیر نظر کمیته‌ای که انجمن تشکیل داد انتشار یافت اما دیگر لحن رادیکال خود را از دست داد و انتشار مطالب افشاگرانه و روشنگرانه‌اش کمتر شد.[۸۲] اعتصاب عمومی تبریز و اعتراضهای تهران و شهرهای دیگر سبب قطبی شدن جنبش شده بود. از یک سو، امین‌السلطان صدر اعظم در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] نفوذ بیشتری در مجلس کسب کرد. از سوی دیگر، مجاهدین به این نتیجه رسیدند که اقدام مستقلانهٔ آنها ضرورت دارد.

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ [۸ مهر ۱۲۸۶]، امین‌السلطان به هنگام خروج از مجلس به قتل رسید. صدر اعظم در مجلس نامه‌ای را از جانب شاه قرائت کرده بود که در آن شاه قول داده بود متمم قانون اساسی را توشیح کند. امین‌السلطان در آستانهٔ جلب نظر اکثریت مجلس برای

یک استقراض دیگر از روسیه بود.[۸۳] عباس آقا، عضو مجاهدین و از فدائیان آنها، که بلافاصله بعد از سوءقصد خودکشی کرد قاتل شناخته شد. او جوانی بیست و دو ساله از یک خانوادهٔ بازرگان آذربایجانی بود که در بازار تهران به صرّافی اشتغال داشت.

واقعیت آن است که مجاهدین هیچگاه به امین‌السلطان اعتماد نکرده بودند. آنها از انجمن تبریز انتقاد می‌کردند که چرا اقدامی علیه صدر اعظم به عمل نمی‌آورد "تا با یک انقلاب، شر اتابک مزوّر [امین‌السلطان] از سر این ملت کم شود." مجاهدین از نمایندگان مجلس نیز به خاطر حمایتشان از صدر اعظم انتقاد می‌کردند و خواستار انتخابات جدید برای تعویض اعضای محافظه‌کار مجلس شده بودند.[۸۴]

حیدرخان عمو اوغلی طراح این سوءقصد شناخته شد. چنان که قبلاً گفتیم، حیدرخان شعبهٔ کوچکی از فرقهٔ اجتماعیون عامیون را در تهران تشکیل داده بود. او با اعضای کمیتهٔ ملی انقلاب رابطه داشت و عضو فعال انجمن آذربایجان در تهران نیز بود.[۸۵] بعدها حیدرخان در خاطرات ناتمام خود نوشت که کمیتهٔ مخفی فرقه این سوءقصد را طرح و اجرا کرده است:

> حوزهٔ مخفی اجتماعیون عامیون طهران که مرحوم حاجی ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند اعدام اتابک را رأی داده به "کمیتهٔ مجری" حکم اعدام اتابک را فرستادند. کمیتهٔ مجری هم حکم را به هیئت مدهشه که عبارت از دوازده نفر «تروریست» تقسیم به سه جوقهٔ چهارنفری و در تحت ریاست من بود فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه یعنی اینکه ترور با بمب بشود یا با اسلحهٔ دیگر منعقد گردید. پس از مشورت زیاد تعیین اسلحه شد و به اکثریت آراء بمب و اسلحهٔ دیگر را صلاح ندیده بنا شد که با رولور این کار انجام پذیرد. در هیئت مدهشه قرعه کشیده شد به نام عباس آقا بیرون آمد.[۸۶]

اما صنیع‌الدوله (رئیس مجلس) و برادرش مخبرالسلطنه که وزیر کابینهٔ امین‌السلطان بود، معتقد بودند که شاه با کمک سعدالدوله نقشهٔ این سوءقصد را کشیده بوده است. امین‌السلطان از زمان ورودش به تهران سعی کرده بود با مجلس، شیخ فضل‌الله نوری و شاه کنار بیاید. امین‌السلطان هم از نوری و همتایانش در حرم عبدالعظیم حمایت مالی می‌کرد،

هم به مجلس فشار می‌آورد تا یک استقراض دیگر را بپذیرد، و هم به تدریج موافقت شاه را با متمم تجدید نظر شدهٔ قانون اساسی جلب کرده بود. اما امین‌السلطان با این نقش سه‌گانه، هم جناح رادیکال نهضت و هم محمدعلی شاه را به ضدیّت کشاند. اسپرینگ - رایس هم بر اساس گزارشهای مخبرالسلطنه و صنیع‌الدوله، به این نتیجه رسید که طرح قتل امین‌السلطان در دربار ریخته شده بود.[87] ملکزادهٔ تاریخنگار، بعد از بررسی دقیق هر دو طرف قضیه، گفته است که احتمالاً دو طرح سوءقصد وجود داشته که به هم ربطی نداشته‌اند : یکی توسط مجاهدین و کمیتهٔ ملی انقلاب، و دیگری توسط دربار. جناح رادیکال زودتر طرح خود را اجرا کرد، اما کسانی که برای شاه کار می‌کردند نیز اجرای طرح را به خود منسوب کردند.[88]

به هر حال، قتل امین‌السلطان سبب افزایش حمایت مردم از جناح لیبرال و رادیکال مجلس شد. بعد از اندکی درنگ اولیهٔ نمایندگان، مشروطه خواهان رادیکال رهبری ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ را پذیرفتند و عباس آقا را به صورت شهید انقلاب در آوردند. مراسم چهلم مرگ او صحنهٔ خودنمایی مردم در آذربایجان و تهران بود. والتر اسمارت از سفارت بریتانیا در تهران، در شرح قتل امین‌السلطان نوشت که این واقعه آغاز یک مرحلهٔ جدید در انقلاب بود :

> معلوم شد که کسی شوخی ندارد، عزمها جزم است، و ایرانیان آماده‌اند هر صدر اعظم و وزیری راکه به نظرشان علیه آزادیهای نوپا توطئه می‌کند از میان بردارند. من از تأیید ترور سیاسی متنفرم، اما نمی‌توان منکر شد که این ترور منشأ خیر و برکت برای نهضت بوده است. از آن پس، کسی جرئت نکرده علناً با مجلس مخالفت کند و مجلس سرانجام توانسته به اقدام مفیدی بپردازد.[89]

قتل امین‌السلطان، مشروطه خواهان لیبرال و رادیکال را چه در درون مجلس و چه در بیرون برای مدتی تقویت کرد.

صنیع‌الدوله رئیس مجلس که همکار صمیمی امین‌السلطان بود، کناره گرفت و احتشام‌السلطنه به جایش نشست که از حمایت جناح لیبرال - رادیکال مجلس برخوردار بود. نوری که از امین‌السلطان حمایت مالی و سیاسی دریافت می‌کرد، به تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم پایان داد. طباطبایی و بهبهانی برای آنکه بازگشت نوری چندان خفت‌بار نباشد، اعلامیه‌ای را امضاء کردند مبنی بر اینکه مجلس به مسائل عرفی خواهد پرداخت و

نه امور شرعی.[۹۰] البته عدهٔ زیادی از این مصالحه و مماشات به خشم آمدند و آن را در آن شرایط غیر لازم دانستند.

برای مدتی، تقی‌زاده و همتایانش نفوذ بیشتری در مجلس کسب کردند، و در بیرون مجلس هم نفوذ مجاهدین بیشتر شد. در پاییز ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] مجلس سلسله اصلاحاتی را در مورد بودجه به تصویب رساند. مخارج حکومت کاهش یافت و بودجه تراز شد. این کار با اقدامهایی دیگر نظیر کاهش قابل توجه مقرری شاهزادگان قاجار، ولیعهد، و خود شاه، و نیز کاهش بودجهٔ دربار همراه بود. دیگر منابع مهم درآمد عبارت بودند از اصلاحات قبلی در تیول، مالیات زمین و سهم محصول، که همهٔ اینها بودجهٔ حکومت را بسیار افزایش داد. از طرفی، چون جمع‌آوری مالیاتها و ارسال آنها به عهدهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی گذاشته شد، این وجوه مستقیماً به پایتخت ارسال می‌شد.

با قتل امین‌السلطان، بسیاری از زمامداران احساس خطر کردند و انجمنهای محافظه‌کار، مثل انجمن آدمیت، انجمن خدمت، و انجمن فتوّت، به همکاری نزدیک با مجلس برانگیخته شدند. احتشام‌السلطنه رئیس مجلس، که از اعضای رهبری انجمن آدمیت بود، در این تقویت رابطهٔ نمایندگان میانه‌رو و لیبرال با زمامداران به وساطت پرداخت. در نخستین سالگرد مجلس در اکتبر ۱۹۰۷ [مهر ۱۲۸۶]، نزدیک به پانصد نفر از اعضای انجمن خدمت، که عمدتاً وابستگان دربار بودند، از جمله امیر بهادر، به مجلس و مشروطه ادای احترام کردند.[۹۱] حتی شاه به انجمن آدمیت ملحق شد و کمک سخاوتمندانه‌ای به این انجمن کرد.[۹۲]

مشروطه خواهان رادیکال به این انجمنها بدگمان ماندند و انجمن مرکزی نمی‌خواست انجمن فتوّت را به رسمیت بشناسد. حق هم داشت. ناصرالملک، رئیس‌الوزراء جدید که تحصیل کردهٔ آکسفرد بود و از هواداران بریتانیا به شمار می‌رفت، به خاطر موضعگیری قبلی‌اش کاملاً شناخته شده بود، زیرا او مشروطیت را برای مردم ایران "خیلی زود" دانسته بود. زمامداران از طریق احتشام‌السلطنه رئیس مجلس، ناصرالملک رئیس‌الوزراء، و انجمن بانفوذ آدمیت، رفته رفته کنترل جناح میانه‌رو مجلس را به دست گرفتند. اما جناح رادیکال به رهبری تقی‌زاده نیز از حمایت دو شاهزادهٔ قاجار، یعنی یحیی و سلیمان اسکندری، برخوردار بود و از سوی دو روحانی برجستهٔ مشروطه خواه، یعنی طباطبایی و بهبهانی، که از ائتلاف زمامداران و میانه‌روها بیرون بودند، پشتیبانی می‌شد.[۹۳]

تصویب قانون اساسی و سپس مرگ مظفرالدین‌شاه در اوایل ژانویهٔ ۱۹۰۷ [دی ۱۲۸۵]، آغاز مرحلهٔ جدیدی از رویاروییهای بغرنجتر ایدئولوژیکی در نهضت انقلابی بود. محمدعلی شاه که از مصوبات‌مجلس و قانون اساسی در محدود کردن قدرت و اختیارات پادشاه کاملاً ناراضی بود، علناً در صدد تضعیف نظم جدید برآمد. او دریافت که مؤثرترین شیوه برای سلب مشروعیت از نظام دموکراتیک جدید این است که نشان دهد مشروطه با قوانین شریعت انطباق ندارد. در اثر حمایت شیخ فضل‌الله نوری و سایر روحانیان ضدمشروطه، خصومت شاه با مجلس تشدید شد و جسارت شاه‌فزونی گرفت. وقتی نمایندگان لیبرال و رادیکال مجلس متممی را برای قانون اساسی پیشنهادکردند (قوانینی که حقوق مدنی افراد و نیز تشکلهای جدید را تضمین می‌کرد)، ائتلاف ضدمشروطه مخالفت ورزید و خواستار مطابقت‌این‌قوانین جدید با شریعت شد.

انجمن تبریز و مجاهدین، در مواجهه با مخالفان تحت رهبری شاه و نوری، به بسیج مردم از طریق سلسله اعتراضهای شهری روی آوردند. چندین روحانی، از جمله مجتهدان برجستهٔ تبریز و رشت، و نیز نوری در تهران، از شهرها رانده شدند؛ و در عین حال، مردم در سلسله اعتصابهای بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تبریز و سپس تهران، تسریع در تصویب متمم اولیه را تقاضا کردند. نهایتاً مصالحه‌ای بین نمایندگان و نوری صورت گرفت. متمم جدید قانون اساسی بعضی از حقوق مدنی اولیهٔ شهروندان، مثل حق تشکّل و حقوق برابر (برای مردان) را تضمین کرد، و همچنین قدرت انجمنهای ایالتی و ولایتی را در سراسر کشور به رسمیت شناخت. اما بیشتر این حقوق جدید مشروط به این قید بودند که با قوانین شرعی اسلام انطباق داشته باشند. وانگهی، قوانین جدید اختیارات علما را بسیار افزایش داد، و شورایی از روحانیان، فوق نمایندگان مجلس قرار گرفت. این شورا در دورهٔ مشروطه انجام وظیفه نکرد، اما وجود چنین ماده‌ای در قانون اساسی نشانهٔ ناتوانی نمایندگان در استقرار اصل تفکیک دین و دولت در دموکراسی پارلمانی بود و بعداً موجب کشاکشهای سیاسی و ایدئولوژیکی مهمی در ایران قرن بیستم شد.

فصل ۵

مطبوعات، طنز، و انقلاب: افشای مستبدان، تکفیر قدرتهای غربی

هنگامی که تصور مجرّد آزادی تمام عیار به ذهن افراد و ملتها راه می‌یابد، هیچ چیز به پای قدرت مهار ناپذیر آن نمی‌رسد، زیرا این اساس ذهن و فعلیت آن می‌شود.

هگل، *فلسفهٔ ذهن*

انقلاب مشروطه سیلی از ایده‌های جدید و گفتمانهای فکری به راه انداخت و این سیل نه فقط انجمنهای رادیکال بلکه روزنامه‌های این دوره را نیز در بر می‌گرفت. بسیاری از نویسندگان و شاعران، سبکها و صورتهای ادبی کهن (مثل قصیده و غزل) را برای مقتضیات سیاسی و اجتماعی جدید انقلاب ناکافی یافتند. در مقابل، به زبان محاورهٔ روزمره، طنز، و آوازهای عامیانه روی آوردند و با آنها روایتهایی جدید از مقاومت و تحول اجتماعی را بنا کردند و به گوش مردم رساندند.[1] از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ [۱۲۸۴-۱۲۹۰] بیش از دویست نشریه آغاز به کار کردند، که تعدادی از آنها به خاطر بیان نوآورانهٔ خود شهرت یافتند.[2] بعضی از آنها عبارتند از *انجمن* (۱۹۰۶-۱۹۰۸) [۱۲۸۵-۱۲۸۷]، روزنامهٔ انجمن تبریز؛ ***مجلس***، (۱۹۰۶-۱۹۰۸) [۱۲۸۵-۱۲۸۷] ارگان پارلمان؛ ***حبل‌المتین*** که با نفوذترین روزنامهٔ دورهٔ ۱۹۰۷-۱۹۰۸ [۱۲۸۶-۱۲۸۷] شد؛ ***صوراسرافیل*** روزنامهٔ سوسیالیستی که مطالب طنز آمیز آن به قلم علی اکبر دهخدا شهرت فراوان داشت (۱۹۰۷-۱۹۰۸) [۱۲۸۶-۱۲۸۷]؛ ***مساوات*** که به هواداری از حقوق مدنی در سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۹ [۱۲۸۶-۱۲۸۸] شهرت یافت؛ و ***ایران نو*** که سوسیال دموکراتیک بود و ارگان حزب دموکرات در مشروطهٔ دوم شد

(۱۹۰۹-۱۹۱۱) [۱۲۸۸-۱۲۹۰] سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] نقطهٔ عطفی در تاریخ مطبوعات ایران به شمار می‌آید.[۳] از بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تا کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]، سه نشریه در تهران به صورت ارگانهای بانفوذ انقلاب درآمدند: *حبل المتین* که روزانه چاپ می‌شد، و *صوراسرافیل* و *مساوات* که هفتگی منتشر می‌شدند.[۴]

از این سه نشریه، *صوراسرافیل* که در ۳۰ مهٔ ۱۹۰۷ [۹ خرداد ۱۲۸۶] آغاز به کار کرد رادیکال تر و خوش‌زبان‌تر بود و ظرف چند هفته پرطرفدارترین نشریه نیز شد. *صوراسرافیل* به خاطر مطالب طنزآمیز "چرند پرند" که آنها را علی‌اکبر دهخدا می‌نوشت در یادها مانده است. دهخدا دریافته بود که سبک ادبی جدیدی برای انقلاب در افکار لازم است. او از زبان محاورهٔ روزمره استفاده می‌کرد و به مثلها و حکایتهای کهن فارسی معنای سیاسی جدیدی می‌داد. وسایل کار این نویسندهٔ خلّاق به نظر ساده می‌آمد : بازی با کلمات، تعبیر و تفسیر جدید از مثلهای قدیمی، و بازگویی حکایتها. نثر او پلی بین داستانسرایی و روزنامه‌نگاری به وجود آورد.[۵]

صور اسرافیل برای نخستین بار توانست فاصلهٔ عظیم بین توده‌های شهری و روشنفکران رادیکال را کمتر کند. دهخدا بسیاری از سنتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران را به هجو و نقد گرفت. خرافات، اعتقاد به قضا و قدر، و سنتهای مردسالارانه، همه و همه آماج طنز او بودند. دهخدا در سالهای بعدی عمر خود به پژوهشگری نامدار تبدیل شد و به خاطر تدوین *لغت‌نامه* که حاصل یک عمر کار بود به جاودانگی رسید. اما نخستین بار، به هنگامی که سوسیالیستی جوان بود، نوشته‌هایش در *صوراسرافیل* سبب شهرت او به عنوان پیشگام نظم و نثر جدید فارسی در قرن بیستم شد.[۶]

پژوهشگران ایرانی و اروپایی انتشار *صوراسرافیل* را جهشی ادبی می‌دانستند.[۷] ادوارد ج. براون آن را "یکی از بهترین روزنامه‌های ایرانی چه در قبل و چه در دورهٔ جدید" خواند و "چرندپرند" را "بهترین‌نمونهٔ‌طنزفارسی" دانست.[۸] تربیت، همکاربراون درنگارش *مطبوعات و شعر ایران معاصر*، از "زبان جسورانهٔ" روزنامه یاد کرد و آن را به خاطر رویارویی‌اش با علما ستود.[۹] نشریهٔ فرانسوی *روو دو موند مسلمان* که چندین مقالهٔ *صوراسرافیل* را ترجمه و چاپ کرد، از تأثیر این هفته‌نامه در رویدادهای انقلابی ایران سخن گفت و آن را "ادبی‌ترین، خوش نوشته‌ترین و مدوّن‌ترین و پیشروترین روزنامهٔ معاصر ایران" خواند.[۱۰]

اما کار *صوراسرافیل* به درخشش ادبی آن منحصر نبود. طنز و تمثیل به زبان مردمی، با تحلیلهای سیاسی و نیز نامه‌ها و نظرهای مردم شهر و روستا، مجموعاً نقد اجتماعی تندی را فراهم می‌آورد. بنیانگذار *صوراسرافیل*، میرزا جهانگیرخان شیرازی (۱۸۷۶-۱۹۰۸) [۱۲۵۵-۱۲۸۷] فارغ‌التحصیل دارالفنون، چند سالی تحت تأثیر نهضت بابی ازلی و سپس افکار آزاداندیشانهٔ میرزا آقاخان کرمانی قرار گرفته بود. به احتمال زیاد، در دوران مشروطه او نیز مانند بسیاری از آزاداندیشان و ناراضیان مذهبی هم عصر خود، به افکار جدید سوسیالیستی تعلّق خاطر پیدا کرده بود.[11] او همراه با میرزا قاسم تبریزی، که به تأمین مالی نشریه کمک کرد، انتشار *صوراسرافیل* را آغاز نمود و از علی‌اکبر دهخدا (۱۸۷۹-۱۹۵۶) [۱۲۵۸-۱۳۳۵] که توسط تقی‌زاده به آنها معرفی شده بود خواست به عنوان نویسنده و مقاله نویس به آنها ملحق شود. دهخدا نیز فارغ‌التحصیل دارالفنون و همچنین کالج سیاسی تهران بود. او عضو جوان ادارهٔ امور خارجه بود و به اروپا نیز سفر کرده و دو سال در اتریش به سر برده بود. دهخدا و میرزا جهانگیرخان هر دو عضو کمیتهٔ ملی انقلاب در تهران بودند که تشکیلاتی مخفی به شمار می‌آمد و از پیوندهایش با فرقهٔ اجتماعیون عامیون قبلاً صحبت کرده‌ایم.[12]

صوراسرافیل تقریباً در ۵۰۰۰ تا ۵۵۰۰ نسخه چاپ می‌شد اما تعداد خوانندگانش به مراتب بیشتر از این بود. هر نسخه که قیمت اصلی‌اش چند شاهی بود دست به دست می‌شد و تا آخر روز قیمتش به چند قران می‌رسید.[13] در دوران مشروطه نقالان *شاهنامه* نیز در قهوه‌خانه‌ها مطالب تازه چاپ شدهٔ روزنامه‌ها را برای مخاطبان خود نقل می‌کردند،[14] و اشعار طنز آمیز *صوراسرافیل* را مردم حفظ می‌کردند و در کوچه و بازار برای یکدیگر می‌خواندند.

نشریهٔ *حبل‌المتین* در تهران در ۲۹ آوریل ۱۹۰۷ [۹ اردیبهشت ۱۲۸۶] آغاز به کار کرد. سردبیرش سیدحسن کاشانی، برادر مؤید الاسلام، بود که روزنامه‌ای به همین نام را در کلکته سردبیری می‌کرد. وقتی قرارداد ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] روس و انگلیس امضاء شد، *حبل‌المتین* مقاله‌های روشنگرانه‌ای در تحلیل و تقبیح سیاستهای استعماری بریتانیا و روسیه در منطقه، و بخصوص ایران، منتشر کرد. *حبل‌المتین* بعد از کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] منتشر نشد اما وقتی ملّیون در زمستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] رشت را گرفتند، نشریهٔ *حبل‌المتین* در این

شهر به مدت ۴/۵ ماه انتشار یافت، و سپس در تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸]، با اعادهٔ مشروطه، انتشار آن در تهران از سرگرفته شد.

مساوات در ۱۳ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۰ مهر ۱۲۸۶] به سردبیری محمدرضا مساوات (عضو کمیتهٔ ملی انقلاب) و عبدالرحیم خلخالی شروع به انتشار کرد. *مساوات* نشریه‌ای رادیکال بود و از آزادی مطبوعات و حقوق مدنی با حدّت بسیار دفاع می‌کرد. هنگامی که فریدون زرتشتی (حامی مشروطه) در خانه‌اش توسط مخالفان به قتل رسید، *مساوات* سلسله مقاله‌هایی در این مورد نوشت و خواستار مجازات فوری متهم شد. این روزنامه به خاطر موضعگیری‌اش مورد حمایت اقلیت زردشتی قرار گرفت. اعلامیه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون و انجمنهای مجاهدین در ایران نیز در این نشریه چاپ می‌شد. در بهار ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] *مساوات* مقاله‌ای در ذمّ محمدعلی شاه به نام "شاه در چه حال است؟" به چاپ رساند که در نتیجه، این نشریه را تعطیل کردند و سردبیرش تحت تعقیب قرار گرفت. بعد از کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]، محمدمیرزا مساوات از بازداشت گریخت و به تبریز رفت و در آنجا در ایام محاصرهٔ شهر به انتشار نشریهٔ خود ادامه داد. انتشار *مساوات* در مهٔ ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷] پایان یافت و سردبیرش بعداً از آذربایجان به وکالت مجلس دوم انتخاب شد.

رادیکال شدن نشریه‌های تهران در زمستان و بهار ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] واکنشی بود به کودتای نافرجام شاه علیه مجلس در دسامبر ۱۹۰۷ [آذر- دی ۱۲۸۶]. نشریه‌های مترقّی تهران از محافظه‌کاری فزایندهٔ بعضی از روحانیان مشروطه خواه، نمایندگان مجلس، و نیز نمایندگان انجمنها انتقاد کردند. بهبهانی بزرگترین مخالف اصلاحات قضایی در داخل مجلس بود. او محدودیتهای بسیاری را که متمم قانون اساسی در مورد مطبوعات مقرّر داشته بود کافی نمی‌دانست و یک بار دیگر در تصویب قانون دیگری برای کنترل مطبوعات پافشاری کرد تا از انتشار مطالبی که خلاف موازین دینی تشخیص داده می‌شد ممانعت کند. بهبهانی با فعالیتهای نمایندگان و وزارت عدلیه برای یکسان سازی قوانین شریعت یا ایجاد مکانیسمی برای وضع قوانین جدید مدنی نیز مخالفت نمود. اصلاحات مجلس در پاییز ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، رادیکال شدن مطبوعات، و فعالیتهای انجمنها سبب شد که ن.هـ هارتویگ، وزیر مختار روسیه در تهران، و سپس چارلز مارلینگ، کاردار بریتانیا، حمایت خود از محمد علی شاه را تجدید کنند. شاه که با مخالفت مشروطه خواهان روبه‌رو بود، با جان و دل از این حمایتها

بهره برداری کرد. بریگاد قزاق تحت فرمان او نهایتاً در ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد - تیر ۱۲۸۷] علیه مجلس کودتا کرد و مشروطهٔ اول به پایان رسید.

ملانصرالدین و روزنامه‌های رادیکال ایران

قبل از بحث دربارهٔ *صوراسرافیل*، لازم است به اختصار به روزنامهٔ آذری قفقاز به نام *ملانصرالدین* بپردازیم که منبع الهام *صوراسرافیل* و چندین روزنامهٔ دیگر ایران شد. ملانصرالدین هفته‌نامه‌ای هشت صفحه‌ای بود که در تفلیس به سردبیری جلیل محمد قلی‌زاده از ۷ آوریل ۱۹۰۶ [۱۷ فروردین ۱۲۸۵] شروع به کار کرد. علی‌اکبر طاهرزاده صابر (متوفی در ۱۹۱۱) [۱۲۹۰]، شاعر و طنز پرداز آذری و نویسندهٔ اصلی روزنامه، با فرهنگهای قفقاز و ایران آشنایی عمیق داشت و شعرهایش در منطقه بر سر زبانها می‌افتاد. صابر که با نام مستعار "هوپ هوپ" شعر می‌سرود، در جوانی به ایران سفر کرده بود و از قدرت نامحدود استبداد سلطنتی، حاکمیت جبارانهٔ زمینداران، فساد عده‌ای از علما، و تأثیر سرمایه‌داری اروپا در جامعهٔ ایران مطلع شده بود. یک عضو دیگر هیئت تحریریه، محمد سعید اردوبادی نمایشنامه نویس سوسیالیست بود که بعداً در جنگ داخلی تبریز هم شرکت کرد و رمانی دربارهٔ آن به نام *تبریز مه‌آلود* (۱۹۳۸) [۱۳۱۷] نوشت. سوسیالیستهای مسلمان دیگری نیز از حزب همّت، از جمله نریمان نریمانوف، گهگاه در *ملانصرالدین* مطالبی می‌نوشتند.[۱۵]

طبق راه و رسم حزب همت، *ملانصرالدین* وارد مبارزهٔ مطبوعاتی علیه تعصّب دینی و استبداد سیاسی شد. این نشریه خواهان برابری مدنی‌و سیاسی، اصلاحات ارضی رادیکال، و دموکراسی اجتماعی براساس مشارکت مردم بود.[۱۶] در ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] که انقلاب روسیه شکست خورد، *ملانصرالدین* که تحت سانسور دولت روسیه قرار داشت مطالب مربوط به امور اجتماعی و سیاسی کشورهای مسلمان همسایه را افزایش داد و در نتیجه خوانندگان فراوانی در ایران، ترکیه، مصر، هند، و شمال افریقا پیدا کرد.[۱۷] مشابهتهای فرهنگی، دینی و حتی سیاسی در این جوامع مسلمان به *ملانصرالدین* امکان می‌داد که به استبداد، خرافه، و نهادهای قدرتمند دینی در خاورمیانه و بخصوص ایران حمله کند و به طور ضمنی از اوضاع مشابه در قفقاز مسلمان نشین نیز انتقاد کند. *ملانصرالدین* کاریکاتورهای رنگارنگ و هجوآمیز از علما چاپ می‌کرد، و برخی از روحانیان را به همکاری با رژیمهای استبدادی

متهم می‌نمود، و مدعی بود که بسیاری از روحانیان شیعه قادر نیستند در برابر امپریالیسم مقاومت ایدئولوژیکی راستینی را سازمان دهند. از همین رو، *ملانصرالدین* مخالفان بسیار پیدا کرد. این نشریه همچنین مدافع سرسخت حقوق زنان بود و کاریکاتورهایی در انتقاد از حیات اسارتبار زنان مسلمان منطقه چاپ و منتشر می‌کرد. کاریکاتورهای نشریه چنان روحانیان و دیگر افراد سنتی را به خشم آورد که بارها جان سردبیر در معرض خطر قرار گرفت. قلی‌زاده در خاطراتش می‌نویسد: "در سال دوم انتشار، در یکی از شماره‌ها مقاله‌ای دربارهٔ مسئلهٔ زنان بود، و دوستانم نصیحت کردند که در خیابانها آفتابی نشوم، چون مردمِ «شیطان بازار» دکانهای خود را بسته‌اند و دنبال من می‌گردند."[۱۸]

علاوه بر *صوراسرافیل* که مضامین و اسلوب خود را از *ملانصرالدین* اقتباس می‌کرد، دو روزنامهٔ دیگر ایران هم از سبک و سیاق آن تأثیر پذیرفتند: یکی *آذربایجان* در تبریز و دیگری *نسیم شمال* در رشت.[۱۹] *آذربایجان*، به سردبیری علی قلی صفروف، نشریه‌ای طنزآمیز بود که مقاله‌هایی هم به فارسی و هم به ترکی آذری چاپ می‌کرد، اما کاریکاتورهای سیاسی‌اش به پای *ملانصرالدین* نمی‌رسید. *نسیم شمال*، به سردبیری سیّداشرف، نشریه‌ای سوسیالیستی بود که به التزام در قبال زحمتکشان شهرت داشت، هر چند که در مقایسه با *ملانصرالدین* یا *صوراسرافیل* در مسئلهٔ زنان محافظه‌کارتر بود. *نسیم‌شمال* خیلی‌وقتها شعرهای صابر را ترجمه می‌کرد یا حاوی اقتباسهای آزاد از سبک صابر به‌زبان‌فارسی بود. وقتی *ملانصرالدین* مقاله‌ای علیه شاه به خاطر "وطن فروشی" به بیگانگان چاپ کرد، *نسیم شمال* از همان قالب طنزآمیز برای حمله به شیخ فضل‌الله نوری استفاده کرد.[۲۰]

چندین عامل *ملانصرالدین* را به تعقیب دقیق رویدادهای انقلابی ایران ترغیب می‌کرد، از جمله خاستگاه قومی قلی زاده و صابر، حضور اقلیت بزرگی از آذریان و ایرانیان در قفقاز، و وابستگیهای ایدئولوژیکی محکم *ملانصرالدین* به حزب سوسیال دموکرات همت و فرقهٔ اجتماعیون عامیون. ایرانیان *ملانصرالدین* را یک روزنامهٔ ایرانی چاپ خارج از کشور می‌دانستند که مسائل انقلاب مشروطه را بدون ترس و واهمه از شاه یا علمای مستبد منعکس می‌کند. وقتی مردم آذربایجان میرزا حسن مجتهد، روحانی مستبد، را در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] اخراج کردند، *ملانصرالدین* به شدت تحت تأثیر اقدام جسورانهٔ آذربایجانیها قرار گرفت و در هجو روحانیان مستبدی که فریاد "واشریعتا!" سر می‌دادند و از مشروطه سر

به فغان می‌زدند شعری به چاپ رساند.[۲۱]

در ایران و نجف، چندین نفر از علما *ملانصرالدین* را تحریم کردند و مطالب آن را "کفرآمیز" خواندند و این نشریه را بدتر از "شمشیر شمر" دانستند.[۲۲] محمد علی شاه سعی کرد مانع توزیع *ملانصرالدین* شود، اما این نشریه چنان در ایران پرطرفدار بود که مجلس مداخله کرد و شاه را از این کار بازداشت. یحیی آرین‌پور می‌نویسد که در جریان محاصرهٔ تبریز، یکی از مسئولیتهای کمیتهٔ انقلابی جلفا، ارسال شعرهای جدید *ملانصرالدین* به سنگرهای مقاومت ملیون بود.[۲۳]

صوراسرافیل، فکرآزادی، و نبرد با روحانیان مخالف

صوراسرافیل در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در بحبوحهٔ کشاکشهای تبریز و تهران بر سر متمم قانون اساسی، فعالیت خود را آغاز کرد. جهت گیری سیاسی *صوراسرافیل* از همان شمارهٔ اول مشخص بود. این نشریه هم به مشروطه پای بند بود و هم به آرمان ضعفا:

> در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملّی و معاونت روستاییان و ضعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم، و از این نیّت مقدس تا زنده‌ایم دست نکشیم، و با صدای رسا می‌گوییم که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم، و به زندگی بدون حرّیت و مساوات و شرف وقعی نمی‌گذاریم. بجز ذات پروردگار و احکام الهیه و قوانین ملکیه از احدی نمی‌ترسیم. ... تملّق از کسی نمی‌گوییم و به رشوه گول نمی‌خوریم ... در نگارش این روزنامه انتفاع و سود شخصی را منظور نمی‌نماییم و این کار را کسب و شغل خود قرار نمی‌دهیم.[۲۴]

صور اسرافیل از محمد علی شاه خواست تا به مخالفت با نظم جدید سیاسی خاتمه دهد و سرنوشت حکمرانانی را که چنین نکردند یادآور شد.

> اعلیحضرتا، پدر تاجدارا. آیا هیچ تاریخ ژول سزار روم را می‌خوانید؟
> آیا حکایت پادشاه انگلیس را به خاطر می‌آورید؟
> آیا قصهٔ لوئی شانزدهم را به نظر دارید؟
> آیا قتل جد تاجدار بزرگوار خود [ناصرالدین شاه] را متذکر می‌شوید؟[۲۵]

هیچ کدام از این فرمانروایان جرم شخصی مرتکب نشده بودند. آنها فقط نتوانستند به ندای تاریخ پاسخ گویند. دنیا همانند طفلی است که رشد می‌کند و به بلوغ می‌رسد و وارد مرحلهٔ کمال می‌شود، و هیچ شاه یا رهبر شجاعی قادر نیست موج تاریخ را به عقب برگرداند. هنگامی که حکمرانان به این *حق طبیعی* مردم اعتنا نمی‌کنند قیامها بر پا می‌شود. *صوراسرافیل* خطاب به وزیران و سیاستمداران شاه، که می‌گفتند ایران آمادهٔ مشروطیت نیست و استحقاق دموکراسی راندارد، نوشت که ایرانیان در آغاز قرن بیستم همانند "رومیها در ۵۰۹ قبل از میلاد، انگلیسیان در ۱۶۴۹، و فرانسه‌ها در ۱۷۹۳" هستند.[۲۶] این ادعا که ملت به پاخاسته آمادهٔ تحول نیست، باطل است. "هیچ وقت و در هیچ یک از ادوار تاریخی ملّت پیش از استحقاق و پیش از رشد و بلوغ حقیقی رد حقوق و اختیارات خود را نخواسته است ... [و نیز] هیچ وقت این کلمه [حقوق] بیجا و در غیر موقع خود استعمال نشده است."[۲۷] ملک‌المتکلمین نیز در سخنانی که در همین شمارهٔ *صوراسرافیل* به چاپ رسید، به زبانی مشابه، انقلاب مشروطهٔ ایران را با سایر نهضتهای انقلابی مقایسه کرد. او به مخاطبان خود یادآور شد که انقلاب ایران تافتهٔ جدابافته نیست، بلکه رویدادی سیاسی در ادامهٔ انقلابهای قبلی جهان، بخصوص انقلاب فرانسه در قرن هجدهم و انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ است. "مثلاً تاریخ فرانسه را هر کس ملاحظه کند می‌بیند غالب اوضاع آنجا مشابه حال ما بوده و تاریخ همین دو سالهٔ روسیه را هر که ببیند می‌داند کمال شباهت را با وضع حالیهٔ ما داشته."[۲۸] مجلس ایران و دومای روسیه مانند دو نهال نورسیده از خاک عدالت و مشروطه سربرآورده‌اند. انقلاب گسترده‌تر روسیه با ضد انقلاب نیرومندی در هم شکست. اگر ایران با وضع مشابهی مواجه نشده و "آن طوری که باید خونریزی نشده"، به این علت است که مستبدین هنوز، در مقایسه با امثال خود در روسیه، ضعیف‌تر از ملت هستند.[۲۹]

با قطعی‌تر شدن نهضت انقلابی ایران و تقویت صفوف مخالفان مشروطه، *صوراسرافیل* در نفی مخالفان و ارائهٔ چشم‌انداز جدیدی که سوسیالیستی بود بی‌پرواتر و جسورانه‌تر عمل کرد. یک جنبهٔ جالب *صوراسرافیل*، افزایش رادیکالیسم آن در دورهٔ کوتاه اما پرحادثهٔ ۱۹۰۷-۱۹۰۸ [۱۲۸۶-۱۲۸۸] بود. *صوراسرافیل* در ابتدا سرمقاله‌هایی دربارهٔ آزادی بیان از نظر فیلسوفان و روشنگران قرن هجدهم به چاپ رساند. در نخستین شماره به شاه، وزیران و ادارهٔ ممیزی حمله کرد. چند هفتهٔ بعد، به انتقاد و هجو روحانی‌نمایان پرداخت. دهخدا

نوشت که فریبکاری و نخوت آنها بی انتهاست. نمی‌شود از آنها انتظار نظم و نزاکت داشت. هرکدام به محض آنکه فرصت به دست می‌آورد ادعای امامت یا حتی پیامبری می‌کند. کل کشور پر از این "پیغمبران دروغی" است. دهخدا در ادامه افزود: "اما اگر بگویی آقا سید پیغمبر بشو! جناب شیخ ادعای امامت کن! حضرت حجةالاسلام نایب امام باش! فوراً مخدومی چشمها را با حالت بُهت به دوران می‌اندازد. چهره را حُزن می‌دهد. صدایش ضعیف می‌شود. و بالاخره سینه‌اش را سپر تیر شماتت محجوبین، منافقین و ناقضین عصر می‌سازد. یعنی تمام ذرّات وجود آقا برای نزول وحی و الهام حاضر می‌گردد."[۳۰]

صوراسرافیل از شعایر اسلامی انتقاد نمی‌کرد بلکه به جهل و جزم‌اندیشی علمای ناصالحی حمله می‌کرد که فلسفه و متافیزیک اسلامی را به حد "معجونی مضحک" تنزل داده‌اند و مطالعهٔ فلسفه را به حفظ کردن و از بر خواندن بدل کرده‌اند، و نه فقط مانع رشد فکری ملت شده‌اند بلکه اوضاعی را به وجود آورده‌اند که "امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران یک طلبه، یک عالم، و یک فقیه نیست که بتواند اقلاً یک ساعت بدون برداشتن چماق تکفیر که آخرین وسیلهٔ غلبه بر خصم است با یک کشیش عیسوی، یا یک خاخام یهودی، و یا یک حشیشی مدعی قطبیت اقلاً یک ساعت منظم و موافق اصول منطق صحبت کند."[۳۱]

انتشار این تفکرات روشنگر در صفحات *صوراسرافیل* بازتاب مبارزه‌های سیاسی بود که در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در خیابانها بین حامیان مجلس و روحانیان مخالف مجلس جریان داشت. متمم قانون اساسی به ضد خود تبدیل شده بود و هیئت تطبیق موانعی در راه آزادی بیان و سایر آزادیهای دموکراتیک پدید آورده بود. نوری نهایتاً موفق شد که تشکیل شورایی از علما را در متمم قانون اساسی بگنجاند که حق وتو در مورد مصوبات مجلس داشتند، اما او و حامیانش بازهم دست از مخالفت بر نداشتند. در تابستان ۱۹۰۷ نوری و حدود هزار نفر از طرفدرانش در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شدند و نوری از آنجا لوایح مخالفت آمیز خود را انتشار داد.[۳۲]

در واکنش به این اقدامها، *صوراسرافیل* بر انتقادهای خود از علمای ضدمشروطه و سنتهای خرافی افزود، و به شیوهٔ تمثیلی خاص خود داستان ملاقات خیالی شیطان و جنود مخالف مشروطه را به رشتهٔ تحریر در آورد. داستان از این قرار بود که مخالفان انقلاب از

وضعیت خود چنان مأیوس شدند که دست به دامان شیطان شدند. به نظر آنها اوضاع مستبدان در روسیه بهتر بود زیرا می‌شد گروههای قومی و مذهبی را به جان هم انداخت. وانگهی، جیره و مواجب سربازان روس بیشتر از سربازان ایرانی بود، و قشون روس برای امرار معاش وابستگی زیادی به مردم و روستاها نداشت و از این رو به افسران و صاحب منصبان و دربار وفادارتر بود. در ایران اوضاع فرق می‌کرد. ملت از لحاظ قومیت، زبان، دین، و آداب و رسوم یکپارچه‌تر بود. سربازان ایرانی از کشتن تهیدستان و زارعان اکراه داشتند چون خودشان از میان آنها بودند. و چون نه دولت به افراد خود حقوق منظم می‌داد و نه رؤسای قبایل، این سربازان برای سیر کردن شکم خود مجبور بودند به انواع کارها، از قبیل هیزم شکستن و باربری، نیز روی بیاورند و در نتیجه با جامعهٔ خود پیوند مستمر داشتند.

شیطان فکری کرد. طبق اخبار واصله، "از علمای سوء و فقهای دین فروش که جز لیره و امپریال به چیزی اعتقاد ندارند و در مقابل اسکناس و منات تمام دنیا و آخرت را به هیچ می‌شمارند به قدر کافی در مملکت داریم که به هیچ وقت نباید در چنین موقعها از آنها صرف نظر کنیم." تنها راه این بود که "چند نفر از این تجّار دین را دید و دعاوی دینی آنها را به دراهم معدود خرید. و آن وقت خود آنها را برای القاء شبهه به جان عوام انداخت و کار آزادی طلبان و مشروطه خواهان را به یکبارگی ساخت."[۳۳]

صوراسرافیل با بحث دربارهٔ این داستان خیالی، که فعالیتهای روحانیان ضدمشروطه را در ردیف دسیسه چینی با شیطان می‌دانست، به ذکر وقایع مستندی از سراسر کشور پرداخت که همین قشر در آنها دخیل بودند. در تبریز، روحانیان مخالف مُهر انجمنهای آذربایجان و قفقاز را جعل کرده بودند و اسنادی ساخته و پرداخته بودند که در آنها به اسلام حمله شده بود. برخی مدعی بودند که وکلا بابی‌اند و مجلس برای جلب مریدان جدید نهضت بابیه تشکیل شده است. از انزلی در شمال تا کرمان در جنوب، مستبدان عملاً با انجمنهای مجاهدین و سایر انجمنهای مردمی در جنگ بودند.[۳۴]

نوری که مقاله‌هایش را چاپخانه‌های تهران نمی‌پذیرفتند، نوشته‌های خود به نام *لوایح شیخ‌فضل‌الله نوری* را از حضرت‌عبدالعظیم به صورت ورقه‌های چاپ سنگی انتشار می‌داد. او در این مقاله‌ها بعضی از اعتراضهای اصلی خود به اوضاع جدیدرا مطرح می‌کرد. به نظر او قوانین جدید مشروطه از ایدئولوژی غریبه و بیگانهٔ اروپایی استخراج شده بودند و به ضرر

شریعت و قدرت علما بودند، و اموری را ترویج می‌کردند که مغایر دین اسلام بودند. انقلابیون برای فلاسفه و علمای اروپایی که منکر دین بوده‌اند مقامی بالاتر از بنیانگذاران اسلام قایل‌اند. در میان متفکران نامطلوب اروپایی از نظر نوری، نامهای گالیله، نیوتن، کپلر، ویکتورهوگو، ژان‌ژاک روسو، و بخصوص ولتر به چشم می‌خورد که "مطالب کفرآمیز" بسیار دربارهٔ محمد (ص) نوشته است. به علاوه، انواع ایدئولوژیها، مانند "آنارشیست، نیهیلیست، سوسیالیست، ناتورالیست، یا بابیست" پدید آمده‌اند که علما همهٔ آنها را مردود می‌دانند. شیخ فضل‌الله فغان داشت که "دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انسب نمود و آن قوانینی را که به مقتضای یک هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحهٔ مسکرات و اشاعهٔ فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدّسه در ایجاد کارخانجات." شیخ فضل‌الله که باز شدن مدارس دختران را در ردیف ترویج فاحشه خانه‌ها می‌دید، شاکی بود که مشروطه خواهان می‌گویند : "تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافر باشد و با همدیگر در آمیزند و به یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند" و فغانش از "کلمهٔ آزادی" به آسمان بود. لعنت می‌کرد که "فنون فحشاء و فسوق و فجور تا کجا شایع شده. آیا زنها لباس مردانه نمی‌پوشند و به کوچه و بازارها نمی‌رفتند؟" و لذا از مجلس شورای ملی که خود در تعیین مضمون مشروطه و آزادی و نیاز به رفرم اصول مذهبی سر درگم بود می‌پرسید : "اولاً معنی مشروطیت چیست و حدود مداخلهٔ مجلس تا کجاست و قوانین مقرره در مجلس می‌تواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا خیر. ثانیاً مراد از حرّیت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حرّیت دارند؟"[۳۵]

نخستین سالگرد انقلاب، نوری و همتایانش را به شدت خشمگین کرد زیرا این تعطیلی جدید ملّی رقیب تعطیلیهای دینی شده بود. در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [۲ مرداد ۱۲۸۶]، دهها هزار نفر در خیابانهای تهران سالگرد انقلاب را جشن گرفتند، اما به ادعای نوری حتی یک پرچم به یاد شریعت به دست نگرفتند و نوری نوشت که "خوب ختمی برای اسلام گذاشته‌اید!"

این کفر و الحاد به سالگرد انقلاب منحصر نبود. در آذربایجان، مجاهدین قفقازی اسلام را منسوخ می‌دانستند و دیگر پای بند آن نبودند و در تهران *صوراسرافیل* و دیگر نشریه‌ها دین پیامبر را بازیچه کرده بودند.[۳۶] نوری می‌گفت که در چنین اوضاع و احوالی، علما فقط در صورتی با مجلس کار خواهند کرد که در متمم تجدید نظر شود و مادهٔ ۲ رسماً به تصویب مجلس برسد. در عین حال، مجلس نباید بر هیئت علمای ناظر قوانین مجلس هیچ گونه اختیاری داشته باشد. نوری خواستار درج مواد جدیدی در متمم بود که مشارکت ناراضیان مذهبی و از جمله "بهاییان" را که از نظر علما "ملحد و کافر" بودند ممنوع کند. موادی از قانون اساسی که طبق قوانین بیگانه نوشته شده بودند، نظیر آزادی کامل مطبوعات، می‌بایست عوض شوند. او صراحتاً می‌گفت که آزادی کامل را نمی‌توان در میان ملل مسلمان جاری کرد. مشروطه طلبان "اشاعه می‌دهند که اسلام طلبان مستبدند و حال آنکه البته باید مستبد باشند. اساسهٔ اسلام بلکه هر دینی بر استبداد است".[۳۷]

صوراسرافیل به دلیل حمله‌هایش به روحانیان مخالف، موقتاً توسط حکومت تعطیل شد. در اولین شمارهٔ بعدی، سردبیران از تقی‌زاده، نمایندهٔ آذربایجان، تقاضا کردند که مقاله‌ای بی امضا در دفاع از روزنامه بنویسد. تقی زاده با لحنی محتاطانه نظرات *صوراسرافیل* را تکرار کرد و نوشت که نشریه میان پاسداری از شعایر مذهبی و سوء استفاده از دین توسط روحانیان مستبد تفاوت قایل است.[۳۸] در همین شماره، انتقاد بی سابقه‌ای از نوری به قلم یک زن ناشناس نیز به چاپ رسید. این زن از خوانندگان خواسته بود که قدرت علمای مستبد را دست کم نگیرند و خیال نکنند که کل ملت "بیدار" شده است زیرا حتی کسانی که به نهضت پیوسته‌اند ممکن است به آسانی فریب امثال نوری را بخورند که مشروطه خواهان را به طرفداری از بابیگری متهم می‌کنند.[۳۹]

نویسندگان *صوراسرافیل* که از نوری و طرفدارانش ترسی به دل راه نمی‌دادند، در این شماره سرمقاله‌ای چاپ‌کردند و خواستار آزادی‌بیشتر اندیشه‌شدند. آنها برحق تفکر آزادانه تأکید کردند و خواهان رهایی از قیمومت تحمیلی حکومت و علما شدند. در سرمقاله آمده بود که‌هیچ محدودیت خارجی بر تکامل انسان نمی‌تواند وجود داشته باشد و حتی بزرگترین فیلسوفان هم قوهٔ انسانها را تا به آخر نپوییده‌اند. "برای کمال آدمیت نه حقاید سقراط، نه افکار ارسطو، و نه معلومات اسپنسر و کانت سرحد نمی‌تواند شد." یاری هیچ شاه خیرخواه

یا نصایح هیچ رهبر مذهبی نمی‌تواند به قدر یک خردل در تهیه و تکامل لوازم ترقی و کمال بشری تأثیر بگذارد. فقط با اعطای آزادی به انسانها، "واگذاردن انسان به خود او برای پیروی طریق ترقی"، با اجازهٔ کسب خود آگاهی به آنها، و با دادن فرصت برای یافتن راه تکامل خویش، بشر پیشرفت می‌کند. به تعلیم قهری شاگردان توسط روحانیان باید پایان داد. مردم باید در تعقیب آمال خود آزاد باشند. "این است معنی کلمهٔ جدید *آزادی* که تمام انبیاء، حکما و علمای دنیا مستقیم و غیر مستقیم برای تکمیل معنی آن کوشیده‌اند." فقط پس از تحصیل این حق آزادی بشر "می‌تواند خود را آدم شمرد ... و خود را به بالاترین رتبهٔ وجود برساند." سرمقاله‌نویس اضافه کرد که تنها مرز آزادی جایی است که آزادی شخص مخل آزادی دیگران نشود.[۴۰] در مورد "کهنه‌پرستانی" که این موج جدید تفکر را نمی‌پذیرند، فقط می‌توان گفت که "عنقریب سیل این خیالات تازه اراضی مقدّسهٔ شما را به همّت خودتان و یا بدبختانه به اجبار دیگران گرفته لوث این اوهام و خرافات مندرسهٔ شما را از روی زمین خواهد شست."[۴۱]

این سرمقاله علمای تهران را به خشم درآورد و باز هم به طور موقت نشریه تعطیل شد. به گفتهٔ دهخدا، گروهی متشکل از پنجاه طلبه نویسندگان *صوراسرافیل* را مهدورالدم دانستند. اما با مداخلهٔ نمایندگان ترقیخواه مجلس و انجمنهای مختلف شهر، انتشار *صوراسرافیل* در اوایل نوامبر ۱۹۰۷ [اواسط آبان ۱۲۸۶] از سر گرفته شد.[۴۲] دهخدا در یکی از مطالب طنزآمیز خود این حملهٔ طلاب به دفتر روزنامه را نقل کرد و از ملاقات خود با یک روحانی برجسته به خاطر آن مقالهٔ جنجالی گزارش داد.

> من یک وقت در تاریخ مصریها خوانده بودم که اهالی مصر دو مذهب داشتند. یکی مذهب کاهنها و سلاطین بود، یکی هم مذهب عوام‌الناس؛ فرعون و کاهنها خدا را می‌پرستیدند و عوام‌الناس هم فرعون را می‌پرستیدند. ببینم چه می‌خواستم بگویم، بله می‌خواستم بگویم یکی از علمای بزرگ بعد از آنکه مقالهٔ اول نمرهٔ دوازدهم صور اسرافیل را برایش خواندم و همه را درست گوش داد و فهمید، گفت "نه، اینها کفر نیست، اینها مخالف با اسلام نیست، همهٔ اینها صحیح است اما نباید این مطالب را برای عوام نوشت" زیاده چه دردسر بدهم. خدا این شب جمعه همهٔ کاهنها را هم رحمت کند برای اینکه آنها هم خداپرست بودند و آنها هم می‌دانستند که فرعون خدا نیست. زیاده جسارت است.[۴۳]

به عبارت دیگر، جرم *صوراسرافیل* این بود که غافل از آن بود که در ایران نیز دو دین وجود دارد. مردم عادی می‌بایست شاه و علما را بپرستند. بحثهای فلسفی دربارهٔ حدود قدرت و اختیارات فقط در حلقهٔ نخبگان مجاز بود و نمی‌بایست آنها را با مردم عادی در میان نهاد.

بحث دربارهٔ سوسیالیسم

در نوامبر ۱۹۰۷ [آبان - آذر ۱۲۸۶] *صوراسرافیل* چاپ سلسله مقاله‌هایی را دربارهٔ دهقانان و مسئلهٔ ارضی آغاز کرد و همزمان به بررسی تلقیاتی که در فرهنگ ایران دربارهٔ کار وجود داشت پرداخت. این چرخش به تحلیل آشکارتر طبقاتی شاید ناشی از این امر بود که شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون در ایران در سپتامبر ۱۹۰۷ [شهریور - مهر ۱۲۸۶] در مشهد کنگره‌ای برگزار کرده و نظامنامه‌ای را به تصویب رسانده بودند که در آن از جمله از حقوق کارگران و دهقانان سخن رفته بود. دهخدا که عضو کمیتهٔ ملی انقلاب بود قاعدتاً از این گردهمایی خبر داشت و نظامنامهٔ آن را خوانده بود.

صوراسرافیل نوشت که رعیت بدبخت متعلق به ارباب است و در "ردیف گاو و گوسفند و الاغ ارباب می‌باشد". ارباب اختیاردار کامل حیات و ممات رعایاست، تا جایی که حبس، تنبیه، شلاق، تبعید و گاه حتی قتل رعایا از حقوق طبیعی ارباب محسوب می‌شود.[۴۴] مسائل عدیدهٔ اجتماعی و سیاسی ایران فقط در صورتی حل می‌شود که دهقانان و کارگران مطمئن شوند که ثمرهٔ کار آنها به طور کامل، یا حداقل بخشی از آن، به خودشان تعلق می‌گیرد. "برای جلوگیری از این فقر عمومی و فساد اخلاق مسری بلاشک تنها مالک بودن رعیت در آن قسمت زمین که زحمتش را به‌عهده گرفته بهترین علاج مجرب و آخرین دوای منحصر است".

صوراسرافیل تأکید کرد که این افکار *مردم‌آزادکن* محصول تخیل ما نیست، بلکه بر تحلیل اجتماعی اوضاع ایران و افکار سوسیالیستهای اروپا استوار است. روزنامه با توجه به اعتصابهای دهقانی گیلان نوشت:

> عقاید رئیس آدم پرستهای دنیا (ژان ژورس) را هر کس در باب آتیهٔ ایران دیده باشد و انقلابات قراء و قصاب رشت را در این اواخر به آن ضمیمه نماید می‌داند که پایهٔ این حرفها بر هوا نیست و به زودی همهٔ این خیالات آدم آزادکن در ایران از اولین مسلمیات قانونی خواهد شد.[۴۵]

چه به خاطر اعتبار ژان ژورس (۱۸۵۰-۱۹۱۴)، انسانگرا و سوسیالیست فرانسوی که در راه تفکیک کلیسا و دولت مبارزه کرد و بعضی از آموزه‌های مارکسیستی را در هیئت عقلانیت و اخلاقیات قرن هجدهم ارائه نمود، و چه به خاطر کنگرهٔ مخفی مجاهدین در مشهد که خواهان توزیع اراضی خالصه در میان دهقانان شده بود، *صور اسرافیل* حال خواهان تعمیق انقلاب از طریق بسط آن در میان رعایا بود. در مقاله‌ها و سرمقاله‌ها از مجلس خواسته می‌شد که برنامه‌ای برای توزیع زمین در پیش گیرد تا جامعهٔ سنتی پیش از سرمایه‌داری ریشه‌کن شود و صنعتی شدن کامل و دموکراسی رادیکال آغاز گردد. چون هیچ اربابی از زمینهای خود دست نمی‌کشد و هیچ دهقانی هم قدرت ندارد که به تنهایی خود و خانواده‌اش را از شر ارباب خلاص کند، به عهدهٔ مجلس است که یک بانک ملی تأسیس کند که طرح زمین برای دهقانان را به اجرا در آورد.

اما دهخدا تنها به مسائل اقتصادی نمی‌اندیشید بلکه واقف بود که تفکر فرهنگی نیز باید در مورد کار یدی تغییر یابد. در مقاله‌ای دربارهٔ کارگران، از تلقیهای نادرست اجتماعی و فرهنگی از کار در جامعهٔ ایران سخن به میان آورد. لفظ کار در زبان عوام مترادف با "زشتی، حقارت و دون‌پایگی" است، زیرا کارگر بودن در ایران غیر صنعتی به معنی انجام کارهای خدماتی است که وجود انگل‌وار زعمای زمیندار را تداوم بخشیده است. این حاجیها و امیرها کار هزاران دست تلاشگر کشور را از ثمر انداخته‌اند و آنها را به عنوان وابسته، خدمتکار، نوکر، پادو و دلاک صرفاً به خدمت خود گماشته‌اند. برای تجلیل کار در ایران باید به قرنها بیگاری پایان داد و این مهم با صنعتی شدن کشور حاصل می‌شود. کارگران باید مطمئن شوند که ثمرهٔ کارشان به خودشان تعلق می‌گیرد - از طریق "کاهش حقوق اربابی، لغو مالیاتهای دولتی، و منافع سرمایه". در این صورت، کارگران از کار رویگردان نمی‌شوند، و اعضای حکومت و صاحبان سرمایه نیز چنین اختیارات نامحدودی نخواهند داشت.[۴۶]

حق دهقانان بر زمین در مقاله‌ای که به انقلاب روسیه اختصاص داشت مطرح شد. *صوراسرافیل* دربارهٔ علت تعطیل دومای روسیه توسط تزار، نوشت که یک نکتهٔ مهم در دوما، حق ارضی دهقانان بود. در هر منطقه، مردم نمایندگان انتخاب شدهٔ دوما را به "حمایت ضعفا و فقرای مملکت و تحصیل آزادی و طرفداری رعایا و کارگر قسم داده و قول شرف گرفتند."[۴۷] دوما دربارهٔ مجموعه قوانینی برای توزیع بلاعوض اراضی دولتی، اراضی

متعلق به کلیسا، و اراضی تحت تملک مالکان بزرگ به بحث پرداخت، اما با مخالفت حکومت مواجه شد، و حکومت دومای اول را تعطیل کرد. *صوراسرافیل* از آرمان نمایندگان روس دفاع کرد. گزارشهایی از محاکمهٔ اعضای دوما و نیز اعلامیهٔ دویست نمایندهٔ دوما در حمایت از توزیع زمین را چاپ کرد. سلسله مقاله‌هایی نیز از روزنامهٔ آذری *ارشاد* (که در باکو چاپ می‌شد) منتشر کرد که در آن از پنج گرایش سیاسی مهم در انقلاب روسیه بحث شده بود. *ارشاد* (۱۹۰۶–۱۹۰۸) [۱۲۸۵–۱۲۸۷]که توسط آقایف (سوسیالیست مسلمان) در باکو منتشر می‌شد یکی از رادیکالترین روزنامه‌های آذری قفقاز بود. شعار آن، "آزادی، برابری، عدالت"، شبیه شعار *صوراسرافیل* یعنی "آزادی، برابری، برادری" بود که اشاره به انقلاب فرانسه داشت. تنی چند از نویسندگان حزب همت، نظیر نریمانوف، عزیز بیکوف، و افندیف، نیز در *ارشاد* مقاله می‌نوشتند. مقالهٔ سیاسی *صوراسرافیل* که از *ارشاد* اقتباس شده بود، با شرحی از سلطنت طلبان و احزاب مشروطه خواه روسیه آغاز می‌شد و با برنامهٔ اجتماعیون انقلابیون (سوسیال رولوسیونرها) خاتمه می‌یافت.[۴۸] از سوسیال دموکراتها بحثی نشد، شایدبه این دلیل که بنا به معیارهای *ارشاد* بیش از حد رادیکال بودند. اجتماعیون انقلابیون نیز که خواهان جمهوری، ملی شدن ثروتها و تجارت بودند، و تهیدستان و کارگران را مخاطب خود می‌دانستند، از نظر *ارشاد* بیش از حد رادیکال محسوب می‌شدند.

آن گرایش سیاسی که برنامه‌اش به مسلمانان باکو توصیه می‌شد "حریة ملیة" بود. این حزب خواهان دموکراسی پارلمانی، مقاومت فعالانهٔ مردم از طریق اعتصاب و عدم پرداخت مالیات، حق رای برای مردان و زنان، هشت ساعت کار در روز، آزادی تحصیل، توزیع بلاعوض اراضی سلطنتی و وقفی، و فروش اراضی مالکان بزرگ به دهقانان بود.[۴۹] این خواستها مطمئناً با خواستهای *صوراسرافیل*، که بین مواضع لیبرالی، پوپولیستی و سوسیالیستی نوسان داشت، در توافق بود.

مقاله‌نویسان *صوراسرافیل* به یک موضوع تئوریک دیگر نیز توجه نمودند. چگونه ایران می‌تواند در مسیر جدید دموکراسی پارلمانی و صنعتی شدن پیش برود و به سمت یک جامعهٔ سوسیالیستی گام بردارد، اما از عواقب غیر انسانی تولید سرمایه‌داری اجتناب کند؟ *صوراسرافیل* بحث جالبی را با خوانندگانش آغاز کرد. عده‌ای از خوانندگان طرفدار اصلاحات تدریجی در کشور بودند و می‌گفتند که شاید اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی یا

سایر تدابیر رادیکال، زود باشد.

این نغمه که شما امروز در مسئلهٔ اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین بلند کرده‌اید بسیار خوش‌آهنگ و تقریباً بیشتر حکمای دنیا و همهٔ آدم دوستهای عالم با شما هم آوازند. اما این را هم نمی‌توان انکار کرد که این قبیل کارها از امور تدریجی الحصول و نتیجهٔ پانصد سال منازعات سیاسی، دینی و بالاخره اجتماعی ملل روی زمین است. می‌خواهم بگویم به همان ترتیب طبیعی که پلهٔ دوم را پیش از پلهٔ اول نمی‌توان بالا رفت همان طور هم تا ملت از زدوخوردهای سیاسی و روحانی آسوده نشده باشد نمی‌تواند داخل مسائل اجتماعی شود. اروپاییها هم بعد از قرنها آزادی حالا به تازگی با اشکالات زیاد دست به این مطالب می‌زنند و هنوز هم در همه جا به صد یک مقاصد خود نرسیده‌اند.[۵۰]

صوراسرافیل در جواب تصدیق کرد که "نه فرانسه‌ها، و نه آلمانها، و نه آمریکاییها هیچ یک مسائل اجتماعی را بر امور سیاسی و روحانی مقدم نداشته، بلکه در یک زمان نیز جمع میان هر سه نکرده‌اند"، ولی اضافه کرد که نمی‌توان بحث در مورد مسائل اجتماعی را تا زمان حل و فصل منازعات سیاسی و مذهبی معطل گذاشت. در غیر این صورت، ایران نه فقط "موازنهٔ ملی" خود را در مقیاس جهان از دست خواهد داد، بلکه مصایب و سختیهایش "میلیونها" برابر خواهد شد. نکتهٔ اصلی در این جواب این بود که روشنفکران ایران باید محدودیت اصلاحات قانونی را بشناسند. باید بفهمند که (برخلاف ادعاهای ملکم‌خان وبیشتر نمایندگان مجلس) صِرف وجود قوانین نمی‌تواند به تنهایی همهٔ بلیه‌های ملت را از بین ببرد؛ می‌توان از قوانین برای تثبیت نابرابریها (و نه صرفاً رفع تبعیضها) در جامعه استفاده کرد. "قانون در ضمن هزاران فایده عام‌المنفعه بلاشک تسلط اغنیاء، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیأت را در مرکز معینی محافظت کرده، آقایی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی می‌کند."[۵۱] جوامع اروپایی با نظامهای سنجیدهٔ پارلمانی خود، صحنهٔ بربریت جدیدی به نام سرمایه‌داری شده‌اند. "نه نرون تاریخ روم، نه ضحاک افسانه‌های ایران، و نه هیچ کشیش انکیزیسیون به این قدر از تسلط سرمایه‌داران عصر حاضر اروپای متمدن مالک و به این درجه از آدم‌کشی مقتدر نبوده‌اند."[۵۲] از این لحاظ، ایران از این امتیاز برخوردار است که

زمانی انقلاب کرده است که طبقهٔ سرمایه‌دار کوچکی دارد. آیا رادیکالهای ایران می‌توانند از این موقعیت بهره‌برداری کنند، با سرعت به سمت جامعهٔ سوسیالیستی مساوات گرایانه‌تری گام بردارند، و مرحلهٔ سرمایه‌داری را که در جوامع اروپایی رخ نموده است پُل بزنند؟

نویسندگان *صوراسرافیل* می‌گفتند که اصول "مرام سوسیالیسم" با مذهب اسلام کلاً سازگار است و لذا شاید بتوان روایتی بومی از انقلاب اجتماعی را در ایران مطرح کرد. ملت فرصت خواهد یافت تا پیش از آنکه وضعی پیش آید که "سرمایه‌های گزاف در مراکز معدود متمرکز شوند" با طبقهٔ سرمایه‌دار مبارزه کند.[۵۳]

در اینجا به وضوح تولد و شکل‌گیری سه نظریه را که پایه‌های فکری جنبش چپ ایران را در قرن بیستم به وجود آوردند می‌بینیم : اوّل اینکه همزمان با تلاش در راه نیل به آزادیهای دموکراتیک سیاسی و اصلاح مذهبی، مسائل اجتماعی و طبقاتی ایران را می‌توان و باید مطرح ساخت. دوّم اینکه به علت عدم رشد گستردهٔ سرمایه‌داری در ایران می‌توان مرحلهٔ سرمایه‌داری را پل زد و به سوی جنبش سوسیالیستی حرکت کرد. و سوّم اینکه افکار اروپایی سوسیالیستی با تعابیر اسلامی کاملاً قابل انطباق هستند.

البته ممکن است که این نظریهٔ سوّم (که اسلام اگر واقعاً طبق *قرآن‌کریم* و شریعت اجرا شود می‌تواند مبنای جامعهٔ مساوات گرایانه‌تری گردد) پوششی برای دفاع از نویسندگان در برابر حملات علمای مستبد بوده باشد؛ ولی در مجموع این قبیل اغتشاشهای تئوریک، در ذهن بسیاری از سوسیالیستهای مسلمان آن دوره، از جمله بعضی از اعضای فرقهٔ اجتماعیون عامیون و انجمنهای مجاهدین، جایگیر شده بود.

یک موضوع مورد علاقهٔ دیگر *صوراسرافیل* مناسبات زن و مرد و ساختارهای فرهنگی بود. خرافات رایج، روحانیان مستبد و نمایندگان متزلزل مجلس، همه و همه آماج مقاله‌های طنزآلود *صوراسرافیل* شدند. دهخدا از روابط خانوادگی سخن می‌گفت و ماهیت استثماری و شیوه‌های کنترل پدران و شوهران و روحانیان بر زنان را هجو می‌کرد. او از مهجوریت زنان، ازدواجهای مصلحتی بدون عشق و علاقه، ازدواج کودکان، و تعدد زوجات می‌نوشت. می‌گفت که آخوند از موقعیت مذهبی‌اش سوء استفاده می‌کند و محل کار خود در مسجد را به صورت فاحشه‌خانه در می‌آورد؛ به خاطر ثروت ازدواج می‌کند، همسران متعدد می‌گیرد، و چنان بی‌شرمانه زندگی می‌کند که جهیزیهٔ همسرش را تا قران آخر به مصرف عیش خود

می‌رساند.[۵۴] دهخدا در شعری کوتاه مخالفت خود با حجاب را آشکار کرد:

صد بار نگفتم که خیال تو محال است!

تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است![۵۵]

دهخدا از نهضت حق رأی زنان در انگلستان سخن می‌گفت و حملهٔ آنها علیه وزیر دارایی بریتانیا را، که مخالف حق رأی زنان بود، شرح می‌داد. از نمایندگان مجلس در تهران، که از تقاضای زنان برای تشکیل انجمنها و تأسیس مدارس حمایت نمی‌کردند، انتقاد می‌کرد: "من مدتها بود می‌گفتم ببینی با این همه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان چه علت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده و عریضه‌ها به مجلس شوری و هیأت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه تشکیل مدرسه به طرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند؟"[۵۶]

طنز دهخدا گاه فرودستی زنان در جامعهٔ ایران را نشان می‌داد. زنان بریتانیا برای کسب حق رأی مبارزه می‌کردند، اجتماعات بزرگ به راه می‌انداختند و کتاب و مقاله می‌نوشتند. زنان ایران حتی در خانه‌های خود نمی‌توانستند اظهار وجود کنند. تا ساعت دو صبح زن می‌بایست از میهمان شوهرش پذیرایی کند، در حالی که کودکش هنوز بیدار و گرسنه بود.[۵۷] نامیدن همسر به اسم کار درستی نبود، بلکه می‌بایست او را به نام فرزند اول صدا زد. دهخدا این رسم را در یکی از مقاله‌های خود هجو کرد:

> همه کس این را می‌داند که میان ما زن را به اسم خودش صدا کردن عیب است. نه همچو عیب کوچکی، خیلی هم عیب بزرگ. واقعاً هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد؟! تا زن اولاد ندارد آدم می‌گوید: اهوی!!! وقتی هم بچه‌دار شد اسم بچه‌اش را صدا می‌کند، مثلاً: ابول، فاطی، ابو، رقی، و غیره. زن هم می‌گوید: هان! آن وقت آدم حرفش را می‌زند. تمام شد و رفت، وگرنه زن را به اسم صدا کردن محض غلط است.[۵۸]

در مطالبی دیگر، دهخدا نا امنی زنان در زندگی را با ناامنی کل ملت مقایسه کرد. در یکی از ستونهای "چرند پرند" می‌خوانیم که زنی بعد از مرگ پدر به مردی مسن‌تر وکالت ارث خود را داد. اما مرد از وکالت خود سوء استفاده کرد تا زن را بدون موافقت به عقد خود درآورد.

ملت هم با انتخاب نمایندگان غیر امین، اختیار خود بر امور را از دست می‌دهد. روزی می‌رسد که این نمایندگان مجلس و رهبران حکومت دست به یکی کنند و آخرین آثار حریت و منزلت را از عامه مردم بربایند.[۵۹]

در بهار ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]، دهخدا که چشمش به اوضاع سیاسی کشور باز شده بود، اتحاد روزافزون وزیران حکومت، علما، شاه و خاندان قاجار و نیز عده‌ای از نمایندگان مجلس و رهبران انجمنها را به زیر سؤال کشید. همهٔ این "رهبران" را می‌شد دو دسته کرد: اولیای دولت و رهبران ملت. "ولی هر دو دسته یک مقصود بیشتر ندارند. می‌گویند شما کار کنید، زحمت بکشید، آفتاب و سرما بخورید، لخت و عور بگردید، گرسنه و تشنه زندگی کنید، بدهید ما بخوریم و شما را حفظ و حراست کنیم!" دهخدا ادامه داد که: "صاحبان این جور خیالات را فرنگیها آنارشیست و مسلمانها خوارج می‌گویند، اما شما را به خدا حالا دست خونی نچسبید یخهٔ من. خدا پدرتان را بیامرزد من هر چه باشم آنارشیست و خوارج نیستم" و بالاخره نتیجه گرفت که بزرگتر لازم است، رئیس لازم است، آقا لازم است "اما تا وقتی که این دو تا با هم نسازند که ما یکی را از میان بردارند."[۶۱]

صوراسرافیل در نقد رادیکال خود از نهضت مشروطه تنها نبود. چندین روزنامهٔ دیگر، از جمله *حبل المتین*، *مساوات*، و *روح‌القدس*، در انقلاب اثر گذاشتند. اما با انعقاد پیمان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] روس و انگلیس، بحثهای سیاسی روزنامه‌ها بیشتر به سیاست امپریالیستی اروپا در ایران و نقش تهاجمی جدیدی که دو قدرت بزرگ در عرصهٔ سیاست ایران ایفا می‌کردند، معطوف شد.

قرارداد روس و انگلیس: تهدید جدید امپریالیستی

قتل امین‌السلطان در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ [۸ شهریور ۱۲۸۶] مقارن شد با امضای قرارداد روس و انگلیس در سنت پترزبورگ و آغاز مرحلهٔ عریانتری در سیاست خارجی قدرتهای بزرگ که طبق این قرارداد، در سه کشور آسیا (تبت، افغانستان، و ایران) حوزه‌های نفوذ تعیین کردند. شمال ایران در حوزهٔ نفوذ روسیه و جنوب ایران در حوزهٔ نفوذ بریتانیا قرار گرفت و منطقهٔ وسط بیطرف ماند. هر دو قدرت موافقت کردند که در قلمرو نفوذ قدرت رقیب در پی امتیازهای سیاسی یا تجارتی نباشند.[۶۲] این قرارداد که قبل از وقوع نهضت مشروطهٔ ایران در

مرحلهٔ برنامه‌ریزی بود، گام مهمی در راه اتحاد لندن و پترزبورگ علیه تهدیدهای فزایندهٔ آلمان به شمار می‌رفت. ادوارد گری، وزیر امورخارجهٔ بریتانیا، امیدوار بود که به رقابت انگلیس و روسیه در منطقه خاتمه دهد، مانع نزدیکی روابط آلمان و روسیه شود، و خود به طور کامل در عرصهٔ اروپا متمرکز گردد.[۶۳]

دولت جدید و لیبرال در لندن با این وعده قدرت را به دست گرفته بود که اقتصاد بریتانیا را بهبود بخشد و اصلاحات اجتماعی را در داخل به اجرا نهد، و این به معنی آن بود که از جنگ بر سر منافع امپریالیستی باید اجتناب شود. دیپلوماتهای بریتانیا از افزایش نفوذ روسیه و نیز آلمان در ایران نگران بودند. از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ [۱۲۸۱-۱۲۸۴] روسیه تجارت خود را در ایران بسیار گسترش داده بود و امتیازهای جدیدی کسب کرده بود. روسها در تهران یک بانک تأسیس کرده بودند، خطوط جدید تلگراف را در کنترل داشتند، و در مورد وامی به ارزش سه میلیون پوند استرلینگ با حکومت مظفرالدین شاه مشغول مذاکره بودند. انقلاب مشروطه نه فقط بی‌ثباتی سیاسی منطقه را از نظر بریتانیا بیشتر کرد، بلکه نفوذ آلمان را در تهران افزایش داد، زیرا نمایندگان مجلس از ورود یک رقیب جدید اروپایی برای روسیه و انگلستان استقبال می‌کردند.[۶۴]

روسیه نیز با انقلاب ۱۹۰۵ آن کشور به لرزه افتاده بود. قرارداد ۱۹۰۷ با بریتانیا، برای تزارنیکولاواعضای حکومت محافظه‌کار روسیه نوعی عقب‌نشینی محسوب می‌شد، زیرا آنها نمی‌خواستنداز طرحهای آیندهٔ خود برای توسعه‌طلبی درجهت جنوب و به‌سوی خلیج‌فارس دست بکشند. اما پترآرکادویچ استولیپین (نخست‌وزیر روسیه) و آلکساندرپتروویچ ایزوُلسکی (وزیر امور خارجهٔ روسیه) معتقد بودند که روسیه باید موقتاً طرحهای خود در آسیا را به بایگانی بسپارد و با بریتانیا به توافق برسد و توجه خود را به عرصهٔ داخلی معطوف دارد.[۶۵]

در ایران نمایندگان مجلس کماکان بیشتر به مخالفان داخلی مشروطه و بخصوص شاه و علمای مستبد مشغول بودند و به سیاست خارجی اروپاییان و تأثیر آن در ایران چندان توجهی نمی‌نمودند. این قرارداد که عموماً آن را مسئله‌ای بین دو قدرت می‌دانستند در مجلس مورد انتقاد قرار گرفت اما آن طور که باید و شاید محکوم نشد. ولی روزنامه‌های ایران در هفته‌های بعد به این قرارداد توجه بیشتری نشان دادند.[۶۶] *حبل‌المتین* سلسله مقاله‌هایی را به این موضوع اختصاص داد و خطرات این قرارداد را برای ایران گوشزد کرد.

سرمقاله‌های سنجیدهٔ این نشریه مورد توجه کاردار بریتانیا و نیز ادوارد براون قرار گـرفت. براون گزیده‌هایی از این مقاله‌ها را در روزنامه‌های اروپایی آن زمان و نیز در کتاب *انقلاب ایران* ذکر کرد.[۶۷] *حبل المتین* نوشت که شکست روسیه در جنگ ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] روسیه - ژاپن و انقلاب آن کشور سبب کاهش محسوس قدرت روسیه در منطقه شده است. بریتانیا و فرانسه سرانجام در شمال افریقا به توافق سیاسی رسیده‌اند و بریتانیا کنترل مصر و سودان را به دست گرفته است و فرانسه مراکش را در اختیار آورده است. بـریتانیا و روسـیه بـر سـر مناطق مورد علاقهٔ خود در آسیا نیز به توافق می‌رسند.[۶۸]

به نظر *حبل‌المتین*، مسئلهٔ حفظ "تمامیت ارضی" ایران در قرارداد ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] صرفاً پوششی برای غارت واقعی کشور به بهانهٔ توسعهٔ صنعت بـود. هـرگونه تـوسعهٔ اقـتصادی می‌بایست با استقراض کلان خارجی صورت گیرد. وزیران ایران در برابر قدرتهای خارجی مطیع‌تر بودند تا در برابر شاه، و با هرگونه اعطای امتیاز برای استقراض موافقت می‌کردند. این موافقت راه را برای تسلیم معادن، سواحل، گمرکات، پست و تلگراف و نیز طـرحـهای ساختمانی به قدرتهای اروپا هموار می‌کرد. اتباع روسیه و بریتانیا این منابع درآمـد را اداره می‌کردند، زیرا می‌گفتند که ایرانیان "قـدرت مـدیریت یـا پـولسازی" نـدارنـد. حـتی ایـران می‌بایست دستمزدی نیز به این مقامات بپردازد، همان طور که مـصریها مـجبور بـه چـنین پرداختی شده بودند:

> شیرینی و لطف کار در اینجاست که دولت روس اذن به دولت انگلیس می‌دهد که در نقاط شمالی ابواب نفوذ و تجارت خود را باز نماید و انگلیس به روس در سمت جنوب اجازه مرحمت می‌فرمایند!! روس در ایران چه کاره است که اذن بدهد یا ندهد. از شمال تا جنوب متعلق به خود ما است. نه صغیر هستیم که قیم خواهیم و نه دیوانه و مجنون که ولی لازم داشته باشیم!![۶۹]

بعد از چند ماه معنای قرارداد ۱۹۰۷ روشنتر شد: روسیه مواضـع خـصمانه‌تری در قـبال نهضت مشروطه اتخاذ کرد. بریگاد قزاق و صاحب منصبان روس آن رفته رفته علناً به نفع شاه مداخله کردند. وزارت امور خارجهٔ بریتانیا مواضع خنثی‌تری نسبت به مشروطه‌خواهان گرفت و آنها را ترغیب کرد که از شاه پشتیبانی کنند و به روسیه اجازه دهند که اهدافش را در ایران تعقیب کند.[۷۰]

پیش پرده‌ای برای ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد-تیر ۱۲۸۷]

افزایش خصومت دو قدرت خارجی نسبت به مشروطه، محمد علی شاه را امیدوار کرد. او در ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ [۱۹ آبان ۱۲۸۶] برای نخستین بار به مجلس رفت و به *قرآن کریم* سوگند خورد که از مشروطه و مجلس حمایت کند.[۷۱] اما به ملاقاتهای خود با کسانی نظیر امیر بهادر، نوری و سعدالدوله ادامه داد و دائماً در پی راههایی برای بی اعتبار کردن مجلس بود. سعدالدوله زیرک‌ترین عضو این گروه بود و با نمایندگان مجلس خصومت شخصی داشت. او نه فقط رهبری فکری مجلس را به صنیع‌الدوله و تقی زاده باخته بود بلکه انتصاب او به مقام وزارت امور خارجه را نیز مجلس ردّ کرده بود. سعدالدوله چند استراتژی برای بی اعتبار کردن مجلس در پیش گرفت. یکی از اقدامها، برگزاری تظاهرات توسط نظمیه بود که گروهی از زنان خودفروش را با این شعار به خیابانهای تهران فرستادند که : مشروطه به ما آزادی داده و ما باید از قیود دینی آزاد باشیم و هر طور میل داریم زندگی کنیم.[۷۲] این یک حملهٔ علنی به طرفداران حقوق زنان بود، که توسط نوری و هوادارانش به تشویق امور خلاف اخلاق و فحشا متهم می‌شدند.

سعدالدوله که از روشهای پارلمانی اروپا مطلع بود، می‌کوشید محدودیتهای بیشتری بر مجلس اعمال کند. به توصیهٔ او، شاه اصرار ورزید که مجلس یک نهاد مقننه است و نباید در امور قوای مجریه یا قضاییه مداخله کند، اما نمایندگان این امر را قبول نداشتند. سعدالدوله همچنین به شاه اطمینان داد که وی از حمایت روسیه و بریتانیا برخوردار است و می‌تواند از موضع قدرت با مجلس برخورد کند.[۷۳]

به دلیل نقش بسیار مخرب سعدالدوله، نمایندگان خواستار اخراج او از دربار شدند. اما شاه در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ [۲۳ آذر ۱۲۸۶] با کودتایی علیه مجلس به این تقاضا پاسخ داد.[۷۴] ناصرالملک رئیس‌الوزراء دستگیر و زندانی شد، وزیران عزل شدند، و علاءالدوله (برادر احتشام السلطنه رئیس مجلس) که از جانب نمایندگان برای میانجیگری رفته بود دستگیر و فلک شد.[۷۵]

فعالان جوان انجمنها، بخصوص اعضای انجمن آذربایجان، به کمک نمایندگان آمدند. ظرف چند ساعت، هنگامی که شاه درنگ کرده بود و به حرکت بعدی خود می‌اندیشید، مشروطه خواهان حدود بیست قبضه تفنگ جمع کردند و مجلس را سنگربندی کردند. از

نمایندگان خواستند که در داخل عمارت بمانند، و تا غروب بیش از چهار هزار هوادار جمع کردند که در آن شب سرد زمستانی بر بام مجلس و در خیابانهای اطراف آن خوابیدند.[۷۶]

روز بعد بازاریان تعطیل کردند و سکنهٔ تهران دست به اعتصاب عمومی زدند. اعضای انجمنها دفاتر مسجد سپهسالار در نزدیکی مجلس را اشغال کردند؛ عده‌ای در محوطه چادر زدند. میرزاجهانگیر خان شیرازی (سردبیر *صوراسرافیل*)، محمد رضا مساوات (سردبیر *مساوات*) و چند روشنفکر دیگر به هماهنگی امر دفاع کمک کردند. چهار کمیته تشکیل شد: کمیتهٔ تفتیش، کمیتهٔ نظامی، کمیتهٔ تدارکات و هزینه‌ها، و کمیتهٔ انتشارات.[۷۷] مجلس شش نماینده را برای مذاکره با شاه اعزام کرد. اما شاه شرط مذاکره را متفرق شدن انجمنها و "تعطیل موقت" مجلس اعلام کرد.[۷۸]

نیروهای ضد مشروطه از روحانیان مخالف، اعضای دربار، بعضی از سران عشایر و هوادارانشان، کارکنان دون پایهٔ دربار، و اوباش تشکیل می‌شدند. شیخ فضل الله نوری و هوادارانش نیز به آنها پیوستند و در میدان توپخانه چادر زدند (چند ماه زودتر *ملانصرالدین* این سناریوی ضد مجلس را پیش‌بینی کرده بود). سعدالدوله، امیربهادر، و کلنل لیاخوف (رئیس بریگاد قزاق) نیز به نیروهای ضد مشروطه ملحق شدند. چند عضو دیگر دربار هم کارکنان پشت صحنه بودند. طرفداران شاه عابران را مرعوب می‌کردند و به هر کس که لباس مدرن به تن داشت حمله می‌بردند. گفته‌اند که مقدار زیادی شراب از سردابهای دربار آوردند و میان جمعیت تقسیم کردند و آنها به رغم حضور آن همه روحانی، تا توانستند نوشیدند.[۷۹]

مخالفان مشروطه به سراغ اقلیت یهودی رفتند که با مشروطه‌خواهان همدل بودند، و از یهودیان خواستند که به صفوف مخالفان بپیوندند وگرنه جان و مالشان هدر می‌رود. رهبران اقلیت یهودی شبانه دو جوان را از طریق پشت‌بامهای تهران به مجلس که در محاصره بود اعزام کردند تا با نمایندگان مشورت کنند. نمایندگان به این دو جوان گفتند که هر کاری برای حفظ جان یهودیان تهران لازم است انجام دهند، چون مجلس قادر به دفاع از آنان نیست. در روزهای بعد، یهودیان به اجبار به صفوف مخالفان مشروطه پیوستند، اما شعارشان این شد: "ما اُمت موساییم! از قول مسلمانان مشروطه نمی‌خواهیم".[۸۰]

هر روز که می‌گذشت، جناح ملی قدرت بیشتری می‌یافت. دهقانان روستاهای اطراف

شمیران و شهریار در دفاع از مجلس به مبارزان پیوستند. در جریان یکی از سخنرانیهای نوری به جان او سوء قصدی شد که نافرجام ماند.[۸۱]

انجمن تبریز بار دیگر وارد صحنهٔ کارزار شد. تلگرافی برای شهرهای دیگر فرستاد و اعلام کرد که "شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا نقض عهد. ملت آذربایجان او را به جهت این خیانت از سلطنت خلع و به قناسل و نجف اطلاع. شما هم او را خلع و سفارت‌خانه‌ها را اطلاع دهید."[۸۲] قرار شد هزار عضو مجاهدین به سرعت به طرف تهران بروند. انجمن تبریز تلگرافهای تهدید آمیزی نیز برای افسران و سربازان آذربایجانی ارسال کرد و هشدار داد که مجاهدین، آذربایجان را منطقهٔ مستقل اعلام خواهند کرد و اگر به مشروطه خللی وارد آید از قوم و خویشان نظامیان آذربایجانی در تهران انتقام خواهند گرفت. اقبال لشگر، افسر فرمانده، در تبریز به گروگان گرفته شد و مجبور شد تسلیم افراد زیر فرمان خود را اعلام کند.[۸۳] از سراسر کشور تلگرافهایی در حمایت از مجلس رسید و مجاهدین رشت، قزوین، کرمان و اصفهان اعلام کردند که آمادهٔ پیشروی به سوی پایتخت هستند. حتی انجمنهای میانه‌رو آدمیت و امرا جانب مشروطه‌خواهان را گرفتند. عباس قلی‌خان (عضو انجمن آدمیت) و مخبرالسلطنه بین شاه و مشروطه‌خواهان میانجیگری کردند و کوشیدند بن بست را بشکنند.[۸۴] عده‌ای از دیپلوماتهای خارجی، از جمله وزرای مختار فرانسه و اتریش، و سفیر ترکیه، شاه را برای مذاکره تحت فشار گذاشتند.[۸۵] وزرای مختار روسیه و بریتانیا که با شاه ملاقات کردند به این نتیجه رسیدند که باید همهٔ تلاش خود را به خرج دهند تا شاه بر سر قدرت بماند، زیرا هر شورای نایب السلطنگی که جانشین او شود از او هم ضعیف‌تر خواهد بود. بین هیئتهای خارجی و شاه توافقی در سه ماده حاصل شد: ۱. شاه قبول کرد که هر گونه طرحی برای تعطیل کردن مجلس را رها کند؛ ۲. احترامات و تعارفات متقابلی با مجلس رد و بدل کند تا "اقدامهای حاد"، نظیر تقاضای انجمن تبریز در مورد برکناری شاه، دیگر تکرار نشود؛ ۳. روسیه و بریتانیا به ظل‌السلطان (عموی شاه) هشدار دادند که اگر بخواهد جای برادرزاده‌اش را بگیرد از او حمایت نخواهند کرد.[۸۶]

محمد علی شاه با توجه به حمایت گستردهٔ مردم از مجلس، و نیز فشار قدرتهای خارجی، بار دیگر پشت قرآن را امضاء کرد و قول داد که از مشروطه حراست کند. مجلس خواهان تبعید سعدالدوله شد و به این خواست خود رسید، اما امیر بهادر که از حمایت

کنسول روسیه برخوردار بود تبعید نشد. در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۲ بهمن ۱۲۸۷] نظام‌السلطنه، رئیس‌الوزراء جدید، منصوب شد.[۸۷]

با توجه به وقایع بعدی، شاید این اقدامهای نمایندگان عاقلانه‌ترین راه نبود، هر چند که درشرایط محاصرهٔ مجلس، قدرت انتخاب مشروطه خواهان هم محدود بود. مجلس با قبول این مصالحه فرصت بی‌نظیری را برای خلع محمدعلی شاه (با برخورداری از حمایت مردم) از دست داد. همچنین به دربار امکان داد که طرح یک کودتای خونین علیه مجلس را در چند ماه‌بعد به‌اجرا درآورد -کودتایی که انقلاب را از بعضی‌از پرشورترین رهبرانش محروم کرد.

رادیکال تر شدن مطبوعات

کودتای دسامبر ۱۹۰۷ [آذر - دی ۱۲۸۶] تعدادی از نشریه‌ها، از جمله *حبل‌المتین*، *مساوات* و *روح‌القدس* را رادیکال‌تر کرد. *حبل‌المتین* هم به دربار حمله می‌کرد و هم به علمای مخالف مشروطه. یک شمارهٔ کامل *حبل‌المتین* به نفی شیخ‌فضل‌الله نوری اختصاص یافت. *حبل‌المتین* او را "شیخ دست نشانده" خواند و نوشت که این مرد "که در عرض این هفتاد سال یک روز از مزد و دسترنج خود تحصیل معاش نکرده، فعلگی نمی‌توانسته و صناعت نمی‌دانسته، تجارت نداشته و زراعت نکرده است، در خانه نشسته و از جیب ملت اسلام خرج کرده" به ثروت کلانی دست یافته و از احترام جامعه به علما سوء استفاده کرده است. هنگامی که در حرم حضرت عبدالعظیم بود روزنامه‌نویس شد و هر چه شیطان در گوشش خواند نوشت و "یک ملت سی کروری راکافر و فاسدالعقیده شمرده و مسلمان را منحصر به خود و اتباع خود نموده". حالا، بعد از قتل امین‌السلطان، حامی اصلی‌اش، و با شکست کودتای ضد مجلس، باگستاخی تمام یک مدرسه را نیز غصب کرده است.[۸۹] تلگرافها و نامه‌هایی در طرد و نفی نوری نیز در این نشریه چاپ شد، از جمله نامهٔ انجمن کرمانشاه که نوشته بود : "ریشهٔ امثال شما گرگان به لباس میش راکه پیوسته در صدد تخریب این بناء مقدسید از روی زمین بر می‌اندازیم."[۹۰]

در همان حال که *حبل‌المتین* به علمای مخالف مشروطه حمله می‌کرد، *مساوات*، *روح‌القدس* و چند انجمن تهران، شاه را مقصر اصلی شناختند و اعلامیه‌ای دسته جمعی برای او ارسال کردند.

گویا اعلیحضرت شاهنشاهی فراموش کرده است که رسیدن به تاج و تختش جز احضارش به پایتخت به وسیلهٔ تلگراف، پایهٔ دیگری نداشته و او از مادر با دیهیم شاهی و خاتم ملک زاییده نشده و قباله سلطنت مطلقه از آسمان و خدای جهان در دست نداشته، یقیناً اگر لحظه‌ای اندیشه می‌کرد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا روگردانی ملت دارد و کسانی که او را بدین جایگاه بلند برگزیده و به شاهی شناخته‌اند به برداشتن و گزیده کردن دیگری به جایش توانا هستند.[۹۱]

در ماه نوامبر ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، *روح‌القدس* مطلب انتقادی پرشوری علیه شاه چاپ کرده بود. به همین دلیل، این نشریه توقیف شد و سردبیرش تحت تعقیب قرار گرفت. در آن مقاله از ملت خواسته شده بود که خصومت عمیق شاه با رژیم مشروطه را دریابد، و خطاب به شاه نوشته بود که "خوب است بعد از مست بازار قدری به هوش می‌آمدی، احساسات خود را بهبودی داده، چشمها را باز نموده، به سلطنت خود و سلطنت دیگران نگاه می‌کردی." چون شاه و خاندان سلطنتی امید داشتند که با اتحاد خارجیان و "طوق رقیت اجنبی" در قدرت بمانند، *روح‌القدس* نوشت که شاه باید عوض شود، زیرا گاهی لازم است "عضو فاسد را بریده تا که باقیماندهٔ اعضاء بلا ایمن گردد."[۹۲]

ائتلافی از نیروهای رادیکال، از جمله ملک‌المتکلمین، سلیمان میکده، بعضی از انجمنها و روزنامه‌های تهران، از انجمن آدمیت و اتحاد آن با دربار نیز انتقاد کردند. دو عضو رادیکال انجمن آدمیت، یحیی و سلیمان اسکندری (که هر دو از شاهزادگان قاجار بودند) بعد از کودتای نافرجام دسامبر از این سازمان جدا شدند و انجمن حقوق را تأسیس کردند.[۹۳] *مساوات* نوشت که شاه می‌خواهد رژیم مشروطه را براندازد و اعضای دربار از درک واقعیت عاجزند؛ در قبال مصایب زندگی مردم بی اعتنا هستند و تمام قوانین را نقض کرده‌اند.[۹۴] *مساوات* در مقاله‌ای که به خاطر آن دربار درصدد تعقیب سردبیر برآمد چنین نوشت:

آیا در فکر سرحدات است؟ خیر!

آیا در خیال تنبیه اشرار و تأمین بلاد است؟ نه!

آیا در اندیشهٔ اصلاح قشون و تحصیل مهمات است؟ معاذالله!

آیا در صدد تصحیح مالیه و تکثیر ثروت است؟ استغفرالله!

آیا در مقام استحکام دوائر و ترقی عدلیه و تکمیل وزارتخانه‌ها است؟ حاشا و کلا!

آیا در تدارک ترقی مملکت و توسعهٔ تجارت و فلاحت است؟ نه‌والله نه‌بالله! هیچ کدام از اینها در کار نیست!!
پس شاه در چه حالیست؟

شب و روز توطئه می‌کند، برای سرنگونی مجلس نقشه می‌کشد، و در خیال خام خود تصور می‌کند که می‌توان با حذف چند نماینده، چند خطیب و واعظ، و چند روزنامه‌نگار، مجلس را نابود کرد.[۹۵]

نارضایتی نه فقط علیه شاه و علمای مستبد بود بلکه متوجه خود مجلس هم شد که دست به اصلاحات وسیعتر نمی‌زد. شور و هیجان انقلابی که بسیاری از شهرها و ایالتها را در ۹ ماه اول انقلاب فرا گرفته بود فروکش کرده بود.[۹۶] یک سال و نیم از تأسیس مجلس می‌گذشت و هنوز هیچ کدام از ادارات دولتی سامان نیافته بود و امور ملت هنوز به مردم واگذار نشده بود. *مساوات* نوشت که اگر وضع تا مدتی به همین منوال ادامه یابد، پایان عمر ایران فرا می‌رسد.

اعضای مجلس متهم شدند که اوضاع و شرایط به قدرت رسیدن خود را نادیده گرفته‌اند و حتی با دربار همکاری می‌کنند:

وکلای نادان ما گمان کرده که مجلس را آنان تأسیس و بقاء وجودش را آنها باعثند. مجلس را بی حساب و مملوک خود فرض نموده. ما به زبان آزاد و به آواز بلندی که گوشزد کُل سکنهٔ ایران گردد این نابخردان را خطاب کرده می‌گوییم ای کسانی که تا دیروز چون مخدرات از ترس حملات استبداد پشت هزار پرده خود را مستور نموده بودید کی شما را این جسارت داد که در بهارستان نشسته و رگهای گردن را از عربده پرباد نموده در مقابل استبدادکهن‌سال ایران آزادانه سخن رانید و در امور پلتیکی جرأت مداخله پیدا کنید؟ [حال] می‌خواهید دست و پای ملت را بسته از یک طرف به وزراء می‌سپارید که گوش به تظلّمات انجمنها ندهند – از طرف دیگر هر چه تظلّم به مجلس می‌کنند عرایض اینها را سه ماه چهار ماه بی جواب می‌گذارید.[۹۸]

بعد از سوء قصد به شاه در خیابانهای تهران، مناسبات شاه و مشروطه خواهان دیگر چنان به وخامت گرایید که امکان بهبود آن متصور نبود. در ۲۸ فوریه [۹ اسفند] بمبی در اتومبیل جلو

کالسکهٔ شاه منفجر شد. دو ملازم شاه کشته شدند و عده‌ای مجروح شدند. این اولین بار بعد از ماهها خانه‌نشینی بود که محمد علی شاه قصر خود را ترک گفته بود. آخرین باری که شاه از قصر خود بیرون آمده بود در ماه نوامبر [آذر] بود، تا برای نخستین بار در مجلس حضور یابد.[۹۹] رهبری مخفی کمیتهٔ ملی انقلاب، که حیدرخان عمواوغلی عضوش بود، ظاهراً در جلسهٔ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ [۲۶ مرداد ۱۲۸۷] تصمیم به قتل شاه گرفته بود.[۱۰۰] حیدرخان دستگیر شد، اما مارلینگ می‌نویسد که عموم مردم کشور، "از نافرجام ماندن سوء قصد" متأسف بودند.[۱۰۱] محمد علی شاه در تحت فشار مشروطه خواهان و بخصوص انجمنها، که تهدید کردند سالروز تولد شاه را برگزار نکنند، مجبور شد تن به ذلت بدهد و حیدرخان را آزاد کند.[۱۰۲]

شکاف در صفوف روحانیان مشروطه خواه

در اوایل زمستان ۱۹۰۸ [۱۲۸۶] نمایندگان لیبرال و رادیکال با مسئلهٔ دیگری، این بار در صفوف علما، مواجه شدند. بهبهانی، یکی از دو روحانی برجستهٔ مشروطه خواه، مصمم می‌نمود که به اصلاحات قضایی مجلس، که قدرت و اختیارات مقامات روحانی را کاهش می‌داد، خاتمه دهد. او سه بار در نفی اصلاحاتی که به عنوان بخشی از متمم قانون اساسی به تصویب رسیده بود اقدام کرد.

دفعهٔ اول هنگامی بود که فریدون زرتشتی، تاجر برجسته مشروطه خواه در ژانویهٔ ۱۹۰۸ [دی ۱۲۸۷] به دست چند نفر مستبد که با دربار ارتباط داشتند به قتل رسید. مردم به خشم آمدند و خواهان مجازات قاتل طبق مادهٔ ۸ متمم قانون اساسی شدند. هم *مساوات* و هم *حبل‌المتین* ماوقع را نوشتند و تنبیه قانونی مجرم را تقاضا کردند.[۱۰۳] بعضی از نمایندگان و انجمنهای رادیکال مجازات مرگ را درخواست کردند. جمعیت در بیرون مجلس ازدحام کردند و اعدام قاتلان را خواستند. اما عده‌ای در مجلس به رهبری بهبهانی با این مجازات مخالفت کردند و گفتند که "اعدام چند نفر مسلمان برای کشتن یک نفر زردشتی با احکام و موازین دین اسلام مطابقت نمی‌کند". به این ترتیب، بهبهانی مجازات مرگ را نه به خاطر اصول انسانی بلکه به این دلیل که مقتول غیر مسلمان و قاتلان مسلمان‌اند نفی کرد. ملکزاده می‌نویسد: مردم چنان خشمگین شدند که "گوش شنوا برای شنیدن این گونه حرفها نداشتند

و جداً حکم اعدام قاتلین را می‌خواستند."[۱۰۴] سفارت بریتانیا نیز به وکالت از جانب زردشتیان مداخله کرد. نهایتاً، ۹ متهم به صد تا هزار ضربهٔ شلاق و دو نفر از آنها نیز به پانزده سال حبس محکوم شدند.[۱۰۵]

دفعهٔ دوم در ۸ فوریهٔ ۱۹۰۸ [۱۹ بهمن ۱۲۸۷] بود، که بهبهانی و حامیانش یک بار دیگر قانونی را از مجلس گذراندند که مطبوعات را محدود می‌کرد. این واکنشی بود به تندروی روزنامه‌ها، و از جمله مقاله‌هایی که در *صوراسرافیل*، *مساوات*، *حبل‌المتین* و *روح‌القدس* چاپ می‌شد. علمای مجلس تصویب کردند که انتشار مقالات و کتب مغایر با علایق مذهبی ممنوع شود، با آنکه مادهٔ ۲۰ متمم قانون اساسی قبلاً مشخص کرده بود که "عامهٔ مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی درآنها ممنوع است."[۱۰۶] چندین نمایندهٔ رادیکال و لیبرال، نظیر تقی زاده و احتشام‌السلطنه (رئیس مجلس) و نیز مخبرالسلطنه (وزیر عدلیه) تلاش کردند تا از تصویب این قانون جدید جلوگیری کنند ولی موفق نشدند.[۱۰۷]

دفعهٔ سوم، بهبهانی تقریباً به طور کامل توانست اصلاحات قضایی را متوقف کند. در ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۱۲۸۶] مخبرالسلطنه و احتشام‌السلطنه اجتماعی را برای اصلاح قضایی ترتیب دادند. اما بهبهانی، به عنوان مجتهد ارشد نظام مشروطه، از محاکم شرع دفاع کرد.[۱۰۸] سپس یحیی دولت‌آبادی اجتماعی تشکیل داد تا این مناقشهٔ مهم حل و فصل شود. در ۲۰ مارس ۱۹۰۸ [۲۹ اسفند ۱۲۸۶] او نزدیک به سیصد نفر از اعضای انجمن مرکزی اصناف و مشروطه‌خواهان برجسته را گرد آورد. وزیر جدید عدلیه، مؤید السلطنه، چند وزیر دیگر، و عده‌ای از علما نیز حضور داشتند. ملک‌المتکلمین، خطیب و مفتّش مجلس، خواستار اصلاحاتی در نظام قضایی شد. کارکنان عدلیه با احتیاط تذکر دادند که احکام علما دربسیاری از موارد هماهنگ نیستند و لذا به قوانین ملی یکنواختی احتیاج است که همه در آنها اتفاق نظر داشته باشند. مخبرالسلطنه، که حال سمت وزیر علوم را بر عهده داشت، گفت که علما قوانین شرع را واحد کنند و قوانین دیگر را که نامناسب است "بسوزانند". پیشنهاد او با استقبال گرم همه بجز علمای حاضر مواجه شد. به اشارهٔ بهبهانی، دامادش محمد جعفر صدرالعلما مداخله کرد و اجتماع را به هم ریخت. صدرالعلما بانگ برداشت که : "اجتماعی که به علما توصیه می‌کند قضاوت را به کنار بگذارند و در آن از سوزاندن قوانین شرع سخن می‌رود"، باید تعطیل شود.

مسئلهٔ اصلاحات قضایی یک بار دیگر هم در مجلس مطرح شد، اما بهبهانی صلاحیت وزارت عدلیه را در امور مربوط به شرع نپذیرفت. او اعلام کرد که عدلیه فقط باید قوانین را اجرا کند، حق وضع قانون ندارد، و نمی‌تواند تفسیرهایی را که از قوانین شرع صورت می‌گیرد محدود و منحصر نماید. کمیتهٔ مربوطه که با این مخالفت علنی و شدید مواجه شد عقب‌نشینی کرد. در نتیجه، نظام قضایی اصلاح نشد. مسئولیت اصلاح به بهبهانی و شورای علما واگذار شد که علناً مخالف این طرح بودند. به این ترتیب، قضیه به کلی منتفی شد.[۱۰۹] وقتی احتشام‌السلطنه (رئیس مجلس)، که رفتار سیاسی بهبهانی را مذمّت می‌کرد، استعفای خود را تقدیم کرد، بهبهانی قدرت بیشتری گرفت و بر جناح میانه‌رو مجلس سیادت یافت.[۱۱۰]

نهضت مشروطه در تهران روزهای دشواری را می‌گذراند. مجلس از لحاظ مالی چنان در تنگنا بود که نمی‌توانست ناهار نمایندگان را در حین جلسات طولانی فراهم کند. مطبوعات اروپا از رادیکالیسم نهضت مشروطه و انجمنها شکایت می‌کردند و نمایندگان مجلس را برحذر می‌داشتند. عده‌ای از نمایندگان، از جمله چندنمایندهٔ آذربایجان، به اردوی سلطنت طلبان نزدیک شدند. در بسیاری از انجمنها نیز مخالفان مشروطه رخنه کرده بودند و به دربار خبر می‌بردند.[۱۱۱] در تهران، ارشدالدوله (رئیس انجمن مرکزی) که مظنون به همکاری با شاه بود توسط ملک‌المتکلمین اخراج شد. در آذربایجان چند عضو جدید انجمن تبریز مظنون به همکاری با دربار یا سفارتهای خارجی بودند.[۱۱۲]

علاوه بر مخالفت و خصومت فزایندهٔ شاه و کشمکشهای درون انجمنها و مجلس، امور و اتفاقهایی دیگری هم نمایندگان را گوش به زنگ کرد: در ۳ ژوئن [۱۳ خرداد] هارتویگ (وزیر مختار روسیه) و مارلینگ (کاردار سفارت بریتانیا) به نمایندگان هشدار دادند که احترام بیشتری برای شاه قایل شوند. مارلینگ نوشت که "ایران دارد به سوی هرج و مرج می‌رود" و دو قدرت [روس و انگلیس] این وضع را تحمل نمی‌کنند.[۱۱۳] مارلینگ با این نظر هارتویگ که انجمنها بسیار قوی شده‌اند و باید توسط مجلس یا توسط شاه کنترل شوند، موافق بود. در ضمن، عده‌ای در محافل دیپلوماتیک بریتانیا به ظل‌السلطان (عموی شاه و حاکم اصفهان که از پشتیبانی بعضی از انجمنها برخوردار بود) تمایل نشان می‌دادند، اما ادوارد گری فکر جانشینی او را منتفی دانست.[۱۱۴] آنچه به نگرانی بریتانیا می‌افزود، سماجت حکومت آلمان

از طریق مجلس برای اجرای سلسله طرحهایی در ایران بود - نظیر ساخت پایگاه دریایی در خلیج‌فارس برای کشتیهای تجارتی آلمان، تأسیس یک بانک آلمانی، و ایجاد کالجی برای هشتصد دانشجو. نمایندگان مجلس، به رغم مخالف روسیه و بریتانیا، مایل بودند با یک قدرت اروپایی که رقیب این دو قدرت برتر باشد به توافق برسند. محمد علی شاه تماسها و مذاکره‌های نمایندگان با حکومت آلمان را دلیل دیگری بر ضرورت مداخلهٔ دو قدرت و خاتمه دادن به مشروطه می‌دانست.[۱۱۵] صحنه برای کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] آماده بود.

کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد - تیر ۱۲۸۷]

در ۴ ژوئن [۱۴ خرداد]، شاه و همراهانش که توسط رئیس بریگاد قزاق، کلنل لیاخوف، اسکورت می‌شدند، به باغ شاه در حومهٔ تهران رفتند. تهران به وحشت فرو رفت و همه بیمناک بودند که چه خواهد شد. اندکی بعد، بیش از هزار هوادار مجلس دور ساختمان مجلس را گرفتند تا در برابر هرگونه حملهٔ احتمالی از آن دفاع کنند. نمایندگان امیدوار بودند که از طریق مذاکره به این رویارویی فیصله دهند، اما میانجیانی که به دربار رفتند دستگیر شدند. در ۱۱ ژوئن [۲۱ خرداد]، محمد علی شاه خواستار بازداشت و تبعید چندین روشنفکر رادیکال شد - از جمله ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، میرزاجهانگیر خان شیرازی (سردبیر *صوراسرافیل*)، و محمدرضا مساوات (سردبیر *مساوات*). در ۱۵ ژوئن [۲۵ خرداد]، سلیمان میکده، رهبر رادیکال انجمن برادران دروازه قزوین و شاغل وزارت دفاع، به جرم پخش اسلحه در میان مدافعان مجلس دستگیر شد.[۱۱۶]

انقلابیون مجاهدین و اعضای انجمنهای تهران از مجلس که مرعوب مداخلهٔ خارجی شده بود قطع امید کردند و در مسجد سپهسالار جمع شدند. نمایندگان بیش از ۱۸۰ انجمن حضور یافتند و هر انجمن یکی از حجره‌ها را اشغال کرد و لوحهٔ خود را بر سردر آن آویخت. گروهی از حامیان مجلس، تهیدستان و ضعفا، بر بامها و خیابانهای نزدیک مجلس می‌خوابیدند. عده‌ای مسلح بودند، اما بیشترشان چاقو یا داس داشتند. ملک‌المتکلمین و سید جمال الدین واعظ رهبری نهضت ملی را به عهده گرفتند. تبریز نیز داوطلبانی برای اعزام به تهران جمع کرد.[۱۱۷]

شاه به ملیّون اخطار کرد که متفرق شوند، و نمایندگان مجلس کوتاه آمدند. در ۱۰ ژوئن

[۲۰ خرداد] تقی‌زاده در صدد مصالحه با شاه برآمد، زیرا احساس می‌کرد که مجلس نمی‌تواند به قدر کافی از خود دفاع کند. اما تقی‌زاده از تندروی فزایندهٔ انجمنها نیز هراسیده بود. او می‌گفت : "بیگانگان معتقدند که انجمنها پا را از گلیم خود درازتر کرده و قدرت را از دست مجلس خارج کرده‌اند و به همین علت چنین هرج و مرجی به وجود آمده است". تغییرات باید با اصلاحات تدریجی صورت گیرد، نه با رویارویی.[۱۱۸] اعضای انجمنها، که دور مجلس را گرفته بودند، چنین نظری نداشتند و متفرق نمی‌شدند. ممتازالدوله (رئیس مجلس) و بهبهانی هیچکدام نتوانستند مردم را راضی کنند که به خانه‌های خود برگردند. ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین واعظ که با تصمیم مجلس موافق نبودند، از مردم نمی‌خواستند که متفرق شوند. انقلابیون با شور و هیجان فراوان با نمایندگان مخالفت می‌کردند. آنها می‌دانستند که حضورشان آخرین سدّ و مانع بین شاه و مجلس است. اما سرانجام تسلیم سخنان تقی‌زاده شدند (که به اتخاذ طرحهای مخفی دیگر اشاره می‌کرد) هر چند که به درستی تصمیم خود معتقد نبودند. فقط چند صد داوطلب از انجمنها باقی ماندند.[۱۱۹] در ۲۰ ژوئن [۳۰ خرداد] محمد علی شاه شرایط خود را برای خاتمه دادن به محاصرهٔ مجلس اعلام کرد : ۱. شاه باید اختیاراتی چون امپراطور آلمان داشته باشد؛ ۲. همواره قوایی متشکل از ده هزار سرباز در پایتخت در اختیار داشته باشد؛ و ۳. اختیار کامل قشون با او باشد و وزیرجنگ مستقیماً در برابر شاه مسئول باشد. نمایندگان مجلس این شرایط را رد کردند، چون با مفاد قانون اساسی مغایر بود، و به این ترتیب مذاکره ناکام ماند.[۱۲۰] تصمیم قبلی در مورد پراکنده کردن داوطلبان حامی مجلس، کار شاه را برای حمله به مجلس ساده کرده بود.

در ۲۳ ژوئن [۲ تیر]، بعد از مواجههٔ مختصری با مجاهدین، هزار سرباز شروع به تیراندازی به سوی مجلس و مسجد مجاور آن کردند. مجاهدین، اعضای انجمن آذربایجان در تهران و انجمن مظفری، مقاومت جانانه‌ای کردند ولی سرانجام شکست خوردند. سه رهبر بابی ازلی که شاه خواستار اخراج آنها شده بود، یعنی ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ و میرزاجهانگیر خان شیرازی، دستگیر شدند. ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان روز بعد اعدام شدند. سیدجمال‌الدین واعظ فرار کرد ولی دستگیر و اعدام شد. سلطان‌العلما سردبیر *روح‌القدس* نیز بعد از شکنجهٔ بسیار کشته شد. بهبهانی و

طباطبایی را دستگیر کردند و سخت کتک زدند ولی بعد به احترام مقامشان رهایشان کردند. مساوات با لباس مبدل قادر به فرار شد. تقی‌زاده و چندین نمایندهٔ دیگر به سفارت بریتانیا پناهنده شدند. دهخدا نیز در سفارت بریتانیا متحصن شد و سپس به اروپا گریخت. او در سویس سه شمارهٔ آخر *صوراسرافیل* را منتشر کرد و در آن بر مرگ رفیق و دوست خود میرزاجهانگیرخان مویه کرد و سلطنت را محکوم نمود.[۱۲۱]

روزنامه‌های دورهٔ اول مشروطه، بخصوص صوراسرافیل، از نهادهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی کشور انتقاد کردند، سیادت نهادهای روحانیت را نفی کردند و از آزادی بیان دفاع نمودند. انقلاب موجب فرا رسیدن لحظهٔ بی‌سابقه‌ای برای ابراز عقیده در تاریخ کشور شد. برای ابراز این افکار جدید، نوع جدیدی از روزنامه‌نگاری به وجود آمد که چنان طنین و بازتابی یافت که طنز اجتماعی صوراسرافیل تا به امروز در خاطرهٔ جمعی ملت ایران باقی مانده است. یک علت محبوبیت این نشریه این بود که صوراسرافیل آرمانهای مساوات گرایانهٔ بسیاری از گروههای جدید اجتماعی را که به تازگی لب به سخن گشوده بودند (زنان، کارگران و دهقانان) بیان می‌کرد. هیچ‌کس از دهخدا آگاهتر به این امر نبود و سالها بعد که از او پرسیدند چرا دیگر به شیوهٔ "چرند پرند" نمی‌نویسد، جواب داد: "آن شور و هیجان انسانها و آزادی دورهٔ کوتاه مشروطه را که صوراسرافیل ثمره‌اش بود به من برگردانید تا بار دیگر به آن سبک و سیاق بنویسم و بسرایم."[۱۲۲]

با ادامهٔ روند تصویب اصلاحات جدید قضایی، اختلاف بین مشروطه خواهان لیبرال و رادیکال و مشروطه خواهان روحانی عمق بیشتری یافت. در سال اول انقلاب، نوری در امر اضافه شدن یک منشور حقوق در قانون اساسی اخلال کرد. در سال دوم، در درون مجلس، بهبهانی تمام تلاشها برای اصلاح قضایی را متوقف کرد و با هرگونه تلاشی چه برای تجدید نظر و چه برای یکسان سازی قوانین شرعی مخالفت نمود و نگذاشت که نمایندگان نظم جدید مشروطه وارد بحث دربارهٔ چنین اصلاحاتی شوند. به این ترتیب، نمایندگان مجلس نتوانستند نظام پارلمانی واقعاً مستقلی برقرار کنند که اقتدار آن از اقتدار روحانیان فراتر برود. همچنین نتوانستند میان سلطنت که حامیان روحانی و خارجی نیرومندی داشت از یک سو، و نهضت وسیع اجتماعی که آمالش ایجاد تحولهای گستردهٔ سیاسی و فرهنگی بود از سوی دیگر،

مصالحه ایجاد کنند.

قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و افزایش خصومت این دو قدرت با انجمنها، سبب تقویت شاه شد و او توانست مجلس را تعطیل کند و چندین نفر از متعهدترین و پیگیرترین دست اندرکاران آن دوره را به قتل برساند. اما نهضت انقلابی همچنان زنده بود و موجودیت آن فقط منوط به مجلس نبود، بلکه شبکهٔ عمیقاً ریشه‌داری از انجمنهای مردمی نیز به نهضت انقلابی قوام و حیات می‌بخشید. چنان که در دو فصل بعدی خواهیم دید، انجمنها نه به نواحی شهری منحصر می‌شدند و نه صرفاً از مردان مشروطه خواه تشکیل شده بودند. انجمنهای روستاها و شهرهای کوچک و انجمنهای زنان شهری، با آنکه در کل نهضت انقلابی موقعیتی نسبتاً حاشیه‌ای داشتند، بازتاب ابعاد مردمی انقلاب بودند ونشان می‌دادند که طلب دموکراسی و برابری تا چه میزان از مرزهای طبقاتی و جنسیتی فراتر رفته است.

بخش ۳

نیروها و سوداهای نو

فصل ٦

دهقانان، پیشه‌وران، و صیادان: لغو تیول و مخالفت مجلس با انجمنهای شهری و روستایی

رعیت ما علم ندارند و نمی‌دانند معنی مشروطیت چیست و همچو می‌پندارند که باید مال مردم را خورد و بهرهٔ شرعی مالک را هم نداد.

فرمانفرما (وزیر عدلیه) خطاب به مجلس

دربارهٔ جنبشهای دهقانی اوایل قرن بیستم مطالب بسیاری نوشته‌اند، اما ابعاد روستایی انقلاب مشروطهٔ ایران عمدتاً نامکشوف مانده است.[۱] در مشروطهٔ اول، ۱۹۰۶-۱۹۰۸ [۱۲۸۵-۱۲۸۷]، برخی از دهقانان با حمایت پیشه‌وران و کسبهٔ جزء، کارگران مهاجر، واعظان رادیکال، و در شمال کشور همراه با صیادان، دست به اعتصابهایی در همبستگی با نهضت انقلابی زدند. در نواحی شمالی و پر رونق‌تر گیلان و آذربایجان، که در اثر تجارت گسترده و پیوندهای قومی مستقیماً تحت تأثیر جریان افکار رادیکال از قفقاز قرار داشتند، شورشها پردامنه‌تر بود. مبارزهٔ اجتماعی در میان پیشه‌وران و کسبهٔ جزء، که ارتباطات صنفی خود را حفظ کرده بودند، پیشینهٔ دراز داشت و سنتهای اتحاد با تهیدستان شهری در این نواحی نیرومندتر بود.[۲]

عده‌ای از دست‌اندرکاران و ناظران انقلاب مشروطه و نیز دیپلوماتهای خارجی به وجود انجمنهای روستایی در شمال ایران اشاره کرده‌اند. تقی‌زاده که هم در مجلس اول و هم در مجلس دوم نماینده بود و در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۰ [۱۲۸۸-۱۲۸۹] رهبر حزب با نفوذ دموکرات به شمار می‌رفت، دربارهٔ ظهور این انجمنها و مشکلاتی که برای مجلس به وجود

آوردند بحث کرده است. او نوشته است که مجلس در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] قانونی را به تصویب رساند تا مانع رشد انجمنهای روستایی شود:

کم‌کم در همهٔ بلاد ایران انجمنها برپا شد تقریباً مثل مجلس ملّی ولایتی، در همهٔ امور مداخله می‌کردند و مراکز انقلاب شده و به شکایات از دست مستبدین و خوانین و اعیان و علما و ملاکین رسیدگی کرده و فقرا را حمایت می‌نمودند. کم‌کم در قصبه‌ها و بالاخره در بعضی از ولایات مانند ***آذربایجان* و *گیلان*** در دهات بزرگ نیز انجمنها پیدا شد و تقریباً منتهی به هرج و مرج می‌گشت و لهذا مجلس شورای ملی خود را پیش یک کار واقع شده یافت که به هم زدن آن محال بود و لهذا مجبور شد که برای قوت خود و استرضای ولایات هم برای رفع خودسریها و بی‌قاعدگیهای انجمنها و حذف انجمنهای قصبات و دهات، قانونی برای انجمنهای ایالتی و ولایتی نوشته و ترتیب بدهد. این قانون را از روی قانون فرانسه و مخصوصاً قانون همان نوع انجمنها که در الجزائر است اقتباس کردند.[۳]

سوسیال دموکرات روس، میخائیل پاولوویچ (۱۸۷۱-۱۹۲۹) [۱۲۵۰-۱۳۰۸] که پشتیبان صمیمی انقلابگران گیلان و آذربایجان در دورهٔ استبداد صغیر ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] بود و مقاله‌هایش معمولاً در ***روودو موند مسلمان*** [بررسی جهان اسلام] چاپ می‌شد، در سال ۱۹۱۰ نوشت که در جریان انقلاب

دهقانان چندین روستا مباشران را اخراج کردند، از پرداخت مالیات امتناع ورزیدند و در روستاهای خود به تدریج انجمنهای محلی تشکیل دادند. هیچ مقام دولتی، ملاّک یا مباشری جرئت نمی‌کرد که برای جمع‌آوری مالیات وارد این روستاها شود. این انجمنهای محلی برای تأمین هزینه‌های دولت، ده یک محصول را جمع می‌کردند و به انجمنهای شهری می‌فرستادند.[۴]

یک دههٔ بعد، آوتیس سلطانزاده تشکیل انجمنهای مردمی را تحوّلی مهم در انقلاب مشروطه خواند. به نظر او انجمنهای دهقانی رادیکال‌تر از انجمنهای شهری بودند:

در شهرها انجمنها معمولاً به صورت ارگانهای ناظر در می‌آمدند، اما در روستاها صحبت بر سر تصرف قدرت بود. تقریباً در همهٔ نقاط ایران، انجمنها به محض آنکه در روستاها تثبیت می‌شدند اولین اقدامشان تعقیب و دستگیری عمّال شاه،

امتناع از پرداخت مالیات، و تلاش برای تصرف اراضی زمینداران بزرگ، و غیره بود.[۵]

اشاره به اعتراضها و شورشهای دهقانی را صرفاً در منابع سوسیال دموکرات و مارکسیستی نباید جست. یک سند مهم این دوره، خاطرات هایسینت ل. رابینو (۱۸۷۷-۱۹۵۰) [۱۲۵۶-۱۳۲۹] از ایران است. رابینو هنگامی که نایب کنسول بریتانیا در رشت بود، یعنی در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۰ [۱۲۸۹-۱۲۸۵]، این خاطرات را به رشتهٔ تحریر درآورد.[۶] با توجه به دیگر اسناد آن دوره - بخصوص روزنامه‌های *حبل المتین* و *انجمن ملی ولایتی گیلان* - و نیز اثر ابراهیم فخرایی دربارهٔ نهضت مشروطه در گیلان، خاطرات رابینو معانی جدید مهمی پیدا می‌کند. همچنین، فریدون آدمیت بحث اعتراضهای دهقانی منطقهٔ خزر و نیز همدان راگسترش داده است. تحلیل آدمیت شامل نقدی بر مجلس اول و مجلس دوم به خاطر برنامه‌های حداقل آنها در اصلاحات ارضی است.[۷]

یک منبع مهم دیگر نشریهٔ **مجلس** (ارگان مجلس) است. بیش از سیصد شمارهٔ **مجلس** شاهد تازه‌ای است بر این مدعا که مسئلهٔ ارضی در مشروطهٔ اول اهمیت بسیار یافته بود. نامه‌های خوانندگان این نشریه نشان می‌دهد که وقتی مجلس در اوایل بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] به مسئلهٔ اصلاحات ارضی پرداخت، بحثهای زنده و پرشوری در میان روشنفکران و هواداران دهقانان درگرفته بود.[۸]

از آنجا که از مسئلهٔ مقاومت دهقانان در مطالعات جدید ایرانشناسی غفلت بسیار شده است، من مطلبم را با بررسی مختصری از برخی نوشته‌های نظری دربارهٔ جنبشهای دهقانی و مصداقهایش در ایران اوایل قرن بیستم آغاز می‌کنم. سپس به بررسی بعضی از شکواییه‌ها و تظلّم نامه‌ها که مقاومت دهقانان این دوره در آنها ثبت و ضبط شده است می‌پردازم. مقاومت دهقانی در گیلان نیرومندتر از نقاط دیگر بود. در گیلان، با کمک عده‌ای از پیشه‌وران رادیکال عضو انجمن رشت، شبکه‌ای ایجاد شد که تعداد قابل توجهی از دهقانان و پیشه‌وران در آن عضویت داشتند. این انجمنها که بعضی از نگرانیها و مصایب جوامع روستایی را انعکاس می‌دادند در برابر انجمن رشت و نیز مجلس قد علم کردند. مقاومت در منطقهٔ کوهستانی طوالش نیرومندتر بود. روستاییان کنترل منطقه را به دست گرفتند و در برابر نیروهای اعزامی مقامات محلی و شاه به خوبی از خود دفاع کردند. در پایان، بحثهای

درون مجلس دربارهٔ اصلاحات ارضی و الغای تیول و سهمیهٔ زمین و نیز مخالفت مجلس با تشکیل انجمنهای شهری و روستایی را بررسی خواهم کرد.

بعضی نوشته‌های تئوریک دربارهٔ مقاومت دهقانان و مصداقهای آن در ایران

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، با توجه به کثرت نهضتهای ضد استعماری و پسااستعماری در آسیا، افریقا و امریکای لاتین، که با مشارکت توده‌ای دهقانان همراه بود، مطالعات و بررسیهای دهقانی به صورت یک رشته تحقیقی مطرح شد.[۹] بررسی تطبیقی حمزه علوی دربارهٔ شورشهای دهقانی روسیه، چین و هند، به قصد نشان دادن ارتباط بین ماهیت شورشهای دهقانی و منزلت اجتماعی واقتصادی دهقانان صورت گرفت. به نظر علوی، در میان سه بخش دهقانان (ثروتمند، متوسط، و تهیدست)، دهقانان متوسط بالاترین پتانسیل را برای مبارزه داشتند. اما وقتی نهضت انقلابی رادیکال‌تر می‌شد، دهقانان متوسط به احتیاط و فاصله‌گیری متوسّل می‌شدند. چون رهبری فکری رادیکال نهضت نمی‌توانست دهقانان متوسط را وارد "فرایند فعالیت تعاونی" کند، بیشتر دهقانان متوسط از نهضت روی بر می‌گرداندند یا مخالف آن می‌شدند. اما آنگاه که "احساسات دهقانان علیه اربابان و ثروتمندان" تشدید می‌شد و پیروزی در دسترس نمی‌نمود، دهقانان تهیدست عموماً عنان می‌گشودند و به نهضت می‌پیوستند.[۱۰]

جنگهای دهقانی قرن بیستم اثر اریک ولف، که بررسی تطبیقی شش انقلاب در روسیه، مکزیک، چین، الجزایر، ویتنام، و کوباست، بعضی از مشخصات عمومی جنبشهای جدید دهقانی را روشن‌تر می‌کند. ولف از افزایش سلطهٔ سرمایهٔ خارجی و نیز تسریع توسعهٔ سرمایه‌داری بومی در این جوامع سخن می‌گوید و به ویژگی مهمی از زندگی روستایی اشاره می‌کند که اغلب نادیده مانده است اما در جریان خیزشهای انقلابی ابعاد تازه‌ای می‌یابد. این ویژگی همانا سنت همبستگی روستایی است که محتوای انقلابی جدیدی می‌یابد و اغلب به شکل جدیدی از سازماندهی رادیکال تکامل پیدا می‌کند. ولف، مانند علوی، بر نقش قاطع دهقانان متوسط در تداوم قیام توده‌ای تأکید می‌کند. او همچنین از شرایطی بحث می‌کند که در آن می‌توان دهقانان تهیدست و بی‌زمین را بسیج کرد.

ولف به پاره‌ای از عوامل جغرافیایی، قومی، فرهنگی، وسیاسی اشاره می‌کند که به

دهقانان تهیدست در مقاومتشان علیه کارزارهای قهرآمیز اربابان و حکومت مرکزی یاری می‌رساند. روستاییان نواحی مرزی که برای مقامات مرکزی صعب‌الوصول‌اند، بخصوص نواحی محصور در کوهستانهای بلند، از مزیتهای تاکتیکی برخوردارند. اگر دهقانان منطقهٔ شورشی زمینهٔ قومی یا زبانی متفاوتی با حکومت مرکزی یا تودهٔ حاکم داشته باشند، این عوامل فرهنگی نوعی رمز زبانی در اختیارشان می‌گذارد که از طریق آن ارتباط مستقل برقرار می‌کنند. تأثیر نیرومندانهٔ افکار انقلابی نیز عامل مهمی است که به تداوم شورشهای دهقانی (به رغم انواع قید و بندهای عملی) یاری می‌رساند. حضور این عوامل یا هر یک از آنها اقبال دهقانان تهیدست رادر ادامهٔ قیام بسیار افزایش می‌دهد.[۱۱]

ولف می‌نویسد که انحلال بسیاری از اجتماعات اشتراکی [دهقانی] در قرن نوزدهم و از دست دادن زمین در اثر استعمار و امپریالیسم، در کشورهای مختلف شکلهای مختلف داشته است. در بسیاری از موارد، جدا شدن دهقانان از زمینهایشان ناشی از منافع جدید اشرافیت زمیندار در کشاورزی تجاری بود. برینگتن مور نیز در سال ۱۹۶۶ از این عامل در کتاب خود ***خاستگاههای اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی: ارباب و دهقان در تکوین دنیای جدید*** بحث کرده است.[۱۲] تجاری شدن زمین معنی‌اش این بود: زمینی که قبلاً نمی‌شد از کسانی که در آن کار می‌کردند گرفت، به کالایی تبدیل می‌شود که به آسانی می‌توان خرید یا فروخت. در بعضی از کشورها، نظیر مکزیک، الجزایر و کوبا، این روند با اعمال قهر و غصب اراضی به اجرا در آمد؛ و در بعضی دیگر، از جمله چین و ویتنام (و نیز ایران) به دلیل افزایش شدید اجاره و مالیات توسط حکومت و ملاّکان، دهقانان زمینهای خود را از دست دادند. تجاری شدن زمین، روستاییان را از حقوق سنتی‌شان بر زمین مشاع محروم کرد و تعارضهای جدیدی بین شهرنشینان و جوامع شبانی و چادرنشین پدید آورد.[۱۳]

از دست دادن زمین در بسیاری از موارد موجب مهاجرت انبوه دهقانان به شهرها و نیز کشورهای همجوار شد. ولف موضوعی را که قبلاً توسط لیفرد ادواردز مطرح شده بود[۱۴] بسط داد و بر نقش محوری کارگران مهاجر روستایی، که به صفوف کارگران شهری می‌پیوندند، تأکید کرد. کارگران مهاجر اغلب افکار جدیدی را با خود به روستاها برمی‌گردانند. این دهقانان سابق معمولاً پیوندهای محکمی با روستاهای خود دارند و در مواردی، به دلیل بی‌ثباتی اشتغال در شهرها، برای کار فصلی به روستا برمی‌گردند. کارگرانی

که پیوندهای خود را با جوامع بومی حفظ می‌کنند، در دورهٔ انقلاب نقش مهمی دارند و "انتقال دهندهٔ ناآرامی شهری و ایده‌های سیاسی" می‌شوند.[۱۵] چنان که قبلاً دیدیم، کارگران ایرانی مهاجر که در صنایع نفت قفقاز کار می‌کردند، در زمان انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] محمل افکار انقلابی شدند. بسیاری از این کارگران به ایران بازگشتند و در انجمنهای مجاهدین به فعالیت پرداختند. تأثیر آنها را در روستاهای چندین ایالت می‌توان تشخیص داد. ولف روستای اشتراکی سنتی را منبعی احتمالی برای بیان عقاید جدید رادیکال می‌داند و برای مفهوم خودجوشی *نهضتها* معنای جدیدی قایل می‌شود. او نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورهای جهان سوم، جوامع اشتراکی سنتی و "خودگردان" به نوع جدیدی از سازماندهی اجتماعی در دورهٔ انقلاب مبدل می‌شوند، و نتیجه می‌گیرد که این سازمانهای جدید توده‌ای، ضمن حفظ بسیاری از عناصر جوامع کهن اشتراکی، مضمون و محتوای رادیکال پیدا می‌کنند:

> در پس سازمانهای انقلابی جدید روستاهای مکزیک، تجربه‌ای طولانی و کهن از زراعت اشتراکی نهفته؛ در پس ظهور ناگهانی شوراهای روسیه، تجربهٔ جوامع روستایی سنتی روسیه (میر) پنهان است. در پس سازمان جدید جمعیت روستاهای شیلی، الگوهای کاملاً سنتی جوامع روستایی و نیز تجربهٔ سازمانی دهقانان شورشی از قیامهایی چون تایپینگ و نین را تشخیص می‌دهیم.[۱۶]

جیمز اسکات در *اقتصاد معنوی دهقان*، اخلاق معاشی اقتصاد روستایی پیش از سرمایه‌داری را شرح داده است. تمرکز قدرت و تجاری شدن کشاورزی در دوران ما اساس حیات روستاها را بر هم زده است، زیرا دهقانان را از مجموعه سنتهایی که عرفاً سبب دوام و بقایشان می‌شد جدا کرده است. اسکات می‌گوید که "الگوهای همیاری، سخاوت و بخشش اجباری، [و] زمین اشتراکی" همه سنتهایی بودند که خانوارهای بی خرمن را از گرسنگی نجات می‌دادند. از نظر اسکات، نکتهٔ مهم "رمانتیک کردن قرار و مدارهای اجتماعی" روستا نیست، و فرض نمی‌کند که این مناسبات "اساساً مساوات طلبانه" باشد. بلکه روستا دارای "مکانیسم باز توزیعی ملایم اما مهمی" است که حداقل حمایت از جمع را بخصوص در مواقع بحرانی تأمین می‌کند.[۱۷]

ترنس رنجر بعضی از مباحث تئوریک مطالعات دهقانی و مطالعات پسا استعماری دههٔ

۱۹۸۰ افریقا، جنوب شرقی آسیا، هند و امریکای لاتین را جمعبندی کرده است.[۱۸] نخست، بسیاری از پژوهشگران پذیرفته‌اند که "آگاهی دهقانی" را باید عاملی عینی و نیرویی سیاسی تلقی کرد. دهقانان را باید فاعلان متفکر و بازیگران سیاسی تلقی کرد، نه موجودات مطیع و نامعقولی که ظرفیت فکری اندک و قوهٔ واکنش محدود دارند. دوم، اهمیت جامعهٔ روستایی را که اغلب پیشینه‌ای خلّاق از جنبشهای مقاومت و نیز بدیلهای متفاوتی از تحول اجتماعی دارد باید بیشتر درک کنیم. سوم، اهمیت سنتهاست - نه سنتهای جامعهٔ شهری، بلکه "سنتهای کوچک و شفاهی دهقانان"، فرهنگ، فولکلور، دین، و ایدئولوژی و شیوه‌های تأثیر این عناصر چه در "سلطهٔ طبقهٔ حاکم" و چه در "ضد سلطهٔ" دهقانی.[۱۹]

استیو ج.استرن از دیدگاهی مشابه دربارهٔ دهقانان امریکای لاتین بحث می‌کند. او به نقد ایدئولوژیهایی می‌پردازد که تنها بر تبیین ساختاری شورشهای دهقانی تکیه دارند و این شورشها را "منطقاً برخاسته" از مواضع دهقانان در جامعه می‌دانند. به نظر استرن، دهقانان را باید از لحاظ تاریخی "پیشگامان فعال و پیوستهٔ" تحول، چه در داخل جامعهٔ دهقانی و چه در دنیای خارج تلقی کرد.[۲۰] او می‌نویسد که آگاهی دهقانی و بیان سیاسی دهقانان پرتنوع است و ما باید نقش "عوامل قومی" و نحوهٔ تأثیرگذاری این امور در آگاهی دهقانی جوامع مختلف را بررسی کنیم.[۲۱]

مشارکت دهقانان در انقلاب مشروطهٔ ایران به هیچ وجه به گستردگی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نبود، اما اگر بگوییم که کلاً دهقانان ایران در این دوره منفعل یا ضد انقلاب بودند قطعاً در بازخوانی انقلاب مشروطه به راه خطا رفته‌ایم.[۲۲] از این رو، در فصل حاضر بر سهٔ عامل تکیه کرده‌ام: ۱. رابطهٔ ظریف بین آگاهی و عمل اجتماعی و قبول دهقانان به عنوان عامل تاریخ و نه دریافتگر منفعل یا نامعقول تحولات اجتماعی؛[۲۳] ۲. اهمیت جامعهٔ دهقانی، که می‌تواند در دورهٔ انقلابی از مضمون و محتوای رادیکال جدیدی آکنده شود؛ ۳. تا حد کمتری، نقش سنتهای دهقانی در اعتراضها و قیامها، که البته در مورد ایران مستلزم تحقیقات بیشتری است.

مسئلهٔ دیگر در تاریخنگاری این دوره، ضرورت توضیح اعتراضهای دهقانی در مناطق جنوبی، مانند یزد و کرمان است. این مناطق شباهتی به مناطق شمالی حاشیهٔ دریای خزر و نیز آذربایجان نداشتند (که اوضاعشان برای قیام مداوم دهقانان مناسب بود) و وانگهی

دهقانان جنوب کشور به مراکز انقلابی، نظیر تهران، تبریز، یا قفقاز، نزدیک نبودند. در این مورد می‌توان دوتوضیح ارائه داد. اولاً در نواحی مجاور کویر لوت، که بارش سالانه کمتر از یکصد میلیمتر است، سنت نیرومند زراعت مشاع وجود داشت (بنه). حتی امروزه، با وجود اصلاحات ارضی دهۀ ۱۹۶۰ [۱۳۴۰]، بقایای بنه در منطقه به چشم می‌خورد و این نشانۀ قدرت سنت بومی در امر زراعت است.

هر بنه از چهار تا سیزده زارع و خانوار تشکیل می‌شد. آنها با هم روی زمین کار می‌کردند، از حیوانات بارکش و وسایل به طور مشترک استفاده می‌کردند، چهار پنجم محصول ارباب را تحویل می‌دادند و بقیه را بسته به کار و زحمت و ارشدیت و نقش اعضای بنه میان خود تقسیم می‌کردند. تشکیل بنه را ناشی از کم بارانی و سیستم دشوار و پرمشقت حفر و نگهداری قناتها دانسته‌اند که نظارت و تأمین مخارج آنها با زمینداران بود. اما اعضای بنه نیز شبکۀ اجتماعی منسجمی تشکیل می‌دادند که مناسبات آن فراتر از کار مشترک در روی زمین بود. آنها در مواقع بحران به یکدیگر پول قرض می‌دادند، سوخت زمستانی برای همگان جمع می‌کردند، اعیاد را با هم جشن می‌گرفتند، و در منازعه‌های محلی از یکدیگر حمایت می‌کردند و زن و مرد دوشادوش هم برای حقوق اعضای بنه می‌جنگیدند.[۲۴]

ثانیاً، همان طور که در فصل ۲ نوشته‌ام، مراکز رادیکال پیش از انقلاب صرفاً در تهران نبودند بلکه در جنوب هم یافت می‌شدند. کرمان مرکز فکری شیخیه و بابیان ازلی بود. یکی از رهبران برجستۀ شیخیه، عبدالکریم خان، در کرمان پایگاه پشتیبانی به وجود آورده بود، و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی نیز که هر دو بعداً داماد صبح ازل (رهبر جناح بابی ازلی) شدند در اواخر قرن نوزدهم انجمنی سیاسی در کرمان برپا کرده بودند.[۲۵] به علاوه، کرمان و منطقۀ خلیج‌فارس با آنکه از پایتخت و مناطق شمالی دور بودند، در آن دوره همجوار هند محسوب می‌شدند. شمار زیادی از دهقانان کارگرشده به هند مهاجرت کرده بودند که بسیاری از آنها با بستگانشان در کشور تماس داشتند و آنها را از نهضت ضد استعماری در سرزمین جدید خود باخبر می‌کردند. به این ترتیب، اهالی کرمان از تحول اوضاع جهان اطراف آگاه بودند. هنگام بحث دربارۀ انقلاب مشروطه و نامه‌های اعتراض‌آمیزی که دهقانان شمال و جنوب ایران به پایتخت ارسال می‌کردند خواهیم دید که این بحثهای تئوریک در خور تعمّق‌اند.

اعتراضیه‌ها و تظلم‌نامه‌ها

در شمال، و تا حدود کمتری در جنوب، گروههایی از دهقانان و پیشه‌وران شهرهای کوچک و روستاهای بزرگ از انقلاب حمایت کردند و برای اصلاحات سریع به انجمنها و مجلس امید بستند. روزنامه‌ها و گزارشهای دیپلوماتیک بریتانیایی آن زمان آکنده از انواع واکنشهاست. تظلمها و شکواییه‌هایی از جانب دهقانان، یا به نمایندگی از آنان، خطاب به صاحبان روزنامه‌ها، نمایندگان مجلس یا اعضای انجمنهای مجاهدین نوشته می‌شد. از اعتصابها و جریان تشکیل انجمنهای دهقانی در بعضی از روستاها نیز گزارشهایی می‌رسید. در مواردی صحبت از قیام علنی و ممتد، بخصوص در گیلان و آذربایجان و تا حدود کمتری در یزد و کرمان، به میان می‌آمد.

به رغم بیسوادی عمومی حاکم در روستاها، بعضی از روستاییان می‌کوشیدند صدای خود را از طریق روزنامه‌های تهران و تبریز به گوشها برسانند. نامه‌هایی که توسط باسوادان جوامع روستایی یا هواداران شهری آنها نوشته می‌شدند اغلب با امضای عدهٔ زیادی همراه بودند. بعضی از نامه‌ها را اعضای انجمنهای شهری، از جمله اعضای انجمنهای مجاهدین، به نمایندگی ازجانب دهقانان و نیز صیادان انزلی می‌نوشتند. عده‌ای از نمایندگان مجلس نیز به نمایندگی از سوی موکلان دهقان خود شکواییه می‌فرستادند.

بیشتر اعتراضنامه‌هایی که در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسیدند از ایالتهایی بودند که امکان دسترسی به مجلس و کمیتهٔ شکایات مجلس در تهران را نداشتند. این نامه‌ها از نقاط مختلف کشور، از جمله آذربایجان، کرمانشاه، خراسان، کرمان، گیلان، فارس و یزد، و نیز از قفقاز می‌آمدند. نامه‌ها اغلب با اعلام حمایت پرشور از انقلاب، قانون اساسی و مجلس شروع می‌شدند. اما با گذشت زمان، و با رفع خوش‌بینی نسبی روستاییان در مورد مجلس، مضمون نامه‌ها به خشم و ناشکیبایی گرایید. شکواییه‌ها شامل شرح مفصّل دشواریهای زندگی در روستاها بودند. شاکیان از سوء رفتار مباشران و مالکان می‌نوشتند. از قتل و غارت ادواری راهزنان محلی، که روستاییان را می‌کشتند، به زنان تجاوز می‌کردند و بسیاری از سکنهٔ روستاها را مجروح یا مقتول می‌کردند، شکایت داشتند و از مقامات کمک می‌خواستند.

بعضی از نامه نویسان خواستار الغای نظام تیول و خاتمهٔ بیگاری بودند. بعضی دیگر که

روشنفکرتر بودند با بحثهای اصلاحات ارضی که در مجلس جریان داشت آشنا می‌نمودند و به صورت نوعی شخص ثالث در این بحثها وارد می‌شدند. انجمنهای روستایی، که بیشتر با حمایت انجمنهای رادیکال‌تر شهری تشکیل می‌شدند،ابتدا با بی‌مهری مجلس مواجه شدند و سپس مجلس آنها را منحل اعلام کرد. نمایندگانی که حامی طبقات زمیندار بودند و با انجام اصلاحات در جوامع روستایی مخالفت می‌کردند نیز با انجمنهای دهقانی به مقابله برخاستند. مجلس به انجمنهای ایالتی و ولایتی اعلام کرد که اجازهٔ تشکیل انجمنهای دهقانی را ندهند، و حتی در مواردی خود نیز برای تعطیل کردن انجمنهای روستایی قشون اعزام کرد.

گزارشهای مربوط به انجمنهای محلی خیلی وقتها در صفحه‌های *انجمن* چاپ می‌شد. اعضای انجمن تبریز گزارش دادند که "ملاحظه می‌فرمایید که دهاتیها با وجود بی‌سوادی روزنامه خریده به دهات می‌برند که باسوادی پیدا کرده، بخواند."[۲۶]

روزنامهٔ *مجلس* برای نشان دادن عمق مقاومت، ماجرای یک اعتصاب دهقانی در نزدیکی تبریز را چاپ کرد. طبق این گزارش، دهقانان متشکل شدند و تصمیم گرفتند که دیگر زیر بار سه دسته از تقاضاهای مالک نروند: ۱. زورگویی مباشران، ۲. تعهدهایی که مالکان تحمیل می‌کنند، و ۳. بیگاری. متقابلاً، خواستار شدند که امورشان "تابع قانون" باشد.

> "بر ما رعایا لازم است اجماعاً به شهر رفته رفع اجحاف ثلثه را از ارباب خواستار شویم" اهالی دهکده به تبریز آمده مقاصد خود را خدمت ارباب عرض می‌کنند. بدواً ارباب بنای تغیّر و تشدد گذارده که شاید رعایا ترسیده و از مقاصد خود درگذرند. حتی گفته می‌دهم ده را خراب کنند. ابداً به خرج رعایا نرفته و آنها در جواب گفته‌اند یا خراب یا آباد تا رفع ظلم نشود ما در آن قریه پا نخواهیم گذاشت! ناچار ارباب قولاً معاف می‌نماید.[۲۷]

مالک به روستاییان وعده داد که به شکایتهایشان رسیدگی می‌کند و دهقانان به روستای خود برگشتند. اما یک ماه بعد، وقتی از ارباب خبری نشد، روستاییان باز به تبریز رفتند. این بار ارباب را واداشتند که تعهد کتبی بدهد، و به این ترتیب خود را از بیگاریهای متعدد رها ساختند.[۲۸]

دهقانان همدان در اعتراضیهٔ خود به حکومت نوشتند که دو سوم اراضی مزروعی کلاً در تملّک شش زمیندار است. مالکان "تمام املاک رعیت را به زور از دست آنها گرفتند و اینقدر سر به سر ما رعیت گذاشته‌اند که رعیت بیچاره به قیمت نازل فروخت یا از اصل اعراض کرد ... از هر دهی که یک شعیر مالک می‌شوند تمام شش دانگ را متصرف می‌شوند." عده‌ای شکایت داشتند که ملاکان محصول گندم را احتکار کرده‌اند. در آخر سال، گندمی را که در انبار ذخیره کرده بودند و نمی‌توانستند بفروشند، به جای آنکه ارزانتر به دهقانان بدهند "به رودخانه می‌ریزند". در همدان انجمن جدیدی به نام "مجلس فواید عمومی" به ریاست وکیل‌الرعایا (تاجر لیبرال و نمایندهٔ مجلس اول) در روزنامهٔ خود به مصایب دهقانان پرداخت. مقامات محلی به حکومت هشدار دادند که اگر به دهقانان فقیری که هنوز وفادارند اعتناء نشود، همدان هم خیلی زود به دیگر مناطق مقاومت دهقانی خواهد پیوست.[۲۹]

از قوچان دهقانان دربارهٔ فروش دخترانشان به کنیزی مالک جدید شکایت کردند. فغان برداشتند که نه تنها استغاثه‌هایشان بی‌جواب مانده، بلکه انجمنهایشان هم بسته شده؛ از نمایندگان مجلس خواستند که به درخواستهایشان پاسخ دهند، و "رفع شر" مالک را از آنها بنمایند، «وگرنه مالک را سر به نیست کرده، دسته‌جمعی جلای وطن» کنند.[۳۰] ماجرای دختران قوچان را، هم دهخدا دنبال کرد (که شعری دربارهٔ زنان قوچان سرود) و هم روزنامهٔ **مجلس** درباره‌اش مطالبی نوشت.[۳۱]

در کرمانشاه، غرب کشور، دهقانان از راهزنانی که زنان و کودکان را می‌کشتند شکایت کردند. پرسیدند که چرا با وجود انقلاب و قانون اساسی، وضع هزاران روستایی هیچگاه به طور جدی مورد بحث حکومت جدید یا مجلس قرار نگرفته است. شاید مقامات "این قطعه خاک را جزو ایران نمی‌دانند".[۳۲] عده‌ای از قصر شیرین در ایالت کرمانشاه شکایت کردند که هشت ماه از افتتاح مجلس جدید می‌گذرد اما برای خلاصی دهقانان از دست مالکان و حکام مستبد اقدامی نشده است. مقامات محل همچنان در رأس امورند و حاکم محل دست در دست مالکان، هم حکومت مرکزی را می‌فریبد و هم دهقانان را. برنامهٔ اصلاحات ارضی هم به نفع روستاییان است و هم به نفع مجلس که کمبود بودجه دارد:

> هر وقت شکایتی از صاحبان و مالکین خودمان یعنی این حکام جزء می‌کردیم ما را نافرمان بردار و یاغی قلمداد کرده برای خرج تراشی اردویی از اراذل و

اوباش تشکیل داده خانمان ما را به باد فنا می‌دادند. و به اسم اردوکشی مخارج گزافی تحمیل دولت نادان بی‌اطلاع ما می‌کردند. و پس از آتش زدن و غارت نمودن خانه‌های ما این اشخاص را خدمتگزار دولت دانسته به هر یک امتیازات می‌دادند و در ضمن هر یک از آنها را در پیشگاه دولت رستم و اسفندیار دوران معرفی می‌نمودند.[۳۳]

حاکمان به خاطر قشونی که "وجود خارجی ندارند" از حکومت مرکزی پول می‌گیرند، زیرا سربازان خیلی زود مرخص می‌شوند و دیگر نه از مرزها دفاع و نه در برابر حملهٔ راهزنان از روستاییان حمایت می‌کنند. اما حکّام ایالت همچنان برای تأمین مخارج این قشونی که وجود خارجی ندارد از حکومت تقاضای پول می‌کنند، و این امر به نوبهٔ خود به معنی افزایش اخذ مالیات از دهقانانی است که با آنان "بدتر از عبد زرخرید ملوک معامله می‌کنند".[۳۴] نویسندهٔ این شکواییه سپس از حکومت مرکزی می‌خواهد که قضیه را بررسی کند و بودجهٔ این قشونهای قلابی را قطع کند.

از کرمان، نامه‌هایی در *صوراسرافیل* چاپ شد که اقدامها و اعتراضهای دهقانان را منعکس می‌کرد. بعضی از نامه‌نویسان از مظالم مباشران شکایت داشتند و حمایت خود را از تدابیری که مجلس برای الغای تیول اتخاذ کرده بود اعلام می‌کردند. عده‌ای دیگر دربارهٔ مالکانی که به رغم الغای تیول توسط مجلس هنوز صاحب تیول بودند اطلاعات مفصل ارائه می‌دادند.[۳۵] در شکواییه‌های کرمان آمده بود که دهقانان مجبور به ارسال تلگرافهای حمایت از حکّام محلی به مجلس شده‌اند. دستگاه استبداد می‌خواست از این طریق ایجاد محبوبیت کند و قدرت خود را باقی نگه دارد. انجمن محلی نیز زیر فرمان بسیاری از اعضای دورهٔ استبداد بود. پانصد روستایی برای اعتراض به وضع طاقت فرسای خود، با صرف هزینه‌ای گزاف، به کرمان رفتند تا از حاکم شکایت کنند اما انجمن شهر به اعتراضهای آنها وقعی ننهاد و مجبور به بازگشت شدند.[۳۶]

در ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [تیر ۱۲۸۶]، شهر یزد صحنهٔ تحصّن دهقانان در تلگرافخانه شد و دهقانان از ظلم و تعدی مالیات بگیران شکایت کردند.[۳۷] تا یک سال بعد، اعتراضهای دهقانان برای لغو مالیاتهای اضافی همچنان ادامه داشت و عده‌ای از آنان در اعتراض به اوضاع دست به خودکشی زدند. چارلز مارلینگ، کاردار بریتانیا، که دل خوشی از نهضت

انقلابی ایران نداشت در خاطرات خود نوشت که شورش به مرحله‌ای رسید که "هرلحظه بیم بروز فاجعه‌ای می‌رفت". البته از نظر مارلینگ، اعتراضهای دهقانی غیرموّجه بودند. آخر، "برای حکومت ایران مشکل بود که کوتاه بیاید، زیرا دهقانان با سماجت خواهان لغو مالیاتی بودند که هشتاد سال مرتباً پرداخت می‌شد. چه تقاضای غیر موجّهی!"[۳۸]

شورشهای منطقهٔ خزر

منطقهٔ خزر عرصهٔ پایدارترین شورشهای دهقانی دورهٔ مشروطه بود. مقاومت دهقانان در این منطقه پیشینه داشت و اوضاع جغرافیایی منحصر به فرد آن نیز به این امر کمک می‌کرد.[۳۹] باریکهٔ رنگارنگ خزر، با آب فراوان و جنگلهای انبوهی که از رشت در غرب تا استرآباد در شرق، تقریباً ۶۰۰ کیلومتر ادامه می‌یابند، توسط لرد کرزون، سیاستمدار معروف، در مقایسه با بقیهٔ نقاط ایران که خشک و کم آب بود، "ایرانی دیگر" خوانده شد.

> در پس رشته کوههای صعب‌العبور و بلند، ایرانی دیگر نهفته است، چنان پر آب که بخارهای مالاریایی از باتلاقهای راکدش بر می‌خیزد، چنان پوشیده از درختان جنگلی که به سختی می‌توان در جنگل راهی به جلو گشود، چنان رنگارنگ که آدمی وقتی بیدار می‌شود گمان می‌کند او را در خواب به یک منطقهٔ حاره برده‌اند. این ویژگیهای خارق‌العاده، و این تفاوت خیره کننده، در ایالتهای ساحلی شمال، مازندران و گیلان، جلوه می‌نماید.[۴۰]

منطقهٔ خزر که با کوههای البرز از بقیهٔ ایران جدا شده است، در افسانه‌های باستانی جایگاه خاصی دارد. در سرزمینی که رستم، قهرمان *شاهنامهٔ* فردوسی، بر دیو سپید چیره شد، مردم برای حفظ استقلال خود در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی، همواره جانانه پیکار کرده‌اند. علت ناکامی پتر کبیر در اشغال گیلان در ۱۷۲۳-۱۷۳۲ تا حدی همین اقلیم نامساعد بود. یک قرن بعد، در نخستین مراحل جنگ ایران و روس در ۱۸۰۴، هنگامی که قوای روسیه از بندر انزلی رهسپار رشت شد، مردمی که در ماندابها و جنگلهای منطقه مخفی شده بودند بر آنها یورش بردند. کرزون نوشت که "بومیان با تفنگ فتیله‌ای ستون نیروهای روسیه را متفرق کردند و آن را به چنان سراسیمگی و اغتشاشی انداختند که فرمان عقب نشینی صادر شد و (روسها) از اقدام بعدی منصرف شدند".[۴۱] در اواخر قرن نوزدهم،

به نظر کرزون، حکومت بریتانیا نمی‌بایست نگران تصرف احتمالی منطقهٔ جنوبی دریای خزر به دست نیروهای روسیه باشد. هم تسخیر منطقه مشکل می‌نمود و هم حضور نیروهای اشغالگر عملاً ناممکن بود، چون در معرض "تعقیب شبانه‌روزی دهقانان یا نیروهای شبه نظامی بومی که با منطقه آشنا بودند و فنون جنگ چریکی را می‌دانستند" قرار می‌گرفتند.[۴۲]

آب فراوان و خاک حاصلخیز، که موجب برداشت بیشتر محصول و فزونی جمعیت می‌شد، به دهقانان اجاره‌کار (در قیاس با دهقانان مناطق خشکتر ایران) استقلال بیشتری در برابر مالکان می‌داد. زمینهای منطقهٔ خزر را، مانند اروپا و امریکا، می‌شد با تسطیح جنگل تملک کرد و به حفر قنات (که احداث و نگهداری‌اش در جنوب ایران بسیار گران بود) نیازی نبود. وانگهی، پرورش محصولات درختی، که مستلزم سالها مراقبت و نگهداری بود، هم به دلیل اوضاع اقلیمی و هم به دلیل تقاضای تاجران رونق داشت. این امر سبب می‌شد که پرورش دهندگان این محصولات از لحاظ شرایط اجارهٔ زمین وضع مناسبتری در مقایسه با زارعان محصولات زراعی، نظیر گندم، داشته باشند.[۴۳] لیکن، گیلان از تحولات بزرگ مناسبات ارضی که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در کشور به وقوع پیوست، مستثنا نبود. حتی روند تجاری شدن کشاورزی در گیلان به نوعی فراگیرتر از بقیهٔ نقاط کشور بود.

در گیلان، سرمایه گذاران خارجی که مزارع جدید را تأسیس می‌کردند در تسریع روند تجاری شدن کشاورزی دخیل بودند. پرورش درختان زیتون که چند صد سال در گیلان سابقه داشت در سال ۱۸۹۰ [۱۲۶۹] در کنترل یک شرکت یونانی به نام کوسیس و تئوفیلاکتوس بود که از حمایت روسیه برخوردار بود. این شرکت که انحصار ۲۵ ساله بر کل محصول زیتون شمال ایران را داشت، در سال ۱۸۹۵ [۱۲۷۴] یک کارخانهٔ جدید افتتاح کرد. مزارع چای نیز در ۱۸۹۵ [۱۲۷۴] آغاز به کار کردند. در ۱۹۰۲ [۱۲۸۱] چتایی و کنف توسط شرکت یوژنو - روسکو در گیلان پرورش می‌یافت و به روسیه صادر می‌شد.[۴۴] صنایع بسیار مهم شیلات و ابریشم نیز اغلب در کنترل منافع خارجی بود. این نظام جدید سبب تشدید استثمار کارگران، بخصوص در صنعت شیلات، شد اما آگاهی اجتماعی و همبستگی طبقاتی کارگران، پیشه‌وران و دهقانان را تقویت کرد.

قیامها و اعتصابهای کارگران در صنعت شیلات گیلان، که در کنترل لیانوزوف، تاجر

ارمنی - روسی بود، آغاز شد. لیانوزوف در ۱۸۷۳ [۱۲۵۲] قراردادی با حکومت ایران امضاء کرده و حق بهره‌برداری از کل صنعت شیلات را در جنوب دریای خزر به دست آورده بود. او هم خاویار صادر می‌کرد و هم ماهی. روشهای استثماری این شرکت که سخت منفور کارگران بود نیز به رونق شرکت افزود. در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] مقدار سالانهٔ صدور ماهی به نهصد هزار تا یک میلیون روبل رسیده بود. سود خالص شرکت در حدود نیم میلیون روبل در سال ۱۹۱۳ [۱۲۹۲] براورد شد.[۴۵] در آستارا، که چهارصد کارگر شرکت در آن کار می‌کردند، تشکیلات و تأسیساتی با کارگاههای ساخت و تعمیر کشتی و قایق ایجاد شد. یک شبکهٔ وسیع تلفنی ایستگاهها و پایگاههای مختلف را به یکدیگر وصل می‌کرد.[۴۶]

انزلی مهمترین بندر ایرانی دریای خزر بود و "با کارگاههای کشتی سازی و آهنگری، دستکش دوزیها و چکمه دوزیها، کلبه‌هایی که خوابگاه مردان بود، و خانه‌های چوبی راحتی که قطعاتش در استراخان پیش‌ساخته شده بود" بیشتر به یک مستعمرهٔ اروپایی شبیه بود.[۴۷] در همین انزلی بود که ماهیگیران اعتصاب کردند. در نوامبر ۱۹۰۶ [آبان ۱۲۸۵] سه هزار کارگر تلگرافخانهٔ شهر را اشغال کردند. طی هفته‌های بعد تلگرافهایی به مجلس فرستادند و خواهان خاتمه دادن به قرارداد لیانوزوف و نیز بدرفتاریهای مقامات محلّی شدند. ماهیگیران اعتصابی شکایت داشتند که در مقابل کار خود مزد ناچیزی می‌گیرند، و صیدی که حق آنهاست و باید کمک معاش آنها باشد، توسط حاکم انزلی ضبط می‌شود. حاکم انزلی، سردار منصور بود که به خانوادهٔ اُمشه، یکی از دو خانوادهٔ متنفّذ انزلی، تعلق داشت. سردار منصور ادارهٔ گمرک گیلان را از حکومت مرکزی اجاره کرده بود و درآمد سالانه‌اش از محل گمرک و منابع دیگر بیش از صدهزار تومان بود.[۴۸]

کارگران ادارهٔ گمرک را تصرف، و عده‌ای را از میان خودشان مسئول دفاتر کردند و به بررسی حسابها پرداختند. هدفشان تعیین میزان دقیق صادرات ماهی و بررسی بند و بستهای مسئولان ارمنی گمرک و کارکنان لیانوزوف بود.[۴۹] روزنامهٔ *مجلس* گزارش داد که حتی قسمتهایی از ساختمان تلگرافخانه آسیب دید، اما ماهیگیران اعتصابی از جای خود تکان نخوردند. مداخلهٔ علما به رهبری روحانی عالی‌رتبهٔ رشت، حاج ملامحمد خمامی، نیز فایده نداشت.[۵۰]

این ماهیگیران در اعتصاب خود از پشتیبانی عده‌ای دیگر نیز برخوردار بودند. مردم در

گرگان اموال لیانوزوف را ویران، و در رشت و انزلی کالاهای روسی را تحریم کردند.[۵۱] انجمنهای مجاهدین پیوندهای محکمی با ایالت گیلان داشتند و ماهیگیران انزلی از فرقهٔ مجاهدین انزلی نیز کمکهایی دریافت می‌کردند.[۵۲]

در همین حال، اعتصابها و اعتراضها در گیلان ادامه یافت. در ژوئن ۱۹۰۷ [خرداد ۱۲۸۶] عده‌ای خواستند به انبارهای غلهٔ رحیم‌خان رئیس ایل شاهسون و پسرش که با شاه همکاری کرده بود وارد بشوند. در دفاع از این حرکت در رشت اعتصاب عمومی درگرفت.[۵۳] افراد مسلح، همراه با چند آذربایجانی که در پیشاپیش این اعتراض قرار گرفته بودند، دکانها را در بازار بستند و اعتراض خود را به نزد انجمن رشت بردند.

در مارس ۱۹۰۷ [اسفند ۱۲۸۵] پیله‌وران رشت نیز اعتصاب کردند. رشت (با سی هزار نفر جمعیت) مرکز تجارت ابریشم ایران به شمار می‌آمد و به دلیل فعالیت چندین شرکت اروپایی (فرانسوی، یونانی، و روسی)، که کارخانه‌ها و دفاتری تأسیس کرده بودند، چهره‌ای بین‌المللی یافته بود. شرکت یونانی برادران رالی به طور مستقیم یا از طریق تاجران واسطه، وجوه کافی را به منظور افزایش تولید برای پیله‌وران تأمین می‌کرد. در ۱۸۶۴ [۱۲۴۳]، محصول ابریشم گیلان به میزان ۲۱۹۰۰۰۰ پوند به ارزش تقریبی یک میلیون پوند استرلینگ رسیده بود. ولی در همان سال، با سرایت مرض موسکاردین از اروپا به گیلان، تجارت ابریشم گیلان به شدت لطمه خورد و تولید به یک دهم قبل رسید، اما مالیات بگیران حکومت مثل سابق از روستاییان مالیات می‌گرفتند، و این امر وخامت اوضاع را تشدید کرد.[۵۴] در پایان سال ۱۸۷۰ [۱۲۴۹] وضع محصول رفته رفته بهتر شد، زیرا شرکت رالی و سایر شرکتهای اروپایی پیله‌هایی از ژاپن و سپس از امپراطوری عثمانی وارد کردند. در آغاز قرن بیستم محصول ابریشم منطقه نه تنها به میزان سابق رسید، بلکه بیشتر هم شد. اما برتری گیلان در بازارهای جهانی ابریشم از دست رفت، زیرا رقابت بی‌امان ژاپن و کشورهای دیگر سبب شد قیمتها نازل بمانند. ارزش سالانهٔ صدور ابریشم به فرانسه و ایتالیا از ۴۰۰ هزار پوند استرلینگ تجاوز نکرد.[۵۵]

برای پیله‌وران گیلان قیمت نوغانهای وارداتی گران بود. وارد کنندگان نوغان، اغلب تاجر ابریشم هم بودند. آنها موقع خرید محصول وارد معامله با زارع می‌شدند و او را موظف می‌کردند که نوغانهای سال بعد را هم از آنها بخرد.[۵۶] در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] وارد کنندگان

سندیکایی تشکیل دادند تا قیمتها را به میل خود بالا نگه دارند. در پایان سال که سی‌هزار صندوق نوغان اضافه ماند، آنها را از بین بردند و حاضر نشدند با قیمت ارزانتر بفروشند، و با این حال سود کلان بردند. به این ترتیب، مسئلهٔ خریدن نوغان، مسئلهٔ مناقشه‌انگیزی بود و اربابان و تاجران و دهقانان را علیه یکدیگر برمی‌انگیخت.

اعتصاب دهقانان در رشت به اخراج زمینداران و مباشران از روستاهای متعدد انجامید. آن عده که جرئت نمودند و سهم محصول یا مالیات مطالبه کردند، ابتدا کتک خوردند و سپس از روستاها اخراج شدند. در ۲۳ مارس ۱۹۰۷ [۲ فروردین ۱۲۸۶]، پانصد دهقان در مسجدی در رشت علیه زمینداران بست نشستند و اعلام کردند که "دیگر مال‌الاجاره نمی‌دهیم". اسپرینگ - رایس به گری (وزیر امور خارجهٔ بریتانیا) گزارش داد که "نهضت رشت تا حدودی گرایش انقلابی دارد و به تجارت ابریشم و تجارتهای دیگر مربوط شده است. دهقانان نمی‌خواهند اجاره به مالکان خود بپردازند. عده‌ای از آنها به قصد فرار از تعهدهای خود، به مسجد پناهنده شده‌اند."[۵۷]

نهضت مشروطه در گیلان نیز همچون آذربایجان مورد حملهٔ تاجران محافظه‌کار، زمینداران، و برخی از علما قرار گرفت. مخالفان نهضت در گیلان به رهبری حاج ملامحمد خمامی، انتخابات انجمن رشت را نپذیرفتند و اعتراض کردند به اینکه چرا انجمن این همه نماینده از پیشه‌وران و اصناف دارد. او و هوادارانش درصدد برآمدند که انجمن رشت و اعضایش را قلع و قمع کنند.[۵۸] مانند تبریز و تهران، که علمای عالی مقامی چون میرزا حسن مجتهد و شیخ‌فضل‌الله نوری از آنها اخراج شده بودند، حاج ملامحمد خمامی و طرفدارانش چاره‌ای جز ترک شهر ندیدند. آنها در خارج شهر خیمه زدند و نمایندگان خود را به اعتراض به مجلس تهران اعزام کردند.

در همین حال، انجمن رشت که از ادامهٔ قیام دهقانان به ستوه آمده بود، اعلامیه‌ای صادر کرد که در سراسر منطقه پخش شد و از دهقانان می‌خواست اجاره‌های معوقه را بپردازند. مجلس تهران نیز دهقانان را محکوم کرد و هشدار داد که "رعایا مال‌الاجارهٔ خودشان را باید بدهند. و اگر به مالکین مقروضند مثل سابق باید پیلهٔ خود را عوض قرض خودشان به مالک بپردازند."[۵۹]

نه مجلس از اعتصابهای دهقانان شورشی حمایت می‌کرد، و نه انجمن رشت که خودش

در معرض حمله‌های فزایندهٔ علمای عالی رتبهٔ شهر بود. اما بعضی از اعضای انجمن رشت (مانند بعضی از اعضای انجمن تبریز) در کنار دهقانان اعتصابی قرار گرفتند. در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، چند عضو رادیکال انجمن تبریز، مانند شیخ سلیم و سید جواد ناطق، از دهقانان قره چمن که به انجمن تبریز شکایت برده بودند طرفداری کرده بودند. سرانجام، با کمک اهالی و اعضای مجاهدین، اعضای محافظه‌کارتر انجمن تبریز تصفیه شدند. در گیلان نیز اوضاعی مشابه این پدید آمد: اعضای رادیکال‌تر انجمن گیلان، مانند سیدجمال شهرآشوب نمایندهٔ اصناف پیشه‌ور در انجمن (که نام واقعی‌اش سید جمال سیف‌الشریعه بود) و رحیم شیشه‌بُر، که او نیز پیشه‌ور بود، در کنار دهقانان اعتصابی قرار گرفتند. در رشت، این دو نتوانستند ترکیب انجمن رشت را عوض کنند، و اخراج شدند. همین موجب شد که شهرآشوب و شیشه‌بُر به مراتب از همتایان تبریزی خود تندتر عمل کنند و با حمایت مردم و یاری چند روشنفکر رادیکال، شبکه‌ای از انجمنها در سراسرگیلان به وجود آورند و عدهٔ زیادی‌عضوبگیرندکه شامل پیشه‌وران و دهقانان می‌شد.

شهرآشوب در ژوئن ۱۹۰۷ [خرداد ۱۲۸۶]، وقتی به منطقهٔ لشت نشا (ملک امین‌الدوله) اعزام شد تا به تشکیل انجمنی محلی کمک کند، از آرمان دهقانان دفاع کرد. او چهار هزار کیسهٔ برنج را که متعلق به مالک بود در میان دهقانان توزیع کرد، یکی از همسران صیغهٔ ارباب را به زنی گرفت، برخود عنوان جدید سید جلال‌الدین شاه را گذاشت و اجاره بهای معوقهٔ هفت ساله و مالیاتهای آن محل را کان‌لم‌یکن اعلام کرد. شهرآشوب به این ترتیب دو تا سه هزار طرفدار جان سپرده در لشت نشا پیدا کرد.[۶۰]

شیشه‌بر از حامیان اولیهٔ نهضت مشروطه در رشت بود و بعداً عضو کمیتهٔ مخفی ستار شد که در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] با فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو پیوندهای نزدیک برقرار کرد.[۶۱] در ژوئن ۱۹۰۷ [خرداد ۱۲۸۶]، وقتی روستاییان به تظلّم نزد انجمن رشت رفتند، شیشه‌بر به عنوان عضو انجمن رشت شخصاً اقدام کرد. او در جواب روستاییان نوشت که مجبور نیستند اجاره‌های معوقه یا سهم محصول ابریشم را بپردازند.[۶۲]

مالکان که از کارهای شهرآشوب و شیشه‌بر به خشم آمده بودند به انجمن رشت شکایت بردند و انجمن رشت هم این دو عضو رادیکال را ابتدا اخراج و سپس دستگیر کرد. دهقانان لشت نشا تهدید کردند که به شهر می‌آیند و به دست خود شهرآشوبِ قهرمان را آزاد

می‌کنند. سرانجام خشم مردم رشت چنان علیه مقامات بالا گرفت که در اوایل ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [تیر ۱۲۸۶] شهر آشوب و شیشه‌بر آزاد شدند.[۶۳]

اما این دو به کار خود ادامه دادند و با حمایت ابوالقاسم افصح‌المتکلمین، سردبیر *خیرالکلام*، و انجمن انقلابی مجاهدین رشت، تشکیلات جدیدی به نام انجمن عباسی ایجاد کردند. از فعالیتها و ترکیب اعضای انجمن عباسی اطلاعات چندانی در دست نیست، اما می‌دانیم که این انجمن اعضایی از میان پیشه‌وران، کسبه، دکانداران، واعظان و دهقانان داشت و چهارده شعبه در ایالت گیلان دایر کرد و شرح فعالیتش اغلب در *خیرالکلام* چاپ می‌شد. گزارشهای *حبل‌المتین* حاکی بود که این تشکیلات جدیدالتأسیس در حدود پانزده هزار عضو دارد.[۶۴]

مجتهد رادیکال رشت به نام سید عبدالوهاب صالح، و نیز میرزا کوچک خان جوان که بعداً رهبر نهضت جنگل (۱۹۱۵-۱۹۲۱) [۱۲۹۴-۱۳۰۰] شد، در زمره رهبران انجمن عباسی بودند. انجمن عباسی به صورت یک تشکیلات مذهبی سنتی عمل می‌کرد و در مواقعی در خیابانها مراسم عزاداری راه می‌انداخت. اما طبق گزارشهای حاکم گیلان و عده‌ای دیگر، انجمن عباسی سازمانی کاملاً سیاسی و انقلابی بود که الغای مالیاتها و عوارض حکومتی را تقاضا می‌کرد و انجمن رشت را به تقلب در انتخابات متهم می‌نمود، دهقانان را بر می‌انگیخت که سهم مالکان را نپردازند، و در روز روشن انبارهای غلهٔ تاجران خارجی و بومی را در انزلی مصادره می‌کرد. حاکم منطقه در نامه‌ای عداوت‌آمیز به *حبل‌المتین* نوشت که افصح‌المتکلمین روزنامه نویس، همراه با شهر آشوب، شیشه‌بر، و پیشه‌ور دیگری به نام علی ارسی‌دوز، مؤسس انجمن عباسی بوده‌اند و اعضایش "دزد" و "راهزن" هستند و "نظامنامهٔ آنها ندادن مالیات و هرج و مرج ولایت بود." به علاوه، به علت "اغتشاش گیلان و بی‌احترامی به وکلا و روزنامه" موجب خصومت کنسولگری روسیه هم واقع شده بودند.[۶۵] *حبل‌المتین* معتقد بود که "انجمن ابوالفضل از حدود خود به کلی تخطی کرده و در اذهان فلاحین و اهل برخی دهات بعضی عقاید زشت القاء کرده و آنها را ترغیب و تحریص بر ندادن حقوق دیوان و حقوق ملاکین نموده و به اصطلاح تخم لق در دهانشان شکسته‌اند." این انجمن مسئلهٔ برابری و مساوات را هم به حد یاوه سرایی رسانده است. "مساوات نیز یکی از اموری است که باید در حد اعتدال آن را نگاه داشت، نه افراط شود که

مستبدین بر جان و مال و ناموس خلق افتاده از هر نوع بی‌حسابی کف عنان نکنند و نه تفریط شود که فقراء مال مردم را مال خود تصور کرده یا فلاحین زمین را مشترک شمرده از اداء مالیات و اجارهٔ ارباب استنکاف کنند." همچنین معنی مساوات این نیست که فلان روزنامه نویس [منظور افصح‌المتکلمین بود] فقرا را "تحریص بر چاپیدن مال اغنیاء بنماید. شکر خدا، هنوز قانون شرع وکتاب و سنت در دست داریم و هیچ کدام از این قوانین نمی‌گوید که رعیت حقوق مالک و مال‌الاجاره را ندهد". *حبل‌المتین* در پایان نوشت که حاکم گیلان در دشمنی با انجمن عباسی محقّ است و افصح‌المتکلمین روزنامه نویس باید به تهران فرستاده شود.[۶۶]

رویارویی مقامات رشت و روستاییان ادامه یافت. زمینداران برای درهم شکستن مقاومت دهقانان، تشکیلاتی به نام انجمن ملاکین ایجاد کردند.[۶۷] شهر آشوب به اتهام نقشی که در قیامهای دهقانی داشت در اکتبر ۱۹۰۷ [مهر ۱۲۸۶] به دادگاه احضار شد. روزی که سر و کله‌اش در رشت پیدا شد، پانصد عضو مبارز انجمن عباسی اطراف او را گرفته بودند. مقامات او را به ایجاد شورش در سراسر گیلان متهم کردند. تهدیدش کردند و گفتند که اگر به فعالیتش ادامه دهد مجازات خواهد شد. اما به شهر آشوب وعده نیز دادند که برای کمک به "حفظ امنیت" در آن خطه می‌تواند به استخدام دولت درآید، مشروط به اینکه از تندرویهایش دست بردارد.[۶۸]

در تهران، چند عضو مجلس، بخصوص نمایندگان اصناف مختلف، هنگام بحث بر سر الغای تیول و سایر اصلاحات بودجه، به طرفداری از دهقانان سخن می‌گفتند، اما اکثریت اعضا و نیز وزیرانی که در جلسه‌های مجلس حضور می‌یافتند، مدافع منافع تاجران و مالکان بودند و با تقاضای دهقانان در مورد اصلاحات رادیکال ارضی نیز مخالفت می‌ورزیدند. مجلس با توجه به ادامهٔ شورشهای دهقانی لازم دید حسن حسام‌الاسلام، نمایندهٔ گیلان، را به منطقه اعزام کند تا برای اعتراضهای دهقانان و بخصوص شورشهای منطقهٔ طوالش فکری کند. حسام‌الاسلام از بالای منبر گفت که "انجمن عباسی باعث تمام فتن گیلان شده است". یک نفر از میان جمعیت بلند شد و گفت : "ما نمی‌گذاریم مالکان ظلم به رعیت کنند". حسام‌الاسلام جواب داد که مجلس ملی "نخواهد گذاشت که رعایا مال مالکین را بخورند".[۶۹] شهر آشوب در خیابانهای رشت نمایندهٔ گیلان را تکفیر کرد و در پی این

رویارویی، حسام‌الاسلام حمایت موکلان خود را از دست داد. نامه‌های تهدیدآمیزی نیز به دستش رسید و مجبور شد در مدت اقامت خود در خانه‌اش از نیروهای امنیتی تقاضای کمک کند.[۷۰]

بسیاری از روستاییان در ابتدا تصور می‌کردند که حکومت مشروطه از آنها در برابر حکومت مستبد محلی دفاع خواهد کرد و امیدوار بودند که مجلس از آنها در مقابل مالکان رشت حمایت نماید. اما مجلس، که دیگر از مبارزهٔ طبقاتی در گیلان به هراس افتاده بود، به مقامات گیلان فرمان می‌داد که شورش رشت را متوقف کنند و مسببان قیامها را بـه اشـد مجازات برسانند.[۷۱] در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] مجلس دو نماینده به رشت فرستاد و چند فرمان صادر کرد مبنی بر اینکه تمام انجمنهای شهری، روستایی و محلی منحل شوند. گیلان ولایت به حساب می‌آمد، نه ایالت، و فقط یک انجمن مرکزی در رشت حق فعالیت داشت. دویست عضو بریگاد قزاق از تهران اعزام شدند تا فرمان انحلال انجمنهای روستایی را اجرا کنند.[۷۲] انجمن رشت با طیب خاطر تبعیت کرد و روزنامه‌اش متن تلگرافی را به چاپ رساند که در قسمتی از آن آمده بود: "امروزه تکلیف ملت اطاعت اوامر مقدسه صادره از مجلس شورای ملی و اولیای دولت علیه است. بر حسب تلگرافاتی که صادر کرده‌اند و البته شنیده‌اید در هیچ نقطهٔ گیلان تشکیل انجمن نباید بشود."[۷۳]

در فرمانهای جدید مجلس حکم شده بود که دوازده نماینده از بخشها در جلسه‌های انجمن رشت شرکت کنند. بقیهٔ انجمنها، از جمله انجمنهای شهرهای مهمی چون لاهیجان، لنگرود و انزلی، می‌بایست فوراً تعطیل شوند. هیچ تقاضایی برای تشکیل انجمن نیز نمی‌بایست به رشت ارسال شود. انجمن رشت به اعضای خود اندرز داد که "امروز تکلیف شما موقوف کردن انجمن است و در فکر نظم امر خود بودن. رعیت را وادارید مشغول رعیتی خود باشند، مال‌الاجاره‌شان را به ارباب ملک بدهند، اگر تقاعد ورزند حکومت اقدامات سریعانه خواهد نمود."[۷۴]

اما پس از یک سال رویارویی نمی‌شد به ضرب فرمان و دستور انجمنها را تعطیل کرد و به اعتراضهای دهقانان خاتمه داد. عده‌ای از اهالی گیلان برای اعتراض به تهران رفتند و خواستار فعالیت مجدد انجمنها شدند. *حبل‌المتین* یکی از این تقاضاها را مطرح ساخت. نویسنده نوشته بود که نه فقط شهرهای بزرگ و کوچک، بلکه جوامع کوچک و روستاها نیز

باید حق تشکّل داشته باشند. تعطیل کردن انجمنها در گیلان مقدمهٔ تعطیل کردن همهٔ انجمنهای دیگر است. این اقدامی است که نهایتاً به انزوای کامل نمایندگان مجلس از مردم منجر می‌شود: "سد باب انجمنهای گیلان اوّل فتح باب است برای سد باب انجمنهای سایر بلاد. آن وقت علی ماند و حوضش. چرا طوری می‌کنید که قلوب اهالی بلاد جزء را از خودتان مکدّر فرمایید. هنوز بدو مشروطیت و اوّل اساس کار است. قوایی حاصل نشده که فارغ‌البال بنشینید و محتاج به انجمنها نباشید." بعد از تعطیل انجمنها چیزی نمی‌گذرد که کل نهضت شکست می‌خورد. "ای ملت ضعیف بعد از بستن انجمنها منتظر باشید بلاهایی را که ابداً تصور نمی‌کردید بر سر شماها بیاورند و تلافی مافات نمایید."[۷۵]

انجمن رشت که دید امتناع از پرداخت اجاره ادامه دارد و در مواردی دهقانان شورشی املاک را غارت می‌کنند و به آتش می‌کشند، چاره‌ای نیافت جز اینکه رسیدگی به تظلّمهای دهقانان را در برنامهٔ کار خود قرار دهد. اما مباحثی که در اولین شمارهٔ *انجمن ملی ولایتی گیلان* (روزنامهٔ انجمن رشت) چاپ شد، نشان دهندهٔ فاصلهٔ عظیمی بود که نه فقط بین مالکان و دهقانان بلکه همچنین بین اعضای انجمن رشت و روستاییان وجود داشت.

بحثها مربوط می‌شد به تعهدات مرسومی که مالکان و مباشران بر دهقانان اعمال می‌کردند و اینکه چقدر می‌شد در این تعهدات تجدید نظر کرد یا تخفیف داد. بعضی از اعضا از رسم "اجازه گرفتن" انتقاد کردند - طبق این رسم، دهقانان برای هر نوع معامله‌ای، از جمله شوهر دادن دختران خود، می‌بایست از مالک اجازه بگیرند. بعضی دیگر از بهای گزافی که برای کسب اجازه پرداخت می‌شد انتقاد کردند. انواع اجناس نفیس، مثل شال پشمی، پارچه، چای، قند، یا حتی پول نقد را می‌بایست به مالک داد تا اجازه و "تبرک" او را برای هر معامله‌ای دریافت کرد. عده‌ای از اعضای انجمن هم با اعطای هدایا به صورت مواد غذایی و بیگاری دهقانان در سراسر سال، مخالفت نمودند. چند عضو انجمن از تعهدات ناعادلانه سخن راندند و گفتند که چرا مالک باید بتواند ملک خود را با قیمتهای گران به زارعان اجاره‌کار اجاره دهد. چرا دهقانان مجبورند با تقدیم برنج مرغوب دیون خود را به مالک بپردازند، در حالی که فقط برنج نامرغوب کشت می‌کنند؟ چرا اجاره‌کاران مجبورند از مالک نوغان با قیمت گران بخرند و اجازه ندارند از هر کس که مایل‌اند خرید کنند؟[۷۶] اما اعضای انجمن رشت با الغای این رسوم موافق نبودند. عده‌ای از رسم اجازه برای ازدواج

سخن به میان می‌آوردند و خواستار استقلال بیشتر دهقانان بودند، اما گروهی دیگر طرفدار وضع موجود بودند و اصرار می‌ورزیدند که دهقانان نباید بدون اجازهٔ صریح ارباب به معامله بپردازند. این امر شامل ازدواج دختران هم می‌شد، چون ممکن بود رعیت "دختر را دو جا شوهر دهد".[۷۷]

در نهایت فقط چند تغییر جزئی صورت گرفت. رسم اجازه ملغی شد و رسم "هدیه" اجناس نیز غیر قانونی خوانده شد. اما در مسائل اساسی، انجمن رشت با هیچ‌گونه کاهش اجاره یا مالیات دهقانان موافقت نکرد. دربارهٔ حقوق دهقانان بر زمین اصلاً بحثی نشد، حال آنکه دهقانان اعتصابی از پرداخت اجاره امتناع کرده، و به این ترتیب مدعی حقوقی بر زمینی که در آن کار می‌کردند شده بودند.

مجلس و الغای تیول

در مارس ۱۹۰۷ [اسفند ۱۲۸۵] مجلس سلسله مشاوره‌هایی را دربارهٔ بودجه و نیز مالیاتها و اصلاحات عواید ارضی آغاز کرد. هدف عمده اصلاحات افزایش درآمد حکومت و متعادل کردن بودجه بود که تقریباً سه میلیون تومان کسری داشت. در عین حال، مجلس از طرف روشنفکران رادیکال، انجمنهای مجاهدین و روستاییانی که خواهان اصلاحات ریشه‌ای ارضی بودند، تحت فشار قرار داشت. به نظر می‌رسید که مسئلهٔ فقر دهقانان و نیز مسئلهٔ کسری بودجه، راه حلی جز اصلاحات ارضی ندارد. اما حتی در میان رادیکالها نیز بر سر معنای اصلاحات ارضی تفاوتهای قابل توجهی به چشم می‌خورد. از نظر دهقانان، الغای تیول به معنی خاتمه دادن به سلطهٔ مالکان و نیز دولت بر روستاییان بود. بعضی از روشنفکران رادیکال از تلقی دهقانان در مورد الغای تیول و حقوق ارضی آنها حمایت می‌کردند. ولی عده‌ای اساساً خواهان ملی شدن زمین بودند - یعنی تمام روستاهایی که قبلاً از نظر حکومت تیول محسوب می‌شدند، زیر کنترل مجلس در آیند. نویسنده‌ای از انزلی با چنین احساسی نوشت: "رودخانه و دهی که ده هزار تومان عایدی او باشد چرا باید یک نفر رعیت بخورد؟ حتماً باید عایدی او به خزانه دولت و ملت که بیت‌المال مسلمین است داخل شود. وکلای شورای ملی را یادآوری می‌نمایم که ملتفت باشند تیول را موقوف و در جزو بیت‌المال مسلمین نمایند و به مصارف ملک ملت برسد."[۷۸]

وثوق‌الدوله، که یکی از نمایندگان تاجران تهران بود، پیشنهاد کرد که اضافه مالیات موسوم به "تفاوت عمل" (مبلغی که حکام محلی علاوه بر مالیات و بیش از آن می‌گرفتند) نیز به خزانهٔ دولت در تهران ریخته شود. بیشتر نمایندگان موافق بودند و می‌گفتند روستاییانی که قبلاً چنین مالیاتهایی را پرداخت کرده‌اند، اگر از آنها خواسته شود، باز هم این مالیات را خواهند پرداخت. عده‌ای، نظیر شیخ حسین تهرانی از قزوین گفتند :"این تفاوت عمل جزو اصل مالیات که نبود. زیادتی بود که حکام به ظلم می‌گرفتند. این مجلس که عین عدل است به چه قاعده این حکم را می‌کند که جزو مالیات بشود؟" شیخ حسین سپس هشدار داد که : "این رای را مجلس تصویب نماید باعث نفرت عموم مردم خواهد شد و رفته‌رفته حکام زیاد خواهند کرد."[۷۹] ابراهیم خیاطباشی، نمایندهٔ دوزندگان تهران، گفت که مجلس قبل از وضع مالیاتهای جدید باید بودجه‌ای را مهیا کند و هزینه‌هایش را اعلام نماید. و گرنه، "آن وقت تمام ملّت از مجلس بر می‌گردد، و تمام قوّت مجلس با ملت است."[۸۰] حسن احسن‌الدوله که نمایندهٔ خرده مالکان و فلاحان آذربایجان بود و عنصری رادیکال به شمار می‌رفت، گفت که با قدرت گرفتن حکومت مشروطه و افزایش آزادیهای سیاسی، مجلس نیز باید برای رهایی دهقانان از ظلم و ستم مقامات جزء، مباشران و بقیه، اقدامهایی را به انجام برساند. سهمیهٔ تیول مانند "مرض شقاقلوس است باید با این مجلس قطع شود زیرا درد بی‌درمان است".[۸۱]

عده‌ای از نمایندگان سعی کردند راه حل بینابینی بیابند و مصالحه برقرار کنند. دهقانان مجبور بودند پنج نوع مالیات بپردازند. کدخدا، مباشر، مقامات جزء، و حاکم هر کدام مقداری از مالیاتهای جمع‌آوری شده را بر می‌داشتند و بقیه را به حکومت مرکزی می‌دادند. آقا شیخ محمود (روحانی قم) و میر عماد (روحانی تنکابن) پیشنهاد کردند که مجلس مالیاتهای اضافی سه گروه اول را ممنوع کند. در این صورت، مردم با تدابیر مجلس مخالفت نمی‌کنند و می‌گویند که "از مجلس تخفیفی نسبت به رعایا ملاحظه شده است".[۸۲] اما بیشتر نمایندگان به خوبی می‌دانستند که این گونه سخنان انتزاعی راه به جایی نمی‌برد و بدون اصلاحات ساختاری و ایجاد مکانیسمی برای اجرای این سیاستها، دهقانان حتی در معرض مالیاتها و فشارهای بیشتر قرار خواهند گرفت.

مهمترین اقدام اصلاحی مجلس در زمینهٔ سهمیهٔ تیول بود که طبق آن اشراف، لشکریان و روحانیان در ازای خدماتی که برای دربار انجام می‌دادند از درآمدهای سالانهٔ روستاها

بهره‌مند می‌شدند. بیشتر نمایندگان معتقد بودند که حکومت باید رأساً عواید ارضی را جمع‌آوری کند، و صاحبان تیول، و از جمله علما، مبلغ ثابت سالانه‌ای از حکومت دریافت کنند. بسیاری از نمایندگان لیبرال و دموکرات معتقد بودند که اگر به جای صاحبان تیول، حکومت عواید سالانه را جمع‌آوری کند، فشار بر دهقانان کاهش می‌یابد؛ و همین اقدام را برای اصلاحات ارضی کافی می‌دانستند.

هنگامی که مجلس درگیر این بحثها بود، گزارشهای اعتراضها و اعتصابهای دهقانان در صفحات روزنامهٔ *مجلس* و روزنامه‌های دیگر افزایش یافت، و این به نوعی در حکم پیام به نمایندگان مجلس بود. زمینداران رشت در آوریل ۱۹۰۷ [فروردین ۱۲۸۶] تلگرافی به مجلس ارسال داشتند و شکایت کردند که "رعایای گیلان همچو فرض کرده‌اند که معنی سلطنت مشروطه بالمره آزاد بودن و ندادن مالیات است. حال رعایای اینجا به این جهت سرکشی نموده مالیات نداده‌اند و بعضی هم متواری شده و تمام رعیت خانها مختل است. تکلیف چیست؟"[۸۳] عبدالحسین فرمانفرما، وزیر عدلیه و یکی از متمول‌ترین زمینداران ایران، چنان از دهقانان خود ناراضی شد که در آن تابستان به مجلس شکایت برد: "رعیت ما علم ندارند و نمی‌دانند معنی مشروطیت چیست و همچو می‌پندارند که باید مال مردم را خورد و بهرهٔ شرعی مالک را هم نداد."[۸۴] مباشرش از روستای او در مراغه به او نوشت که "رعیت هیچ نمی‌دهند و اسم خودشان را هم گذاشتند فدایی ... به هرحال فعلاً کسی نمی‌تواند بهره ملکی خود را ضبط نماید."[۸۵] محمد اسماعیل تبریزی، از نمایندگان تاجران، نیز شکایت کرد که "صراحتاً عرض می‌کنم. در تبریز هر کس ملک دارد مباشرش را راه نمی‌دهند و هرگاه بخواهد اقدامی بکنند از انجمنها مانع می‌شوند و اسم خود را فدایی هم گذاشتند."[۸۶]

در گرماگرم این بحثها تقی زاده، نمایندهٔ خوش سخن آذربایجان، از دعاوی دهقانان طرفداری نمود و گفت: مقصود از سرکشی رعایا "گویا این باشد که اربابها و ملاکین می‌خواهند سرهای رعایا را ببرند و آنها سرشان را در وقت بریدن عقب می‌کشند که این عمل سرکشی تعبیر می‌شود."[۸۷] مردم شهرها خود را آزاد کرده‌اند و "آیا رواست که باز دهاتیها در زیر همان استبداد سابق بمانند ... بگذاریم سلطنت آنها هم مشروطه بشود." تقی زاده امیدوار بود که تدابیر جدید مجلس از فقر دهقانان بکاهد و از مهاجرت انبوه "سیصد هزار نفر" که هر ساله به هند و قفقاز و عثمانی می‌گریزند جلوگیری کند، زیرا این پدیده به

نظر او نتیجهٔ سوء رفتار مالکان و مباشران بود. اما حتی تقی زاده هم برنامهٔ رادیکالی برای اصلاحات ارضی، که مالکیت زمین و محصول را به خود دهقانان برگرداند، در ذهن نداشت. برعکس، او معتقد بود که مالیات اضافی تفاوت عمل به حکومت مرکزی انتقال یابد؛ زمینداران از حکومت مرکزی دریافتی سالانه بگیرند و حکومت از روستاییان مالیات جمع کند.[۸۸]

سرانجام مجلس سلسله اصلاحاتی را تصویب کرد. ۱. سهمیهٔ ارضی تیول ملغی شد. لفظ بهتر به جای "الغا"، همان است که خود مجلس به کار برد: "تیولها برگشتند". یعنی عواید این گونه روستاهایی که حکومت معیّن کرده بود به خزانه باز گردانده شد. صاحبان قبلی تیول همچنان حق دریافت جیره و مواجب را حفظ کردند، اما مقدار آن بسیار کمتر از مقداری بود که سالها از روستاها به جیب می‌زدند، و به علاوه دیگر نمی‌توانستند برای تولید بیشتر به دهقانان فشار وارد کنند. حداقل از لحاظ تئوریک این اصلاحات به نفع دهقانان بود، زیرا صاحبان تیول قانوناً کنترل خود بر روستاها را از دست دادند. اما معنی‌اش این نبود که دهقانان مالک محصولشان می‌شوند؛ برعکس، حکومت مرکزی عواید را جمع می‌کرد که بخشی از آن به صاحبان قبلی تیول داده می‌شد، و بقیه به خزانهٔ حکومت مرکزی واریز می‌شد. ۲. تفاوت عمل یا مالیات اضافه‌ای که قبلاً توسط حکام محلی گرفته می‌شد، از آن پس توسط حکومت مرکزی اخذ می‌شد و به حساب درآمد کشور می‌رفت. منع اخذ مالیات اضافی توسط کدخدا، مباشران، و مقامات جزء، با آنکه شفاهاً مورد توافق بود هیچگاه عملی نشد. ۳. رسم تسعیر نیز از بین رفت. مالیاتهای تسعیر عرفاً نقدی بودند، نه جنسی. مالکی که می‌بایست پنج هزار خروار گندم مالیات بدهد، قیمت گندم را حساب می‌کرد و مبلغ آن را می‌پرداخت. مالک از قیمتهای چند سال پیشتر استفاده می‌کرد و بسیار کمتر از آنچه می‌بایست بپردازد می‌پرداخت. مجلس مقرر کرد که مالیاتهای تسعیر به صورت جنسی پرداخت شود و به این ترتیب، مالیات زمینداران در سراسر کشور افزایش یافت.[۸۹] مجلس بعضی از تعهّدات رایج (از جمله بیگاری) را نیز قدغن کرد، و از ساخت منازل و مدارس در روستاها سخن به میان آورد. اما هیچ کدام از اینها به اجرا در نیامد. چنان که ان‌لمتن نوشته است، این اصلاحات ساختار اساسی طبقات زمیندار را در کشور تغییر نداد، هر چند که "حداقل از لحاظ تئوریک" نگذاشت اراضی بزرگ از کنترل حکومت مرکزی خارج شوند و

راه را برای ایجاد تشکیلات جدید مالیاتی هموار کرد.[۹۰] اما اصلاحات به خزانهٔ حکومت جان دوباره داد. در بودجهٔ نخست، که کمیتهٔ مالیه در اکتبر ۱۹۰۷ [مهر ۱۲۸۶] به مجلس تسلیم کرد، کسری سالانهٔ ۵۷۰ هزار پوند استرلینگ جای خود را به مازاد ۱۱۰ هزار استرلینگ داد. تقریباً کل این صرفه‌جویی از تغییرات سهمیهٔ تیول، مالیات اضافی تفاوت عمل، و الغای پرداخت نقدی تسعیر، ناشی می‌شد.[۹۱]

در ماههای بعد، خشم و عصبانیت نسبت به مجلس، به دلیل محدود بودن اصلاحات آن، در روزنامه‌ها بازتاب داشت. البته الغای تیول را تأیید می‌کردند، اما این نظر نیز بیان می‌شد که الغای چنین رسمی، بر خلاف انتظار، به سود دهقانان تمام نشده است. اهالی یزد نوشتند که وقتی دریافتند "برگشتن تیول" باری از دوش دهقانان بر نداشته است مأیوس شدند. آنها پرسیدند: "پس ثمره برگشتن تیولات برای رعیت ضعیف چه بود و چه شد جز اینکه پلتیکی این خائن به دولت به کار برده که عامه را از مجلس دل سرد" کند.[۹۲]

احسن‌الدوله، پیگیرترین حامی حقوق دهقانان در مجلس، در اوت ۱۹۰۷ [مرداد ۱۲۸۶] یعنی در نخستین سالگرد انقلاب، نامهٔ سرگشاده‌ای از جانب موکلان خود خطاب به مجلس انتشار داد و نمایندگان را از اعتصاب دهقانان ترساند:

"ای آقایان عظام! شماها که از جانب سی کرور نفوس ایران وکالت تحصیل کرده و در قصر سلیمانی نشسته ... و اغلب اوقات از حضور به هم رسانیدن در مجلس مقدس به طفره می‌گذرانید و چهار قدم نمی‌آیید بی درشکه و کالسکه حرکت نمایید. آیا می‌دانید که تمام ثروت و مکنت و قوای زندگانی شماها منوط به وجود و بود ما فلک زدگان است و هیچ ملتفت هستید در این موقع باریک به واسطه اغتشاش و ناامنی مملکت و قتل و غارت فوق‌العاده که دچار شده‌ایم اگر بخواهیم به مقام تعطیل برآییم از قحط و غلاء و گرسنگی به هلاکت خواهید رسید و تجملات و پارکهای فرعون به هیچ وجه مایه حیات شماها نخواهد بود."[۹۳]

احسن‌الدوله در ادامهٔ نامه‌اش نوشت که به رغم "این همه تظلّمات تلگرافی و مکتوبی که به توسط مجلس مقدس" به وزارت داخله ارسال شد، هیچ اقدامی برای "امنیت و حفظ و حراست جان و مال و عصمت رعایای بدبخت" صورت نگرفته است. دهقانان مجبورند

همان مالیاتهای اضافه را بدهند و اربابان به بهره‌کشی از دهقانان ادامه می‌دهند. در بسیاری از موارد، صاحبان قبلی تیول به حکومت ناحیه‌هایی منصوب شده‌اندکه قبلاً تیول آنها بود، و به این ترتیب قدرت آنها "ده مقابل" شده است. اراضی خالصه همچنان به مخالفان مشروطه داده می‌شود و عواید مقامات بلژیکی گمرک فرقی نکرده است. احسن‌الدوله به تلخی از نمایندگان مجلس خواست که استعفا دهند، و نوشت :

> نگذاریم اسباب تعطیل زراعین و قحط و قلای وطن مقدس فراهم بیاید و اگر فی‌الحقیقه از پیشرفت مقاصد مقدس خودمان عجز داریم بهتر است که استعفا داده اصلاح امور را به خود آنها واگذار و از بی‌کفایتی خودمان رسماً اخطار نماییم که تکلیف خودشان را دانسته به وعدهٔ نویده‌های مصلحت آمیز ما امیدوار نباشند.[۹۴]

هشت ماه بعد، عبدالحسین شهشهانی، نمایندهٔ خراسان، اعلام کرد که اصلاحات در تسعیر (پرداخت نقدی) و تفاوت عمل (مالیات اضافه) دو میلیون تومان به درآمد حکومت افزوده است، اما این درآمد اضافی هیچ به نفع دهقانان تمام نشده است :

> پارسال در باب تفاوت عمل چقدر مردم فریاد می‌کردند که باز هم آن ظلمها را معمول می‌دارند. ولی گفتیم که باز شاید برای اصلاح خرابیهای مملکت باشد. اما امسال اگر این تفاوت عملها گرفته شود. ... [اگر] رای بدهیم که از مردم بگیرند و در شکمهای سیر فرو برود ... دیگر مردم طاقت نخواهند داشت.[۹۵]

تدابیر سه جانبهٔ مجلس اقتدار این نهاد و حکومت مرکزی را بر ایالتها افزایش داد. این تدابیر آثار متفاوتی در زندگی دهقانان نهاد. در معدودی از نواحی، اصلاحات مصوّب مجلس وابستگی دهقانان به زمیندار یا تیول‌دار را کاهش و در بعضی دیگر آنها را بیشتر در انقیاد مقامات حکومتی قرار داد که عملاً برای اربابان و خانها کار می‌کردند.[۹۶] مجلس اول برای توزیع یا فروش زمین به دهقانان هیچ تدبیری اتخاذ نکرد. مسئلهٔ اصلاحات ارضی بار دیگر در بهار ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] توسط اعضای حزب دموکرات در مجلس دوم مطرح شد. برنامهٔ دموکراتها شامل پنج ماده در مورد مناسبات اربابان و دهقانان، و از جمله برنامهٔ توزیع اراضی، بود. ولی دموکراتها که در تابستان و پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] در کابینه با بختیاریها شریک بودند عملاً هیچ اقدامی نکردند.[۹۷]

نمایندگان مجلس اول با آنکه انقلاب فرانسه را تحسین می‌کردند، چندین جنبهٔ حسّاس انقلاب را نادیده گرفتند. مجلس فرانسه در شب ۴ اوت ۱۷۸۹ به حقوق مالکانهٔ فئودالی حمله کرده بود. در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۷۹۳ کلیهٔ امتیازها و حقوق فئودالی و اربابی در فرانسه لغو شد و اراضی بدون پرداخت غرامت و به توسط دهقانان مصادره شدند. این اقدامها بخش لاینفک حکومت جدیدالتأسیس بورژوایی بود و بدون چنین اقدامهایی حکومت جدید تداوم نمی‌یافت. در دورهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران، هیچ نوع دگرگونی ساختاری شبیه این صورت نگرفت، و به این ترتیب نهضت انقلابی از حمایت قوی مردمی محروم ماند.

همان طور که فریدون آدمیت نوشته است، بحثهای مجلس اول نشان داد که حتی لیبرال‌ترین نمایندگان مجلس در مواردی که به مسائل اقتصادی مربوط می‌شد خواستار اصلاحات بسیار محدودی بودند: وکیل‌الرعایا (نمایندهٔ همدان که روزنامه‌اش منادی حقوق دهقانان بود)، تقی‌زاده (نمایندهٔ رادیکال آذربایجان) و حسام‌الاسلام (نمایندهٔ گیلان) همه به اصلاحات جزئی در مناسبات ارضی رضایت دادند. اولین بار فرقهٔ اجتماعیون عامیون بود که در سپتامبر ۱۹۰۷ [شهریور ۱۲۸۶] در برنامهٔ حزبی انجمنهای مجاهدین در مشهد، برنامهٔ اصلاحات ارضی را گنجاند. اولین روزنامه‌هایی که از واگذاری زمین به دهقانان صحبت کردند *صوراسرافیل* و روزنامهٔ سوسیالیستی *ارشاد* (چاپ باکو) بودند و اولین کسانی که برای رسیدن به هدف، راه قیام مداوم توده‌ای را انتخاب کردند، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران رادیکال منطقهٔ طوالش بودند.[۹۸]

مخالفت مجلس با تشکیل انجمنهای شهری و روستایی

یک موضوع مهم در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ [۱۲۸۵-۱۲۸۷] حق مردم شهرها و روستاها در تشکیل انجمنهای محلی خودشان بود. همه می‌دانستند که دربار و علمای مخالف از مشارکت انجمنها در امور کشور ناخرسند هستند. محمدعلی شاه چندین بار خواست انجمنها را منحل کند اما مجلس مانع شد. وزیران نیز از قدرت انجمنها خشنود نبودند و کنترلشان بر آنها کمتر از کنترلشان بر مجلس بود. حتی وزیر علوم تا آنجا پیش رفت که در مجلس فاش کرد که حکومت برای نظارت بر فعالیتهای انجمنها خبرچینانی در انجمنها جای داده است: "در این شهر انجمنهای متعددی تشکیل داده شده و هر یک به عنوانات مختلف

در کار سیاسی مملکت دخالت می‌کند. ما مجبوریم که در هر انجمن یکی دو نفر داشته باشیم که از میزان خیالات آنان مسبوق شویم."[۹۹] مجلس علی‌الاصول از حق تشکیل انجمنها حمایت کرده بود، اما در واقعیت از قدرت خود استفاده کرد تا قانونی را به تصویب برساند که تعداد انجمنهای رسمی را محدود می‌کرد؛ همچنین به تقاضای شهرها و روستاها در مورد تشکیل انجمنهایشان ترتیب اثر نمی‌داد.

چنان که پیشتر گفتیم، در قانون انتخابات ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] چهار منطقهٔ کشور ایالت به شمار می‌آمدند که هر کدام دوازده نماینده به مجلس می‌فرستادند. این چهار ایالت عبارت بودند از ۱. آذربایجان؛ ۲. خراسان، سیستان، تربت، ترشیز، قوچان، بجنورد، شاهرود، بسطام؛ ۳. فارس و بندرهای خلیج فارس؛ ۴. اصفهان، یزد، کاشان، قم و ساوه. مابقی نواحی ولایت محسوب می‌شدند و هر کدام فقط شش نماینده به مجلس می‌فرستادند.[۱۰۰] تقسیمات ایالتها و ولایتها بازتاب تقسیمات دورهٔ پیش از انقلاب بود. حکّام ایالتها و ولایتها از تهران منصوب می‌شدند، و حکّام ولایتهای داخل هر ایالت از خود محل بودند.

قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی آوریل ۱۹۰۷ [فروردین ۱۲۸۶]، هم قدرت این انجمنهای رسمی را به رسمیت می‌شناخت و هم تعداد آنها را محدود می‌کرد. انجمنهای ایالتی و ولایتی حق داشتند بر فعالیتهای حاکم منصوب دولت نظارت کنند، پاره‌ای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را به اجرا در آورند، و مالیات بگیرند و بخشی از عواید را برای طرحهای محلی نگه دارند. مجلس یک نوع انجمن دیگر را هم به رسمیت شناخته بود و آن انجمن بلدی (انجمنهای شهرداری) بود. انجمنهای بلدی اختیارات محدودی داشتند و تأمین نیازهای ضروری شهرداری (بلدیه)، نظیر ارزاق عمومی، آب، و بهداشت شهر، بر عهدهٔ آنها بود و از این رو تابع حاکم محلی بودند.[۱۰۱] انجمنهای مردمی که در سراسر کشور تشکیل شده بودند اختیارات رسمی نداشتند و می‌بایست تحت فرمان حاکمان باشند.

اما مرز بین انجمنهای ایالتی، ولایتی، بلدی و مردمی چندان روشن نبود. انجمنهای ایالتی یا ولایتی گاه انجمن مردمی نیز بودند - مانند انجمن تبریز. خیلی وقتها انجمنهای بلدی که کارشان تأمین ضروریات عمومی سکنه بود به صورت نهادهای سیاسی در می‌آمدند.البته قانون آوریل ۱۹۰۷ [فروردین ۱۲۸۶] آشکارا این نوع فعالیت (سیاسی) را برای همهٔ انجمنها ممنوع کرده بود، اما عملاً نقض می‌شد، به طوری که انجمنهای مردمی

تأثیر قابل توجهی در امور کشور برجا می‌گذاشتند.

سکنهٔ ولایتها با قانون جدید بسیار مخالف بودند. ایالتها می‌توانستند در یکایک شهرهای اصلی خود انجمنهایی تشکیل دهند، اما ولایتها می‌بایست به یک انجمن رسمی در مرکز ولایت اکتفا کنند. مثلاً اهالی ولایت گیلان می‌گفتند که منطقه‌شان باید ایالت محسوب شود. رشت، شهر اصلی گیلان، مقر انجمن ولایتی بود. اما شهر لاهیجان نیز انجمن خود را تشکیل داده بود و از مجلس می‌خواست که آن را به رسمیت بشناسد. نمایندگان مجلس وقت زیادی را صرف بحث دربارهٔ وضع ولایت گیلان کردند. نمایندگان اکراه داشتند که گیلان را ایالت بشمارند و می‌ترسیدند که مناطق دیگر هم تقاضاهایی مشابه این مطرح کنند. اما عدهٔ زیادی احساس می‌کردند که لاهیجان، این شهر بزرگ شمالی، باید حق تشکیل انجمن ولایتی را داشته باشد.[۱۰۲] مازندران نیز ولایت محسوب می‌شد و ساری مقر حکومت آن بود، اما شهر بارفروش تقاضا داشت که به عنوان مرکز ولایت به رسمیت شناخته شود و به تاریخ طولانی و پیوندهای گستردهٔ تجاری خود استناد می‌کرد.[۱۰۳]

مجلس با حق تشکیل انجمنهای روستایی سرسختانه مخالفت می‌نمود. انجمنهای روستایی اگر تثبیت می‌شدند قدرت رویارویی با مالکان و مباشران را پیدا می‌کردند. نمایندگان با چنین اقدامهای رادیکالی موافق نبودند و مجلس به انجمنهای ایالتی و ولایتی فرمان داد که مانع ایجاد چنین تشکیلاتی شوند. بعضی از نمایندگان مجلس در زمستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] انجمن تبریز را متهم کردند که "مسبب هرج و مرج" در کشور است و خود را به صورت "قوهٔ مقننه" دیگری مطرح کرده است.[۱۰۴] اعضای مجلس با بسیاری از اقدامهای انجمن تبریز، مانند فروش اجباری غلهٔ احتکار شدهٔ تاجران ثروتمند تبریز، به شدت مخالفت می‌کردند. انجمن تبریز بخصوص متهم به این بود که تشکیل انجمنهای روستایی را در ایالت آذربایجان اجازه داده است. تبریز این اتهام را مردود شمرد و از سابقهٔ کار خود دفاع کرد؛ با افتخار از نقش خود در اجرای بیطرفانهٔ انتخابات سخن راند و منکر این شد که به قوهٔ مقننهٔ دیگری تبدیل شده است. انجمن تبریز این اتهام را نیز رد کرد که گویا با مجلس تهران رقابت می‌کند. اگر چنین بود، انجمن حقوق "چهار میلیون" آذربایجانی را به عهدهٔ مجلس نمی‌گذاشت. وانگهی، انجمن در نظر داشت که بعد از انتخابات خود را منحل کند، اما به دلیل فشار تودهٔ مردم تبریز به کار خود ادامه داده است. در مورد این اتهام که تبریز از

تشکیل انجمنهای دهقانی دفاع کرده است، انجمن یادآور شد که تقاضاهای دهقانان را نپذیرفته است، "اما [در مورد] عقد انجمن در دهات و قصبه‌جات. بلی! اهالی دهات نیز به این خیال افتاده‌اند ولی از انجمن ملی جواب یأس شنیده‌اند و خاموش شدند."[۱۰۵] در اثر انقلاب، "تمامی اهالی به هوش آمده از خواب بیدار شده‌اند و مانند سیل جهان آشوب و دریای بی پایانی به موج آمده‌اند. انجمنهای تبریز و اطراف باز می‌توانند سدّ این سیل و لنگر این کشتی بشوند. تا نظامنامهٔ داخلی از دارالشورای مبارک بسته و طبع و نشر شود این مردم را باید نوید داد و دل خوش داشت وگرنه یا عمر ما تمام شود یا جهان خراب."[۱۰۶]

قبل از تصویب قانون آوریل ۱۹۰۷ [فروردین ۱۲۸۶]، مقامات محلی آذربایجان در مورد تشکیل انجمنهای دهقانی به انجمن تبریز شکایت بردند. وقتی روستاییان کادیجان انجمن خود را تشکیل دادند، به انجمن تبریز شکایت شد که روستاییان موجب اغتشاش و عناد می‌شوند. انجمن جواب داد که اجازهٔ تخطی از مقررات را نمی‌دهد و تشکیل "انجمن در قراء و دهکده باعث اختلال خواهد شد."[۱۰۷] تقاضاهای تشکیل انجمنهای روستایی رد شد و از دهقانان خواسته شد که به جای این کار شکایتهای خود را به انجمنی در نزدیکترین شهر ببرند.

اما در زمستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در آذربایجان در مورد انجمنهای شهری و روستایی اختلاف نظر چشمگیری وجود داشت. در روزنامهٔ *انجمن* بحثهای داغی در پیرامون این موضوع به چاپ رسید. چندین عضو انجمن معتقد بودند که حق تشکیل انجمن را نباید از شهرهای کوچک و روستاها گرفت. وقتی اهالی دهخوارگان در پنجاه کیلومتری جنوب غربی تبریز اجازهٔ تشکیل انجمن را خواستند، در ابتدا پاسخ منفی دریافت کردند. گفته شد که این شهر نزدیک تبریز است و می‌تواند از این شهر دستور و فرمان بگیرد. اما سیدجواد ناطق، واعظ پرشور انجمن تبریز، موافق نبود و بسیاری از اعضای انجمن را متقاعد کرد که همهٔ اتباع، و از جمله دهقانان، باید حق تشکّل مستقل داشته باشند:

> در تمام ولایات متمدنه و در طریقه حقه حضر خیر الانام (ص) اهالی مجازند که در هر شهر و بلاد و قصبه و دهات جمعیتی نموده در مصالح خود و آبادی ملک و زراعت و تربیت اولاد و تشکیل مکاتب گفتگو و شور نمایند و اگر از حکومت و مباشر هم ظلمی و تعدی شود جلوگیری کنند. چه شده است که اهالی

دهخوارقان باید از این اجازه عمومی بی نصیب باشند و هر چه مالکین مستبد و حکام بخواهند به رعایای بیچاره ظلم و ستم نمایند تحمل و صبر کرده جلوگیری نشود؟[۱۰۸]

ناطق هوادار نیرومند تشکیل انجمنها بود. در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ [۱۲۸۵-۱۲۸۶] به چندین شهر و روستای آذربایجان سفر کرد و به مردم محلی یاری رساند تا انجمنهایی تأسیس کنند. در شهر خوی کمک کرد تا زمیندار بزرگ و ریش سفیدان بیست و سه روستای مجاور به توافق برسند. طبق این توافق، تعدادی از تعهّدات مرسوم دهقانان، مثل بیگاری و اعطای هدایا به صورت مواد غذایی، علوفه، چوب، و حمل و نقل، لغو شد. تقریباً یک سوم عواید سالانهٔ زمیندار از محل کار مجانی دهقانان و هدایای آنها بود، و لغو این رسوم دهقانان را برانگیخت تا از انجمن تبریز حمایت کنند.[۱۰۹]

در ماکو، مانند برخی از دیگر مناطق کشور، با آغاز فعالیتها برای تشکیل انجمنهای محلی، نزاع دهها سالهٔ بین ترکها، کردها و عشایر تخفیف یافت. به درخواست مردم محل، و با کمک ناطق، حاکم محلی ماکو به نام مرتضی قلی‌خان اقبال‌السلطنه با خواهرزادهٔ او عزت‌الله خان سالار مکرم عوض شد. ماکو و روستاهای اطرافش به این ترتیب به صورت پایگاه مهمی در حمایت از مشروطه خواهان در آمدند.[۱۱۰] سکنهٔ ماکو با شعف و شادی گفتند که "درخت قوی استبداد" (یعنی اقبال‌السلطنه و همراهان او) را ریشه‌کن کرده‌اند و "عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار [و] پانصد قریه و دهات است اکراد و عشایر جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده" و نیز نیروی مسلحی تشکیل شده که "هر کس در ضد مشروطه حرفی بزند ریشهٔ او را از روی زمین قطع" و از جان و مال یکایک افراد دفاع کند. آنها به انجمن تبریز اطمینان دادند که هیچگاه چنین "امنیت و آسودگی و راحت" در زندگی ندیده بودند.[۱۱۱]

انجمن تبریز از چند تقاضای دیگر دهقانان نیز حمایت کرد. غلهٔ مصادره شده، با قیمت معقول به مردم فروخته می‌شد. چند بار که دهقانان گرسنه در اعتراض مانع حمل محصول به شهر شدند، انجمن تبریز پادر میانی کرد و نمایندگان خود را به روستاها فرستاد و مالک را واداشت تا گندم را ارزانتر، و آن هم ابتدا به دهقانان همان محل، بفروشد.

چنان که قبلاً گفتیم، رویدادهای روستای قره‌چمن در اواخر زمستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۵] نهایتاً

سبب انشعاب در صفوف انجمن تبریز شد. اعضای محافظه‌کار انجمن، همراه با چند زمیندار و میرزا حسن مجتهد (روحانی عالی رتبه)، خواستند اعضای لیبرال‌تر انجمن را بیرون کنند اما سرانجام این میرزا حسن بود که از شهر اخراج شد. در این جریان، مجاهدین رادیکال و سازمان سوسیال دموکرات آنها، مرکز غیبی، کنترل بیشتری بر انجمن تبریز کسب کردند و از چندین عضو محافظه‌کار انجمن خواستند تا استعفا دهند.

به رغم این تجدید سازمان انجمن تبریز، اعضا همچنان در مورد اصلاح و تعدیل تعهّدات سنتی دهقانان در قبال زمینداران، از جمله بیگاری، و نیز میزان حذف این تعهّدات اختلاف نظر داشتند. در مهٔ ۱۹۰۷ [اردیبهشت ۱۲۸۶] گروهی از دهقانان آذربایجان اعتصاب کردند و حقوق مرسوم مالکان را نپرداختند. مالکان به انجمن مراجعه کردند و از چند عضو انجمن حکم گرفتند که دهقانان باید سهم مرسوم تعهدهای خود در قبال مالکان را بدون عذر و بهانه و بدون معطلی ادا کنند. اما بقیهٔ اعضای انجمن از اینکه اقتدار انجمن برای تقویت اربابان و مباشران مورد سوء استفاده قرار گرفته است به خشم آمدند. آنها گفتند که هیچ حد و غایتی برای توقعات و خواستهای اربابان و مباشران نیست.

> مالکین و مباشرین شام و ناهار و جوجه و تخم‌مرغ گرفتن عیدیانه و شیرینی عروسی، فعله بی مزد، حمل غله بی کرایه، و غیره، تمام اینها را حقوق معمولی می‌دانند. این اعلان انجمن را سند قرار داده پدر بیچاره رعایا را از گور در می‌آورند. [در حکم صادره توسط انجمن] نوشته شده در صورت خلاف و تخلف، حکومت هر قسم تنبیه و مجازات در حق رعایا خواهد کرد و انجمن حمایت نخواهد داشت. این هم صحیح نیست! فردا رعایای دهات به تعدی مباشرین ظالم طاقت نیاورده جنبشی خواهند کرد. آن وقت از طرف حکومت مثل قراچمن تنبیه و تدبیر خواهند نمود ... مالکین اظهار می‌دارند رعایا مانع از حمل غله می‌شوند و حال آنکه بی اصل است. [بهتر است از طرف انجمن] اعلان مختصری نوشته شود که رعایا به هیچ وجه حق ممانعت حمل غله نداشته و باید حمل نمایند والّا تنبیه خواهند شد.[۱۱۲]

در اوت ۱۹۰۷ [تیر ۱۲۸۶] نارضایی دهقانان در روستاهای آذربایجان رو به گسترش بود. در ناحیه‌های اطراف شهر مرند، دهقانان مالکان و مباشران را اخراج کردند و افراد قشون

حکومتی که خود روستازاده بودند و برای سرکوب شورش اعزام شده بودند از دستور فرماندهان سرپیچی کردند. خطر بروز شورش مشترک دهقانان و سربازان، اعضای انجمن تبریز را سخت مشوش کرد، زیرا انجمن تبریز آمادهٔ این گونه کارهای انقلابی نبود. پیشنهاد شد که صاحب منصبان به زور و با "قوهٔ جبریه" سربازان را برای سرکوب به روستاها بفرستند چراکه "با این تغییراتی که در اوضاع مملکت ظاهر شده سرباز و رعیت با ملایمت اطاعت نخواهد کرد." طرحهایی نیز برای تقاضای کمک از حکومت مرکزی ریخته شد.[۱۱۳]

جنگ داخلی آذربایجان و نبرد طوالش

پس از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷] در تهران، دهقانان بعضی از نواحی آذربایجان و گیلان به نهضت ملی پیوستند و فعالانه از آن دفاع کردند. اسماعیل امیرخیزی، از اعضای انجمن تبریز، نوشته است که اهالی چهار روستای آذربایجان (الوار، سهلان، مایان، خواجه دیزج) که حامی نهضت مشروطه بودند، تصمیم گرفتند تا در برابر قشون مستبد حاکم ماکو (که در سپتامبر ۱۹۰۸ [شهریور ۱۲۸۷] در حرکت خود به سوی تبریز از مسیر روستاهای آنها عبور می‌کرد) مقاومت کنند. روستاییان به جای گریز و تسلیم، زنان و فرزندان خود را از روستاها خارج کردند و سپس به سنگربندی پرداختند و مسلّح شدند. این "مجاهدین روستایی" (به توصیف امیرخیزی) از قشون چندین هزار نفری عزت‌الله سالار مکرم، خواهرزادهٔ اقبال‌السلطنه (حاکم سابق و ملّاک بزرگ ماکو که توسط انجمن تبریز و به دلیل نارضایی دهقانان عزل شده بود) شکست خوردند. افراد اردوی سالار مکرم که در خدمت قوای سلطنتی بودند، بیست و هشت مجاهد روستایی را کشتند، هفتاد و پنج نفر دیگر را گرفتند، و چهار ریش سفید این دهات را به توپ بستند.[۱۱۴]

در گیلان، قیامهای دهقانی به نبرد طوالش که بسی بغرنج بود اما کمتر از آن سخن به میان آمده است منجر شد و نهایتاً به پیروزی نیروهای ملّی در گیلان کمک کرد که این خود زمینه‌ساز فتح تهران در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [تیر ۱۲۸۸] بود. منطقهٔ طوالش به خاطر جنگلهای انبوه و بلندش در ارتفاعات البرز و نیز به خاطر برنج و ابریشم خود شهرت داشت. در تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] مردم طوالش به انجمن تازه تأسیس انزلی شکایت برده بودند. آنها از رفتار ددمنشانهٔ ملّاک بزرگ منطقه، ارفع‌السلطنه، که پسر عمیدالسلطنه (حاکم طوالش) بود به تنگ

آمده بودند. ارفع‌السلطنه بسیاری از دهقانان (از جمله زنان و دختران) را به جرم هواداری از مشروطه خواهان به زندان انداخته بود. حتی اموال عدهٔ زیادی از آنها را غصب کرده و گفته بود: "هرکس حرف انجمن و مشروطه به زبان بیاورد دهانش را خواهم دوخت" و دهان چند نفر را هم به جرم مشروطه خواهی دوخته بود.[۱۱۵]

اعضای انجمن انزلی به گرگانرود طوالش رفتند تا شخصاً تحقیق کنند و حمایت خود را از مردم اعلام دارند. اما اندکی پس از بازدید آنها، ارفع‌السلطنه از دهقانان انتقام گرفت. روستاییان که از اقدامهای انجمن انزلی و روحیهٔ انقلابی حاکم در کشور دلگرمی یافته بودند به مقابله برخاستند و به سوی اقامتگاه ارباب تیراندازی کردند و او مجبور شد منطقه را ترک کند.[۱۱۶] یک سال بعد، در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، اسپرینگ - رایس گزارش داد که "مسائل ارضی ادامه دارد. روستاییان بعضی از نواحی هنوز سهم پیله‌ها رابه مالکان و وارد کنندگان خارجی غله نمی‌دهند. در تالش [طوالش] مردم املاک حاکم را ویران کردند."[۱۱۷] دهقانان کنترل طوالش را به دست گرفته بودند و مالیاتهای حکومت را نیز نمی‌پرداختند.[۱۱۸]

مدام به پایتخت گزارش می‌رسید که دهقانان اموال و املاک قدرتمندان محلی را آتش می‌زنند و غارت می‌کنند. حسن علی خان، از صاحب منصبان حکومتی، به گیلان اعزام شد تا نظم و قانون را در منطقه برقرار کند. بخشهایی از گزارش او نشان می‌دهد که مقامات در اثر این بحران شمال به چه وحشت و استیصالی افتاده بودند. این صاحب منصب از تلاش خود برای آرام کردن شورشها در لنگرود و انزلی گزارش داده و سپس تجربهٔ خود را در گرگانرود طوالش شرح داده است:

> دفعهٔ سیم بنده را با سی نفر قزاق مأمور گرگانرود نمودند. چه گرگانرود قیامت عظیمی! مردم ریختند به جان و مال یکدیگر ... آن وقت که سؤال می‌کنید چرا چنین می‌کنی؟ جواب می‌گوید دولت مشروطه شد. معنی مشروطه را چنان فرض کرده‌اند که اراذل باید در میانه افتاده ... هر کاری را می‌خواهند بکنند. افسوس، صد افسوس کاشکی آن روزی که ماها در این خیال بودیم و پیکرهٔ این اساس را می‌ریختیم ناخوشی وبا بروز می‌کرد تمام ماها را می‌کشت که چنین نتیجه را از زحمات خود نمی‌دیدیم.[۱۱۹]

حسن علی خان سپس از شهرآشوب شورشی و تشکیل انجمن عباسی سخن گفت و این

تشکیلات را به شدت تقبیح کرد و باعث و بانی شورشها دانست. به نظر او، این انجمن با هر انجمن و نهاد مشروطهٔ دیگری در منطقه مقابله می‌کرد.

در شهر رشت سیدی هست موسوم به سید شهرآشوب. تمام الوات (کذا) را دور خود جمع کرده اسمش را گذاشته انجمن حضرت عباس. این انجمن بر ضد انجمن خیره، انجمن عمادیه، انجمن مختاریه، انجمن قفقازیه، انجمن زهرماریه، انجمن ... غرض تمام کارها بچه‌بازی و رجاله بازی شد ... بنده عمیدالسلطنه و ارفع‌السلطنه نمی‌شناسم. همین قدر شنیدم که اینها در گرگانرود حکومت داشتند و بسیار هم جور و تعدی می‌کردند به رعیت ... از رشت حرکت نموده وارد گرگانرود شدم. رعیت دور بنده جمع شدند ... قریب یک ماه بنده را پیش خودشان نگاه داشتند. از طرف حکومت رشت هم دائم تلگراف می‌آمد که شما را فرستادیم بروید به آق‌اولر نزد مشاورالسلطنه. چرا شما در گرگانرود ماندید؟ ... عمارت دو کروری عمیدالسلطنه سوخته شد. قریب پنجاه شصت نفر مقتول، تمام زراعت خراب ... ادارهٔ لیازانف رعیت روس غارت شد ... اهالی گرگانرود می‌گویند تمام تقصیر ارفع‌السلطنه است ... .[۱۲۰]

حسن علی خان شرح داده است که بیش از دویست نفر از اهالی اسالم و گرگانرود با نقشه‌چینی مخفیانه به بازار ریختند و آنجا را گرفتند. خواستند ارفع‌السلطنه را با تیر بزنند (که گریخت) و سپس نیروهای قزاق را خلع سلاح کردند. حتی حسن علی خان که تلقی‌اش از دهقانان خصمانه بود مجبور شد در پایان گزارش خود از حکومت مرکزی تقاضا کند که موقتاً دهقانان را به حال خود باقی بگذارد تا شورشیان آرام شوند. سپس پیشنهاد کرد که حاکم جدیدی برای منطقه تعیین شود. "بهتر است تا یک سال عمیدالسلطنه محض صلاح و پلتیک مملکت از فائده ملک خود چشم بپوشد و پسر خود را هم به طهران احضار نماید تا مردم قدری ساکت شده به کسب و زراعت خود بپردازند."[۱۲۱]

در سپتامبر ۱۹۰۸ [شهریور ۱۲۸۷] و در بحبوحهٔ جنگ داخلی تبریز، سردار افخم (حاکم گیلان) و عمیدالسلطنه (حاکم طوالش) باتأیید محمد علی شاه برای اعادهٔ کنترل منطقه عازم نبرد شدند. قوای آنها شامل هزار پیاده و سوار و نیز دوتوپخانهٔ کوهستانی بود. اما سربازان از جنگ اکراه داشتند و نیروهای محلی به آنها اخطار می‌دادند که یارای مواجهه با مبارزان

کوهستانی گیلان را ندارند. یک شاهد عینی بعداً چنین گفت: از ابتدا معلوم بود که این "اردو کشیدن بی ثمر خواهد بود چون اهالی ترک و عجم از برای جنگ بیشهٔ گیلان به درد نمی‌خورند و آزموده نیستند."[۱۲۲]

رسیدن قوای نظامی به منطقهٔ طوالش شش هفته به درازا انجامید، اما عقب نشینی قشون شکست خورده فقط دو روز طول کشید. آنها با حریفانی مصمّم و مسلح مواجه شدند. سربازان بدون نظم و ترتیب عقب نشستند، زیرا با یکی از نخستین نمونه‌های جنگ چریکی در قرن بیستم مواجه شده بودند و اصلاً آمادگی چنین جنگی را نداشتند. یکی از سربازان فراری می‌گفت : "ما کسی را نمی‌دیدیم ولی یک صد گلوله بر سر ما ریخته می‌شد".[۱۲۳] نبرد ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] طوالش، که در نهضت دهقانی ریشه داشت و با انجمن عباسی، انجمن انزلی و انجمنهای مجاهدین در پیوند بود، و نیز شیوهٔ دفاعی و نظامی منحصر به فردی را در جنگلهای انبوه منطقهٔ خزر ارائه داد، پیش‌درآمد جنبشی شد که یک دههٔ بعد به نهضت جنگل شهرت یافت.

در فوریهٔ ۱۹۰۹ [بهمن ۱۲۸۷]، هنگامی که انقلابیون کنترل رشت را دوباره به دست آوردند، سردار افخم حاکم گیلان، که فرمانده قشون در نبرد طوالش بود، از نخستین کسانی بود که به دست انقلابیون کشته شد. گیلان مرکز مقاومت ملی شد و برای فتح پایتخت تدارکهایی صورت گرفت. در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [تیر ۱۲۸۸]، با کمک انقلابیون گرجی، ارمنی و آذری قفقاز، و با حمایت عشایر بختیاری جنوب، انقلابیون تهران را فتح کرده و مشروطه را احیا کردند.اما اعتصاب برای عدم پرداخت اجاره و مالیات ادامه یافت، تا سرانجام در دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] قوای روس منطقه را اشغال کرد. نکراسوف، کنسول روس، شخصاً به طوالش رفت و اهالی را تهدید کرد که اگر به اعتصاب خاتمه ندهند دیگر تأمین جانی نخواهند داشت. روستاییان می‌بایست مالیاتها را به نمایندگان روس بپردازند که سلطهٔ آنها بر شمال ایران تا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه برقرار بود.

رشد انجمنهای شهری، نظیر انجمنهای تبریز و رشت، خیلی زود در روستاها و شهرها اثر گذاشت و مردم روستاها و شهرها به حمایت از این انجمنها برخاستند. در بعضی از روستاهای بزرگ، انجمنهای پیشه‌وران و دهقانان تشکیل شد، هر چند که این انجمنها با

مخالفت مجلس و نیز مقامات محلی رو به رو شدند. قیامهای دهقانی در مجاورت مراکز رادیکال شهری به وقوع پیوستند و این قیامها در شمال کشور که در آن شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون فعالیت داشتند قویتر بودند. رهبری فکری قیامها با روزنامه‌نگاران رادیکال، پیشه‌وران، و واعظانی بود که از تشکیل انجمنها در شهرها و روستاها حمایت می‌کردند. انجمنهای مجاهدین و انجمنهای عباسی، که تا حدود زیادی بیانگر آمال دهقانان بودند، شمار قابل توجهی از طبقات پایین روستایی و شهری را در عضویت داشتند.

پایدارترین قیامهای دهقانی در منطقهٔ خزر و در بین پیله‌وران رشت و بخصوص دهقانان طوالش به وقوع پیوست. اعتصاب و امتناع از پرداخت اجاره در رشت از پیشینهٔ مقاومت نیز برخوردار بود، که از جمله باید به اعتصاب صیادان در انزلی و حمایت پیشه‌وران در داخل و خارج انجمن رشت اشاره کرد. روستاییان اربابان و مباشران و مالیات بگیران حکومتی را از مناطق خود راندند و از پیشه‌وران رادیکال و اعضای قبلی انجمن رشت که به تشکیل شبکهٔ انجمنهای عباسی یاری رساندند حمایت کردند. انجمنهای عباسی، که چهارده شعبه در گیلان تأسیس کردند، از انجمنهای مذهبی سنتی‌تری الگوبرداری کرده بودند که به امور معنوی مردم رسیدگی می‌کردند، اما انجمنهای عباسی مشحون از روحیهٔ انقلابی نوینی بودند و از جانب جوامع شهری و روستایی درخواستهای سیاسی و اجتماعی را مطرح می‌کردند.

انجمنهای روستایی صرفاً انجمنهایی فرعی نبودند که درخواستهای تاجران شهری و روشنفکران را تکرار کنند. حامیان این انجمنها موضوعهای خاص مورد توجه جوامع روستایی و شهری را در انجمنهای ایالتی و ولایتی، روزنامه‌ها، و مجلس مطرح می‌کردند. بعضی از این درخواستها عبارت بودند از الغای بیگاری و لغو رسم اهدای هدیه به مالکان، تقاضای استقلال دهقانان (مرد) در امور خانوادگی، و الغای سهیمهٔ تیول و نیز اجاره‌های سنگین و مالیاتهای کمرشکن. کسانی که از حقوق دهقانان دفاع می‌کردند از طبقات اجتماعی مختلفی بودند. بعضی نظیر احسن‌الدوله، نمایندهٔ مجلس و روشنفکر اشراف‌زاده، هنگام اقامت در خارج از کشور با افکار رادیکال آشنا شده بودند. عدهٔ زیادی، از جمله اصناف و کارگران مهاجر، از ایده‌ها و سازمانهای سوسیالیستی قفقاز تأثیر پذیرفته بودند.

اعتراضهای روستایی محدودیتهای مجلس و نیز انجمنهای شهری را برملا کرد. بسیاری از مشروطه‌خواهان شهری خواهان آموزش جدید و نظام قضایی جدید بودند و اقتدار بیشتری

را در مراکز شهری می‌خواستند، اما به رسمیت شناختن حق تشکّل دهقانان یا دگرگونی ریشه‌ای نظام زراعی و ارضی موضوع دیگری بود، زیرا منبع درآمد بسیاری از اعضای مجلس همین نظام ارضی بود. مجلس در بهار ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] مسئلهٔ لغو تیول را در برنامهٔ کار خود قرار داد. عده‌ای از نمایندگان به هواداری از دهقانان سخن گفتند و خواهان اصلاحاتی شدند که اوضاع روستاها را بهبود بخشد. اما بیشتر نمایندگان مجلس در مورد دامنهٔ این اصلاحات با دهقانان اختلاف نظر چشمگیری داشتند و تدابیری که مجلس در مورد اصلاحات ارضی به تصویب رساند، مانند کنترل حکومت بر عواید تیول و تخصیص مالیاتهای اضافی به خزانه، به قصد افزایش درآمد و موازنه کردن بودجه بود، نه به منظور تغییر شرایط روستاها.

در منطقهٔ کوهستانی طوالش، که در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] اعتصابهای آن آغاز شد، روستاییان به مقاومت مسلحانه متوسل شدند و کنترل منطقه را به دست گرفتند. همچنین اموال عمیدالسلطنه (حاکم طوالش) و پسرش ارفع‌السلطنه را مصادره کردند. بعد از کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] تهران، روستاییان با موفقیت علیه قشون نظامی که از تهران اعزام شده بود جنگیدند. یک دههٔ بعد، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران که پایگاه دهقانی داشت در گیلان تشکیل شد. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه البته نقش بزرگی در اوجگیری این جنبش مهم ملیٔ در گیلان ایفا کرد، لیکن پیشینهٔ مقاومت دهقانی در دورهٔ انقلاب مشروطه بود که به جنبش ملی گیلان مبنایی بومی و درون‌زاد داد.[۱۲۴]

فصل ۷

انجمنهای زنان
و ریشه‌های نهضت زنان در ایران

زنـان ایـران از ۱۹۰۷ بـه بعد، با یک جهش، مترقی‌ترین (اگر نه رادیکال‌ترین) زنان جهان شده‌اند. اگر این سخن تصورات صدها ساله را دگرگون می‌سازد، چه باک، زیرا حقیقت محض است.

مورگان شوستر

نخستین بار مورگان شوستر، امریکایی جوانی که مستشار مالی حکومت جدید ایران بود، در کتاب *اختناق ایران* (۱۹۱۲) داستان انجمنهای نیمه مخفی زنان را که در جریان انقلاب مشروطه تشکیل شده بودند برای دنیای خارج روایت کرد. شوستر که در مدت اقامتش چندین بار از یاری انجمنهای زنان بهره‌مند شده بود، از سهم زنان در آرمان انقلاب با تحسین یاد کرد. به عقیدهٔ او، زنان محجبهٔ ایران که با تجربه‌ای ناچیز "یکشبه آموزگار، روزنامه‌نویس، مؤسس باشگاههای زنان و سخنگو در مباحث سیاسی شدند" کاری کردند که نهضت زنان در غرب دهها و شاید صدها سال برای انجام آن وقت صرف کرده بود.[1]

تقریباً ۶۰ سال بعد، در پی سه پژوهش در ایران توسط بدرالملوک بامداد، پری شیخ‌الاسلامی، و فخری قویمی اطلاعات جدیدی در مورد رهبران زن در نهضت مشروطه به دست آمد.[2] اما واقعهٔ تاریخی که یادآوری داستان تقریباً فراموش شدهٔ انجمنهای زنان دوران مشـروطه را الزامی کرد انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ [۱۳۵۷] بود که در طی آن بیان ریشه‌های بومی جنبش مبارزه برای حقوق زن در ایران ضروری گشت. بار دیگر، و برای مدتی کوتاه، شکل جدیدی از دموکراسی مردمی در کشور پدید آمد که شامل بسیاری از

انجمنها و اتحادیه‌های زنان نیز می‌شد.[۳] اما هواداران آزادی زنان در عین حال می‌بایست با بسیاری از چپگرایان نیز رویارو شوند، زیرا آنها یا با خواستهای زنان مخالفت می‌کردند یا کلاً این خواستها را نادیده می‌گرفتند و دلیل می‌آوردند که فمینیسم پدیده‌ای غربی است و نهضتی بومی به حساب نمی‌آید، یا مصرّ بودند که این جنبش "بورژوایی" است و لذا انحراف از مبارزهٔ ملت علیه شاه و حامیان غربی اوست.[۴] روایت شوستر با نهضت جدید زنان ایران احیا شد و این نهضت رفته رفته دست به کار زیرو رو کردن زوایای تاریخ شد تا ریشه‌های فمینیسم را در ادبیات و سیاست جست و جو کند.

چند نویسندهٔ زن و مرد راهگشای این تحقیق بودند، از جمله هما ناطق که دربارهٔ نوشته‌های دو مدافع مسائل زنان در اواخر قرن نوزدهم تحقیق کرده است: یکی بی‌بی خانم استرآبادی و دیگری تاج‌السلطنه، که هر دو از شاهزادگان قاجار بودند و در انجمنهای زنان دوران مشروطه فعالیت داشتند.[۵] پژوهش عبدالحسین ناهید معطوف به تاریخ انقلابی زنان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است.[۶] مقالهٔ منگل بیات به نام "زنان و انقلاب در ایران، ۱۹۰۵-۱۹۱۱" بحث مستندی است دربارهٔ مسئلهٔ حق رأی زنان در مشروطهٔ دوم در ۱۹۰۹-۱۹۱۱ [۱۲۸۸-۱۲۹۰].[۷]

در پژوهش حاضر و در بررسی بسیاری از نامه‌ها، مقاله‌ها و گزارشهای تازه‌یاب که زنان در روزنامه‌های دوران انقلاب مشروطه نوشته بودند، برایم روشن شد که نهضت مبارزه برای حقوق زن عمدتاً ریشه در انقلاب مشروطه دارد. زنانِ دست اندرکار، که بسیاری از آنها از طبقات بالای اجتماع بودند، رفته رفته در انجمنها متشکل شدند و مدارس جدید دخترانه، کلاسهای آموزش بزرگسالان، درمانگاه و انواع نهادهای دیگر تأسیس کردند. آنها از حکومت تازه تأسیس هیچ گونه کمک مالی نمی‌گرفتند، زیرا این حکومت علناً زنان را از دخالت در امور سیاسی منع می‌کرد. با وجود این، انجمنهای زنان با آنکه تعدادشان اندک بود، توانستند تغییرات مهمی در زندگی بسیاری از زنان شهری پدید آورند.

گروه اندکی از زنان روشنفکر با رهبری نهضت که در اختیار مردان بود سر ستیز برداشتند و بخصوص با بخشی از علما که مدارس دخترانه را تحریم کرده بودند، به مقابله برخاستند. انجمنهای زنان حامی نیرومند مجلس بودند، اما بعضی از آنها از سکوت نمایندگان در امور اجتماعی و اقتصادی انتقاد کردند و خواستار فرصت وامکانی شدند تا در

اصلاحات ملی مشارکت کنند. در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ [۱۲۸۸-۱۲۹۰]، عده‌ای نیز مسائلی را طرح کردند که امروزه درخواستهای فمینیستی قلمداد می‌شوند، مانند انتقاد از آزادی مردان در طلاق و نیز چند همسری.

گروهی از مردان مترقی روشنفکر، از جمله روزنامه‌نگاران، شاعران و نمایندگان مجلس، در آن دوره حامی نیرومند حقوق زنان بودند. مقاله‌های طنز آمیز دهخدا در *صوراسرافیل* (۱۹۰۷-۱۹۰۸) [۱۲۸۶-۱۲۸۷]، اشعار ایرج میرزا، مقاله‌های نویسندگان مختلف در *حبل‌المتین* (۱۹۰۷-۱۹۰۹) [۱۲۸۶-۱۲۸۸]، *مساوات* (۱۹۰۷-۱۹۰۸) [۱۲۸۶-۱۲۸۷]، و *ایران نو* (۱۹۰۹-۱۹۱۱) [۱۲۸۸-۱۲۹۰] بیانگر همبستگی با آرمان زنان بود. فعالیتهای چند نمایندهٔ مجلس، نظیر وکیل‌الرعایا و تقی‌زاده، هر چند از لحاظ تأمین حمایت نهادی از زنان به ثمر نرسید، اما مهم و قابل توجه بود.

گشودن فضای جدید: انجمنها و مدارس زنان

از تهییج ملی تا مبارزه در راه نهادهای زنان

از همان مراحل نخست نهضت مشروطه، گروهی از زنان در تظاهرات به صورتهای مختلف شرکت کردند.[۸] آنها به اعتصابها کمک می‌کردند، از مشروطه‌خواهان حمایت معنوی و مالی می‌نمودند، و برای دفاع از آنها در برابر قوای شاه سینه سپر می‌کردند. نوشته‌اند که در ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] گروهی از زنان صف بستند و همانند سدّی به طرفداری از علمایی که در حرم حضرت‌عبدالعظیم بست نشسته‌بودند در برابر قوای مسلح حکومتی ایستادگی کردند.[۹] در تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] که مشروطه خواهان در باغ سفارت بریتانیا متحصن شدند، چندین هزار زن گرد آمدند تا به اعتصاب کنندگان بپیوندند، اما مقامات بریتانیایی مداخله کردند و مانع شرکت آنها شدند.[۱۰] بعد از توشیح فرمان ملوکانه در اوت ۱۹۰۶ [مرداد ۱۲۸۵] زنانِ دست اندرکار در دو مسئلهٔ سیاسی مهم روز دخالت کردند: یکی طرح تأسیس بانک ملی، و دیگری تحریم منسوجات خارجی.

غیر از تصویب قانون اساسی، یکی از نخستین اصلاحات مورد بحث در مجلس اول تأسیس بانک ملی برای کمک به حل مسئلهٔ کمبود سرمایهٔ کشور بود. نمایندگان از مداخلهٔ کشورهای غربی در ایران به شدت می‌هراسیدند و احساس می‌کردند که بدهیهای خارجی

ایران ممکن است بهانه و محملی برای مداخلهٔ قدرتهای بزرگ در ایران باشد.[۱۱] گردآوری وجوه برای بانک مورد نظر، مسئله‌ای شد که زنان حول آن متشکل شدند و اولین انجمنها و اتحادیه‌های خود را تشکیل دادند. سیدجمال‌الدین واعظ، خطیب با نفوذ، از بالای منبر از زنان و مردان می‌خواست که برای تشکیل بانک پول بدهند و این تقاضا با استقبال پرشور مردم مواجه شد.[۱۲] محصلان کتابهایشان را فروختند و زنان جواهرات خود را که اغلب تنها دارایی آنها بود به ودیعه سپردند. در تهران یک میلیون تومان برای سرمایهٔ اولیهٔ بانک جمع شد، و آذربایجان در صدد بود همین مقدار را جمع آوری کند.[۱۳]

ماجرای پر جلوهٔ حمایت میهن‌پرستانهٔ زنان در روزنامه‌های آن دوره به چاپ رسید. *مجلس* در نوامبر ۱۹۰۶ [آبان ۱۲۸۵] گزارش داد که بیوه‌زنان "گوشواره و دستبند خود را برای ادای قرض دولت و تأسیس بانک داخله حاضر کرده و هر یک می‌خواهند که در این باب بر دیگران سبق گیرند."[۱۴] بامداد از زن رختشویی می‌نویسد که به محوطهٔ مجلس رفت، یک تومان داد، و تقاضا کرد برای بانک ملی اسمش را بنویسند.[۱۵] *مجلس*، *انجمن*، و *ندای وطن* نامهٔ زنی را از قزوین خطاب به سعدالدوله (نمایندهٔ مجلس) چاپ کردند. این زن می‌خواست جواهراتی را که برای روز مبادا نگه داشته بود برای کمک به بانک به ودیعه بسپارد، و همسایهٔ تنگدستش که بیوه و صاحب نوزاد بود بعضی از لوازم منزلش را تقدیم می‌کرد. البته همهٔ کمک کنندگان فقیر نبودند و مبلغ کمک نیز همیشه اندک نبود. زنی ارثیهٔ پنج هزارتومانی‌اش را داد، و عده‌ای دیگر هم سپرده‌های کلان گذاشتند.[۱۶] اقدامهای زنان در روزنامه‌ها با عنوانهایی چون "چه مردی بود کز زنی کم بود"! مورد تحسین و تمجید قرار می‌گرفت تا مردان متمولی که پس اندازهای خود را در بانکهای اروپایی نگه می‌داشتند شرمسار شوند.[۱۷]

زنانی که در نهضت ملی فعال بودند در جنبش تحریم منسوجات وارداتی اروپایی نیز شرکت کردند. این نهضت شباهتهایی با نهضت ملّی هند (۱۹۰۴-۱۹۱۱) داشت که در آن زنان هندی اجناس بریتانیایی را تحریم کرده بودند.[۱۸] اعتقاد بر این بود که تحریم منسوجات اروپایی در ایران، ملت را از وابستگی‌اش به تاجران و تولیدکنندگان اروپایی آزاد می‌سازد. کودکان مدرسه رو با افتخار پارچه‌های وطنی به تن می‌کردند، و در تبریز زنان اجتماعاتی برای تحریم برگزار کردند و دیگران را تشویق کردند که "در صورت امکان مدتی به همان

البسه قدیم که دارند قناعت" کنند، به این امید که کشور به زودی منسوجات خودش را تولید می‌کند.[۱۹]

مقدمات یک نوع نگرش انتقادی از مسائل زنان را حتی در این مرحلهٔ اولیهٔ نهضت ملی نیز می‌توان دید. زنان و مردان پشتیبان آنها در فعالیت خود برای تحریم اجناس خارجی، در برابر فشار کسانی که تحریم را مستمسکی برای کنترل لباس زنان می‌دانستند مقاومت کردند. *انجمن* از "رفتار وحشیانهٔ" بعضی ازمردان شکوه کرد: "بعضی مفسدین انجمن ملی را عنوان و دست‌آویز کرده می‌خواهند اغراض نفسانی خود را ظاهر نموده حرکات وحشیانهٔ سابق را مرتکب گشته و نسبت آن را به انجمن بدهند. منجمله جمعی از مغرضین در کوچه و بازار به طایفه نسوان جهت پوشیدن چادر شب مادام و کفش قوندارا ممانعت نموده متعرض می‌شوند یا این که به پاره‌ای تهمتها و اسمهای ناشایست به زنان مسلمین اذیت و آزار می‌کنند و بعضی هم به مردم جهت پوشیدن بعضی لباسها اعتراض نموده دشنام و بد می‌گویند. اینها همه حرکت وحشیانه مغرضانه است و آقایان علما و انجمن ملی ابداً از این گونه حرکات ناشایست خبری ندارند و هیچ وقت اینطور حکم وحشیانه از انجمن ملی نمی‌شود. آقایان علما و واعظین هیچ وقت نمی‌فرمایند که پوشیدن چادر شب مادام و کفش قوندارا و بعضی لباسها حرام است و باید مردم مزاحم و متعرض آنها شوند. همین می‌خواهند که مردم را به پوشیدن ملبوسات وطن ترغیب و تحریض نمایند. که مال وطن از مال خارجه بهتر است."[۲۰]

در گفتمان جدید ملی، مردان به نام ناموس و غیرت برانگیخته می‌شدند تا علیه فساد، استبداد، فقر و بی‌قانونی جامعه به نهضت ملحق شوند. گفته می‌شد که زنان و فرزندان "ضعیف، مهجور و بی‌پناه" ملت از دست ظالمان خارجی و داخلی در امان نیستند، زیرا انگار مردان ایرانی از وظایف خود شانه خالی کرده‌اند. فرقهٔ اجتماعیون عامیون در یکی از اعلامیه‌های خود در نخستین ماههای انقلاب با مهارت کوشید از این مفاهیم اخلاقی بهره بگیرد. سه نمونه برای فساد زمانه آورده شد تا نشان داده شود که ملت در سیطرهٔ حاکمانی است که مستبد، بی‌رحم، بد نهاد، بی دین، و مخالف دین محمد (ص) هستند. هر سه نمونه به ناموس و آبروی زنان مربوط می‌شد: ۱. در قوچان، آصف الدوله حاکم مستبد و حریص که نتوانسته بود مالیات کافی از دهقانان مفلوک خود جمع‌آوری کند، دختران آنها را به قبایل

ترکمن و ارمنیهایی که در آن سوی مرز در عشق‌آباد (آسیای میانه) سکونت داشتند فروخته بود. ۲. در رشت منزل امام جمعه به صورت روسپی‌خانه و میخانه درآمده بود و در آن به وفور شراب مصرف می‌شد. ۳. در مرز ایران و قفقاز، دو زن ایرانی در جست و جوی شوهرانشان بودند که چند سال قبل از ظلم و جور مقامات محلی به آنجا گریخته بودند. زنان برای تأمین مخارج راه و سفر مجبور به خودفروشی شدند. در اعلامیهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون خطاب به مردان نوشته شده بود:

ای سربازهای ایران، ای توپچیهای ایران، ای قزاقها و فراشهای بی‌ناموس ایرانیان، مگر اینها ناموس شما نیست. مگر خواهر شما نیست، اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست، شما مگر حافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ اینطور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالداتهای روسیه این بیچاره‌ها را گرفته بی‌عصمت نموده رها می‌کنند. شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه نیاید تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله به واسطهٔ نان بی عصمت نکنند. آقای طباطبایی ناموس شما را کشیده می‌خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد.[۲۱]

معنای این اعلامیه کاملاً روشن بود. ناموس مرد ایران، شرف و نام او همیشه با عفت و پاکدامنی زنان خانواده سنجیده می‌شد. اگر زنی متهم به رفتار ناشایست و غیر اخلاقی می‌شد - ولو جزئی - این پدر و شوهر و برادرش بودند که بی‌آبرو می‌شدند. حالا که زنان ایران توسط حکام مستبد و خارجیان (روسها، ترکمنها و ارمنیها) بی‌عفت می‌شدند، بر مردان واجب بود که به پا خیزند و از شرف ملت دفاع کنند.[۲۲]

اگرچه مردان مشروطه خواه می‌خواستند با صحبت از وضعیت زنان برای رسیدن به هدفهای ملی خود که کلاً مرد محورانه بود استفاده کنند، اما سیاسی شدن زنان و مشارکتشان در نهضت ملی خیلی زود ابعاد دیگری هم پیدا کرد و زنان خود مسائلی را طرح کردند. نخستین گامها ایجاد انجمنها و مدارس زنان بود. قانون انتخابات سپتامبر ۱۹۰۶ [شهریور ۱۲۸۵] علناً زنان را از فرایند سیاسی محروم کرده بود و تقاضاهایی که از مجلس تازه تأسیس به منظور حمایت قانونی از نهادهای جدید جنبش زنان صورت گرفت بی

جواب ماند.[۲۳] در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [دی ۱۲۸۵]، روزی که مظفرالدین شاه قانون اساسی را توشیح کرد، *مجلس* تقاضای یک زن را در حمایت از آموزش زنان و مشارکت اجتماعی آنها چاپ کرد. در نامه‌ای خطاب به سید محمد طباطبایی، نویسنده خواستار حمایت حکومت از مدارس دخترانه شد (چراکه چنین حمایتی از مدارس پسرانه صورت می‌گرفت) و اعلام کرد که ایران به دلیل عدم آموزش زنان از ترقی اقتصادی و اجتماعی خود بازمانده است. ژاپن (مدل پیشرفت آسیا برای ملّیون ایران) صرفاً به دلیل تماسهای اولیه‌اش باغرب نبود که چنان پیشرفتی کرده بود. ایران بسیار زودتر از ژاپن با غرب باب مراوده را گشوده بود. وانگهی، علما و فلاسفهٔ اروپایی بعضی از عقاید خود را از متفکران ایران اخذ کرده بودند. ایران به این علت از قافلهٔ تمدن عقب افتاده بود که زنانش از آموزش محروم بودند. کودکانی که به دست مادران درس نخوانده تربیت شوند آمادگی رقابت و مواجهه با جوامع پیشرفته‌تر را ندارند.[۲۴] پاسخ *مجلس* نشان دهندهٔ این بود که بسیاری از نمایندگان مجلس می‌خواستند به رغم تحولات جدید سیاسی در کشور، همان مناسبات سنتی بین زن و مرد را حفظ کنند. سردبیر *مجلس* نوشت که البته زن و مرد از لحاظ فهم و منطق تفاوتی ندارند، اما تنها از آموزش محدودتر برای زنان حمایت کرد. تعلیم و تربیت زنان باید منحصر شود به "تربیت زنان در امور اطفال، خانه‌داری، حفظ ناموس و علومی که راجع به اخلاق و معاش خانواده باشد" اما "در امور خاصهٔ رجال از قبیل علوم پلتیکی و امور سیاسی فعلاً مداخلهٔ ایشان اقتضا ندارد."[۲۵]

اما زنان منتظر حمایت قانونی نماندند، و به طرق گوناگون تشکّل یافتند و خیلی زود مدارس، درمانگاهها و یتیم‌خانه‌هایی را تأسیس کردند. میسیونرهای پرسبیتری امریکا در مارس ۱۸۳۷ نخستین مدرسهٔ دخترانه را در ارومیه افتتاح کرده بودند. در این مدرسه که عمدتاً دانش‌آموزانش از خانواده‌های ارمنی بودند، ثبت نام، کتاب، و اقامت شبانه‌روزی رایگان بود تا والدینی که اکراه داشتند تشویق شوند.[۲۶] در دهه‌های بعد مدارس مشابهی در تهران، تبریز، مشهد، همدان، و رشت تأسیس شد. اما نخستین بار که دختران مسلمان به مدرسه رفتند، در دههٔ ۱۸۷۰ در مدرسهٔ پرسبیتری امریکایی تهران بود. مدارس میسیونری در جذب محصل چندان موفق نبودند، زیرا اولاً جامعه نسبت به تحصیل زنان نظر منفی داشت و ثانیاً هدف غایی مدارس اروپایی و مسیحی تغییر دین محصلان بود و مردم بر این

امر واقف بودند. حتی بازدید ناصرالدین شاه از مدرسهٔ امریکایی تهران در سال ۱۸۹۰ این تصورات را عوض نکرد. فقط با انقلاب مشروطه بود که کارزار وسیعی برای تعلیم و تربیت زنان آغاز شد. در ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۰۷ [۲۹ دی ۱۲۸۵]، اجتماعی از زنان در تهران تشکیل شد و در آن ده قطعنامه به تصویب رسید که یکی از آنها تقاضای تأسیس مدارس دخترانه و دیگری "الغای جهیزیه‌های سنگین" بود، زیرا عدهٔ زیادی معتقد بودند که پولی که برای جهیزیهٔ دختران پس انداز می‌شود باید صرف تعلیم و تربیت آنها شود.[۲۷] سه سال بعد، یعنی در آوریل ۱۹۱۰ [فروردین ۱۲۸۹]، پنجاه مدرسهٔ دخترانه در تهران دایر و یک کنگرهٔ زنان که به موضوع آموزش اختصاص داشت نیز در پایتخت برگزار شده بود.[۲۸] روزنامه‌نگاران بریتانیایی به این جنبش، که از حمایت مردان جوان سوسیال دموکرات ایرانی و قفقازی برخوردار بود، توجه نمودند و موضوع را در لندن به چاپ رساندند:

> تعجبی ندارد که امواج نهضت فمینیستی به کرانه‌های ایران دوردست هم رسیده است و ژرف اندیشان پرشور و جوان ایران که از سوسیالیسم، تقاعد و سرمایه و کار، داد سخن می‌دهند... با دعوت زنان به مشارکت در امور خویش به دشواری وظایف خود افزوده‌اند؛ امادر میان خود زنان نیز میل به تعلیم و تربیت دخترانشان به شیوهٔ اروپایی زیاد است و فزونی می‌یابد.[۲۹]

در۱۹۱۳ [۱۲۹۲]، یک‌نشریهٔ زنان به نام **شکوفه** فهرستی از ۶۳ مدرسهٔ دخترانهٔ تهران با حدود ۲۵۰۰ محصل‌راچاپ کرد و بیان داشت که یک هفتم محصلان مدارس تهران را دختران تشکیل می‌دهند.

مدارس جدید رابطهٔ تشکیلاتی نزدیکی با انجمنهای زنان داشتند. به نوشتهٔ شوستر، در تهران بیش از ده جمعیت نیمه مخفی زنان وجود داشت که هماهنگی امور آنها در دست یک کمیتهٔ مرکزی بود.[۳۱] یک "دفتر اطلاعات هم وجود داشت که در آن جا همیشه یک نفر آمادهٔ جوابگویی و توضیح به هر زن علاقه‌مندی بود".[۳۲] در مورد این انجمنها، و از جمله بسیاری از فعالیتهای آنها، کم اطلاعیم، اما بعضی از اعضای انجمنهای زنان به روزنامه‌های آن زمان نامه می‌نوشتند و از امور جاری سیاسی واجتماعی بحث می‌کردند. این نامه‌ها، علاوه بر خاطرات و توضیحات بعضی از دست اندرکاران، کلیاتی از این نهضت و مشارکت کنندگان آن (اعم از فعالان و متفکران) را می‌نمایاند. نگاهی نزدیکتر به این نامه‌ها نشان می‌دهد که

جدول ۷-۱
فهرست مدارس دخترانهٔ تهران (۱۹۱۳)[۱۲۹۲][۳۰]

نام مدرسه	تعداد محصلان شهریه‌ای	تعداد محصلان رایگان
عفاف	۱۰	۲
اناثیه (فروغ دختران)	۲۲	۳
اناثیه	-*	-*
اشرف البنات	۴	۸
بنات الایتام (یتیم‌خانه)	۵۳	
بنات زهرویه	۲۱	۵
بردگان اسلامی	۶	۳
دبستان دختران	۲۵	-*
دبستان معرفت دوشیزگان	۸	۸
دبستان پرورش دوشیزگان	۲۰	۴
دختران ایرانی	۲۸	۹
دوشیزگان	۷	۳
دوشیزگان	۸	۸
دوشیزگان وطن	۴۳	۶۷
فرانسه دوشیزگان	۵۸	
فاطمیه	۴	۲
حسنات	۳۵	۶
حجاب	۵۶	۱۲
حشمت‌المدارس محترمات	۱۹	۱۰۱
حشمتیهٔ دوشیزگان	۲۰	۸
حرمتیهٔ سادات	۴۸	۱۴
ابتدائیهٔ عفت	۱۹	۱۲
عفتیه	۳	-
عفتیه	۵۰	۱۶
افتخاریهٔ دختران	۳	۱
افتخاریهٔ دوشیزگان	۱۷	۳
احترامیهٔ نونهالان	۱	-*
انتظامیه	۳۰	۳
اقتدار ناموس	۸	۲
اسلامیهٔ شمسیه	۲۱	۱۰
عصمت	۲۰	۸

عصمتیه	۶۲	۱
عصمتیهٔ دختران	۱۰	۵
خواتین	۵۸	۱۵
لمحات	۲	۲
مکتب البنات (شعبه)	۹	۳
مکتب البنات	۶۷	۱۳
مستورات	۴۹	۱۰
مستورگان وطن	۱۲	۳
مخدرات اسلامی	۴۶	۱۲
مزینیه	-*	۳۹
ناموس (شعبه)	۱۶	۹
نوامیس	۱	۶
نصرتیه	۱۲	۳
نصرتیه	۲۵	۵
نصرتیهٔ فرهنگ	۲۷	۱۱
قدسیه	۲۱	۸
ساداتیه	۲۸	۱۶
صدریه	۳۳	۶
سن ژوزف	۴۵	-
شرافت دختران	۴۱	۱۲
شمسیهٔ ترقی نسوان	۱۲	۵
تعلم النسوان	نامعلوم	نامعلوم
تأدیب البنات	۱۸	۳
تأنیث	۱۱	۴
ترقی بنات	۶۰	۲۶
تربیت بنات	۱۰۰	۱۷
تربیت دختران	۹۲	۱۳
تربیت نسوان	۳۱	۹
تشویق البنات	۲۲	۶
توکل اسلامیهٔ دوشیزگان	۱	۲
طیبات	۴۴	۱۱
جمع	۱۸۱۳	۶۶۱
جمع تعداد مدارس	۶۳	
جمع تعداد دانش آموزان	۲۴۷۴	

* - ناخوانا در متن اصلی.

مفهوم "تاریخ مذکر"، لااقل در تاریخ جدید ایران، عبارت درستی به شمار نمی‌آید.[۳۳]

برخی از انجمنهای زنان که در سالهای ۱۹۰۷-۱۹۱۱ [۱۲۸۵-۱۲۹۰] فعال بودند از این قرارند: ۱. انجمن آزادی زنان که از اولین جمعیتها در نوع خود بود در اوایل ۱۹۰۷ [۱۲۸۵] تشکیل شد.[۳۴] ۲. اتحادیهٔ غیبی نسوان نیز در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد و گرایشهای انقلابی نیرومندی داشت؛ مدافع ضعفا بود و با نمایندگان مجلس بر سر مسئلهٔ فقرا مجادله می‌کرد.[۳۵] ۳. انجمن نسوان هم در مشروطهٔ اول و هم در مشروطهٔ دوم فعالیت داشت. همان طور که خواهیم دید، اعلامیهٔ این انجمن در مجلس اول مورد بحث قرار گرفت.[۳۶] ۴. انجمن مخدرات وطن جلسات خود را در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] آغاز کرد. در این انجمن عده‌ای از زنان برجسته عضو بودند که با رهبران مشروطه‌خواه ارتباط نزدیک خانوادگی داشتند و در تظاهرات دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] نقش اصلی را ایفا کردند. غیر از این انجمنهای اصلی، به نام چند انجمن دیگر هم در این دوران برخورد می‌کنیم، از جمله شرکت خیریهٔ خواتین ایران[۳۷] و انجمن خواتین ایران در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] که ممکن است نامهای مختلفی برای انجمن مخدّرات وطن باشند. آنها به جمع‌آوری پول برای مدارس، درمانگاهها و یتیم‌خانه‌ها کمک می‌کردند.[۳۸] اتحادیهٔ نسوان، انجمن همّت خواتین، و هیئت خواتین مرکزی نیز در جریان اولتیماتوم روسیه در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] نقش فعالی بازی کردند.[۳۹]

مبارزترین انجمنهای زنان، یا لااقل آنهایی که ندایشان در مطبوعات آن دوره طنین می‌انداخت، در تهران بودند، اما فعالیت انجمنهای زنان منحصر به پایتخت و حتی ایران نبود. در آذربایجان چنین انجمنهایی در پاییز ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] تشکیل شدند. نشریهٔ فرانسوی زبان *روو دو موند مسلمان* گزارش داد که در فوریهٔ ۱۹۰۷ [بهمن ۱۲۸۵] صدوپنجاه زن جمعیتی برای مبارزه با "رسوم قدیمی مضرّ و مخالف ترقی" تشکیل داده بودند.[۴۰] زنان اصفهان هیئت نسوان اصفهان را تشکیل دادند که تظاهراتی هم برگزار کرد.[۴۱] نامه‌های دسته جمعی از جانب زنان قزوین و سنگلج نیز به روزنامه‌ها ارسال شد، که این حاکی از وجود تشکّل زنان در شهرهای کوچکتر بود. در ترکیه، زنان ایرانی انجمن خیریهٔ نسوان ایرانی مقیم استانبول را در حمایت از نهضت مشروطهٔ ایران تشکیل دادند.[۴۲] در عشق‌آباد (آسیای میانه) زنان بحثهای مربوط به تحصیل زنان در تهران را دنبال می‌کردند. شمس کسمایی شاعر

(۱۸۸۳-۱۹۶۱) در نامه‌ای از عشق‌آباد تقاضا کرد که حکومت در سراسر کشور مدارس زنانه افتتاح کند و علاوه بر علوم جدید، حرفه‌هایی چون دندانپزشکی، جراحی و مامایی نیز آموزش داده شود.[۴۳]

انجمن آزادی زنان یکی از نخستین جمعیتهای زنان بود که پس از تصویب قانون اساسی در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [۹ دی ۱۲۸۵]، تشکیل شد. عده‌ای از زنان و مردان صاحب نام در جلسه‌های این گروه که دو هفته یک بار برگزار می‌شد شرکت می‌کردند. پدران و برادران همراه دختران و خواهران، و شوهران به اتفاق همسران، شرکت می‌کردند و افراد مجرّد حق شرکت نداشتند. ظاهراً خویشاوندان باید حضور می‌داشتند تا اتهام فساد به این سازمان وارد نشود، هر چند که این تدبیر نهایتاً مانع اتهامها نشد. انجمن آزادی زنان عمدتاً یک تشکل آموزشی بود. در باغهای حومهٔ تهران جلسه‌های مخفی برگزار می‌شد. زنان، که تنها سخنگویان در این انجمن بودند، از امور اجتماعی و سیاسی بحث می‌کردند. در جریان مباحثه‌ها، راههای حل و فصل مسائل نیز مطرح می‌شد و تبادل نظر صورت می‌گرفت. برای زنان طبقهٔ اعیان اما گرفتار قیدوبند تهران، بحث کردن از سیاست، انقلاب و حقوق زنان در حضور مردانی که نسبتی با آنها نداشتند خود دستاوردی شگفت‌انگیز به شمار می‌رفت. خبر تشکیل این جلسه‌ها سرانجام به گوش مستبدین رسید، و تصوّر واکنش آنها دشوار نیست. موج خشمگین مخالفان به سوی محل تشکیل جلسهٔ انجمن سرازیر شد. اما یک جوان ارمنی به حاضران جلسه خبر داد و آنها قبل از سررسیدن جمعیت به محل جلسه، متواری شدند.[۴۴]

دو تن از دست اندرکاران این انجمن، دختران ناصرالدین‌شاه بودند: یکی تاج‌السلطنه که خاطراتش نشان دهندهٔ گرایشهای قوی سوسیالیستی و نیز فمینیستی است، و دیگری خواهرش افتخارالسلطنه. چندین زن که بعداً در دههٔ ۱۹۲۰ [۱۳۰۰] از مدافعان برجستهٔ حقوق زنان شدند، مانند صدیقه دولت آبادی و شمس‌الملوک جواهر کلام، نیز عضو این انجمن بودند.[۴۵] یک زن مبلّغ پرسبیتری امریکایی به نام مری پارک جوردن، و بنا به روایتهایی، همکارش انی‌استاکینگ بویس، در جلسه‌های انجمن شرکت می‌کردند. مری پارک جوردن متولد پنسیلوانیا و فارغ‌التحصیل آکادمی والکیل نیویورک بود. او با سمیوئل مارتین جوردن، مبلّغ معروف امریکایی در ایران، ازدواج کرد، و دو نفری کالج البرز پسران را

از ۱۸۹۴ [۱۲۷۳] تا ۱۹۴۰ [۱۳۱۹] اداره کردند.[۴۶] انی وودمن استاکینگ بویس از یک خانوادهٔ مبلّغ بود که سه نسل در ایران فعالیت کرده بودند. او در ۱۹۰۲ از کالج ولزلی در ایالت ماساچوست فارغ‌التحصیل شد، در ۱۹۰۶ به ایران آمد، در ۱۹۱۴ با آرتور کلیفتن بویس ازدواج کرد و تا زمان بازنشستگی‌اش در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] در ایران ماند. او مدیر مدرسهٔ دخترانهٔ ایران بثل بود و در دههٔ ۱۹۲۰ [۱۳۰۰] سردبیر ***عالم‌نسوان*** شد که با حمایت هیئت امنای ایران بثل به چاپ می‌رسید.[۴۷]

انجمن مخدرات وطن توسط شصت زن در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] در تهران تأسیس شد.[۴۸] اعضای این انجمن از تحریم اجناس خارجی و منع استقراض خارجی حمایت کردند و در امور عالم‌المنفعه و خیریه، مانند تأسیس مدارس دخترانه، کلاسهای سوادآموزی بزرگسالان و یتیم‌خانه، مشارکت ورزیدند. در تهران مدرسه و پرورشگاهی برای یکصد دختر ساختند و از خانم ملکیان که معلمی ارمنی بود دعوت کردند تا ادارهٔ امور آن را عهده‌دار شود. انجمنهای زنان در تهران در بسیاری از موارد با یکدیگر در تماس بودند و تبادل نظر می‌کردند، و وقتی از رئیس انجمن مخدرات وطن دعوت شد تا برای انجمن نسوان سخنرانی کند، سخنان او در نشریهٔ ***روو دو موند مسلمان*** چاپ شد.[۴۹] آغابیگم دختر مجتهد آزاداندیش، شیخ هادی نجم‌آبادی (که متهم به گرایشهای بابی شده بود) و همسرش سکینه کنداشلو بود. آغابیگم مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ دختران نیز در جنوب تهران ساخت.[۵۰] او در سخنرانی‌اش برای انجمن نسوان، از حکومت به دلیل غفلت از امور ملت انتقاد کرد و خواستار توجه به وضع زنان ایران شد.

> وزرای کبار و سرداران عظام، از مخاصماتی که ناشی از مسائل شخصی است دست بردارید، و رهایشان کنید؛ به خاطر خدا توجه کنید و کمی هم به آیندهٔ دختران نازنین خود بیندیشید تا دیگر کنیز این و آن نباشند، مثل زنان مصری، زنان سودانی، زنان قفقازی، و زنان چرکسی.[۵۱]

مورگان شوستر در کتاب خود به انجمنهای زنان و حمایت آنها از اقدامهای خود چندین بار اشاره کرده است. البته هویت زنان دست اندرکار و انجمنهایشان برای شوستر معلوم نبود، اما او می‌نویسد که "نفوذ عظیم، ولو پنهانی" زنان درامور کشور کاملاً احساس می‌شد. "تا امروز نه نام رهبران این گروه را می‌دانم و نه قیافهٔ آنها را دیده‌ایم، اما به دفعات متعدد و به

صدها طریق واقف گشتم که از پشتیبانی پرشور و میهن پرستانهٔ هزاران زن برخوردارم."[۵۲]

با گذشت سالها، اطلاعات مختصری دربارهٔ دست اندرکاران نهضت یافته شده است. نام کوچک بسیاری از اعضای انجمن مخدرات وطن را نمی‌دانیم، زیرا به نام پدران یا شوهرانشان معروف بودند، اما نام خانوادگی آنها را در فهرست مشاهیر انقلاب مشروطه می‌توان پیدا کرد: آغابیگم (دختر نجم‌آبادی)؛ همسر ملک‌المتکلمین (خطیب برجسته)؛ همسر میرزا سلیمان میکده (رهبر انجمن متنفذ برادران دروازه قزوین)؛ و آناهید داویدیان همسر یفرم خان (رهبر داشناک ارمنی). نیز از این زمره‌اند درّةالمعالی، معلم فداکار؛ هما محمودی، نویسنده و فمینیست انقلابی؛ و ماهرخ گوهرشناس که به رغم سواد اندک از فعالان با نفوذ و حامی حقوق زنان بود. بعضی از اعضای انجمن از خانواده‌های محافظه‌کار بودند که با مشروطه‌خواهان لیبرال ورادیکال‌تر سر مخالفت برداشته بودند. مثلاً دختر سردارافخم، حاکم گیلان، عضو این انجمن بود، حال آنکه سردار افخم در جریان تصرف رشت در ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به دست نیروهای ملی به قتل رسیده بود.

یک نشریهٔ زنانهٔ انگلیسی در آن دوره از نقش آناهید داویدیان، همسر یفرم خان، بخصوص در مبارزه علیه استقراض خارجی یاد کرده است:

> فعالترین رهبر این تبلیغات خانم یفرم است که شوهرش رئیس پلیس تهران است. خانم یفرم زنان را متشکل کرده است و این زنان باید سوگند یاد کنند که به هر وسیله‌ای با استقراض خارجی مخالفت خواهند کرد. خانم یفرم بالفطره سخنران است و در حمایت از آرمانی که برگزیده است برای پیروان خود نطقهای پرشور ایراد می‌کند.[۵۳]

بعضی از اعضای جوان انجمنهای زنان، مانند صدیقه دولت‌آبادی، محترم اسکندری، و شمس‌الملوک جواهر کلام، در دهه‌های ۱۹۲۰ [۱۳۰۰] و ۱۹۳۰ [۱۳۱۰] مدافعان برجستهٔ حقوق زنان شدند. صدیقه دولت‌آبادی (۱۸۸۱-۱۹۶۱) [۱۲۶۰-۱۳۴۰]، خواهر یحیی دولت‌آبادی، که پدرش رهبر بابیان ازلی ایران به شمار می‌رفت، هم عضو انجمن آزادی زنان بود و هم دبیر انجمن مخدرات وطن. او بعدها در سال ۱۹۱۸ [۱۲۹۷] نخستین مدارس دخترانهٔ شهر اصفهان را تأسیس کرد. در سالهای بعد اتحادیهٔ زنان اصفهان را تشکیل داد و هفته نامهٔ *زبان زنان* را منتشر کرد. این هفته نامه که در آن از امور اجتماعی و سیاسی زمان

بحث می‌شد، یکی از نخستین نشریه‌هایی بود که خواهان کشف حجاب شد. با توجه به اینکه اصفهان از مراکز سنتی مذهبی بود، مشکلات عظیم این امر بارزتر می‌شود.

درسال ۱۹۲۲ [۱۳۰۱] صدیقه‌دولت‌آبادی به‌فرانسه‌رفت.در سوربون درس خواند و به فعالیتهای سیاسی خود ادامه داد. او مقاله‌هایی برای روزنامه‌های اروپا نوشت و سخنرانیهایی دربارهٔ زنان و سیاست ایراد کرد. در ۱۹۲۶ [۱۳۰۵] درکنفرانس بین‌المللی زنان در پاریس شرکت کرد و به عنوان نمایندهٔ ایران سخن گفت. در ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] به کشور برگشت و از زمرهٔ نخستین زنانی بود که با لباس و آرایش اروپایی و بی‌حجاب در خیابانهای تهران ظاهر شد. وصیتنامه‌اش چکیدهٔ مبارزهٔ مادام‌العمر این فمینیست هشتاد ساله علیه حجاب بود: "زنانی‌راکه‌باحجاب‌برمزارم‌بیایند نخواهم بخشید."[۵۴]

محترم اسکندری (۱۸۹۵-۱۹۲۴) [۱۲۷۴-۱۳۰۳] شاهدختی از خاندان قاجار بود و از خانواده‌ای روشنفکر برخاسته بود. پدرش، محمد علی اسکندری، از بنیانگذاران انجمن آدمیت (انجمن مخفی قبل از انقلاب مشروطه) بود و از حقوق زنان در ایران دفاع می‌کرد. محترم اسکندری که فعالیت سیاسی را در جریان انقلاب مشروطه آغاز کرد، به رغم نقص جسمانی‌اش که ناشی از صدمهٔ ستون فقرات بود، و با وجود عمر کوتاه و غم انگیزش، به عنوان یکی از پیشگامان نهضت زنان در دههٔ ۱۹۲۰ [۱۳۰۰] در یادها مانده است. در ۱۹۲۲ [۱۳۰۱] جمعیت نسوان وطنخواه را تأسیس کرد که تشکلی با اهمیت و دارای گرایشهای سوسیالیستی بود. این جمعیت کلاسهای آموزش بزرگسالان برای زنان داشت و اعضایش به طور گسترده دربارهٔ حقوق زنان سخن می‌گفتند. در ۱۹۲۳ [۱۳۰۲] این جمعیت نشریه‌ای به نام *نسوان وطنخواه* منتشر کرد. یکی از جسورانه‌ترین اقدامهای این گروه، سوزاندن علنی جزوه‌ای به نام *مکر زنان* در میدان توپخانهٔ تهران بود.[۵۵]

هما محمودی نویسنده، شاعر و هنرمند و از فمینیستهای پیشگام و مدافع حقوق زنان بود وگفته می‌شود که از هر فرصتی برای چاپ مقاله‌هایی دربارهٔ حقوق زنان در روزنامه‌ها و نشریه‌ها استفاده می‌کرد. او یکی از سازمان دهندگان تظاهرات دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] زنان در خارج از مجلس بود. در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ [۱۳۰۰] مقاله‌هایش در *عالم نسوان*، نشریهٔ هیئت‌امنای مدرسهٔ‌دخترانهٔ بثل (که مدرسهٔ‌امریکایی دختران در تهران بود) منتشرمی‌شد.[۵۶]

شمس‌الملوک جواهر کلام، عضو انجمن آزادی زنان بود و بعداً معلم و نویسنده شد. او

در مدرسهٔ ناموس، یکی از پنج مدرسهٔ دخترانهٔ تهران، که در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تأسیس شد درس خواند. در دههٔ ۱۹۲۰ [۱۳۰۰] به تفلیس (گرجستان) رفت و تاریخ و ادبیات ایران را به مهاجران ایرانی آن دیار درس داد.[۵۷] شمس‌الملوک در ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] نخستین زن ایرانی بود که در کلاسهای مختلط تفلیس، بی‌حجاب تدریس کرد.[۵۸]

دیگران، مانند بی‌بی خانم استرآبادی (وزیروف)، طوبی آزموده، درّةالمعالی، صفیه یزدی،و ماهرخ گوهرشناس، آموزگاران پیشگامی بودند که مدارس جدید دخترانهٔ تهران را تأسیس کردند. در اوایل ۱۹۰۷ [۱۲۸۵]، بی‌بی استرآبادی نویسندهٔ کتاب *معایب‌الرجال* (۱۸۹۵) [۱۲۷۴] یکی از نخستین مدارس دخترانهٔ تهران را به نام دبستان دوشیزگان باز کرد. این مدرسه پنج معلم داشت و در آن موضوعهای مختلفی مانند تاریخ، قرائت، نگارش، جغرافیا، ریاضیات، و علوم دینی تدریس می‌شد. دانش‌آموزان هفت تا دوازده ساله در این مدرسه ثبت نام می‌کردند. برای تشویق والدین، درس آشپزی هم به درسها اضافه کردند و مرکزی نیز برای آموزش کارهای دستی افتتاح شد. بی‌بی خانم به مردم اطمینان می‌داد که معلمان همه زن هستند، و فقط نگهبان پیر ساختمان مرد بود. برای تشویق باز هم بیشتر والدین، و برای اجتناب از این که با ثبت نام هر دختر خانواده سایر دختران آن خانواده از تحصیل محروم نشوند، به تهیدستان تخفیف داده شد: دو دانش‌آموز از هر خانواده، معادل شهریهٔ یک دانش آموز را می‌پرداختند. بی‌بی خانم پرورشگاهی نیز برای دختران بی‌سرپرست ایجاد کرد.[۵۹] دبستان دوشیزگان با مخالفت مستبدین رو به رو شد. در خیابانها به محصلان و معلمانشان فحاشی و حمله می‌کردند. وقتی وزیروف به مقامها شکایت کرد، به او گفتند که مدرسه‌اش را تعطیل کند تا موجب چنین آشوبی درکشور نشود. سرانجام، او مدرسه را بازگشایی کرد، اما محصلان بزرگتر (یازده یا دوازده‌ساله) طبق فرمان حکومت از تحصیل منع شدند.[۶۰] طوبی آزموده (۱۸۷۸–۱۹۳۶) [۱۲۵۷–۱۳۱۵] با تأسیس مدرسهٔ دخترانهٔ ناموس در همان سال کار بی‌بی خانم را ادامه داد.[۶۱]

یک معلم پیشگام دیگر، درّةالمعالی (متوفی در ۱۹۲۴ [۱۳۰۳]) عضو انجمن مخدرات وطن بود. او از خانوادهٔ سطح بالای متنفذی بود که با خانوادهٔ سلطنتی روابط صمیمانه داشت. پدرش، علی شمس‌المعالی، که طبیب مخصوص ناصرالدین شاه بود، از موقعیت خود استفاده کرده بود و در سالهای نزدیک به انقلاب مشروطه تعدادی مدرسهٔ پسرانه

تأسیس کرده بود. درّةالمعالی با استفاده از ثروت شخصی خود مدرسهٔ مخدرات تهران را باز کرد و از زنان باسوادتر خانوادهٔ خود خواست تا در امر تدریس به او کمک کنند.

بعد از تصویب قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، که ایران را به دو حوزهٔ نفوذ تقسیم می‌کرد، درّةالمعالی از فعالان و انقلابیون پرآوازه شد. او به تشکیل جمعیتهای زنان که برای تحریم اجناس اروپایی مبارزه می‌کردند کمک کرد. همراه با صدیقه دولت‌آبادی به قهوه‌خانه‌ها (که در ایران و بسیاری نقاط دیگر خاورمیانه پاتوق مردان بودند) رفت و از صاحبان قهوه‌خانه‌ها خواست که از قند و شکر وارداتی استفاده نکنند. در همین دوره، زنان شبنامه‌هایی در محکومیّت قرارداد روس و انگلیس و تأکید بر استقلال کشور پخش کردند.[۶۲] درّةالمعالی ارتباط با نمایندگان مجلس را رهبری کرد و از نمایندگان خواست که در قبال قرارداد اروپاییان موضع سرسختانه اتخاذ کنند. منزل او مرکز جلسه‌ها و کنفرانسهای زنان شد و نیز به صورت یک سالن ادبی درآمد که دو شاعر بزرگ آن زمان، ایرج میرزا و ملک‌الشعراء بهار، در آن رفت و آمد می‌کردند.[۶۳] بعد از گلوله‌باران مجلس در ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷]، درّةالمعالی حجابش را برداشت و در انواع امور اجتماعی به زنان دیگر ملحق شد.[۶۴]

صفیه یزدی، عضو انجمن آزادی زنان، نیز به خاطر تلاشهایش در راه تحصیل زنان در یادها باقی مانده است. او همسر مجتهد برجسته، محمد حسین یزدی، بود. اما یزدی بر خلاف شیخ‌فضل‌الله نوری و دیگر روحانیان محافظه‌کار، از فکر تحصیل زنان حمایت می‌کرد و همسر خود را به تأسیس مدرسه تشویق می‌نمود. صفیه یزدی مدرسهٔ دخترانهٔ عفتیه را در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] تأسیس کرد و به خاطر سخنان جسورانهٔ خود دربارهٔ مسائل زنان خیلی زود به شهرت رسید.[۶۵]

ماهرخ گوهرشناس (۱۸۷۲-۱۹۳۸) [۱۲۵۱-۱۳۱۷] در زمره کسانی بود که بی سواد یا کم سواد به نهضت پیوسته بودند و برای ادامهٔ فعالیت خود، هم در خانه و هم در جامعه مبارزه می‌کردند. از سرگذشت او در می‌یابیم که در تهران یک انجمن انقلابی زنان تشکیل شد که اعضایش تعهد مادام‌العمر می‌دادند که به رغم همهٔ موانع برای نیل به آزادی زنان تلاش کنند. اعضای گروه حلقهٔ خاصی در دست داشتند که آنها را متمایز می‌کرد. بر این حلقه‌ها، دو دستِ به هم فشرده حک شده بود که علامت همبستگی زنان با یکدیگر بود.

ماهرخ، مدرسهٔ دخترانهٔ ترقی را در سال ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] در تهران به راه انداخت و دو سال فعالیتهای خود را از چشم شوهر مخفی نگه داشت. وقتی شوهرش از مدرسهٔ او باخبر شد، به سر و سینهٔ خود کوفت و گفت: "در آن دنیا وقتی پدرت از من بازخواست کرد که دخترم را به تو سپردم چرا گذاشتی به کار خلاف دین و تقوی بپردازد چه جواب دهم؟" ماهرخ به کار خود در مدرسه ادامه داد. در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] مدرسهٔ ابتدایی او وسیعتر شد و از پسران هم ثبت نام کرد. سرانجام قاعدهٔ منع استخدام معلمان مرد را زیر پا گذاشت و از معلمان و مشروطه‌خواهان مرد برای تدریس در مدرسهٔ متوسطهٔ خود دعوت کرد.[۶۶]

پاسخ زنان به روحانیان مخالف

علمای ضد مشروطه با نهضت اصلاح تعلیم و تربیت مخالف بودند و خیلی وقتها زنان فعال نهضت را به داشتن گرایشهای بابی متهم می‌کردند. شیخ‌فضل‌الله نوری و سیدعلی شوشتری مدارس جدید را محکوم کردند وفتوا دادند که این گونه نهادها خلاف اسلام هستند. این اقدام علما مخالفان مدارس را جسورتر کرد، به طوری که در خیابان به محصلان و معلمان حمله می‌کردند، به صورتشان تف می‌انداختند، و آنها را "بی‌عفت" می‌خواندند.[۶۷]

حملهٔ علما و طلاب سبب جدایی زنان مبارز از علمای مخالف شد. در آغاز انقلاب مشروطه، زنانِ فعال حامی علمایی بودند که به اعتصابها پیوسته بودند. اما وقتی نوری و طرفدارانش با فتوا علیه تحصیل زنان، علناً مخالفت خود را با تعلیم و تحصیل زنان اعلام کردند، عده‌ای از زنان در مورد مرجعیت علما به تردید افتادند. برخی نیز سعی کردند با اجتناب از رو در رویی و به اصطلاح با رودربایستی از روحانیان مخالف و حتی طلاب انقلابی بخواهند تا از مخالفت سرسختانه با تحصیل زنان دست بردارند و حتی آیاتی از *قرآن کریم* را شاهد آوردند. *مساوات* نامهٔ اعتراض‌آمیز گروهی از زنان را چاپ کرد که خود را حامیان تعلیم و تحصیل برای زنان ستمدیدهٔ ایران می‌خواندند. نویسندگان در این نامه خطاب به انجمن مشروطه خواه طلاب نوشتند که چرا طلابی که برای مشروطه جانفشانی کرده‌اند، حال دستاوردهای انقلاب را از زنان دریغ می‌دارند:

> آخر ما جماعت اناثیه مظلوم ایران مگر از نوع شما نبوده و در حقوق نوعیه با شما شریک و سهیم نیستیم؟ مگر ما بیچارگان در ردیف انسانهای عالم به شمار

نمی‌آییم و در جرگه حیوانات بی زبان بارکش باید محسوب باشیم؟ از شما انصاف می‌خواهیم تا کی باید ما از فرمان "طلب‌العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه" خارج باشیم؟

به نظر این زنان، مخالفان تحصیل زنان هیچ بهانهٔ معقولی برای حملات خود نداشتند، زیرا معلمان مرد در مدارس زنان تدریس نمی‌کردند. نویسندگان *مساوات* نیز با این زنان هم صدا شدند و از انجمن طلاب خواستند که به عداوت خود با تحصیل زنان خاتمه دهند و بپذیرند که "اینک سه ربع از ایرانیان" خواهان علمند و باید به ندایشان لبیک گفت.[۶۸]

چند زن نیز علناً به علمای مخالف حمله کردند. *صوراسرافیل* نامه‌ای را چاپ کرد که نویسنده‌اش در مورد اقدامهای علمای محافظه‌کار هشدار می‌داد و ناخرسندی عمیق مردم از شیخ‌فضل‌الله نوری را گوشزد می‌کرد:

> مثلاً دربارهٔ شیخ فضل‌الله همه می‌دانند که مشارالیه چه فتنه‌ها که به پا کرده است و تا چه اندازه مردم را پریشان خاطر نموده. تاکنون اغلب مردم از غنی و فقیر، کبیر و صغیر با مجلس مقدّس شورای ملّی همراه و با تمام برادران و خواهران وطن همزبان بودند. اکنون دیده و شنیده می‌شود که همه هم‌لسان می‌گویند مردم بابی شده‌اند و با رئیس خودشان در صدد اذیت مشارالیه و پایمال کردن دین اسلامند. انصاف می‌خواهم، آیا شیخ مذکور دین اسلام است؟[۶۹]

در سپتامبر ۱۹۰۷ [شهریور ۱۲۸۶] *حبل‌المتین* نامهٔ جسورانه زنی را چاپ کرد که اصول فکری نوری را زیر سؤال کشیده و برکناری او را از مقام رهبری روحانیت خواستار شده بود: "جناب مستطاب حجةالاسلام آقای شیخ فضل‌الله در روزنامه که به طبع رسانیده از زاویه مقدسه به طهران فرستاده و منتشر فرموده‌اند این دو کلمه دیده شد که: مدرسه علم برای نسوان خلاف دین و مذهب است. این حقیر که کم سواد و نویسنده این کلماتم این سخن مجمل جنابعالی را نفهمیده‌ام و از هر کسی که معتقد به تدیّن و عقل او بود هم سؤال کردم حل مشکل ننمود. لازم شد که خودم شرح ذیل را در بیان مقصود جنابعالی بنویسم و جواب از خود شما بخواهم. اگر مقصود جنابعالی از این سخن این است که جماعت زنان می‌باید هیچ علمی نیاموزد و مانند حیوان بی شاخ و دم باشد تا از این نشأ بروند و این فرموده خداوند است پس مرقوم بفرمایید که خدا جل و علا در کجای کلام الله و احادیث این مطلب

را فرموده‌اند و اگر چنین مطلبی صحیح است سبب این بی التفاتی خدا و اولیاء و انبیاء نسبت به صنف نسوان چه بوده است که ایشان را به صورت انسان خلق کرده ولی تجاوز ایشان را از سیرت حیوان به حقایق انسانیت قدغن فرموده است و با وجود این بی‌مرحمتی چرا همه را مکلف به تکلیفات فوق‌الطاقه نموده و از ایشان عبادت و تهذیب اخلاق و اطاعت شوهر و پدر خواسته و مردها را به چه سبب عزیز داشته و با آنکه نعمت علم را از ایشان مضایقه نکرده است چرا مثل ما بینواها که گذشته از بندگی خدا بندگی و اطاعت شوهر را بر ما واجب نموده است ایشان را مطیع کسی جز خدا قرار نداده است و اگر فیض حق نسبت به همه یکسان است در مقابل این زحمت فوق‌العاده و تکالیف شاقه ما چه مزدی و نعمتی به ما داده است که به مردها نداده است؟" نویسندهٔ نامه در ادامه نوشت که پس "خیلی فرق است مابین خدای ما که طلب علم را بر نسوان واجب نموده و خدای شما که علم را برای زنان حرام کرده و خلاف دین و مذهب قرار داده است." لذا صراحتاً شیخ فضل‌الله را خطاب داده، می‌نویسد که ایشان باید "واضح نمایند که حق نشستن بر مسند شریعت را ندارید".

موضوع دوّمی که نویسندهٔ نامه مطرح کرد مخالفت علمای ضدمشروطه با مدارس جدید دخترانه بود. او نوشت که مخالفان مدارس جدید مدعی‌اند که به ناموس و شرف زنان می‌اندیشند. اما ظاهراً فراموش کرده‌اند که دختر بچه‌هایی که به مکتبخانه‌ها می‌روند خیلی وقتها مورد سوءاستفادهٔ جنسی مردان خانوادهٔ ملاباجی مکتب‌خانه قرار می‌گیرند. حال آنکه مدارس جدید نه فقط تعلیمات اولیه را به زنان ارائه می‌دهند بلکه آنها را از چنین تعرضاتی حفظ می‌کنند. مخالفان تحصیل زنان به زندگی بسیاری از زنان بینوا، بیسواد و بیوه که اسباب معیشت ندارند و به گدایی و فحشا کشانده می‌شوند نیز بی‌اعتنا هستند. "خدا می‌داند متحیرم که با این تفاوتهای فاحش و وضوح مطلب انصاف و وجدان کدام لامذهب مکتب را تجویز و مدرسه را حرام می‌کند و به چه دلیل بی فکر و تأمل تحریر و اشاعهٔ این عبارت جنابعالی را به صورت فتوی جایز می‌شمارد؟"[۷۰]

مواجهه با مجلس اول

فقط علما و طلاب نبودند که مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. قطع امید از مجلس و عدم یک برنامهٔ ملی، در پاییز ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] عیان شده بود و انجمنهای زنان در این مباحثات شرکت داشتند. اتحادیهٔ غیبی نسوان نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به اعضای مجلس در نشریهٔ ***ندای وطن***

چاپ کرد و خواستار استعفای آنها شد. "مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه بـرپا شد. شب و روز عمر شریف خودمان را صـرف خـوانـدن روزنـامه‌ها کـه بـفهمیم مـجلس دارالشورای ملّی چه گفت و چه کرد. تمام را می‌خوانیم که همه وقت مجلس منعقد وکلاء و وزراء حاضر شدند هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آنها مذاکرات زیـاد شد جواب و نتیجه چه شد ... هیچ ... خوب ای آقایان محترم پس نخواستید در این مدت یکی یا دو تا کار کوچک را اقلاً تمام کرده و در مقام اجرا گذارید تا دل این مردم ... خوش شده ... مرحبا به این مردانگی ... معلوم می‌شود وکلای ما مجلس را برای تفنّن خودشان برپا کرده‌اند. مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است پس کو قانون شما؟ ... در مملکت دو چیز لازم است یا استبداد یا قانون. ما که نقداً هیچ کدام را نداریم. یک استبداد کاملی داشتیم از دست ما گرفتید در عوض قانون لازم بود آن را هم ندادید."

تفاوتهای مابین انجمنهای زنان اینجا کمی مشهودتر می‌شود. می‌بینیم برخلاف نویسندهٔ *صوراسرافیل* و *حبل‌المتین* که تیر حمله را به سوی شیخ فضل‌الله نوری رها کردند، اتحادیهٔ غیبی نسوان که مسائل اقتصادی - سیاسی مملکت را نقد می‌کند و بیشتر از حقوق مـردم طبقهٔ پایین، فقیر و بی سامان گله می‌کند، کماکان از روحانیان محافظه‌کـار دفـاع مـی‌کند و می‌نویسد : "وای به حال ما نان که نداریم، آب که نداریم، امنیت که نداریـم، مـواجب کـه نداریم، ناموس که نداریم ... چهار نفر پدر روحانی ما یک مأذن و پناهی برای ما بیچارگان بودند آنها را هم به حال خود نمی‌گذارید. پس چه کنیم؟" این نامه در زمانی نوشته شد که روحانیان‌محافظه‌کار، به‌سردستگی شیخ‌فضل‌الله نوری، با محمدعلی شاه توطئه کرده بودند و متمم قانون اساسی را بر مجلس تحمیل می‌کردند ... با وجود این آشفتگی فکری، اعتماد به نفس اتحادیهٔ غیبی نسوان در خور تحسین است، چه پیشنهاد می‌کند که رأساً برای مدت ۴۰ روز مسئول امور مملکتی شود و تغییرات اساسی در زندگی روزمرهٔ مردم به وجود آورد:

> اگر وکلای محترم ما توانستند یا می‌توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی دهند ... زهی شرف و سعادت والّا ... ما به توسط همین عریضه خبر می‌دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامهٔ *ندای وطن* به ماها خبر داده چهل روزی هم کار را به دست ما زنها واگذارند ... قانون را صحیح می‌کنیم، نظمیه را صحیح می‌کنیم، حکام را تعیین مـی‌کنیم و

دستورالعمل ولایت را می‌فرستیم. ریشهٔ ظلم و استبداد را از بیخ می‌کنیم. ظالمین را قتل می‌کنیم. انبارهای جو و گندم متمولین را می‌شکنیم. کمپانی برای نان قرار می‌دهیم، خزانه‌های وزراء راکه از خون خلق جمع و در سردابها گرد کرده‌اند بیرون می‌آوریم. بانک ملی را برپا می‌کنیم. عثمانی را عقب می‌نشانیم. اسرای قوچان را عودت به خانه‌های خود می‌دهیم. قنوات شهری را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم می‌خورانیم. کوچه و خیابانها را تنظیف می‌کنیم. کمپانی برای شهرها تعیین می‌کنیم و رسماً اعلان می‌کنیم بقیه را دیگران اصلاح کنند. والّا اگر تا سلخ رمضان خودتان اسباب آسایش حال عموم را فراهم نکردید و به ما واگذار نکردید ... همین قدر عرض می‌کنم که زنها می‌توانند آنچه را که می‌خواهند.[۷۱]

عده‌ای از زنان ایالتها در نامه‌های خود از بطالت مجلس گله می‌کردند. آنها از قتل و کشتار مردم آذربایجان به دست ایلات دست نشانده مستبدین و نیز قشون عثمانی می‌نوشتند. در اصفهان، زنان دارایی خود (جواهر، ظروف مسی، و فرش و قالی) را به انجمن ایالتی بردند و از نمایندگان خود خواستند که "اثاثیهٔ ما را فروخته و از برادران و خواهران ماکویی ما رفع ظلم کنید."[۷۲] زنان محلهٔ سنگلج از حملات مخالفان مشروطه و فقدان حس میهن پرستی عده‌ای از مردان محل خود شکایت کردند و از وزیران و مجلس اجازه خواستند تا در آذربایجان علیه قشون عثمانی بجنگند:

ما زنهای سنگلج برخلاف آن نامردهای پست فطرت برای جانفشانی در راه ملک و ملة و استحکام مبنای مشروطیه مردانه حاضریم چشم بر حکم و گوش بر فرمان و البته معلوم است زنهای این شهر بلکه عموم زنهای این مملکة با دردهای ما دمساز و با نالهایمان هم‌آواز شده با نهایت عجز و ادب عرض می‌کنیم ، ای وکلاء، ای وزراء مملکة ما از دست رفت. خواهران و برادران ما پایمال شدند... مگر شما برای‌اصلاح این‌مفاسد وکیل‌ووزیر نشدید پس مرخص کنید که ما فکری به حال آن بیچارگان بنماییم بلکه برویم و جان خود را نثار...[۷۳]

زنی از قزوین در اعتراض به کشتار مردم جنوب آذربایجان نامه نوشت : "فریاد از بیکسی، داد از مظلومی، حس ملیّت چه شد؟ غیرت جوانمردی کجا رفته؟ ای اشخاصی که اسم

خودتان را مرد گذاشته‌اید! چطور شد عصبیت شماها؟ درنگ تا کی تحمل تا چند؟ برادران ما را کشتند، خواهران ما را اسیر کردند، نوبت من و تو هم خواهد رسید!" و چون انتظاری از مردان نمی‌رفت، زنان می‌بایست کنترل امور را به دست گیرند. پیشنهاد این زن قزوینی بی شباهت به نمایشنامهٔ یونانی *لاسیستزادا* نبود، یعنی از زنان خواسته می‌شد از مردانشان تمکین نکنند تا آنها وارد جنگ شوند و از هموطنان آذربایجانی خود دفاع کنند. "امشب مردان خودتان را به خانه راه ندهید. عرض کنید غیرت شماها چه شده؟ تا آن همشیره‌های بی شوهر و اطفال شیرخوار بی پدر را آسوده نکنید به خانه راه نخواهیم داد..."[۷۴]

هنگامی که عده‌ای از زنان با مجلس و برنامه‌های بی‌اثر آن مقابله می‌کردند، موضوع انجمنهای زنان سرانجام در مجلس مورد بحث قرار گرفت. در مارس ۱۹۰۸ [اسفند ۱۲۸۶] یکی از نمایندگان بلیتی را که نام انجمن نسوان بر آن نوشته بود به مجلس آورد و پرسید که آیا تشکیل چنین انجمنهایی "مطابق قوانین شرع" است یا نه. دهخدا می‌نویسد که زنان چندین عریضه به مجلس و کابینه تسلیم کردند و اجازهٔ تأسیس مدارس جدید و انجمنها را خواستند، اما همواره با جواب منفی روبه‌رو شدند.[۷۵] این بار، ابتدا چند نماینده از بحث دربارهٔ موضوع خودداری کردند و از جمله آقا میرزا محمود گفت که "این مسئله قابل مذاکره در مجلس نیست" و خواست وزارت امور داخله مداخله کند و "قدغن نمایند چنین انجمنی تشکیل نشود". اما چند نمایندهٔ لیبرال‌تر، با احتیاط از پیشنهاد حمایت کردند. وکیل‌الرعایا گفت : "اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تاکنون جمع شدن نسوان در یک جا شرعاً ممنوع بوده یا نه. منتهی اسم انجمن چیزی است که تازه اصطلاح شده چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند؟ بلی در صورتی که معلوم شود که از آنها مفسده که راجع به دین و دنیا باشد بروز نماید البته باید جلوگیری شود والّا نباید اساساً این مسئله بد باشد." تقی‌زاده نیز در هواداری از انجمنهای زنان سخن گفت. "هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زنهای اسلام همیشه در همه جا دور همدیگر جمع می‌شدند و می‌شوند و به موجب قانون اساسی هم هیچ ایرادی وارد نیست. وقتی که می‌گوید ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است. مادامی که اجتماعات مخل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست". اظهار نظر نمایندگان لیبرال فضای مجلس را عوض کرد. میرزا محمود، که اساساً با انجمنها مخالف بود، قبول کرد که این

اجتماعات، تا وقتی که "مخل آسایش دین و دنیا نباشد ضرری ندارد". بقیهٔ نمایندگان احساس می‌کردند که زمان چنین بحثهایی در مجلس هنوز فرانرسیده است و روزنامه‌ها را محل این بحثها می‌دانستند. سرانجام، اقتدار امام جمعه قضیه را فیصله داد. او گفت : "در اینکه نسوان به اذن از ازواج خود به قانون شرع می‌توانند از خانه بیرون رفته و اجتماع داشته باشند حرفی نیست. اما در این اجتماعات بعضی گفتگوها می‌شود" و امام جمعه ترجیح می‌داد که مسئله بیش از این در مجلس دنبال نشود.[۷۶] تاجایی که به زنان مربوط می‌شد، نمایندگان به مخالفان ملحق نشده و تشکیل انجمن را مغایر اسلام ندانسته بودند. آنها ادامهٔ حیات انجمنها را مجاز شمرده بودند ولی این اجازه بدون هر گونه حمایت مالی یا رسمی از جانب مجلس بود. با وجود این، همین اقدام گام مثبتی به شمار می‌آمد و با نحوهٔ برخورد مجلس با انجمنهای شهری یا روستایی کاملاً متفاوت بود، چراکه مجلس برای تعطیل کردن انجمنهای شهری و روستایی حتی قشون اعزام کرده بود.

در ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷] که مجلس به توپ بسته شد و مرکز مشروطیت به تبریز انتقال یافت، گروههای زنان این شهر به نهضت مقاومت پیوستند و برای اعادهٔ مشروطیت مبارزه کردند. در جریان محاصرهٔ ده ماههٔ تبریز توسط قشون سلطنتی، گروههایی از زنان با شجاعت و دلیری تمام با لباس مبدّل برای دفاع از شهر به مردان ملحق شدند.[۷۷] *انجمن تبریز* از نقش ویژهٔ زنان چنین یاد کرد : "به موجب استخبارات صحیحه و اطلاعات موثقه که در دست داریم هستند زنانی شیر افکن که در یک نقطهٔ مهمهٔ شهر به‌گاه جنگ با تغییر قیافت به یک مهارت خصوصی که در کار تیراندازی دارند سینه دشمن را می‌شکافند و آتش به فرق نامردانهٔ سپاه یزید می‌بارند."[۷۸] *انجمن* گزارشهایی را به چاپ رساند حاکی از اینکه دسته‌هایی از زنان با لباس مردانه در میدانهای نبرد امیرخیز و خیابان در کنار مردان مشاهده شده‌اند.[۷۹] زنان دهقان در روستاهای کوچک آذربایجان نوزادان را به کول خود بستند و تفنگ به دست گرفتند و دوشادوش مردان جنگیدند.[۸۰] *حبل‌المتین* گزارش داد که در یکی از نبردهای تبریز، بیست زن با لباس مردانه در میان کشته‌ها یافت شده‌اند.[۸۱] طاهرزاده – بهزاد، از اعضای نهضت مقاومت تبریز، به سرباز مجروحی اشاره کرد که برای مداوا حاضر نبود جامه‌اش را از تن به در کند. وقتی ستارخان، رهبر مقاومت، مداخله کرد این سرباز به ستارخان اعتراف کرد که زن است و به این دلیل نمی‌خواهد لباس از تن خارج کند.[۸۲] زمانی

که تبریز به تسخیر قشون سلطنتی درآمد، گروهی از زنان شهر نامه‌ای به عین‌الدوله، فرمانده قشون سلطنتی، نوشتند و او را متهم کردند به اینکه همراه با محمدعلی شاه و به شیوهٔ یزید در صحرای کربلا مانع رسیدن آب‌وغذا به مردم‌شهر می‌شود تا مقاومت آنها را درهم‌بشکنند:

> حضرت والا شاهزاده عین‌الدوله، ما طایفهٔ نسوان تبریز از خواب بیدار شده و زنجیر استبداد را یکباره پاره کرده‌ایم ... آفرین به عقل و درایتت ای حضرت والا که در این آخر عمر فریفته مواعید آن بدتر از یزید [محمدعلی شاه] بوده مصیبتی راکه به سر حضرت حسین (ع) آوردند می‌خواهی به سر مسلمانان و شیعیان در آوری. عجیب‌تر این است که خیال می‌کنی با این مظالم ملت از مشروطه دست بر می‌دارند و با بستن راه آذوقه تسلیم می‌گردند. هیهات ای حضرت والا که خطا رفته و غلط تصور فرموده‌اید. ما تا چند ماه آذوقه داریم. بعد از آن برگ درختان و گیاه می‌خوریم با میوه سد جوع می‌نماییم حتی گوشت گربه و سایر حیوانات می‌خوریم و بالاخره در خون خود می‌غلطیم و تابع هوای نفس محمدعلی میرزا نمی‌شویم. ولی شما بدنام می‌گردید.[۸۳]

در میان نیروهای ملی که سرانجام در ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] پایتخت را فتح کردند، چندین زن نیز بودند که متأسفانه اطلاعات زیادی در موردشان نداریم. یکی از آنها لیلا، زن دهقان گیلانی، بود که از دست اربابی که به او تجاوز کرده بود گریخته بود و به مبارزان پیوسته بود؛ دیگری زن کُردی بود که شوهرش را نیروهای سلطنتی اعدام کرده بودند. آسفیک، دختر سیزده سالهٔ یفرم خان، رهبر نیروهای ملی، نیز در میان مبارزان بود.[۸۴] در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [تیر ۱۲۸۸] پایتخت فتح و حکومت مشروطه اعاده شد. مبارزه برای کسب حق تحصیل زنان و مشارکت اجتماعی بیشتر آنها بالا گرفت و عده‌ای از روشنفکران به بحث و فحص و نقد مناسبات سنتی زن و مرد در فرهنگ ایرانی – اسلامی پرداختند.

ندای نو: نوشته‌های مربوط به حقوق زنان در مشروطهٔ دوم

در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ [۱۲۸۵-۱۲۸۷] زنان در نهضت ملی فعال شده بودند. آنها انجمنهایی تشکیل دادند، مدارسی تأسیس کردند، و باعلمای مستبد و نمایندگان منفعل مجلس رویارو شدند. با اعادهٔ حکومت مشروطه در تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸]، زنانِ فعال

علنی‌تر به کار پرداختند. انجمن مخدرات وطن و چندین جمعیت دیگر زنان با استقراض خارجی از بریتانیا و روسیه مخالفت کردند و بحثهای عمومی دربارهٔ انواع مسائل اجتماعی و سیاسی، از جمله حقوق زنان، را تشویق کردند. به نوشتهٔ میخائیل پاولوویچ، سوسیال دموکرات روس، که هوادار انقلاب بود،

> بعد از افتتاح دورهٔ دوم مجلس، رل زنان در زندگی سیاسی کشور، رو به ازدیاد گذاشت. در طهران کلوپ ملّی زنان تأسیس شد ... غالباً زنان، ناطقین معروف را برای ادای نطق خطابه به کلوپهای خویش دعوت می‌کردند. در مواردی که از حقوق مقدس زنان دفاع به عمل می‌آمد، با استقبال حقیقی آنان مواجه می‌شد. زندگی نو، حتی به داخل حرمسرا هم رسوخ کرد. زنان حرمسرا خیلی به خواندن روزنامه و بحث دربارهٔ مجلس ذیعلاقه بودند.[۸۵]

اعلان چنین جلسه‌هایی در *ایران نو* چاپ می‌شد. این نشریه ارگان حزب دموکرات بود و زنان را به مشارکت در بحثهای سیاسی می‌خواند. بی‌بی خانم استرآبادی، رئیس دبستان دوشیزگان، زنان را به جلسه‌های سیاسی منظمی در منزل خود در آخر هر هفته دعوت می‌کرد. "مستدعیم از جمیع خواتین وطن دوست که همه جمعه را بنده منزل که بین گذر مستوفی و گذرقلی می‌باشد مجتمع شده وطن خواهی خود را آشکار کنند و هر کس از خواهرها بخواهد نطقی بفرمایند مختار و مجازند. کمینه عرض در فواید مشروطه و ذمائم استبداد خواهیم نمود و امتحانی از شاگردهای مدرسه هم داده می‌شود بلکه از همّت خواتین با غیرت گرهی از کار زودتر باز شود. در جلسهٔ ورود یک دفعه و در خروج یک دفعه قلیان داده می‌شود و قهوه‌ای هم که رفع کسالت شود تقدیم خواهد شد."[۸۶]

برای تأمین مخارج نهضت، کنفرانسها و نمایشهایی برگزار می‌شد. در بهار ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] در اجرای یک نمایشنامه در پارک اتابک پانصد زن، از جمله چند نفر اروپایی، شرکت کردند. آن شب چهارصد تومان برای تأسیس مدرسه‌ای برای دختران یتیم، کلاسهای آموزش بزرگسالان، و یک درمانگاه زنان جمع شد. از حضار خواسته شد که به انجمن مخدرات وطن (که برگزارکنندهٔ این مراسم بود) به طور منظم کمک کنند.[۸۷] در ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ [۱۲۸۹ و ۱۲۹۰] برای هماهنگی فعالیتهای مدارس جدید دخترانه، کنفرانسهای زنان برگزار می‌شد.[۸۸] زنان ارمنی در اجرای برنامه‌های فرهنگی نقش فعالی داشتند؛ به علاوه، یک

انجمن زنان وابسته به حزب سوسیال دموکرات هنچاک، نمایشنامه‌هایی را به زبان ارمنی اجرا می‌کرد. بعضی از این نمایشنامه‌ها را سوسیال دموکرات معروف گریگور یقیکیان نوشته بود که همسرش آستوریک یقیکیان، یکی از نخستین بازیگران و خوانندگان اپرا در ایران، آنها را به روی صحنه اجرا می‌کرد.[۸۹]

بعضی از زنان رفته رفته شروع به انتقاد از فرهنگ مرد سالاری کردند و به بحث در مورد موضوعهایی مانند حجاب، چند همسری، و حق طلاق پرداختند. در دورهٔ استبداد صغیر ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸]، بائیانوف، ارمنی رادیکالی از قفقاز که در یکی از انجمنهای مجاهدین در ایران نیز فعالیت می‌کرد، برای چندین زن ایرانی، و از جمله چند عضو خانوادهٔ سلطنتی که با مشروطه همدلی داشتند، پرسشنامه‌ای فرستاد و از آنها خواست نظرشان را دربارهٔ محاسن مشروطیت و رابطهٔ آن با مسائل زنان بیان کنند. تاج‌السطنه که در انجمن آزادی زنان فعالیت داشت، جواب خود به این پرسشنامه را در خاطراتش آورده است.

تاج‌السلطنه آشکارا از ازدواج اجباری‌اش در سیزده سالگی، روابط بعدی شوهرش با زنان دیگر، و سقط جنین مخفیانهٔ خودش نوشت. دربارهٔ حجاب، فحشا، و ازدواجهای تحمیلی بدون عشق، بحث کرد و نوشت که بسیاری از مسائل ملت ناشی از حجاب است. در خانواده‌های زحمتکش شهری، درآمد نازل مردان اصلاً کفاف مخارج خانواده‌ها را که چندین زن عضو آن هستند (همسر، مادر، دختران، خواهران، و حتی گاهی برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها) نمی‌دهد. از این رو، زنان طبقهٔ کارگر برای تأمین خودشان به فحشا روی می‌آورند. اما اگر کشف حجاب شود و زنان در حرفه‌های مختلف به کار بپردازند، می‌توانند شرافتمندانه زندگی کنند و کل خانواده در آسایش و عزت عمر بگذرانند. تاج‌السلطنه همچنین نوشت که در طبقات بالای جامعه، روابط مردان و زنان سرد و بی محبت است و آنها با هم بیگانه‌اند. دختر و پسر بی آنکه یکدیگر را ببینند و بشناسند با هم ازدواج می‌کنند و در خارج از چارچوب ازدواج درصدد ارضای عواطف خود برمی‌آیند. زنان که اغلب تنهایند و عاطفه‌ای از شوهرانشان نمی‌بینند، سعادت خود را در جمع شدن با زنان دیگر جست و جو می‌کنند. خدمتکار و ندیمه استخدام می‌کنند و پول شوهر را صرف خرید اثاثهٔ گران قیمت، لباس و جواهر می‌کنند. "حال، اگر زنها روی باز کرده باشند و مانند تمام مردان متمدن کره، زن و شوهر همدیگر را دیده بخواهند و به طور عشق آن اتّحاد ابدی را در

حضور معبود خود ببندند، و تا آخر عمر در یک استراحت معنوی روحانی زندگانی کنند، بهتر نیست؟" تاج‌السلطنه حتی معتقد بود که به رغم مصایب روستاها، زنان دهقان سعادتمندتر از زنان طبقهٔ بالای اجتماع هستند، زیرا ازدواجشان براساس جاذبهٔ متقابل و سازگاری و تفاهم بیشتر است:

در مسافرت تبریز، در تمام عرض راه و دهات، زن و مرد را با یکدیگر بدون حجاب مشغول کار می‌دیدم. در تمام یک ده، یک نفر یا یک بیکار دیده نمی‌شود. یک نفر مستخدم می‌خواستم در راه برای خود بگیرم، هیچ یک از این دهاقین راضی نشدند و زندگانی آزاد صحرایی خود را نفروخته. تمام این دهاقین و زارعین، مردمان با شرف و افتخاری هستند. یک نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد؛ زیراکه زن و شوهر تا مقابل یکدیگر ثروت نداشته باشند، همدیگر را نمی‌گیرند. و پس از آن هم چون روی ایشان باز است، همدیگر را خودشان انتخاب می‌کنند. بعد از عروسی هم، بالمشارکه، در تمام روز و شب با هم مشغول زراعت و رعیتی هستند.[۹۰]

خاطرات تاج‌السلطنه تنها مدرک فمینیستی بازمانده از آن دوره نیست. در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] مجموعه مقاله‌های جالب توجهی به نام "لایحهٔ خانم دانشمند" در نشریهٔ سوسیال دموکرات *ایران نو* چاپ شد. از شواهد موجود به نظر می‌آید که نویسندهٔ این سری مقالات که آنها را با اسم مستعار طایره امضاء می‌کرد، زنی بهایی به نام عصمت تهرانی (۱۸۶۹-۱۹۱۱) [۱۲۴۸-۱۲۹۰] بوده است. او که به دلیل گرویدنش به بهاییت مصائب فراوان از جانب شوهرش متحمل شده بود، بعد از مرگ شوهر دفاع از حقوق زنان را به فعالیتهای دیگر خود افزود.[۹۱] خواننده با مطالعهٔ نوشته‌های طایره به یاد مری وولستونکرافت، فمینیست انگلیسی، و دیگر فمینیستهای اولیهٔ اروپا می‌افتد که سعی داشتند مردان روشنفکر را متقاعد کنند که از زن تحصیل کردهٔ با سواد نباید ترسید، چراکه همسر و مادر آگاه و درس خوانده برای آنها مفیدتر است.

وولستونکرافت رسالهٔ فمینیستی معروف خود به نام *اثبات حقوق زنان* را در سال ۱۷۹۲ در بحبوحهٔ انقلاب فرانسه منتشر کرده بود. او نوشته بود که دستاوردهای انقلاب، مانند حق شهروندی، باید شامل حال زنان نیز بشود. وولستونکرافت با این فرض رایج مردان

روشنفکر، از جمله ژان‌ژاک روسو، مخالفت کرده بود که گویا آموزش محدود خانگی برای زنان کفایت می‌کند. روسو معتقد بود که زن اگر کاملاً باسواد باشد و تحصیل کامل کند دیگر مقید به مسئولیتها و وظایف زناشویی و خانگی‌اش نخواهد بود. وولستونکرافت سعی کرد بیم و نگرانی مردان را برطرف کند و بقبولاند که پرورش قوای دماغی زنان از وابستگی آنها به ظاهرشان می‌کاهد، اعتماد به نفس را در آنها افزایش می‌دهد، و در نتیجه به ثبات خانواده‌ها می‌افزاید. چنین زنانی هم همسران متعهدتری خواهند بود و هم شریک با هوش‌تری، و فرزندان و شهروندان بهتری برای ملت تربیت خواهند کرد.[۹۲]

به همین سیاق، مقاله‌نویس *ایران نو*، یعنی طایره، که اساساً طبقات متوسط و بالا را مخاطب قرار می‌داد، و مقالاتش را با اشعاری مزیّن می‌ساخت، سعی داشت مردان را به فضیلتهای همسران و مادران تحصیل‌کرده متقاعد سازد. وی می‌نوشت که کلید پیشرفت ملت ترقی زنان است، زیرا زنان درس خوانده می‌توانند شهروندانی منوّرالفکر پرورش دهند و ملت را نیرومندتر کنند.[۹۳] اما بیشتر مردان چنین دیدگاهی را قبول نمی‌کردند. آنها زنان را مخلوقی پست‌تر می‌دانستند و آنها را از مشارکت در هرگونه امر انسانی نهی می‌کردند.[۹۴]

تلقی بوالهوسانه مردان دربارهٔ زنان می‌بایست اساساً عوض شود. شوهران به جای آنکه پیوندهای محکم محبت و عشق و احترام متقابل نسبت به همسران خود ایجاد کنند، به هر وسوسهٔ دل ندای مثبت می‌دادند و نسبت به همسرشان احساس وفاداری نمی‌کردند و اگر هم کسی به آنها می‌گفت که وفادار باشند، جوابِ می‌دادند: "خدا آسان کرده که هرگاه یکی به دلمان نشد، یکی دیگر بگیریم همچنان الی آخر عمر." یا می‌گفتند : "طایفهٔ اناثیه حکم جاریه [برده] دارند. ممکن است که چندین زن اختیار نماییم محتمل است که یکی از آنها مطبوع اتفاق افتد." طایره به این گونه سخنان، با خشم و بیزاری جواب می‌داد و می‌گفت "سبحان‌الله از این غفلت و جهالت و ظلم نسبت به نوع. آیا هیچ مردی بر خود می‌پسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند (حاشا و کلا)."[۹۵]

در جواب کسانی که می‌گفتند مرد مسلمان حق تعدد زوجات دارد، طایره به شیوهٔ بسیاری از مبارزان حقوق زن در خاورمیانه و در قرن بیستم استدلال می‌کرد : "خواهید فرمود که به حکم شریعت مرد در تعدد زوجات مختار است. در صورتی که حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله امر به اختیار کردن چهار زن به شرط عدالت فرمود. آیا ممکن است که

مردی بتواند با دو زن به عدالت رفتار نماید (غیر ممکن است) زیرا دو خصلتند که با یکدیگر نیامیزند. با هر یک هر نوع رفتار نماید دیگری شاکی است و این از فریضهٔ حال طبیعی بشر است". در ادامهٔ این نوع استدلال، بحث اصلاح ازدواج و قوانین مذهبی مطرح می‌شد که بدعت آمیز می‌نمود. طایره این فکر را ادامه نداد و در عوض توجهش را به خود زنان معطوف کرد. به این استدلال متوسل شد که اگر زن تحصیل کرده و صاحب کمالات باشد و اگر محیط سالمی در منزل فراهم کند، آنگاه شاید مرد از حق خود استفاده نکند و به تک همسری رضایت دهد.[۹۶]

از زمانی که دختری متولد می‌شود، خانواده‌اش به فکر تدارک جهیزیه می‌افتد. چرا این سعی و تلاش صرف تحصیل و تعلیم او نشود؟ علم و دانش سرمایهٔ مادام‌العمر است و نه تنها کاستی نمی‌یابد بلکه بیشتر هم می‌شود. زن باسواد در هر نقطه‌ای از جهان می‌تواند زندگی شرافتمندانه‌ای در پیش بگیرد. طایره سوال کرد: "انصاف است که انسان از این ارث ابدی" محروم بماند؟[۹۷] به علت سهولت طلاق و تعدد زوجات، زنان معمولاً پیوندهای عاطفی محکمی با شوهرانشان برقرار نمی‌کنند. به زنان همیشه گوشزد می‌شد که "این خانه و شوهر موقتی است"، و هنگامی که ازدواج موفق از کار در نیاید، زن به جست و جوی مرد دیگری می‌رود. نصیحت هر مادر درمانده‌ای به دختر بینوایش این بود:

> مادر جان فکر جان خودت باش. هرگز دل به این مردهای بی وفا نبند. تا می‌توانی نگذار شوهرت صاحب تموّل و خانه شود. به محض آنکه قبای او دو تا شد زن دیگر خواهد گرفت و تو را سیاه‌بخت خواهد کرد. اقلاً ننه جان فکر خودت باش از او اخذ عمل کن که اقلاً در روز سیاه‌بختی پولی در دست داشته باشی که پیش ملای طالع‌بین که دعای سفیدبختی می‌دهد خجالت نکشی و یا اگر طلاق گرفتی به خانهٔ شوهر دیگر که می‌روی دست خالی نروی.[۹۸]

چنین ذهنیتی می‌بایست عوض شود. زن می‌بایست احساس اطمینان و امنیت کند تا خانواده‌ای سعادتمند و فرزندانی نیکو به بار آید. طایره شکایت داشت از اینکه سراسر جهان در راه ترقی است، ولی ما به عقب می‌رویم. او روی سخن را به مردان برگردانده، به شماتت از رفتار ظالمانهٔ آنها با زنها می‌گوید: "مگر ما نوع و قرین شما نیستیم؟ اگر خلقت طایفهٔ نسوان نبود بقاء هستی شما از کجا بود؟"[۹۹] "چه باعث شده که تمام راحتیها و نعمتها و

سیاحتها و علوم و صنایع را از برای خود می‌پسندید و ما را از جمیع نعمات محروم نموده‌اید و می‌گویید که طایفهٔ نسوان در مملکت ما هنوز قابل هیچ‌گونه تربیت و صنایع نشده‌اند."[۱۰۰] و پرسید : "آخر عدم قابلیت ما را در چه موقع امتحان فرمودید؟ کدام مدرسه از برای ما مظلومان تأسیس فرمودید؟ کدام معلم و معلمه تعیین نمودید؟ کدام اسباب صنایع و علوم و تربیت و دیانت و امانت از برای ما فراهم آوردید که عدم قابلیت و بی استعدادی ما بر شما معلوم شد؟"[۱۰۱]

طایره بعد از این نقد تند فرهنگ سنتی مردسالارانه و تقاضایش از مردان برای کمک به تأسیس نهادهای تحصیلی زنان، همجنسان خود را مخاطب قرارداد. از آنها خواست که از زنان سایر نقاط عالم سرمشق بگیرند، قدر خود را بدانند و درصدد رهایی از قید و بندها و خلاصی از "ورطهٔ هلاکت و ذلالت و بدبختی" باشند. او از زنان خواست که به مدارس جدید دخترانه و یتیم‌خانه‌ها توجه نمایند و در رفتار خود تجدید نظر کنند. دختران ما با آنکه از مادرانی بیسواد زاده شده‌اند باید راه متفاوتی را برگزینند که راه منزلت و شأن انسانی است. یاوه‌هایی که مردان دربارهٔ نقص عقل، عدم صلاحیت و ضعف زنان به زبان می‌آورند، نباید زنان را از ادامهٔ راه باز دارد. طایره نوشت که در واقع زنان نه تنها با مردان مساوی‌اند بلکه از جهاتی قویتر از مردان هستند:

> آخر ای خواهران عزیز قدری فکر نمایید که تفاوت خلقت ما با رجال چیست. خداوند غنی متعال ما را با مردان متساوی خلق فرموده بلکه بعضی از قوای ما اضافه بر قوای مرد است. مثلاً هیچ مردی قوهٔ پرورش اولاد ندارد و ما داریم. وفا و محبت ما به درجات از مرد بیشتر است. در هوش و ذکاوت از مردان برتری داریم. در قوه و بنیه از مرد مستحکم‌تریم زیرا هیچ مردی صبر و تحمل و طاقت صدمات و زحمات و زجر ما را آنی تحمل نمی‌کند. لهذا از هر جهت کسری نداریم. پس چه باعث شده که پست‌ترین مخلوق و باعث بدنامی وطن عزیزمان شده‌ایم و مکلف به تکلیف خود نیستیم و عمری را به بطالت می‌گذرانیم. از برای خدا بیایید انسان شویم و خود را از ظلمت جهالت و نادانی به مقام نورانی علم و عرفان و ادب و هنر و اخلاق برسانیم تا این وطن عزیزمان در اندک زمانی چون شاهد نورانی در میان ملل متمدنهٔ عالم چهره گشاید.[۱۰۲]

علاوه بر طایره، زنان روشنفکر دیگری نیز از خصومت مردان با تحصیل زنان انتقاد کردند. رئیس یکی‌ازمدارس دخترانه می‌گفت‌که هروقت زنان صاحب فکرمستقل می‌شوند، و علیه دشمنان ملت سخن‌می‌گویند، با سیل حملهٔ‌مردانی مواجه‌می‌شوند که‌می‌گویند: "آخر شما زن هستید، شما را چه به این کارها! باید شما فکر خانه‌داری باشید." او در ادامه افزود که این مردان تا بدانجا پیش می‌روند که "همچه تصور می‌کنند که ما را آفریده‌اند از برای کنیزی مردان! ما برای هیچ کار خوب نیستیم مگر از برای خانه‌داری! آه از این غفلت!"[۱۰۳]

بعضی از نویسندگان از دستاوردهای زنان سایر ملتهای شرق، مانند ژاپن، چین، هند، ترکیه، و مصر سخن می‌گفتند و شکایت می‌کردند که در چین هزاران زن تحصیل کرده‌اند و هزار دختر جوان به ژاپن یا بریتانیا اعزام شدند تا به تحصیلات عالیه بپردازند. حتی در ایران، زنان اقلیتهای مذهبی، ارمنیان، کلدانیان، یهودیان، و زردشتیان، که در مدارس میسیونری درس خوانده‌اند از زنان مسلمانان سبقت گرفته‌اند.[۱۰۴]

در این دوره یک نشریهٔ زنان نیز پا به عرصهٔ وجود گذاشت. هفته نامهٔ هشت صفحه‌ای *دانش* توسط یک چشم پزشک زن (دکتر کحّال) منتشر می‌شد، که خود او در دفتر روزنامه طبابت هم می‌کرد.[۱۰۵] در شمارهٔ اول این نشریه نوشته شده بود که *دانش* نشریه‌ای است "اخلاقی" که از "علم خانه‌داری، بچه‌داری و شوهرداری" صحبت خواهد کرد و "به کلی از پلتیک و سیاست مملکتی سخن نمی‌راند". احتمالاً این نوعی مصالحه با مقامهایی بود که مجوز کار به این نشریه داده بودند. *دانش* عمدتاً به مسائل خانگی زنان طبقهٔ متوسط و طبقهٔ بالا می‌پرداخت و نشریه‌ای رادیکال مانند *ایران نو* نبود. جاذبهٔ این نشریه، در تعداد زیاد مقاله‌هایی بود که در بارهٔ بهداشت، طب، امور خانوادگی، و بخصوص بچه‌داری منتشر می‌کرد. از لحاظ درخواستهای اجتماعی و سیاسی زنان، *دانش* کاملاً میانه‌رو بود. از شوهران خواسته می‌شد که با محبت و عاطفهٔ بیشتری با همسران خود رفتار کنند، در مسائل مربوط به خانه و منزل با آنها مشورت کنند، و به آنها اجازهٔ درس خواندن بدهند.[۱۰۶] در شمارهٔ دوم *دانش* داستان کوتاهی چاپ شد که شرح احساسی دل شکستگی زن سی‌وپنج ساله‌ای بود که به خاطر جوان بیست و پنج ساله‌ای شوهر خود را رها کرده بود، اما جوان هم کمی بعد او را طرد کرد.[۱۰۷] *دانش* از مسئلهٔ اختلاف فاحش سنی مردان و زنان در بیشتر ازدواجهای شهری (که گاه شوهران دهها سال مسنتر از همسران بودند) یا از مسئلهٔ ازدواج مجدد و

قیمومیّت طفلان خردسال و امثال آن بحث نمی‌کرد، بلکه سلسله مقاله‌هایی تحت عنوان "شوهر کردن خانم جوان به مرد کامل" چاپ کرد. در روایتی تخیلی که بیشتر شبیه داستان سپید برفی بود تا واقعیت، سرگذشت همسر جوانی را می‌خوانیم که از طریق تعلیمات جدید، بهداشت، و با طراوت و نشاط، برای خانهٔ جدید و هفت فرزند همسرش شادی و سعادت و سلامت به ارمغان می‌آورد.

وابستگیهای طبقاتی نویسندگان از اظهار نظر تحقیرآمیز این نشریه دربارهٔ کلفتها و نوکرها و خدمتکاران عیان بود و تنها سفارش *دانش* به خانم آن بود که با آنها کمی "مهربان" باشد.[۱۰۸] اما *دانش* گهگاه از حقوق زنان نیز بحثی می‌کرد و از مسئلهٔ زنان باردار شوهر نکرده و نوزادان رها شدهٔ آنها، آزار و اذیت جنسی زنان در کوچه و بازار، و زندگی زنان طبقهٔ متوسط شهری که به محض ازدواج به صورت کنیز شوهرانشان درمی‌آمدند، نیز در موارد معدودی سخن به میان می‌آمد.[۱۰۹]

حمایت از حقوق زنان: تقاضای حق رأی زنان

عده‌ای از مردان روشنفکر نیز دربارهٔ حقوق زنان بحث می‌کردند. روزنامه‌نگاران، شاعران، و حتی بعضی از نمایندگان مجلس، در دورهٔ مشروطه از حقوق زنان دفاع کردند و سخن راندند. طنز اجتماعی دهخدا، حمایت وکیل‌الرعایا (نمایندهٔ مجلس) و شعر ایرج میرزا (۱۸۷۴-۱۹۲۵) [۱۲۵۳-۱۳۰۴] و بعداً لاهوتی (۱۸۸۲-۱۹۳۲) [۱۲۶۱-۱۳۱۱] و عشقی (۱۸۹۳-۱۹۲۴) [۱۲۷۲-۱۳۰۳] در مطرح کردن مسئلهٔ رهایی زنان در برنامهٔ سیاسی ایران اوایل قرن بیستم نقش بسزایی داشت. بخصوص باید از ملا *نصرالدین* چاپ تفلیس که بنیانگذار این تفکر در روزنامه‌های آن عصر بود و چهار روزنامهٔ مشروطه‌خواه نام برد که از حقوق زنان دفاع کردند: *صوراسرافیل*، *حبل‌المتین*، *مساوات*، و *ایران نو*. اما حتی در این نشریه‌ها هم فقط شمار اندکی از نامه‌ها و سرمقاله‌ها به موضوع زنان اختصاص می‌یافت.

دهخدا ریاکاری عده‌ای از مردان، و از جمله برخی از روحانیان را افشا می‌کرد که زنان را موعظه می‌کردند و از آنها می‌خواستند رفتاری شایسته داشته باشند ولی خودشان کاملاً برعکس این موعظه‌ها عمل می‌نمودند. دهخدا مخالفت خود با حجاب را نیز بیان کرد. وقتی موضوع انجمنهای زنان در مجلس مطرح شد، دهخدا از معدود روزنامه‌نگارانی بود که

مقاله‌ای را به این موضوع اختصاص داد. او به نمایندگانی که علی‌رغم مراجعات مکرر زنان به مجلس، از ایجاد نهادهای جدید آموزشی و اجتماعی آنان حمایت نکردند حمله کرد.[۱۱۰]

در اوت ۱۹۰۷ [مرداد ۱۲۸۶] که گروهی از زنان بی‌سرپرست به علت تأخیر چندماههٔ دریافت مقرری در میدان توپخانه اجتماع کردند، *حبل‌المتین* سرمقاله‌ای را به دعاوی آنها اختصاص داد. "بدبخت‌ترین و مظلوم‌ترین اهل عالم زنهای ایرانند خصوصاً [زنان] شهرهای بزرگ، بالاخص زنهای طهران که درهای چاره و نجات به روی آنها بسته است. نه معلوماتی دارند که در پناه آن قوت لایموت به دست آورند و نه کسب و شغلی ... چشم آنها به دست مردان است که شبانه نان و آبی برایشان تدارک کنند. هر قسم تحکّم را متحمل می‌شوند و استبداد مردان جاهل بی انصاف را به جان و دل می‌خرند و هزار خورده فرمایش آنها را اطاعت می‌کنند که یک جزئی خرجی به آنها بدهند. به اصطلاح بعد از خدا امیدشان به شوهرانشان است ولی این بی انصافها گویا زنها را جزء مخلوق حساب نمی‌کنند."[۱۱۱] همان مردانی که در انظار سخاوتمند می‌نمودند در منزل دیوصفت و تنگ نظر بودند. با زنان بدرفتاری می‌کردند و همسر را "آلت خدمت" خودشان می‌دانستند. مردان وقتی کسب و کارشان رونق می‌گرفت، "هزاران هوس بر سرشان افتاده از همخوابه دیرین غفلت کرده به فکر شاهدی زیبا و دلبری رعنا افتاده، آن بدبخت قدیمی را فراموش می‌نمایند". در سرمقالهٔ *حبل‌المتین* با عنوان "بی‌غیرت‌ترین ناس" آمده بود که ملت به واسطهٔ نحوهٔ رفتارش با زنان بدنام شده است. *حبل‌المتین* نوشت که اگر وزیران و افراد ثروتمند فوراً به تقاضای زنان میدان توپخانه رسیدگی نکنند، نشریه پیش قدم می‌شود و صندوق اعانه‌ای برای آنها درست خواهد کرد.[۱۱۲]

ایران نو گزارشها و تفسیرهایی دربارهٔ وضع زنان ایران و سرزمینهای دیگر منتشر می‌کرد.[۱۱۳] فهرست اسامی کسانی که از طرح ایجاد بانک ملی حمایت می‌کردند و در سایر امور اضطراری ملی به کمک می‌شتافتند، برای اطلاع مردم دائماً چاپ می‌شد.[۱۱۴] علاوه بر مقاله‌های طایره، سخنرانیهای فارغ‌التحصیلان جوان مدارس تازه تأسیس نیز در این روزنامه چاپ می‌شد.[۱۱۵] مرد نویسنده‌ای با تحسین دربارهٔ مراسم فارغ‌التحصیلی نوشت: "می‌گفتند زن ناقص‌العقل و قابل تربیت نیست. این مجلس به ما نشان داد که زن، مخصوصاً زن ایرانی، قابل تربیت بلکه تا اندازه[ای] از مردها هم زودتر مستعد قبول علم هستند."[۱۱۶] گاهی *ایران*

نو مقاله‌های نشریه‌های دیگر را در مورد مسائل زنان چاپ می‌کرد. شمس چاپ استانبول نوشت که "امروز فرقهٔ بدبخت و محروم‌تر از همه چیز زنان ایران است" و از خوانندگان مرد خواست تا با زنها همدردی داشته باشند : "بیایید این بیچاره‌هایی که تاکنون جز آشپزخانه باریک و جاروب‌کشی و رخت‌شویی چیز دیگری در عالم حیات ندانسته و از خزائن علم و معرفت بی‌بهره مانده و همیشه در زیر فشار شوهرهای خودشان شکنجه دیده، و به سبب اهمال و غفلت و نادانی پدر و مادر اشکهای خونین ریخته، و از نافرمانی بچه‌های بی تربیت خودشان داغ به دل شده، و در زیر نگاه حقارت مردان آه و آمین نموده‌اند، اندکی دل بسوزانیم." وقتش رسیده بود که مردان درصدد همبستگی با زنان برآیند. "بانوان پاکدامن کشور ما ترقی و تکامل می‌خواهند، خواندن نوشتن و انسان شدن می‌طلبند، شما چرا ساکت نشسته‌اید؟ بنویسید! به روزنامه‌ها و کتابها، رساله‌ها بنگارید!"[۱۱۷]

اخبار نهضت بین‌المللی زنان نیز در *ایران نو* درج می‌شد. به نهضتهای روسیه و بریتانیا، و نیز ژاپن، چین و هند توجه خاص می‌شد.[۱۱۸] بعضی از انجمنهای زنان درصدد بودند با طرفداران حق رأی زنان و فعالان نهضت زنان در بریتانیا و روسیه تماس برقرار کنند، چراکه آنها را متحد خود در مبارزه علیه مداخلهٔ امپریالیستها می‌دانستند. در یکی از سرمقاله‌های *ایران نو* گزارش شد که در توکیو دانشگاهی برای زنان افتتاح شده و تقریباً هشتصد زن در آن ثبت نام کرده‌اند، در حالی که در ایران هنوز مردان می‌پرسند "یک زن عالم با سواد به چه درد می‌خورد؟" گمان می‌کردند از زن با سواد باید برحذر بود، و زن باسواد ممکن است نامهٔ عاشقانه به مردان دیگر بنویسد. زنها را نباید سرزنش کرد زیرا مقصر مردها هستند، "چراکه ما زن را همسر و رفیق و خانه‌دار تصوّر نمی‌کنیم و می‌گوییم که زن فقط برای رفع حوایج ما خلق شده و آلت لذت نفسانی و شهوترانی ماست."[۱۱۹]

تشکیل انجمنها و مدارس زنان و رفت‌وآمد هرچه‌بیشتر زنها در خیابانها مرز بین رفتار اخلاقی و غیراخلاقی را خیلی زود زیر سؤال برد. وقتی دولت با صدور قطعنامه‌ای سعی کرد که از فعالیتهای زنان هرجایی تهران در خیابانهای اصلی بکاهد، پلیس تهران با حدّت بسیار به ممانعت از رفت‌وآمد کلیهٔ زنان در خیابان لاله‌زار به هنگام غروب آفتاب برخاست. استپانیان، مشروطه‌خواه و پزشک ارمنی، به مجلس شکایت کرد که پلیس باز هم مانع عبور و مرور زنان در مرکز تهران به هنگام غروب می‌شود و آنها را تهدید می‌کند و در نتیجه "زنها

جرأت بیرون آمدن ندارند و فکر می‌کنند که این حکم از طرف مجلس چاپ شده". استپانیان خواستار اقدام فوری مجلس شد و پرسید که چرا پلیس بر خلاف نظم مشروطه چنین اعمالی را مرتکب می‌شود؟[۱۲۰]

در این فضای پرتنش، وقتی خود مجلس به علت بی کفایتی مورد انتقاد قرار گرفت، وکیل‌الرعایا (نمایندهٔ همدان) که در مجلس اوّل از حق زنان در تشکیل انجمنها حمایت کرده بود گام جسورانهٔ دیگری برداشت و به مجلس دوم پیشنهاد داد که به زنان حق رأی اعطا شود. گزارشگر ***تایمز*** که کشورش درگیرو دار بحث بر سر حق رأی زنان بود با شگفتی این واقعه را نقل کرد:

> مایهٔ مسرّت حامیان حق رأی زنان است که بدانند حتی در بحبوحهٔ آزمونها و مسائل کنونی ایران، که شاه سابق آن بیرق [مخاصمه] برافراشته، و موجب جنگ داخلی شده است، در مجلس ایران مبارزی به دفاع از آرمان زنان برخاسته است. این شخص کسی نیست جز حاجی وکیل‌الرعایا، نمایندهٔ همدان، که در ۳ اوت بادفاع پرشور خود از حقوق زنان، مجلس را بهت زده کرد.[۱۲۱]

در گرماگرم بحث دربارهٔ قانون جدید پیشنهادی برای انتخابات (۱۹۱۱) [۱۲۹۰]، وکیل‌الرعایا گفت که باید به زنان حق رأی اعطا شود و پرسید "باکدام دلائل منطقی می‌توانیم آنها را محروم بکنیم؟" اگر دلیلتان این است که نباید مخلوط مردان شوند، در جواب می‌گوییم که لزومی ندارد هنگام رأی دادن با مردها درآمیزند. اما سید حسن مدرس، نمایندهٔ علمای نجف در مجلس، باید حرف آخر را می‌زد. او اعلام کرد که بعد از نهضت مشروطه هیچ چیز به‌قدر پیشنهاد وکیل‌الرعایا مبنی بر اعطای حق رأی به زنان او را شگفت زده نکرده است:

> خداوند قابلیّت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند ... گذشته از اینکه در حقیقت نسوان در مذهب اسلام ما در تحت قیمومتند. الرجال قوامون علی النساء، در تحت قیمومیت رجال هستند ... ابداً حق انتخاب نخواهند داشت. دیگران باید حفظ حقوق زنها را بکنند.[۱۲۲]

چون بحثها در سطح بین‌المللی مطرح و منتشر می‌شد، مجلس لازم دید که نسخه‌ای از مصوبات خود را به ***تایمز*** بدهد و این روزنامه آن را چاپ کرد.[۱۲۳] زنان ایران تا پنجاه سال بعد از آن حق رأی به دست نیاوردند (یعنی تا انقلاب سفید محمدرضا شاه).

واکنش به تهدید امپریالیستی: اعتراضهای دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰]

ماجرای نهضت زنان ایران در همان هنگامی به گوش جهانیان رسید که انقلاب از همه سو مورد حمله قرار گرفته بود. در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ [۸ آذر ۱۲۹۰]، حکومت روسیه با جلب موافقت بریتانیا به مجلس ایران اولتیماتوم داد که مورگان شوستر را ظرف چهل و هشت ساعت اخراج کند. اصلاحات مالی شوستر که از حمایت بسیاری از دموکراتها برخوردار بود، و امتناع او از پذیرش اقتدار حکومت روسیه در امور داخلی ایران، حکومت تزاری را به خشم آورده بود. حکومت روسیه با حمایت بریتانیا خواهان اخراج شوستر شد، و از مجلس خواست که قبل از استخدام مستشاران جدید با آن دو قدرت فائقه مشورت کند، و تهدید کرد که به پایتخت حمله خواهد کرد.

ندای خشم در سراسر کشور، از جمله در میان زنان اصفهان، قزوین و آذربایجان، طنین افکن شد. حتی زنانی از هند به اعتراض بین‌المللی پیوستند.[۱۲۴] در تهران پنجاه هزار نفر به خیابانها ریختند و اعتصاب عمومی اعلام شد. هزاران زن به عزا نشستند و کفن به تن کردند تا عزم و پای‌بندی خود را برای نبرد و دفاع از کشور نشان دهند. انجمن مخدرات وطن چندین انجمن دیگر زنان را در تهران در ۱ دسامبر ۱۹۱۱ [۱۰ آذر ۱۲۹۰] به تظاهرات عظیمی در بیرون مجلس خواند. بامداد نوشته است که هزاران زن در این تظاهرات شرکت کردند. عدهٔ زیادی به سکوی خطابه رفتند، در دفاع از انقلاب سخنرانی کردند و از مجلس خواستند تادر مقابل اولتیماتوم قدرتهای خارجی ایستادگی کند. زینب امین (شاعره) که از مؤسسان انجمن مخدرات وطن و معلم مدرسهٔ دخترانهٔ شاه‌آباد بود، بعضی از اشعار خود را که در دعوت به دفاع از کشور سروده بود قرائت کرد.[۱۲۵] خبرنگار *تایمز* نیز تظاهرات زنان در مقابل مجلس و تحریم اجناس اروپایی توسط زنان را مرحلهٔ جدیدی در نهضت خواند:

> تظاهرات وطن‌پرستانه ادامه دارد. از خصوصیات غریب این تظاهرات، نقش مهم زنان است. در اجتماع بزرگی از زنان در مسجد بزرگ سپهسالار، سخنرانان زن نطق کردند. می‌گویند که این سخنرانان بسیار فصیح و بلیغ سخن گفتند. یکی از خانمها اعلام کرد که با آنکه قانون اسلام منع کرده است، زنان در جهاد شرکت خواهند کرد. بخصوص بر تحریم روسیه پافشاری می‌کردند.[۱۲۶]

شوستر شرح جالبی بر این تظاهرات نوشته است:

از پس اندرونیهاوحرمهای‌محصور، سیصد ضعیفه با چهره‌های مصمّم خشم‌آلود بیرون ریختند. چادرهای سیاه و روبنده‌های سفید داشتند. بسیاری در زیر دامن یادر میان دستهایشان طپانچه گرفته بودند. مستقیم به سوی مجلس رفتند و در آنجا اجتماع کردند واز رئیس مجلس خواستند تا همه را به حضور بپذیرد.

شوستر می‌نویسد که تعدادی از زنان را به درون مجلس راه دادند، و آنها به رئیس و نمایندگان مجلس اخطار کردند.

در تالار پذیرایی با او رویارو شدند، و برای آنکه او و همقطارانش کوچکترین تردیدی در مقصود آنها نداشته باشند، مادران، همسران و دختران محجبهٔ ایرانی تهدید کنان طپانچه‌های خود را نشان دادند، روبنده‌های خود را کنار زدند، و گفتند که اگر نمایندگان در ایفای وظیفهٔ خود برای پاسداری از آزادی و سربلندی ملت و کشور ایران تزلزل نشان دهند، با همین طپانچه‌ها شوهران و پسران خود را خواهند کشت.[۱۲۷]

انجمن مخدرات وطن در ۵ دسامبر ۱۹۱۱ [۱۴ آذر ۱۲۹۰] تلگرافی به مجلس فرستاد و نمایندگان را به دلیل انفعال سرزنش کرد. یک سال و نیم از اعادهٔ مشروطه می‌گذشت، اما کاری انجام نشده بود. قشون روسیه در شمال مستقر شده بود، و حکومت بریتانیا بی هیچ توجیهی نامه‌های خصمانه و ظالمانه می‌فرستاد و مجلس را تهدید می‌کرد. جاده‌ها و شهرها همچنان ناامن بود، میلیونها تومان حیف‌ومیل شده بود، و نان کافی برای همه وجود نداشت: یا باید بپذیرید که در مدت معینی نظم و آبادانی را برقرار کنید، یا اگر در این مدت نمی‌توانید، باید استعفا دهید تا کسان دیگری به داد ملت برسند.[۱۲۸]

در همان روز انجمن مخدرات وطن که از بسیاری از ملتهای جهان استمداد طلبیده بود، از مبارزان حق رأی زنان در بریتانیا نیز تقاضای همبستگی کرد. "حکومت روسیه با اولتیماتوم از ما می‌خواهد که استقلال خود را به او واگذار کنیم. گوش مردان اروپا فریادهای ما را نمی‌شنود، مگر شما زنان به ما کمک کنید."[۱۲۹] اتحادیهٔ اجتماعی و سیاسی زنان بریتانیا در تلگراف جوابیه‌اش عجز خود را در تأثیرگذاری بر مواضع حکومت بریتانیا اعلام کرد: "متأسفانه نمی‌توانیم حکومت بریتانیا را واداریم که حتی به ما، یعنی به هموطنانشان، آزادی سیاسی بدهد. در مورد اقدامات آنان در ایران نیز قدرت تأثیر گذاری نداریم. قلبهای ما از

همدردی با خواهران ایرانی و تحسین اعمال میهن پرستانه و مبارزه جویانهٔ آنها مالامال است.″[۱۳۰]

سفارت روسیه با اتخاذ تاکتیکی امپریالیستی و به قصد برهم زدن اتحاد میان هواداران حقوق زنان و نهضت ملی، سعی کرد انجمن مخدرات وطن را علیه مجلس برانگیزد. به این منظور پرسشنامه‌ای برای انجمن فرستاد و خواست به اعضای انجمن بقبولاند که حمایت آنها از مشروطیت بی‌فایده است، چون مجلس و حکومت برای بهبود وضعیت زنان کاری نکرده‌اند. پاسخ شدیداللحن انجمن مخدرات وطن نشان داد که نمی‌توان این زنان را به این سادگیها فریب داد. حکومت مشروطه ضعیف بود و نتوانسته بود ″بسیاری از مدارس دخترانه را باز کند یا به زنانی که تمدن و تحصیلات را بر عدم مهارت و بطالت ترجیح می‌دادند امید چندانی بدهد″ اما معنی‌اش این نبود که باید به دورهٔ استبداد برگشت، زیرا ″هر آدم با وجدانی عدالت و قانون را بر استبداد و بی‌قانونی ترجیح می‌دهد. هم زنان و هم مردان در این تلقی متفق القول هستند.″ وانگهی، زنها می‌دانستند که ″وضعیت زنان اروپا″ بهتر از وضعیت آنهاست، اما این سخن معنی‌اش این نبود که بخواهند زیرفرمان قدرتهای اروپا بروند. موقعیت اجتماعی مناسبتر زنان اروپایی ناشی از این امر بود که بر علوم و حرفه‌های مختلف تسلط دارند و علت دیگری ندارد.[۱۳۱]

در آخرین روزهای دسامبر ۱۹۱۱ [اوایل دی ۱۲۹۰] انجمنهای زنان اعلامیه‌هایی در نقاط مختلف شهر نصب کردند که ″مضمون آن توبیخ اهالی طهران است که در مقابل قبول التیماتوم روس سکوت اختیار کرده‌اند.″[۱۳۲] برای انتقام‌گیری از قدرتهای اروپایی، از قهوه‌خانه‌هایی که قند و شکر وارداتی مصرف می‌کردند خواستند که تعطیل کنند. نیز واگنهای اسب کش را که متعلق به اروپاییان بود (و به خاطر راحتی، اغلب مورد استفادهٔ زنان بود)، و تنها خط آهن کشور را که تهران را به حرم حضرت عبدالعظیم متصل می‌کرد، تحریم کردند. چهار روز بعد از اولتیماتوم روسیه، واگنها و قطارها کلاً خالی بود.[۱۳۳] در مقاله‌ای با عنوان ″مردانگی از زنان″ [!] *ایران نو* گزارش داد که زنان خیابانها را زیر پا گذاشتند، واگنها را متوقف کردند، و از مسافران متعجب خواستند تا در تحریم اجناس و خدمات اروپایی شرکت کنند. تا مسافران پیاده نمی‌شدند، معترضان دست بر نمی‌داشتند. گاهی حتی به مسافران فقیر پول می‌دادند تا با وسیلهٔ دیگری رفت و آمد کنند.[۱۳۴]

اعتراضهای زنان منحصر به تهران نبود. در اواسط دسامبر [اواخر آذر]، وقتی قشون تازه وارد روسیه به ارعاب مردم قزوین پرداخت، هیئت نسوان قزوین تلگرافهای استمداد به شهرهای دیگر فرستاد. هیئت نسوان اصفهان از انجمن اصفهان خواست تا زنان را مسلح کند و در نبرد علیه قشون روسیه نام آنها را بنویسد. هیئت نسوان دیگر به منع جهاد زنان توجهی نداشت. اگر زنی در خانه‌اش تنها بماند و مورد حمله قرار گیرد، البته که باید از خودش دفاع کند. روسها وارد کشور شده بودند و زنان قزوین کمک می‌خواستند، اما ظاهراً مردی در خانه نبود. آنها نوشتند: "اگر در خانه مرد بود صدایی بلند شده بود." منظورشان این بود که مردان ایران شهامت دفاع از کشور را ندارند. هیئت نسوان اصفهان می‌خواست تجارب قبلی زنان فرانسه و ژاپن را سرمشق قرار دهد و به دلیل انفعال مردان، خود به دفاع از کشور برخیزد. به مردان هشدار داده شد که اگر همچنان بی اعتنا بمانند و قدمی برای دفاع از کشور برندارند، از سرزنشهای زنان در منزلشان جان به لب خواهند شد.[۱۳۵]

به رغم تلاشهای دلیرانهٔ زنان، مشروطهٔ دوم در اواخر دسامبر ۱۹۱۱ [دی ۱۲۹۰] به پایان رسید. چنان که در فصل آخر خواهیم دید، دموکراتهای مجلس تا جایی که مقدور بود اولتیماتوم روسیه را رد کردند، اما کابینه که با خطر مداخلهٔ روسیه مواجه شده بود مجلس را تعطیل کرد و به انقلاب پایان داد.

زنان ایران، ابتدا به خاطر مجلس و قانون اساسی و سپس برای جمع‌آوری وجوه بانک ملی و تحریم پارچهٔ خارجی، در نهضت ملی فعال شدند. به محض آنکه هدفهای اولیهٔ انقلاب مشروطه حاصل شد، ائتلاف متنوع روشنفکران، روحانیان، تاجران، و اصناف که انقلاب اوت ۱۹۰۶ [مرداد ۱۲۸۵] را امکان پذیر کرده بود با تناقضهای درونی جدیدی مواجه شد. وقتی مسائل اجتماعی و سیاسی مناقشه انگیزی چون مسئلهٔ تحصیل زنان مطرح شد، روحانیان محافظه‌کاری مانند شیخ‌فضل‌الله نوری از مشروطه روی برتافتند و به مخالفان پیوستند. در عین حال، زنان فعالی که از نهضت حمایت کرده بودند، همّ خود را صرف تشکیل انجمنها و نهادهای آموزشی کردند. در فاصلهٔ ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تا ۱۹۱۳ [۱۲۹۲]، بیش از شصت مدرسهٔ دخترانه و چندین سازمان زنان فقط در تهران تأسیس شد. بودجهٔ مدارس دخترانه، درمانگاهها، یتیم‌خانه‌ها و کلاسهای آموزش بزرگسالان از محل کمکهای شخصی و عمدتاً

توسط خود زنان و از طریق جمع‌آوری وجوه از جمعیتهای زنان تأمین می‌شد. چندین نشریهٔ مهم، از جمله صوراسرافیل، ندای وطن، و حبل‌المتین به دفاع از تحصیل زنان برخاستند، و مقاله‌هایی را به انجمنهای زنان و حمایت از مدارس دخترانه اختصاص دادند. بعضی از زنان روشنفکر از این رسانهٔ جدید برای مواجهه با علما و طلاب محافظه‌کار بهره گرفتند، و عده‌ای دیگر در تلقی مبهم خود از علما و نقش مذهب در زندگی باقی ماندند.

در جنگ داخلی تبریز (۱۹۰۸-۱۹۰۹) [۱۲۸۷-۱۲۸۸] زنان شهری و روستایی در ارتش مقاومت آن دیار، که تازه تأسیس بود، جنگیدند. آذربایجان و نواحی غربی دریای خزر را یونانیان باستان سرزمین قبیلهٔ افسانه‌ای زنان آمازون می‌دانستند و تبریز، گویی در تعبیر این افسانه، شاهد قیام جنگاوران زن با لباس مبدل در صفوف مقاومت شد.

در مشروطهٔ دوم، ۱۹۰۹-۱۹۱۱ [۱۲۸۸-۱۲۹۰]، انجمنها و روشنفکران زن که صدایشان از طریق نشریه‌های پیشرو به گوش می‌رسید، رفته رفته جنبه‌هایی از جامعهٔ سنتی مردسالار را مورد سؤال قرار دادند. مردان مترقی روشنفکر، چه در مجلس و چه در بیرون مجلس، از آنان حمایت کردند و سخنگوی حقوق زنان شدند. وکیل‌الرعایا، نمایندهٔ مجلس، به هنگام بحث دربارهٔ قانون جدید انتخابات در تابستان ۱۹۱۱ با جسارت تمام خواهان اعطای حق رأی به زنان شد. سردبیران صفحه‌هایی از روزنامه‌های خود را به نویسندگان زن واگذار کردند. از فحوای نامه‌های زنان، بخصوص نامه‌هایی که در نشریهٔ سوسیال دموکرات ایران نو چاپ شدند، در می‌یابیم که فعالان زن چگونه در آن واحد به مسائل کشور و مسائل زنان می‌پرداختند. چنان که در بعضی از نوشته‌ها دیده‌ایم، عده‌ای از زنان احساس می‌کردند که نهضت نوپای ملی برای اینکه به ترقی کل ملت منجر شود باید ابعاد فمینیستی پیدا کنند. در نهایت، انجمنهای زنان در تظاهرات تاریخی دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] در دفاع از مجلس نقش مهمی بازی کردند. آنها تحریمها را در معابر تهران هماهنگ کردند و از نمایندگان خواستند که اولتیماتوم روسیه را نادیده بگیرند.

انقلاب مشروطه به راستی چرخشگاهی در تاریخ زنان ایران بود. هواداران مسلمان، ارمنی، زردشتی، بابی ازلی، بهایی و یهودی حقوق زنان همصدا شدند، در کوچه و بازار ظاهر گشتند، فضای تازه‌ای در روزنامه‌ها به دست آوردند و سازمانهای آموزشی و سیاسی امنی تأسیس کردند که در آنها افکار، ذخایر و انرژی خلاق زنان جلا می‌یافت و معطوف به

طرحهای جدید و نو می‌شد. زنان برای رسیدن به هدفهای خود از هر مفرّی استفاده می‌کردند. به متون مذهبی که در آنها به رفتار مساوات گرایانه با زنان سفارش شده بود متوسل می‌شدند، غیرت و خجلت مردان مشروطه خواه را بر می‌انگیختند، جهیزیه و ارثیهٔ خود را خرج می‌کردند، و حتی از ارتباطات خود در حرم سلطنتی بهره می‌جستند. والبته توانستند به بعضی از امیدهای خود تحقق ببخشند. با آنکه مجلس در دسامبر ۱۹۱۱ [دی ۱۲۹۰] تعطیل شد، دستاوردهای زنان در دورهٔ کوتاه انقلاب نه تنها حفظ شد بلکه در سالهای بعد افزایش یافت.

به این نکته نیز باید اشاره کرد که این مدافعان اولیهٔ حقوق زنان (اعم از زن یا مرد) عموماً چنین موضعگیری می‌کردند که اعطای فرصتهای بیشتر آموزشی و اجتماعی به زنان موجب تقویت پیوندهای خانوادگی و پیشرفت ملت می‌شود. روحانیان سنتی می‌گفتند که آزادی زنان روابط زن و مرد و اساس فرهنگ شیعی را بر هم می‌زند. لذا هواداران حقوق زنان در استدلال متقابل خود می‌گفتند که تمامی مصایب جامعه (فقر، فحشا، طلاق، و "اختلاط جنسی") از بی‌سوادی و جهل زنان ناشی می‌شود. حامیان ایرانی حقوق زن نیز مانند فمینیستهای اولیهٔ اروپا و امریکا سعی داشتند مردان را متقاعد کنند که زن تحصیل کرده به ارزشها و روشهای سنتی خانوادگی وفادارتر است، و به ملت خود کمک می‌کند که به راه ملتهای جدید و "متمدن‌تر" برود، بی آنکه روابط سنتی زن و مرد در جامعهٔ مرد سالار خدشه دار شود. البته در دوران پس از جنگ جهانی دوم این مفروضات به محاق تردید افتاد، زیرا ایجاد فرصتهای بیشتر اقتصادی، آموزشی، و حرفه‌ای برای زنان ایران (البته در چارچوب استبداد سلطنتی) سبب تردید در قوانین شرعی خانوادگی و روشهای اجتماعی و جنسی زنان شد. گفتمان ضد تجدد و مذهبی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ [۱۳۴۰ و ۱۳۵۰] در ایران تکوین یافت، آشکارا بازگشتی به میراث انقلاب مشروطه بود - البته نه بازگشت به گفتمان انجمنهای زنان و هواداران سوسیال دموکرات آنها، بلکه نوعی بازگشت به گفتمان شیخ‌فضل‌الله نوری ودیگر روحانیان محافظه‌کار.[۱۳۶]

بخش ۴

استبداد صغیر

فصل ۸

جنگ داخلی آذربایجان

جنبشی انقلابی که بتواند در برابر تلاشهای ارتجاع دست به مقاومت مسلحانه بزند و آن را به استمداد از بیگانگان وادارد - چنین جنبشی را نمی‌توان نابود کرد. در این اوضاع و احوال، حتی پیروزی کامل ارتجاع ایران صرفاً پیش درآمد قیام مردمی تازه‌ای خواهد بود.

و.ا.لنین، اوت ۱۹۰۸

فاصلهٔ بین کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] و اعادهٔ رژیم مشروطه در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به دورهٔ استبداد صغیر موسوم است. این دورهٔ جنگ فراگیر داخلی بود و چندین منطقهٔ کشور درگیر مبارزه برای احیای نظم دموکراتیک شدند. تبریز پیشتاز مقاومت بود. داستان محاصرهٔ ده ماههٔ تبریز، که به مداخلهٔ نظامی روسیه در ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ [۸ اردیبهشت ۱۲۸۸] منجر شد، یکی از مهیّج‌ترین فصلهای تاریخ ایران قرن بیستم است. در این جنگ، انجمن تبریز که جای مجلس را به عنوان کانون مشروطیت گرفته بود، به دلیل زنده نگه داشتن روحیهٔ انقلابی به اعتبار ملی و بین‌المللی دست یافت.[1] مقاومت کنندگان به رهبری ستارخان (که از صفوف مجاهدین برخاسته بود) و یار او باقرخان، هم در نبرد علیه علمای آذربایجانی ضدمشروطه موفق از کار درآمدند، و هم در مبارزه با حکومت محمدعلی شاه که برای در هم شکستن مقاومت تبریز لشکر بزرگی بسیج کرده بود. اما شاید چشمگیرترین دستاورد شهر محاصره شدهٔ تبریز (به نقل از سخن معروف مارکس دربارهٔ کمون ۱۸۷۱ پاریس) "نفس موجودیت فعال" آن بود و نیز شیوه‌های گوناگونی که انقلابیون در ادارهٔ امور روزانهٔ شهر و رسیدگی به حال و روز اهالی تبریز در پیش گرفتند.

همهٔ کسانی که به نیروی مقاومت مردمی می‌پیوستند مجاهد و فدایی خوانده می‌شدند، که البته نباید آنان را با اعضای فرقهٔ اجتماعیون عامیون و شعبه‌هایش در ایران اشتباه گرفت. بعضی از شاهدان عینی گفته‌اند که تبریز به صورت شهری در آمده بود که در آن "هر کسی سوسیالِ دموکرات بود". عده‌ای هم مدعی شده‌اند که تقریباً "دوازده هزار سوسیال دموکراتِ دارای کارت عضویت" در تبریز بودند که ارتش انقلاب را تشکیل می‌دادند و در انجمنهای محلی فعالیت می‌کردند.[۲] اما بعید می‌نماید که همهٔ افرادی که در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] به ارتش مقاومت پیوستند تحول ایدئولوژیکی نیز یافته بوده باشند. شاید هیچگاه نتوان دانست که چه تعداد از این رزمندگان اساسنامهٔ اجتماعیون عامیون را خوانده بودند و به آنها احساس وابستگی می‌کردند، یا به مرکز غیبی تبریز ملحق شده بودند. اما با اطمینان می‌توانیم بگوییم که نهضت مقاومت مردمی بخشی از ایدئولوژی رادیکال مرکز غیبی را اخذ کرده بود. هدف اصلی این ارتش ملی اعادهٔ رژیم مشروطه بود، ولی شیوهٔ مقاومت آن گاه به انقلابی اجتماعی می‌مانست. نبرد انقلابیون با نیروهای سلطنتی مبارزه‌ای طبقاتی و مبارزه‌ای علیه سلطهٔ بیگانه نیز بود. وانگهی، نهضت انقلابی صرفاً یک قیام ملی به راه نینداخت بلکه عالیترین مدارج انترناسیونالیسم را نیز نشان داد که در ایران بی‌سابقه بود.

در این جا اضافه می‌کنم که نهضت انقلابی آذربایجان به صورت یک نهضت قومی جدایی طلبانه درنیامد. در موارد متعدد، مقاومت کنندگان تبریز تهدید کردند که از حکومت تهران خواهند گسست، اما آنان با سلطهٔ فزایندهٔ قوای ضد مشروطه، دربار، و روحانیان محافظه‌کار مخالف بودند، نه با سلطهٔ قومی و فرهنگی فارسهای ایران. اگر سکنهٔ آذربایجان به تشکیل نهضتی پان آذربایجانی علاقه داشتند که آذریان قفقاز را با آذربایجانیهای ایران یکی کنند، سال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] برای آنها بهترین فرصت بود. اما آنها چنین نخواستند. هدف آشکار مقاومت همانا اعادهٔ حکومت مشروطه در سراسر ایران بود و نهایتاً نیز با حمایت ایالتهای دیگر به این هدف دست یافتند.

مقاومت کنندگان تبریز، با کمک رادیکالهای قفقاز، نیرویی متشکل از کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، طلّاب، و عشایر، و نیز تعدادی از زنان مبارز سازمان دادند. انتخاباتی برگزار شد و انجمن تبریز تجدید سازمان یافت. به محض اینکه مقاومت کنندگان تبریز در نبرد مواضع برتر یافتند، این شهر جنگ‌زده بازسازی شد، مدارس را بازگشایی کردند،

درمانگاهها دوباره شروع به کار کردند، و نانواییها کار خود را از سر گرفتند. رویدادهای تبریز پیش درآمد سلسله قیامهایی در سراسر کشور، بخصوص در گیلان و اصفهان، شد که وظیفهٔ ناتمام انقلابیون آذربایجانی را ادامه دادند.

در بیشتر آثاری که دربارهٔ این دوره نوشته شده است، بر جزئیات نبردها در خیابانهای تبریز و مصایب و سختیهای مردم در چند ماه آخر محاصره تأکید شده است. اکثر مطبوعات مشروطه‌خواه در جریان جنگ داخلی از انتشار باز ایستادند. از این رو، اسناد و مدارک فراوانی دربارهٔ زندگی در تبریز، بسیج و فعالیت مردم یا بحثهای عقیدتی میان انقلابیون در بحبوحهٔ جنگ، در دست نیست. در نتیجه، لازم است رویدادهای درون تبریز را از گزارشهای عینی باقیمانده در *تایمز* لندن، شرح و وصف دیپلوماتها و روزنامه نگاران بریتانیا، روسیه، و فرانسه، و نیز خاطراتی که از ناظران و شاهدان دست اندرکار باقی مانده است استخراج و استنباط کرد.[۳]

ستارخان، "پوگاچوف آذربایجان"، و محاصرهٔ تبریز[۴]

محاصرهٔ تبریز را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد. در چند هفتهٔ اول جنگهای خیابانی در اواخر ژوئن و در ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر - مرداد ۱۲۸۷]، ستارخان و یار صمیمی‌اش باقرخان کنترل دو محلهٔ شهر به نامهای امیرخیز و خیابان را به دست آوردند و تلاش علمای مخالف و نیروهای سلطنتی برای کسب پیروزی سریع را خنثی کردند. در دومین مرحله، قشون سلطنتی به سرکردگی حاکم جدید آذربایجان، یعنی عین‌الدوله، و فرماندهٔ آن محمدولی خان نصرالسلطنه، معروف به سپهدار، نیروهای خود را در خارج از تبریز مستقر کرد و دست به سلسله حمله‌هایی زد، اما مقاومت کنندگان تبریز از استحکامات و مواضع دفاعی شهر با موفقیت دفاع کردند. انجمن تبریز و سایر نهادهای دموکراتیک دوباره سازمان یافتند و اقدامهایی برای تأمین غذا، تدارکات و نیازهای دارویی و پزشکی مبارزان و مردم صورت گرفت. سرانجام، در اوایل فوریهٔ ۱۹۰۹ [بهمن ۱۲۸۷]، نیروهای سلطنتی توانستند بخشهایی از تبریز را محاصره کنند و به این ترتیب سومین مرحلهٔ جنگ آغاز شد. در سه ماه بعدی، بسیاری از ساکنان شهر از گرسنگی و بیماری جان باختند اما شهر تسلیم نشد. سپس قشون اعزامی روسیه از باکو مداخله کرد و محاصره به پایان رسید.[۵]

در روزهای قبل از کودتا در تهران، قصد تبریز یاری رساندن به تهرانِ آشوب زده بود. مرکز غیبی انجمن تبریز سیصد فرد فعال را آماده کرد و از حمایت مالی مردم، بخصوص عده‌ای از زنان تبریز، برخوردار شد. در این قوای مجاهدین ستارخان و باقرخان هر یک رهبری ۵۰ سوار را بر عهده داشتند اما وقتی خطر ضد انقلاب در خود تبریز هویدا شد، این افراد به شهر احضار شدند.[۶] چنان که پیشتر گفتیم، در چند ماه نخست انقلاب مشروطه، انجمن تبریز دو روحانی عالی مقام ولی مخالف جنبش مشروطه را از شهر اخراج کرده بود : یکی میرزا حسن مجتهد و دیگری امام جمعه. این دو اندکی قبل از کودتای ضد مجلس، با جلب حمایت نمایندگان مجلس و بالاخص بهبهانی به تبریز برگشتند. با میرهاشم دوه‌چی، که او هم روحانی بود و در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] از تبریز اخراج شده بود، دست اتحاد دادند و انجمن اسلامیه را برپا کردند که به صورت کانون نیروهای سلطنت طلب در تبریز در آمد. این مخالفان که عمدتاً تحت رهبری روحانیان بودند، دائماً با محمدعلی شاه تماس داشتند و او را به خاتمه دادن به مشروطه ترغیب می‌کردند، و شاه نیز به نوبهٔ خود به آنها دلگرمی می‌داد که پایان عمر مجلس نزدیک است. هزاران ضد مشروطهٔ مسلح هر روز در اطراف انجمن اسلامیه گرد می‌آمدند. به آنها دستور داده شده بود که به محض دریافت پیام، آمادهٔ یورش به تبریز باشند. بعد از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ [۲ تیر ۱۲۸۷]، انجمن اسلامیه ضمن اطلاعیه‌ای مشروطه خواهان را "بابی و ملحد" خواند و خواهان جهاد علیه آنها شد. جنگ سه روزه‌ای بین مشروطه خواهان و پیروان انجمن اسلامیه درگرفت که در ۲۷ ژوئن ۱۹۰۸ [۶ تیر ۱۲۸۷] متوقف شد، زیرا محمدعلی شاه آمادهٔ اعزام نیروهای کمکی بیشتری می‌شد.[۷]

در اوایل ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] یک هزار سرباز پیادهٔ قوای سلطنتی عملاً کنترل تبریز را به دست گرفتند و سکنهٔ شهر در محله‌های مختلف سنگربندی کردند. همچنین، محمدعلی شاه که مدتی پیش دستور آزادی رحیم خان، راهزن معروف آذربایجانی، را از زندان تهران صادر کرده بود علناً به او فرمان داد که به انجمن اسلامیه ملحق شود. رحیم خان می‌بایست "در وحدت با مجتهد [میرزا حسن]" عمل کند و تبریز را "گوشمالی" دهد. او در ۸ ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] با پانصد سوار قره‌داغی وارد تبریز شد و تجاوز و چپاول را آغاز کرد و حتی به گرمابه‌ای که نوبت استفاده‌اش برای زنان بود حمله برد.[۸]

اهالی تبریز به این ترتیب از سه جانب در معرض حمله قرار گرفتند : روحانیان مرتجع،

قشون حکومتی، و راهزنان رحیم خان. انجمن اسلامیه و سرکنسول روسیه خواهان تسلیم مردم شدند و گفتند که هر کس که می‌خواهد جان و مال خود را حفظ کند پرچم سفید بر فراز منزلش نصب کند. کنسولگری روسیه به مردم تبریز اندرز داد که تسلیم شوند، زیرا مقاومت مترادف با خودکشی است.[۹] بر بام بیشتر خانه‌ها پرچم سفید نصب شد و عدهٔ زیادی برای شفقت خواهی و طلب ترحّم به انجمن اسلامیه مراجعه کردند.

در این دورهٔ هرج و مرج و یأس، هنگامی که رهبران نهضت مشروطه تمام امید خود را به شکست نیروهای سلطنتی از دست داده بودند، ستارخان با شجاعتی فوق‌العاده و به صورت رهبر نیرومند و وحدت بخش جنبش قدعلم کرد. ستارخانِ چهل و چند ساله دلال اسب بود و مدتی هم در اصطبل ولیعهد در تبریز کار کرده بود. او لوطی و یاغی بیسوادی از محلهٔ شیخی‌نشین تبریز، یعنی امیرخیز، بود که مأمن بسیاری از تبریزیان مشروطه خواه و از جمله ثقةالاسلام مجتهد بود.[۱۰] قبل از انقلاب، ستارخان چندین بار با مقامات رویاروی و بارها حبس شده بود و چند سالی هم متواری و تحت تعقیب بود. یک بار هم با رحیم خان راهزن هم سلول شده بود و او را کاملاً می‌شناخت. ستارخان در مشروطهٔ اول به خدمت انجمن تبریز در آمد اما آنها به دلیل سوء شهرتش او را به دشواری به جمع خود راه دادند. ستارخان و نیز باقرخان، که بنّایی از محلهٔ خیابان و همرزم ستار بود، با وساطت اسماعیل امیرخیزی (عضو انجمن تبریز) در صفوف مجاهدین پذیرفته شدند، و قرار شد هر کدام ۱۰ نفر سوار مسلح حاضر کنند و امنیت انجمن و شهر را بر عهده گیرند.[۱۱] در اوایل ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷]، با پشتیبانی مرکز غیبی و انجمن تبریز، ستارخان به رویارویی با انجمن اسلامیه برخاست. او با جسارت و بی‌باکی فراوان، سوار بر اسب در تبریز گشت و تمام پرچمهای تسلیم را که بر فراز خانه‌ها نصب شده بود بر زمین انداخت. هیجان و ولوله درگرفت و صدها نفر به ارتش مقاومت او پیوستند و به دفاع از شهر ادامه دادند. سرکنسول روسیه با ستارخان دیدار کرد و به او وعده داد که اگر از ماجرا کنار بکشد پاداش بزرگی به او خواهد داد، اما ستارخان نپذیرفت.[۱۲]

انقلابیون تبریز انجمنهایی در سراسر شهر تشکیل دادند و به ثبت نام از مبارزان پرداختند.[۱۳] در هفته‌های بعد، ستارخان فرمانده نیروی بزرگی متشکل از چهارهزار رزمنده از آذربایجانیها و انقلابیون قفقاز شد. این انقلابیون قفقاز شامل آذریان مسلمان حزب همت،

کارگران و پیشه‌وران مهاجر ایرانی فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو و تفلیس، گرجیان فدراسیون قفقازی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، سوسیال دموکراتهای روس، اعم از بلشویک و منشویک، و نیز اعضای احزاب ارمنی داشناک و هنچاک بودند.[۱۴]

ستارخان به صورت فرماندهی بسیار محبوب در آمد. بخصوص در ماههای اولیهٔ محاصره، او رهبری پر طرفدار بود که با دیگران مشورت می‌کرد و روابط صمیمانه‌ای با اعضای سپاه خود داشت. مردم به او و همرزمش باقرخان عنوانهای افتخاری دادند. ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی لقب گرفت.[۱۵] ستارخان به وضع انقلابیون مجاهدین که تا آن زمان دستمزد و مواجب نمی‌گرفتند سر و سامان داد. یونیفورم، اسلحه و مهمات به آنها داد. کمیتهٔ مرکزی انقلاب تشکیل شد که از تاجران ثروتمند مالیات می‌گرفت، و هر جا که با مالیاتهای جدید مخالفت می‌کردند از آنها به زور مالیات اخذ می‌شد.[۱۶]

با تأمین وجوه لازم، ارتش ذخیره‌ای نیز تشکیل شد. رزمندگان دائم‌الوقت چهار قران در روز دستمزد می‌گرفتند. اعضای ارتش ذخیره که از نقاط کم خطرتر شهر حفاظت می‌کردند روزانه دو قران می‌گرفتند. چندین گروه از رزمندگان مجاهدین مسئول حفظ امنیت در تبریز شدند. برای صرفه‌جویی در مصرف مهمات، کسی حق نداشت بی هدف شلیک کند. برای حمایت و حفاظت از جامعه، تدابیر همگانی اعلام شد. ستارخان انقلابیون را به انضباط دقیق ملزم کرد: کسی حق نداشت چیزی از تاجران بدزدد یا هدیهٔ شخصی از آنها بگیرد، یا به طریقی مردم را بترساند. کسانی که فرمانهای سختگیرانهٔ ستارخان را نقض می‌کردند مجازات و حتی در مواردی در ملأ عام اعدام شدند. کمیتهٔ مرکزی انقلاب برای رفع کمبود غذا در تبریز، انبارهای غلهٔ مالکان را مصادره کرد و با قیمت ارزان به مردم فروخت.[۱۷]

در آغاز فقط دو محله از دوازده محلهٔ تبریز در دست مجاهدین بود: یکی امیرخیز، محلهٔ شیخی‌نشین و مقر ستارخان؛ و دیگری محلّهٔ خیابان، پایگاه باقرخان. خیابان محل اسلحه خانهٔ حکومت نیز بود که از آغاز نهضت مشروطه در کنترل انجمن تبریز قرار داشت. انجمن اسلامیه کنترل دو محلهٔ سرخاب و دوه‌چی را در دست داشت که محلهٔ دوه‌چی پایگاه میرهاشم ضد مشروطه به شمار می‌رفت.

باقرخان در اواسط ژوئیه به مقر رحیم خان و راهزنانش حمله کرد و آنها را از تبریز بیرون

راند. اما ارتش انقلابی از رفتار علمای تبریز بیش از هر کس دیگری خشمگین بود و تصمیم گرفت که برای "رفع قهری نفوذ روحانیان" اجتماعی در مسجد تشکیل دهد. ستارخان اعلام کرد که خود و رزمندگانش با شاه در جنگ نیستند بلکه با "روحانیان محل که به شاه توصیه می‌کنند حکومت استبدادی را برگرداند" مخالف‌اند.[18] اما کنسول روسیه مداخله کرد و مانع تعطیلی انجمن اسلامیه شد.[19]

انجمن اسلامیه که بنا به روایتی "بدترین نوع انکیزیسیون" را برقرار کرده بود مورد نفرت افراد بسیاری بود.[20] نسل جدید طلّاب، که حتی پسران دوازده ساله در میانشان بود و جای روحانیان مسن‌تر را گرفته بودند، از دنیایی متفاوت و بهتر برای همه صحبت می‌کردند. آنها واعضان قدیمی را که افکاری چون تسلیم و پذیرش مصایب این دنیا، یا ترس از آن دنیا را در قلب و ذهن انسانها تزریق می‌کردند محکوم می‌نمودند. واعظان جوان می‌گفتند که انسانها "حق برخورداری از مشروطه دارند، باید آزاد باشند، اربابی جز خواستهای خود نداشته باشند، و باید به بهشت بروند و برای همیشه شیر شتر بنوشند و خرما و عسل بخورند."[21]

انجمن تبریز در ۱۸ اوت ۱۹۰۸ [۲۷ مرداد ۱۲۸۷] با صد نماینده فعالیت خود را از سر گرفت و انتشار روزنامه‌ای به نام *نالهٔ ملت* را آغاز کرد. اسماعیل امیرخیزی، میرزا هاشم واعظ، شیخ محمد خیابانی، محمدتقی طباطبایی و چندین نفر دیگر برای کار در انجمن انتخاب شدند. انجمن برای سر و سامان دادن به امور مالی شهر جنگزدهٔ تبریز اقدامهایی را به اجرا در آورد و بودجه‌ای برای رزمندگان انقلابی منظور کرد.[22]

یک هدف مهم مشروطه خواهان، چه در ایران و چه در خارج از کشور، ممانعت از اعطای وام توسط دولتهای اروپا به شاه بود، زیرا چنین استقراضی سبب تقویت قابل توجه نیروهای سلطنتی می‌شد. یکی از نخستین بیانیه‌های انجمن تبریز، درخواست امضاء داری بود از کنسولگریهای اروپایی، همراه با این هشدار که مشروطه خواهان به دریافت هیچگونه وام یا توافقی میان شاه و قدرتهای اروپایی مقید نخواهند بود.[23] آنها در مصاحبه‌ای با کاپیتان آنژنیور، افسر فرانسوی، در تبریز گفتند:

> تنها علت این نهضت، ظلم و ستمی است که چشیده‌ایم. ما مخالف شاه نیستیم، اما او باید کنار بکشد. وانگهی، او به ارادهٔ خودش عمل نمی‌کند. جاهل است. او کسی نیست که بتواند مسئلهٔ تشکیل دو مجلس را اختراع کند - که یکی از آن دو

مجلس منصوب شاه باشد. اروپاییان او را به این امر واداشتند. همین امر است که ما مجاز نمی‌دانیم. ما دیگر نمی‌خواهیم خارجیان در امور ما مداخله کنند.[۲۴]

در ۳۰ ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [۸ مرداد ۱۲۸۷] خبر رسید که اهالی تبریز بعضی از فروشگاههای متعلق به اروپاییان را در شهر غارت کرده‌اند.[۲۵] آنژنیور از ظهور احساسات جدید "بیگانه ستیزی" در میان انقلابیون تبریز خبر داد، حال آنکه نهضت انقلابی در اصل از تمنیّات مردم برای اصلاحات بنیادی اجتماعی و سیاسی کشور منشأ گرفته بود. "ایرانیان معتقد شده‌اند که کل اروپا با روسیه است. نهضت اینجا در آغاز صرفاً اجتماعی و سیاسی بود، اما حالا به صورت بیگانه ستیزی در می آید - چیزی که چند ماه پیش اصلاً قابل تصوّر نبود. فداییان هم از تأیید و حمایت کل مردم ایران مطمئن نیستند."[۲۶]

به رغم هراس و نگرانی آنژنیور، و با وجود وقوع چند حادثهٔ جزئی، آگاهی فزایندهٔ انقلابیون آذربایجانی از نقش نیرومند قدرتهای اروپایی به خصومت و ضدیت افراطی با بیگانگان در شهر تبریز تبدیل نشد. حتی، رهبران گاه طوری رفتار می‌کردند که امنیت خارجیان شهر تأمین شود. به علاوه، انقلابیون خیلی زود به اهمیت مراوده با اروپاییانِ لیبرال و رادیکال پی برده بودند و از طریق بسط روابط خود با آنها سعی داشتند بر اقدامهای روسیه و بریتانیا در ایران تأثیر بگذارند.

باری، زمانی که ستارخان به تلگرافخانه سرکشی کرد و دریافت که مذاکرات نمایندگانش با نمایندگان محمدعلی شاه صرفاً به منظور دفع وقت برای اعزام نیروهای تازه نفس دولتی به آذربایجان است، نبردهای خیابانی دوباره آغاز شد. شاه حاکم مشروطه خواه آذربایجان یعنی مخبرالسلطنه را عزل کرد و صدراعظم منفور قبلی یعنی عین‌الدوله را به جایش نشاند. همراه با سپهدار، که به فرماندهی نیروهای مسلح منصوب شده بود، قشونی با ساز و برگ فراوان به طرف تبریز به راه افتاد. شاه از خان نیرومند ماکو (ماکوخان) در شمال تبریز نیز خواست تا جبههٔ جدیدی علیه انقلابیون تبریز باز کند. ستارخان بلافاصله دستور داد تمام خطوط تلگراف را موقتاً قطع کنند و به این ترتیب مانع تماسهای بعدی بین نیروهای سلطنتی شد و در مساجد اعلام کرد که هر کس بخواهد خطوط را دوباره وصل کند تیرباران می‌شود.[۲۷]

کاپیتان لایونل جیمز، خبرنگار *تایمز* و افسر اطلاعات، که در ماههای پر تلاطم ژوئیه تا

اوایل نوامبر ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] در تبریز بود، با ستارخان مصاحبه‌ای انجام داد و تصویری هوادارانه از تبریز انقلابی آن دوره ارائه کرد. با توجه به اینکه *تایمز* به حمایت از مشروطه خواهان‌ایران شهرت‌نداشت، اهمیت‌امر بیشترمی‌نماید.[۲۸] جیمزنوشت‌که‌شهر دویست‌هزار نفری تبریز بیشتر به "کندوی بزرگی" با "باغهای محصور" و "خیابانهای تودرتو" می‌ماند. او انضباط و نظم شهر را که توسط انقلابیون برقرار شده بود تحسین کرد، و از استحکامات و دفاع پیچیدهٔ شهر توسط مردانی که "سواد نظامی چندانی" نداشتند سخن گفت:[۲۹]

> اما جالب توجه‌تر از استحکامات شهر، نوع پاسداری از خیابانها، استقرار نفرات در سنگرها، و مراقبت از مواضع خالی در خط اوّل دفاع بود. کاری که در جنگهای اروپا معمولاً بر عهدهٔ کادر بسیار ماهری است، در اینجا توسط چند صاحب منصب تعلیم ندیده یا کم سواد و با کمک ده پانزده طلبهٔ جوان به خوبی انجام می‌شود ... توجه داشته باشید که این نظام نوپا نیز هست.[۳۰]

جیمز به شدت تحت تأثیر ایثارگری و تعهّد ستارخان قرار گرفت و قرارگاه سادهٔ او را در محلهٔ امیرخیز با مرکز فرماندهی باقرخان در محلهٔ خیابان، که از زرق و برق بیشتری برخوردار بود، مقایسه کرد.[۳۱] فقط جیمز نبود که ستارخان را می‌ستود. زینوویف، دیپلومات محافظه‌کار روس، که با تحقیر از اصل و نسب ستارخان صحبت می‌کرد، بعدها اعتراف کرد که "نمی‌توان انکار کرد که در اوایل کار ستار لیاقت و کفایت زیادی برای تشکیلات دفاعی محلات تبریز که به انقلابیون پیوسته بودند از خود نشان داد. در این امر قفقازیانی که به تبریز آمده بودند و از اهالی محل جسورتر و مبتکرتر بودند به وی کمک کردند."[۳۲] کاپیتان آنژنیور، افسر فرانسوی، نیز ویژگیهای فرمانده تبریز را "که تمامی کیفیات یک رهبر را داشت" تأیید کرد. ستارخان، مجاهدینِ قشون خود را واداشته بود که به *قرآن‌کریم* سوگند یاد کنند که مرتکب دزدی نمی‌شوند، و به آنها زنهار داد که "اگر برای غارت و چپاول آمده‌اید، بروید. من فقط افرادی را می‌خواهم که در راه آزادی و عدالت می‌جنگند."[۳۳]

انضباط و شور و شوق نیروهای انقلاب در تضاد کامل با رفتار بی انگیزهٔ قشون سلطنتی عین‌الدوله که در ۲۰ اوت ۱۹۰۸ [۲۹ مرداد ۱۲۸۷] در ییلاق صاحب دیوان در چند کیلومتری تبریز اردو زده بود قرار داشت. بخشی از سربازان قشون سلطنتی روستاییانی بودند که آنها را "جمع کرده و به آنها لباس و اسلحه داده بودند" و به نبردی که عازم آن بودند علاقه‌ای

نداشتند. اما این روستاییان گریزپا با سواران راهزن شاهسون که تجربهٔ بسیار در جنگ و گریز داشتند و سپس به نیروهای قزاق پیوستند، تقویت می‌شدند. لایونل جیمز که آشکارا هراسان بود، در *تایمز* از حمایت حکومت بریتانیا از شاهی که این راهزنان را جمع کرده بود انتقاد کرد. "حکومتی که داونینگ استریت [محل اقامت نخست‌وزیر بریتانیا] بر اساس برابری بین‌المللی با آن رفتار می‌کند، تنها با دعوت از راهزنان حرفه‌ای برای شرکت در غارت و چپاول مرکز اصلی تجارت خود [تبریز] قادر است بر اتباع خود اقتدار اعمال کند."[۳۴]

افراد جدیدی به هر دو طرف ملحق می‌شدند، اما مذاکره بین انقلابیون تبریز و نیروهای سلطنتی ادامه داشت. در سراسر تابستان و پاییز ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]، نیروهای عین‌الدوله با عشایر بختیاری، کردستان و قره‌داغ تقویت شدند، و ارتش انقلابی مجاهدین نیز داوطلبانی از قفقاز و نیز کرمانشاه پذیرفت و از جمله یارمحمد کرمانشاهی و دو نفر از افرادش به رزمندگان تبریز پیوستند.[۳۵] در پاییز ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] شمار انقلابیون قفقازی بین پانصد تا هشتصد نفر براورد می‌شد.[۳۶] نقش این تازه واردان به مراتب مهمتر از شمارِ آنها بود. ملکزاده می‌گوید: "چون همه مردمان شجاع و مؤمن به آزادی و با بمبهای دستی مجهز بودند تأثیر آنها در جنگ بیش از چند هزار نفر بود."[۳۷]

بعد از ملاقات کوتاهی بین عین‌الدوله و چند عضو انجمن تبریز، انجمن به قشون سلطنتی اولتیماتوم داد و اعلامیه‌ای منتشر کرد و گفت که تا اعادهٔ رژیم مشروطه در تهران، سلاح را بر زمین نمی‌گذارد. نمایندگان انجمن خواهان تعقیب و مجازات رحیم خان و سایر نیروهای سلطنتی که شهر تبریز را ویران کرده بودند شدند. همچنین خواهان استقرار حکومت جدیدی در تهران شدند که خود در آن شرکت داشته باشند. علاوه بر اینها، تبریز با هرگونه توافقی بین قدرتهای اروپایی و حکومت محمدعلی شاه در غیاب یک پارلمان قانونی مخالفت کرد.[۳۸]

ستارخان نامه‌ای برای عین‌الدوله فرستاد و از او خواست که به جای دست یازیدن به جنگ علیه مردم آذربایجان، وارد مذاکرات صلح شود، زیرا صرف نظر از نتیجهٔ جنگ، عین‌الدوله بازندهٔ حقیقی خواهد بود.

> اگر خدا نخواسته، البته که نخواهد خواست، حضرت والا غالب شدند برای من مایهٔ ننگ و ندامت نخواهد بود زیراکه جای تعجب نیست که حضرت والا با آن

همه قدرت و شوکت به ستار قره‌داغی غلبه جویند. و اگر انشاءالله بنده غالب شدم، و البته هم غالب خواهم شد، حضرت والا مادام‌العمر مورد ملامت و تمسخر خواهند گردید و هر کس خواهد گفت که شاهزاده عین‌الدوله با سی هزار قشون جرّار از ستار قره‌داغی شکست خوردند.[۳۹]

تلاش عده‌ای از تاجران آذربایجانی برای مذاکره با عین‌الدوله (از طریق میانجیان بریتانیایی) ناکام ماند. سرکنسول روسیه هیچ قدرت اروپایی دیگری را در روند مذاکرات به رسمیت نمی‌شناخت، و شاه و فرمانده‌اش از هرگونه مذاکره با انقلابیون خودداری می‌کردند. لایونل جیمز به طعنه نوشت که عین‌الدوله "بر اساس قوانین بنیادی *قرآن کریم* بحث می‌کند، و هیچ گونه توافقی را که بر اساس حق «کفرآمیز» مردم باشد نمی‌پذیرد."[۴۰]

جنگ داخلی به عنوان جنگ طبقاتی: تهدید به تشکیل جمهوری

در اواسط سپتامبر ۱۹۰۸ [شهریور ۱۲۸۷]، با حمایت انقلابیون قفقازی که در تبریز مواد منفجرهٔ دست ساز تولید می‌کردند، ارتش انقلاب توانست چندین حملهٔ نیروهای سلطنتی را دفع کند. در ۵ اکتبر ۱۹۰۸ [مهر ۱۲۸۷]، نیروهای سلطنتی از امیرخیز، خیابان، و بازارهای مجاور این دو محله به عقب رانده شدند. در ۱۲ اکتبر، محلهٔ دوه‌چی که مقرّ انجمن اسلامیه بود، تسلیم شد. دو محرّک اصلی، یعنی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه، همراه با شجاع نظام (فرمانده نظامی) گریختند. خانه‌شان و انجمن اسلامیه ویران و به آتش کشیده شد.[۴۱]

بعد از این پیروزی، انقلابیون تبریز اعلامیه‌ای به زبانهای فرانسوی، ترکی و فارسی انتشار دادند و موارد متعددی از بی اعتمادی خود را نسبت به محمدعلی شاه برشمردند. "مردم آذربایجان هیچ حق الهی برای شاه قایل نیستند و اعلام می‌دارند که وقتش فرا رسیده که شاه همهٔ این دسیسه چینانی را که گردش را گرفته‌اند از خود دور کند و بگذارد وزیرانی که بحق از جانب مردم انتخاب می‌شوند امور کشور را اداره کنند."[۴۲] ستارخان تا وقتی که لازم بود برای اعادهٔ رژیم مشروطه می‌جنگید و به‌علاوه، تهدید می‌کرد که جمهوری اعلام می‌کند:

آنچه ما می‌خواهیم خاتمه یافتن این رژیم ظلم و ستم است: ما خواستار قانون، آزادی و قانون اساسی هستیم. این تنها راه تضمین آزادی کشور است. آماده‌ایم در این راه جان ببازیم. من چهار هزار مرد مسلح دارم و اگر بخواهم می‌توانم ده هزار

مسلح داشته باشم، و می‌توانم ده سال هم مقاومت کنم. خدا با ماست! می‌گویند ما یاغی هستیم. نه، ما نمی‌خواهیم به شاه گزندی برسد. ولی او باید آنچه می‌خواهیم به ما بدهد! وگرنه جمهوری اعلام خواهیم کرد![۴۳]

بحث اعلام جمهوری بازتاب مسائل اجتماعی وسیعتری بود که محاصرهٔ تبریز بر اهمیت آنها افزوده بود. البته خواست اصلی مقاومت کنندگان تبریز اعادهٔ مشروطه بود، ولی جنگ داخلی سبب شد که نهضت رادیکال‌تر شود. بعضی از شرکت کنندگان این نبرد را یک مبارزهٔ طبقاتی می‌دانستند که برابری اقتصادی و سیاسی بیشتری برای جامعه به ارمغان می‌آورد. محمّدباقر ویجویه در خاطرات خود از سخنرانیهای متعدد انقلابیون در گرماگرم نبردهای خیابانی تبریز برای جلب دهقانانی که به عنوان سرباز در اردوی سلطنتی می‌جنگیدند یاد کرده است. یکی از سخنرانان می‌گفت که نیروهای ضد مشروطه افراد ثروتمند و مالکان روستاها هستند که هیچگاه در عمر خود کار نکرده‌اند. فرقی نمی‌کند که آنها روحانیانی باشند که "عمامه" بر سر می‌گذارند، یا اربابان و اعضای طبقات ثروتمندی که "کلاه" بر سر می‌نهند. هر دو دسته از مشقّات زندگی ضعفا غافل هستند. ضعفا و تهیدستان از بام تا شام کار می‌کنند اما هیچ ندارند: نه احترام، نه امنیّت و همیشه در مشقّت و مصیبت‌اند. به نظر این سخنران چندین فرقه رعیت بی‌صدا و زحمتکش در ملت وجود داشت: ۱. تاجران، که بیشترشان سختکوش و ساعی‌اند، اما بر خلاف همتایان اروپایی‌شان، در ایران از چندان احترامی برخوردار نیستند؛ ۲. پیشه‌وران که به زحمت عمر می‌گذرانند؛ ۳. دهقانان که هر چه تولید می‌کنند به ارباب و مباشر تحویل می‌دهند؛ ۴. سربازان. افراد ثروتمند همواره خود را از خدمت نظام وظیفه معاف می‌کنند، اما تهیدستان نه تنها مجبورند بدون جیره و مواجب در نظام خدمت کنند، بلکه برای امرار معاش باید به شدت کار کنند. در همین حال، حاکمان و "ملایان دنیاخواه و جاه طلب" که با انواع حیله‌ها مدعی اراضی دهقانان و روستاها می‌شوند، هیچ رحم و مروّتی در قبال محرومان ندارند. این طبقات متموّل (زمینداران، حاکمان، و روحانیانِ قدرتمند) دست در دست یکدیگر "جمع شده می‌خواهند مشروطه را ور دارند که این گونه مداخلهای کلی ز دست ایشان می‌رود." چرا شما سربازان بی‌نوا به خاطر منافع این آدمها "سینه‌تان را سپر گلوله‌های توپ و تفنگ ساخته‌اید؟" همین سخنران در ادامه از سربازان اردوی سلطنت خواست تا از سنگرها خارج شوند و به مقاومت کنندگان تبریز

بپیوندند. برخی از اوقات هم سربازان از جنگ امتناع می‌کردند. برای مثال وقتی یک قشون پیاده نظام سلطنتی متشکل از هشتصد سرباز آذربایجانی در اوایل ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] وارد تبریز شد، بسیاری از سربازان پادگان را رها و قشون زا منحل کردند.[۴۴]

نبردهای خیابانیِ تبریز صحنهٔ شجاعتها و رزمندگیهای زنان آذربایجانی نیز بود. ایوانوف، پژوهشگر روس، از تصویری سخن می‌گوید که در آن گروهی متشکل از شصت زن محجّبه در سنگرهای خیابانی تبریز به چشم می‌خورد.[۴۵] چنان که در فصل ۷ گفتیم، انجمن تبریز و *حبل‌المتین* گزارشهایی چاپ کردند که طبق آنها جنازه‌های زنان مسلّحِ انقلابی در میدانهای نبرد امیرخیز و خیابان در کنار جنازه‌های مردان یافت شده بود.[۴۶] بسیاری از دهقانان شهرها و روستاهای اطراف نیز به نهضت مقاومت پیوستند. عده‌ای وارد ارتش انقلابی شدند، و عده‌ای هم (چنان که در فصل ۶ دیدیم) در برابر قشون سلطنت که عازم تبریز بود دسته جمعی مقاومت کردند.[۴۷]

شکست موقّت ارتش سلطنتی در اوایل اکتبر ۱۹۰۸ [مهر ۱۲۸۷] حکومت روسیه را هراساند. در ۱۷ اکتبر [۱۵ مهر] حکومت تزاری به بهانهٔ حفظ جان و مال اتباع روسیه، از جمله بسیاری از تاجران ایرانی مقیم تبریز، تهدید کرد که نیرو به تبریز می‌فرستد. اما ستارخان از چندین شرکت اروپایی در تبریز نوشته گرفت که دفاترشان تحت محافظت حکومت انقلابی است و "رضایت کامل" دارند.[۴۸] صدها انقلابی به محافظت از کنسولگری، بانکها و شرکتهای روسیه گماشته شدند. دستور صادر شد که با اتباع روسیه به احترام رفتار شود تا بهانه برای مداخله در ایران به دست حکومت تزاری نیفتد.

حکومت بریتانیا هنوز مداخلهٔ روسیه را قبول نداشت، زیرا کماکان برای مصالحه با شاه تلاش می‌کرد. ادوارد گری، وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، به حکومت روسیه هشدار داد که مداخله‌اش در ایران "سبب سوء نظر در انگلستان خواهد شد". در دومای روسیه، اعضای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از حکومت تزاری انتقاد کردند و اقدامهای آن حکومت را در ایران محکوم کردند. در نتیجه، قوای روسیه در مرز توقّف کرد و حکومت روسیه اعلام کرد که از حفاظت جدید اتباع خود در آذربایجان رضایت دارد.[۴۹]

حکومت انقلابی تبریز با پیروزی موقت بر نیروهای سلطنتی و نیز توقف پیشروی روسیه در آذربایجان، اعتماد به نفس بیشتری یافت. ستارخان برای شهر جلفا در مرز روسیه و ایران

حاکم مردمی جدیدی تعیین کرد. خیلی زود ۱۵۰ انقلابی از قفقاز به این حاکم جدید ملحق شدند.[۵۰] در تبریز سلسله اصلاحاتی به اجرا در آمد. سنگرها را برچیدند، خطوط تلگراف را تعمیر کردند. تدابیری برای بهداشت اتخاذ شد، تجارت از سر گرفته شد، و ساختمانها و خیابانها را مرمت کردند. مدارس نیز بازگشایی شدند و حسین عدالت، از مشروطه خواهان پرشور، مسئول جدید تعلیم و تربیت شد.

حفظ نظم و انضباط چندین هزار عضو ارتش انقلاب کار سادهای نبود. میان تاجران و زمینداران شهر، که حتی در گرماگرم جنگ هم زندگی نسبتاً راحتی داشتند، و رزمندگان تفاوتهای طبقاتی چشمگیری وجودداشت. شورایی تشکیل شد که وظیفهاش رسیدگی به امور رزمندگان بود. ستارخان در شهر و بازار و حتی به روی تپهها جارچی فرستاد و اعلام کرد که هر کس مخلّ زندگی اهالی تبریز و شهرهای اطراف شود و مقرّرات را نقض کند، محاکمه و مجازات می‌شود. یکی از انقلابیون قفقاز که متعرض زن‌جوانی شد، محاکمه و تیرباران شد.[۵۱]

برای ارزیابی خسارتهای جنگ، بخصوص خسارتهای سکنهٔ اروپایی، کمیتهٔ ویژهای تشکیل شد. تلگرافهایی به لندن و سنت پترزبورگ ارسال شد و به حکومتهای اروپا اعلام شد که هرگونه خسارت به اموال آنها جبران خواهد شد. سپس تلگراف طعنه آمیزی برای شاه مخابره شد که او را به یاد وعدههای قبلی‌اش می‌انداخت. "فرمودید که پس از تأمین امنیت تبریز، مجلس افتتاح می‌شود. حالا این شهر و اهالی‌اش کاملاً در امنیت هستند؛ پس نوبت شماست که به وعدهٔ خود عمل کنید."[۵۲]

در ۱۱ اکتبر [۱۹ مهر] چهارصد سرباز ایرانی بریگاد قزاق به فرماندهی کاپیتان اوشاکوف روسی تهران را به قصد تبریز ترک کردند. کلنل لیاخوف، رئیس بریگاد در تهران، به آنها گفت که "مشروطیت بزرگترین دشمن شماست" و وعده داد که اگر مقاومت تبریز را درهم بشکنند "هر چه ثروت در داخل تبریز است متعلق به شما خواهد بود".[۵۳] عین‌الدوله با بستن راههای شهر می‌خواست مردم تبریز را به گرسنگی بیندازد. بخصوص نیروهای او سعی داشتند جادهٔ تبریز - جلفا را مسدود کنند. این جاده شریان حیاتی مقاومت تبریز بود و مواد غذایی، مهمات، و مبارزان داوطلب از قفقاز از طریق این جاده وارد تبریز می‌شدند.

حیدرخان عمواوغلی، که قبلاً از نقش او در چندین سوء قصد تهران در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] سخن گفتهایم، به مبارزان مقاومت تبریز پیوسته بود. بعد از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]،

حیدرخان به باکو رفت و انقلابیون گرجی و ارمنی را تشویق کرد که به نهضت مقاومت آذربایجان بپیوندند. همچنین کارها را به نحوی ترتیب داد که چند آذری ثروتمند باکو به مشروطه خواهان سلاح و مهمات بفروشند.[۵۴] حیدرخان سپس به ستارخان و افرادش در تبریز ملحق شد و نقشهٔ قتل شجاع نظام مرندی، حاکم و فرمانده نیروهای سلطنتیِ مرند، را طرح کرد. در ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸ [۵ آبان ۱۲۸۷]، حیدرخان با کمک یک گرجیِ متخصصِ مواد منفجره، یک بمب بسته‌ای برای شجاع نظام و پسرش فرستاد. هر دو در اثر انفجار کشته شدند و کلیه مخالفان سرشناس مشروطه از اطلاعات نظامی پیشرفتهٔ انقلابیون قفقاز به هراس افتادند. فرقهٔ اجتماعیون عامیون و انجمنهای مختلف ایرانیان باکو سپس گروهی از انقلابیون را به جلفا اعزام کردند که اینان به تسخیر خوی کمک نمودند. شهرهای مرند، سلماس، و مراغه نیز به دست انقلابیون افتاد که از پشتیبانی روستاهای اطراف نیز برخوردار بودند. به فرمان اجتماعیون عامیون، حیدرخان کنترل مرند را به دست گرفت و انجمن محلی و چندین دفتر دیگر در آنجا شروع به کار کرد.[۵۵]

مشروطه خواهان تبعیدی ایران و حامیان اروپایی آنها رویدادهای تبریز را به دقت زیر نظر داشتند. بسیاری از نمایندگان و مشروطه خواهان به شهرهای بزرگ اروپا، قفقاز یا ترکیه گریخته بودند و در آن جا برای اعادهٔ رژیم مشروطه در ایران فعالیت می‌کردند. چندین نمایندهٔ سابق مجلس در نامه‌ها و مقاله‌هایی در *تایمز* خواهان بازگشایی مجلس شدند و اعلام کردند که حکومت محمدعلی شاه مشروعیتی در اخذ وام از خارج یا واگذاری امتیاز به حکومتهای اروپا ندارد.[۵۶] علمای مشروطه خواه نجف نیز تهدید کردند که شاه را تکفیر خواهند کرد و اعلام کردند که تا وقتی رژیم مشروطه اعاده نشود مردم حق دارند مالیات ندهند.[۵۷] در استانبول، انجمن سعادت که از مشروطه خواهان تبعیدی ایران تشکیل شده بود، با انجمن تبریز ارتباط تلگرافی روزانه برقرار کرد.[۵۸]

در تهران دیپلوماتهای بریتانیا و روسیه با همکاری یکدیگر سعی داشتند محمدعلی شاه را تشویق کنند که مجلس و قانون اساسی را با مجلس و قانون تعدیل شده‌تری جایگزین کند تا هم به فرمانروایان قاجار وجههٔ دموکراسی بدهد و هم حمایت دو قدرت خارجی از شاه را در مجامع بین‌المللی توجیه کند. روسیه و بریتانیا نگران نابسامانی مالی نیز بودند. هرج و مرج مالی در تهران ابعاد بزرگی یافته بود و ممکن بود سبب معارضهٔ دو قدرت بیگانه شود.

انتخاب مجلسی جدید و محافظه‌کارتر ممکن بود نوعی ثبات مالی در کشور به وجود آورد. هارتویگ، وزیر مختار روسیه در تهران، در ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] تقاضای انتقال کرد و در نوامبر [آبان] تهران را ترک گفت. م.سابلین، کاردار سفارت، امور را به عهده گرفت. آلکساندر ایزوُلسکی، وزیر امور خارجهٔ روسیه، با بعضی تغییرات سیاسی در ایران موافقت کرد اما با نهضتهای انقلابی تبریز و اصفهان همچنان خصومت می‌ورزید. خطر مداخلهٔ قریب‌الوقوع روسیه کماکان مقاومت کنندگان آذربایجان را تهدید می‌کرد.[۵۹] سفارتهای روسیه و بریتانیا با شاه توافق کردند که پارلمان جدید شامل نمایندگان اصناف نباشد، انجمنها دوباره سر کار نیایند، و آزادی مطبوعات دیگر مثل قبل نباشد. با وجود این، محمدعلی شاه از تشکیل یک نهاد مقننهٔ انتخابی اکراه داشت و دائماً دفع‌الوقت می‌کرد.[۶۰]

شاه تقاضای وام چهارصد هزار پوند استرلینگ را دوباره مطرح کرد، اما حکومت بریتانیا در اعطای این وام تردید نمود. بریتانیا تحت فشار بین‌المللی بود تا به حکومت ایران وام داده نشود. از این رو، اعلام کرد که به شرطی وام را خواهد داد که محمدعلی شاه شرایطی را بپذیرد. شاه می‌بایست از نهضت مشروطه حمایت کند، از این وام در راه سرکوب مشروطه خواهان استفاده نکند، و در نحوهٔ خرج وجوه مربوطه کنترلهایی برقرار کند. اما در ۲۲ نوامبر ۱۹۰۸ [۳۰ آبان ۱۲۸۷]، شاه پس از درنگها و بررسیها دربارهٔ پیشنهاد تشکیل یک مجلس دیگر، اعلامیه‌ای صادر کرد با این مضمون که هرگونه فکر انعقاد پارلمان را کنار گذاشته است زیرا علما گفته‌اند که چنین تشکیلاتی مغایر اسلام است.[۶۱]

این اعلامیه سیاستمداران جامعهٔ اروپا را مأیوس کرد، اما مردم ایران را نیز در این باورشان راسختر کرد که شاه اساساً قصد اعادهٔ مشروطهٔ سابق یا حتی مشروطهٔ تعدیل شده‌تر را ندارد. علمای مشروطه خواهِ کربلا و نجف بلافاصله با این اعلامیه مخالفت کردند و با نامه‌ها و تلگرافها و بیانیه‌هایی حمایت خود را از نهضت نشان دادند. آنان خواهان مبارزه برای اعادهٔ حکومت مشروطه شدند و در صدد برآمدند که با نفوذ شیخ فضل‌الله نوری و میرزا حسن مجتهد (که از حامیان شاه بودند) مقابله کنند.[۶۲]

مقاومت تبریز بخش بزرگی از قشون سلطنتی را به این منطقه جلب کرده بود، و از این رو، مناطق دیگر فرصتِ تنفس یافتند. چندین ایالت که تا حدودی از یورش دامنه‌دار حکومت مصون بودند سلسله اعتراضها و قیامهایی را آغاز کردند. در سراسر زمستان ۱۹۰۹

[۱۲۸۷] حکومتهای محلی طرفدار مشروطه با استفاده از حمایت مردم در چند منطقه روی کار آمدند. این اعتراضها و قیامها در اثر دعوت علمای نجف برای عدم پرداخت مالیاتها، تقویت شدند.[۶۳]

در زمستان ۱۹۰۹ حکومتهای محلی خودمختار در بسیاری از بخشهای کشور تشکیل شدند، از جمله در مشهد، در اصفهان، و نیز در گیلان که هنوز اعتراض به مالیاتهای اضافی در آن ادامه داشت.[۶۴] نخستین شهر بزرگی که حکومت مشروطه تشکیل داد اصفهان بود. محمدعلی شاه مرتکب اشتباه شده بود و رهبری عشایر بختیاری را از صمصام‌السلطنه به برادرش منتقل کرده بود. در ۵ ژانویهٔ ۱۹۰۹ [۱۶ دی ۱۲۸۷] صمصام‌السلطنه اصفهان را تصرف کرد و هواداری خود از مشروطیت را اعلام داشت. عشایر بختیاری دست به کار سنگربندی شدند و هر روز داوطلبانی از بخشهای مجاور به آنها پیوستند. آنها با کنار گذاشتن اختلافهای درونی خود نیروی متّحدی به وجود آوردند که شمار آن به چهارهزار نفر می‌رسید. یک هفته بعد، انتخابات عمومی برگزار شد و مجدداً انجمن اصفهان با پنجاه و دو عضو در کاخ تاریخی چهلستون برقرار گردید.[۶۵]

در اواخر مارس ۱۹۰۹ [فروردین ۱۲۸۸] در شیراز، همدان، بوشهر و بندرعباس نیز وضع مشابهی به وجود آمد.[۶۶] انقلابیون در بندرعباس حاکم درباری را خلع کردند و ادارهٔ گمرکات را به دست گرفتند.[۶۷] در شیراز، خاندان متنفّذِ قوام از نیروهای بختیاری در اصفهان حمایت کرد. شهر قزوین نیز آبستن تحولاتی مشابه بود.[۶۸] به این ترتیب، چه در شمال و چه در جنوب، مشروطه خواهان کنترل خود را بر تجارت خارجی بیشتر می‌کردند و منافع دراز مدت بریتانیا و روسیه را در منطقه به خطر می‌انداختند.

در ۸ فوریهٔ ۱۹۰۹ [بهمن ۱۲۸۷] در رشت کودتایی رخ داد و سردار افخم (حاکم گیلان) به قتل رسید و حکومت انقلابی موقت روی کار آمد.[۶۹] نهضت به سراسر گیلان سرایت کرد و "در بسیاری از روستاها دسته‌های انقلابی به پا شد".[۷۰] کمیتهٔ انقلاب رشت هشدار داد که اگر شاه حکومت مشروطه را در ایران اعاده نکند، کمیته راه اصلی منطقهٔ خزر به تهران را مسدود می‌کند و مسیر تجارت خارجی به خطر می‌افتد. در اواخر مارس ۱۹۰۹ [فروردین ۱۲۸۸] یک خبرنگار *تایمز* سقوط تهران را پیش‌بینی کرد: "پیشرویهای ملّیون از شهری به شهر دیگر ادامه دارد و بقایای اقتدار شاه خیلی زود و به سرعت محو خواهد شد."[۷۱]

مداخلهٔ روسیه و پایان محاصره

در ۴ فوریهٔ ۱۹۰۹ [۱۵ اسفند ۱۲۸۸] نیروهای سلطنتی موفق شدند که راههای تبریز را ببندند. بیش از دوازده هزار سرباز این شهر را به طور کامل محاصره کردند.[۷۲] قبل از محاصره، تقی‌زاده و مساوات، دو مشروطه خواه برجستهٔ آذربایجانی، به مقاومت کنندگان تبریز ملحق شده بودند. تقی‌زاده بلافاصله نقش مهمی در امور انجمن تبریز و مذاکرات سیاسی آن پیدا کرد. مساوات انتشار روزنامهٔ خود را از سر گرفت.[۷۳] اما اندکی بعد رفته رفته اختلافهای سیاسی در نهضت پدیدار شد. تقی‌زاده در یک سخنرانی عمومی خطاب به انقلابیون تبریز از آنان خواست رفتاری خلافِ "هدفهای ملت" در پیش نگیرند، که البته منظور تقی‌زاده مخالفت با نظرات خودش و دیگر روشنفکران نهضت بود.[۷۴] اختلاف تقی‌زاده و مجاهدین انقلابی، از جمله ستارخان، صرفاً اختلاف شخصی نبود، بلکه چنان که در فصل بعد خواهیم دید، در جناح رادیکال نهضت تعارضهای تئوریک قابل توجهی ریشه دوانده بود.

اوضاع تبریز روز به روز وخیمتر می‌شد. ثروتمندان معمولاً ارزاق اساسی، مانند گندم، آرد، گوشت قرمه، نفت و حبوبات را در پاییز ذخیره می‌کردند و فقط در زمستانهای طولانی آذربایجان موادّ تازهٔ مورد مصرف خود را می‌خریدند. اما تهیدستان فقط روز را شب می‌کردند. در نتیجه، با وجود جنگ، ثروتمندان غذای کافی برای زندگی داشتند، اما خانوارهای تهیدست گرسنگی می‌کشیدند. ستارخان سعی می‌کرد قیمت نان را ثابت نگه دارد، و تاجرانی را که گرانفروشی یا احتکار می‌کردند به مجازات می‌رساند. یک بار نانوایی به جرم گرانفروشی آرد تیرباران شد.[۷۵] با وجود این اقدامها، تهیدستان شهر به مراتب اوضاعی وخیمتر از رزمندگان داشتند، زیرا جیرهٔ روزانهٔ رزمندگان را ستارخان، باقرخان، و انجمن تبریز تأمین می‌کردند. عدهٔ زیادی از اهالی علف می‌خوردند و از گرسنگی و بیماری جان می‌دادند.

هاورد باسکرویل (معلم جوان امریکایی) و و.ا.مور، روزنامه‌نگار بریتانیایی که از جانب کمیتهٔ ایرانِ لندن به تبریز اعزام شده بود، به انقلابیون تبریز ملحق و هر کدام سردستهٔ گروهی از رزمندگان شده بودند.[۷۶] مقاومت ادامه یافت، زیرا تسلیم به معنی مرگ به دست راهزنانی بود که به امید غارت و چپاول تبریز در ارتش سلطنتی می‌جنگیدند. حتی *تایمز* خواستار

مداخلهٔ انساندوستانه در حمایت از محاصره شدگان شد : "اگر تبریز مقاومت کند هزاران نفر از گرسنگی می‌میرند، و اگر سقوط کند احتمالاً دهها هزار نفر قتل عام می‌شوند."[۷۷]

در مارس ۱۹۰۹ [اسفند ۱۲۸۷] نارضایی سکنهٔ تهیدستِ تبریز بالا گرفته بود. تعداد رزمندگان مجاهدین به علت بیماری و ترک پایگاهها به حدود پانصد نفر کاهش یافته بود.[۷۸] در اواسط آوریل [فروردین]، نمایندگان انجمن تبریز، از جمله ثقةالاسلام که اسماً در جریان نبردهای تبریز بیطرف مانده بود، وارد مذاکراتی با قوای سلطنتی شدند.[۷۹] این نمایندگان خواستار مصالحه بر سر مشروطهٔ معتدلتری بودند و به فکر طلب عفو برای مقاومت کنندگان بودند. اما به رغم مداخلهٔ سفارتهای روسیه و بریتانیا، شاه به محاصرهٔ تبریز ادامه داد و همچنان مانع ورود مواد غذایی حتی برای خارجیان شد.

تا این زمان، انقلابیون تبریز کاری به گمرکات محل نداشتند. حکومت روسیه به عنوان بخشی از بهرهٔ وامهایی که به ایران داده بود منظماً قسمتی از عوایدگمرکات را دریافت می‌کرد. انجمن تبریز، تحت فشار محاصره، از رئیس گمرک تقاضای ده هزار پوند استرلینگ کرد. او امتناع کرد و به کنسولگری روسیه پناه برد و ادارهٔ گمرک به دست حکومت انقلابی افتاد.[۸۰] در همین حال، در بندر بوشهر در کنار خلیج‌فارس، سید مرتضی تنگستانی، یکی از رهبران عشایر که به مشروطه‌خواهان کمک کرده بود تا در آن منطقه قدرت بگیرند، عواید گمرکی این بندر را مصادره کرد. قبلاً این پول نیز به عنوان بخشی از بهرهٔ وامهای بریتانیا برای حکومت بریتانیا ارسال می‌شد.[۸۱]

به این ترتیب، رویدادهای مارس و آوریل ۱۹۰۹ [فروردین ۱۲۸۸] مستقیماً منافع دو قدرت را در شمال و جنوب ایران به خطر انداخت، و نوعی میانجیگری لازم شد. فشار بین‌المللی فزاینده‌ای نیز در حمایت از سکنهٔ محاصره شدهٔ تبریز به وجود آمده بود. رویدادهای آذربایجان را در قفقاز به دقت دنبال می‌کردند و ستارخان را قهرمانی بزرگ می‌دانستند. حکومت تزاری تحمل نداشت که بار دیگر روحیهٔ انقلابی ۱۹۰۵ در منطقهٔ قفقاز شعله‌ور شود.[۸۲] گرسنگی و استیصال تهیدستان تبریز چنان ابعاد خطرناکی یافته بود که حیات و امنیت خارجیان مقیم شهر نیز (که غذا و وسایل امرار معاش محدودی داشتند) به خطر افتاده بود.[۸۳] چند حادثه و شایعات مربوط به حملهٔ قریب‌الوقوع مردم گرسنه به اقامتگاههای خارجیان، حساسیت بین‌المللی را برانگیخت و روسیه و بریتانیا را به اقدامهای

فوری واداشت.[۸۴] شاه به اردوی سلطنتی در خارج از تبریز دستور داد تا ترتیب خروج اتباع خارجی را بدهند. ولی بسیاری از اتباع "خارجی" تاجران ایرانی‌الاصلی بودند که تبعهٔ روسیه شده بودند و حاضر نبودند بستگان و دوستان خود را رها کنند.[۸۵]

در اواسط آوریل ۱۹۰۹ [فروردین ۱۲۸۸]، دو قدرت خارجی در مورد بن بست ایران به توافق رسیدند. بارکلی (وزیر مختار بریتانیا) و سابلین (کاردار روسیه) در ۲۰ آوریل [آخر فروردین] به ملاقات شاه رفتند؛ نگرانی خود را در مورد امنیت خارجیان مقیم تبریز اعلام کردند و خواستار آتش‌بس فوری و اجازهٔ ارسال مواد غذایی به شهر شدند. محمد علی شاه ابتدا با آتش‌بس موافقت نمود، اما بعداً خلف وعده کرد و نه تنها اعلام آتش‌بس نکرد بلکه اجازهٔ ارسال مواد غذایی را هم نداد. در همان روز، براساس توافق قبلی روسیه و بریتانیا، سربازان روسیه به طرف ایران به راه افتادند؛ هدف اعلام شدهٔ آنها این بود که برای سکنهٔ اروپایی تبریز امکان خروج از شهر را فراهم کنند.[۸۶]

اخبار پیشروی ستونهای قشون روس، تبریز را به بیم و هراس افکند. انجمن تبریز در سراسر زمستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۷] در تمامی مراجعات خود به جامعهٔ بین‌المللی خواهان اقدامها و تدبیرهای دیپلوماتیک به منظور حل و فصل مسالمت‌آمیز مخاصمه با شاه شده بود، اما اکنون شهر با خطر مداخله و اشغال روسیه مواجه می‌شد. روز بعد، آخرین تلاشهای مور و باسکرویل برای خاتمهٔ محاصره با شکست مواجه شد. باسکرویل در این آخرین نبرد تبریز به قتل رسید.[۸۷] انجمن تبریز، به پیشنهاد تقی‌زاده، تسلیم شاه شد تا شاید از اشغال آذربایجان توسط روسیه جلوگیری شود.در ۲۴ آوریل ۱۹۰۹ [۴ اردیبهشت ۱۲۸۸]، انجمن تلگرافی برای محمد علی شاه فرستاد و از "پدر نامهربان" خواست تا "وطن مشترک را از خطر تجزیه نجات دهد".[۸۸] رهبران تبریز به مداخلهٔ قریب الوقوع روسیه اعتراض کردند و خواهان عدم مداخلهٔ دو قدرت بزرگ شدند. "وقتی بریتانیای کبیر با بوئرها می‌جنگید، ایران بیطرف بود؛ وقتی روسیه نیز در منچوری درگیر جنگ با ژاپن بود، ایران بیطرف بود. پس بریتانیا و روسیه چه حقی دارند که وقتی ایران درگیر جنگ داخلی است مداخله کنند؟"[۸۹] در ۲۵ آوریل [۵ اردیبهشت] محمد علی شاه به محاصرهٔ تبریز خاتمه داد و عفو عمومی اعلام کرد. اما برای جلوگیری از مداخلهٔ روسیه دیر شده بود. چند روز بعد، دو هزار و ششصد سرباز روس به فرماندهی ژنرال زنارسکی از مرز گذشتند وبه جنگ تبریز خاتمه دادند.[۹۰]

ورود قوای روسیه مردم را از گرسنگی نجات داد، اما مداخلهٔ خارجی به زودی تبدیل به اشغال شد. سربازان روسیه دشمن انقلابیون تبریز بودند و انقلابیون به سرعت خلع سلاح می‌شدند. بخصوص جان انقلابیون قفقازی در خطر بود، زیرا آنها اتباع یاغی روسیه به شمار می‌رفتند و می‌بایست مجازات شوند.[۹۱] شبانه مراسم ویژه‌ای برای این انقلابیون، که در ایام نیاز به یاری مردم تبریز شتافته بودند، برگزار شد. اعضای انجمن تبریز و ستارخان شخصاً از آنها تشکر کردند و سپس آنها را مخفیانه به بیرون شهر فرستادند. عدهٔ زیادی از آنها توانستند از رود ارس بگذرند و به خانه‌های خود برگردند.

از بسیاری جهات، جنگ داخلی نقطهٔ اوج نهضت رادیکال بود. وقتی مجلس به توپ بسته شد و روشنفکران برجستهٔ نهضت در ژوئن ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] مجبور به جلای وطن شدند، مرکز انقلاب از تهران به تبریز انتقال یافت. ارتش مقاومت مجاهدین در تبریز، به فرماندهی ستارخان و به کمک انجمن تبریز و مرکز غیبی، رهبری جدیدی پدید آورد. آنها نه تنها حکومت نظامی ایجاد نکردند، بلکه در گرماگرم نبردها از هیچ کوششی برای ایجاد نهادهای دموکراتیک در تبریز فروگذار نکردند. ایالتهای دیگر نیز به زودی از آذربایجان سرمشق گرفتند و حکومتهای محلی و انجمنها یکی پس از دیگری روی کار آمدند. درهمین‌حال، مبارزه برای اعادهٔ رژیم مشروطه به شیوه‌هایی انجام می‌شد که درخور یک نهضت اجتماعی انقلابی بود و از حمایت مسلمانان و غیر مسلمانان به یکسان بهره‌مند بود. تاجران جزء، کارگران، جوانان، پیشه‌وران، طلاّب، دهقانان، زنان، و بعضی از عشایر در کنار یکدیگر جنگیدند و تقسیم صدها سالهٔ جامعهٔ ایران به طبقات، اقوام، مذاهب و جنسیتها را نادیده گرفتند. همان طور که در فصل بعد خواهیم دید، این پیشتازان انقلابهای جدید جهان سوم در مبارزهٔ خود علیه ارتش سلطنتی و دو قدرت بزرگ امپریالیستی، که حامی شاه بودند، پیوندهای مهم و همبستگی بین‌المللی با دیگران برقرار کردند. انقلابیون ایران دریافته بودند که در قرن بیستم، جنگ علیه استبداد داخلی و امپریالیسم باید علاوه بر جبههٔ داخلی، در عرصهٔ بین‌المللی نیز جریان یابد.

فصل ۹

همبستگی ملل و اقوام:
فتح تهران

تاریخ به وضوح به ما می‌آموزد که نبرد علیه استعمار مستقیماً از راههای ناسیونالیسم نمی‌گذرد ... آگاهی ملی، که البته همان ناسیونالیسم نیست، تنها چیزی است که به ما بُعد بین المللی خواهد داد.

فرانتس فانون، دوزخیان زمین

تلاش برای اعادهٔ مشروطه منحصر به درون ایران نبود. ایرانیان تبعیدی در بریتانیا، فرانسه، سویس و ترکیه با بهره‌گیری از حمایت فعالان سیاسی، روشنفکران و سیاستمداران لیبرال این کشورها، تأثیر بسزایی در سیر رویدادهای ایران نهادند. بُعد چند قومی نهضت انقلابی، بخصوص در آذربایجان و گیلان، گواه خصلت دموکراتیک نهضت بود و به پیوند انقلابیون ایران با هواداران رادیکال اروپایی کمک کرد. در میان روشنفکران لیبرال و رادیکال اروپا که به نهضت در خطر افتادهٔ ایران یاری رساندند، عده‌ای از اعضای پارلمنت بریتانیا و کمیتهٔ ایران (مستقر در لندن) به چشم می‌خوردند که بارها از حکومت بریتانیا تقاضای حمایت از نهضت مشروطهٔ ایران را کردند. اعضای برجسته‌ای از انترناسیونال دوم (فدراسیون سازمانهای سوسیال دموکرات اروپا)، بخصوص حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، نیز به یاری نهضت مبارزاتی ایران فرا خوانده شدند. از همه مهمتر، حمایت انقلابیون مناطق قفقاز از نهضت مقاومت بود. انجمن سعادت در استانبول به مقاومت کنندگان تبریز و رشت کمکهای مالی‌وسیاسی کرد و به‌نوعی واسطهٔ نهضت مقاومت در داخل و حامیانش در خارج شد. در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [تیر ۱۲۸۸]، در گیلان رهبران ارتش انقلابی و چند قومیتی *مجاهدین*،

پس از اشتراک مساعی با رهبران بختیاری جنوب، عازم فتح پایتخت شدند. آنها به طرف پایتخت پیشروی‌کردند و در ۱۶ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۲۵تیر ۱۲۸۸] حکومت‌مشروطه را برگرداندند.

کمیتهٔ ایران در لندن و انجمن سعادت در استانبول

مقاومت تبریز شعله‌های مشروطیت را در داخل کشور زنده نگه داشت، اما ایرانیان تبعیدی و حامیان اروپایی آنها نیز در آگاهاندن جهانیان از سرنوشت انقلاب ایران تلاش کردند. آنها علاوه بر تشکیل انواع کمیته‌های حمایت، داوطلب و کمک پولی به آذربایجان و گیلان فرستادند، در مراکز روشنفکری اروپا و ترکیه سخنرانی کردند و برای تعدادی از روزنامه‌های خارجی مطالبی نوشتند.[1]

در پاییز ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] تقریباً دویست روشنفکر تبعیدی ایرانی در اروپا بودند.[2] عده‌ای نظیر علی‌اکبر دهخدا (نویسندهٔ *صور اسرافیل*)، که به پاریس و سپس به سویس رفته بود، مواضع انقلابی گرفتند و علناً شاه را نفی کردند. سیاستمداران میانه‌روتر، نظیر ممتازالدوله (رئیس مجلس) که در پاریس اقامت گزیده بود، و حتی رادیکالهایی مانند تقی‌زاده، خیلی زود به مخالفت دیپلوماتهای بریتانیایی با هرگونه جنبش انقلابی در ایران پی بردند و سعی فراوان کردند تا تصویری متعادل از انقلاب ایران به مخاطبان اروپایی خود ارائه دهند.[3]

تقی‌زاده در اواخر سپتامبر ۱۹۰۸ [اوایل مهر ماه ۱۲۸۷] وارد لندن شد و با چندین مشروطه‌خواه برجستهٔ دیگر، از جمله معاضدالسلطنه (نمایندهٔ مجلس)، محمدصادق طباطبایی (سردبیر نشریهٔ *مجلس*) و محمدعلی تربیت (روشنفکر آذربایجانی)، دیدار کرد. همهٔ این مشروطه‌خواهان مورد حمایت ادوارد براون، پژوهشگر بریتانیایی، بودند. ادوارد براون با تقی‌زاده روابط صمیمانه‌ای داشت و در جلب حمایت بیشتر از آرمان ایرانیان در لندن نقش مهمی بازی کرد. برخلاف بسیاری از شرق شناسان که نتیجهٔ پژوهشهای خود را در خدمت سیاستهای امپریالیستی قرار می‌دادند، براون کوشش بسیار کرد تا تصویر مثبتی از انقلاب مشروطهٔ ایران را در نظر مردم بریتانیا ارائه دهد. او بعضی از تناقضهای انقلاب را کمرنگ جلوه داد و در نوشته‌ها و سخنرانیهایش چنین القاء کرد که مشروطه خواهان تبعیدی کاملاً در سیاست میانه‌رو هستند و به محمدعلی شاه وفادارند. براون تلاش کرد حس عدالتخواهی هم میهنان خود را برانگیزد و اظهار امیدواری کرد که "رحم و مروت و

جوانمردی در میان انگلیسیهای قرن بیستم کاملاً از بین نرفته باشد."[۴] بسیاری از سیاستمداران بریتانیا می‌ترسیدند که "پیروزی حکومت مشروطه و دولت منتخب در ایران سبب تشدید دعاوی مشابه در هند و مصر شود". اما براون که از نهضت ایرلند برای حق تعیین سرنوشت نیز حمایت می‌کرد، روایتی از اوضاع ایران به جامعهٔ بریتانیا ارائه می‌داد که در آن مبارزهٔ ایران در راه حاکمیت ملی برتر از مبارزات مشابه در شرق می‌نمود و برای ایران "استثنا" قایل می‌شد. به نظر او، ایرانیان "مردمانی ممتاز، بی‌نظیر و سوای همهٔ ملتها" بودند و بیش از بقیهٔ ملتها استحقاق دموکراسی و استقلال ملی را داشتند.[۵]

در ۱۵ اکتبر ۱۹۰۸ [۲۲ مهر ماه ۱۲۸۷] معاضدالسلطنه و تقی‌زاده "بیانیهٔ پناهندگان" را در *تایمز* لندن منتشر کردند. نویسندگان بیانیه دستاوردهای مجلس اول و از جمله تنظیم بودجهٔ متعادل و تصویب قوانین مدنی را برشمردند. گفتند که اگر قدرتهای اروپا از "حمایت مادی یا معنوی" از شاه دست بردارند، انقلاب مشروطه قابل احیاء است. البته معاضدالسلطنه و تقی‌زاده خود از رفتار بسیاری از انجمنها شاکی بودند، اما چون می‌دانستند که سیاستمداران اروپا انجمنهای مردمی را نهادهای "انقلابی" آشوب طلب تلقی می‌کنند و به این نوع تشکیلات بدگمان هستند، تصمیم گرفتند فقط بر دستاوردهای مثبت این انجمنها تأکید کنند. آنها از انجمنهای ایالتی و ولایتی و مردمی با افتخار یاد کردند، و اشاره کردند که انجمنهای مردمی در بسیاری از امور اجتماعی و سیاسی، مانند برنامه‌های آموزشی و رفاهی برای کمک به محرومان، سهم داشته‌اند.[۶]

در ۲۹ [۶ آبان] اکتبر هـ. ف.ب.لینچ، عضو لیبرال پارلمنت و تاجری که در ایران و نقاط دیگر منطقهٔ خلیج فارس منافعی داشت، تدارک ملاقاتی را برای تقی‌زاده و معاضدالسلطنه با بیست و پنج عضو پارلمنت بریتانیا داد. این دیدار چنان موفقیت آمیز بود که روز بعد، یک کمیتهٔ مخصوص ایران، با شعبه‌های پارلمانی و خارج از پارلمان، تشکیل شد.[۷] کمیتهٔ ایران عمدتاً به واسطهٔ نفوذ لینچ و با حمایت و تشویق براون تأسیس شد.[۸] لینچ رئیس این کمیته و براون نایب رئیس آن شد. لینچ که در بعضی از مبارزات برای حقوق ملتهای مستعمره شرکت کرده بود، حامی سرسخت تجارت آزاد در شرق بود. به نظر او، اصلاحات دموکراتیک در ایران اصلاحات اقتصادی را تسهیل می‌کرد و به فعالیتهای تجاری او در منطقه رونق می‌داد. در ضمن، لینچ از افزایش نفوذ روسیه، و موانعی که ممکن بود در اثر نفوذ روسیه بر سر راه

فعالیتهای اقتصادی ایجاد شود، نگران بود. اعضایی از هر دو مجلس پارلمنت، و بخصوص احزاب دست چپی مخالف ادوارد گری (وزیر امور خارجهٔ بریتانیا)، در کمیته شرکت داشتند. هدف آنها اعمال فشار به ادوارد گری بود تا سیاست عدم مداخلهٔ بریتانیا را در ایران رعایت کند و ایرانیان مناقشات خود را فارغ از مداخلهٔ بریتانیا یا روسیه حل و فصل کنند، و جامعهٔ اروپا نیز تشویق شود که به اعادهٔ حکومت مشروطه یاری برساند. این گروه در ممانعت حکومت بریتانیا از موافقت با اعطای وام به شاه نقش مهمی بازی کرد و به هماهنگی فشارهای بین‌المللی برای اعادهٔ رژیم مشروطه یاری رساند. کمیتهٔ ایران گزارشگر خود، و.ا.مور، را نیز به ایران اعزام کرد تا با نوشته‌های خصمانه‌ای که انتظار می‌رفت گزارشگر *تایمز*، دیوید فریزر، منتشر کند مقابله کنند.[۹]

براون و تقی‌زاده به نمایندگی از طرف مشروطه خواهان با گروههایی چند، و از جمله دانشگاهیان، گفت‌وگو کردند. براون در یک سخنرانی برای انجمن آسیای میانه در ۱۱ نوامبر تاریخ نهضت اصلاح‌طلبانهٔ ایران را شرح داد و از مجلس تمجید کرد. او خواستار خروج افسران قزاق روس درتهران واعضای کنسولگری‌روسیه درتبریز (که در کنار نیروهای سلطنت قرار گرفته بودند) شد و اعلام کرد که اعادهٔ مشروطیت در ایران به منافع بریتانیا در منطقه کمک می‌کند.[۱۰]

تقی‌زاده، که اظهاراتش را در دیدارها و ملاقاتها براون ترجمه می‌کرد، گفت که رژیم مشروطه "برابری مذهبی واقعی، و نه لفظی، برای کشور به ارمغان آورده است" و به اکثریت مسلمان و بخصوص اقلیت زردشتی نوعی آزادی داده است که قبلاً از آن خبری نبود. او از هواداری بریتانیا در مراحل اولیهٔ نهضت سخن گفت و بریتانیاییها را "پدرخواندگان مشروطیت" نامید، اما خواهان سیاست "عدم مداخله" چه از جانب روسیه و چه از جانب بریتانیا شد. تقی زاده متذکر شد که با توجه به احساسات قدرتمند مردم، اعادهٔ مشروطیت در ایران اجتناب ناپذیر است. بیم مداخلهٔ روسیه به طرفداری از شاه می‌رفت. اما اروپا باید بداند که ایرانیان "بدترین استبداد را بر آزادترین حکومتی که با مداخله و سلطهٔ خارجی همراه باشد" ترجیح می‌دهند.[۱۱] اقدامهای کمیتهٔ ایران و احزاب دست چپی مخالف ادوارد گری، با استقبال سایر مشروطه‌خواهان تبعیدی و ازجمله انجمن‌سعادت استانبول، انقلابیون گیلان، و علمای مشروطه‌خواه نجف مواجه شد. کمیته ظاهراً ایزوُلسکی (وزیر امور خارجهٔ

روسیه) و سفارت روسیه در تهران را نیز تحت تأثیر قرار داد.[۱۲] در این دوره، لینچ و دیگر اعضای کمیتهٔ ایران با سردار اسعد (رهبر بختیاری) که به لندن سفر کرده بود نیز دیدار کردند.[۱۳] سرداراسعد از چندجهت تشویق شد تا به اعادهٔ نظم دموکراتیک در تهران کمک کند.

در دسامبر ۱۹۰۸ [آذر - دی ۱۲۸۷] تقی‌زاده و همقطارانش لندن را ترک کردند. تقی‌زاده مخفیانه به تبریز رفت و در آنجا به اتفاق همتای خود، مساوات، در نهضت مقاومت فعالیت کرد. معاضدالسلطنه به پاریس رفت (حدود پنجاه مشروطه خواه به آن شهر پناه برده بودند) و سرانجام از سویس سردرآورد و به علی‌اکبر دهخدا (نویسندهٔ *صور اسرافیل*) کمک کرد تا سه شمارهٔ آخر نشریه‌اش را از ایوردون منتشر کند. *صور اسرافیل* در تبعید لحنی سازش ناپذیرتر یافت و بر اساس این استدلال که شاه دیگر وکالتی از جانب مردم ندارد خواهان خاتمهٔ حاکمیت شاه شد.[۱۴]

چند هفته‌ای بعد از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد - تیر ۱۲۸۷]، انجمن سعادت که خود را نمایندهٔ تبعیدی انجمن تبریز می‌دانست در استانبول تشکیل شد. بیست هزار ایرانی در استانبول اقامت داشتند. انجمن سعادت که هفته‌ای دو بار تشکیل جلسه می‌داد، در آغاز سی عضو داشت که ده نفر آنها نمایندگان تاجران و بیست نفر آنها نمایندگان اصناف بودند.[۱۵] عده‌ای از مشروطه خواهان ایرانی بعد از کودتا به تفلیس و باکو گریخته بودند که در آنجا شعبه‌های سازمان سوسیال دموکراتها و حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از نهضت مقاومت حمایت می‌کردند. اما کنترل و سختگیری پلیس تزاری، فعالیت سیاسی علنی را بسیار دشوار کرد و عده‌ای از این فعالان به استانبول رفتند و به انجمن سعادت ملحق شدند. با توجه به اینکه سازمان سوسیال دموکراتها روابط نزدیکی با ترکهای جوان و احزاب ملی‌گرای ارمنی برقرار کرده بود، انتقال به استانبول تسهیل و تشویق هم می‌شد.[۱۶]

احیای رژیم مشروطه در ترکیه در ۲۳ ژوییهٔ ۱۹۰۸ [اول مرداد ۱۲۸۷] فضای دلگرم‌کننده‌ای برای مشروطه خواهان ایرانی فراهم آورد. انجمن سعادت با حزب اتحاد و ترقی ترکیه روابط صمیمانه برقرارکرد و توانست به طرق گوناگون به نهضت آذربایجان کمک کند. انجمن تبریز و انقلابیون گیلان را با علمای مشروطه خواه عتبات و تبعیدیان اروپا در تماس قرار داد؛ تظاهرات اعتراض آمیز در برابر سفارتخانه‌های خارجی برپا کرد؛ اخبار وقایع تبریز را نیز به جهان خارج رساند و اعلامه‌های انجمن تبریز خطاب به دیپلوماتهای اروپایی را پخش کرد.

انجمن سعادت به جمع‌آوری پول از حامیان در ترکیه، هند، و اروپا برای سکنهٔ محاصره‌شدهٔ تبریز و انقلابیون رشت نیز کمک کرد. دربهار ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] دهخدا و معاضدالسلطنه به استانبول رفتند و به بقیه ملحق شدند و دهخدا نشریهٔ **سروش** را منتشر کرد.[۱۷]

انجمن سعادت بیشتر نوعی شبکهٔ ائتلافی از گرایشهای سیاسی بود تا سازمانی با ایدئولوژی واحد. طبق بعضی از روایتها، چندین عامل دستگاه سلطنت هم در آن بودند. این تشکیلات جلسه‌ها و میتینگهای علنی به خاطر آرمان مشروطیت برگزار می‌کرد که اشخاص والامقام اروپایی و نیز نمایندگانی از سازمانهای مختلف سیاسی در آن حضور می‌یافتند. در یکی از جلسه‌ها که شیخ اسدالله ممقانی (روحانی مترقی از عتبات) و سخنرانان دیگر از ضرورت اتحاد همهٔ ملل مسلمان در برابر تجاوزهای روسیه بحث کردند، یکی از رهبران حزب داشناک ارمنی به ایرانیان توصیه کرد که از تجربهٔ ارمنیان درس بگیرند. ارمنیان علیه حاکمیت عثمانی قیام کرده بودند، به این امید که سایر ملل مسیحی به کمک آنها بشتابند. اما هیچ کمکی نیامد و ارمنیان قتل عام شدند. از این رو، سخن از "وحدت مسلمانان" چندان ثمری ندارد و ایرانیان اگر می‌خواهند به استقلال نایل شوند نباید به هیچ ملت دیگری چشم بدارند جز خودشان.[۱۸]

سعید سلماسی نمایندهٔ جناح چپ تشکیلات بود. او علیه مداخلهٔ خارجی در امور داخلی ایران سخن گفت و مقصود خود و سوسیالیستهای دیگر را از رژیم مشروطه در ایران با صراحت بیان کرد : "ما مشروطهٔ دهقانی و برزگر می‌خواهیم نه مشروطه‌ای که مالکین و ارباب املاک و سایر رؤسا و حکام می‌خواهند و ما فرقهٔ سوسیالیست هستیم."[۱۹]

ایرانیان عشق‌آباد و بخارا در آسیای میانه نیز به انقلابیون آذربایجان، گیلان و خراسان دست یاری دادند. دهها هزار روبل و نیز مهمات از جانب انجمنهای آسیای میانه برای انقلابیون ایران، و بخصوص تبریز، ارسال شد. در اواخر ۱۹۰۸ [پاییز ۱۲۸۷] ، انقلابیون ایرانی عشق‌آباد، از جمله صدها دهقان، خراسان را اشغال کردند. اما این قیام در ژانویهٔ ۱۹۰۹ [دی - بهمن ۱۲۸۷] سرکوب شد. در ماه مه [اردیبهشت - خرداد]، انجمن بخارا سی نفر را برای الحاق به نهضت انقلابی به رشت اعزام کرد.[۲۰] به این ترتیب، حمایت و همبستگی که مشروطه خواهان از آن برخوردار شدند، در تداوم نهضت مقاومت در داخل و جلب توجه جهانیان به مصایب ایرانیان نقش مهمی بازی کرد.

سوسیال دموکراتهای اروپا و بحران ایران

از آغاز انقلاب در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵]، سوسیالیستهای اروپایی انترناسیونال دوم به حمایت فراخوانده شدند. این سازمانها عبارت بودند از حزب کارگر بریتانیا، فدراسیون سوسیال دموکرات بریتانیا، SPD آلمان، SFIO فرانسه، حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، و نیز دفتر بین‌المللی سوسیالیستی (ISB) در بروکسل. اما بیشتر اعضای انترناسیونال دوم در مورد پتانسیل سوسیال دموکراسی در ایران تردید داشتند. ایران جامعهٔ صنعتی نبود و جنبش کارگری نداشت، و از این رو، احتمال پیروزی انقلاب سوسیالیستی در ایران بسیار ضعیف می‌نمود. البته سوسیال دموکراتهای اروپا بیش از سازمانهای آزادیخواه بین‌المللی مستقر در لاهه از ایران حمایت می‌کردند، اما اعتراضهایشان با لحن غیر متعهدانهٔ "احترام به حقوق مردم و تمامیت ارضی" ابراز می‌شد.[۲۱] ولی سوسیال دموکراتهای روسیه مهمترین حامیان نهضت انقلابی ایران شدند. اقدامهای ضد انقلابی حکومت روسیه در اروپا، خاورمیانه و آسیا، و نیز مراقبت سرسختانهٔ بریتانیا از سلطه‌اش بر هند، مسائل سیاسی مورد بحث آن روزگار بود. در این اوضاع و احوال، مقاومت ایرانیان در برابر روسیهٔ تزاری مبارزهٔ مهم ضد امپریالیستی یک ملت‌ستمدیده به‌شمار می‌آمد که حمایت‌احزاب چپ‌وکارگری را می‌طلبید.

انجمن تبریز و انجمن سعادت استانبول، با کمک محافل ایرانیان تبعیدی اروپا، اطلاعات مشروحی دربارهٔ اوضاع ایران در اختیار احزاب سوسیالیست اروپا قرار می‌دادند. مطبوعات سوسیالیستی اروپا نیز به نوبهٔ خود به سکوت مطبوعات بورژوایی، که دسیسه‌های دو قدرت در ایران را افشا نمی‌کردند، اعتراض می‌نمودند. براون هم با سوسیالیستهای بریتانیا مراوده داشت و هم با نشریهٔ ***روو دو موند مسلمان*** که مقاله‌هایی را به انقلاب ایران اختصاص داد. در آلمان، ***نویه تسایت*** چندین مقاله به قلم تیگران تر هاکوبیان و آرشاویر چلنگریان چاپ کرد. این دو سوسیال دموکرات ارمنی - ایرانی همکاری صمیمانه‌ای با مقاومت تبریز داشتند.[۲۲] میخائیل پاولوویچ، سوسیال دموکرات متنفذ روس که در پاریس زندگی می‌کرد، با جامعهٔ ایرانیان تبعیدی تماسهای نزدیک داشت. شاید او در آن دوره مطلع‌ترین سوسیالیست اروپا از نهضت انقلابی ایران بود. پاولوویچ در نشریه‌هایی که با آنها همکاری داشت، از جمله ***سوتسیال - دموکرات***، ***گولوس سوتسیال - دموکراتا***، ***نویه تسایت***، و ***روو دو موند مسلمان*** مقاله‌هایی دربارهٔ اوضاع ایران چاپ کرد.[۲۳] او در تحلیلی از پیمان ۱۹۰۷ روس و

انگلیس (که در کتاب *انقلاب ایران* براون چاپ شد) تأکید کرد که بریتانیا براساس این موافقت‌نامه تداوم منافع خود را در حفظ قدرت استعماری‌اش در هند می‌بیند:

حکومت بریتانیا طبق پیمان ۳۱ اوت ۱۹۰۷ [۸ شهریور ۱۲۸۶] بخش اصلی ایران را با پایتخت (تهران) و شهرهای اصفهان، رشت، تبریز و مشهد، که مراکز نهضت رهایی بخش هستند، به روسیه تفویض می‌کند و خائنانه از کل وظیفهٔ دفاع از نهضت مشروطهٔ ایران، که زمانی محرک و حامی آن بود، دست می‌شوید و مشروطیت را به حال خود رها می‌کند... انگلستان نشان می‌دهد که قضیهٔ ایران به این صورت مورد علاقه‌اش نیست و در پیمان روس و انگلیس در درجهٔ اول به مسئلهٔ دفاع از امپراطوری هند خود توجه دارد.[۲۴]

پاولوویچ معتقد بود که مشروطه خواهان ایران به تدریج دریافته‌اند و درمی‌یابند که استمدادها و مراجعه‌هایشان به قدرتهای اروپایی بی‌فایده است. حکومتهای اروپایی به منافع خودشان در منطقه توجه دارند، نه به سرنوشت نهضتهای یاری طلب انقلابی. پاولوویچ نوشت که در عوض، بعضی از مشروطه‌خواهان برجستهٔ ایران برای جلب حمایت به سوسیالیستهای اروپا روی آورده‌اند:

ایران جدید نمی‌تواند از حکومتهای اروپا انتظار کمک داشته باشد. هیچ کمکی از *بورژوازی* انگلیس دریافت نخواهد کرد، از طبقات حاکم هیچ کشور دیگری هم کمک دریافت نخواهد کرد، حتی مثلاً از اتریش که زمانی مشروطه‌خواهان ایران با خام اندیشی خود از آن انتظار یاری داشتند. نمایندگان برجستهٔ جامعهٔ ایران هر روز بیشتر به این خصومت یا بی اعتنایی طبقات حاکم اروپا نسبت به مشروطیت ایران پی می‌بردند. از این رو، بسیاری از ایرانیان اکنون اعتراضهای خود علیه حکومتهای انگلیس و روس را به گوش توده‌های اروپا می‌رسانند، نه پارلمانها و وزیران اروپا. مشروطه‌خواهان ایران تلگرافهایی برای ژورس می‌فرستند و از او تقاضا می‌کنند که توجه پرولتاریای اروپا را به اوضاع ایران جلب کند.[۲۵]

لنین که در آن وقت نماینده‌ای در دفتر سوسیالیستی بین‌المللی بود و به حال تبعید در اروپا به سر می‌برد، از طریق سوسیال دموکراتهای مقیم ایران، از جمله سرگو اوردژونیکیدزه که بعداً به تشکیل مراکز سوسیال دموکراسی در رشت و تهران کمک کرد، از رویدادهای ایران مطلع

می‌شد. *ایسکرا*، نشریهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، با کمک انقلابیون مقیم ایران و از جمله سوسیال دموکراتهای ارمنی هنچاک به باکو ارسال می‌شد.[۲۶] طبق بعضی منابع، لنین با چندین مشروطه‌خواه برجسته از جمله معاضدالسلطنه، دهخدا و کریم خان رشتی، در اروپا ملاقات کرد. چنان که بعداً خواهیم دید، کریم خان با سوسیال دموکراتهای قفقاز برای کمک به گیلان تماس گرفت و عده‌ای از آنها را با خود به رشت برد که در قیامهای آن خطه نقش مهمی بازی کردند.[۲۷]

چون کودتا در ایران توسط بریگاد قزاق تحت فرماندهی روسیه صورت گرفته بود، لنین می‌گفت که مارکسیستهای روسیه باید دفاع از نهضت انقلابی ایران را به مثابه بسط مخالفت خود با حکومت تزاری در نظر بگیرند. در سال ۱۹۰۸–۱۹۰۹ [۱۲۸۷–۱۲۸۸] لنین چندین مقاله در نشریهٔ خود *پرولتاری* در محکومیت اقدامهای حکومت تزاری در ایران چاپ کرد و توجه همگان را به ریاکاری سایر کشورهای اروپا، و از جمله بریتانیا، جلب کرد. او نوشت: "انقلاب ایران تمامی مرزها یا «حوزه‌های نفوذ» را که قدرتهای اروپایی در آنجا برقرار کرده‌اند به خطر انداخته است." سوسیال دموکراتهای اروپا در تدوین تاکتیکهای ضد میلیتاریستی خود باید این مسئله را دقیقاً بررسی کنند و آن را نقطه عطف تئوریک جدیدی به حساب آورند.[۲۸] لنین در "مادهٔ منفجره در سیاست جهان" توجه همگان را به نهضت مقاومت تبریز جلب کرد:

> وضع انقلابیون ایران وضع دشواری است. کشوری است که اربابان هند از یک سو و حکومت ضد انقلابی روسیه از سوی دیگر در آستانهٔ تقسیم آن بین خودشان بودند. ولی مبارزهٔ سرسختانه در تبریز، و افت و خیزهای مکرر جنگ به سود انقلابیونی که به نظر می‌آمد به سختی شکست خورده‌اند، شاهدی است بر اینکه باشی بازوق‌های شاه با آنکه از کمک لیاخوفهای روس و دیپلوماتهای بریتانیایی برخوردارند با شدیدترین مقاومت از سوی مردم مواجهند. جنبشی انقلابی که بتواند در برابر تلاشهای ارتجاع دست به مقاومت مسلحانه بزند و آن را به استمداد از بیگانگان وادارد - چنین جنبشی را نمی‌توان نابود کرد. در این اوضاع و احوال، حتی پیروزی کامل ارتجاع ایران صرفاً پیش درآمد قیام مردمی تازه‌ای خواهد بود.[۲۹]

به نظر لنین، نهضتهای ایران، ترکیه، هند، و چین "مرحلهٔ جدید و کاملاً عالی‌تر"ی در مبارزهٔ بین‌المللی در راه انقلاب اجتماعی به حساب می‌آمدند. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، حمایت بین‌المللی را چه در اروپا و چه در آسیا افزایش داده بود. انقلابیون روسیه می‌بایست در کنار این چنین نهضتهای بین‌المللی قرار گیرند و توجه داشته باشند که این نهضتها "در کشورهای مختلف به صورت موزون و به شکلهای یکسان گسترش نمی‌یابند و نمی‌توانند هم بیابند".[۳۰]

روزا لوکزامبورگ، سوسیال دموکرات یهودی و لهستانی، با لنین همصدا شد و کودتایی را که روسیه در ایران انجام داده بود محکوم کرد. وقتی ژان ژورس، سوسیالیست برجستهٔ فرانسوی و سردبیر *اومانیته*، از امضای پیمانهای فرانسه - روسیه و انگلیس - روسیه استقبال کرد و آن را تدبیری برای برقراری "صلح بین‌المللی" نامید، لوکزامبورگ مخالفت کرد و گفت که چنین اتحادی با "روسیهٔ ضد انقلابی" صرفاً موجب تقویت "خونخوارترین ارتجاع، نه فقط در روسیه بلکه همچنین در مناسبات بین‌المللی" می‌شود. او با صدای رسا پرسید: "چگونه به خودمان توضیح دهیم که شما با «شدت هر چه تمام‌تر» می‌کوشید حکومت جلادان انقلاب روسیه و قیام ایران را عاملی مؤثر در سیاست اروپا قلمداد کنید و چوبه‌های دار روسیه را ستونهای صلح بین‌المللی جلوه دهید؟!"[۳۱]

بعد از پیروزی انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸، که روسیه، بریتانیا، اتریش، آلمان، ایتالیا و فرانسه سلسله مذاکراتی را در سپتامبر ۱۹۰۸ انجام دادند، لنین هشدار داد که این "توطئهٔ ارتجاعی سپتامبر" به‌قصد مقابله با نهضتهای منطقه و بخصوص نهضت آذربایجان است. به‌نظر او، توافق قدرتهای بزرگ صرفاً دومعنا داشت - بسط مستعمرات در شرق و ترس از نهضتهای ملی ضد استعماری در آن منطقه. هدف قدرتها نیل به توافق در این زمینه‌ها بود: "اقدام علیه انقلاب ترکهای جوان، تشدید فعالیتها برای تجزیهٔ ترکیه، تجدید نظر در قرارداد داردانل به فلان و بهمان بهانه، اعطای مجوز به تزار مرتجع روسیه برای خفه کردن انقلاب ایران."[۳۲]

انتقاد لنین از حکومتهای اروپا شامل مطبوعات اروپا نیز می‌شد. مطبوعات بورژوایی در شرح و انعکاس رویدادهای شرق، از جمله در تمجیدشان از ترکهای جوان و حملاتشان به مقاومت کنندگان آذربایجان، منابع قابل اعتمادی نبودند:

> از ترکهای جوان به دلیل میانه‌روی و خویشتن‌داری آنها تمجید می‌شود، یعنی از انقلاب ترکیه به این علت تمجید می‌شود که ضعیف است، توده‌های مردم را به

> اقدام واقعاً مستقلانه برنمی‌انگیزد، با مبارزهٔ پرولتری که در امپراطوری عثمانی آغاز شده است مخالفت می‌کند... از ترکهای جوان تمجید می‌کنند و سیاستی را ادامه می‌دهند که هدف آشکار آن تجزیهٔ ترکیه است.[۳۳]

همچنین، روزنامهٔ محافظه‌کار روسیه ***نوویه ورمیا*** گزارش داد که "هرج و مرج در تبریز ابعاد باور نکردنی یافته است" و این شهر "به دست انقلابیون وحشی ویران و غارت شده است". لنین این توصیف خصمانه را طور دیگری تعبیر کرد: "به عبارت دیگر، پیروزی انقلاب بر سربازان شاه در تبریز فوراً خشم این نشریهٔ نیمه رسمی روسیه را برانگیخته است. ستارخان، رهبر نیروهای انقلابی ایران، را «پوگاچوف» آذربایجان می‌خواند."[۳۴] که البته منظور، پوگاچوف رهبر قیام دهقانی روسیه در سالهای ۱۷۷۳–۱۷۷۵ بود.

آنچه بیش از هر چیز ***نوویه ورمیا*** را به خشم آورد، حمایتی بود که نهضت آذربایجان از قفقاز دریافت می‌کرد. این نشریه از حکومت تزاری می‌خواست که مداخله کند و نهضت انقلابی ایران را خاموش گرداند.

> آیا روسیه می‌تواند این آشوبهایی را که سبب نابودی تجارت پر منفعت ما در مرز ایران می‌شود تا ابد تحمل کند .... باید به خاطر داشت که کل قفقاز شرقی و آذربایجان یک مجموعهٔ قومی است .... شبه روشنفکران تاتار در قفقاز، که فراموش کرده‌اند اتباع روسیه‌اند، هواداری گرم خود را از اغتشاشهای تبریز نشان داده‌اند و داوطلبانی به آن شهر اعزام می‌کنند .... ***آنچه برای ما مهمتر است*** این است که آذربایجان، که هم مرز روسیه است، باید آرام شود. شاید اسفناک باشد اما اوضاع و احوال ممکن است روسیه را وادارد که به رغم میل خود مبنی بر عدم مداخله، این وظیفه را به عهده بگیرد [تأکید در اصل است].[۳۵]

خبر مداخلهٔ احتمالی روسیه در ایران در اواخر اکتبر ۱۹۰۸ [اوایل آبان ۱۲۸۷] سبب شد که سوسیال دموکراتهای روسیه واکنش نشان دهند. لنین اعضای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را به حمایت از نهضت مقاومت آذربایجان فرا خواند. همچنین از نمایندگان سوسیال دموکرات در دوما خواست تا "توطئه" بین‌المللی علیه انقلاب ترکیه و نیز "کمک روسیه به اختناق انقلاب ایران" و "نقض آن اصل دموکراتیک بنیادی، یعنی تعیین سرنوشت ملتها" را افشاء کنند.[۳۶] پوکروفسکی، نمایندهٔ سوسیال دموکرات در دوما اقدامهای کلنل

لیاخوف در ایران را محکوم کرد و او را "کلنل قلابی" و "دیپلومات کاذب" خواند. او گفت که اعمال لیاخوف در ایران "سبب بروز احساس خصومت نسبت به اتباع روسیه در ایران شده است و لذا برای مناسبات بین‌المللی روسیه مضرّ است." اما پوکروفسکی و سایر سوسیال دموکراتها مورد حملهٔ جناح راست دوما قرار گرفتند. این راستگرایان لیاخوف را "خادم وفادار تزار" خواندند و مخالفان لیاخوف را متهم کردند به اینکه "قلباً ایرانی" اند –که ظاهراً در روسیهٔ ۱۹۰۸ این توهین بزرگی محسوب می‌شد![۳۷]

مهمترین حمایت بین‌المللی از نهضت مقاومت آذربایجان و گیلان، از جانب اعضای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و نیز ارمنیان داشناک و هنچاک بود. در کنگرهٔ انترناسیونال دوم در کپنهاگ در ۱۹۱۰ دو گزارش از رویدادهای ایران قرائت شد – یکی توسط تریا، منشویک گرجی، و دیگری توسط یک داشناک ارمنی. هر گروه سعی داشت نشان دهد که تشکیلاتش در رویدادهای آذربایجان، گیلان و تهران نقش مهمتری داشته است. کنگره قطعنامه‌ای در محکومیت مداخلهٔ مسلحانهٔ حکومت روسیه در ایران و ترکیه صادر کرد و از احزاب سوسیالیست اروپا خواست تا "از هر وسیلهٔ ممکن برای متوقف کردن اقدامهای ارتجاعی تزاریسم استفاده کنند."[۳۸]

انقلابیون قفقاز در آذربایجان و گیلان

ولاس مگِلادزه، معروف به تریا، یک منشویک گرجی بود که در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شرکت داشت. او از شرکت کنندگان مهم دفاع از تبریز نیز بود. در گزارش ویژه‌ای که برای انتشار به *سوتسیال - دموکرات*، ارگان مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، تسلیم کرد، نقش انقلابیون قفقاز را مستند کرد.[۳۹] تریا، که یکی از نایبان ستارخان بود، نوشت که انقلابیون تبریز از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تقاضای کمک کردند. اما کارگران وابسته به حزب بی آنکه منتظر تصمیم گیری کمیتهٔ مرکزی بمانند داوطلب اعزام به آذربایجان شدند. در همین حال، شعبه‌های حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در قفقاز نیز تصمیم به حمایت از نهضت ایران گرفتند. سپاه ویژه‌ای از انقلابیون که تجربهٔ نظامی و سواد جنگی داشتند به صورت دسته‌های مخفی کوچک به تبریز اعزام شد.

به نظر می‌آید که روی هم رفته بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ انقلابی از قفقاز به تبریز وارد شدند.

کمیتهٔ تفلیس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ۱۳۵ گرجی را به رهبری سدراک بونواریان اعزام کرد.[۴۰] شعبهٔ این حزب در باکو اولین گروه خود را متشکل از سی نفر به تبریز فرستاد. بقیهٔ سوسیال دموکراتها، از جمله آذریهای قفقاز، و عمدتاً کارگران ایرانی خارج از وطن، رفته رفته طی ماههای بعدی مخفیانه وارد ایران شدند. آنها با قطار به جلفا (در مرز ایران) می‌رفتند و سپس مخفیانه از رود ارس می‌گذشتند و از گذرگاههای کوهستانی که تحت محافظت نیروهای سلطنتی بود عبور می‌کردند و به نیروهای ستارخان در تبریز ملحق می‌شدند. ورود انقلابیون قفقاز در اوت ۱۹۰۸ [مرداد - شهریور ۱۲۸۷] روحیهٔ اهالی محاصره شدهٔ تبریز را بالا برد. گرجیان رزمندگان مجرّبی بودند که به وضع سپاه مجاهدین سر و سامان دادند. آزمایشگاهی در تبریز برپا کردند و مواد منفجره‌ای ساختند که در جنگ بسیار کارساز شد. در همین آزمایشگاه بود که حیدرخان آن بمب بسته‌ای معروف را برای قتل شجاع نظام ساخت. چندین هفتهٔ بعد، شهر مرند به تصرف انقلابیون در آمد و راه جلفا موقتاً باز شد. دهقانان نواحی اطراف به نهضت پیوستند و با ورود قشون سلطنت مقابله کردند.[۴۱]

اعضای حزب داشناک ارمنی (فدراسیون انقلابی ارمنی) و حزب سوسیال دموکرات هنچاک، که اقلیتهای ایرانی و ارمنیان قفقاز را نیز در بر می‌گرفتند، از نخستین ماههای انقلاب مشروطه در این نهضت فعالیت داشتند. در اواخر ۱۹۰۶ [پاییز ۱۲۸۵] ارمنیان چندین ایالت ایران در تبریز جلسه‌ای تشکیل دادند که در آن یفرم خان، رهبر داشناک در گیلان، نیز حضور داشت. بر اساس رهنمودهای این جلسه، کنگرهٔ چهارم داشناکها در وین در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] قطعنامه‌ای را دالّ بر حمایت کامل از نهضت مشروطهٔ ایران به تصویب رساند.[۴۲]

در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۷ [۸ دی ۱۲۸۶]، بعد از کودتای نافرجام اول شاه علیه مجلس، استپان زوریان (۱۸۶۷-۱۹۱۹) [۱۲۴۶-۱۲۹۸] که نام مبارزاتی‌اش رستم قراخانیان بود، به عنوان رئیس یک هیئت ارمنی به ایران برگشت. او از اعضای برجستهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب داشناک بود و مدتی هم در تبریز به عنوان معلم کار کرده بود. او شش روز با نمایندگان مجلس مذاکره کرد. تقی‌زاده هم در این مذاکرات حضور داشت؛ و زوریان او را مبتکر این بحثها دانست.[۴۳] آنچه طرفین را به هم نزدیک می‌کرد، افزایش نفوذ قوای عثمانی در شمال غربی ایران بود. در این مذاکرات مسائل مهمی مطرح شد، از جمله ادامهٔ خصومت شاه،

راههای مقابله با پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس، و مهمتر از همه حمایت متقابل در برابر تجاوزات عثمانی.[۴۴] اما این توافقها نه به امضا رسید و نه انتشار یافت. اگر برملا می‌شد که پیمان دوستی میان ایرانیان مسلمان و ارمنیان مسیحی بر علیه عثمانیان مسلمان امضاء شده، ممکن بود بلبشوی بزرگی در اذهان عمومی ایجاد شود، لذا طرفین موافقت کردند موضوع را محرمانه نگه دارند.[۴۵]

طبق نظر تریا، به رغم این اقدامهای اولیه، کمیتهٔ مرکزی حزب داشناک در تابستان ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] برای شرکت در مقاومت تبریز تردید نشان داد، زیرا در ایران تعصبهای نیرومندی علیه اقلیت ارمنی وجود داشت و ارمنیان می‌ترسیدند که در صورت پیروزی قوای سلطنتی، قتل عام وسیع آنان با هدایت علما آغاز شود. اما جوانان ارمنی به گروههای سوسیال دموکرات که در تبریز پاگرفته بودند ملحق شدند و در اکتبر ۱۹۰۸ [مهر-آبان ۱۲۸۷] حزب داشناک نیز تصمیم گرفت که از نهضت مقاومت تبریز حمایت کند.[۴۶] زوریان که شیمیدان بود و در تولید مواد منفجره تجربهٔ بسیار داشت، و نیز سایر داشناکهای داوطلب، در نبردهای تبریز به رزمندگان مجاهد پیوستند.[۴۷]

حزب سوسیال دموکرات ارمنی هنچاک نیز به نیروهای ستارخان در تبریز ملحق شد. رافائل موسسیان از جانب حزب به تفلیس اعزام شد و او در آنجا هم اسلحه جمع‌آوری کرد و هم داوطلبانی را گرد آورد. در ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ [۲۸ آبان ۱۲۸۷] بین سازمان سوسیال دموکراتها و حزب هنچاک پیمان دوستی منعقد شد:

> به موجب این پیمان، که با حزب هنچاک منعقد شده است، ما مجاهدین ایرانی سازمان سوسیال دموکراتها اعلام می‌کنیم که از این تاریخ نیروهای خود را متحد خواهیم کرد و آمادهٔ جانفشانی لازم برای افتتاح قانون اساسی ایران خواهیم بود، و این امر با موافقت و مشارکت حزب هنچاک صورت خواهد گرفت.[۴۸]

داشناکها، هنچاکها، و اعضای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، هر کدام در کمیتهٔ مرکزی انقلاب (به رهبری ستارخان و باقرخان) نماینده‌ای داشتند. سدراک بونواریان رهبر گرجیانی که کمیتهٔ تفلیس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه اعزام کرده بود، استپان زوریان عضو کمیتهٔ مرکزی حزب داشناک، و رافائل موسسیان فرمانده نیروهای هنچاک، از اعضای فعال این گروه بودند.[۴۹]

یک جنبهٔ مهم نهضت مقاومت در آذربایجان و گیلان ویژگی بین‌المللی و غیر فرقه‌ای آن بود. اما منظور این نیست که هیچ گونه تعصب یا تبعیضی وجود نداشت. باقرخان بارها به رفتار متعصبانه در قبال انقلابیون غیر مسلمان متهم شد. مهمترین مورد آن هنگامی بود که استپان زوریان (رهبر داشناک) و همقطارانش به صرف غذا با باقرخان و افرادش دعوت شدند، اما از آنها خواستند که بر سفرهٔ جداگانه‌ای بنشینند، چون مسلمان نبودند. با این حال، نهضت انقلابی از میزان عداوت و جدایی در میان گروههای مختلف قومی کاست. در منطقه‌ای که در طول تاریخ دستخوش مخاصمه‌های حاد مذهبی و قومی بود، اینک "ایرانیان، ارمنیان، گرجیان و یهودیان در زیر یک بیرق انقلابی واحد" در مقاومت آذربایجان و گیلان فعالیت می‌کردند.[۵۰] این دستاورد بزرگی بود که اهمیتش را نباید دست کم گرفت.

حداقل بیست و دو انقلابی خارجی در جنگ داخلی جان باختند. بعد از مداخلهٔ حکومت تزاری در ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ [۹ اردیبهشت ۱۲۸۸] فرمان دستگیری بقیهٔ آنها نیز، که اتباع یاغی روسیه به شمار می‌آمدند، صادر شد. فرمانده روس تهدید کرد که اگر خواستش براورده نشود ستارخان و باقرخان را دستگیر می‌کند. اما انقلابیون شبانه به خوی رفتند و از رود ارس گذشتند. بعضی سالم به خانه رسیدند و عده‌ای در راه بازگشت به روسیه دستگیر و به سیبری تبعید شدند.

جنبش گیلان

انقلابیون قفقاز در گیلان نیز نقش مهمی در انقلاب ایفا کردند. چند تاجر و صاحب صنعت ایرانی در قفقاز، همراه با مقاومت کنندگان در گیلان، یک شبکهٔ مخفی مواصلاتی ایجاد کردند که از طریق آن داوطلب و سلاح به رشت می‌رسید. رهبران این نهضت انقلابی (که باز هم به مجاهدین شهرت داشتند) دو برادر بودند: یکی کریم خان رشتی و دیگری عبدالحسین خان معزالسلطان معروف به سردار محی، که از یک خانوادهٔ مالک ثروتمند گیلان بودند. آنها از طریق گریگور یقیکیان، نظریه پرداز حزب سوسیال دموکرات ارمنی هنچاک، تحت تأثیر عقاید سوسیال دموکراتیک قرار گرفته بودند و با کمیتهٔ ستّار رشت همکاری نزدیک داشتند. کریم خان دو ماه را در قفقاز و عمدتاً باکو گذراند و در آنجا از بین سوسیال دموکراتهای روسیه و دیگر سازمانهای رادیکال برای نهضت مقاومت رشت

داوطلب و اسلحه فراهم کرد.[۵۱] مهدی احمد، تاریخنگار گیلانی، می‌نویسد که انقلابیون قفقاز مخفیانه در دسته‌های پنج یا شش نفره وارد رشت می‌شدند و در خانه‌های امن جای می‌گرفتند. از خانواده‌های میزبان خواسته می‌شد که مایحتاج آنها را از مغازه‌های مختلف در سطح شهر خریداری کنند تا سوءظنی ایجاد نشود.[۵۲]

کمیتهٔ انقلابی ستار در رشت (که نام خود را از رهبر آذربایجانی گرفته بود) ورود انقلابیون آذری، گرجی و ارمنی به گیلان را هدایت می‌کرد و در خفا برای کنترل گیلان نقشه می‌ریخت. کمیتهٔ ستار سیزده عضو رهبری داشت و فرماندهی سیاسی‌اش با کریم خان بود. برخی از اعضای کمیتهٔ مرکزی عبارت بودند از سه برادر کریم خان، و نیز حسین کسمایی، علی محمد تربیت، و رهبر شورشی انجمنهای عباسی که همان رحیم شیشه‌بر بود. این تشکیلات چندین شعبه داشت، از جمله کمیسیون جنگ و کمیسیون مالیه.[۵۳] در ۸ فوریهٔ ۱۹۰۹ [۱۹ بهمن ۱۲۸۷] کودتای موفقیت آمیزی در رشت رخ داد و حکومت انقلابی موقتی روی کار آمد. حکومت جدید تهدید کرد که اگر مشروطه در تهران اعاده نشود، جادهٔ اصلی منطقهٔ خزر به تهران را می‌بندد و راه تجارت خارجی را قطع می‌کند.

فرمانده اصلی این ارتش انقلابی یفرم خان بود که از رهبران داشناک ارمنی بود و در مبارزه با حکومت تزاری سوابق دراز داشت. یفرم خان به تشکیل گروهی از رزمندگان ارمنی کمک کرد که در تسخیر رشت، قزوین و سپس تهران نقش مهمی بازی کردند. یفرم خان با انقلابیون داشناک در تبریز، از جمله استپان زوریان، در تماس بود و از جانب آنها ترغیب شد که در اواخر پاییز ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] قیامی را در گیلان آغاز کند. یفرم خان همچنین سعی کرد مراکز مختلف مقاومت در گیلان و از جمله نهضتهای انقلابی طوالش را هماهنگ کند.[۵۴] اما رهبری اسمی نیروهای گیلان به محمد ولی خان سپهدار رسید که فرمانده سابق نیروهای سلطنتی در تبریز بود ولی اکنون با مشروطه خواهان همکاری می‌کرد. انقلابیون گیلانی در همکاری با سپهدار، که حکومت گیلان به او پیشنهاد شده بود، امیدوار بودند که به قدرت خود مشروعیت دهند و بیم و هراس طبقات زمیندار را برطرف کنند. بعد از پاره‌ای مذاکرات، سپهدار رضایت داد که رهبر اسمی ولایت بماند و بگذارد که کمیتهٔ انقلابی ستار طرحهای خود را برای کودتا در رشت و تسخیر تهران دنبال کند.[۵۵] اما اختلاف نظر سیاسی وسیع او با رهبران انقلابی از بین نرفت و سپهدار بعداً یکی از نیرومندترین دشمنان لیبرالها

در مشروطهٔ دوم شد.

در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸]، حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، انقلابی گرجی گ.اوردزو نیکیدزه را که حامی فعال حزب همت و نیز سازمان سوسیال دموکراتها بود در رأس گروهی از بلشویکهای قفقاز به رشت اعزام کرد.[۵۶] او مدتی به طور مخفی در منزل کریم خان رشتی ماند. در مدت اقامتش در رشت، در مورد ارسال نوشته‌های مخفی به باکو از طریق ایران با لنین در تماس بود و به او اطلاع داد که تشکیلات سوسیال دموکراتیکی در گیلان تأسیس می‌شود.[۵۷] اوردزونیکیدزه کلوپی سیاسی راه انداخت که مرکز توزیع نوشته‌های مارکسیستی در رشت شد و بخشهایی از *مانیفست کمونیستی* را به فارسی ترجمه کرد. در این کلوپ کارگران، پیشه‌وران، و دهقانان و نیز روشنفکران جوان آمد و شد می‌کردند. اوردزونیکیدزه دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، وضع کارگران و دهقانان ایران و تلاش دهقانان برای مصادرهٔ اراضی سخنرانیهایی ایراد کرد. او با اعضای حزب داشناک نیز دربارهٔ مسائل سیاسی روز بحث کرد.[۵۸] نهضت ملی در رشت از همکاری انقلابیون یهودی ایران نیز برخوردار بود. حبیب لِوی، مورخ *تاریخ یهود ایران*، به دو جوان یهودی تهران اشاره می‌کند که به جرگهٔ مجاهدین پیوستند و در استقرار نظام مشروطه در تهران در تابستان ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] شرکت داشتند: ابراهیم یعقوب پرفروش خیاط "از حیث قدرت بیان در میان کلیهٔ مجاهدین بی‌نظیر بود و در هر یک [از] سخنرانیهای [خود] کلیهٔ مستعمین را به هیجان و حزن آنها را به غلیان می‌آورد" و از این رو بسیار مورد توجه سپهدار بود، و دیگری عزیز آشوربن‌حمیم جوان ۱۷–۱۸ ساله‌ای بود که دربازگشت از سفرروسیه به‌مجاهدین ملحق شد.

میان داشناکها و سوسیال دموکراتها در مورد رهبری و جهتگیری سیاسی نهضت در ایران رقابت چشمگیری وجود داشت. یفرم خان که عضو کمیسیون جنگ در کمیتهٔ ستار بود، ادعا می‌کرد که کمیتهٔ ستار (که خود را تشکیلاتی سوسیال دموکراتیک می‌دانست) در واقع از برنامه و اساسنامهٔ حزب داشناک پیروی می‌کند. اختلافهای دو جناح منجر به تأسیس کمیتهٔ برق در انزلی شد که از برنامهٔ حزب سوسیال رولوسیونرهای روسیه پیروی می‌کرد و هم ارمنیان در آن عضو بودند و هم مسلمانان.[۵۹]

یفرم خان با سوسیال دموکرات بلغاری به نام پانوف که همکار روزنامهٔ لیبرال روسی رچ و در ابتدا از دوستان نزدیک وی بود نیز از در مخالفت در آمد. پانوف که عضو حزب

سوسیال دموکرات کارگری روسیه در باکو بود، در مشروطهٔ اول با ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، تقی‌زاده و مساوات دیدار کرده بود. بعد از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] پانوف موفق شد به منابع محرمانهٔ روس که حاکی از مداخلهٔ حکومت روسیه (و نه فقط لیاخوف) در کودتا بود دست بیابد، و چندین مقاله دربارهٔ این موضوع نوشت. سفارت روسیه اتهامها را تکذیب کرد و پانوف مجبور به ترک ایران شد. او در زمستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به گیلان برگشت و واسطهٔ رهبران رادیکال مشروطه خواه و مراکز انقلابی روسیه شد. پانوف در تشکیل ارتش مجاهدین در گیلان نقش مهمی بازی کرد و در عین حال سوسیال دموکراتهای روسیه را از رویدادهای ایران مطلع نگه داشت. اما بعد از قیام موفقیت‌آمیز گیلان و انتصاب سپهدار به ریاست اسمی قوا، اختلافهای جدیدی بین پانوف، سپهدار، و چندین رهبر دیگر مقاومت، از جمله یفرم خان، بروز کرد. پانوف به استان همجوار، مازندران، اعزام شد.[۶۰] بعد از چندین جنگ و گریز در مرزهای مازندران و استرآباد، که در جریان آنها پانوف مجروح شد، او به عشق آباد در آسیای میانه پناه برد. قبل از فتح تهران، در قزوین به انقلابیون ایران پیوست اما با یفرم خان اختلافهایی پیدا کرد و اندکی بعد این گروه را ترک گفت.[۶۱]

سوسیال دموکراتهای تبریز: حالا به کجا؟[۶۲]

در جریان جنگ داخلی تبریز، صفوف سوسیال دموکراتهای ارمنی که از سپتامبر ۱۹۰۵ [شهریور ۱۲۸۴] در تبریز فعالیت داشتند، با سوسیال دموکراتهای دیگری از قفقاز تقویت شد که به ارتش رزمندگان مجاهدین پیوستند و در فعالیتهای سیاسی و مباحثات این گروه شرکت کردند.[۶۳] این گروه خیلی زود به چند جناح سیاسی منشعب شد که هر کدام بازتاب تقسیم بندیهای مشابه در سوسیالیستهای اروپایی آن زمان بود. از یکی از گزارشهای بازماندهٔ پلیس آلمان در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] پیداست که فعالیت سوسیال دموکراتهای تبریز و تفاوتهای ایدئولوژیکی آنها برای مقامات شناخته شده بود:

> با کمال تعجب، حزب سوسیال دموکراتی بر اساس مدل اروپایی در ایران نیز تشکیل شده است. بنیانگذارانش، دانشجویان و کارگران ایرانی هستند که امکان آشنایی با مبانی سوسیال دموکراسی اروپایی را در دانشگاههای روسی تفلیس یا

در حوزه‌های نفتی باکو پیدا کرده‌اند. وقوع انقلاب ایران تشکیل حزب جدید را که مقرش در تبریز است بسیار تسریع کرده است. این سازمان تشکیلاتی برای مبارزهٔ طبقاتی به حساب می‌آید و علناً می‌کوشد مناسباتی با انترناسیونال [دوم] برقرار کند. تلگرافی با این مضمون که "تزاریسم روسیه نباید نهضت مشروطهٔ ایران را خاموش کند" برای احزاب سوسیالیست اروپا ارسال کرده و به هجوم قوای روسیه به تبریز اعتراض نموده است. در ضمن، این گروه نوپا دچار انشعاب هم شده است، نظیر آنچه که بسیاری از سازمانهای قدیمی‌تر هم مدتهاست به آن مبتلایند. بر اساس "زمینه‌های تاکتیکی و سازمانی" به دو اردو تقسیم شده است که به شدت با هم در ستیزند. اما، صرف نظر از این امر، طرفین می‌کوشند انقلاب ایران را هر چه بیشتر به چپ برانند.[۶۴]

در ۱۹ ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [۲۸ تیر ماه ۱۲۸۷]، در جریان نخستین مرحلهٔ جنگ تبریز، آرشاویر چلنگریان، یکی از سوسیال دموکراتهای ارمنی تبریز، نامه‌ای به کارل کائوتسکی (رهبر سوسیال دموکراسی آلمان) نوشت و به او اطلاع داد که یک گروه سوسیال دموکرات در تبریز تشکیل شده است. چلنگریان نوشت که به زودی در کنفرانس این گروه چشم‌اندازهای سیاسی و تئوریک نهضت انقلابی ایران مورد بحث قرار خواهد گرفت. او اشاره کرد که دو جناح متمایز سیاسی در این گروه وجود دارد و از کائوتسکی خواست که دربارهٔ تحلیلهای دو جناح این گروه موضعگیری کند.

به نوشتهٔ چلنگریان، هر دو جناح قبول داشتند که توسعهٔ سرمایه داری پیش فرض ضروری برای تشکیل طبقه‌ای از کارگران صنعتی و نهایتاً انقلاب سوسیالیستی در ایران است، اما در ارزیابی انقلاب مشروطه به عنوان راهی برای رسیدن به این هدف اختلاف نظر دارند. مسئلهٔ اصلی این است : آیا سوسیال دموکراتهای جوان ایران باید دوشادوش دموکراتهای دیگر در نهضت دموکراتیک فعالیت کنند، یا باید در بحبوحهٔ نهضت مشروطه به تبلیغ سوسیال دموکراسی بپردازند؟

جناح اول که معتقد بود باید مانند دموکراتها در نهضت مشارکت کرد، در موضوع سرمایه گذاری خارجی در ایران موضع مبهم داشت. آنها چون طرفدار توسعهٔ سریع سرمایه داری بودند (که به تازگی آغاز شده بود) معتقد بودند که افزایش سرمایه گذاری خارجی به این

روند سرعت می‌بخشد. اما نهضت انقلابی در ایران با این سرمایه‌گذاری مخالفت کرده بود. آیا نهضت "سنگرهایی علیه تمدن اروپایی" ایجاد نمی‌کرد؟ در این صورت، چنین اقدامهایی دیگر "کیفیت مترقیانه" نداشت که سوسیال دموکراتها از آن دفاع کنند.

حامیان جناح دوم از اقدامهای نهضت انقلابی در ایران به این دلیل دفاع می‌کردند که "متعلق به توده‌هایی بود که توسط اربابان استثمار می‌شدند". بورژوازی به جنگ طبقهٔ بزرگ زمینداری می‌رفت که از طریق قحطیهای کاذب توده‌ها را به فقر شدید کشانده بود و از لحاظ تاریخی مانع "توسعهٔ تجارت" می‌شد. پس، برخلاف دستهٔ اول که رشد سرمایه‌داری را به سرمایه‌گذاری خارجی منوط می‌کرد، دستهٔ دوم از نهضت انقلابی به دلیل آنکه زمینه را برای رشد طبقهٔ سرمایه‌دار بومی ایران هموار می‌کرد پشتیبانی می‌نمود.[۶۵]

کائوتسکی در اول اوت ۱۹۰۸ [۱۰ مرداد ۱۲۸۷] در پاسخ خود به تجربهٔ قبلی روسیه اشاره کرد و این نظر را که سرمایه‌گذاریهای اروپایی در ایران ذاتاً مترقیانه است رد کرد، و در عوض، گفت که سرمایهٔ خارجی در ایران "مانع توسعهٔ بازار داخلی می‌شود" که "پیش شرط ضروری توسعهٔ صنعتی" است. او نوشت که مقابله با سرمایهٔ خارجی در نهضت انقلابی ایران عنصر مثبتی است، و نهضت ضد سرمایهٔ خارجی در شرق را با نهضتهای پرولتری در غرب مرتبط دانست.

کائوتسکی گفت که سوسیال دموکراتهای ایران باید *دوشادوش* دموکراتهای بورژوایی و خرده بورژوایی فعالانه در نهضت دموکراتیک شرکت کنند، هر چند که هدف نهایی مبارزه از نظر سوسیالیستها مبارزهٔ طبقاتی است. مارکسیستهای ایران باید منتظر "پیروزی دموکراسی" بمانند تا در آن هنگام شاهراههای جدیدی برایشان گشوده شود، از جمله "مبارزه‌های جدیدی که تحت حاکمیت استبدادی قبلی انجام آنها عملاً ناممکن بود". کائوتسکی به مشارکت مارکس در انقلاب ۱۸۴۸ در کنار جنبش دموکراتیک اشاره کرد و آن را نمونهٔ وضعیتی دانست که "هیچ شانسی برای ایجاد حزب پرولتری نیرومندی در آلمان" وجود نداشت. وانگهی، کائوتسکی ضمن قبول مشقات توده‌های دهقانان، که زیر بار مالیاتهای سنگین بودند و در نتیجه "قادر به خرید کالاهای صنعتی نبودند"، داوریهای خود دربارهٔ دهقانان اروپا را به دهقانان ایرانی که عمدتاً بی زمین بودند نیز تسرّی داد. او "دهقانان خرده پا" را در کنار خرده بورژوازی به عنوان عناصری قلمداد کرد که به نهضت دموکراتیک

"گرایشهای ارتجاعی" می‌دهند، و سپس تأکید کرد که سوسیال دموکراتها باید در درون نهضت دموکراتیک با این گرایشها مقابله کنند.[۶۶]

کائوتسکی نهضت انقلابی را به دو مرحله تقسیم می‌کرد: ابتدا مرحلهٔ دموکراتیک و سپس مرحلهٔ سوسیالیستی. در ضمن، دهقانان را عنصر واپس‌گرا در نهضت دموکراتیک می‌دانست. این اشارات کائوتسکی موقت و گذرا نبود. او نه تنها در این مسئله از مارکس دور می‌شد، بلکه چنان که خواهیم دید، کل مسئله در پی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه موضوع بحثهای فراوان چه در سوسیال دموکراسی آلمان و چه در سوسیال دموکراسی روسیه بود. نامهٔ کائوتسکی به سوسیال دموکراتهای تبریز موجب تعدیلهایی در برنامه‌های آنها شد؛ از جمله، دیگر اشاره‌ای به ماهیت مترقی سرمایه گذاریهای خارجی نکردند. لیکن جناح رادیکال با مرحله بندی کائوتسکی از نهضت انقلابی ایران مخالفت کرد و این نظر او را نپذیرفت که ابتدا باید منتظر "پیروزی دموکراسی" ماند و فقط بعد از آن به عنوان سوسیال دموکرات به مبارزه برخاست.

در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ [۲۳ مهر ۱۲۸۷]، بعد از پیروزی اولیهٔ مجاهدین بر قشون سلطنتی عین‌الدوله، کنفرانس سوسیال دموکراتهای تبریز با شرکت سی نفر برگزار شد.[۶۷] یکی از دست اندرکاران که در اسناد به عنوان سدراک (۱) مشخص شده است ریاست جلسه را بر عهده داشت.[۶۸] منشی جلسه واسو خاچاطوریان بود که به همراه گروه سی نفرهٔ سوسیال دموکراتهای کمیتهٔ باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در ۲۸ اوت ۱۹۰۸ [۵ شهریور ۱۲۸۷] باکو را ترک گرده و به مجاهدین تبریز ملحق شده بود. خاچاطوریان در میان کارگران آذربایجانی نیز فعالیت می‌کرد و در راه اندازی جنبش سندیکایی تبریز نقش موثر داشت. او در نهضت مقاومت فعالانه شرکت کرد و در فکر پیشروی پیروزمندانهٔ نهایی به سوی تهران برای اعادهٔ حکومت مشروطه به فرماندهی ستارخان سهم بسزا داشت.[۶۹]

هر دو جناح سیاسی در کنفرانس نظرات خود را به صورت نسبتاً منقّح ارائه دادند. نظر اکثریت را، که با بیست و هشت رأی به تصویب رسید و با نظر کائوتسکی متفاوت بود، آرشاویر چلنگریان و واسو خاچاطوریان ارائه دادند. نظر اقلیت، که فقط دو رأی آورد، توسط سدراک (۲) و ورام پیلوسیان ارائه شد. پیلوسیان، چنان که بعداً خواهیم دید، همکار نزدیک تقی‌زاده شد و دربارهٔ جزئیات تشکیلاتی حزب دموکرات، که در دورهٔ مشروطهٔ دوم

تأسیس شد، با او مکاتبه کرد.

طبق نظر اکثریت، ایران وارد مرحلهٔ تولید صنعتی شده بود و دلیل آن هم رواج ماشین بخار، شرکتهای دخانیات، واحدهای پنبه پاک‌کنی و امثال آن بود. طبقهٔ پرولتاریای کوچکی در کنار طبقهٔ بزرگتر پیشه‌وران جزء پدید آمده بود. بنابراین، زیربنای تبلیغ سوسیالیستی در کشور وجود داشت. اگر سوسیال دموکراتها از کارگران غفلت می‌کردند ممکن بود کارگران آلت دست بورژوازی برای کسب سلطه‌اش شوند. از طرف دیگر، انقلابهای ۱۷۸۹، ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ اروپا، و همچنین انقلاب مشروطهٔ ایران نشان داده بود که انقلابی‌ترین بخشهای جامعه همواره عنصرهای فاقد مالکیت بوده‌اند. از این رو، نقش سوسیال دموکراتها، علاوه بر مبارزه‌شان در هر نهضت انقلابی، عبارت بود از "پیکار برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی توده‌های انقلابی و توده‌های فاقد مالکیت"، بخصوص آنکه دستمزد بسیار نازل کارگران ایران مانع توسعهٔ صنعتی تمام عیار کشور می‌شد. سوسیال دموکراتها باید این کارگران را بسیج کنند و "به آنها آگاهی طبقاتی *برای مبارزهٔ سوسیالیستی* بدهند" [تأکید از ماست]. سوسیالیستها نمی‌توانند مثل دموکراتهای بورژوایی عمل کنند زیرا جهان بینی‌شان متفاوت است و نظرشان دربارهٔ دموکراسی با "دموکراسی صرف" بورژوازی فرق دارد. وانگهی، "سوسیالیستی که به تحلیل طبقاتی خود از [نقش] پرولتاریا اعتقاد داشته باشد در انقلاب بورژوایی به مراتب موفقتر عمل می‌کند". سوسیال دموکراتهای تبریز به تشکیل "گروه سوسیال دموکرات دائمی" به منظور ترویج و تبلیغ در میان کارگران و روشنفکران برای مبارزهٔ طبقاتی در ایران رأی دادند.[۷۰]

اما به نظر اقلیت، ایران فقط به تازگی وارد مرحلهٔ سرمایه‌داری شده بود. از پرولتاریای مدرن خبری نبود و هیچ زمینه‌ای برای فعالیت سوسیال دموکراتیک وجود نداشت. حتی اگر پرولتاریایی هم وجود داشت، شرایط عینی و ذهنی برای تشکّل فراهم نبود. در چنین اوضاعی، تبلیغ سوسیالیسم در میان کارگران نه فقط بی فایده بود بلکه نهضت دموکراتیک را از رادیکال‌ترین عنصرهایش محروم می‌کرد و آنها را به آغوش ارتجاع می‌انداخت. پیروزی انقلاب بورژوایی ضروری بود و مسئولیت سوسیال دموکراتها "ترک موقت فعالیت صرفاً سوسیال دموکراتیک" و ورود به نهضت دموکراتیک برای "زدودن گرایشهای ارتجاعی" آن، همکاری در صفوف آن، و مبارزه به عنوان رادیکال‌ترین عنصرها در درون آن بود. البته به

نظر آنها معنی‌اش این نبود که افراد از ایدئولوژی سوسیال دموکراتیک خود و از "تصور خود از جهان و اصول آن" دست بکشند، زیرا موضعی که این گروه اتخاذ می‌کرد "امر سیاست و تاکتیکهای خردمندانه" بود، نه "امر اصول".[۷۱]

واسو خاچاطوریان و آرشاویر چلنگریان از جانب اکثریت، و تیگران‌تر هاکوبیان از ژنو از جانب اقلیت، رونوشتهایی از صورت جلسه‌ها را برای پلخانوف فرستادند و نظر او را جویا شدند. خاچاطوریان از پلخانوف تقاضا کرد که نامه‌اش را هم به نظر جناح بلشویکی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه برساند و هم به نظر جناح منشویکی. چلنگریان از مسلمانان حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در باکو خواست که در امر انتشار ایده‌های سوسیال دموکراسی در میان مردم تبریز به آنها بپیوندند.[۷۲]

نامه‌های چلنگریان و خاچاطوریان که بیانگر عدم توافق آنها با نحوهٔ عمل توصیه‌شده توسط کائوتسکی بود، جالب توجه می‌نماید. آنها از مناسبات نزدیک گروه خود با اهالی و کارگران تبریز برای پلخانوف نوشتند، و به راهپیمایی سوسیال دموکراتها در اوایل دسامبر ۱۹۰۸ [دی ۱۲۸۷] که ده هزار نفر و از جمله ستارخان در آن شرکت کرده بودند اشاره کردند، و افزودند که سوسیال دموکراتها در تمام امور طرف مشورت انجمن تبریز و رهبران مجاهدین هستند. از تلاشهای خود برای تشکیل اتحادیه‌ای از کارگران چرمسازی در تبریز نیز بحث کردند. خاچاطوریان معتقد بود که فعالیت سندیکایی در تبریز موجب تسهیل تشکلهای سیاسی در میان کارگران می‌شود و نهایتاً به تشکیل جنبش سندیکایی نیرومندی می‌انجامد که با بورژوازی مخاصمه‌جو و نامتشکل مقابله کند و دستاوردهای دورهٔ انقلاب را پاس دارد.[۷۳]

آرشاویر چلنگریان در نامهٔ خود به پلخانوف دیدگاه اکثریت سوسیال دموکراتهای تبریز را بیشتر توضیح داد: کارگران، دهقانان و پیشه‌وران باید به منافع طبقاتی خود آگاه شوند و به جریان عملی که در آن "فقط برای بورژوازی مبارزه کنند" نغلتند. به علاوه، سوسیالیستها به جای آنکه جذب جناح چپ نهضت دموکراتیک شوند باید تشکّل مستقل خودشان را داشته باشند.[۷۴] واسو خاچاطوریان چند مسئله را نیز برای پلخانوف طرح کرد. اقتصاد ایران هنوز پرولتاریای صنعتی مدرنی به مفهوم اروپایی‌اش ایجاد نکرده است، اما بسیاری از کارگران دیگر در ایران هستند که "مالک ابزار تولید خود نیستند بلکه نیروی کار یا دانش خود را به

مالکان می‌فروشند". سوسیال دموکراتها چه باید بکنند؟ آیا در میان کارگران تبلیغ نکنند، آنها را متشکل نکنند، برای افزایش دستمزدها مبارزه نکنند، و اگر نکنند، چگونه سرمایه داران و مدیران را به اتخاذ شیوهٔ تولید مدرن‌تری وادارند؟ دستمزد بسیار نازل کارگران ایران معنی‌اش این بود که حتی در برابر رقابت جهانی هم سرمایه داران نیازی به وارد کردن ماشین آلات مدرن احساس نکنند. به نظر خاچاطوریان، مبارزه برای افزایش دستمزدها، معنی‌اش ورود مرحلهٔ بغرنجتری از سرمایه داری به ایران بود که خود پرولتاریای پیشرفته‌تری را پدید می‌آورد. اما عدم توافق سوسیال دموکراتهای تبریز در این زمینه سبب شده بود که چندین عضو از گروه خارج شوند و جناح خاص خود را تشکیل دهند.

امروز که به آن زمان می‌نگریم، در بررسی مواضع سیاسی چهره‌های برجستهٔ سوسیال دموکراسی روسیه و آلمان پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، مراجعهٔ خاچاطوریان و چلنگریان به پلخانوف و اظهار نظرشان دربارهٔ مواضع کائوتسکی مورد سؤال قرار می‌گیرد، چرا که پلخانوف همواره مخالفت دراز مدت خود با اصول پوپولیستی را حفظ کرد و ائتلاف با دهقانان رادیکال را نپذیرفت.[۷۵] او، تا حدودی به دلیل همین موضعگیری، بعد از انقلاب ۱۹۰۵ شهرت و اعتبار خود را به عنوان نظریه پرداز برجستهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از دست داد. کائوتسکی، نظریه پرداز آلمانی، بر خلاف پلخانوف، از جناح رادیکال حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه حمایت کرد، تا بدانجا که بعضی از نظرات لنین را در مورد وحدت با دهقانان و کارگران تکرار کرد.[۷۶] اما بعد از شکست انقلاب روسیه، کائوتسکی به میانه گرایید. او نظریهٔ اعتصاب توده‌ای را که روزا لوکزامبورگ طرح کرده بود نفی کرد و آن را برای وضعیت آلمان نامناسب دانست، همچنان به خط مشی پارلمانی و قانونی برای سوسیال دموکراتها وفادار ماند، و رفته رفته تجربهٔ روسیه را تجربه‌ای مجزا دانست که تحت شرایط منحصر به فردی رخ داده است و در جاهای دیگر چندان کاربرد پذیر نیست.[۷۷] او مدت کوتاهی در جریان انقلاب روسیه به سود اتحادهای کارگری - دهقانی در تحت شرایط خاص سخن گفت و خواهان مصادرهٔ ارضی شد.[۷۸] لیکن کائوتسکی، چه قبل از انقلاب روسیه و چه بعد از آن، تلقی اساساً تحقیرآمیزی نسبت به دهقانان داشت. نامهٔ او به ایرانیان در سال ۱۹۰۸ نشان می‌دهد که وی نمی‌خواست ارزیابی مثبت‌تر قبلی خود از دهقانان روسیه را به کشور عقب‌ماندهٔ دیگری مثل ایران نیز بسط دهد.

او در ۱۹۰۹ تا بدانجا پیش رفت که اعلام کرد نظر فردیناند لاسال، که تمام طبقات اجتماعی غیر از پرولتاریا را یک "تودهٔ ارتجاعی" می‌دانست، جامهٔ واقعیت به تن کرده است.[۷۹]

در میان سوسیال دموکراتهای روسیه نیز در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] بحثی مشابه دربارهٔ دهقانان درگرفت. در جریان پنجمین کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در لندن در ۱۹۰۷، که کنگرهٔ بزرگی بود و همهٔ چهره‌های مهم مارکسیسم روسیه در آن حضور داشتند، روزا لوکزامبورگ با لحنی که یادآور مارکس در سال ۱۸۷۵ بود به پلخانوف جواب داد. مارکس در آن سال از اتحاد با نهضتهای دهقانی حمایت کرده بود.[۸۰] در کنگرهٔ لندن، پلخانوف نقش انقلابی دهقانان را در روسیه نفی کرد و آن را به عنوان خرده بورژوازی طبقه‌بندی کرد و حتی "عنصر اجتماعی ارتجاعی جامعه" خواند، اما روزا لوکزامبورگ گفت:

> دهقانان به رغم اغتشاش و تناقضهایی که در خواسته‌های خود دارند، به رغم مه‌آلودگی هدفهای پرتلوّن خود... در انقلاب کنونی عاملی از لحاظ عینی انقلابی‌اند زیرا اولاً مسئلهٔ تصرف زمین را در برنامهٔ انقلاب قرار داده‌اند و ثانیاً بدین وسیله آن مسئله‌ای را که در چارچوب جامعهٔ بورژوایی غیر قابل حل است مطرح می‌کنند.[۸۱]

اینک که به تاریخچهٔ نهضت نوپای سوسیال دموکراتیک در تبریز نگاه می‌کنیم، برای ما جالب توجه است که این گروه کوچک، که از تأثیر نظری مستقیم متفکرانی چون روزا لوکزامبورگ محروم بود، تا جایی پیش رفت که تفکر مسلط در سوسیال دموکراسی اروپا را زیر سؤال قرار داد. به علاوه، اکثریت کنفرانس تبریز در این تلقی سهیم بودند. نمی‌توان با اسناد موجود تعیین کرد که این انقلابیون جوان تا چه حد از مباحثات نظری درون انترناسیونال دوم مطلع بوده‌اند، ولی بحثهای جناح اکثریت در تبریز بیانگر استقلال رأی و نیز اعتماد به نفس سیاسی آنهاست که ثمرهٔ نهضت انقلابی بود که در آن دخیل بودند.

آنچه می‌توانست بحث و جدلهای سوسیال دموکراتهای تبریز را به اوضاع ایران مربوط کند، نوع مناسبات سوسیال دموکراتهای تبریز با اکثریت دهقان و تداوم قیامهای دهقانی، بخصوص در شمال ایران بود، چرا که تعداد کارگران صنعتی در ایران هنوز بسیار قلیل و اندک بود. البته چنین می‌نماید که هر دو جناح از این گونه اعتراضهای دهقانی باخبر بوده‌اند. تیگران تر هاکوبیان که جانب جناح میانه‌رو گروه را گرفته بود، در مقالهٔ فوریهٔ ۱۹۰۹ [بهمن

۱۲۸۷]خود به نام "انقلاب ایران" که در نشریهٔ **نویه تسایت** آلمان چاپ شد، مناسبات ارباب و رعیتی در ایران قبل از انقلاب را بررسی کرد و افزود که نهضتهای دهقانی وسیعی در کشور جریان دارد. "در این دوران اخیر، اصول عمومی آزادی، برابری حقوق و مسئلهٔ ارضی اهمیت درجهٔ اول پیدا می‌کند. دهقانان، به ویژه در آذربایجان، ایالتی که تبریز در آن قرار دارد، هر روز به پا می‌خیزند و قیامهای دهقانی را می‌آغازند."[۸۲] آرشاویرچلنگریان که نمایندهٔ جناح رادیکال‌تر سوسیال دموکراتهای تبریز بود، در مهٔ ۱۹۰۹ [اردیبهشت ۱۲۸۸] در **نویه تسایت** نوشت: "ما در ایران بحران ارضی را به قدرت آنچه در روسیه بود نمی‌بینیم. اما آیا دهقانانی که از پرداخت مالیات سرباز می‌زنند و زمینها و اموال زمینداران بزرگ را تصاحب کرده‌اند، تنها به اصلاحات سیاسی رضایت خواهند داد؟ آیندهٔ نزدیک پاسخ این سؤال را خواهد داد."[۸۳]

موضوع تشکل کارگران و دهقانان مدتی کوتاه در دورهٔ مشروطهٔ دوم دنبال شد، اما حالت منظم نیافت. یک دهه بعد، سلطانزاده، نظریه پرداز مارکسیست، این "عدم رابطه باتودهٔ دهقانان" از جانب سوسیال دموکراتها را یکی از علل اصلی شکست انقلاب مشروطه تشخیص داد.[۸۴]

فتح تهران: تقسیمهای جدید در داخل نهضت

در مهٔ ۱۹۰۹ [اردیبهشت ۱۲۸۸] ارتش انقلابی مجاهدین از رشت رهسپار قزوین شد. غالب مورخان یفرم خان، فرمانده‌قوا، را عامل این تصمیم‌گیری هشیارانه برای خروج از رشت دانسته‌اند، زیرا این خطر وجود داشت که رشت هم مثل تبریز به توسط قوای سلطنتی محاصره شود.[۸۵] اما به نظر می‌رسد که تصمیم به ایجاد یک چنین نیروی نظامی و نهایتاً حرکت به سوی تهران، در مشورت با سوسیال دموکراتهای روسیه اتخاذ شد که رویدادهای ایران را به دقت دنبال می‌کردند. میخائیل پاولوویچ می‌نویسد که دیگر اعتصاب عمومی برای مقاومت در برابر شاه کفایت نمی‌کرد:

> بدین جهت ما در ژانویهٔ سال ۱۹۰۹ [بهمن ۱۲۸۷] توجه رفقای ایرانی خود را به نارسا بودن روشهای مبارزاتی کهن، به منظور دستیابی به یک پیروزی کامل جلب کردیم. پس مبارزان ایرانی تصمیم گرفتند که یک نیروی نظامی ایجاد کنند،

نیرویی که می‌باید با زور اسلحه بر شاه پیروز شود و تکیه‌گاه ایرانی ارتجاع یعنی ارتش قزاق ما را در تهران گوشمالی دهد.[۸۶]

در ۵ مهٔ ۱۹۰۹ [نیمهٔ اردیبهشت ۱۲۸۸]، شش روز بعد از خاتمهٔ محاصرهٔ تبریز، چند صد انقلابی از رشت روانهٔ جنوب شدند و شهر قزوین را گرفتند. روز بعد، مزدوران ایرانی بریگاد قزاق به فرماندهی زاپولسکی از تهران عازم کرج شدند. سفارت روسیه نیز دیپلومات خود، سابلین، رابرای توقف پیشروی مجاهدین گسیل کرد. سابلین وارد قزوین شد و با سپهدار، رئیس اسمی ارتش انقلاب، مذاکره کرد. اما سپهدار در پاسخ به او گفت که قدرت بازگرداندن قوای انقلابی را ندارد.

در اصفهان، صمصام‌السلطنه، رئیس عشایر بختیاری منتظر بازگشت برادر خود، سردار اسعد، از اروپا بود تا به افراد خود فرمان حرکت به سوی تهران را بدهد. سردار اسعد و بختیاریها که عداوت دیرینه‌ای با ایل قاجار داشتند از چند جانب مورد حمایت بودند. هنگامی که سردار اسعد در اروپا با مشروطه‌خواهان تبعیدی و اعضای کمیتهٔ ایران لندن مذاکره و دیدار می‌کرد، حیدرخان عمواوغلی سوسیال دموکرات به اصفهان رفت و از بختیاریها خواست که از اعادهٔ نهضت مشروطه حمایت کنند.[۸۷] صمصام‌السلطنه به وزیر مختار روس اطلاع داد که نه مصالحه می‌کند و نه قانون اساسی تجدید نظر شدهٔ شاه را می‌پذیرد.[۸۸]

وقتی ارتش مجاهدین در قزوین مستقر شد، اختلافهایی در میان مشروطه‌خواهان رادیکال بروز یافت. تقی زاده و بعضی از همقطارانش که هنوز در تبریز بودند خواستار مصالحه با محمدعلی شاه شدند. اما رهبران ارتش انقلابی در قزوین، از جمله کریم‌خان رشتی، و همچنین ستارخان در تبریز، به چیزی کمتر از فتح پایتخت و خلع محمد علی شاه رضایت نمی‌دادند. تقی زاده، مساوات، و حامیان آنها در انجمن تبریز ابتدا از تسخیر انقلابی تهران حمایت کرده بودند. اما محمد علی شاه، تحت فشار ابتکارهای دیپلوماتیک فزایندهٔ بریتانیا و روسیه، با تأسیس مجدد رژیم مشروطه موافقت کرد و در این هنگام تقی‌زاده و همقطارانش تصمیم گرفتند با تسخیر انقلابی پایتخت مخالفت کنند و به مصالحه با حکومت اصرار ورزند. تقی زاده به حضور قشون روسیه در تبریز اشاره کرد و در مورد وقوع جنگ احتمالی با قوای تزاری، که درصدد پیاده شدن در انزلی بودند، هشدار داد.[۸۹]

وقایع نگاران انقلاب، بسته به اینکه هوادار تقی زاده باشند یا ستارخان، در تعبیر و تفسیر این اختلافها اتفاق نظر ندارند. اسماعیل امیر خیزی و عبدالحسین نوایی معتقد بودند که این مناقشات در تغییر شخصیت ستارخان ریشه داشته است. به نظر آنها، ستارخان پس از کسب قدرت رفتار دیگری پیشه کرد. مست می‌کرد و نسبت به کسانی که کوچکترین خطایی مرتکب می‌شدند بی‌رحم و بی‌گذشت بود. به نصایح "رهبران عاقل‌تر" و "مجرب‌تر"، یعنی تقی‌زاده و روشنفکران دیگر گوش نمی‌سپرد.[۹۰] چندین ناظر بریتانیایی نیز در آن زمان در آذربایجان همین نظر منفی را در مورد ستارخان ابراز کردند.[۹۱]

کسروی، مورخ پرآوازهٔ انقلاب مشروطه، نظر دیگری دارد. سیاستمداران، و بخصوص تقی‌زاده، "همواره سعی داشته‌اند فداکاریهای مجاهدین را کوچک بنمایند و بر نیکنامی‌شان گرد افترا بپاشند." کسروی، تقی‌زاده و همقطارانش را به "خودخواهی" و "سوء نیت" متهم کرده است. تلاشهای تقی‌زاده برای منصرف کردن انقلابیون از فتح پایتخت، به نظر کسروی کوششی دیگر برای محروم کردن مجاهدین از کسب پیروزی بر حق آنها بود، تا در عوض تقی‌زاده و حامیانش افتخار اعادهٔ رژیم مشروطه را نصیب خودشان کنند.[۹۲]

به نظر نگارنده، اختلافهای دو جناح - تقی زاده و همتایانش از یک سو، و ستارخان و کریم خان و سایر رهبران انقلابی در تبریز و قزوین از سوی دیگر - صرفاً به تفاوتهای شخصیتی و اختلاف منشها یا استراتژیهای سیاسی مربوط نمی‌شد. تعارضهای رهبران رادیکال مشروطه‌خواه، از جمله مواضع سازشکارانه‌تر تقی زاده، بازتاب تقسیم بندیهای سیاسی عمیقی نیز بود که در جریان نهضت صورت گرفته بود و در این مقطع تاریخی که امکان اعادهٔ رژیم مشروطه آشکارا قریب به تحقق بود تجلی می‌یافت.

چنان که قبلاً در بحث پیرامون انجمن تبریز و مجلس دیدیم، اختلافهای میان نمایندگان لیبرال و دموکرات مجلس و انجمنهای مجاهدین واقعاً عمیق بود. نمایندگان غالباً سوسیال دموکراتهای مبارز را عناصر بیقرار و خشن و "بی‌تمدنی" تلقی می‌کردند که وجودشان البته برای تداوم نهضت لازم بود اما می‌بایست زمامشان در دست رهبران "سنجیده‌تر" و "باتجربه‌تر" باشد. بعد از کودتا، که تبریز کانون جدید مشروطیت شد، تقی زاده در تبعید با تمام وجود از نهضت حمایت کرد و از طریق ارتباطات مختلف در باکو موجبات پشتیبانی مالی و نظامی از ستارخان و نهضت مقاومت را فراهم آورد. اما اندکی بعد از ورودش به

تبریز، تضادهای قبلی سرباز کرد. تقی زاده ارتش انقلابی را بـه بـی‌انـضباطی مـتهم کـرد و خواستار نظم و مراعات قانون شد.

کودتا و تجربهٔ تلخ محاصره و تبعید، دیدگاههای رهبران مشروطه خواه را باز هم تغییر داد. ستارخان در آخرین ماههای محاصره و بخصوص بعدازفتح تهران، تندخو و مأیوس شد و به میگساری و بدرفتاری پرداخت. او از اینکه در رهبری جدیدی که در تهران یا آذربایجان تشکیل‌شده‌بود به‌اوسهمی‌نداده‌اند سخت دلگیربود. به‌علاوه، ستارخان‌را حتی‌ازکناره‌گیری آبرومندانه در آذربایجان هم محروم کردند و توسط سفارت روسیه او را از تبریز راندند. او می‌دید که مستبدان نیرومند و بیرحم، کسانی چون عین‌الدوله، که مدتها در کنار محمد علی شاه بودند و آنهمه مصیبت نصیب ملت کرده بودند، در اوضاع جدید پاداش و مـنصبهای عالی گرفته‌اند، حال آنکه مجاهدین و رهبرانشان در تبریز به باد فراموشی سپرده می‌شوند.

نامهٔ تقی‌زاده به رهبران مستقر در قزوین نشـان مـی‌دهد کـه قـبل از فـتح تـهران در مـاه ژوئیهٔ[تیر]، تقی‌زاده از بسیاری از آرمانهای قبلی نهضت دست شسته بود و امید خود را به امکان دگرگونی ریشه‌ای اجتماعی در ایران از دست داده بود. وقتی رهبران ارتش انقلابی در قزوین از انجمن تبریز سؤال کردند که آیا به سوی پایتخت پیشروی کنند یا نه، تقی‌زاده علناً بی‌میلی خود را به دگرگونی انقلابی در ایران ابراز کرد و نوشت که "چون انقلاب هم فرصت تعلیم و مدرسه نمی‌دهد، همیشه بعد از صد سال هم در همان جایی هستیم که بودیم." سفر بـه‌اروپـا و بـحث‌با دیـپلوماتها و نـهادهای‌اروپـا او را بـه کـوچک‌انگـاری هـموطنان و نـفی رادیکالیسم بسیاری از انجمنهای مردمی کشانده بود. تقی‌زاده می‌گفت که مردم هرقدر هم قربانی دهند و ایثار کنند، "باز همه دزد و مغرضند." او امیدش را به کشور نیز از دست داده بود، و می‌گفت حتی اگر "اختیار کافهٔ ایران را هم به دست جنابان عالی و بنده بدهند بهتر از این نخواهیم توانست اداره کنیم." مشکل ایران هم اقتصادی - سیاسی بود و هم فرهنگی:

> آن خیالات و فرضیات قشنگ را هـم در کـارخـانهٔ خـیال از روی "رولسیون" ممالک خوب دنیا و تربیت شده مثل فرانسه که منشأ تمدن است و عثمانی که یک میلیون قشون نظامی فرنگی مآب دارد می‌بافند و قیاس با مملکتی می‌کنند که سکنه‌اش ایل چارنشین وحشی و یغماگر و اغلب مجاهدینش دارای اوصافی است که من از ذکر آن خجلم.[۹۳]

مکاتبات تقی‌زاده با جناح اقلیت سوسیال دموکراتهای تبریز، علل تئوریک این یأس و شکایت را به وضوح می‌نمایاند. مراوده‌هایش با تیگران تر هاکوبیان و ورام پیلوسیان در سالهای ۱۹۰۹–۱۹۱۰ [۱۲۸۸–۱۲۸۹] دال بر نزدیکی او به گروه اقلیت سوسیال دموکراتهای تبریز بود که خواهان راه "صرفاً دموکراتیک" در ایران بودند و می‌خواستند از کارگران، پیشه‌وران و دهقانانی که دست اندرکار نهضت مقاومت بودند فاصله بگیرند. البته می‌توان گفت که انتقاد تقی‌زاده از مجاهدین (که در موارد متعدد اموال تاجران ثروتمند و صاحبان جاه و مال را در تبریز، قزوین، رشت و اردبیل مصادره کرده بودند) از این باور محکم او ناشی می‌شد که نهضت مشروطه برای پیشروی بیشتر به اتحاد با نخبگان ایران نیاز دارد، و نه کارگران و پیشه‌وران.

اما تقی‌زاده سخنگوی کل تبریز نبود. وقتی یفرم خان تلگراف به تبریز فرستاد و پرسید که به تهران برود یا نه، ستارخان با توصیه‌های تقی‌زاده و دیگران در انجمن تبریز مخالفت کرد و در جواب نوشت : "شما در آن نزدیکی بهتر آگاهید. ولی اگر بروید بی گمان فیروز خواهید بود."[۹۴] رهبری مجاهدین در قزوین، معروف به کمیسیون جنگ قزوین، نیز در نامه‌ای به تقی‌زاده با نظر او مخالفت کرد. تقی زاده انقلابیون را به "عجله و تندروی" و ایجاد آشوب و غارت قزوین متهم کرده بود. اما رهبری مجاهدین این اتهام را رد کرد. در نامه آمده بود که کریم‌خان و چهارهزار مرد مسلحش به این دلیل در قزوین منتظر مانده بودند که می‌خواستند هم با انجمن تبریز و هم با انجمن رشت مشاوره کنند، وگر نه خیلی زودتر می‌توانستند تهران را فتح کنند. رهبری مجاهدین اتهامهایی را که به قشون انقلابی وارد شده بود رد کرد وگفت که امور شهری چه در قزوین و چه در رشت به خوبی سروسامان یافته و مردم در امنیت به سر می‌برند. مجاهدین جان و مال سکنهٔ خارجی شهر را نیز حفظ کرده بودند تا بهانه‌ای برای مداخلهٔ خارجی ندهند.[۹۵]

در گرماگرم این بحثها در تبریز و قزوین، سفارتهای بریتانیا و روسیه در تهران به شدت تلاش داشتند تا مانع ورود ارتش انقلاب به تهران شوند. محمد علی شاه به شدت تحت فشار هر دو قدرت خارجی بود. بریتانیا و روسیه تهدید کردندکه از حمایت او دست می‌کشند، و سرانجام شاه با اعادهٔ قانون اساسی و انجام انتخابات موافقت کرد.[۹۶] در ماه ژوئن [خرداد] یک کمیتهٔ انتخابات در تهران با همکاری انجمن تبریز مشغول تنظیم

پیش‌نویس قانون جدید انتخابات شد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۹ [۲ تیر ۱۲۸۸] محمد علی شاه قانون جدید را امضا کرد که در ۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۱۰ تیر ۱۲۸۸] منتشر شد و به پاداش این اقدام فوراً وامی به ارزش ۲/۵ میلیون فرانک از روسیه گرفت.[۹۷]

در ۱۷ ژوئن ۱۹۰۹ [۲۰ خرداد ۱۲۸۸] نیروهای بختیاری اصفهان به رهبری سردار اسعد عازم تهران شده بودند و یک هفتهٔ بعد به قم رسیده بودند. سرکنسول بریتانیا و سرکنسول روسیه در قزوین سعی کردند به سردار اسعد بقبولانند که با موافقت شاه، دیگر لزومی ندارد بختیاریها به پایتخت بروند. اما بختیاریها گفتند که "سفارتها فریب خورده‌اند و آنچه شده است قلابی است."[۹۸] در ۳۰ ژوئن ۱۹۰۹ [۹ تیر ۱۲۸۸] قوای روس در باکو تجمع کردند و آمادهٔ ورود به ایران شدند.[۹۹] پنج روز بعد، سفیر روسیه در لندن، کنت آلکساندر بنکندورف، اعلامیه‌ای را منتشر کرد که طبق آن حکومت تزاری نیروی بزرگی را از باکو به انزلی و قزوین اعزام کرده بود و شامل یک هنگ قزاق، یک سپاه پیاده، و یک واحد توپخانه می‌شد.[۱۰۰] قشون روسیه در ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۲۰ تیر ۱۲۸۸] وارد قزوین شد که بخشی از آن تا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در آنجا ماند.[۱۰۱]

در این زمان، سردار اسعد بختیاری و سپهدار (رئیس اسمی مجاهدین) فهرستی شامل هشت تقاضا به پایتخت فرستادند. از جمله خواستار خروج قوای روسیه از ایران، انتخاب اعضای کابینه توسط انجمنهای ایالتی، و نیز اخراج چندین مشاور نزدیک شاه شدند که خائن به آرمان ملی به شمار می‌آمدند.[۱۰۲] و البته محمد علی شاه این تقاضاها را رد کرد.

بر خلاف توصیهٔ تقی‌زاده و عده‌ای دیگر از اعضای انجمن تبریز، ارتش انقلاب تصمیم گرفت از قزوین عازم تهران شود. بعد از یک سلسله زد و خورد در شهر کرج، نیروی متحد مجاهدین از شمال و عشایر بختیاری از جنوب در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۲۲ تیر ۱۲۸۸] وارد تهران شد و مردمی هم که منتظر ورود آنها بودند به آنها پیوستند. سه روز بعد مشروطه‌خواهان پیروز شدند. پانصد نفر از طرفین کشته شدند. اما ظاهراً از اروپاییان کسی به قتل نرسید. مقامات بریتانیا متعجب شدند که چطور در جریان چهار روز جنگ هیچ غارت و چپاولی توسط مجاهدین یا نیروهای بختیاری صورت نگرفت اما قشون سلطنتی شهر را غارت کرد.[۱۰۳] شاه به سفارت روسیه پناهنده شد و بریگاد قزاق به فرماندهی ژنرال لیاخوف تسلیم شد.[۱۰۴]

اما نوعی مصالحه، یا شاید اقدامی اولیه برای استقرار حکومت جدید، نیز صورت گرفته بود. لیاخوف، پس از مشاوره با حکومت روسیه، قبول کرد که اگر بریگاد قزاق دست نخورده بماند و حکومت جدید آن را بپذیرد، آتش بس شود. رهبران مشروطه خواه با کمال میل این پیشنهاد را پذیرفتند و وظیفهٔ شهربانی تهران به بریگاد قزاق واگذار شد. به این ترتیب، مسئولیتی که می‌بایست پس از ورود پیروزمندانهٔ ارتش انقلابی مجاهدین در اختیار آنها قرار بگیرد، به بریگاد قزاق محول شد که مجری کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] بود و تا چند ساعت قبل از ورود مجاهدین در کنار قشون سلطنتی با آنها می‌جنگید.

در غروب ۱۶ ژوئیه [۲۵ تیر ۱۲۸۸] تشکیلات جدیدی به نام مجلس عالی، با پانصد عضو از میان رهبران مجاهدین و نیروهای بختیاری، اعضای علما، افراد برجسته، تاجران، اصناف و نمایندگان سابق مجلس، در بهارستان، یعنی محل مجلس، تشکیل جلسه داد.[۱۰۵] البته همهٔ آنها از مشروطه‌خواهان سرشناس نبودند و تعداد زیادی از افراد طرفدار دربار نیز در میان این عده به چشم می‌خوردندکه در آخرین دقایق بر قطار انقلاب سوار شده بودند. این شورا محمد علی شاه را خلع کرد و پسر دوازده ساله‌اش احمد را شاه جدید خواند و عضدالملک، رئیس ایل قاجار، را نایب السلطنه کرد.[۱۰۶] این اقدام به رغم اعتراضهای محمد علی شاه و ملکه‌اش صورت گرفت، زیرا نمی‌خواستند وقتی به روسیه می‌روند پسر خردسال خود را در تهران باقی بگذارند. می‌گویند که احمد شاه جوان چند بار قصد فرار یا خودکشی کرد. اما هم رهبران مشروطه خواه و هم سفارتهای بریتانیا و روسیه از این انتصاب و از استمرار سیاستی که این انتصاب آغازگرش بود حمایت کردند.

مبارزه برای اعادهٔ حکومت مشروطه ابعاد مهم بین‌المللی و قومی نیز داشت. کمیتهٔ ایران در لندن مسئلهٔ دفاع از نهضت مشروطه را در پارلمنت بریتانیا و مطبوعات اروپا مطرح کرد و از ادوارد گری خواست که وام جدیدی به محمد علی شاه داده نشود؛ انجمن سعادت استانبول روابطی با حکومت ترکهای جوان برقرار کرد و حلقهٔ واسط انجمن تبریز و دنیای خارج شد؛ حامیان در آسیای میانه داوطلب و اسلحه به آذربایجان و گیلان فرستادند. سوسیال دموکراتهای برجستهٔ روسیه، نظیر میخائیل پاولوویچ و و.ا.لنین، مقاله‌هایی در افشای سیاستهای امپریالیستی کشورهای اروپا در ایران نوشتند. نیروی انقلاب، متشکل از اقوام

مختلف، شامل مسلمانان، مسیحیان و یهودیان، بود و تشکیلات سیاسی مختلف، از قبیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، ارمنیان داشناک و هنچاک، سوسیال دموکراتهای گرجی، سوسیال دموکراتهای آذری قفقاز وابسته به همت، و سازمان سوسیال دموکراتهای روسیه به نهضتهای مقاومت که ابتدا در آذربایجان و سپس در گیلان نضج گرفت ملحق شدند.

در اکتبر ۱۹۰۸ [مهر - آبان ۱۲۸۷]، در بحبوحهٔ جنگ داخلی، گروهی از سوسیالیستهای جوان که در ارتش مقاومت تبریز منصبهای مهمی داشتند، کنفرانس کوچکی برای بررسی مسئلهٔ آیندهٔ نهضت ایران تشکیل دادند. این سوسیال دموکراتهای تبریز سلسله مسائل تئوریک مهمی مطرح کردند که به بحثهای درون جنبش سوسیال دموکراسی اروپا شباهت داشت. اکثریت این گروه به سازماندهی نهضت سندیکایی در تبریز پرداخته بودند و می‌خواستند به عنوان سوسیال دموکرات به تبلیغ و ترویج بپردازند، اما گروه اقلیت معتقد بود که باید تلاشها را به اعادهٔ دموکراسی پارلمانی در ایران معطوف کرد و فعالیتهای رادیکال را به تعویق انداخت.

در گیلان نیرویی انقلابی تشکیل شد که در فوریهٔ ۱۹۰۹ [بهمن ۱۲۸۷] ادارهٔ شهر رشت را به دست گرفت. در اوایل ماه مهٔ ۱۹۰۹ [اواسط اردیبهشت ۱۲۸۸] شهر قزوین به تصرف نیروهای مجاهدین گیلان در آمد. شاه از جانب دو قدرت بزرگ خارجی تحت فشار قرار گرفت تا رژیم مشروطه را اعاده کند. اما مصالحهٔ اجباری او سبب انشعابهای جدیدی در داخل نهضت انقلابی شد. تقی زاده با تصرف انقلابی پایتخت مخالفت کرد، حال آنکه کریم‌خان رشتی (رهبر فکری ارتش مجاهدین در رشت) و ستارخان در تبریز از سرنگونی شاه حمایت نمودند. تلاشهای سفارتهای بریتانیا و روسیه برای نجات حکومت شاه ناکام ماند. ارتش متحد مجاهدین گیلان و نیروهای بختیاری اصفهان عازم تهران شد و در ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۲۵ تیر ۱۲۸۸] پایتخت را فتح کرد. محمد علی شاه خلع شد و پسر جوانش احمد را شاه جدید اعلام کرد.

تفاوتهای دو جناح سوسیال دموکراتهای تبریز نمایانگر تعارضهایی بود که در درون کل جناح‌رادیکال نهضت‌مشروطه پدیدارشده‌بود. روشنفکران برجستهٔ نهضت، ازجمله تقی‌زاده، از دست اندرکاران انقلاب که پیروزی را ممکن کرده بودند فاصلهٔ بیشتری گرفتند و به برنامهٔ اجتماعی میانه روانه‌ای در اتحاد با نخبگان روی آوردند. به این ترتیب، ائتلافی که پیروزی را به ارمغان آورده بود تقریباً بلافاصله پس از اعادهٔ حکومت مشروطه در تهران چند شعبه شد.

بخش ۵

مشروطهٔ دوم

فصل ۱۰

مجلس دوم و تشکیل احزاب:
حزب دموکرات و نشریهٔ *ایران نو*

باید [تصور] ملیت جدیدی ایجاد کنیم که ایرانی باشد. اگر مردم زبان و دین متفاوت داشته باشند برای ما فرقی نمی‌کند.

تیگران تر هاکوبیان

اندکی بعد از فتح تهران، حکومت موقتی به نام هیئت مدیره روی کار آمد. این نهاد که می‌خواست برنامهٔ سیاسی جدیدی برای کشور مقرر کند با وظایف ناتمامی مواجه شد که خلع محمد علی شاه و محاکمهٔ شیخ‌فضل الله نوری مهمترین آنها بود.[۱] اما روسیه و بریتانیا که شاه محافظه‌کار را از دست داده بودند موضع تهاجمی‌تری در قبال مشروطه‌خواهان اتخاذ کردند. از همان نخستین روز فتح تهران در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [تیر ۱۲۸۸] این دو قدرت نشان دادند که از منابع اقتصادی، سیاسی یا ارضی مصرّح در پیمان اوت ۱۹۰۷ روس و انگلیس به هیچ وجه چشم نمی‌پوشند، و تصمیم دارند که از روند بازسازی کشور جلوگیری کنند.

تلاش برای اعادهٔ مشروطه در داخل نیز با مخالفتهایی مواجه شد. تبعید محمد علی شاه به منازعه‌های شدیدی در میان مشروطه‌خواهان دامن زد. ائتلافی که فتح تهران را ممکن کرده بود، بعد از استقرار حکومت موقت، رفته رفته از هم پاشید. انجمنهای ایالتی و ولایتی و بعضی از انجمنهای مردمی دوباره قد برافراشتند، اما حتی روشنفکران مترقی عموماً این تشکلها را تشکیلات نازلی می‌دانستند که باید جای خود را به احزاب سیاسی جدید و متمرکز به سبک اروپایی بدهند.

انتخابات مجلس‌دوم برگزارشد و احزاب‌جدیدی پا گرفتند - ازجمله حزب دموکرات که

برنامهٔ کار سوسیال دموکراتیک داشت، و حزب اعتدالیون که محافظه‌کار به شمار می‌رفت. برنامهٔ رادیکال حزب دموکرات برای ایجاد دگرگونیهای اجتماعی، شامل تصویب علنی تفکیک دین از دولت، کاهش اقتدار محلی بعضی از سران عشایر، و نیز ارائهٔ تعریف جدیدی از ملیت بود که فراتر از وابستگیهای مذهبی و قومی رود. اما برنامهٔ حزب دموکرات با مخالفت ائتلافیهٔ محافظه‌کارانه‌ای به رهبری بهبهانی و روحانیان دیگر، اشراف زمیندار، سران عشایر، و حتی بعضی از تاجران و اصناف مواجه شد. در این جوّ متلاطم، *ایران نو* (ارگان حزب دموکرات) انتشار سلسله تحلیلهای‌رهگشای اجتماعی و سیاسی را آغاز کرد. این نشریه، انقلاب ایران را در چارچوب وقایع‌جاری جهان در نظر می‌گرفت، سیاستهای قدرتهای اروپایی را تجزیه و تحلیل می‌کرد، و سلسله برنامه‌های سوسیال دموکراتیکی برای اصلاحات در کشور ارائه می‌داد.

هیئت مدیره: سرنوشت مخالفان اصلی مشروطه

محاکمهٔ شیخ‌فضل الله نوری؛ تبعید محمد علی شاه

مجلس عالی فوق‌العاده کابینهٔ موقتی به ریاست سپهدار (وزیر جنگ) و سردار اسعد (وزیر داخله) روی کار آورد.[۲] در ۱۷ اوت ۱۹۰۹ [۲۶ مرداد ۱۲۸۸] مجلس عالی جای خود را به هیئت مدیرهٔ موقتی متشکل از دوازده مشروطه خواه برجسته داد و قرار شد که این هیئت مدیره تا زمان تشکیل مجلس دوم کشور را اداره کند. اعضای هیئت مدیره عبارت بودند از سپهدار، سرداراسعد، تقی‌زاده، صنیع‌الدوله (رئیس‌ونایب‌رئیس سابق‌مجلس)، وثوق‌الدوله، سلیمان اسکندری (شاهزادهٔ رادیکال) و چندین نمایندهٔ مجلس اول، از جمله حسینقلی نوّاب، حکیم‌الملک، مستشارالدوله، و نصرالله تقوی. دو نمایندهٔ ارتش مجاهدین انقلاب از گیلان و آذربایجان، یعنی سردار محی و علی محمد تربیت، نیز عضو هیئت مدیره بودند.[۳]

هیئت مدیره در تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] با مسائل مبرمی مواجه بود، از جمله محاکمهٔ تنی چند از مخالفان‌مشروطه، اخراج محمدعلی‌شاه، تأمین وجوه برای خزانهٔ‌خالی‌کشور، تجدید سازمان بریگاد قزاق، تشکیل نیروی پلیس برای راههای تجاری جنوب، و انجام انتخابات برای مجلس‌جدید. در۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۴ مرداد۱۲۸۸]، هشت مشروطه‌خواه، ازجمله بعضی از کسانی که در فتح انقلابی تهران شرکت کرده بودند، محکمه‌ای نظامی تشکیل دادند که به

جرایم مخالفان عمدهٔ مشروطه رسیدگی کرد. اعضای هیئت منصفه عبارت بودند از علی محمد تربیت، وحیدالملک شیبانی که در لندن نزد براون تحصیل کرده بود و برای تایمز مطالبی می‌نوشت، جعفرقلی سردار بهادر (پسر سردار اسعد)، محمد نجات (منشی فرقهٔ اجتماعیون عامیون درتهران و عضو جمعیت فراماسونها و بعداً نمایندهٔ مجلس)، و محمد امام زاده که پدر و برادرش قبلاً امام جمعهٔ تهران بودند. شیخ ابراهیم زنجانی که دوست صمیمی بهبهانی بود مسئولیت مدعی العموم را به عهده گرفت. زنجانی بعداً به مجلس دوم رفت و در آن جا نمایندهٔ حزب دموکرات شد.[۴]

مهمترین فردی که در این دادگاه محاکمه شد شیخ‌فضل‌الله‌نوری بود. محاکمه و اعدام شیخ‌فضل‌الله رویدادی بی‌سابقه در تاریخ جدید ایران بود. نوری عالیترین روحانی تهران در آن زمان به شمار می‌آمد و باسوادتر و سخنورتر از طباطبایی و بهبهانی محسوب می‌شد.[۵] اتهام او مشارکت در قتل چهار مشروطه‌خواه بود که در مارس ۱۹۰۹ [اسفند ۱۲۸۶] در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند. زنجانی پیوندهای گوناگون نوری با نیروهای ضد مشروطه را برشمرد، و هیئت منصفه از نوری به طور جدی استنطاق کرد. نوری از اقدامهای خود دفاع کرد و گفت که به دلیل موقعیت دینی ممتاز خود حق داشته از اصول اسلامی به هر نحوی که صلاح بداند محافظت کند.

نوری مجرم شناخته و به مرگ محکوم شد. عجیب‌تر آنکه اعدام نوری در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۹ مرداد ۱۲۸۸] با تأیید تقریباً همهٔ مردم به اجرا درآمد. علمای مشروطه‌خواه عتبات فتوا دادند و اتهامهای وارد شده بر نوری را تأیید کردند و بر محکومیتش صحه گذاشتند. خطوط تلگراف بین تهران و نجف یک روز باز و مجانی بود تا هر کس بتواند برای تأیید حکم نوری با مراجع برجسته مشورت کند. گفته‌اند که یکی از پسران نوری به نام مهدی، که از مشروطه‌خواهان ثابت قدم بود، نیز از حکم اعدام حمایت کرد.[۶]

محکمه پنج نفر دیگر را هم اعدام کرد: میرهاشم دوه‌چی که گردانندهٔ اصلی انجمن اسلامیه در تبریز بود؛ برادرش که با او همکاری می‌کرد؛ مفاخرالملک، حاکم سابق تهران؛ صنیع حضرت، مباشر اسلحه‌خانهٔ تهران که در کودتای نافرجام دسامبر ۱۹۰۷ [آذر ۱۲۸۶] شرکت داشت؛ و آجودانباشی، از صاحبمنصبان توپخانه که در بمباران مجلس در ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷] اولین گلوله را شلیک کرده بود.[۷] سفارتهای بریتانیا و روسیه حکومت

جدید را تحت فشار گذاشتند که برای کلیه مخالفان حکومت مشروطه فرمان عفو عمومی صادر کند. عده‌ای از حامیان نزدیک شاه اخراج شدند، از جمله امیربهادر جنگ، سعدالدوله (نمایندهٔ سابق مجلس و رئیس‌الوزراء دورهٔ استبداد صغیر)، و امام جمعهٔ تهران.[۸]

طبق قرار و مدارهایی که با سفارتخانه‌ها گذاشته شد، شاه سابق نیز از کشور اخراج شد. هیئت مدیره موافقت کرد که مقرری سالانه‌ای به مبلغ یکصدهزار تومان به او بپردازد. شاه مخلوع نیز قبول کرد که داراییها و نیز دیون خود را که بیش از چهارصدهزار پوند استرلینگ بود به حکومت جدید واگذارد. همچنین وعده داد که جواهرات سلطنتی را به خزانه برگرداند، اما بعضی از این جواهرات هیچگاه به خزانه برنگشت. روسیه و بریتانیا قول دادند که در صورت تلاش شاه برای برگشتن به کشور از او حمایت نکنند و پذیرفتند که در چنین حالتی حکومت تهران محقّ است که مقرری شاه را قطع کند. در ۹ سپتامبر ۱۹۰۹ [۱۸ شهریور ۱۲۸۸] شاه سابق و ملازمانش تهران را به مقصد اودسا (روسیه) ترک کردند.[۹]

موانع اصلاحات: سران عشایر و دو قدرت خارجی

مبرم‌ترین مسئله برای هیئت مدیره، کمبود وجوه بود. به دلیل ماهها تلاطم داخلی، مالیاتها جمع‌آوری نشده بود و هیئت مدیره در غیاب مجلس نیز رأی به استقراض از خارج نمی‌داد. اعضای هیئت مدیره تصمیم گرفتند به افراد متموّل و مقامات ایالتها روی بیاورند و آنها را به کمک به خزانه ترغیب کنند.[۱۰] نزدیک به هفتصد هزار تومان به این روش در تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] از ثروتمندان جمع‌آوری شد.[۱۱] حکام ایالات، از جمله عین‌الدوله، ملزم به پرداخت ماهانه دویست تا سیصدهزار پوند استرلینگ شدند.[۱۲] ظل‌السلطان، برادر مظفرالدین شاه، یکصد هزار تومان داد.[۱۳] اما سفارتهای بریتانیا و روسیه این روش انقلابی جدید را نپسندیدند. جورج بارکلی، وزیر مختار بریتانیا در تهران، که روابط دوستانه‌ای با سپهدار و سردار اسعد داشت، از این اوضاع جدید که موقعیت ممتاز توانگران را به خطر می‌انداخت برآشفت. او اعلام کرد که چنین اقدامهایی "همدردی با آرمان ملّیون را در اروپا زایل می‌کند".[۱۴] هیئت مدیره در اثر این فشار در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] بر الکل، تریاک و نمک مالیات بست، که این مالیات به زیان طبقات تهیدست بود و مایهٔ اعتراضهای عدیده شد.[۱۵]

هیئت مدیره همچنین تصمیم گرفت که یک نیروی ژاندارمری برای تضمین امنیت

کاروانهای تجاری در جنوب تشکیل دهد. اما سران عشایر که از کاروانها مالیات راه (حق عبور) می‌گرفتند، و درمواقعی نیز در مسیرهای جنوب کشور راهزنی می‌کردند، نمی‌توانستند تشکیل نیرویی را که مخلّ کار پردرآمد آنها شود تحمل کنند. رابرت مک دانیل نوشته است :

> با رشد تجارت و بازرگانی در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، خوانین دریافتند که با راهداری در نقاط مختلف راه و نیز با استفاده از انحصار علفداری با قیمتهایی بیش از قیمت محلی می‌توانند بر ثروت خود به میزان قابل توجهی بیفزایند. منفعت طلبی عظیمی در جاده‌ها برقرار شد که حکومت مرکزی از طریق حکام محلی فقط تا حدودی بر آن نظارت داشت.[۱۶]

تصمیم حکومت مرکزی برای کوتاه کردن دست خانها، حکام و مقامات محلی با مقاومت شدیدی مواجه شد. چون در پی جنگ داخلی ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷ - ۱۲۸۸] اختیارات ایالتها بیشتر شده بود، مقاومت عشایر قدرتمند در برابر تمرکز قدرت در تهران از قبل فزونتر شد، بخصوص آنکه این اقدام به معنی قدرت گرفتن بیشتر ایل بختیاری بود که رقیب آنها به حساب می‌آمد و رئیس آن، سردار اسعد، عضو حکومت جدید بود.[۱۷]

از سوی دیگر بعد از فتح تهران، سران بختیاری و نیز عده‌ای دیگر از رهبران، بدون رعایت هیچ گونه موازین اخلاقی مناصب مهم را به نزدیکان خود اعطا کردند. عده‌ای از بختیاریها و نیز حامیان نزدیک سردار اسعد و سپهدار به حکومت ایالات و دیگر مناصب مهم رسیدند.[۱۸] صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقایی که حامی نهضت مشروطه بود، از افزایش قدرت بختیاریها که رقیبش بودند به هراس افتاد. وقتی علاءالدوله، حاکم سابق تهران که خودکامگی‌اش سبب وقایع انقلابی دسامبر ۱۹۰۵ [آذر ۱۲۸۴] شده بود، به توصیهٔ سردار اسعد به حکومت فارس منصوب شد، کاسهٔ صبر صولت‌الدوله لبریز شد.[۱۹]

هیئت مدیره البته توانست در تهران و چندین ایالت امنیت برقرار کند. کمیسیون برنامهٔ هیئت مدیره، اصلاحاتی در دستور کار مجلس و کابینهٔ بعدی قرار داد. یکی از آنها پیشنهاد استخدام مستشاران خارجی از کشورهای اروپا، از جمله مستشاران نظامی برای کمک به ایجاد نیروی پلیس جدید، و نیز مستشارانی برای سروسامان دادن به امور خزانه و اصلاح نظام قضایی بود.

اما سفارتهای روسیه و بریتانیا کاملاً مراقب این گونه اقدامهای هیئت مدیره بودند و آن را

از انجام دگرگونیهای دیرپا در ساختارهای حاکم کشور باز می‌داشتند. بیشتر تدابیر اصلاحی مورد نظر هیئت مدیره، حتی تدابیر کوچک و نمادین، با مخالفت دو قدرت بزرگ خارجی مواجه می‌شد. استخدام مستشارانی از کشورهای غربی که ممکن بود با مداخله‌های حکومتهای بریتانیا و روسیه مقابله کنند (مثلاً مستشاران آلمانی) نفی می‌شد. هیئت مدیره نتوانست صاحبمنصبان روس را که بریگاد قزاق را اداره می‌کردند عزل کند. اجازه نیافت اسم ایرانی برای این بریگاد بگذارد و حتی یونیفورم سربازان را تغییر دهد![۲۰] هیئت مدیره نتوانست معلم روسی احمدشاه جوان را حتی با یک معلم انگلیسی عوض کند، چون روسها اعتراض‌کردند. استانیسلاو پوکلفسکی-کوزیل، وزیرمختار مصلحت‌اندیش‌تر روسیه، که در ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۹ [آخر شهریور ۱۲۸۸] خدمتش را در تهران آغاز کرد، نهایتاً در قضیهٔ معلم شاه چنین مصالحه کرد که شاه جوان چند معلم داشته باشد که یکی از آنها روس باشد.[۲۱] این رفتارهای ناسازگارانهٔ دوقدرت خارجی به قصد تضعیف هیئت‌مدیره بود و آشکارا نشان می‌داد که اعادهٔ مشروطه علامت آغاز مرحلهٔ دشوارتری از مبارزه با دشمنان مهیب است.

تقی‌زاده، سلیمان اسکندری ودیگر اعضای چپگرای هیئت مدیره نیز با مخاصمهٔ قابل توجهی از درون هیئت مدیره، بخصوص از جانب سپهدار، رویارو بودند. هواداران سپهدار به طور ناشناس تعداد زیادی شبنامه علیه تقی‌زاده پخش کردند و او را به رفتار استبدادی متهم کردند.[۲۲] در ۱۳ سپتامبر [۲۲ شهریور]، اعضای هیئت مدیره به چهل نفر افزایش یافت و نقش آن به صورت کمیته‌ای مشورتی برای حکومت موقت درآمد. سپهدار از این تغییر سود می‌برد، زیرا ریاست بلامنازع کابینه‌ای را که در نوامبر ۱۹۰۹ [آبان ۱۲۸۸] به مجلس معرفی می‌شد به دست می‌آورد.[۲۳]

انتخابات

در اوت ۱۹۰۹ [مرداد ۱۲۸۸] تقی‌زاده و همکارانش برای ایجاد اکثریتی متشکل از روشنفکران لیبرال و متمایل به چپ در مجلس دوم، دست به کار تشکیل حزب دموکرات در تهران وایالتها شدند. بسیاری از جوانان رادیکال، بخصوص دانش‌آموزان دبیرستانها، به این حزب پیوستند و در مناطق خود به فعالیت پرداختند.[۲۴]

انتخابات مجلس دوم طبق قانون جدید انتخابات مصوّب ۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۱۰ تیر ۱۲۸۸]

برگزار شد که قبل از فتح تهران، ضمن مشاوره با تقی‌زاده و انجمن تبریز نوشته شده بود. در چند بند قانون انتخابات ۱۹۰۹، تشکیل مجلس دموکراتیک‌تری پیش‌بینی شده بود. پنج ایل مهم - بختیاری، قشقایی، شاهسون، ترکمن و عشایر خمسهٔ فارس - هر کدام نماینده‌ای به انتخاب خودشان می‌داشتند. تعداد نمایندگان تهران به پانزده نفر کاهش یافت و سهمیهٔ چندین ایالت، و بخصوص آذربایجان، بیشتر شد. در قانون جدید، حداقل سن نامزدها از بیست و پنج سال به بیست سال کاهش یافت و برای تخفیف تقلّبهای احتمالی در جریان انتخابات، شرط گذاشته شد که نامزدها باید حداقل شش ماه در حوزهٔ انتخاباتی مقیم بوده باشند. شرط ثروت از هزار تومان (دویست پوند استرلینگ بریتانیا) به دویست و پنجاه تومان (پنجاه پوند استرلینگ) یا معادل آن کاهش یافت - یعنی درآمد سالانه پنجاه تومان (ده پوند استرلینگ) یا پرداخت مالیات سالانه ده تومان (دو پوند استرلینگ).[۲۵]

اما به رغم این تغییرات، در پی انتخابات، اکثریتی محافظه‌کار به مجلس راه یافت. یحیی دولت‌آبادی که هوادار حزب دموکرات شده بود، نوشته است که بسیاری از نمایندگان مجلس اول تاجران، کسبه و اصناف بودند، اما "مجلس دوم بوی تموّل می‌داد. آکنده از اشراف و ثروتمندان بود. به خواسته‌های توده‌های ملت توجهی نشد. تخم این تغییر را زمانی کاشتند که انتخابات را دو مرحله‌ای کردند."[۲۶]

در این تغییر ترکیب مجلس، مسائل مختلفی نقش داشت. در قانون انتخابات ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] انتخابات مستقیم در تهران تصریح شده بود و در ایالتها انتخاب از طریق هیئت انتخابات انجام می‌شد، اما در قانون ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] انتخابات در سراسر کشور دو مرحله‌ای شد. اشراف و ملاّکان که از انتخابات ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] اجتناب کرده بودند با اشتیاق کامل درصدد ورود به مجلس برآمدند تا اختیار بیشتری براقدامهای حکومت مرکزی پیدا کنند. طبقات ممتاز با اتکاء به پیوندهای اجتماعی و ثروت خود کوشیدند نمایندگان اصناف و تاجران را در انتخابات دو مرحله‌ای شکست دهند. گفته‌اند که در مواردی به تهیدستان پول دادند تا به نامزدهای ثروتمند رأی دهند.[۲۷] حذف گروههای طبقاتی در قانون انتخابات ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] نیز به نفع طبقات ثروتمند تمام شد. در قانون اول انتخابات، شش گروه مشخص شده بودند: شاهزادگان خاندان قاجار، علما و طلاّب، اشراف، تاجران، مالکان بزرگ و کوچک، و اصناف، که برای سه گروه آخر شرط حداقل ثروت گذاشته بودند. قانون

قبلی، به رغم محدودیتهای خود، حداقل، حضور اصناف رادر مجلس تضمین می‌کرد. قانون جدید مانع شرکت اعضای درجهٔ اول خاندان قاجار در انتخابات می‌شد، اما گروههای طبقاتی قانون ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] را نیز حذف کرد. دیگر انتخاب اصناف و تاجران به نمایندگی مجلس الزامی نبود. انتخابات دو مرحله‌ای و حذف گروههای طبقاتی سبب شد که کفهٔ ترازو در مجلس دوم به سود طبقات ثروتمندتر و متنفّذتر، زمینداران، اشراف، روحانیان، و دیوان سالاران حکومتی برگردد و تعداد نمایندگان تاجران، اصناف و طبقات پایین بسیار کاهش یابد. به این ترتیب، جنبهٔ صنفی یا "منزلتی" نمایندگی به جنبهٔ "مساوات گرایانه" و بورژوایی مبتنی بر مالکیت تبدیل شد.

تعداد نمایندگان مجلس از ۱۶۲ نفر به ۱۲۰ نفر تقلیل یافت، که از این میان عملاً ۱۱۰ نماینده صاحب کرسی شدند. اکثریت نامتناسبی شکل گرفت که یا متعلق به اشراف و طبقات زمیندار بود یا از جانب آنها پشتیبانی می‌شد. ۲۹ درصد از خانواده‌های ملاک، ۲۸ درصد از خانواده‌های روحانی، و ۲۴ درصد از خانواده‌های وابسته به دستگاه قدیمی حکومت بودند که مجموعاً ۸۱ درصد می‌شدند. در مقابل، فقط ۷ درصد از خانواده‌های تاجران، ۴ درصد از خانواده‌های وابسته به اصناف، و ۳ درصد از طبقات پایین بودند.[۲۸]

دموکراتها در مجلس تشکیل اقلیت دادند و برای کسب اکثریت می‌بایست به ائتلاف با احزاب کوچکتر روی بیاورند. بیست و شش نماینده از حزب دموکرات بودند و دو یا سه نفر دیگر پیوسته از این حزب دفاع می‌کردند. چهل و پنج نفر وابسته به حزب محافظه‌کار اعتدالیون بودند و دو حزب کوچکتر اتفاق و ترقی و نیز ترقیخواهان جنوب هرکدام دو تا چهار نماینده داشتند. اعضای اتفاق و ترقی، ترقیخواهان جنوب، و مستقلان، و عدهٔ دیگری موسوم به لیبرالها، در نخستین سال مجلس از دموکراتها در برابر اعتدالیون حمایت می‌کردند.اما در سال دوم، وقتی اعتدالیون وارد ائتلاف محافظه‌کارانهٔ شصت و چهار نفره‌ای با احزاب کوچکتر شدند، دموکراتها به صورت اقلیتی کوچکتر درآمدند.[۲۹]

از نظر تحصیلات و مدارک آموزشی مجلس دوم جالب‌توجه بود. بیست و پنج درصد تحصیلات دانشگاهی کرده‌بودند و چندنفر دکترا داشتند. پنجاه‌درصد تحصیل سنتی کرده بودند، و ده درصد دیگر هم دبیرستان را تمام‌کرده بودند. زمینهٔ قومی نمایندگان در انتخاب آنها تأثیر داشت. همهٔ دموکراتها، بجزیک نفر، از مناطق شمال، شمال غربی یا شمال شرقی

بودند. اعتدالیون تقریباً به یکسان از جانب شمال و جنوب حمایت می‌شدند. برای نخستین بار یهودیان و ارمنیان نماینده به مجلس فرستادند. نمایندهٔ یهودیان، دکتر لقمان نهورای، دموکرات بود، و نمایندهٔ ارمنیان، یوسف میرزایانس، داشناک بود که حزبش ازدموکراتها درمجلس حمایت می‌کرد.[۳۰]

چند تغییر دیگر را نیز در قانون انتخابات باید مورد توجه قرار داد، که نه فقط بر مجلس تأثیر گذاشت بلکه نشانهٔ مصالحهٔ عمده‌ای با علما و کاهش اعتماد به انجمنها بود. چند ماده در قانون جدید، بابیان یا بهاییان را از فرایند سیاسی حذف می‌کرد. در عدم صلاحیت، نکتهٔ جدیدی تصریح شد: "اشخاصی که خروجشان از دین حنیف اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع‌الشرایط به ثبوت رسیده باشد" حق شرکت در انتخابات را نداشتند. همچنین، در فهرست نامزدی مجلس این شرط جدید گنجانده شد که نمایندگان باید پایبندی خود به دین اسلام را اعلام کنند. سه نمایندهٔ مسیحیان، زردشتیان و یهودیان نیز می‌بایست "مومن به کیش خود" باشند.[۳۱] هیچ کدام از این شروط در قانون اول انتخابات وجود نداشت و به کوشش علمای سنتی در قانون گنجانده شد. علاوه بر همهٔ اینها، در قانون جدید، انجمنهای انتخاباتی که می‌بایست بر انتخابات مجلس نظارت کنند، پس از انتخابات منحل می‌شدند. این تلاشی بود برای کاهش تعداد انجمنهای رسمی و نیمه رسمی که تعداد آنها در دورهٔ مشروطهٔ اول بسیار زیاد شده بود. دیگر، انجمنها را اجتماعهای نامطلوبی می‌دانستند که لازم بود تحت کنترل باشند. اعضای مجلس، و از جمله دموکراتها نیز نظر خوشی به انجمنها نداشتند و نفوذ انجمنها در این دوره بسیار کاهش یافت - بجز چند برههٔ اضطراری که انجمنها بار دیگر فعالانه از نهضت مشروطه حمایت کردند.

تشکیل احزاب: حزب دموکرات

دموکراتها در مجلس

طبق نظر ملکزاده، حزب دموکرات که برنامهٔ سوسیال دموکراتیک داشت و عدهٔ زیادی از سوسیال دموکراتها عضو آن بودند، به دلیل ترس از واکنش منفی مردم عنوانْ دموکرات را به جای سوسیال دموکرات برای خود انتخاب کرد.[۳۲] اما ترکیب حزب دموکرات در مجلس و بحثهای تئوریک قبلی سوسیال دموکراتهای تبریز نشان می‌دهد که عنوان جدید دموکرات

برای ایدئولوژی و چشم‌انداز سیاسی این حزب دقیقتر بود. نام جدید همچنین بازتاب این اعتقاد هواداران حزب بود که بهتر است در چارچوب جناح دموکرات - لیبرال نهضت مشروطه فعالیت کرد و از تشکیل حزب سوسیال دموکرات مستقل و رادیکال‌تر روی گرداند. با توجه به این نکته، نگاهی به اسامی بعضی از نمایندگان این حزب در مجلس روشن می‌کند که حزب دموکرات سازمانی ائتلافی با انواع دیدگاههای میانه‌رو تا چپگرا بود و تشکیلاتی با ایدئولوژی واحد به شمار نمی‌آمد.

بیشتر دموکراتهای مجلس به عنوان منتقدان علنی حکومت در مشروطهٔ اول شهرت داشتند. حسینقلی نوّاب که لیبرال و تحصیل کردهٔ اروپا و عضو وابستهٔ سفارت لندن بود، عضو کمیتهٔ ملی انقلاب و نمایندهٔ مجلس اول نیز بود. بعد از کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]، نوّاب به صورت مشروطه‌خواه برجسته‌ای در تهران قد علم کرد.[۳۳] شاهزاده سلیمان اسکندری، نوهٔ فتحعلی‌شاه، نیز عضو کمیتهٔ ملی انقلاب و سردبیر نشریهٔ **حقوق** بود. او یکی از رادیکال‌ترین دموکراتها به حساب می‌آمد و در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] رهبر حزب در مجلس شد.[۳۴] وحیدالملک شیبانی، همکار نزدیک تقی‌زاده، در کیمبریج در نزد براون در رشتهٔ تاریخ و ادبیات انگلیس تحصیل کرده بود. شیبانی بعد از کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] سلسله مقاله‌هایی در ***تایمز*** لندن نوشت. او و سلیمان اسکندری دو نفر از بهترین خطیبان مجلس بودند و بارها مانع اوجگیری قدرت اعتدالیون شدند.[۳۵] محمدرضا مساوات نیز عضو کمیتهٔ ملی انقلاب و سردبیر نشریهٔ ***مساوات*** بود که یکی از روزنامه‌های مهم رادیکال در مشروطهٔ اول به شمار می‌آمد. ابراهیم حکیم‌الملک، طبیب مخصوص مظفرالدین شاه، حامی هنر بود و بعداً مدرسهٔ نقاشی کمال‌الملک و موزهٔ صنایع زیبا را تأسیس کرد که پیشگام در تربیت انواع هنرمندان در رشته‌های مختلف شدند.[۳۶]

حزب دموکرات چندین عضو برجستهٔ مذهبی نیز داشت، هر چند که در برنامهٔ حزبی بر تفکیک دین از دولت تأکید شده بود. احمد قزوینی، از علمای مشروطه‌خواه نجف، در جنگ تبریز شرکت کرده بود. شیخ‌ابراهیم زنجانی پسر یکی از روحانیان برجسته بود اما خودش فراماسون محسوب می‌شد و عضو مجلس اول هم شده بود. چنان که قبلاً گفتیم، زنجانی در محکمهٔ ویژه‌ای که شیخ‌فضل‌الله نوری را محکوم کرد مدعی العموم بود.[۳۷] شیخ محمد خیابانی که بیشتر به نفع دموکراتها رأی می‌داد، عضو انجمن تبریز بود. او روحانی خوشنام و

دموکراتها و حامیان آنها در مجلس: ۱۹۰۹-۱۹۱۱[۱۲۸۸-۱۲۹۰][۳۹]

نام	حوزه	گرایش
۱. شاهزاده میرزا ابوالقاسم	کرمانشاه	دموکرات
۲. داود علی آبادی	تهران	دموکرات
۳. محمد صادق علیزاده	آذربایجان	دموکرات (قفقاز)
۴. حسین اردبیلی	خراسان	دموکرات
۵. جلیل اردبیلی	آذربایجان	دموکرات
۶. شیخ رضا دهخوارقانی	آذربایجان	دموکرات
۷. ابراهیم‌حکیم‌الملک	آذربایجان	دموکرات(مجلس‌اول)
۸. حسنین کزازی	کرمانشاه	دموکرات
۹. دکتر لقمان نهورای	اقلیت یهود	دموکرات
۱۰. ضیاء الملک	سمنان	دموکرات
۱۱. محمدرضا مساوات	آذربایجان	دموکرات
۱۲. مهدی نجم آبادی	---	دموکرات
۱۳. حسینقلی‌نوّاب	تهران	دموکرات(مجلس‌اول)
۱۴. محمد نجات	آذربایجان	دموکرات
۱۵. اسماعیل نوبری	آذربایجان	دموکرات
۱۶. احمد قزوینی	آذربایجان	دموکرات
۱۷. محمد صادق - حضرت	تهران	دموکرات(مجلس‌اول)
۱۸. یعقوب صدرالعلما	خراسان	دموکرات
۱۹. ابراهیم شیرازی	فارس	دموکرات(بعداً‌به‌هیئت مؤتلفهٔ‌مخالف‌پیوست)
۲۰. غلام حسین شاهرودی	شاهرود	دموکرات
۲۱. شاهزاده سلیمان محسن اسکندری	تهران	دموکرات
۲۲. صادق منتصرالسلطان	آذربایجان	دموکرات
۲۳. حسن تقی زاده	آذربایجان	دموکرات(مجلس‌اول)
۲۴. محمد علی تربیت	آذربایجان	دموکرات
۲۵. عبدالحسین وحیدالملک	تهران	دموکرات
۲۶. شیخ ابراهیم زنجانی	زنجان	دموکرات(مجلس‌اول)
همچنین:		
۲۷. شیخ محمد خیابانی	آذربایجان	حامی دموکراتها[۴۰]
۲۸. حسن علی خان	تهران	اعتدالی (بعداً به دموکراتها پیوست)
۲۹. شاهزاده محمد هاشم افشار	سبزوار	اعتدالی (بعداً به دموکراتها پیوست)

از خطبای نیرومند آذربایجان بود که در زمان جنگ داخلی به صفوف رزمندگان مجاهدین پیوسته بود و می‌گفتند که عضو فرقهٔ اجتماعیون عامیون است. یک دهه بعد، او رهبر نهضتی ملی در آذربایجان شد که قیام خیابانی نام گرفت.[۳۸]

شکاف بین دموکراتها و فرقهٔ اجتماعیون عامیون

در تهران و ایالتها، دموکراتهای بیرون مجلس می‌کوشیدند تعداد اعضای حزب را افزایش دهند و پایهٔ حزب را تقویت کنند. از میان آنها باید به دو سوسیال دموکرات بسیار معتبر قفقاز اشاره کرد: محمد امین رسول‌زاده، سردبیر *ایران نو*، و حیدرخان عمواوغلی که رهبر شعبهٔ اجرایی حزب بود و شماری از مجاهدین رادیکال را زیر فرمان خود داشت. این گروه که از نظر اعتدالیون "آنارشیست" محسوب می‌شدند، مشغول عضوگیری از افراد جدید و نیز انجام فعالیتهای ارعابی سیاسی بودند.[۴۱]

حیدرخان و رسول‌زاده هر دو وابسته به فرقهٔ اجتماعیون عامُیون بودند، اما سازمان باکو خیلی زود با حزب دموکرات در تهران اختلاف نظر پیدا کرد. بسیاری از علتهای نهانی این اختلاف‌نظر روشن نیست، اما چنین می‌نماید که فرقهٔ اجتماعیون عامیون مخالف تشکیل احزاب سیاسی به شیوهٔ اروپایی بود و از ائتلاف وسیعی شامل مشروطه خواهان غیر مذهبی و مذهبی میانه‌رو در داخل مجلس حمایت می‌کرد. یحیی دولت‌آبادی در خاطرات خود نقل می‌کند که هنگام خروجش از باکو در اواخر ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [نیمهٔ مرداد ۱۲۸۸] فرقه از او خواست تا دو پیام را به تهران برساند تا شاید مصالحه‌ای بین جناحهای مذهبی و غیر مذهبی نهضت مشروطه صورت گیرد. در پیام اول از تقی‌زاده و همتایانش خواسته شد به "تلاطم انقلابی" خاتمه دهند و محتاطانه‌تر رفتار کنند. به نظر می‌رسد که فرقه، مانند بسیاری از دیگر مشروطه‌خواهان لیبرال، از اختیارات وسیع تقی‌زاده در هیئت مدیره و تلاش او برای تشکیل یک حزب مخالف خرسند نبود. در پیام دوم از بهبهانی خواسته شد که به موقعیت برجستهٔ خود در امور دینی اکتفا کند و دیگر در امور سیاسی کشور مداخله ننماید.[۴۲] این توصیه‌ای نبود که بهبهانی بپذیرد، زیرا او خود یکی از متنفذترین اعضای فرقهٔ اعتدالیون شده بود. فرقهٔ اجتماعیون عامیون درصدد راه‌حلی بین چپ میانه‌رو دموکراتها و اعتدالیون محافظه‌کار بود. وقتی تقی‌زاده که خود را سوسیال دموکرات می‌دانست، از روابط خود با

فرقهٔ اجتماعیون عامیون برای پیشبرد آرمان دموکراتها استفاده کرد، فرقهٔ باکو مداخله کرد و مانع او شد. این امر خواه ناخواه به نفع سپهدار تمام شد و او توانست اختیارات هیئت مدیره را سلب کند و خود نخست وزیر کابینهٔ جدید شود.[۴۳]

چند ماه بعد، مناسبات فرقهٔ اجتماعیون عامیون و حزب دموکرات چنان به وخامت گرایید که تا حد جدایی علنی پیش رفتند. در اول فوریهٔ ۱۹۱۰ [۱۰ بهمن ۱۲۸۸]، *ایران نو* نامهٔ سرگشاده‌ای را چاپ کرد که در آن گروه باکو از تشکیل احزاب سیاسی در ایران اظهار نگرانی می‌کرد و علناً خود را از چنین فعالیتهایی کنار می‌کشید. به اتباع هشدار داده شد که از "دسیسه‌های حزبی" اجتناب کنند و از این دسته‌بندیها که به زیان کشور است بپرهیزند.[۴۴]

> متأسفانه بعضی اشخاص به مناسبت به این فرقه خود را عزیز بی‌جهت قرار داده پیروی اصول کیف مایشاء شده بنای پارتی‌بازی را گذاشته‌اند!! بااینکه در این بحران مملکت تشکیل پارتی و اجرای مقاصد خودپرستی نهایت مضرت را دارد. به هیچ [وجه] هم متنبه نشدند! چون این حرکات سکتهٔ عظیم بر استقلال ایران و عقاید مشروطه‌طلبان وارد می‌آورد!
>
> لهذا از طرف مرکز فرقهٔ مقدس عجالتاً شعبات اجتماعیون عامیون فرقهٔ مجاهد از تهران و سایر بلاد ایران توقیف، و تجدید شعبات آتیه را به انتخاب اشخاص لایق، نوع‌پرست و بی‌غرض به بعدها موکول نمودیم.[۴۵]

تشکیلات باکو از بعضی رزمندگان مجاهدین نیز که متهم به سلب امنیت و آسایش مردم شده بودند به همین شدت انتقاد کرد. مجاهدین که تعدادشان در جریان فتح تهران بسیار افزایش یافته بود، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ تشکیلاتی از کنترل مرکز خارج شده بودند، و ازاین‌رو بود که مرکز باکو کلیهٔ شعبه‌ها را در ایران تعطیل کرد:

> خوب است مجاهدین طریق حریّت و هواخواهان مساوات و عدالت بدانند که مفاد "فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین" شامل آن کسانیست که منافع عمومی را به مقاصد شخصی ترجیح داده هیچ وقت راه خودپرستی و استبداد نپیمایند! نوع بشری را با خود یکسان بدانند!به اذیّت موری راضی نشوند. در این روز قلع مادهٔ استبداد از ایران شده، مغایرت فیمابین دولت و ملت نیست. البته هم مجاهدین باید مصروف انتظام مملکت و آسایش اهالی باشد!! کسانی که در

لباس مجاهدین برخلاف وظیفهٔ صاحب این مسلک کار کرده و مخلّ آسایش مردم می‌شوند آنها ابداً مجاهد نبوده، و دارای این مسلک نیستند!

مجدداً اعلام می‌داریم که از این تاریخ رسماً شعبات فرقهٔ اجتماعیون عامیون از ایران موقوف است و شعبهٔ رسمی نداریم و احدی نمی‌تواند خود را نسبت به این فرقه بداند... فقط در هریک از بلاد ایران یک نفر نماینده معین خواهد شد.[۴۶]

یک بار دیگر فرقهٔ اجتماعیون عامیون مخالفت خود را با تشکیل احزاب سیاسی در ایران ابراز کرد و نوشت:

"دوستان ایرانی راست که به کلی از پارتیه‌بازی پرهیز نمایند و افراد ایرانیان را فرض است حتی‌الامکان جلوگیری از پارتیهای مختلف کرده، پارتیه‌بازی را دشمن ایران بدانند."

سوسیال دموکراتهای ارمنی و حزب دموکرات

شاید یک علت مهم جدایی بین فرقهٔ اجتماعیون عامیون و حزب دموکرات این بود که حزب دموکرات از لحاظ ایدئولوژیکی به سوسیال دموکراتهای ارمنی تبریز نزدیکتر بود. می‌دانیم که جناح اقلیت سوسیال دموکراتهای تبریز بخشی از رهبری حزب دموکرات به شمار می‌آمد و منظماً در بحثهای تئوریک درون حزب مشارکت داشت. ایرج افشار با انتشار مکاتبات محرمانهٔ میان تقی زاده، ورام پیلوسیان و تیگران‌ترهاکوبیان (درویش)، که در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۰ [۱۲۸۸-۱۲۸۹] به زبان فرانسوی از تبریز به تهران انجام گرفته بود، زوایایی از این موضوع را روشن‌تر کرد و قرابت عقاید این روشنفکران آذربایجانی را نشان داد. با مطالعهٔ این نامه‌ها به نقش مهم اما فراموش شدهٔ سوسیال دموکراتهای ارمنی در تشکیل حزب دموکرات پی می‌بریم. در نامه‌ها به رفاقت مخفی اما صمیمانهٔ سوسیال دموکراتهای ارمنی با عده‌ای از دموکراتهای مسلمان، از جمله محمدرضا مساوات، حیدرخان عمواوغلی و محمد علی تربیت، اشاره شده است. به علاوه، این مکاتبات نشان می‌دهد که فکر تشکیل حزب، در تبریز و قبل از عزیمت تقی‌زاده به تهران، مطرح شده بود.[۴۷]

پیلوسیان که نامه‌ها و مقاله‌های خود را با اسم مستعار "بحر" یا "دهاتی" امضا می‌کرد، در تشکیل کمیته‌های حزب دموکرات در تبریز فعالیت داشت. او بود که فکر تشکیل "اکثریت

دموکرات" در مجلس دوم را مطرح کرد.[۴۸] همچنین او پیشنهاد کرد که معادل فارسی مناسبی برای لفظ دموکرات پیدا کنند که به راحتی مقبول عموم واقع شود و نیز با لفظ سوسیال دموکرات اشتباه نشود.[۴۹] پیلوسیان راههای جدیدی برای گسترش تشکیلات در سطح کشور ارائه داد و تقی‌زاده را تشویق کرد که در امور کمیتهٔ مرکزی موقت حزب در تهران اصول مخفیکاری را با دقت اعمال کند. او به تقی‌زاده هشدار داد که اعضا نباید فقط آذربایجانی باشند، زیرا این امر به تشکیلات "خصلت محلّی" می‌دهد، حال آنکه اهداف تشکیلات جنبهٔ ملی دارد.[۵۰] وقتی تقی‌زاده از رشد حزب در تهران در ژانویهٔ ۱۹۱۰ [دی ۱۲۸۸] نوشت، پیلوسیان از این امر اظهار خرسندی کرد و نوشت که واقعاً دستاورد بزرگی است که "در کشوری شرقی ۳۹۰ نفر زیر پرچم حزب دموکرات گرد آیند، بخصوص آنکه این حزب براساس مدل اروپایی تشکل یافته است."[۵۱]

نامه‌ها نشان می‌دهد که پیلوسیان و بخصوص ترهاکوبیان نه فقط در کارهای تشکیلاتی حزب بلکه در جهت‌گیری ایدئولوژیکی آن نیز فعال بوده‌اند.[۵۲] پیلوسیان مقررات داخلی حزب را به زبان فرانسوی نوشت و به تقی‌زاده گفت که آن را به تهران می‌فرستد تا کمیتهٔ مرکزی تصویب کند.[۵۳] تیگران‌ترهاکوبیان که نامه‌ها و مقاله‌های خود را با اسم مستعار "تیگران درویش" (یا ت. درویش) امضا می‌کرد، از نظریه پردازان اصلی جناح اقلیت سوسیال دموکراتهای تبریز بود. ترهاکوبیان بود که در پاییز ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] به پلخانوف نامه نوشت و از ایدئولوژی "دموکراتیک" به جای "سوسیال دموکراتیک" برای حزب سخن گفت. ترهاکوبیان در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] در ژنو در رشتهٔ سیاست و اقتصاد تحصیل کرد و بعد از اعادهٔ مشروطه در تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به سایر سوسیال دموکراتهای ارمنی در تبریز ملحق شد.

ترهاکوبیان از تبریز دربارهٔ پیشرفت تشکیلات تبریز به کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات گزارش می‌داد و مقاله‌هایی برای ارگان حزب، *ایران نو*، می‌نوشت.[۵۴] او حامی نیرومند مشارکت جوانان در امور حزب بود و خواستار مفهومی نو و رادیکال‌تر از ملت و ملیت شد که فراتر از وابستگیهای قومی و مذهبی باشد:[۵۵]

> باید [تصور] ملیت جدیدی ایجاد کنیم که ایرانی باشد. اگر مردم زبان و دین متفاوت داشته باشند برای ما فرقی نمی‌کند. به نظر ما، نباید تمایزی میان

گروههای قومی گذاشت. باید فقط یک ملت را به رسمیت بشناسیم - ملت ایران، اتباع ایران.[۵۶]

وقتی حزب در تهران روبه‌رشد نهاد، تقی‌زاده تماس منظم با رفقای تبریز را فراموش کرد (هر چند که آنها او را به برقراری تماس منظم تشویق می‌کردند). نگرانی پیلوسیان در نامه‌هایش آشکار است. او احساس می‌کرد که این عدم تماس، روشنفکران مسلمان تهران را از راهنمایی و یاری منظم همتایان ارمنی‌شان در تبریز محروم می‌کند و به پیشرفت حزب لطمه می‌زند.[۵۷]

در پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، ترهاکوبیان از تبریز به تهران رفت و نویسندهٔ دائمی روزنامه و نیز مشاور کمیتهٔ مرکزی حزب شد. او دربارهٔ هرج و مرج و پاشیدگی حزب دموکرات، و از جمله فراکسیون پارلمانی، مطالبی نوشت. پیشنهاد کرد که حزب کلاً بازسازی شود، و خود شروع به عضوگیری از افراد جدید کرد. اتحادیهٔ کارگران تلفن را تشکیل داد، کارگران داروساز را متشکل کرد، و در میان اقلیت ارامنهٔ ایران به فعالیت پرداخت. ترهاکوبیان در نامه‌های خود نوشت که اگر سواد فارسی‌اش کامل بود، به راحتی چهار تا پنج هزار عضو جدید وارد حزب می‌کرد. او در تهران تشکیل باشگاههای جدید فرهنگی و سیاسی را در میان روشنفکران ایرانی تشویق می‌کرد.[۵۸]

در اواخر نوامبر ۱۹۱۰ [اوایل آذر ۱۲۸۹] ترهاکوبیان پیشنهاد تشکیل کمیتهٔ نجات ملی را داد. منظور او ائتلافیه‌ای از احزاب مختلف چپ و لیبرال و سران عشایر بود که مانع قدرت‌گیری بیشتر اعتدالیون شود.[۵۹] چند ماه بعد، ناصرالملک نایب السلطنه تاکتیک مشابهی را اتخاذ کرد تا اکثریت محافظه‌کار وسیعی در مجلس ایجاد کند که با دموکراتها مقابله‌واز خط‌مشی اعتدالیون حمایت‌نماید. مقاله‌های‌سیاسی و تئوریک مهمی‌از ترهاکوبیان از پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] باقی مانده است که در فصل ۱۱ از آنها سخن خواهیم گفت.

برنامهٔ حزب دموکرات

دموکراتها وظیفهٔ خود را تسریع توسعهٔ ایران از "وضع فئودالی منسوخ" به وضع سرمایه‌داری پیشرفته‌تر و جدید می‌دانستند. برنامهٔ حزب که در بهار ۱۹۱۱ [۱۲۸۹] منتشر شد، بازتاب اشتیاق آنها نسبت به دولت سرمایه‌داری جدیدی بود که برنامهٔ اصلاحات

اجتماعی را برای کارگران، پیشه‌وران و دهقانان به اجرا درآورد. توسعهٔ اقتصادی و اصلاحات اجتماعی می‌بایست راه را برای پیدایش نهایی یک نظم سوسیالیستی در آیندهٔ دور هموار کند. طبق برنامهٔ حزب، نظم جدید اقتصادی در ایران می‌بایست بر سه اصل مبتنی باشد: "تمرکز، پارلمانتاریسم، و دموکراسی".[۶۰] ایران به حکومت مرکزی قدرتمندی نیاز داشت که به اختیارات محلی خوانین و سران عشایر خاتمه دهد و برنامهٔ صنعتی شدن را آغاز کند تا کشور بتواند در برابر نفوذ اقتصادی بیگانگان بایستد. حکومت می‌بایست به "بی‌قانونی و هرج و مرج" سالهای انقلاب پایان دهد و بخصوص بر ایالتها کنترل اعمال کند. به نیروی نظامی قدرتمندی که جنبهٔ ملی داشته باشد نیاز بود. مجلس می‌بایست عالیترین نهاد مقننهٔ کشور باشد و دموکراسی از طریق سلسله تدابیر مدنی و اقتصادی، که در برنامهٔ حزب پیش‌بینی شده بود، توسعه یابد.

دموکراتها که خواهان تمرکز قوا و جدایی دین از سیاست بودند در واقع با دو دسته حریف نیرومند رویارو شدند: یکی علما و دیگری خوانین. در عین حال، تمایل به تمرکز قوا در تهران باتقاضای دموکراسی در کشوری که اقوام متفاوتی در آن می‌زیستند سنخیت نداشت، ضمن اینکه انگیزهٔ خود مختاری سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز در بطن نهضت انقلابی جایگیر شده بود. این تناقضها حل نشد و با قدرت گرفتن حزب سر باز کرد.

دموکراتها که مفادی از برنامهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون و بخصوص برنامهٔ مصوب کنگرهٔ ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] مشهد را اخذ کرده بودند، انواع وسیعی از حقوق مدنی و از جمله آزادی بیان، مطبوعات، تشکّل و حق اعتصاب را در برنامهٔ خود گنجاندند. همهٔ ایرانیان (مرد) صرف نظر از نژاد، موقعیت یا مذهب، می‌بایست در برابر قانون مساوی باشند. برآموزش رایگان اجباری، از جمله برای زنان که می‌بایست توجه خاصی به آنها شود، نیز تصریح شد. مادهٔ پنجم برنامهٔ دموکراتها ناظر به تفکیک دین از دولت بود، که این مغایر متمم قانون اساسی مصوّب ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] بود، چراکه در این متمم اختیارات فوق‌العاده‌ای به علما داده شده‌بود. درضمن، نخبگان‌وعلما حق‌عضویت درحزب‌دموکرات رانداشتند، مگرآنکه کمیتهٔ مرکزی حزب متفقاً اجازه دهد.[۶۱] این تأکید قوی بر غیر مذهبی کردن سیاست، که هم در تضاد با متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] و هم گسستی از برنامهٔ ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] مشهد بود، سبب انتقادهای بسیار از دموکراتها شد و مخالفانشان‌آنها را "ملحد" و "نامسلمان" خواندند.

برنامهٔ اقتصادی حزب هفده ماده داشت و مفصل بود. در این برنامه از ملی کردن رودخانه‌ها، جنگلها و مرتعها سخن به میان آمده بود. برنامه از مالیات مستقیم به جای غیر مستقیم حمایت کرد، حداقل سن کار کردن را چهارده سال دانست، خواهان لغو بیگاری شد، ساعات کار روزانه را به ده ساعت و روزهای کار در هفته را به شش روز محدود می‌کرد، و از نصب ماشینها و تجهیزات سالم و مطمئن در کارگاهها و کارخانه‌ها سخن به میان می‌آورد. اما هیچ ذکری از سندیکاهای کارگری نمی‌کرد و از تشکیل اتحادیه‌ها برای پیشه‌وران و دهقانان حرفی نمی‌زد، هر چند که آزادی اجتماع و تشکّل کلاً در برنامه مطرح شده بود.

بخش مهمی از برنامه (هفت ماده) به تنظیم مناسبات ارباب و رعیت اختصاص داشت و این شاهدی بود بر این باور نیرومند حزب که مناسبات "فئودالی" تولید باید جای خود را به مناسبات جدید سرمایه‌داری بدهد. بسیاری از وظایف و اجبارهای سنتی دهقانان در برنامه نفی شد. اربابان از حق تقاضای بیگاری یا سایر خدمات اجباری منع شدند. حل و فصل مرافعات ارباب و رعیت می‌بایست توسط نمایندگان رسمی حکومت صورت گیرد. دهقانان حق اسکان داشتند و نمی‌شد طبق میل و هوس ارباب آنها را از زمین راند. مهمتر از همه، مادهٔ هفدهم بود که در آن از تقسیم اراضی خالصه بین دهقانان و تشکیل بانکهای کشاورزی برای تسهیل فروش این گونه زمینها صحبت شده بود. چنان که قبلاً دیدیم، برنامهٔ ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] مشهد خواهان تشکیل یک بانک ملی برای خرید زمین از مالکان و توزیع آن در میان دهقانان شده بود. برنامهٔ حزب دموکرات ملایم‌تر بود و پیشنهاد می‌کرد که هرگاه مالکی خواست زمین خود را بفروشد، بانکها برای دهقانان حق تقدم قایل شوند.[۶۲]

برنامهٔ حزب دموکرات به رغم بسیاری از ماده‌های ترقیخواهانه‌اش عمدتاً روی کاغذ ماند و به اجرا در نیامد. بسیاری از سیاستمداران تثبیت شدهٔ نظم قبلی همچنان در حکومت جدید مناصب مهمی را در اختیار داشتند و حتی این مناصب را با تأیید حزب دموکرات اشغال می‌کردند. ملکزادهٔ تاریخنگار، هوادار حزب دموکرات، نوشته است که دموکراتها نیز درست مانند اعتدالیون درصدد جلب رهبران سیاسی سابق برای تصدّی مناصب جدید بودند:

> مخصوصاً زعمای حزب دموکرات بااینکه ادعا می‌کردند که متجدد و مترقی هستند و اظهار عقیده می‌کردند که باید کهنه کارها و رجال قدیم از کار برکنار

شوند و به جای آنها جوانان روشنفکر انتخاب گردند، در زمانی که قدرت را در دست داشتند و قادر به همه کاری بودند نگذاشتند یک نفر از طبقهٔ پایین قدم به عرصهٔ بالا بگذارد، و برخلاف اظهاراتشان عقب رجال پوسیده و خانواده‌های قدیم و ملک‌ها و سلطنه‌ها رفتند.[۶۳]

آدمیت نیز در کتاب *فکر دموکراسی اجتماعی* می‌نویسد که دموکراتها در دورهٔ زمامداری خود وارد "ائتلافهایِ بی‌ثبات و بندوبستهای نااصولی" شدند. وانگهی، به رغم مفاد برنامهٔ حزبی در مورد اصلاحات ارضی، دموکراتهای مجلس هیچ گام مشخّصی "برای تعدیل روابط مالک و زارع و افزایش سهم دهقانان از محصول زمین" برنداشتند و با وجود اینکه "پس از تبدیل سلطنت محیط افکار عمومی برای برخی اصلاحات کاملاً آماده بود" فرقهٔ دموکرات در جهت قدرت‌طلبی "بدین دل خوش داشت که اولاً دستگاه نظمیه را زیر نفوذ خود بگیرد. ثانیاً در هر هیأت دولتی که تشکیل می‌گردید یکی دو تن به حمایت آن به وزارت برسند" و مثلاً از فردی چون حسن وثوق‌الدوله حمایت می‌کرد که با تفکر سوسیال دموکراتی هیچ مراوداتی نداشت.[۶۴]

اعتدالیون و احزاب دیگر در مجلس

حزب اعتدالیون صرفاً در مخالفت با حزب دموکرات تشکیل شد و برنامهٔ حزبی منسجم و مخصوص به خود نداشت. سیاستمداران حزب بحثهای متضادی مطرح می‌کردند و هدفشان صرفاً جلب حمایت مردمی بود که در ماههای اول مجلس دوم از دموکراتها هواداری می‌کردند.

اعتدالیون به برنامهٔ حزب دموکرات و انواع مقاله‌ها و سرمقاله‌های *ایران نو* حمله می‌کردند. دموکراتها را به "انقلابیگری"، "آنارشیسم" و حتی "جاسوسی" متهم می‌کردند و به فعّالان قفقازی این حزب اشاره داشتند.[۶۵] اعتدالیون با برخورداری از حمایت بسیاری از مشروطه خواهان اولیه، خواهان تأخیر در اجرای هرگونه اصلاحات سیاسی و اقتصادی بودند و بهانه‌شان این بود که ملت جاهل است و نمی‌تواند چنین برنامه‌هایی را به اجرا در آورد. مردم باید ابتدا تعلیم ببینند و سپس می‌توان اصلاحات اقتصادی و از جمله اصلاحات ارضی را مطرح کرد.

یک تاکتیک اعتدالیون آن بود که خود را اجتماعیون اعتدالیون می‌خواندند – در برابر

دموکراتها که در ذهن مردم با اجتماعیون عامیون مترادف بودند. رسول‌زاده، سردبیر *ایران نو* در جزوهٔ معروف خود به نام *تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون* این نام و عنوان جدید آنها را مورد حمله قرار داد. او نوشت که اعتدالیون امروز همان ارتجاعیون دیروزند. حالاکه قدرت را ازدست داده‌اند در تشکیلات سیاسی جدیدی جمع شده‌اند تا از امتیازات ویژهٔ طبقات بالا پاسداری کنند. لفظ *اجتماعیون‌اعتدالیون* متناقض است و یاوه‌ای بیش نیست.[۶۶]

یاوه یا غیر یاوه، اعتدالیون به تدریج طرفداران بسیار پیدا کردند - نه فقط در میان زمینداران، اشراف، علما و تاجران بازار، بلکه در میان عده‌ای از برجسته‌ترین چهره‌های مشروطه‌خواه که صرفاً به دلیل خصومت شخصی با رهبران دموکراتها و بخصوص تقی‌زاده، به اعتدالیون می‌پیوستند. به نظر می‌رسد که تقی‌زاده با رفتار نخوت آمیز خود عدهٔ زیادی را رنجانده بوده است. بهبهانی و پسرش احمد، طباطبایی، سپهدار و ناصرالملک که در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] نایب‌السلطنه شد، همه در کنار اعتدالیون قرار گرفتند. اما عده‌ای از نمایندگان رادیکال و لیبرال مجلس اول و روشنفکرانی چون وکیل‌الرعایا، معاضدالسلطنه، و وکیل‌التجار نیز جانب اعتدالیون را گرفتند.[۶۷]

رهبران اعتدالیون مرتضی قلی نائینی، محمد صادق طباطبایی (پسر طباطبایی بزرگ) و علی محمد دولت‌آبادی (برادر کوچکتر یحیی دولت‌آبادی) بودند.[۶۸] بسیاری از کسبه و اصناف که پیرو بهبهانی بودند از اعتدالیون طرفداری کردند و این سخن اتهام‌آمیز آنها را پذیرفتند که "عقاید و مرام حزب دموکرات با اصول و مبانی دین تطبیق نمی‌کند". نظرات حزب دموکرات در مورد تفکیک دین از دولت بارها و بارها از جانب اعتدالیون مطرح می‌شد تا این مدعا اثبات شود که دموکراتها "دشمن" روحانیت هستند.[۶۹]

حتی ستارخان و باقرخان، قهرمانان تبریز، که با آن شور و هیجان در تبریز به روحانیان محافظه‌کار انجمن اسلامیه یورش برده بودند، وقتی در تهران مستقر شدند از اعتدالیون هواداری کردند. این تصمیم‌گیری علل متعددی داشت. این دو رهبر آذربایجانی با تقی‌زاده و دیگر روشنفکران آذربایجانی که قبل از فتح تهران به دموکراتها پیوسته بودند در تعارض قرار گرفته بودند. ستارخان و باقرخان که در حکومت جدید منصبی نگرفته بودند و احترام درخوری چه در تبریز و چه در تهران برایشان قایل نشده بودند، از افزایش نفوذ ایل بختیاری نیز در حکومت جدید تهران ناخرسند بودند. ستارخان و باقرخان برای مقابله با نفوذ وسیع

حکومت بختیاری - دموکرات، در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] جانب اعتدالیون را گرفتند و سرانجام در اوت ۱۹۱۰ [تیر ۱۲۸۹] رویاروی حکومت مستوفی الممالک ایستادند.

بعضی از ائتلافهای این دوره بازتاب تقسیمهای قومی مهمی بود که بعد از اعادهٔ حکومت مشروطه سر واکرده بود. در داخل مجلس، چندین گروه کوچکتر نمایانگر این منافع متفاوت بودند. اتفاق و ترقی در مجلس دو تا چهار نماینده داشت و اساساً از برنامه‌ای لیبرالی تبعیت می‌کرد. این حزب نمایندهٔ مشروطه‌خواهان ایالت گیلان و از جمله کمیتهٔ ستار رشت بود که در تابستان ۱۹۰۹ در هماهنگ کردن حرکت ارتش انقلابی مجاهدین از گیلان به تهران نقش محوری به عهده داشت. اتفاق و ترقی چندین شعبهٔ محلی در روستاها در حمایت از روستاییان در برابر تعدیات اربابان تشکیل داده بود. اما در تابستان ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، بعد از انتصاب نایب‌السلطنهٔ جدید، ناصر الملک، اتفاق و ترقی جانب اعتدالیون را گرفت و از حزب دموکرات هواداری نکرد. حزب ترقیخواهان، که دو تا شش نماینده در مجلس داشت، نمایندهٔ جنوب بود. این حزب و ارگانش جنوب عمدتاً برای خاتمهٔ سلطهٔ بریتانیا در منطقهٔ جنوب کشور تبلیغ و فعالیت می‌کرد. اعضای حزب ترقیخواهان خواهان اصلاحات اقتصادی برای تغییر مناسبات ارضی نیمه فئودالی در جنوب بودند و تقاضای تغییراتی را در قانون انتخابات داشتند زیرا معتقد بودند که این قانون به نفع ایالتهای شمال و به ضرر ایالتهای جنوب است.[۷۰] علاوه بر این حزبها، تشکیلات کوچک دیگری، از قبیل اصلاحیون اجتماعیون (سوسیال رفورمیست‌ها یا سوسیالیستهای اصلاح‌طلب)، اجتماعیون انقلابیون (سوسیال رولوسیونرها یا سوسیالیستهای انقلابی)، سوسیال دموکراتها (اجتماعیون عامیون)، و حزبهای هنچاک و داشناک، در خارج از مجلس فعالیت داشتند.[۷۱]

ایران نو، ارگان حزب دموکرات

در تعدادی از ایالتها، از جمله در تبریز، ارومیه، مشهد، رشت، کرمانشاه، اصفهان، قزوین و همدان، شعبه‌های حزب دموکرات ایجاد شد. بسیاری از شعبه‌های محلی روزنامه‌های خاص خودشان را داشتند. در تبریز **شفق** به سردبیری رضازاده شفق منتشر می‌شد. ***فروردین*** به زبان ترکی آذری در ارومیه به سردبیری محمود اشرف زاده منتشر می‌شد. ***نوبهار*** نیز در مشهد به سردبیری ملک‌الشعراء بهار چاپ می‌شد.[۷۲] دیگر روزنامه‌های حزبی عبارت

بودند از *صدای گیلان* در گیلان، *زاینده‌رود* در اصفهان، *روزنامهٔ قزوین* در قزوین، و *حیات* در فارس.[۷۳]

ایران نو، ارگان حزب دموکرات در تهران در دو تا سه هزار نسخه چاپ می‌شد و مهمترین و معتبرترین روزنامهٔ تهران در دورهٔ مشروطهٔ دوم بود. انتشار این روزنامه به صورت مستقل در ۲۴ اوت ۱۹۰۹ [۲ شهریور ۱۲۸۸] آغاز شد، و چندین سوسیال دموکرات برجسته که به حزب دموکرات وابسته بودند آن را می‌گرداندند. این روزنامه در تابستان پرتلاطم ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] تعطیل شد، اما در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۰ [۴ آبان ۱۲۸۹] به عنوان ارگان رسمی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات دوباره انتشار یافت.[۷۴] در اوایل ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، وقتی ناصرالملک (نایب السلطنهٔ جدید) به کشور برگشت و فرقهٔ اعتدالیون را تقویت کرد، رسول‌زاده (سردبیر *ایران نو*) برکنار شد. *ایران نو* در دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] که مجلس به اجبار تعطیل شد به انتشار ادامه داد. چند شمارهٔ آن با نام *رهبر ایران نو* و *رهبر ایران نوین* منتشر شد و سپس این نمونهٔ بی‌همتای روزنامه‌نگاری اوایل قرن بیستم ایران به پایان راه خود رسید.

ایران نو یکی از جدی‌ترین مطبوعات سوسیالیستهای ایران در قرن حاضر است. این نشریه که روزنامه‌نگاری به سبک اروپایی را در کشور رواج داد، با نقد خود از جامعهٔ طبقاتی، تعصب علیه زنان، یهودستیزی و دیگر شکلهای تعصبهای قومی و مذهبی، زمینه‌های جدیدی فراهم آورد که اهمیت آنها از دستاوردهای ادبی و نگارشی‌اش کمتر نبود. بعضی از اشعار اولیهٔ ملک‌الشعراء بهار و لاهوتی کرمانشاهی، دو شاعر برجستهٔ اوایل قرن بیستم، نخستین بار در *ایران نو* چاپ شد.[۷۵] آثار چندین نویسندهٔ اروپایی، از جمله آلکساندر دوما و لئو تولستوی، با ترجمهٔ فارسی در دسترس عموم قرار گرفت. خلاصه‌ای از کتاب براون، *انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۹ ایران*، اندکی بعد از انتشارش در بریتانیا به صورت پیاپی در *ایران نو* چاپ شد. سخنرانیهای براون در اروپا به نیابت از طرف مشروطه‌خواهان نیز در *ایران نو* انتشار می‌یافت.

بحثهای مجلس نیز تحت عنوان "اخبار شورای ملی" به طور منظم منعکس می‌شد. این گزارشها چشم اندازی متفاوت با *روزنامهٔ مجلس* در اختیار خوانندگان قرار می‌داد، زیرا روزنامهٔ رسمی مجلس از اعتدالیون محافظه‌کار هواداری می‌کرد. *ایران نو* نامه‌ها و تفسیرهای مربوط به مسائل اجتماعی زمانه را چاپ می‌کرد. از ضرورت آزادی بیشتر و

تحصیل زنان - غالباً در مقاله‌هایی به قلم زنان - و مصایب کارگران و پیشه‌وران داد سخن می‌داد و تا حدودی هم از مظلومیت دهقانان قلم می‌زد. علاوه بر اینها، از نهضتهای کارگری و سوسیالیستی در عرصهٔ بین‌المللی نیز گزارشهایی به چاپ می‌رساند. سرمقاله‌ها کاملاً در انتقاد از سیاستهای امپریالیستی قدرتهای اروپایی در خاورمیانه، آسیا و افریقا نوشته می‌شدند. شدیدترین انتقادها علیه حکومت تزاری بود که ایالتهای شمالی آذربایجان، گیلان و قزوین را اشغال کرده بود، آنهم در دوره‌ای که پیوند و همبستگی نیرومندی بین نهضتهای اجتماعی روسیه و ایران برقرار بود.

ایران نو انواع تعصبهای مذهبی و قومی مسلمانان ایران را نسبت به اقلیتهای غیر مسلمان آشکار کرد. نامه‌هایی از حامیان ارمنی - ایرانی نهضت، از جمله اعضای حزب داشناک، به چاپ رساند و نمونه‌هایی از یهودستیزی در خیابانهای تهران و ایالتهای دیگر را گزارش کرد.[۷۶] کارزار یهودستیزی حکومت روسیه جزئی از تبلیغات ضد انقلابی آن علیه چپگرایان روسیه به شمار می‌آمد. حکومت تزاری یهودیان را آواره و قتل عام می‌کرد، خانه‌هایشان را آتش می‌زد و با چنین اقدامهایی سعی داشت "کل تقصیر انقلاب را متوجه یهودیان کند تا مردم عادی را فریب دهد".[۷۷] روزنامه، خوانندگان را از نحوهٔ توسل نیروهای محافظه‌کار به شوونیسم ملی و مذهبی ایرانی و اسلامی برای انحراف نهضت از راه ترقیخواهانه‌اش آگاه می‌کرد.

گزارشهایی از چین، هند، روسیه و شمال افریقا و اخبار نهضتهای کارگری، سازمانهای سوسیالیستی و بخصوص نهضت حق رأی زنان اروپای غربی، با هواداری از آنها به چاپ می‌رسید. حتی امور ظاهراً بعید، نظیر مسئلهٔ نژادپرستی در ایالات متحده یا مسائل لیبریا، کشور سیاهپوستان افریقایی که توسط بردگان سابق امریکایی تأسیس شده بود، به اطلاع خوانندگان می‌رسید.

هیئت تحریریه شامل مسلمانان و ارمنیان ایران و نیز قفقاز بود. محمد امین رسول‌زاده (۱۸۸۴-۱۹۵۴) [۱۲۶۳-۱۳۳۳]، سوسیال دموکرات مسلمان اهل باکو، در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] از جانب فرقهٔ اجتماعیون عامیون به گیلان رفت. یک ماه پس از اعادهٔ حکومت مشروطه، *ایران نو* را در تهران تأسیس کرد. رسول‌زاده از یک خانوادهٔ روحانی باکو بود. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شرکت کرد، به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوست و

سردبیری روزنامهٔ سوسیالیستی *تکامل* (دسامبر ۱۹۰۶ تا مارس ۱۹۰۷) را در باکو به عهده گرفت. رسول‌زاده حتی قبل از ورودش به ایران در ۱۹۰۹، به عنوان روزنامه‌نگار، شاعر و نمایشنامه‌نویس شهرت داشت. البته در ابتدا زبان فارسی را خوب نمی‌دانست و تا سه ماه با کمک مترجم کار می‌کرد، اما منظماً در روزنامه مطلب می‌نوشت. بعضی از مقاله‌هایش با نام مستعار نیش چاپ می‌شد. اما وقتی ناصرالملک نایب‌السلطنه شد، روزهای رسول‌زاده در ایران به سر آمد. اعتدالیون که در زمستان ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] کنترل مجلس را به دست آوردند، تسلیم تقاضای سفارت روسیه شدند که رسول‌زاده را توطئه‌گر خارجی می‌خواند و خواستار اخراج او از ایران بود. رسول‌زاده به ترکیه رفت و از پان ترکیسم هواداری کرد و از سوسیالیسم روی گرداند. وقتی در ۱۹۱۳ [۱۲۹۲] به روسیه برگشت از چهره‌های برجستهٔ حزب مساوات شد. بعد از انقلاب روسیه، رسول‌زاده رئیس حزب مساوات شد که با بلشویکها مخالفت می‌کرد. او در مهٔ ۱۹۱۸ [اردیبهشت ۱۲۹۷] به صدارت کمیتهٔ ملی جمهوری آذربایجان رسید. در ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] دستگیر شد و در ۱۹۲۲ [۱۳۰۱] به اروپا مهاجرت کرد.[۷۸]

حامی مالی روزنامه و مدیر آن یک ارمنی متموّل موسوم به ژوزف بازیل بود که به روزنامهٔ ارمنی داشناک به نام *آراوود* (صبح) نیز کمک مالی می‌کرد.[۷۹] براون می‌نویسد که بسیاری از مقاله‌های مهم را امیر حاجبی می‌نوشت که به غلامرضا نیز شهرت داشت. براون او را گرجی مسلمان شده‌ای می‌داند که مقاله‌هایش را به زبان فرانسوی می‌نوشت و تحویل مترجمی می‌داد تا به فارسی برگرداند.[۸۰] اما مکاتبات تقی‌زاده و تیگران‌ترهاکوبیان نشان می‌دهد که ترهاکوبیان، ارمنی ایرانی (نه گرجی)، بود که بسیاری از مقاله‌های تئوریک را در اصل به زبان فرانسوی می‌نوشت و سپس برای چاپ در روزنامه به مترجم می‌سپرد (بخصوص بعد از پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]).[۸۱] سردبیر اسمی روزنامه در سال اول محمد شبستری بود که قبلاً سردبیر *مجاهد* در تبریز بود.[۸۲]

یکی از بحثهای مهم روزنامه دربارهٔ خط مشی ایدئولوژیکی حکومت جدید بود. *ایران نو* نمایندهٔ آراء انواع ایدئولوژیهای جناح چپ بود و آینهٔ مواضع گوناگونی به شمار می‌رفت که اعضای حزب در قبال مسائل معاصر اجتماعی و سیاسی اتخاذ می‌کردند. مقاله‌ها و بحثهایی در تأیید لیبرالیسم، گرایشهای متعدد درون سوسیال دموکراسی، و حتی پان‌اسلامیسم، همه

در کنار هم به چشم می‌خورد.

چند هفته‌ای پس از استقرار مجلس، *ایران نو* انتشار سلسله مقاله‌هایی را در حمایت از تشکیل احزاب مختلف در پارلمان آغاز کرد. صفحه‌های *ایران نو* به صورت تریبونی درآمد که در آن از ماهیت انقلاب ایران و جهت گیری آینده‌اش بحث می‌شد. "اصلاح یا انقلاب؟" ملت کدام را باید به عنوان خط مشی صحیح انتخاب کند؟ مقاله‌ها آن پیچیدگی و وزن تئوریک بحثهای درون سوسیال دموکراسی آلمان را در دههٔ ۱۸۹۰ نداشتند، اما به همان قدر پرشور و مهیج بودند. *ایران نو* و بسیاری از خوانندگانش به جای دو گزینهٔ *انقلاب* و *اعتدال* (که این یکی راه محافظه‌کاران مجلس به شمار می‌آمد) از موضع بینابین، یعنی *تکامل* طرفداری می‌نمودند. "راه تکاملی توسعه" به معنی تجدید سازمان اقتصاد، صنعت، تجارت و قشون براساس مدلهای اروپایی و اصلاحات تدریجی اجتماعی بود. سلسله مقاله‌هایی به ضرورت تشکیل ارتش نیرومند، احداث راه‌آهن، و استخدام مستشاران اروپایی برای بازسازی دستگاه دیوانی اختصاص یافت.

سوسیال دموکراتهای ایرانی از عقاید رایج سوسیال دموکراسی اروپایی هواداری می‌نمودند و از تجدّد به عنوان روندی طبیعی، ترقیخواهانه، و تکاملی استقبال می‌کردند. اما این نیز برای روشنفکران اهمیت بسیار داشت که به اروپاییان "باسواد" ثابت کنند که ایرانیان "یاغیان بی‌تمدن" نیستند بلکه ملتی هستند که به شیوه‌های پارلمانی احترام می‌گذارند. آنها پس از دستیابی به یک نظام پارلمانی در مجلس، می‌خواستند به دنیا نشان دهند که می‌توانند با استفاده از اصول مسالمت آمیز و منظم دموکراتیک، از عهدهٔ حل و فصل تناقضهای اجتماعی موجود برآیند.

وقتی حزب محافظه‌کار اعتدالیون خود را حزب اعتدالیون عامیون خواند، *ایران نو* سلسله مقاله‌هایی را به بحث دربارهٔ ماهیت احزاب سیاسی و اصول سوسیال دموکراسی اختصاص داد. در سرمقاله‌ای با عنوان "فئودالیسم" در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۹ [۹ دی ۱۲۸۹]، تقسیم نهایی مجلس به دو جناح پیش‌بینی شد: "فرقهٔ فئودال یا اعیان آریستوکرات" و "فرقهٔ دموکراتها". *ایران نو* اعلام کرد که اقتصاد کشور چنین شکافی را اقتضاء می‌کند. وقتی گروه کوچکی از زمینداران صاحب بیشتر ثروتها هستند و از کار زحمتکشان منافع بسیار می‌برند، زحمتکشان نهایتاً از این وضع خسته می‌شوند و تقاضا می‌کنند که در این ثروتهای انباشته

شده شریک شوند. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه این وضع را در اروپا به هم زد، هر چند که آن را به طور کامل ریشه کن نکرد. ایران اشراف و نجیب‌زادگانی مثل اروپا نداشته است اما خوانین بسیاری دارد که برای از دست ندادن آنچه غصب کرده‌اند همواره آمادهٔ جنگ هستند.[۸۳]

یک عضو فرقهٔ اجتماعیون عامیون که روابط نزدیکی با حزب دموکرات داشت و ادعا می‌کرد که "از روی مطالعات ادبیات و مسائل راجعه به این مسلک و مراودات با نمایندگان ایشان در خارجه معلومات کافیه دارم" لازم دید خلاصه‌ای از اصول سوسیال دموکراسی و مناسبت آن با ایران را بیان دارد تا با اغتشاش ایدئولوژیکی که حزب اعتدالیون به بار آورده بود مقابله کند:

> فرقهٔ ا-ع [اجتماعیون عامیون] در هرجای عالم طرفدار فقرای کاسبه (پرولتاری) بوده و برعلیه سرمایه‌داران حرکت می‌کند. همهٔ سوسیال‌دموکراتها [و] اجتماعیون عامیون‌ها در هرجای دنیا طرفدار جمهوریت عامّه و حاکمیت فقرای کاسبه هستند. ا-ع برضد مالکیت شخصی می‌باشد. آنها می‌گویند که تاریخ عالم تمدن ملل را به سرعتی که ترقی می‌کند به جایی خواهد رساند (چنانچه می‌رساند) که حاکمیت مملکت کمطلقاً در دست عمله‌ها بوده مملکت را آنها اداره نموده و به هر کس از طرف حکومت جمهوری عامی، به قدر زحمت معین خود لوازمات مأکول و ملبوس داده پول را از میان خواهند برداشت و در حال حاضره طرفدار مساوات سیاسی تمام بوده همهٔ مردم را یکسان می‌بینند و در اجرای این مقاصد خود در هیچ جای دنیا، در هیچ پارلمانی از پارلمانها، اجتماعیون عامیون از مسلک بین‌المللی خود برکنار نشده و در رواج رأی خود و رسیدن به آمال اخروی معتدل و اعتدالیون نشده و نخواهند شد... اجتماعیون عامیون در حال حاضره طرفدار جمهوریت دموکراسی یعنی جمهوریتی که اعضای پارلمان و دیگر ادارات عمومی به قانون انتخاب عمومی بلاواسطه و مستقیم انتخاب می‌شود، و طرفدار مجلس ملی و برضد مجلس سنا و اشراف است. طرفدار تعلیم اجباری است. برضد نظام دائمی بوده و طرفدار مسلح بودن جمیع ملت است و طلب می‌کند که املاک زراعت از دست مالکین گرفته شده و به مملکت حکومت دیموکراسی گذاشته شود و به هر کس اراضی را حکومت

مذکور به اجاره بدهد. هیچ کس صاحب ملک زراعتی نشود چونکه اراضی هم مثل آب و هوا باید ملک همهٔ مردم بشود نه مختص بعضی پولداران بشود. طلب مساوات اناث را با مردان نموده و طرفدار انتخاب نمودن و منتخب شدن آنهاست. اجتماعیون عامیون با این وسائل حالیه خود می‌خواهند که به اجتماعیت (سوسیالیزم) که منتهای آمال آنهاست برسند و هرکس که معتقد این عقیده باشد اجتماعیون عامیون است. مسلک اجتماعیون هیچ‌وقت به خاطر اشخاص، مثل اشخاص رنگارنگ و طوربه‌طور نشده، و از این مسلک خود ذرهٔ تخطی ننموده به ضد، و نه کُند می‌شوند... به عقیدهٔ بنده رواج این عقیده حالا در مملکت ممکن نیست. فقط قسم اول مرامنامه حال حاضره این مسلک راکه دیموکراسی است با بعضی تبدیلات در مملکت ما رواج می‌توان داد.[۸۴]

دموکراتها اساساً به "انقلابیون" شهرت داشتند، اما حزب در بهار ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] سعی بسیار کرد تا این نام را از خود بردارد. *ایران نو* در مقاله‌ای با عنوان "اعتدالیون، انقلابیون، یا تکاملیون؟" نوشت که لفظ *انقلابیون* را حزب اعتدالیون جعل کرده است که مدعی است دموکراتها در سیاست خود زیاده از حد رادیکال و سازش ناپذیرند. *ایران نو* گزارش کرد که انواع نظرها در کوچه و بازار وجود دارد. یکی می‌گوید که "جماعت بیا به سمت من. اعتدالیون خوبست، زیرا هوای بهار معتدل است." دیگری می‌گوید که "گوش مکن، انقلاب بهتر است زیرا فتح تهران در سایهٔ انقلاب شده." سیّمی شاید دعوت کند که "نه آن و نه این، تکامل لازم است".[۸۵] این ایدئولوژیهای گوناگون باید از طریق احزاب سیاسی در سطح کشور مورد بحث قرار گیرند. مجلس نیز باید دربارهٔ این گونه امور به طور علنی گفت و گو کند. صفاتی چون "رادیکال" و "محافظه‌کار" نسبی‌اند. در انقلاب فرانسه، سلطنت‌طلبان جمهوریخواهان را افراطی می‌خواندند، و جمهوریخواهان هم رادیکالها را افراطی می‌نامیدند. به این ترتیب، "بدون هیچ ملاحظه می‌توان گفت که ممکن است یک نفر به نظر یکی ارتجاع‌پرست باشد در صورتی‌که به خیال دیگری انقلابی تصور شود."[۸۶]

بعضی از خوانندگان *ایران نو* خواستار تعمیق اجتماعی انقلاب بودند و از جانب کارگران و دهقانان سخن می‌گفتند. مهدی نوری که خود راکارگر و عضو مجاهدین معرفی می‌کرد، از حزب اعتدالیون و سیاست آن چنین انتقاد کرد: "طبقهٔ رنجبران دو طبقه بوده یکی صنف

زارعین و برزگران... و دیگری صنف عمله‌جات." هیچ کدام از حقوق بشری برخوردار نبوده‌اند و از "حیوانات" هم پست‌تر شمرده می‌شده‌اند. یکباره، پس از سالها ظلم و ستم "اعتدالیون"، کارگران و دهقانان توانسته‌اند موقعیت برتر پیدا کنند و با دعوی تغییرات اجتماعی به صحنه بیایند. مطالباتشان به رویارویی انجامید و "به حکم اکثریت رنجبران غالب آمدند." وقتی پارلمان و قانون اساسی را برقرار کردند تا به حقوق حقهٔ خود برسند، یکباره عده‌ای گفتند:

> ای نمایندهٔ رنجبران، ای تشنگان دست چپ مجلس ملی، تند نروید، انقلاب نکنید، یواش‌یواش بروید، معتدل باشید... بنده که یکی از طبقهٔ رنجبران هستم عرض می‌کنم ای آن کسی که می‌گویی یواش برو تا به حال که هزار سال بود که آن دستهٔ کوچک در مال و جان و ناموس آن رنجبران بی‌باکانه مداخله می‌نمود، می‌خواستی به او بگویی یواش برو... حالاکه من بیچاره، بعد از فداکاری و مرگ برادران، می‌خواهم از چنگال بی‌رحمی آن بی‌اعتدالان رهایی یابم به من می‌گویی خوب است یواش راه بپیمایی... چنین گمان می‌کنم که همان فزونی و اجحافات و غصب حقوق اکثر در ید اقل که سابقاً غیررسمی به اسم استبداد مجری و معمول بود اکنون به واسطهٔ همین تغافل و اغفال که به اسم خیلی مطبوع‌وملایم و خوب اعتدال، صورت قانونی پذیرد... این فدایی ملت که یکی از رنجبران هستم این مسلک اعتدال را منافی حفظ حقوق رنجبران می‌دانم و از برادران رنجبر فقیر و مظلوم خود هم استدعا می‌کنم که با کمال التفات بوده، دست‌خوش خیالات‌اشراف نگردیده، در مقام حفظ حقوق خود ساعی‌باشند.[۸۷]

معروفترین جزوهٔ سیاسی این دوره ***تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون*** در چهل و چهار صفحه به قلم رسول‌زاده بود که در اکتبر ۱۹۱۰ [مهر ۱۲۸۹] چاپ شد.[۸۸] رسول‌زاده در این جزوه خلاصه‌ای از اصول اروپایی سوسیال دموکراسی را ارائه داد تا ریاکاری "اجتماعیون اعتدالیون" راکه مدعی بودند سوسیالیستهای میانه‌رو هستند بر ملاکنند. نتیجهٔ اجتناب ناپذیر توسعهٔ سرمایه‌داری در جهان تمرکز ثروت است و سرمایه‌داری نابودی پیشه‌وران، "سلب استقلال" آنها و ادغام غایی آنها به عنوان کارگر در شرکتهای بزرگ سرمایه‌داری را به همراه داشته است. نهایتاً از طریق اعتصابهای توده‌ای کارگران علیه

بورژوازی، پایان این سلطهٔ سرمایه بر کار فرا می‌رسد. البته ایران هنوز به این مرحلهٔ سرمایه‌داری نرسیده است و در کشورهایی که در این مرحلهٔ پیش از سرمایه‌داری به سر می‌برند، سوسیالیستها خیلی وقتها با بورژوازی علیه اربابان فئودال متحد می‌شوند. ولی "اجتماعیون اعتدالیون" محافظه‌کار با بورژوازی ترقیخواه متحد نشده‌اند بلکه در کنار مالکان "فئودال" و خوانین عشایر ایران قرار گرفته‌اند و از این طریق در مجلس صاحب اکثریت شده‌اند.

حساس‌ترین قسمت جزوه، تعبیر و تفسیر آن از نقش مذهب و تلقی حزب اعتدالیون از ایرانیان غیر مسلمان بود. "اجتماعیون اعتدالیون" براساس اینکه ایرانیان مسلمان و همگی پیرو یک دین و یک عقیده‌اند خواهان وحدت همهٔ ایرانیان شده‌اند. یعنی "آقایان اعتدالیون غیر از مسلمان‌های ایران یک نفری را به اهلیت ایران نمی‌شناسند."[۸۹] این شبیه تلقی حکومت تزاری بود که "دیگران را که برخلاف ملاحظات مرتجعانهٔ اینانند فریفتهٔ یهودی‌ها و فروختهٔ اجانب فرض کرده و دشمنان وطن می‌نامند."

رسول‌زاده اضافه کرد:

> یک فرقهٔ باوجدانی چطور می‌تواند که تمام ایران را مسلمان فرض نموده بر روی ملل دیگر هرقدر هم کم باشند قلم نسیانی بکشد؟ اگر اجتماعیون ما به واسطهٔ اعتدالی بودنشان زردشتی، ارامنه، یهودی و غیره را ایرانی نمی‌شمارند و یا اینکه طوری خودنمایی می‌کنند که از وجود آنها خبر ندارند تمام بچه‌های تهران آنان را به ایرانیت می‌شناسند و با هم‌محله‌های خود که از ملل متنوعه می‌باشند بازی می‌کنند و تاریخ انقلاب ایران که هنوز در جریان است فداییان راه آزادی را از همین غیرمسلمانان‌های ایران با یک بدن گلگون و خون‌آلود نشان می‌دهد.[۹۰]

رسول‌زاده نوشت که مضحک است اگر خیال کنیم مردم هم مذهب از نظر سیاسی و عقیدتی نیز یکی هستند. هم ارتجاعیون و هم مشروطه‌خواهان مدعی بودند که اسلام اصل راهنمای آنهاست. در هر دو سوی سنگر، جنگاوران وقتی کشته می‌شدند شهادتین می‌گفتند. مرتجعان این شیوهٔ استدلال را تا به کجا ادامه می‌دهند؟ "آیا حجج اسلام آقایان ملاکاظم خراسانی و آقاسیدکاظم یزدی که در مسئلهٔ مشروطه و استبداد با همدیگر طرف بودند

هردو از رؤسای مذهب جعفری و از اجلهٔ مجتهدین نجف و مرجع تقلید مسلمین نبودند؟ آیا حالا هم که اختلاف مسالک و نظریات در ادارهٔ امور دولتی و سیاسیات مملکت به میان آمده دارندگان این نظریات مختلفه از مسلمین و شیعیان ایران نیستند؟ آیا اعتدالیون ما می‌خواهند که مثل پاپهای رم هرکسی که برخلاف عقاید بی‌اساس پلتیکی ایشان است به منزلهٔ مرتد و هدرالدّم باشد؟" مرتجعان خیلی وقتها در توجیه هدفهای سیاسی محافظه‌کارانهٔ خود به مذهب متوسل شده‌اند. در تبریز، در جریان محاصرهٔ شهر، مستبدان در انجمن اسلامیه جمع شده بودند و حالا این کسانی که خود را به دروغ سوسیالیست نامیده‌اند برای نظرهای سیاسی خود پوشش مذهبی جست و جو می‌کنند.[۹۱] رسول‌زاده نتیجه گرفت که "نظریات سیاسی از بدیهیات دین مبین نیست که سر او کسی مرتد و از اسلام بیرون شود." جزوهٔ رسول‌زاده در پایتخت موضوع بحثهای بسیار شد. اما تأثیر آن از آنچه باید و شاید، کمتر بود، زیرا زمانی منتشر شد که دموکراتها در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] وارد حکومت شده و پاره‌ای تدابیر نامطلوب اتخاذکرده‌بودند.

ایران نو همچنین اولین نشریه‌ای بود که از نوشته‌های مارکس، ***مانیفست کمونیستی***، ***نقد اقتصاد سیاسی***، و ***کاپیتال*** در ارتباط با نهضت انقلابی جاری در ایران بحث کرد. ***ایران نو*** ظاهراً در تحت تأثیر آموزه‌های رایج سوسیال دموکراسی اروپایی، بر تئوری تکاملی پیشرفت اجتماعی تأکید می‌کرد که طبق آن هیچ گونه تغییرات اساسی قابل تحقق نبود مگر آنکه تغییرات لازم در اوضاع مادی زندگی صورت گیرد. ایران می‌بایست مرحلهٔ "فئودالی" را پشت‌سر بگذارد و وارد شیوهٔ تولید سرمایه‌داری شود و فقط پس از آن می‌شد راه حلی چه برای مداخلهٔ خارجی و چه برای استبداد داخلی پیدا کرد.

ایران نو از اعتصابهای کارگری اروپا نیز گزارشهایی به چاپ می‌رساند، از جمله اعتصاب عمومی کارگران راه‌آهن فرانسه در پاییز ۱۹۱۰. به این مناسبت، از مسئلهٔ سرمایه‌داری و نوشته‌های مارکس دربارهٔ آن و نیز شکلهای اعتراض کارگران بحث شد. تشدید فقر طبقات زحمتکش در اثر تمرکز سرمایه، گروه جدیدی از تئوری پردازان اجتماعی را وارد صحنه کرد که از تبدیل کارگران و پیشه‌وران به "بردگان کارخانه و ماشین" سخن بگویند. ***کاپیتال*** مارکس کتاب مقدس کارگران شده بود و عمیقترین تئوریها را ارائه می‌داد. نه تنها ایدئولوژی سوسیالیسم را بر مبنای علمی استوار کرده بود بلکه به روشها و امکانهای تحول اجتماعی

نیز اشاره می‌نمود. در نتیجه، *کاپیتال* خوانندگان بیشتری یافت و میلیونها هوادار در اروپا و ایالات متحده پیدا کرد. سرمایه‌داری سبب تغییرات عظیمی در اروپا شده بود: مناسبات سنتی کار را در میان مردم نابود کرد، "اختلال عظیمی در خانوادهٔ هیئت بشری احداث نمود" و سبب انقلابهای بزرگی در تفکر و مذهب شد. *ایران نو* نوشت که فقط می‌بایست به اروپا رفت تا از نزدیک دید که چه مقدار ثروت در دست عده‌ای اندک انباشته شده است و چگونه فقر و آوارگی بقیه را روانهٔ خیابانها کرده است. عده‌ای از سرما می‌میرند، یا مجبورند دخترانشان را به فاحشگی بفرستند، اما عده‌ای هم چنان اسباب و وسایل مجللی در اتاقهای منازلشان دارند که با پول آنها می‌توان به صدها نفر لباس و خوراک داد.[۹۲] کارگران رفته رفته به شرایط کار غیر انسانی خود اعتراض کرده‌اند و ماشینهایی را که با آنها کار می‌کردند شکسته‌اند.

> اوایل در اروپا عمله‌ها در مبارزه با اصول سرمایه‌داری [به] این قبیل [شکستن دستگاهها و ماشین‌آلات] مبادرت کردند. ولی بعد [متوجه] شدند که به این ترتیب نمی‌توانند جلو ترقیات تاریخ را بگیرند، اینست که بعد از چندی راه مستقیم مبارزه و وسیلهٔ تازه‌ای را پیدا کردند و آن اتحاد عمله‌ها بود. اتحاد عمله‌ها گفتند بگذار ماشین عمله‌ها را کم بخواهد ما هم ساعات کار را کم می‌کنیم.[۹۳]

این ماجرا نه فقط برای کارگران ایران بلکه برای طبقات متوسط نیز پندآموز بود: همان طور که کارگران آموخته‌اند تا پیامدهای ناگزیر صنعتی شدن را بپذیرند و شیوه‌های جدیدی برای زندگی اختیار کنند، مردم شرق هم باید تکنولوژیها و علوم جدید را بپذیرند - مانند کاری که ژاپنیها کرده‌اند. اما از لحاظ اخلاق، ملیت و مذهب، ملت باید مشخصات بومی خود را حفظ کند.[۹۴] این بحث را انواع احزاب سیاسی در دهه‌های بعد نیز در ایران تکرار کردند.

در ژوئن ۱۹۱۰ [خرداد ۱۲۸۹] کارگران صنعت چاپ همهٔ روزنامه‌های مهم تهران دست به اعتصاب عمومی زدند و تشکیل یک اتحادیه را اعلام کردند. آغاز تاریخ نهضت سندیکایی ایران را اغلب همین اعتصاب دانسته‌اند. اما جالب است که این اعتصاب چاپگران که شامل حال *ایران نو* نیز شد، در مقایسه با اعتصابهای خارجی کمتر مورد توجه این روزنامه قرار گرفت. فقط تذکر مختصری دادند که هیئت تحریریهٔ *ایران نو* از این اعتصاب

تجلیل می‌کند. اما *تایمز* لندن مطالب بیشتری در این باره نوشت. با احساسی آمیخته به احترام از سطح بالای شعور سیاسی و اقتصادی چاپگران تهران سخن گفت و مطالبات آنان را منتشر کرد.

> یکشنبهٔ گذشته هیچ یک از روزنامه‌های منظم، به دلیل اعتصاب عمومی چاپگران تهران، منتشر نشد. چاپگران خودشان برگه‌ای تقریباً به اندازهٔ *ضمیمهٔ ادبی تایمز* به زبان بومی تحت عنوان "اتحادیهٔ کارگران" چاپ کردند. ازآنجایی‌که برخی شایعات اعتصاب کارگران را به عوامل مستبد نسبت داده بود که خواهان نابودی روزنامه‌ها هستند، اعتصابیون دقت بسیار کرده بودند تا جنبه‌های اقتصادی حرکت خود را مشخص کنند. آنها فهرستی از درخواستهای خود منتشر کردند که به طرزی گویا مناسبات کارفرما و کارگر را نشان می‌دهد، و شاید بتوان گفت که چنین سندی در این کشور منحصر به فرد است.[۹۵]

چون این اعتصاب علامت تولد نهضت سندیکایی در ایران بود، جا دارد فهرست درخواستهای چاپگران را از خلاصهٔ *تایمز* بیاوریم.

۱. کار روزانه باید نه ساعت باشد.

۲. *حداقل دستمزد* باید سه تومان در ماه باشد. دستمزدها طبق مقیاسی بین ۵ و ۱۲ درصد، بسته به مبلغ، افزایش یابد. مثلاً بالاترین دستمزد ذکر شده، ۲۰ تا ۲۵ تومان در ماه، باید ۵ درصد افزایش یابد. مهمتر از همه، دستمزدها باید دائمی و مرتب پرداخت شود.

۳. اگر کارگری بعد از شش ماه خدمت، بی جهت اخراج شود، باید دستمزد پانزده روز اضافی را دریافت کند. بعد از یک سال خدمت، یک ماه دستمزد اضافی.

۴. کارگر حق اطلاع پانزده روزه را دارد، و اگر محل کار به شخص دیگری منتقل شود، کارگر می‌تواند برای آن مدت از صاحبان اولیه دستمزد مطالبه کند.

۵. سردبیران و مدیران باید با کارکنان خود با ادب رفتار کنند.

۶. در صورت شبکاری پیوسته، کارکنان شب باید با ۱/۵ برابر دستمزد روز استخدام شوند. اگر کارکنان روز به مناسبتهای خاصی در شب کار کنند، باید افزایش مشابهی شامل آنها نیز بشود.

۷. علاوه بر تعطیلات مرسوم، یک روز در هفته باید تعطیل باشد.

۸. در صورت بیماری، کارگر باید دستمزد کامل خود را دریافت کند، اما به محض بهبود باید به سرکار برگردد.

۹. هر چاپخانه باید پزشک داشته باشد.

۱۰. در صورت ازکارافتادگی موقت، کارگر تا سه ماه از دستمزد کامل برخوردار می‌شود.

۱۱. در صورت ازکارافتادگی کامل، مبلغ غرامت توسط کارفرما و نمایندگان کارگران تعیین می‌شود.

۱۲. درصورت فوت، پرداخت‌غرامت به خانوادهٔ متوفی طبق مورد قبلی حل‌وفصل می‌شود.

۱۳. هر چاپخانه باید مدیری داشته باشد.

۱۴. صاحبان چاپخانه‌ها و نمایندگان کمیتهٔ کارگران باید مقرراتی برای تمام چاپخانه‌ها تنظیم کنند.

این واقعیت که *ایران نو* به این اعتصاب چندان توجه نکرد، تناقض فکری دیگری را در نزد سوسیال دموکراتها نشان می‌دهد. آنها از اعتصابهای کارگری و سندیکایی کشورهای اروپا به تفصیل سخن می‌راندند و آن را ستایش می‌کردند، اما در عمل از اعتصابهای کارگری درون مملکت که گامی نخست به سوی فعالیتهای سندیکایی و سایر بنیادهای دموکراتیک یک جامعهٔ مدنی بود رو برمی‌گرداندند، و تنها مجلس را وسیلهٔ انجام تغییرات اجتماعی در کشور می‌دانستند.

چنان که در فصل بعد خواهیم دید، *ایران نو* توجه خود را به انتقاد از قدرتهای امپریالیستی در منطقه معطوف کرد و منادی گرایش جهان سومی جدیدی شد که به طور مشخص در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم پدیدار شد. *ایران نو* از اتحاد منطقه‌ای وسیع ملتهای شرق طرفداری می‌کرد. چین، هند، ایران، قفقاز، مصر، مراکش، الجزایر و دیگر سرزمینهای شرق می‌بایست دست به دست هم دهند، برای جلب حمایت فنی و اقتصادی به سراغ کشورهای کوچکتر اروپا بروند، و سعی کنند به تجاوزکاری مستمر روسیه، بریتانیا و فرانسه خاتمه دهند. سیاستهای خصمانهٔ غرب را می‌بایست با اتحاد ملتهای مسلمان شرق خنثی کرد. چنین اتحادی، براساس پیوندهای محکم تاریخی و فرهنگی که این ملتها را به هم متصل می‌کرد، به دنیای غرب نشان می‌داد که دین اسلام مخالف آزادی و پیشرفت تکنولوژیکی نیست و صنعتی شدن سریع و نیز نوسازی و تجدّد با آن سازگاری دارد.

مشروطهٔ دوم با واقعهٔ بی‌سابقه‌ای آغاز شد: محاکمه و اعدام شیخ‌فضل‌الله نوری و تبعید محمد علی شاه. اعادهٔ دموکراسی پارلمانی در کشور، تناقضهای نهفتهٔ نخستین سالهای انقلاب را آشکار کرد. احزاب سیاسی جدیدی تشکیل شدند و مجلس صحنهٔ مبارزات میان حزب دموکرات و حزب اعتدالیون شد. دموکراتها با وجودی که در مجلس در اقلیت بودند، در آغاز توانستند به دلیل برنامه‌های اجتماعی مترقیانه‌شان حمایت مردم را جلب کنند. در این دوره، بخصوص باید از نقش مهم چندین روشنفکر ارمنی از جناح اقلیت سوسیال دموکراتهای تبریز یاد کرد که به تقی‌زاده و دیگر روشنفکران مسلمان در تأسیس حزب دموکرات یاری رساندند. نشریهٔ ایران نو در تاریخ مطبوعات ایران ارزش و اهمیت خاص خود را داشت. نوشته‌های رسول‌زاده و تیگران ترهاکوبیان، که سعی داشتند از بسیاری از مسائل ملّی و بین‌المللی اجتماعی و سیاسی تحلیل مارکسیستی ارائه دهند، از مهمترین اسناد به جای مانده از این دوره است. آنها خواستار ناسیونالیسم جدیدی بودند که نه تحمیلی باشد و نه مبتنی بر مذهب یا قومیت، بلکه بر دریافت انسانگرایانه و غیر مذهبی گسترده‌ای از ناسیونالیسم طبق سنتهای روشنگری مبتنی باشد. ایران نو نخستین نشریهٔ فارسی بود که علیه یهودستیزی در ایران سخن گفت و ندای فعّالان ارمنی را در لابه‌لای صفحات خود منعکس کرد. همچنین خواستار ائتلاف ضد امپریالیستی مردم شرق برای خاتمه دادن به تجاوزگری غرب در منطقه و دمیدن روح احترام و مباهات به فرهنگ و میراث تاریخی در این مردم بود.

فصل ۱۱

قتل، تبعید، و فشارهای امپریالیستی: تراژدی پارک اتابک

بزرگترین مصیبت این بدبختها این بود که اعیان و ثروتمندان و ادارات دولتی و تجارتخانه‌ها و مؤسسات و اشخاص محتاط همین که می‌فهمیدند اینها مجاهد بوده و با تفنگ و بمب سر و کار داشته‌اند به آنها کاری رجوع نمی‌کردند و آنها را همچون جذامی از خود می‌راندند.

مهدی ملکزاده

به رغم شروع امیدوار کنندهٔ مشروطهٔ دوم، برنامهٔ اصلاحات خیلی زود به توقف رسید. مبارزهٔ مستمر هواداران قانون مدنی و طرفداران شریعت، با پیدایش احزاب جدید سیاسی و گسترش سلطهٔ امپریالیستی در ایران همراه شد. دموکراتها در چند جبهه حکومت سپهدار را به مبارزه خواندند. آنها از واکنش ملایم او نسبت به اشغال شمال توسط روسیه، ناراضی بودند و از امتیازهایی که دو قدرت خارجی به ازای وام از ایران طلب می‌کردند به خشم آمده بودند. مخاصمهٔ دموکراتها و اعتدالیون تا سرحد سلسله قتلهای سیاسی دامنه یافت، به تبعید دموکراتهای برجسته انجامید و سرانجام یأس عمومی را فزونتر کرد.

در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] دموکراتها از طریق اتحاد با سران بختیاری کنترل بیشتری بر مجلس کسب کردند. اما شیوه‌ای که حکومت دموکرات - بختیاری، برای خاتمهٔ معارضه با مجاهدین عادی در پیش گرفت حامیان حزب دموکرات را رویگردان کرد. وقتی ائتلافی که مشروطه را اعاده کرده بود از بین رفت و دموکراتها پایگاههای خود را در انجمنهای مردمی از دست دادند، کار دو قدرت خارجی برای فشار آوردن بر مجلس و کابینه تسهیل شد.

اولتیماتوم اکتبر ۱۹۱۰ [مهر - آبان ۱۲۸۹] بریتانیا و اجلاس نوامبر ۱۹۱۰ [آبان - آذر ۱۲۸۹] روسیه - آلمان در پتسدام، فرایندی راکه با پیمان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] روسیه - بریتانیا آغاز شده بود تسریع کرد. دو قدرت خارجی اقتدار خود را بر جنوب و شمال گسترش دادند و بر سلطه و فشار خود بر حکومت مشروطه در تهران افزودند.

مانع تراشی قدرتهای غربی و اشغالگری روسیه

تقاضاهای جدید وام خارجی

کابینهٔ سپهدار، چند هفته پس از کسب قدرت در ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۹ [۵ مهر ۱۲۸۸]، برنامه‌ای برای یک سلسله اصلاحات مالی، از جمله نظارت مستقیم وزارت مالیه بر جمع‌آوری مالیاتها و ایجاد نیروی نظامی گسترده‌ای برای پاسداری از راههای تجاری شهرها ارائه داد.[۱] اما دموکراتها به رهبری تقی‌زاده به حکومت سپهدار اعتقادی نداشتند و در توان آن، چه در اجرای اصلاحات سازنده و چه در خارج کردن قشون روسیه از شمال، تردید می‌نمودند. سپهدار به حسن رابطه و مناسبات صمیمانه با سیاستمداران روس شهرت داشت و گمان نمی‌رفت که برای عقب راندن قشون روسیه به نیروی قهریه متوسل شود. روابط دموکراتها با سپهدار روز به روز بدتر می‌شد. سپهدار درصدد بود که اختیارات مجلس را محدود کند، حال آنکه دموکراتها سعی داشتند بر اقتدار مجلس بیفزایند.[۲]

ترکیب کابینهٔ سپهدار نیز مطلوب دموکراتها نبود. البته چند وزیر لیبرال عضو کابینه بودند، مانند صنیع‌الدوله (وزیر علوم)، وثوق‌الدوله (وزیر مالیه)، و مشیرالدوله (وزیر عدلیه)، اما محافظه‌کارانی هم در کابینه بودند - مانند سردار منصور (وزیر پست و تلگراف)، و بخصوص علاءالدوله (وزیر خارجه)، حاکم سابق تهران، که دموکراتها از او نفرت داشتند و نهایتاً از کابینه خارج شد.[۳] اصرار دموکراتها بر استقلال ملی و تقاضاهای مکررشان برای خاتمهٔ اشغال بیگانه، بسیاری از نمایندگان مستقل را به صفوف آنها جلب کرد. در بهار ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، دموکراتها با آنکه هنوز در مجلس در اقلیت بودند، توانستند در پاره‌ای از موارد اختیار مجلس را به دست گیرند.

در سراسر تابستان و پاییز ۱۹۰۹ [۱۲۸۸]، حکومت ایران چندین بار از بریتانیا و روسیه تقاضای وام کرد. خزانه خالی بود و به دلیل ناآرامی ایالتها، مالیاتها جمع‌آوری نشده بود.

بدهی خارجی به بانکها و حکومتهای روسیه و بریتانیا به ۵/۵ میلیون پوند استرلینگ سر می‌زد. به این ترتیب، عواید تقریباً مساوی بدهیها بود و خزانه تهی می‌ماند.[۴]

حکومت روسیه مایل نبود کمکی کندکه سبب دوام حکومت جدید شود، و مدام برای کسب امتیازهای اقتصادی و سیاسی که مورد قبول مجلس نبود فشار می‌آورد. حکومت بریتانیا از تقاضای وام حمایت می‌کرد، به این امید که مصروف تشکیل نیروی پلیسی شود که امنیت راههای جنوب را برقرار کند. اما ادوارد گری همچنان سیاست آشتی‌جویانه‌ای را در قبال حکومت روسیه دنبال می‌کرد و به حکومت ایران فشار می‌آورد که شرایط همسایهٔ شمالی را بپذیرد.

در ۱۳ دسامبر ۱۹۰۹ [۲۲ آذر ۱۲۸۸]، کابینهٔ سپهدار با تصویب مجلس وارد مذاکره با دو قدرت خارجی برای گرفتن وام اولیه‌ای معادل پانصد هزار پوند استرلینگ شد. بارکلی و وزیر مختار روسیه در تهران، پوکلفسکی - کوزیل، فهرستی حاوی شش شرط تسلیم کابینهٔ سپهدار کردند، که شامل بیشتر امتیازهایی بود که حکومت تزاری تقاضا کرده بود. روسیه و بریتانیا با وام کمتری معادل چهارصد هزار پوند استرلینگ با بهرهٔ سالانهٔ ۷ درصد، و نیز استخدام هفت مستشار مالی فرانسوی موافقت می‌کردند. در مقابل، می‌خواستند که عواید گمرکی دو جانبه باشد، در کمیتهٔ نظارت بر مصرف وام شرکت داشته باشند، از این وام برای ایجاد نیروی پلیسی برای تأمین امنیت راههای تجاری استفاده شود و در عین حال احداث راه آهن در ایران اولویت یابد. تقاضای حق کشتیرانی در دریاچهٔ ارومیه (برای شرکت روسی جلفا - تبریز) را نیز داشتند. بخصوص از حکومت ایران خواستند تا موافقت کند که بدون اجازهٔ دو قدرت، مستشار نظامی از اروپا استخدام نکند.[۵]

کابینه از این فهرست مطالبات که بسیار مداخله‌گرانه و سنگین بود متعجب شد و سعی کرد ماجرا را از مجلس پنهان نگه دارد تا فرصت یابد که با سفارتخانه‌ها به نوعی مصالحه برسد. اما قضیه درز کرد و خشم عموم برانگیخته شد. مادهٔ ۳ در موافقت با وام پیشنهادی، که ناظر به کسب اجازهٔ دو قدرت در استخدام مستشاران نظامی از اروپا بود، بسیار تعرض‌آمیز می‌نمود و شاهدی بود بر بی‌اعتنایی قدرتها به نظام پارلمانی جدید در ایران.

اعتراضهای پرسر و صدای دموکراتها بر اعتبار و حیثیتشان افزود. کابینهٔ سپهدار را متهم کردند به اینکه استقلال کشور را بر باد می‌دهد و به فشارها تسلیم می‌شود. دموکراتها

خواستار مالیات بستن بر اقلام تجملاتی برای تأمین وجوه لازم شدند.[۶] در مهٔ ۱۹۱۰ [اردیبهشت - خرداد ۱۲۸۹] حکومت خواست وارد مذاکراتی با طرفهای ثالث، مانند ثروتمندان مستقل و حکومتهای فرانسه و آلمان، شود. اما در اثر مداخلهٔ مستقیم حکومت بریتانیا، این تلاش به جایی نرسید.[۷] وقتی دو وزیر کابینه، یعنی صنیع‌الدوله و وثوق‌الدوله، وارد مذاکره با نمایندهٔ بانک شرقی آلمان در ایران شدند، روسیه و بریتانیا بسیار برآشفتند.[۸] پیمان قبلی ایران و روسیه در مورد امتیاز راه‌آهن منقضی شده بود، و دو قدرت از مذاکرهٔ احتمالی ایران با نمایندگان آلمان در مورد راه‌آهن بغداد بیمناک بودند.[۹] بارکلی چندین بار دخالت کرد تا تهران را از گرفتن وام از مؤسسه‌های خصوصی بریتانیا باز دارد - بخصوص از شرکت برادران سلیگمن (مستقر در لندن) که مشتاق معامله با تهران بود. بارکلی همچنین هشدار داد که ایران نباید از ذخایری که قبلاً جزو توافقهای فی‌مابین بوده است به عنوان پشتوانهٔ استقراض جدید استفاده کند. حکومت ایران رفته رفته به این فکر افتاد که اراضی دولتی و جواهرات سلطنتی را وثیقه قرار دهد. یک کارشناس فرانسوی برای ارزیابی جواهرات سلطنتی در ۱۶ مارس ۱۹۱۰ [۲۵ اسفند ۱۲۸۸] به تهران دعوت شد، اما این طرح به سرانجام نرسید.[۱۰]

در حقیقت به حکومت ایران گفته شد که تاوقتی مذاکره بر سر وامهای قبلی و نیز مذاکرات اخیر در مورد استقراض جدید با بریتانیا و روسیه ادامه دارد، ایران نمی‌تواند با طرف ثالثی وارد معامله شود.[۱۱] به پیشنهاد بارکلی، دو سفارت بیانیهٔ مشترکی به کابینه تسلیم کردند و بر این نکته باز هم اصرار ورزیدند که "انگلستان و روسیه ضمن نادیده نگرفتن حقوق اتباع قدرتهای دیگر در فعالیتهای صرفاً تجاری در ایران، به هیچ وجه نمی‌توانند بپذیرند که امتیازهایی که بر منافع سیاسی یا استراتژیکی آنها در ایران تأثیر می‌گذارد به اتباع سایر قدرتهای خارجی واگذار شود."[۱۲] حتی وقتی در اثر انتقادهای پارلمنت بریتانیا، ادوارد گری (وزیر امور خارجه) خواست مصالحه کند، مارلینگ (کاردار) او را منع کرد و گفت که اعطای وام فقط سبب تقویت دموکراتها در مجلس می‌شود:

> حکومت ایران به خوبی می‌داند که انگلستان و روسیه می‌خواهند بدون شروط سیاسی قدم جلو بگذارند. در اثر سر و صدا و تبلیغات فراکسیون ملیون [حزب دموکرات]، که منافع کشور را فدای بی‌اعتمادی ناموجه خود به انگیزه‌های دو

حکومت کرده‌اند، امیدواریهایی برای دریافت پول با شرایط سهل به وجود آمده که مانع مراجعهٔ حکومت به ما شده است.[۱۳]

واکنش مجلس، بهت و حیرت بود. کابینهٔ سپهدار، به اصرار مجلس، اعلام کرد که فقط آن شروطی را می‌پذیرد که مستقیماً به نرخ بهرهٔ وام و نحوهٔ بازپرداخت آن مربوط باشد.[۱۴] مجلس موقتاً قضیهٔ وام را رها کرد و سعی کرد با وضع مالیات اضافی بر مواد مخدر و مشروبات الکلی، وجوه لازم را جمع کند. اما قضیهٔ وام به عنوان یکی از اختلافات اساسی میان مجلس و دو قدرت خارجی باقی ماند. چنان که بعداً می‌بینیم، فقط بعد از انتصاب نایب‌السلطنهٔ جدید، ناصرالملک، که هم حکومت روسیه و هم حکومت بریتانیا نسبت به او نظر مساعد داشتند، نهایتاً یک سال بعد، در مهٔ ۱۹۱۱ [خرداد ۱۲۹۰]، توافق در مورد وام حاصل شد.

ادامهٔ اشغال شمال توسط روسیه

حکومت تزاری مقاصد خود را در مورد کنترل دائمی منطقهٔ شمال به طور علنی ابراز نمی‌کرد، اما هر بار بهانه‌های تازه‌ای برای ادامهٔ اشغال شمال مطرح می‌کرد. در اوت ۱۹۰۹ [شهریور ۱۲۸۸] سفارتهای بریتانیا و روسیه پیشنهاد کردند که عین‌الدوله به عنوان حاکم جدید آذربایجان منصوب شود. این پیشنهاد نوعی مواجههٔ مستقیم با مردم این ایالت بود، زیرا این مردم به هنگام جنگ داخلی در برابر نیروهای سلطنت طلب عین‌الدوله مقاومت کرده بودند. پس از آنکه تقی‌زاده با این انتصاب مخالفت کرد، قضیه منتفی شد.[۱۵]

آلکساندر ایزْولسکی، وزیر امور خارجهٔ روسیه، دلایلی در توجیه ادامهٔ اشغال شمال اقامه کرد. او به عنوان پیش شرط خروج قوای روسیه، از تهران خواست که ضمانت کند همهٔ راههای تجاری شمال باز می‌ماند. حضور انقلابیون قفقازی نیز مخاصمه با قوای روسیه تلقی می‌شد و بهانه‌ای برای ادامهٔ حضور روسیه به شمار می‌آمد.[۱۶] در فوریهٔ ۱۹۱۰ [اسفند ۱۲۸۹]، وقتی مقامات محلی رشت با حقوق تجاری گستردهٔ لیانوزوف، تاجر ارمنی روس، بر شیلات دریای خزر مخالفت کردند، حکومت روسیه باز تهدید کرد که برای حمایت از لیانوزوف نیروی قزاق اضافی از باکو اعزام می‌کند.[۱۷] ناآرامیهای عشایر در آذربایجان، که سفارت روسیه هم تنور آن را داغ نگه می‌داشت، یک بهانهٔ دیگر برای ادامهٔ اشغال شمال

بود. حکومت تزاری که به بریتانیا و اروپاییان وعده داده بود که قشون خود را از قلمروهای شمالی خارج می‌کند، از تلاطمهای اردبیل برای ادامهٔ حضور خود استفاده کرد.[۱۸] رحیم‌خان و عشایر شاهسون او که در نوامبر ۱۹۰۹ [آذر ۱۲۸۸] اردبیل را گرفتند و بسیاری از سکنهٔ شهررا به‌قتل‌رساندند، مستقیم و غیرمستقیم ازجانب کنسولگری‌روسیه حمایت‌می‌شدند.[۱۹]

تحریکات روسیه در آذربایجان از طریق رحیم‌خان و حمایت آن دولت از لیانوزوف در گیلان فقط دو جنبه از فتنه‌گریهای حکومت تزاری در شمال ایران بود. در جبههٔ دیپلوماتیک پوکلفسکی - کوزیل ادعا می‌کرد که "مداخلهٔ خصمانهٔ ملیون افراطی" در مجلس سبب شده که حکومت روسیه آمادهٔ بحث دربارهٔ خروج تدریجی قشون خود نباشد.[۲۰] ایزُولسکی بخصوص از انتصاب یفرم خان، "قفقازی روس و مرتکب جنایتهایی در روسیه"، به ریاست پلیس تهران خشمگین شد. این انتصاب هم نمونه‌ای دیگر از اوضاع نامناسب ایران قلمداد می‌شد که حضور قشون روسیه را توجیه می‌کرد.[۲۱]

بریتانیا که پیمانهایش با روسیه بخشهای بزرگی از آسیا را شامل می‌شد، در شمال ایران دست روسیه را باز گذاشت و آزمندانه به فعالیت برای جلوگیری از افزایش قدرت آلمان مشغول شد که حریف‌اروپایی وی در منطقه به‌شمارمی‌رفت. کمیسیون امور خارجهٔ مجلس، متشکل از چهار دموکرات نیرومند، یعنی تقی‌زاده، وحیدالملک، حسین‌قلی نواب، و حکیم‌الملک، مایهٔ ناخرسندی کاردار بریتانیا، مارلینگ، بود زیرا دموکراتهای لیبرال در صدد اتخاذ سیاست خارجی جدیدی بودند و می‌خواستند با طرفهای‌اروپایی‌دیگری، و بخصوص آلمان، مناسبات اقتصادی برقرار کنند.[۲۲] ارثر نیکلسن، سفیر بریتانیا در سنت‌پترزبورگ، به لندن در مورد اقدامهای دیپلوماتیکی که به نفع تهران باشد هشدار داد زیرا این امر ممکن بود به مناسبات دوستانهٔ بریتانیا با روسیه لطمه وارد کند. نیکلسن به سرعت به همتایان خود یادآور شد که پیاده شدن قوای بریتانیا در بوشهر کاملاً مورد قبول حکومت روسیه بوده است.[۲۳] گری، وزیر امور خارجه، که مدتی کوتاه از تقاضای ایرانیان برای عقب‌نشینی قشون روسیه حمایت‌کرده‌بود، دیگر جانب حکومت روسیه را گرفت و از ایرانیان خواست "احترام" بیشتری به قدرتهای خارجی نشان دهند. او از بارکلی در تهران خواست تا

> احترام و اعتباری را که سزاوار حکومتهای روسیه و انگلستان است به حکومت ایران یادآور شوید و اعلام کنید که از نظر حکومت بریتانیای کبیر، حکومت

روسیه نمی‌تواند تحت هیچ فشاری اقدامی در مورد قشون مربوطه انجام دهد و مجلس باید با نوعی نشانهٔ‌آشتی‌جویانه موضعگیری اخیرخود را تصحیح کند.[۲۴]

سپهدار (صدراعظم) و سردار اسعد خواهان کناره‌گیری صنیع‌الدوله شدند. او سیاستمدار لیبرال‌تری بود و می‌خواست پیمانهای اقتصادی جدیدی با آلمان منعقد کند و به همین دلیل سفارتهای بریتانیا و روسیه نظر خوشی به او نداشتند. در۲۹ آوریل [۸ اردیبهشت] سپهدار کابینهٔ جدیدی تشکیل داد و ضمن صدارت، وزارت داخله را نیز خودش به عهده گرفت، و سردار اسعد هم وزیر جدید جنگ شد.[۲۵]

نارضایی مطبوعات

بیشتر نشریه‌های مترقی علناً از نحوهٔ عمل حکومت جدید سپهدار ناراضی بودند و به سپهدار و وزیرانش نه فقط احترام نمی‌گذاشتند بلکه آنها را تحقیر هم می‌کردند. اما آزادی بیان حدودی داشت و تجربهٔ تلخ *حبل‌المتین* مرزهای این آزادی را نشان داد. بعد از اعدام شیخ‌فضل‌الله‌نوری، *حبل‌المتین* در مقاله‌ای نفوذ فرهنگ اعراب مسلمان در تاریخ ایران و نیز انفعال و بی‌مسئولیتی روحانیان در امور اجتماعی را محکوم کرد. این بار روزنامه چنان تند رفت که ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی را رویدادی نامیمون خواند زیرا فرهنگ اعراب را به کشور وارد کرده بود. نویسندهٔ مقاله از جامعهٔ ایرانی "پرشکوه قبل از اسلام" سخن راند و با لحنی شبیه میرزا آقاخان کرمانی مدعی شد که تمامی مصایب و مشکلات کشور به دورهٔ حملهٔ اعراب به ایران برمی‌گردد. همان طور که نادرشاه در قرن هجدهم به تقاضاهای علما توجه ننمود و اراضی وقفی را مصادره کرد، و همان طور که ناپلئون اجازه نداد که پاپ تاج بر سر او بگذارد، مشروطه خواهان نیز باید علمایی را که کشور را از سیر ترقی باز می‌دارند نادیده بگیرند. *حبل‌المتین* با تمجید لفظی از بعضی از روحانیان مشروطه‌خواه، و از جمله علمای نجف، سعی کرد جنبه‌های اعتدال را حفظ کند، اما این ادعا که "قوم وحشی جزیرةالعرب" استقلال و عزت ایران را بر باد داد و "هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر سنگ خرافات آنها خالی نماید" از نظر علما حمله‌ای نابخشودنی به دین اسلام و موازین آن تلقی شد.[۲۶] مقاله را تقبیح کردند و معارض اسلام خواندند، و در ۱۳ اوت ۱۹۰۹ [۲۲ مرداد ۱۲۸۸] *حبل‌المتین* تعطیل شد. حسن کاشانی،

سردبیر *حبل‌المتین*، به دو سال زندان محکوم شد اما با وساطت دوستان با نفوذ خود به زودی آزاد شد.[۲۷]

شرق، نشریهٔ مستقل اما طرفدار دموکراتها، که به سردبیری سید ضیاءالدین طباطبایی و با حمایت مالی زردشتیان تهران منتشر می‌شد، و نیز *ایران نو* از افزایش نفوذ سفارتهای بیگانه و نیز بی‌کفایتی و خط مشی ضد دموکراتیک حکومت سپهدار انتقاد می‌کردند. **شرق** بر بخت بدکشور لعنت فرستاد که "از دست یک مستبد خلاص شد اما به چنگال چند مستبد گرفتار آمد".[۲۸] *ایران نو* از خوانندگانش خواست تا به نشانهٔ اعتراض علیه ادامهٔ اشغال، نوروز (۲۱ مارس ۱۹۱۰) را جشن نگیرند و این تقاضا اجابت هم شد.[۲۹] در ۲۵ مهٔ ۱۹۱۰ [۴ خرداد ۱۲۸۹] حکومت هم *ایران نو* و هم **شرق** را تعطیل اعلام کرد.[۳۰]

ایران نو پس از صدور دستور تعطیلی، سرمقاله‌ای با عنوان "حمله از مطبوعات شروع می‌شود" چاپ کرد. در این سرمقاله نوشته شده بود که آزادی مطبوعات را به هر قیمتی باید حفظ کرد، زیرا اولین وسیلهٔ دفاع از حقوق انسانی و دشمن اصلی استبداد نوخاسته به شمار می‌رود. *ایران نو* به نمونه‌های تاریخی قبلی که در مطبوعات این دوره فراوان بود اشاره کرد و نوشت که مطبوعات صدای مردم هستند و حمله به مطبوعات نشانهٔ آغاز دور شدن از سیاستهای مترقی است. وقتی ناپلئون به قدرت رسید، وقتی سلطان عبدالحمید عثمانی علیه حکومت مشروطهٔ محمت پاشا اقدام کرد، وقتی حکومت روسیه تصمیم گرفت دومای اکتبر ۱۹۰۵ روسیه را به بنیادی پوشالی تبدیل کند، و بالاخره وقتی محمد علی شاه مجلس اول را به توپ بست، همه با حمله به مطبوعات این اقدامهای ضد انقلابی را آغاز کردند. ملت قتل غم‌انگیز سردبیران *صوراسرافیل* و *روح‌القدس* در ژوئن ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] را فراموش نکرده است. "در همه جا و همه وقت اینطور شده. ارتجاع اولین حملهٔ خود را به مطبوعات وارد آورده و این هم طبیعی است. وقتی بخواهند آدمی را لخت کنند یا اینکه او را بکشند اول کاری که حرامیان و جانیان می‌نمایند دهن آن شخص را می‌گیرند تا اینکه صدا در نیاورد و بعد از آن دست و پاهایش را می‌بندند تا مقابله نکند."[۳۱]

تلاش حکومت برای بستن روزنامه‌ها سبب بحثهای داغ در مجلس شد و بر حمایت مردم از دموکراتها، که با کابینه در افتاده بودند، افزود.[۳۲] سردار اسعد در واکنش به اعتراض عموم، ممنوعیت روزنامه‌ها را برداشت. اما سپهدار، در اعتراض، از مقام خود کناره گرفت.

تلاشها برای تشکیل کابینه بدون او در مجلس به جایی نرسید و در ۹ ژوئن ۱۹۱۰ [۱۹ خرداد ۱۲۸۹] از او خواستند به مقام خود برگردد.[۳۳]

انتقاد علما از تقی‌زاده : دلجویی حزب اعتدالیون از رهبران مقاومت مجاهدین

در مجلس، معارضهٔ دموکراتها به رهبری تقی‌زاده از یک سو و اعتدالیون که از حمایت بهبهانی و پسرش احمد (از رهبران حزب اعتدالیون در مجلس) برخوردار بودند از سوی دیگر، در اوایل ژوئیهٔ ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] وارد مرحلهٔ جدیدی شد. دموکراتها در مجلس در مواردی سعی کرده بودند اختیارات بهبهانی را کاهش دهند. بهبهانی از محدودیت اختیارات خود حتی در امور ظاهراً جزئی هم ناراضی بود، و مثلاً دیگر مجاز نبود خارج از نوبت صحبت کند یا هر وقت که دلش خواست در داخل مجلس نماز بگزارد.[۳۴] طباطبایی به هشدارهای فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو نیز که از او خواسته بود از سیاست دست بشوید، وقعی نگذاشت. برعکس، یکی از سخنگویان اصلی حزب اعتدالیون در مجلس شد و همچنان از تفوّق قوانین شرعی بر قوانین مدنی سخن راند.

در بهار ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] مادهٔ ۸ متمم قانون اساسی بار دیگر از جانب علما نقض شد که این امر به اخراج تقی‌زاده از مجلس انجامید. دو عضو اسماعیلیه که از زیارت حج به خراسان برگشته بودند توسط ملایی به نام شیخ باقر روحانی کشته شدند. تقی‌زاده موضوع را در مجلس مطرح کرد و خواست که پلیس قاتلان را دستگیر و مجازات کند. وقتی شیخ باقر توسط یفرم خان، رئیس پلیس ارمنی، دستگیر شد علما به خشم آمدند. آنهایی که منتظر فرصت بودند تا رهبر حزب دموکرات را بیرون کنند، از جمله بعضی از علمای نجف، این فرصت را مناسب دیدند. تقی‌زاده کار نادرستی انجام نداده بود. برعکس، بر اساس مادهٔ ۸ متمم قانون اساسی مسئلهٔ کشته شدن دو نفر اسماعیلی بی‌گناه را به قانون واگذار کرده بود. اما این واقعیت که رئیس پلیس ارمنی یک روحانی شیعهٔ اثنی عشری را به اتهام قتل دو نفر اسماعیلی دستگیر کرده بود، بهانه‌ای شد تا حزب اعتدالیون، بهبهانی، و علمای مشروطه‌خواه نجف تقی‌زاده را به طور موقّت از نمایندگی مجلس خلع کنند. تقی‌زاده متهم شد به اینکه به یک مسلک سیاسی وابسته است که با "اسلامیّت مملکت و قوانین شریعت مقدسه" ضدیت دارد.[۳۵] حکم علما علناً در مجلس مورد بحث قرار نگرفت، اما در ۲ ژوئیهٔ

۱۹۱۰ [۱۱ تیر ۱۲۸۹] تقی‌زاده تقاضای سه ماه مرخصی کرد که مورد قبول مجلس واقع شد.[۳۶]

حکومت تزاری نیز از اقدامهای علما حمایت کرد و در انتقاد از تقی‌زاده به اعتدالیون ملحق شد. *حبل‌المتین* ضمن اینکه حساب خود را از سیاست تقی‌زاده سوا می‌کرد، نوشت که علمای نجف، تحت نفوذ سفارت روسیه، از فعالیتهای دموکراتها، و بخصوص تقی‌زاده (این بزرگترین مخالف اشغالگری روسیه) در مجلس، خشمگین بودند :

> دلیلی واضح‌تر از این نیست که روسیان بزرگترین دشمن تقی‌زاده بوده و تاکنون هم هستند. چنانچه هر کس در اخراج تقی‌زاده از مجلس جراید روسیه را خوانده می‌داند که روسیان به اندازه‌ای از اخراج تقی‌زاده مسرور گردیده که از انهدام مجلس به دست لیاکوف خوشوقت نشده بودند.[۳۷]

عجیب آنکه ستارخان و باقرخان، که حال ساکن تهران بودند، از این اقدام اعتدالیون حمایت کردند. شرایطی که سبب شد این دو رهبر آذربایجانی وارد تهران شوند، و نیز بعضی از علل ائتلاف آنها با حزب اعتدالیون، شایان بررسی است. حکومت روسیه که قشونش در تبریز ماند، از تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] بر خروج ستارخان و باقرخان اصرار می‌ورزید. پوکلفسکی - کوزیل، وزیر مختار روسیه در تهران، از مجاهدین تبریز به حکومت ایران شکایت کرد و خواهان آن شد که "حکومت ایران فداییان و رهبرانشان را خلع سلاح و اخراج کند". وزیر مختار روسیه در این مسئله از حمایت کامل بریتانیا نیز برخوردار شد.[۳۸] بارکلی به گری گفت که از "تقاضای همتای روسی‌ام دایر بر اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع سلاح طرفداران آنها" حمایت می‌کند.[۳۹] حکومت تهران پذیرفت و از دو رهبر آذربایجانی دعوت کرد که به تهران بیایند، هر چند که نه سردار اسعد انتظار ورود آنها را داشت و نه رهبران دموکراتها.[۴۰]

ستارخان و باقرخان در ابتدا این دعوت را نپذیرفتند، چراکه عزیمت به تهران به معنی تبعید از موطن و دست شستن از پایگاه پشتیبانی آنها بود. ستارخان تقاضا کرد که در حومهٔ تبریز باغی به او بدهند تا در آن به کار کشاورزی که مورد علاقه‌اش بود بپردازد، اما مقامات محل تحت فشار خارجی با این تقاضا مخالفت کردند. وقتی حکومت روسیه هشدار داد که برای خروج دو رهبر آذربایجانی و خلع سلاح بقیهٔ مجاهدین قوای اضافی از جلفا به تبریز

اعزام خواهد کرد، ستارخان و باقرخان در آستانهٔ عید نوروز رهسپار تهران شدند.[۴۱]

مردم تهران از آن دو استقبالی در خور قهرمانان کردند. ستارخان در پارک اتابک (که بعداً سفارت روسیه در تهران شد) سکنی یافت و به باقرخان جای مجزایی در عشرت‌آباد اختصاص دادند. برای هر کدام هزار تومان مقرری ماهانه تعیین کردند که مخارج مجاهدین ملازم آنها نیز از همین مقرری تأمین می‌شد.

به محض استقرار ستارخان و باقرخان در تهران، عداوت سابق بختیاریها و دموکراتها بالا گرفت. مناسبات ستارخان با سردار اسعد (رهبر عشایر بختیاری) آکنده از حسادت و خشم و تلخی بود. دموکراتها و بختیاریها افتخار می‌کردند به اینکه حکومت مشروطه را نجات داده‌اند، و از مواضع مهمی در مجلس و کابینه برخوردار بودند. اما ستارخان، باقرخان و افراد زیر فرمان آنها نظر دیگری داشتند؛ آنها مقاومت طولانی تبریز را سبب تضعیف روحیهٔ قوای سلطنت و زمینه‌ساز پیروزی نهایی مشروطه خواهان در تهران می‌دانستند. سیاستمداران مخالف حتی این سخن دو رهبر آذربایجانی را هم نمی‌پذیرفتند که در دورهٔ استبداد صغیر (۱۹۰۸-۱۹۰۹) [۱۲۸۷-۱۲۸۸] آنها بودند که روحیهٔ مشروطه خواهی را زنده نگه داشته بودند. این سیاستمداران می‌گفتند که "مشروطه چیز تازه‌ای نیست که شما آن را برپا کرده باشید. از روزی که آدمیان به حکمرانی برخاسته‌اند یکی از راههای آن مشروطه بوده. در اروپا همهٔ دولتها آن را پذیرفته بودند. در ایران نیز دیر یا زود بایستی بشود. اگر شما هم نبودید در ایران مشروطه برپا می‌شد."[۴۲] بخصوص دموکراتها به این استدلال متوسل شدند و بعد از استقرار ستارخان و باقرخان در تهران، فاصلهٔ خود را با آنها حفظ کردند.[۴۳]

اعتدالیون با طیب خاطر از این خصومت بهره برداری کردند، بخصوص آنکه دو رهبر آذربایجانی نزد مردم محبوبیت داشتند. در چنین اوضاع و احوالی بود که ستارخان، باقرخان، و سردار محی (رهبر مجاهدین گیلان که کدورتهای مشابهی از سردار اسعد و بختیاریها داشت) در کنار اعتدالیون و انجمن احرار آنها قرار گرفتند. انجمن احرار گروه محافظه‌کاری بود که فعالیت اصلی‌اش مقابله با دموکراتها بود، و این سه رهبر مجاهدین نیز خواستار عزل تقی‌زاده شدند.[۴۴]

قتل بهبهانی و تبعید تقی‌زاده: مقاله‌های تیگران ترهاکوبیان دربارهٔ ترور

آنچه نهایتاً منجر به تبعید تقی‌زاده از کشور شد، قتل بهبهانی بود که حزب دموکرات در آن دست داشت. این اقدام تلافی جویانهٔ دموکراتها نقشه‌های حزب اعتدالیون را تسهیل کرد و تقی‌زاده را تا آخر دورهٔ مشروطه از مداخلهٔ مستقیم در سیاست ایران محروم کرد.

در ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۰ [۲۴ تیر ۱۲۸۹] بهبهانی در منزل مسکونی خود توسط چهار عضو مجاهدین که با حیدرخان عمواوغلی و دموکراتها ارتباط داشتند از پای در آمد. قتل روحانی هفتاد ساله‌ای که یکی از رهبران اولیهٔ انقلاب مشروطه به شمار می‌رفت، خشم مردم را برانگیخت.[۴۵] بازارها در اعتراض تعطیل کردند؛ از دید عموم، حیدرخان و تقی‌زاده (رهبر حزب دموکرات که هنوز در تهران بود) در این قضیه دست داشتند. شایع بود که بهبهانی می‌خواست حکم علما دربارهٔ تقی‌زاده را در مجلس قرائت-کند و به این ترتیب علناً او را تحقیر کند و راه بازگشت او به مجلس را برای همیشه ببندد.[۴۶]

ائتلافی از چهار رهبر ملّی که افتخار اعادهٔ حکومت مشروطه را داشتند (ستارخان، باقرخان، سردار محی، و ضرغام السلطنه رهبر بختیاری از اصفهان) در مخالفت با دموکراتها تشکیل شد. در اعلامیهٔ آنان مبارزهٔ فراکسیون دموکرات در مجلس محکوم شد و این فراکسیون مسئول قتل بهبهانی شناخته شد. مجلس در جلسه‌ای غیر علنی رأی به اخراج تقی‌زاده از مجلس داد.[۴۷] همان طور که ورام پیلوسیان گفته بود، تقی‌زاده که نمایندهٔ آذربایجان بود نمی‌بایست توسط نمایندگان دیگر یا حتی توسط علمای نجف اخراج شود. تقی‌زاده عازم تبریز شد. در ۹ اوت ۱۹۱۰ [۱۸ مرداد ۱۲۸۹] وارد تبریز شد و سرانجام به استانبول رفت و از آنجا به مکاتبه با دموکراتها در تهران پرداخت و به طرق گوناگون از آنها حمایت کرد.[۴۸] حیدرخان که ظنّ قویتری می‌رفت که در ترور دست دارد، مخفی شد. وقتی اعتدالیون کنترل کامل مجلس را در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] به دست آوردند، حیدرخان از کشور تبعید شد.

قتل بهبهانی و اخراج تقی‌زاده سرآغاز یک سلسله حمله‌های تروریستی بود. در ۱ اوت ۱۹۱۰ [۱۰ مرداد ۱۲۸۹ شمسی] اعتدالیون با قتل دو عضو حزب دموکرات از دموکراتها انتقام گرفتند. علی محمد تربیت که به ریاست مجاهدین تعیین شده بود، و همکارش سید عبدالرزّاق در خیابانهای تهران به ضرب گلوله از پای در آمدند.[۴۹] قتل بهبهانی و قتلهای

بعدی چندین هوادار احزاب دموکرات و اعتدالیون، مردم را به شدت نومید کرد. به نظر می‌آمد که آن همه فداکاری برای اعادهٔ مجلس و مشروطه بیهوده بوده است. احزاب مدعی، برخلاف تصور همگان، به جای آنکه مناقشه‌ها را به شیوهٔ دموکراتیک حل و فصل کنند به قتل و تروریسم متوسل می‌شدند. مجلس به مسئلهٔ تروریسم سیاسی رسیدگی کرد و چندین سازندهٔ بمب در تهران دستگیر شدند.[۵۰]

در این دوره انتشار سلسله مقاله‌های هشت‌گانهٔ *ایران نو*، که در آن تیگران ترهاکوبیان مسئلهٔ تروریسم سیاسی را تجزیه و تحلیل کرد، اهمیت خاصی دارد. ترهاکوبیان به شیوهٔ قدیمی سوسیال دموکراتهای اروپا و نقدشان از آنارشیستها و پوپولیستهای روسیه، سعی کرد عواقب مخرّب تروریسم سیاسی را در اروپا نشان دهد و این تحلیل متعارف مارکسیستی را ارائه کرد که دگرگونی اقتصادی از تحول ساختارهای سیاسی و اجتماعی ناشی می‌شود، نه از اقدامهای تروریستی.

ترهاکوبیان ابتدا دیدگاه طرفداران ترور سیاسی را شرح داد. کسانی که سعی می‌کردند تروریسم را به عنوان وسیله‌ای دائمی برای تحول اجتماعی توجیه کنند، آن را ابزار نیرومندی برای درهم شکستن ماشین دولت می‌دانستند. هواداران این ایدئولوژی می‌گفتند که وقتی مقامات با اقدامهای مجزّای تروریستی مواجه شوند به فکر امنیت شخصی خود می‌افتند و راه ملایمتری در پیش می‌گیرند و سرکوب سیاسی را کاهش می‌دهند. در عین حال، مردم می‌فهمند که هدف شورشیان کمک به ضعفا و مظلومان است و آگاهی سیاسی پیدا می‌کنند. مردم وقتی معتقد شوند که انقلابیون افراد توانا و مصمّمی هستند که می‌توانند به رژیم ضربه بزنند، احساس قدرت می‌کنند.[۵۱]

ترهاکوبیان سپس ردیهٔ خود را ارائه داد و در آن خلاصه‌ای از نظرات خود را دربارهٔ مارکسیسم و نیز سوسیال دموکراسی مطرح کرد. ترهاکوبیان نوشت که سوسیالیسم، ترور سیاسی را به عنوان یک شیوهٔ عمل دائمی نفی می‌کند. افراد مسبب وخامت شرایط اجتماعی نیستند، بلکه ساختارهای اقتصادی موجب این وخامت می‌شوند. با تکامل تدریجی وسایل تولید طبق "روشهای علمی"، فرماسیون اجتماعی جدید، آزادتر و تکامل یافته‌تری پدید می‌آید. هر مرحلهٔ جدیدی از تولید موجب پیدایش طبقات اجتماعی جدیدی می‌شود که به نوبهٔ خود خصلت سیاسی جامعه را معین می‌کنند. با هر مرحله‌ای از

اقتصاد، از جامعهٔ شکارگر - خوراک جو، تا کشاورزی، و سرانجام سرمایه‌داری، "تأثیر دین" نیز بر مردم کاهش یافته است.

ترهاکوبیان نوشت که انقلاب ایران خود محصول رشد مناسبات تولید سرمایه‌داری بود که خاتمهٔ حکومت خانها، اربابان و سلاطین را اقتضاء می‌کرد. اما انقلاب فقط تا نیمهٔ راه پیش رفت و تا وقتی تحوّل مقتضی در شیوهٔ تولید رخ ندهد، جلوتر نمی‌توان رفت. به نظر ترهاکوبیان، در نهایت، وقتی طبقات جدید اجتماعی قویتر شوند، و جامعهٔ جدید حیات مستقل خاص خود را بیابد، حکومت قدیم و شیوه‌های قدیمی زندگی رخت بر خواهد بست.[۵۲]

ترهاکوبیان عباراتی را از ***مانیفست کمونیستی*** مارکس و مقدمه‌اش بر ***نقد اقتصاد سیاسی*** در توجیه این تحلیل نقل کرد. مقاله‌هایش همواره گزیده‌هایی از این مقدمهٔ مارکس را به همراه داشت که در آن پیش‌بینی می‌شد : "با تغییر بنیادهای اقتصادی، تمامی روبنای بزرگ، کم و بیش به سرعت دگرگون می‌شود". در آثار مارکس جمله‌هایی نیز بود که در آنها مارکس تأکید می‌کرد نبردی به همین اندازه مهم در قلمرو ایدئولوژیکی نیز جریان دارد که اینها مشخصاً مورد توجه ترهاکوبیان نبودند.[۵۳] ترهاکوبیان تشخیص می‌داد که فلسفهٔ مارکس را نمی‌توان به یک ماتریالیسم خام تقلیل داد، اما معتقد بود که برای قدرت عقاید و ذهنیت انسان باید نقش کمتری قایل شد.

"معهذا نباید تصور کرد که این نظریات فلسفیه مقام افکار و اراده و ذهنیات را به عدم محض تنزل می‌دهند ... کاری که آن اثرات ادراکیه می‌توانند از پیش ببرند کلیتاً حکم درجه دوّم را دارد ... و یا به پیشرفت حرکت عمومی معاونت می‌کند و یا مانع آن حرکت می‌گردد. هیچگاه افکار و ذهنیات به تنهایی موجب یک جرئت مستقلی نمی‌شوند زیرا خود آن افکار زادهٔ حقیقت مادیه می‌باشند ... نظر بدین مشروحات واضح است که افکار موجب تولید حرکات نگشته و برعکس حرکات جهت متولد شدن افکار و ذهنیات می‌شوند. اشخاص بزرگ آفریدگار حوادث تاریخی نیستند برعکس حادثات تاریخی قهرمانان خود را پیدا می‌کنند. اگر ناپلئون نباشد دیگری خواهد بود ..."[۵۴]

از این رو، قتل یک چهرهٔ با نفوذ نمی‌تواند نظام حکومت را عوض کند یا جامعه را به انقلاب

وادارد. گذشته از این، نمی‌توان "انقلاب و ترور" را مترادف گرفت. انقلاب عمل کل جامعه‌ای است که نیروهای لازم مادی، فکری و روحی را برای ایفای "نقش مامایی" و متولد کردن جامعه‌ای جدید کسب کرده است. تروریسم عمل عقیم و منفردی است که از این توهّم ناشی می‌شود که گویا جامعه را می‌توان یکباره و به اختیار و ارادهٔ افراد دگرگون کرد.[۵۵]

ترهاکوبیان نوشت: "هر حکومت با اقتداری را در هیئت اجتماعی ارکان مستحکمی می‌باشد. دیکتاتورها (حکام مطلق) و پادشاهان مطلقیّت پرور نیز نمایندهٔ تمایلات یک طبقه هستند. چنانچه ناپلئون نمایندهٔ سرمایه‌داران فرانس است، پوگاچف نمایندهٔ دهقانان روس، نادرشاه نمایندهٔ خانهای ایران." چون هیچ عمارتی بدون پی مناسب خود بر جای نمی‌ایستد، هیچ حکومتی هم بدون شالوده‌های طبقاتی خود نمی‌تواند در قدرت باقی بماند. حامیان تروریسم سیاسی به اشتباه حکومت را با ماشین مقایسه می‌کنند و گمان می‌برند که اگر چند پیچ و مهره را بردارند کل نظام فرو می‌ریزد. ماشین سیاسی حکومت باید انقلابی اجتماعی را از سر بگذراند تا حیاتش خاتمه یابد. ترهاکوبیان افزود که اگر تروریسم چنین قدرت سحرآمیزی داشت هیچ نظام حکومتی مدتی دراز دوام نمی‌آورد. همواره عدهٔ زیادی ناراضی بوده‌اند و اگر قرار بود تروریسم سیاسی یک عدهٔ قلیل سبب حرکت همه شود، در این صورت مبارزهٔ دائمی طبقات حاکم و نیروهای مخالف می‌بایست به روی کار آمدن یک سلسله حکومتهای ناپایدار بینجامد.[۵۶]

ترهاکوبیان سپس با توجه به نمونهٔ انقلاب روسیه، جدولی ارائه داد که در آن تعداد انقلابیون دربند و ترورهای سیاسی نخستین دههٔ قرن بیستم در روسیه مشخص شده بود. این جدول نشان می‌داد که پس از انقلاب روسیه، که ترورهای سیاسی متعددی صورت گرفت، میزان سرکوب حکومتی نیز بیشتر شد. مثلاً در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] به تنهایی، ۲۴۰هزار انقلابی، غیر از هزاران نفری که کشته یا به سیبری تبعید شدند، به زندان افتادند. تروریسم نه حکومت را لرزان می‌کند و نه می‌تواند پایه‌های قدرت را عوض کند. تاریخ نشان می‌دهد که نتیجهٔ ترور انقلاب نیست، بلکه افسار گسیختگی ضد انقلاب است.[۵۷] "پس از هر اقدام ترور - منجمله محمدعلی مخلوع - [نتیجه] فقط تقویت ارتجاع، اغتشاش اذهان عامه بوده، پس از هر ترور استبداد بیشتر استیلا یافته، اعمال انسانیت‌کش زیادتر شده، روسیه نمونهٔ حاضر مدعای ماست."[۵۸]

ترهاکوبیان هشدار داد که تروریسم اثر زیانبار دیگری هم دارد. تروریستها و قاتلان در ذهن مردم یکسان می‌شوند. تروریسم سیاسی سبب کاهش اعتبار عقاید انقلابی در میان مردم می‌شود و سازمانهای انقلابی را از یگانه پایه‌ای که می‌توانند روی آن حساب کنند، یعنی حمایت و همدردی مردم، که بیشترین اهمیت را برای انقلاب دارد، محروم می‌سازد.[۵۹]

ترهاکوبیان مسئلهٔ تروریسم سیاسی را به قضیهٔ مناقشه‌آمیز "مصادره" ربط داد - یعنی دستبرد مسلحانه به نهادهای مالی و سایر مؤسسات حکومتی - که توسط جناح بلشویکی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به اجرا در می‌آمد و ترهاکوبیان با آن مخالف بود. او بدون ذکر نام حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و بدون اشاره به حوادث خاص، معتقد بود که این گونه "ترورهای اقتصادی" که برای حمایت از تشکیلات در زمان نیاز حادّ مالی صورت می‌گیرد، رادیکالها را در انظار بی اعتبار می‌کند، زیرا مردم آنها را "دزد و راهزن" می‌انگارند. "دزدان واقعی" به نام "ترور اقتصادی" پول مردم را می‌گیرند و در پی این قضیه در داخل سازمانهای رادیکال اختلافهای مهمی بروز می‌کند.[۶۰] نجات سیاسی و امنیت ایران به هواداری‌اش از دموکراسی بستگی دارد. تروریسم نه فقط اوضاع کشور را بهتر نمی‌کند، بلکه دستاویز دیگری به دست دشمنان خارجی می‌دهد که به بهانهٔ پایان دادن به اغتشاش داخلی وارد کشور شوند. مستبدان از نارنجک دستی تروریستها نمی‌ترسند، اما از تصوّر یک ملت باسواد و منظم به لرزه می‌افتند.[۶۱]

بحث مفصل "ترور" در *ایران نو* حاکی از اختلافهای نظری مهمی در داخل حزب دموکرات در ماههای پس از قتل بهبهانی و دیگران بود. واضح بود که حیدرخان عمواوغلی، سوسیال دموکرات برجستهٔ اهل باکو، از آماجهای این انتقاد بود. نقد نیرومندانهٔ ترهاکوبیان از ترور سیاسی و تأکید او براین نکته که ترور مردم را از انقلابیون بیگانه می‌کند، بی‌اثر نبود. تفسیر او نشان می‌دهد که بحثهای درون سوسیال دموکراسی اروپا را دنبال می‌کرد و رفته رفته از لنین و بسیاری از بلشویکهای این دوره فاصله می‌گرفت.

در پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] به عنوان بخشی از بحثها دربارهٔ مسیر توسعهٔ ایران، سلسله مقاله‌هایی نیز در ضرورت استخدام مستشاران خارجی در *ایران نو* چاپ شد. نویسندهٔ این مقاله‌های بی‌امضا نیز به احتمال زیاد ترهاکوبیان بود. او بار دیگر این عقیده را ابراز کرد که

انقلاب ایران نتیجهٔ "تولد زود هنگام" و ثمرهٔ جبری افزایش تجاوزات امپریالیستی قدرتهای اروپایی بوده است.[۶۲] انقلاب ایران هم زود هنگام بوده است و هم دیرهنگام- زود هنگام به این دلیل که شرایط عینی یا ذهنی چنین انقلابی فراهم نشده بود، و انقلاب در اثر مداخلهٔ تجاری و سیاسی بیگانه رخ داده بود؛ دیرهنگام به این دلیل که در قرن بیستم مبانی سرمایه‌داری صنعتی در اروپا کاملاً تثبیت شده بود و سرمایه‌داری اروپا به منابع جدید مواد خام و نیز بازارهای بزرگ برای فروش کالاهای خود نیاز داشت. سرمایه‌داری غرب توجه خود را به کشورهای شرق معطوف کرد.[۶۳]

به این علل اروپا می‌بایست به شرق نظر کند و آن را کانون "آز و طمع" خود قرار دهد. نفوذ اروپاییان سبب تولد زودهنگام انقلابهای ملی و ایجاد نظامهای اجتماعی نیمه رشد یافته در مستعمره‌ها شد. نویسندهٔ مقاله در توجیه تحلیل خود از قول کارل مارکس در *مانیفست کمونیستی* چنین نقل کرد: "اصول سرمایه‌داری همانطور که دیهات را تحت تبعیّت شهر آورده، اقوام وحشی یا نیم متمدن را تابع ملل متمدنه ساخته است. همین قسم نیز ممالک فلاحتی را به ممالک صناعتی، مشرق زمین را به مغرب زمین پیرو و مطیع می‌سازد." نویسنده اضافه کرد که تحقق پیش‌بینی مارکس چندان به درازا نکشید: "پس از فراغت از تقسیم آفریقای سیاه، از همین حالا به بخش کردن و قطعه قطعه ساختن آسیا هم آغاز و مبادرت نموده‌اند." در اروپا ملتها در مرحلهٔ کم و بیش یکسانی از تکامل قرار داشته‌اند، اما انقلاب ایران هنگامی به وقوع پیوسته بود که سطح توسعهٔ صنعتی‌اش با سطح توسعهٔ همسایهٔ شمالی یا بقیهٔ اروپا سازگاری نداشت.

> فیمابین ایران و دوَل مجاوره‌اش هیچ رابطهٔ تراز و تساوی موجود نیست. در مقابل اسبابهای تجاری اجانب -اسبابهای دستی؛ در مقابل ماشینهای ضخیمه صنعتی - آلات صناعی قرون وسطی؛ در مقابل طبقات پرولتاریا و سرمایه‌داران صورت ترتیب پیدا کرده - طبقات ایلات و عشایر و بنده‌های سیاه؛ در مقابل توپهای شیندر و گروپ - داس و تبر یا خیلی بالاتر تفنگهای فتیله؛ در مقابل علم و دانش - خرافات و موهومات و فلسفیات خیالی؛ در مقابل فن سیاست جدیده - اصول پالتیک و سیاست "حاجی بابا" و غیره و غیره وجود دارد.[۶۴]

نویسندهٔ مقاله در پایان نوشت که ماتریالیسم تاریخی مارکس ایجاب می‌کند که هر ملتی که

بخواهد در مسیر تجدد و توسعه گام بگذارد باید در "تمدن" همسان کشورهای پیشرفته‌تر شود. "انقلابی که امروزه به کار تجدید ترقی یک مملکت آسیایی بخورد همان انقلابی نیست که در اروپا در قرن هیجدهم یا در اوایل قرن نوزدهم روی داده."[۶۵]

تحلیل نافذ *ایران نو* که پدیدهٔ جدید امپریالیسم را با نقد مارکس در ***مانیفست کمونیستی*** ربط می‌داد، جالب توجه بود. مقاله‌های نقادانهٔ ترهاکوبیان در نفی تروریسم به عنوان خط مشی تحول سیاسی در ایران نیز بسیار حائز اهمیتند. اما این تحلیلها حکایت از محدودیتهایی در تفکر سوسیال دموکراتهای آن دوره نیز داشت. سوسیال دموکراتهایی که مارکسیسم را با ماتریالیسم یکی می‌انگاشتند، جایی برای ذهنیت نهضت مردمی یا نقش تعیین کننده (حال مثبت یا منفی) نظریه‌پردازان جنبش باقی نمی‌گذاشتند. کل پیشرفت منوط به تکامل وسایل مادی تولید قلمداد می‌شد و این تکامل مبنای رشد سیاسی کشور به حساب می‌آمد. طبق این نظر، تنها امید ایران مستشاران خارجی بودند که اگر مملکت را به مسیر توسعهٔ اقتصادی و صنعتی راهنمایی می‌کردند برای کشور شانس موفقیت وجود داشت.[۶۶]

تراژدی پارک اتابک

مناقشهٔ دیرینهٔ سپهدار و سردار اسعد سرانجام سبب سقوط کابینه در ۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۱۰ [۲۱ تیر ۱۲۸۹] شد. سپهدار که منفور دموکراتها بود به حزب اعتدالیون نزدیک شده بود، و سردار اسعد که از چهره‌های مهم حزب اعتدالیون بود به دموکراتها نزدیک شد تا موازنهٔ منطقه‌ای قوا را میان عشایر جنوب حفظ کند.[۶۷] عضدالملک نایب‌السطنه از مستوفی‌الممالک خواست تا کابینهٔ جدیدی تشکیل دهد و معلوم بود که ائتلاف جدید رهبر بختیاری با دموکراتها در ترکیب و جهت‌گیری سیاسی کابینهٔ جدید تأثیر می‌گذارد. سپهدار و سردار اسعد نمایندهٔ مجلس شدند و در آنجا به بازیگردانی در عرصهٔ سیاست ادامه دادند.[۶۸]

دموکراتها به دلیل نقشی که در قتل بهبهانی داشتند بخشی از حمایت مردم را از دست داده بودند. اخراج تقی‌زاده نیز به آنها لطمه زده بود. اما ائتلاف جدید با بختیاریها و چند سیاستمدار لیبرال، به دموکراتها که دیگر میانه‌روتر شده بودند امکان داد تا در کابینهٔ

مستوفی‌الممالک که در ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۱۰ [۳ مرداد ۱۲۸۹] تشکیل شد نقش بزرگتری پیدا کنند. کابینهٔ جدید بختیاری - دموکرات که از نظر حکومت تزاری نامطلوب بود دو دموکرات برجسته داشت: حسین‌قلی نواب (وزیر امور خارجه) و حکیم‌الملک (وزیر مالیه). بعضی از مصادر کابینه به حامیان بختیاری تعلق گرفت که از جمله می‌توان قوام‌السلطنه (وزیر جنگ) را نام برد.

مستوفی الممالک از همان قشر اجتماعی بود که طباطبایی، بهبهانی، آشتیانی ودیگر رهبران سنتی‌تر نهضت از آن برخاسته بودند، و این امر به او کمک کرد تا به رغم اختلافهای آشکار سیاسی و ایدئولوژیکی با اعتدالیون، حکومت را هدایت کند. مستوفی‌الممالک سیاستمداری مبرّز بود. در حکومت امین‌السلطانِ صدراعظم، وزیر جنگ بود و تا زمان قتل امین‌السلطان در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در این سمت مانده بود. در حکومت سعدالدوله در دورهٔ استبداد صغیر نیز مدتی کوتاه مقامهایی در سطح کابینه داشت. شهرت مستوفی الممالک به عنوان یک میانه‌رو سیاسی، شاه سابق را به او بدگمان کرده بود، اما همین شهرت سبب شد تا از نظر دموکراتها قابل قبول جلوه کند.[۶۹] کابینهٔ جدید با محافظه‌کاران درون مجلس وارد سازشهای سیاسی شد و فرمانفرما (وزیر داخلهٔ قبلی) را به عنوان وزیر جنگ و سپس عین‌الدوله را به عنوان وزیر داخله در خود جای داد.[۷۰] انتصاب عین‌الدوله که زمانی فرمانده قشون سلطنتی در جریان محاصرهٔ تبریز در ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] بود با استقبال عموم مواجه نشد و عده‌ای این امر را نشانهٔ سازشکاری کامل حزب دموکرات تلقی کردند.

برنامهٔ مترقی قبلی حزب دموکرات جرح و تعدیل شد و برنامهٔ محافظه‌کارانه‌تری جای آن را گرفت. برنامهٔ جدید از اصلاح خزانه و نظام تعلیم و تربیت، ایجاد ارتش جدید و نیروی پلیس و استخدام مستشاران خارجی سخن می‌گفت.[۷۱] اما نخستین موضوع در برنامهٔ کار کابینهٔ جدید، خلع سلاح حدود هزار نفر از اعضای مجاهدین بود که در خدمت حکومت بختیاری - دموکرات نبودند. آن مجاهدینی که زیر فرمان یفرم خان و حیدرخان عمواوغلی بودند و نیز بیشتر عشایر بختیاری که در تهران مانده و در خدمت سردار اسعد بودند، برای حکومت کار می‌کردند و مشمول این فرمان خلع سلاح نمی‌شدند. بیش از ششصد عضو دیگر مجاهدین، که رهبرشان سردار محیّ گیلانی به اعتدالیون پیوسته بود، و نیز عده‌ای دیگر که در خیابانها بیکار مانده بودند مشمول فرمان خلع سلاح شده بودند.

خلع سلاح مجاهدین این گونه توجیه می‌شد که ترورهای سیاسی در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] به کشور آسیب رسانده بود و لزوم اقدام عاجل احساس می‌شد. البته سوء قصدها به اشارهٔ اعضای عالی رتبهٔ حزبی طرفین صورت می‌گرفت، اما اعضای عادی مجاهدین که رهبرانشان اکنون به اعتدالیون ملحق شده بودند طعم مجازات را می‌چشیدند. موضوع مهم دیگر برای دولت، ادامهٔ فشار سفارتهای روسیه و بریتانیا در مورد خلع سلاح سریع مجاهدین و تبعید حامیان غیر ایرانی نهضت بود. حکومت روسیه علناً تهدید کرد که اگر مجاهدین خلع سلاح نشوند، برای حفاظت از مؤسسه‌های تجاری روسیه قشون به تهران می‌فرستد.[۷۲]

کابینهٔ جدید در اقدامی که خلاف رویهٔ سیاسی حاکم بود، از مجلس درخواست "قدرت مطلقه" برای سه ماه کرد. در این دوره، کابینه کسانی را که قاتل بهبهانی بودند تحت تعقیب قرار داد و تلاش کرد به ترورهای سیاسی در تهران خاتمه دهد. حکومت جدید همچنین تصمیم گرفت همهٔ رزمندگان داوطلبی را که در خدمت حکومت دموکرات - بختیاری نبودند خلع سلاح کند، و خواهان ممنوعیت اعتراضهای عمومی توسط طرفین و مجلس شد. البته اعتدالیون به افزایش اختیارات کابینهٔ جدید اعتراض کردند، اما وقتی خودشان در سال ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] قدرت را به دست گرفتند اختیاراتی مشابه را تقاضا کردند.[۷۳]

دموکراتها در ابتدا بر نقش حساس مجاهدین در فتح تهران واقف بودند. تقی‌زاده در یکی از نطقهای اولیهٔ خود در مجلس از "بیش از هزار نفری که در جریان محاصرهٔ تبریز جان باختند" تجلیل کرد و سپاس کشور را نثار رزمندگان و مجاهدینی کرد که از خارج آمده بودند - بخصوص انقلابیون گرجی، قفقازی، و ارمنی.[۷۴] اما در نظام سیاسی جدیدی که برای کشور در نظر گرفته شد، دیگر نه برای مجاهدین جایی بود، و نه برای انجمنها، بلکه "می‌بایست محدود شوند و از مداخله‌شان در قوای مقننه و مجریه ممانعت شود."[۷۵]

ایران نو نیز در این برداشت منفی راجع به مجاهدین هم عقیده بود. کشور به ارتش جدیدی نیاز داشت اما مجاهدین که تهران را فتح کرده و به اعادهٔ حکومت مشروطه کمک کرده بودند برای این منظور مناسب به شمار نمی‌آمدند. *ایران نو* معتقد بود که مجاهدین سرباز نمی‌شوند و نمی‌توانند بشوند. مجاهدین به واسطهٔ قوهٔ وجدان و میهن پرستی حقوق ملت را از حکومت ظالم استیفا کردند و وظیفهٔ خود را به انجام رساندند. کل ملت مرهون

آنهاست و از آنها ممنون است.[۷۶] ولی ایران به ارتش جدیدی که "طبق مقررات جدید" سازمان یابد و به مدارس نظام برای تعلیم صحیح سربازان نیاز دارد. بدین ترتیب، مجاهدین مسلح، که بیکار و در خیابانهای پایتخت پراکنده بودند و آینده‌ای برای خود نمی‌دیدند، تهدیدی عمومی به شمار می‌رفتند که می‌بایست مهار شود.[۷۷]

در همین زمان، مجاهدین در پارک اتابک میتینگ و تظاهرات برگزار می‌کردند. گاه تظاهرات مسالمت آمیزی در شهر به راه می‌انداختند یا به زیارت قبور شهدای انقلاب می‌رفتند. کمیته‌ای را نیز به وزارت جنگ اعزام کردند و حقوق و دستمزد توافق شدهٔ خود را مطالبه کردند و پرسیدند که پولهایی که از مخالفان ثروتمند مشروطه و منابع دیگر به هنگام پیشروی از رشت به سوی تهران ضبط کرده بودند چه شده است.[۷۸] یک علت دیگر نارضایی مجاهدین این بود که حکومت یک رهبر واحد برای آنها در نظر گرفت. سردار محیّ و افرادش از کانون جدید سیاسی حذف شدند، همان طور که ستارخان و باقرخان، رهبران آذربایجانی، حذف شده بودند.[۷۹]

در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] بیشتر مجاهدین کاملاً تهیدست بودند و عده‌ای به دزدی روی آوردند. فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو شعبه‌های خود را در ایران منحل کرده بود و دست اندرکاران مجاهدین یا چیزی از حکومت نمی‌گرفتند یا اگر می‌گرفتند بسیار اندک بود. افراد عشایر بختیاری نیز مسلحانه در خیابانها می‌گشتند و اهالی را مرعوب می‌کردند. بسیاری از اوباش فهمیدند که اگر لباس مجاهدین را بپوشند بهتر می‌توانند از مردم باج بگیرند. تشخیص مجاهدین "واقعی" از "دروغی" بسیار دشوار شد، و نیز تشخیص کسانی که باج می‌گرفتند و مردم را ناراحت می‌کردند از افراد سالم دشوار بود.[۸۰]

دو سفارت خارجی نیز از زمان فتح تهران دائماً برای خلع سلاح مجاهدین فشار می‌آوردند، و نقش آنها در این دوره بسیار اهمیت داشت (هر چند که در بسیاری از تحلیلها به این نقش اهمیت بایسته را نداده‌اند). چند روز پس از تشکیل کابینهٔ مستوفی الممالک، مارلینگ (کاردار بریتانیا) به حسینقلی نوّاب (وزیر امور خارجه) در مورد "اهمیت فوق‌العادهٔ خلع سلاح فداییان" و سپس "اخراج فداییان خارجی" توصیه‌هایی داد. نوّاب به مارلینگ و پوکلفسکی - کوزیل (وزیر مختار روسیه) اطلاع داد که کابینه‌اش قصد خلع سلاح مجاهدین را دارد و همکاری سردار اسعد و افراد بختیاری او و نیز یفرم خان (رئیس پلیس)

را جلب کرده است. اما نوّاب از سفارتهای خارجی تضمین بیشتری درخواست کرد تا حکومت روسیه از این فرصت به عنوان بهانه‌ای برای اعزام قشون خود از قزوین به تهران استفاده نکند.[۸۱] پوکلفسکی - کوزیل حمایت کامل خود را از خلع سلاح مجاهدین اعلام کرد. نوّاب تقاضا کرد که اگر مجاهدین مقاومت کنند از بریگاد قزاق استفاده شود. ولی کلنل وادبولسکی، رئیس جدید بریگاد قزاق، از شرکت در جست و جوی خانه به خانهٔ دارندگان سلاحها امتناع کرد و گفت که افراد تحت فرمانش تقریباً ۴۵۰ نفرند و این تعداد برای کاری به این بزرگی کفایت نمی‌کند.[۸۲]

در ۴ اوت ۱۹۱۰ [۱۳ مرداد ۱۲۸۹] حکومت ضرب‌الاجلی چهل و هشت ساعته خطاب به مجاهدین صادر کرد تا سلاحهای خود را تحویل دهند وگرنه اعدام خواهند شد.[۸۳] روز بعد، سردار اسعد، سپهدار، و صمصام‌السلطنه ترتیب ملاقاتی را با ستارخان و باقرخان دادند و از آنها قول همکاری با حکومت را برای خلع سلاح مجاهدین گرفتند. قرار شد که بهای سلاحها به مجاهدین پرداخت شود.[۸۴] اما وقتی معلوم شد که حکومت فقط برای سلاحهای شخصی غرامت می‌پردازد و در مقابل سلاحهای دولتی مصادره شده در دورهٔ جنگ پولی نمی‌دهد و حتی حقوق معوقهٔ مجاهدین را نمی‌پردازند، مجاهدین به خشم آمدند. بیش از سیصد نفر از مجاهدین، عمدتاً فعالان آذربایجانی و گیلانی و عده‌ای از افراد بختیاری ضرغام‌السلطنه از اصفهان، در پارک اتابک گرد ستارخان جمع شدند و از او خواستند که هم از آنها حمایت کند و هم از جانب آنها با حکومت به مذاکره بپردازد.

ستارخان به رغم وعدهٔ قبلی خود مبنی بر عدم مداخله، خود را از کانون مناقشه کنار نکشید. مذاکرهٔ طرفین به زودی به شکست انجامید. میانجیگری وزیر مختار آلمان و سفیر ترکیه نیز ثمری نداشت. مداخلهٔ وزیر مختار آلمان، کنت کوت تسو ویکرات اوند ایزنی، از نظر سفارتهای بریتانیا و روسیه اقدامی خصمانه و "جانبداری آلمان از ستارخان" تلقی شد.[۸۵] چنین می‌نماید که هم سردار اسعد که با ستارخان خصومت داشت و هم دموکراتها خواهان خنثی شدن نفوذ مردمی ستارخان، باقرخان و مجاهدین متمرّد بودند و به مصالحه و سازش علاقه‌ای نداشتند. عداوت شخصی دموکراتها، که رهبرشان تقی‌زاده در ماه ژوئیه مجبور به ترک تهران شده بود، قطعاً در این تصمیم گیری آنها مؤثر بود و نباید این نکتهٔ مهم را از نظر دور داشت.

در ۷ اوت ۱۹۱۰ [۱۶ مرداد ۱۲۸۹] نیروهای حکومتی محل اقامت ستارخان را محاصره و شروع به تیراندازی کردند. یفرم خان (رئیس پلیس) و مجاهدین ارمنی‌اش و نیز حیدرخان و افرادش از کمک افراد بختیاری سردار اسعد به فرماندهی پسرش سردار بهادر برخوردار بودند. سی نفر از مجاهدین که در پارک اتابک سنگر گرفته بودند کشته شدند و سیصد نفر دستگیر شدند.[۸۶]

در این زد و خورد ستارخان پایش تیر خورد و مجروح شد. مارلینگ از "همدردی شدید [مردم شهر] با ستارخان" سخن گفت. مردم معتقد بودند که ستارخان از روی بی‌میلی و صرفاً به منظور دفاع از حق مجاهدین به رهبری مقاومت مجاهدین و جنگ با حکومت تن داده بود. از تبریز، رشت و قفقاز تلگرافهایی در تقبیح اقدامهای حکومت ارسال شد. مردم کوچه و بازار می‌گفتند که ستارخان که توانسته بود ده ماه قشون سلطنت را در تبریز به ستوه آورد، اگر قصد مواجهه با حکومت تهران را می‌داشت می‌توانست به راحتی جنگ پارک اتابک را نیز طولانی‌تر کند.[۸۷] ستارخان چند سال باقیماندهٔ عمر خود را در خانهٔ کوچکی در تهران گذراند و با مقرری دولت به میزان چهارصد تومان این سالها را سپری کرد. او در سال ۱۹۱۴ [۱۲۹۳ شمسی] قبل از آنکه به پنجاه سالگی برسد از دنیا رفت.[۸۸]

کسروی و ملکزاده وقایع پارک اتابک را بزرگترین خطای سیاسی حزب دموکرات در دوران زمامداری‌اش دانسته‌اند. از نظر مردم، ستارخان عقاب بلند پروازی بود که "پاشکسته" و خانه‌نشین شده بود. مردم در حق او نهایت دلسوزی و شفقّت را داشتند و از تحقیر و انزوای انسان آزاده‌ای همچو او رنجان بودند.[۸۹] ملکزاده همصدا با بسیاری دیگر می‌پرسد که چرا حکومت بختیاری - دموکرات مجاهدین را در ارتش منظم وارد نکرد یا آنها را به امور عمرانی و کشاورزی نگماشت؟[۹۰]

رزمندگان ارمنی از جانب یفرم خان حمایت می‌شدند، اما اعضای آذری قفقاز و گرجی مجاهدین پشتیبانی نداشتند. آنها فارسی را خوب تکلم نمی‌کردند و از بیم حکومت تزاری نمی‌توانستند به موطن خود برگردند. مقرری ناچیز سابق را از دست دادند، و در اثر فقر مالی عدهٔ زیادی از آنها در به در و آواره شدند یا به گدایی و تکدی افتادند و بعضی در زندانها جان باختند.[۹۱] "جماعتی که به تهران آمده بودند که اعیان و اشراف و شاهزادگان را از میان ببرند برای اینکه از گرسنگی نمیرند به خدمت همان طبقه در آمدند و با تحمّل طعن و لعن

آنان امرار معاش می‌کردند.»[۹۲] مجاهدین ارمنی تا روزی که یفرم خان زنده بود از پشتیبانی‌اش برخوردار بودند، اما بعد از مرگ او در بهار ۱۹۱۲ [۱۲۹۱]، آنها نیز حال و روزی شبیه بقیهٔ مجاهدین پیدا کردند.

همان طور که پوکلفسکی - کوزیل، وزیر مختار روسیه، به سرعت به حکومت متبوع خود خبر داد، وقایع پارک اتابک مردم را بسیار مأیوس کرد و آنها را از حکومت بختیاری - دموکرات رویگردان نمود.[۹۴] این واقعه همچنین سبب خشم و تعصب بیشتر مردم علیه اقلیت ارمنی شد و همبستگی سابق را از بین برد، زیرا یفرم خان و افرادش نقش اصلی را در سیاست خلع سلاح ایفا کرده بودند. مارلینگ گزارش داد که «نوعی نارضایی در میان مسلمانان به چشم می‌خورد که چرا زمام امور به دست یفرم مسیحی است، و موج احساسهای ضد ارمنی افزایش یافته است.» به نظر او، هیچ کس «اعتماد واقعی به حکومت» نداشت.[۹۵] برخلاف این احساس عمومی، *ایران نو* که دیگر ارگان حزب دموکرات بود این جریان خلع سلاح را تأیید کرد.

> «جنبهٔ تأسف آن حالی است که ما در اجرای قوانین مشروطیت با قهرمانان همان مشروطیت و جان‌بازان همان حریّت طرفیت پیدا کرده مجبور به سرکوبی پیشروان خود شدیم. بلی لگدکوبی قهرمانان خود قبول داریم که شرّ بزرگی است ولی صرف نظر کردن از اجرای قوانین به واسطهٔ خواطر اشخاص نیز شرّ بزرگتری است.»[۹۶]

آرشاویر چلنگریان که در سال ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] نمایندهٔ جناح چپ سوسیال دموکراتهای تبریز بود، در ارزیابی اوضاع همین نظر را داشت، اما در توجیه وقایع پارک اتابک به بیزاری عمومی سوسیال دموکراتها از «لومپن پرولتاریا» متوسل شد. طبق این نظر، مجاهدین «لومپن پرولتاریا» بودند - پیشه‌ورانی که در اثر واردات گستردهٔ اروپا به ایران شغل خود را از دست داده بودند، به صفوف انقلابیون پیوسته بودند، گردانهای مسلح فداییان را تشکیل داده بودند و ضمن دریافت مقرری و مواجب با ارتجاع جنگیده بودند. «هر چه که نبرد سخت‌تر و طولانی‌تر می‌شد، به همان نسبت انبوه فداییان از طریق تازه واردین لومپن پرولتاریا به صفوف آنها گسترش بیشتری می‌یافت.» به نظر چلنگریان، محرک مجاهدین صرفاً عوامل اقتصادی بود، زیرا هم از انجمنهای مشروطه دستمزد می‌گرفتند و هم با پیروزی در جنگ

اموال نیروهای ضد مشروطه را مصادره می‌کردند. اما پس از فتح تهران نقش آنها "برای انقلاب زیان‌آور بود و به غیر از این هم نمی‌توانست باشد." آنها "هیچ آرمان اجتماعی" نداشتند و "صرفاً به خاطر منافع شخصی و بلاواسطهٔ خود می‌جنگیدند". خلع سلاح مجاهدین، که عده‌ای از آنها دیگر از علمای حزب اعتدالیون حمایت می‌کردند، هم لازم بود و هم اجتناب‌ناپذیر. این عده می‌بایست جای خود را به "نیروی نظامی واقعاً دموکراتیکی" در خدمت حکومت ملی بدهند.[۹۷]

نبرد حکومت با مجاهدین آثار سیاسی دیگری هم داشت. حزب اعتدالیون طرفداران بیشتری یافت، و روسیه و بریتانیا نیز به مداخلهٔ خود در امور ایران افزودند. بریتانیا تصمیم گرفت در جنوب ایران نیرویی شبیه به بریگاد قزاق روسیه ایجاد کنند. اجلاس روسیه و آلمان در پتسدام در نوامبر ۱۹۱۰ [آبان - آذر ۱۲۸۹] دست روسیه را در سیاست خارجی‌اش بازتر کرد و روسیه به تلاشهای خود برای خاتمه دادن به حکومت مشروطه در ایران افزود.

اولتیماتوم بریتانیا و اجلاس روسیه و آلمان در پتسدام: کنفرانس ضد امپریالیستی در استانبول

"بریگاد قزّاق" بریتانیا در جنوب

حسینقلی نوّاب، وزیر امور خارجه، در جریان خلع سلاح مجاهدین از حمایت کامل سفارتهای بریتانیا و روسیه برخوردار بود، اما کابینه‌اش در ماههای بعد شاهد افزایش تجاوزات این دو سفارت شد. ائتلافی که اردوی سلطنتی را برچیده بود دیگر وجود نداشت و این نکته‌ای نبود که از دید بریتانیا و روسیه پنهان مانده باشد. دو قدرت خارجی در اجرای برنامه‌های خود دیگر نیازی به درنگ و احتیاط احساس نمی‌کردند.

در ۲۵ اوت ۱۹۱۰ [شهریور ۱۲۸۹] حکومت روسیه خواهان استعفای مخبرالسلطنه، حاکم مشروطه خواه آذربایجان، شد. روسیه به جبران کاهش نیروهای خود در قزوین، امتیازهای دیگری می‌خواست – از جمله تجدید قرارداد بریگاد قزاق، ادامهٔ حق استخراج در معادن قراچه‌داغ، حق کشتیرانی در دریاچهٔ ارومیه، ورود خودرو از طریق جادهٔ جلفا – تبریز بدون طی تشریفات گمرکی، و جمع‌آوری حق عبور در این جاده. در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۰ [۲ آبان ۱۲۸۹] حسینقلی نوّاب با بعضی از درخواستها موافقت کرد. مارلینگ، کاردار بریتانیا،

نه تنها از درخواستهای افزون طلبانهٔ حکومت تزاری انتقاد نکرد، بلکه کابینه را برای واگذاری امتیازهای بیشتر به روسیه تحت فشار گذاشت.[۹۸]

همسایهٔ قدرتمند شمالی به هیچ وجه خواهان گفت و گوی واقعی با ایران نبود. برعکس، از هر فرصتی سود می‌جست تا به اشغال شمال ایران ادامه دهد، کابینه را فلج کند و حتی مجلس را ببندد. هر موضوعی، بخصوص موضوع مستشاران خارجی و استقراض از خارج، مایهٔ مناقشه با حکومت روسیه می‌شد. حکومت روسیه حتی ناخرسندی خود را از حکومت بریتانیا، به خاطر حمایت بریتانیا از اعطای یک وام کوچک به ایران، به سرعت ابراز کرد. لندن اعطای چنین وامی را به این دلیل تشویق می‌کرد که خود نیروی مستقیم نظامی یا پلیس در جنوب ایران نداشت. راههای تجاری جنوب همچنان عرصهٔ تاخت و تاز عشایر بود و عبور و مرور کاروانهای تجاری بریتانیا بارها مختل شده بود. از نظر بریتانیا، تا نیروی پلیس برای تأمین امنیت راههای جنوب تشکیل نمی‌شد، وضعیت نامساعد به شمار می‌آمد، و اعطای وام می‌توانست به تشکیل چنین نیرویی کمک کند.

اما چنان که پیشتر گفته شد، ناآرامیهای عشایر خود بازتابی از شکافهای جدید سیاسی در تهران بود. بختیاریها قدرت بسیار داشتند، زیرا هم در حکومت سهیم بودند و هم به تازگی با بریتانیا قراردادی در مورد ذخایر نفت خوزستان بسته بودند.[۹۹] در فوریهٔ ۱۹۱۰ [اسفند ۱۲۸۸] صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقایی و رهبر یکی از دو طایفهٔ حاکم بر استان فارس، وارد توافق سیاسی جدیدی با شیخ خزعل (دشمن سرسخت بختیاریها در خوزستان) و سردار اشرف لُر شد. قشقاییها در فارس قیام کردند و اعلام داشتند که این قیام به تلافی قتل بهبهانی در ژوئیهٔ ۱۹۱۰ [مرداد ۱۲۸۹] صورت می‌گیرد. اما این قیام در واقع مواجهه‌ای بود با اوجگیری قدرت حکومت بختیاری - دموکرات در تهران.[۱۰۰] انتصاب بختیاریها به حکومت ایالات و دیگر مناصب مهم در سراسر کشور، معنایش تجاوز به سرحدات و حریم سنتی عشایر بود. وقتی حکومت مرکزی اختیار منطقهٔ بهبهان فارس را به بختیاریها داد، عشایر کهگیلویه به خشم آمدند و به منظور کنترل کل ایالت به قشقاییها پیوستند. سپس صولت‌الدوله اعلام کرد که راههای تجاری بین بندر بوشهر و شیراز (که از کازرون می‌گذشت) ناامن است و رفت و آمد کاروانها را به مسیر طولانی‌تری که از اراضی قشقایی می‌گذشت هدایت کرد.[۱۰۱]

در مجلس نیز همین جناح‌بندی شکل گرفت. نمایندگان فارس سیاستمداران بختیاری و بخصوص سرداراسعد را به جهالت و "بی‌توجهی" به ایالت‌فارس متهم کردند. درهمین‌حال، سردار اسعد (رهبر بختیاریها) سعی می‌کرد نفوذ صولت‌الدوله را در فارس از بین ببرد. قوام (رئیس‌دیگر طایفهٔ‌متنفذ فارس یعنی عشایرخمسه) که طرفدار بریتانیا بود به حکومت فارس منصوب شد، اما رهبران قشقایی نپذیرفتند و اختلاف آنها باحکومت مرکزی تشدید شد.[۱۰۲]

در ۴ اکتبر ۱۹۱۰ [۱۲ مهر ۱۲۸۹]، حکومت بریتانیا که قبلاً از طریق پوکلفسکی -کوزیل حمایت کامل حکومت روسیه را جلب کرده بود، به تهران اولتیماتوم داد که اگر راههای تجاری بوشهر به شیراز و اصفهان ظرف سه ماه از خطر عشایر خارج نشود، بریتانیا نیروی امنیتی خودش، یعنی نیروی پلیس محلی متشکل از هزار تا هزار ودویست نفر تحت فرماندهی افسران بریتانیایی مقیم هند را مستقر خواهد کرد. وظیفهٔ این نیرو کنترل راه بوشهر - شیراز - اصفهان به منظور تأمین امنیت کاروانهای تجاری بریتانیا می‌بود. حقوق سربازان از محل ده‌درصد تعرفهٔ اضافی بر کلیه واردات از طریق بندرهای جنوب، و نیز بخشی از مالیاتهای فارس که حکومت مرکزی قادر به جمع آوری آن نبود، تأمین می‌شد. ارثر نیکلسن، سفیر سابق بریتانیا در سنت‌پترزبورگ، که به تازگی به معاونت دائم وزارت امورخارجهٔ بریتانیا ارتقاء یافته بود، مبتکر این طرح به شمار می‌آمد. نیکلسن که در مدت خدمتش در روسیه ادامهٔ اشغال شمال ایران توسط روسیه را توجیه کرده بود، اینک همان حقوق را در جنوب ایران برای بریتانیا بسط می‌داد.[۱۰۳]

تهدید بریتانیا سبب خشم ایرانیان و نیز جامعهٔ بین‌المللی شد. انجمن سعادت که هنوز در استانبول فعال بود، تلگرافهایی در اعتراض به اولتیماتوم بریتانیا به کشورهای اروپا فرستاد.[۱۰۴] در تهران اجناس بریتانیایی تحریم شد و فریادهای "یا مرگ یا استقلال" در سراسر کشور طنین افکند.[۱۰۵] در آلمان، ترکیه و هند، اولتیماتوم بریتانیا به ایران هیاهو به پا کرد. در ۱۸-۱۹ اکتبر [۲۶-۲۷ مهر]، حکومت هند اعلام کرد که در این اولتیماتوم شرکت نمی‌کند.[۱۰۶]

حسین‌قلی نواب، به پشتگرمی این حمایتهای بین‌المللی، در ۲۱ اکتبر [۲۹ مهر] جواب داد که ادامهٔ حضور نیروهای نظامی خارجی در ایران و وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی در اثر اکراه سفارتخانه‌ها در موضوع استقراض، علل نا امنی مستمر راههای تجاری است.[۱۰۷]

نواب تأکید کرد که ایران خود مسئولیت برقراری امنیت در راههای تجاری جنوب را به عهده می‌گیرد. رضاقلی نظام‌السلطنه، حاکم پیشین کرمانشاه، که حاکم متنفذتری بود، به حکومت فارس منصوب شد.[۱۰۸] مجلس با اعزام دو تا سه هزار نفر برای محافظت از راهها موافقت کرد و از کشورهای کوچکتر اروپا تقاضای اعزام مربی نظامی برای این سربازان کرد. ایتالیا در اثر فشار بریتانیا امتناع کرد، اما حکومت سوئد در ۳ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۱۳ دی ۱۲۸۹] موافقت کرد که مستشارانی اعزام کند.[۱۰۹]

کنفرانس استانبول

یکی از مهمترین اعتراضهای عمومی این دوره، اجتماع بزرگ آذریها، ترکها و ارمنیهای قفقاز و نیز ایرانیان در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۰ [۳۰ مهر ۱۲۸۹] در استانبول بود، که به "کنفرانس مسلمانان" معروف شد. در این کنفرانس که یکی از اولین اجلاسهای ضد امپریالیستی فعالان و روشنفکران خاورمیانه در قرن حاضر به شمار می‌رود (اماکمتر مورد توجه قرار گرفته است) سخنرانان اولتیماتوم بریتانیا را تقبیح کردند و علیه ادامهٔ اشغالگری روسیه در ایران سخن گفتند. حکومت بریتانیا از این اجلاس برآشفت و رسماً در مورد "لحن" این سخنان به حکومت ترکیه اعتراض کرد.[۱۱۰] در اثر این خروش بین‌المللی، وزارت امور خارجهٔ بریتانیا مجبور شد بیانیه‌ای صادر کند و لحن اولتیماتوم قبلی خود را تلطیف نماید.[۱۱۱]

نویسندگان *ایران نو* که در کنفرانس استانبول حضور داشتند، چندین شمارهٔ روزنامه را به سخنرانیهایی که در این اجتماع ایراد شد اختصاص دادند. عبدالرشید افندی، مسلمان قفقازی که به خاطر سفرهای دور و دراز در آسیا و خاورمیانه شهرت داشت، از افزایش خطر امپریالیستی در منطقه سخن گفت:

> امروز که این دول چشم گرسنه به نام مدنیّت و انسانیت دست تجاوز به ایران دراز می‌نمایند فردا است که در سایهٔ ظلم و غدّاری خودشان تمام عالم شرق را در زیر پنجهٔ اسارت و حقارت گرفته بر امحا و یا فنای آن اقدام نمایند. تمام دنیا سیاست ظالمانهٔ اینها را می‌داند. اینها وقتی که در ممالک دیگری یک مسئله جزئی واقع می‌گردد فی‌الفور به نام انسانیت به میدان می‌آیند ولی مظالمی را که در مملکت خودشان است نمی‌بینند (کف ممتد حضار).[۱۱۲]

او در ادامه افزود که کافی است به مستعمرات بریتانیا نگاه کنید تا معنی واقعی این ژستهای به اصلاح انساندوستانهٔ ممالک اروپا را دریابید. وقتی بریتانیا، این قدرت "تمدن گستر"، هند را مستعمره کرد، جمعیت آن کشور بیچاره شد و مردم "خون گریه کردند." اما روح جدید مقاومت، مردم شرق را بیدار کرده است و ایرانیان که همه چیز خود - مال و حتی جان - را در راه آزادی قربانی کرده‌اند محق هستند.[۱۱۳]

احمد بیک آقایف، سردبیر *ارشاد* در باکو (نشریه‌ای که رسول‌زاده، سردبیر *ایران نو* با آن پیوند داشت) از نقش فرانسه و بریتانیا در شرق سخن گفت. او گفت که بریتانیا جزیره‌ای است کوچک با ۴۲ میلیون نفر جمعیت، یعنی ۳۶۰ نفر در هر کیلومتر مربع. ظرف پنجاه سال این مملکت کوچک از هند ۳۵۰ میلیون نفری ۳۷ میلیون پوند استرلینگ پول درآورده است. آقایف افزود: "هر تبعهٔ بریتانیا عملاً با پول شش یاهفت هندی زندگی می‌کند." در عین حال، پولی که هر تبعهٔ بریتانیا با آن زندگی می‌کند به راحتی برای معاش بیست نفر در شرق کفایت می‌کند.[۱۱۴] اما تسلیم بومیان نیز به سلطهٔ بریتانیا کمک می‌کند. ارتش بریتانیا در هند ۳۰۰ هزار سرباز دارد که فقط ۵۰ هزار نفر از آنها بریتانیایی هستند. اگر مسلمانان این ارتش در کنار هندوها قرار بگیرند، بریتانیا به آسانی شکست می‌خورد.

آقایف به قیامهای ملی در آسیا اشاره کرد و افزود که "دول اروپاییها به اقصی شرق رفتند خواستند چین را تقسیم کنند موفق نگشتند. ژاپون خود را نشان داده. جایی که می‌ماند ممالک ضعیفه اسلامی است."[۱۱۵] او هم مثل بقیه خواهان اتحاد مسلمانان و مردم شرق برای دفاع در برابر تجاوزات مستمر غرب شد.

شرکت کنندگان کنفرانس استانبول علیه تصور "غرب متمدن" که "به دلایل انسانی" در امور شرق مداخله می‌کند نیز سخن گفتند. سعی کردند تصورات اروپا محورانهٔ حکومتهای غربی و مستشرقانی راکه معتقد بودند "دین اسلام با تمدن مخالف است" رد کنند. سخنرانان اعلام کردند که امپریالیسم است که ملل شرق را از پیشرفت بازداشته است، نه دین اسلام، و اسلام با دموکراسی و مشروطیت موافق است. حتی عده‌ای گفتند که در ایران "همهٔ روحانیان و مجتهدین مشروطیت را موافق اسلام دانسته‌اند و در این راه جان باخته‌اند." تفسیرهای *ایران نو* از کنفرانس نشان می‌دهد که این نشریه با بسیاری از نظرات پان اسلامی کنفرانس موافق بوده است و نیازی نمی‌دیده که تعارضهای ایدئولوژیکی آن با ایدئولوژی

سوسیال دموکراتیک مورد نظر سردبیر و نویسندگان را برجسته کند. از این رو، به نظر می‌رسد که نویسندگان با آنکه از نقش متناقض علما آگاهی داشتند، قدرت مذهب را به عنوان یک نیروی بسیج‌گر منطقه‌ای علیه نیروهای امپریالیستی نادیده نمی‌گرفتند. این چشم‌انداز سیاسی در نوشته‌های بعدی رسول‌زاده واضحتر ارائه شد.

چند هفتهٔ بعد، در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۰ [۲۶ آبان ۱۲۸۹]، در تهران تظاهراتی علیه اولتیماتوم بریتانیا و نیز ادامهٔ اشغال شمال توسط روسیه، برگزار شد.بیش از ده هزار نفر در میدان توپخانهٔ تهران اجتماع کردند، در حالی که فقط یک روز از اعلام برگزاری گذشته بود. این اجتماع از جهاتی از کنفرانس استانبول الهام گرفته بود. سخنرانان گفتند که برخلاف اعتقاد اروپاییان کنونی، "ایرانیت و اسلامیت" از تجدد واهمه‌ای ندارد؛ بر عکس، مردم شرق مشتاق‌اند در راه آزادی و رهایی گام بردارند. ماهیت غیر قهرآمیز نهضت انقلابی ایران نیز مورد تأکید سخنرانان قرار گرفت. نهضت برای حفظ جان خارجیان مقیم ایران در سراسر سالهای انقلاب زحمتها کشید، اما حکومت روسیه به بهانهٔ حفظ اتباع خود ایران را اشغال کرده و شرایط غیر قابل قبولی، از جمله کسب امتیازهای بزرگتر سیاسی و اقتصادی، را برای خروج نیروهایش از ایران مطرح کرده است. حکومت بریتانیا که در ابتدا تا حدودی حمایت‌گر محسوب می‌شد حالا قصد مداخلهٔ مستقیم را در جنوب داشت. به علاوه، یک نتیجهٔ این اولتیماتوم این است که ادامهٔ حضور نیروهای روسیه را در شمال ایران توجیه می‌کند. به رغم دشواریهای مالی بزرگ ایران، بریتانیا و روسیه از کمک خودداری کرده‌اند، مگر آنکه امتیازهای سخاوتمندانهٔ تجاری و سیاسی به آنها داده شود. تظاهرات تهران با اعلام همبستگی بین‌المللی با "آزادی خواهان و انساندوستان اروپا"، و بخصوص مردم روسیه و بریتانیا، به پایان رسید، و از آنها حمایت از ایران و نیز مخالفت باقدرتهای امپریالیستی را تقاضاکردند. به "کشورهای امپریالیستی" هشدار داده شد که هر چه بیشتر در نابودی ملت مسلمان سعی کنند، مردم شرق متحدتر می‌شوند.[۱۱۶]

اجلاس پتسدام

بعد از اولتیماتوم اکتبر ۱۹۱۰ [آبان ۱۲۸۹] بریتانیا، اجلاسی در ۵ نوامبر ۱۹۱۰ [۱۴ آبان ۱۲۸۹] در پتسدام آلمان با حضور تزار نیکولای دوم روسیه و قیصر ویلهلم دوم آلمان تشکیل شد. در ۱۹ اوت ۱۹۱۱ [۲۸ مرداد ۱۲۹۰] اجلاس دیگری در سنت‌پترزبورگ برگزار شد که

در آن بسیاری از توافقهای غیر رسمی پتسدام در قالب یک پیمان جدید گنجانده شد.[۱۱۷] هم قضیهٔ ایران و هم موضوع رقابت بریتانیا و آلمان در منطقه مورد بحث قرار گرفت. البته به دلیل اتحاد نهایی بریتانیا و روسیه در سال ۱۹۱۴ [۱۲۹۳]، پیمان روسیه و آلمان عمر کوتاهی داشت، اما چراغ سبزی برای حکومت روسیه به منظور دخالت بیشتر در ایران بود و به صدور اولتیماتوم ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] کمک کرد.

ایزُولسکی، وزیر امور خارجهٔ روسیه، که از اتحاد روسیه با بریتانیا و فرانسه حمایت می‌کرد، در پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] مجبور به استعفاء شد. نیروهای محافظه‌کاری که از اتحاد نزدیکتر با آلمان و فاصله گرفتن بیشتر از بریتانیا و فرانسه حمایت می‌کردند تسلط بیشتری یافتند. ارثر نیکلسن و ادوارد گری به جبران این فاصله گیری روسیه از بریتانیا سعی کردند کابینهٔ تهران را به قبول کامل دعاوی روسیه وادارند. وقتی ناصرالملک، نایب السلطنهٔ منتخب جدید، در ماه اکتبر از لندن دیدن کرد، نیکلسن "از فرصت استفاده کرد تا خطرات موضعگیری خصمانه نسبت به روسیه را برای حکومت ایران نشان دهد."[۱۱۸] گری نیز به دوست قدیمی و همشاگردی خود ناصرالملک توصیه کرد موضع آشتی جویانه‌ای در قبال حکومت تزاری اتخاذ کند، چراکه به گفتهٔ گری، حکومت روسیه پس از قرارداد بریتانیا دیگر خطری علیه ایران به حساب نمی‌آمد. او از ناصرالملک خواست که با "منافع روسیه در شمال" مخالفت نکند.[۱۱۹]

مورگان شوستر در کتاب *اختناق ایران* در تحلیل اجلاس پتسدام نوشت که این اجلاس راه مداخلهٔ روسیه در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] را هموار کرد. به نظر او، اتفاق بریتانیا - فرانسه در ۱۹۰۴ [۱۲۸۳] و پیمان بریتانیا - روسیه در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] از نظر حکومت بریتانیا وسیلهٔ قطع نفوذ فزایندهٔ آلمان در شرق بود. آلمان برای رویارویی با این اتفاق مثلث، به ترکیه روی آورد و امتیاز خط آهن بغداد را از ترکیه گرفت. در نتیجهٔ اجلاس پتسدام، آلمان نفوذ سیاسی روسیه در شمال ایران را در ازای امتیازهای اقتصادی در آن منطقه به رسمیت شناخت. احداث خط آهن جدیدی از تهران به خانقین در مرز ترکیه - ایران با سرمایه‌گذاری مشترک آلمان و روسیه پیش‌بینی شد و قرار شد این خط آهن در کنترل روسیه بماند. این خط آهن هم حمل و نقل کالاهای آلمانی به شمال ایران را تسهیل می‌کرد و هم مسیری برای کالاهای روسی در منطقه به شمار می‌آمد. به این ترتیب، طبق نظر شوستر، اجلاس پتسدام همان

امتیازهایی راکه بریتانیا در پی قرارداد ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] طالبش بود خنثی کرد.[۱۲۰]

در ژانویهٔ ۱۹۱۱ [بهمن ۱۲۸۹]، اندکی بعد از اجلاس پتسدام، تیگران ترهاکوبیان در *ایران نو* تحلیل عمیقی از این اجلاس به چاپ رساند. او به تحولات سیاست جهانی در آغاز قرن بیستم اشاره کرد: اتحاد مثلث آلمان، اتریش و ایتالیا با متفقین (بریتانیا، روسیه و فرانسه) روبارو شد. بریتانیا و روسیه که به تجزیهٔ سیاسی و اقتصادی آسیا تمایل داشتند مجبور به مصالحه شدند، زیرا آلمان قدرت می‌گرفت. روسیه می‌خواست پس از شکست فاجعه‌بار خود در جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵ روسیه - ژاپن برتری خود را در منطقه حفظ کند، و بریتانیا می‌خواست "سیب طلایی هند" را برای خودش نگه دارد. قرارداد ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] بریتانیا - روسیه، توافقی کلی بود که طبق آن حوزه‌های نفوذ دو قدرت در ایران و نقاط دیگر ایجاد می‌شد. ترهاکوبیان هشدار داد که روشنفکران ایران در مورد انگیزه‌های حقیقی آلمان در این زمینه به توهّم دچار نشوند. آلمان در اجلاس پتسدام به خاطر ایران مبارزه نکرد بلکه خواست در "قُرق" روسیه - بریتانیا با آنها شریک شود. او نوشت که در مورد ایران "کاری به نفع ما در پتسدام انجام نشد"، زیرا هر مملکتی در پی منافع خودش بود. ترهاکوبیان خطاب به بسیاری از آلمان دوستان در میان دموکراتها، که با خام‌اندیشی گمان می‌کردند آلمان ایران را نجات خواهد داد، نوشت که امیدوار است آنها دریابند که سیاست براساس منفعت است، نه وجدان. "منشور آزادی" ایران را نمی‌توان از خارج به دست آورد. آن را فقط در درون کشور می‌توان کسب کرد. بر ملت است که تصمیم بگیرد قربانی قدرتهای سرمایه‌داری اروپا شود یا "باغ گل سرخ" آسیای میانه.[۱۲۱]

افزایش قدرت اعتدالیون

در اواخر پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] دموکراتها تا حدود زیادی قدرت خود را در مجلس از دست داده بودند. وقتی عضدالملک نایب السلطنه در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ [۳۰ مهر ۱۲۸۹] از دنیا رفت، بر سر جانشینی او مناقشه درگرفت. مستوفی‌الممالک، نامزد حزب دموکرات، بیست و نه رأی آورد؛ اما ناصرالملک، نامزد حزب اعتدالیون که چند ماه پیشتر از آن به اروپا رفته بود، در مجلس چهل رأی آورد.[۱۲۲]

ناصرالملک که می‌دانست بدون تأیید دموکراتها مشکل بتواند مجلس را در کنترل بگیرد،

بازگشت خود به تهران را منوط به این کرد که دموکراتها از او دعوت کنند، و دموکراتها با اکراه چنین کردند. دموکراتهای درمانده می‌دانستند که بازگشت نایب‌السلطنهٔ جدید کار آنهارا برای مقابله با فشارهای روسیه و بریتانیا دشوارتر از قبل می‌نماید و خط مشی حکومت محافظه‌کارانه‌تر از قبل می‌شود. حسینقلی نواب، وزیر امور خارجه، بعد از تکمیل سریع قرار و مدارهای لازم برای استخدام مورگان شوستر و دیگر مستشاران مالی امریکایی، در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۰ [۶ دی ۱۲۸۹] کناره‌گیری کرد.[۱۲۳]

در این دوره چندین سوء قصد علیه وزیران و حکمرانان لیبرال صورت گرفت که حکومت روسیه در آنها نقش داشت. در ۶ فوریهٔ ۱۹۱۱ [۲۰ بهمن ۱۲۸۹]، صنیع‌الدوله، رئیس سابق مجلس و وزیر مالیه در کابینهٔ مستوفی‌الممالک، توسط دو نفر از کارکنان گرجی خود در تهران به قتل رسید. چنان که قبلاً گفتیم، صنیع‌الدوله که بزرگترین آرزویش آوردن خط آهن به ایران بود، با حکومت آلمان برای احداث چنین پروژه‌ای مشغول مذاکره بود. مردم حکومت روسیه را مسبب قتل او دانستند و وقتی سفارت روسیه ترتیب انتقال فوری قاتلان را به قفقاز داد، احساسهای ضد روسی بالا گرفت.[۱۲۴] کنترل دموکراتها در مجلس رو به انتها بود، و مستوفی‌الممالک به محض ورود نایب‌السلطنهٔ جدید در اوایل فوریهٔ ۱۹۱۱ [اواخر بهمن ۱۲۸۹] استعفای خود را تسلیم کرد.

ناصرالملک بلافاصله پس از ورود به تهران اختیارات سیاسی گسترده‌ای کسب کرد. انتخاب او مورد استقبال دولتهای بریتانیا و روسیه قرار گرفت. نایب‌السلطنهٔ جدید که در آکسفرد همشاگردی ادوارد گری بود، به سرعت نشان داد که خواهان مصالحه و سازش بیشتر با دو قدرت است.[۱۲۵] او در انظار خود را مستقل اعلام می‌کرد، اما در واقع با کمک چندین محافظه‌کار دیگر، مانند فرمانفرما، سپهدار، سردار اسعد، عین‌الدوله، و محمد صادق طباطبایی، بانی ائتلاف محافظه‌کارانهٔ جدیدی در مجلس به نام هیئت مؤتلفه شد.[۱۲۶] از اعضای مجلس خواسته شد که وابستگیهای سیاسی‌شان را اعلام کنند. ناصرالملک به تشکیل ائتلافی از شصت و چهار عضو حزب اعتدالیون، اعضای اتفاق و ترقی، حزب ترقیخواهان، مستقلان، و لیبرالها کمک کرد. دموکراتها که دیگر حمایت احزاب کوچکتر را از دست داده بودند منزوی شدند و به صورت اقلیتی تقریباً بیست و پنج نفری درآمدند.[۱۲۷] بعد از یک عقب نشینی کوتاه، کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات و *ایران نو* در آوریل ۱۹۱۱

[اردیبهشت ۱۲۹۰] به خود آمدند و هیئت موتلفه را، به این دلیل که اکثریت جدید از امتیازهای اعیان حمایت می‌کند و طرفدار مصالحهٔ سیاسی بیشتر با دو قدرت خارجی است، محکوم کردند. حزب دموکرات سپس اعلامیه‌ای منتشر کرد و تصمیم خود را مبنی بر عدم ائتلاف با اکثریت محافظه‌کار مجلس بیان داشت.[۱۲۸]

ناصرالملک با تسلط بیشتری که بر مجلس پیدا کرد، در ۲۳ فوریهٔ ۱۹۱۱ [۴ اسفند ۱۲۸۹] بار دیگر سپهدار، این مخالف سرسخت دموکراتها، را به عنوان رئیس‌الوزراء جدید و محتشم‌السلطنه را که محافظه‌کار بود به عنوان وزیرامور خارجه معرفی کرد. واضح بود که حکومتهای روسیه و بریتانیا دلیلی برای ترس از رژیم جدید نمی‌دیدند.[۱۲۹] سپهدار بعد از صدارت در ۸ مارس ۱۹۱۱ [۱۳ اسفند ۱۲۸۹] اولین اقدامی که کرد این بود که از مجلس اختیارات فوق‌العاده خواست تا بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی کشور را حل و فصل کند. برنامهٔ او خاتمه دادن به کلیهٔ تلاطمهای سیاسی کشور، استقرار نظم در قشون و پلیس، خاتمه دادن به ترور سیاسی، و محدود کردن آزادی مطبوعات بود.[۱۳۰] دموکراتهایی چون وحیدالملک و سلیمان اسکندری سعی کردند از اعطای چنین اختیاراتی به کابینهٔ جدید ممانعت کنند و اعلام نمودند که چنین عملی به معنی "تعطیل مجلس" است. اما، از جمله به این دلیل که حکومت مستوفی‌الممالک نیز در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] چنین اختیاراتی کسب کرده بود، رأی نیاوردند و کابینه با اکثریت آرا به اختیارات مورد نظر خود دست یافت. سپهدار سپس خواست حکومت تزاری را اجرا کرد و رسول‌زاده، سردبیر *ایران نو*، را در مهٔ ۱۹۱۱ [اردیبهشت - خرداد ۱۲۹۰] از ایران اخراج کرد.[۱۳۱] چندین حکمران لیبرال‌تر، نظیر مخبرالسلطنه در آذربایجان و صاحب‌اختیار در خراسان، نیز خلع شدند.[۱۳۲]

دو مسئلهٔ مهم مجلس در همه حال استقراض خارجی و مستشاران بیگانه بود. دموکراتها می‌کوشیدند این دو موضوع رابه هم ربط دهند. می‌گفتند که مجلس باید صبر کند تا مستشاران وارد شوند و زیر نظر آنها بودجه‌ای طرح شود، و در بودجهٔ جدید تعیین شود که چه تصمیمی باید در مورد استقراض گرفت. دموکراتها اصرار داشتند که وامهای خارجی صرفاً برای گسترش تجارت و اقتصاد صرف شود، نه مخارج روزمره. در این دوره، وحیدالملک که تحصیل کردهٔ بریتانیا بود به صورت یکی از فصیح‌ترین خطبای مجلس عرض اندام کرد. او از نرخهای بالای بهره و شرایط دشوار حکومت بریتانیا برای اعطای وام

انتقاد کرد؛ به شرایط مناسبتری که سایر کشورهای آسیا کسب کرده بودند اشاره کرد و گفت که وام در حقیقت سلاحی سیاسی علیه حکومت مشروطه است.[۱۳۳]

اما اکثریت مجلس این پیشنهاد را رد کرد و تصمیم به استقراض فوری برای پرداخت دستمزد معوقهٔ کارکنان دولت، نظامیان، و افراد نظمیه گرفت. استدلال آنها این بود که قبل از آنکه حکومت مالیات‌گیری در ایالات را از سربگیرد و منبع درآمد منظمی کسب کند، این استقراض فوری ضرورت داد. انجمن تبریز مخالفت خود را با شرایط وام جدید اعلام کرد اما نتوانست رأی اکثریت را تغییر دهد.[۱۳۴] در ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۲۰ دی ۱۲۸۹]، توافق جدیدی با روسیه حاصل شد. تهران توانست همهٔ بدهیهایش به روسیه را به قرارداد جدیدی با نرخ بهرهٔ کمتر سالانه (معادل ۷ درصد) تبدیل کند. مجلس کلیه عواید گمرکی (بجز عواید ایالتهای جنوبی فارس و منطقهٔ خلیج‌فارس) را وثیقهٔ وام قرار داد. بانک بریتانیا اکنون می‌توانست عمل کند. در ۸ مهٔ ۱۹۱۱ [۱۹ اردیبهشت ۱۲۹۰]، چند روز قبل از ورود شوستر، مجلس قرارداد یک وام ۱/۲۵ میلیون پوند استرلینگی را با نرخ بهرهٔ سالانهٔ ۵ درصد با بانک شاهی ایران، که متعلق به بریتانیا بود، تصویب کرد.[۱۳۵]

تلاش دموکراتها در اجرای برنامهٔ جدیدی برای اصلاحات، از همان آغاز مجلس با کارشکنی نیروهای داخلی و خارجی مواجه شد. روسیه به اشغال شمال ایران ادامه داد، و بریتانیا نه تنها موافقت کرد بلکه مجلس را برای نرمش بیشتر در برابر همسایهٔ شمالی تحت فشار گذاشت. هر دو قدرت به ازای وام مورد تقاضای کابینه و مجلس خواهان امتیازهای جدید شدند و نگذاشتند حکومت ایران وارد مناسبات اقتصادی منصفانه‌تری با دیگر کشورهای اروپا و بخصوص آلمان شود.

در همین حال، مبارزه برای استقرار قوانین جدید مدنی و کاهش اختیارات علما و نهادهای روحانی در درون مجلس ادامه یافت. وقتی تقی‌زاده به استناد مادهٔ ۸ متمم قانون اساسی تقاضای اعدام یک روحانی محلی را کرد که دو نفر پیرو اسماعیلی را به قتل رسانده بود، بهبهانی همراه با علمای نجف و اعضای حزب اعتدالیون، تقی‌زاده را به "فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیّت مملکت" متهم کردند و موقتاً او را از مجلس بیرون راندند. بعضی از اعضای حزب دموکرات، در مواجهه با این نقض فاحش قانون اساسی، به

ترور متوسل شدند. اعضای فرقهٔ اجتماعیون عامیون در جریان مشروطهٔ اول و در مدت جنگ داخلی به اقدامهای تروریستی متوسل شده بودند. اما این بار گروهی از سوسیال دموکراتهای وابسته به حزب دموکرات از ترور برای ساکت کردن بهبهانی استفاده کردند که یکی از رهبران آغازین جنبش مشروطه بود. قتل بهبهانی که منجر به تبعید تقی‌زاده و حیدرخان عمواوغلی شد، و مقاله‌هایی که تیگران تر هاکوبیان برای ایران نو نوشت، نیز نشان می‌دهد که در میان سوسیال دموکراتهای رادیکالی که به حزب دموکرات وابسته بودند تفاوتهای ایدئولوژیکی مهمی به وجود آمده بود.

در ژوئیهٔ ۱۹۱۰ [مرداد ۱۲۸۹] که کابینهٔ سپهدار سقوط کرد، دموکراتها با بختیاریها حکومتی تشکیل دادند که تا پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] روی کار بود. اما این ائتلاف به قیمت سیاسی گزافی تمام شد، زیرا دموکراتها از برنامهٔ سوسیال دموکراتیک اولیهٔ خود دست شستند و برعکس، به خلع سلاح مجاهدین روی آوردند که مورد تقاضای حکومتهای بریتانیا و روسیه بود. قتل بهبهانی، خلع سلاح قهرآمیز مجاهدین، و سیاستهای ناراضی کنندهٔ اقتصادی، نظیر مالیات اضافی بر کالاهای اساسی، سبب کاهش چشمگیر طرفداران دموکراتها شد. در عین حال، افزایش اختیار و اعتبار بختیاریها بر خشم سایر عشایر ناراضی افزود. چندین عشیرهٔ جنوب کشور که خود را از دایرهٔ قدرت تهران خارج می‌دیدند ائتلاف جدیدی تشکیل دادند و با برقراری خودمختاری منطقه‌ای، با حکومت مرکزی رویارو شدند.

در پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، بر هم خوردن ائتلافی که حکومت مشروطه را در تهران اعاده کرده بود و نیز عدم حمایت عمومی از کابینه‌های بختیاری - دموکرات، امکان مداخلهٔ دو قدرت خارجی در امور ایران را بیشتر کرد. بریتانیا مسئلهٔ تشکیل نیروی پلیس جنوب را برای حفاظت از راههای تجاری جنوب مطرح کرد. در همین حال، روسیه با آلمان پیمانهای تجاری و سیاسی در مورد امتیاز خطآهن شمال منعقد کرد و به این ترتیب قرارداد ۱۹۰۷[۱۲۸۶] با بریتانیا را نادیده گرفت و زمینه را برای مداخلهٔ مستقیم در امور حکومت ایران فراهم کرد. در مقابل، روشنفکران ایران و دیگران در خاورمیانه ندای اعتراض سردادند و خواستار اتحاد ضدامپریالیستی همهٔ مردمان شرق و مسلمانان شدند.

اما انتخاب نایب‌السلطنهٔ جدید، ناصرالملک، که به تشکیل اکثریت محافظه‌کار در مجلس کمک کرد، در زمستان ۱۹۱۱ [۱۲۸۹] سبب تضعیف بیشتر دموکراتها شد. دموکراتها دیگر از

رهبری تقی‌زاده و رسول‌زاده نیز محروم شده بودند. به جای نهضتهای مردمی مشروطهٔ اول که خواهان اصلاحات مهم اجتماعی بودند، یا به جای برنامه‌های سوسیال دموکراتیک مورد نظر حزب دموکرات در نخستین ماههای موجودیت این حزب، وظیفهٔ طرح و اجرای اصلاحات اقتصادی به عهدهٔ مورگان شوستر، مستشار مالی امریکایی، افتاد که در مهٔ ۱۹۱۱ [اردیبهشت ۱۲۹۰] وارد تهران شد.

فصل ۱۲

مداخلهٔ امپریالیستی : "اختناق ایران"

با دانستن حقایق سقوط ایران، پرده‌های ناباوری حتی از برابر چشمان دیر باورترین آدمها هم فرو می‌افتد. روشن است که ایران قربانی بی پناه قماری بود که چند قدرت اروپایی، با مهارتی ناشی از صدها سال تمرین، هنوز به آن ادامه می‌دهند و در آن ملل ضعیفتر و حیات و شرافت و ترقی اقوام برد و باخت می‌شود.

مورگان شوستر

ورود مورگان شوستر، مستشار مالی امریکایی، به تهران آخرین بخت دموکراتها برای تجدید کنترل‌خود برمجلس بود، هرچند موانع‌عظیمی درراه موفقیت‌شوستر وجودداشت و احتمال کامیابی دموکراتها ضعیف می‌نمود. در عرصهٔ بین‌المللی، مأموریت شوستر با بحران ژوئیهٔ ۱۹۱۱ [تیر ۱۲۹۰] مراکش مصادف شد و این رویدادی بود که موازنهٔ قوا را به سود حکومت روسیه بر هم زد. در کشاکشهای جدید فرانسه و آلمان بر سر مراکش، بریتانیا به حمایت روسیه نیاز داشت و به ازای آن، پیشروی فزایندهٔ روسیه در شمال ایران را تحمل می‌کرد.

در عرصهٔ داخلی مسائل بیشماری به چشم می‌خورد. ناآرامی دسته‌های عشایر چه در شمال و چه در جنوب افزایش یافته بود و کشور در گرداب اقتصادی و سیاسی قرار داشت. تقریباً دو سال از اعادهٔ حکومت مشروطه می‌گذشت، اما برای بهبود اقتصاد کشور یا حل و فصل مسائل عدیدهٔ اجتماعی که در انقلاب بروز یافته بود گامهای ملموس چندانی برداشته نشده بود. بسیاری از حامیان اولیهٔ نهضت از مجلس و حکومت روی برگردانده بودند. خشم مردم در حملهٔ مستقیم به نهادهای جدید مشروطیت، انجمنهای ایالتی و ولایتی و دادگاهها،

تجلی می‌یافت. در همین حال، جنگهای قومی و مواردی از یهود ستیزی، که اغلب از جانب علمای محافظه‌کار دامن زده می‌شد، رو به افزایش بود.

شوستر به رغم موانع بسیاری که در راه داشت، با کمک دموکراتها توانست در مدت کوتاهی اعتماد مجلس را جلب کند. او مبارزه‌ای را برای اصلاحات مالیاتی و درآمدی آغاز کرد که نتایج ملموسی برای مردم در برداشت. وقتی شاه سابق با پشتیبانی حکومت روسیه سعی کرد تاج و تخت را پس بگیرد، شوستر با دموکراتها همکاری کرد و به تشکیل قشونی یاری رساند که محمدعلی میرزا را برای آخرین بار شکست داد. در دوره‌ای کوتاه در تابستان و پاییز ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] دموکراتها قدرت سابق خود را در مجلس به دست آوردند و توانستند قوانین مترقیانه‌ای را به تصویب برسانند، از جمله : ۱. آموزش رایگان و اجباری ابتدائی؛ ۲. حق رأی همگانی (مردان)؛ و ۳. گامهایی نه چندان بزرگ در راه ایجاد نظام قضائی مدنی. اما خصومت با شوستر و کارهای او در بعضی از نقاط زود بالا گرفت. نه فقط اعتدالیون، بلکه حتّی عده‌ای از دموکراتها از اختیارات سیاسی شوستر خشنود نبودند. حکومت روسیه او را به مداخله در "حوزهٔ نفوذ" خود در شمال ایران متهم کرد و سبب اخلال در برنامه‌های او شد، و بسیاری از سیاستمداران ایران و اعضای کابینه نیز که خواهان حفظ وضع موجود بودند به روسها نزدیکتر شدند و به این ترتیب اولتیماتوم ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] روسیه را تسریع کردند که به مشروطیت پایان داد.

دموکراتها و اصلاحات شوستر

رویگردانی و نارضایی

نارضایی عمومی و خصومت نسبت به حکومت مشروطه در سال ۱۹۱۰-۱۹۱۱ [۱۲۸۹-۱۲۹۰] بیشتر شد. در بهار ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] بار دیگر تهران صحنهٔ شورشهای کمبود نان شد.[۱] در ایالتها ترس از غارتگری ایلها حاکم شد. بختیاریها سکنهٔ اصفهان را مرعوب می‌کردند، قشقاییها دهقانان شیراز را چپاول می‌کردند، راهزنان بهارلو با توپخانه وارد بندرعباس شدند، و در مراغه عشایر شاهسون و قره‌داغی به غارت و چپاول ادامه دادند و سرانجام در تابستان ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] نیروهایی برای برگرداندن محمدعلی میرزا گرد آوردند.[۲] نمایندگان مجلس سلسله مالیاتهایی به ضرر طبقات متوسط و پایین و نیازهای اولیهٔ

روزانهٔ آنها، نظیر نمک، مواد غذایی، توتون، و حمل و نقل، وضع کردند. در مارس ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] استخراج و فروش نمک در اختیار دولت قرار گرفت. بر انواع حمل و نقل مالیات بسته شد، و برای گاری و کالسکه و درشکه و الاغ و اسب و گاو و شتر مالیات اضافی راه منظور کردند.[۳] قضیه روشن بود : از نمایندگان مجلس که به قول عوام‌الناس "مشروطه‌شان را گرفته بودند" - یعنی به اهداف اولیّه قانون اساسی برای طبقهٔ تاجر و مالک تا حدودی دست یافته بودند و به بقیه مردم توجهی نداشتند - انتظاری بیش از این هم نمی‌رفت.

آرشاویر چلنگریان، سوسیال دموکرات ارمنی، در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]گزارش کرد که خشم و انزجار مردم از مجلس و انجمنهای ایالتی چنان عمیق شده بود "که خیلی وقتها به بلدیه، محاکم و انجمنها حمله و آنها را ویران می‌کردند. گاهی اهالی روستاها و کارگران ناآگاهی که قبلاً مشروطه خواه بودند به این حرکتهای ارتجاعی می‌پیوستند".[۴] اما انجمنها و مدارس مردمی در شهرها به فعالیت خود ادامه دادند.[۵] چلنگریان معتقد بود که مشروطیت در اثر سه عامل رو به تضعیف است : ۱. حکومت روسیه فعالانه از تلاش شاه سابق برای رسیدن به قدرت حمایت می‌کند و هرگونه تدبیر اصلاحی را که از جانب دموکراتها پیشنهاد می‌شود در نطفه خاموش می‌کند؛ ۲. بسیاری از عشایر در کنار ارتجاع قرار گرفته‌اند و به غارت شهرها و روستاها ادامه می‌دهند؛ و ۳. اخذ مالیاتهای غیر منصفانه از طبقات پایین سبب شورش علیه مجلس شده است.

> ملت بر ضد مالیاتهای جدید به پاخاستند و از طریق تظاهرات خواهان لغو آنها شدند. این تظاهرات اغلب با از میان رفتن مؤسسات جدید، مانند انجمنها (مجلسهای ولایتی)، شوراهای شهری، دادگستری و غیره خاتمه می‌یافتند. نارضایتی مردم همواره رو به افزایش بود و به آنچنان حد تهدید آمیزی رسید که کابینهٔ سپهدار خود را مجبور دید بعضی از مالیاتها را، بخصوص مالیات بر نمک و مواد خوراکی ضروری را دوباره لغو کند. باید اضافه کنیم که مجلس نه از این رو نظام مالیاتی را پذیرفت که چیز دیگری نمی‌شناخت؛ بلکه به این دلیل ساده که در آن تجار بزرگ و زمینداران بزرگ نشسته و حق رأی داشتند.[۶]

منابع دیگر هم از خشمی که در این دوره کشور را فراگرفته بود سخن گفته‌اند. حاکم آذربایجان و نمایندگان انجمن تبریز در مهٔ ۱۹۱۱ [اردیبهشت ۱۲۹۰] به باجگیری متهم

شدند.[۷] سکنهٔ یزد به مالیات تریاک و چوب اعتراض کردند.[۸] در همدان بازارها در اعتراض به مالیات نمک تعطیل کردند، بخصوص آنکه نمک در دبّاغی مصرف وسیعی داشت. در اصفهان انجمن ایالتی وقتی مورد حمله قرار گرفت مجبور به عقب‌نشینی شد - هم به خاطر مقررات جدید مالیات تریاک و هم به خاطر اینکه انجمن بر جمع‌آوری مالیاتهای معوقه اصرار داشت. در تهران اعتراض به کمبود نان ادامه یافت و شکایتهایی علیه نظام قضایی صورت گرفت. عدهٔ زیادی رو به جانب علمای محافظه‌کاری آوردند که با عوام‌فریبی از استیصال مردم بهره‌برداری می‌کردند. شیراز و کرمان عرصهٔ شورشهای ضد یهودی شد. محلهٔ یهودیان غارت شد و عده‌ای کشته و مجروح شدند.[۹] در یزد، برخلاف مقررات صریح مجلس دایر بر اینکه انجمنهای ایالتی باید نمایندهٔ اهالی منطقه باشند، انجمن به زردشتیان اجازهٔ عضویت نداد، زیرا علما حقوق اقلیت زردشتی را در انتخاب شدن به رسمیت نمی‌شناختند.[۱۰] در تهران، محدودیتهای قدیمی بر زندگی روزمرهٔ زنان از سر گرفته شد. در مهٔ ۱۹۱۱ [اردیبهشت ۱۲۹۰]، دکتر استپانیان از پزشکان معروف و از رهبران برجستهٔ داشناک، شکایت کرد که در مرکز تهران پلیس نه فقط از رفت‌وآمد زنان هرجایی، بلکه از حرکت کلیهٔ زنان در ساعات غروب آفتاب در خیابانهای اصلی جلوگیری می‌کند. هیئت اتحادیهٔ اسلامی، که یک مجمع مخفی ضد مشروطه بود، تظاهراتی در تهران بر پا کرد و علیه مجلس و حکومت اعتراض نمود. اعضای اتحادیهٔ اسلامی در مهٔ ۱۹۱۱ [اردیبهشت ۱۲۹۰] برای مدت کوتاهی بازداشت شدند اما خیلی زود آزاد شدند و در خیابانهای تهران به مخالفت خود ادامه دادند.[۱۱]

پیشنهاد دموکراتها برای اصلاحات ارضی

بررسی مذاکرات مجلس و مقاله‌های *ایران نو* در زمستان و بهار ۱۹۱۱ [۱۲۸۹-۱۲۹۰] نشان می‌دهد که وقتی تلاش برای انجام اصلاحات معتدل از طریق حکومت ائتلافی به نتیجه نرسید، دموکراتها رفته‌رفته در خط مشی خود تجدید نظر کردند و سیاست چپگرایانه‌تری در پیش گرفتند. سلیمان اسکندری، رهبر حزب، برنامهٔ کار حزب دموکرات را در مجلس ارائه کرد و بر موادی که ناظر بر بهبود وضعیت طبقات پایین بود تأکید نمود. یکباره مصایب دهقانان، که تا آن وقت از جانب نمایندگان و حزب نادیده مانده بود، اهمیت یافت و موضوع بحث صفحات *ایران نو* شد.

در ۲۰ مارس ۱۹۱۱ [۲۸ اسفند ۱۲۹۰]، در آستانهٔ نوروز، دموکراتها اساسنامهٔ خود را در *ایران نو* چاپ کردند. پنج ماده از این اساسنامه مستقیماً به مناسبات ارضی مربوط می‌شد : مادهٔ ۱۳ تأکید داشت که مسائل بدهی و مالیات در میان زمینداران و دهقانان باید طبق سلسله "قوانین عادلانه و متساوی برای همه" حل و فصل شود. مادهٔ ۱۴ اعلام می‌کرد که انواع تعهدهای اضافی و بیگاریهای مورد تقاضای زمینداران، از جمله اعطای هدایای مرسوم و بیگاری، غیر قانونی است. مادهٔ ۱۵ خواهان خاتمهٔ اختیارات مطلق زمینداران در امور روستاها بود و حل و فصل مناقشات را در عهدهٔ محاکم مسئول می‌دانست. مادهٔ ۱۶ اخراج یا تبعید دهقانان از موطن آنها را ممنوع اعلام می‌کرد. و مادهٔ ۱۷ خلاصه‌ای از برنامهٔ فروش زمین را که در مجلس مورد بحث بود ارائه می‌داد و خواهان "تقسیم اراضی خالصه به زارعین و رعایا و فراهم آوردن اسباب همین ترتیب در املاک اربابی به وسیلهٔ تأسیس شعب بانک زراعتی در بلوکات و دادن حق تقدّم خرید به زارعین در موقع فروش" بود.[۱۲] تأکید بر خرید زمین از مالکان به منظور کاهش هراس زمامداران، تاجران ثروتمند، ملّاکان، و سران قدرتمند عشایر بود، که جلب حمایتشان هنوز برای دموکراتها ضروری می‌نمود. اما هیچگاه روشن نشد که وجوه لازم برای این امر چگونه باید تأمین شود، بخصوص آنکه تلاش برای تشکیل یک بانک ملی به دلیل عدم استقبال و حتی کارشکنی همین طبقات عقیم مانده بود. *ایران نو* که قبلاً از حمله به علما اجتناب می‌کرد، حال برای مواجهه با عوام‌فریبی مذهبی از لحن جسورانه‌تری استفاده کرد : "اساس استبداد سیاسی فقط استبداد دینی است ... یک نفر مستبد غدّار وقتی که می‌خواهد مقاصد فاسده خود را به موقع اجراگذارد پس از آنکه از هر مقدمه و وسیله عاجز شد آخرین وسیلهٔ خود را فقط تشبّث دینی قرار داده و از در دین داخل شده چون قضاء لایرد به فرض خود موفق خواهد شد."[۱۳]

در این فضای پرتنش بود که شوستر وارد کشور شد و پیشنهاد اصلاح اساسی خزانه و روشهای مالیات‌گیری را داد. با توجه به همدردی او با دهقانان و آگاهی‌اش از اینکه دهقانان اغلب مالیاتهای اضافه می‌پردازند، این پیشنهادها می‌توانست تا حدودی روستاها را از التهاب خارج کند، بخصوص اگر با برنامهٔ کار دموکراتها توأم می‌شد. اما ورود شوستر به صحنهٔ ایران از همان آغاز با مخالفت محافظه‌کاران حکومت و مجلس و نیز دو قدرت مسلط خارجی، که هر دو به سرعت علیه شوستر موضعگیری کردند، مواجه شد.

اصلاحات شوستر

در اوت ۱۹۱۰ [مرداد ۱۲۸۹] دو قدرت خارجی پذیرفتند که ایران به شدت نیازمند کمک مستشاران اروپایی است، اما توافق کردند که ایران نباید در برنامه‌های اصلاحات خود از اتباع کشورهای قدرتمند اروپا استفاده کند. مجلس این معضل را این گونه حل کرد که به ایالات متحده متوسل شود. صاحب منصب مالی امریکایی می‌توانست موقعیت سیاسی مهمی داشته باشد و در برابر فشارهای بریتانیا و روسیه مقاومت کند. اما در عین حال، امریکا که تقریباً قدرتی نوپا بود اختلاف منافع چشمگیری با این دو قدرت خارجی در منطقه نداشت. در پاییز ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، علی‌قلی نبیل‌الدوله، کاردار ایران در واشینگتن، شوستر را ترغیب کرد تا سِمت خزانه‌دار کل را در تهران بپذیرد و مجلس در ۲ فوریهٔ ۱۹۱۱ [بهمن ۱۲۸۹] انتصاب او را تأیید کرد.[۱۴]

شوستر در ۱۱ مه [۲۱ اردیبهشت] به همراه همسر و دو فرزند و دستیاران خود، چارلز ا.مک‌کسکی و بروس ج.دیکی، وارد تهران شد.[15] او با کوله‌باری از تجارب که در مأموریتهای قبلی خود در مستعمره‌های امریکا کسب کرده بود و نیز به شوق ترویج دموکراسی به ایران آمد. بعد از جنگ ۱۸۹۸ اسپانیا – امریکا، شوستر شغل جمع‌آوری عوارض را در کوبا انتخاب کرده بود؛ سپس در فیلیپین به وزارت تعالیم عمومی منصوب شد و به عضویت کمیسیون فیلیپین درآمد که عالیترین نهاد حاکم در آن کشور بود.[16] اما شوستر پر انرژی و لیبرال مسلک در سال ۱۹۰۸ مجبور شد از برنامه‌های اصلاحی خود دست بکشد و به شغل وکالت خود در واشینگتن دی.سی برگردد، زیرا دولت امریکا از حمایت لیبرالی شوستر در مورد مردم فیلیپین خرسند نبود. وقتی شوستر برای مستشاری مالی در ایران پیشنهاد شد، عده‌ای از دیپلوماتهای بریتانیایی که او را می‌شناختند به دلیل سوابقش نسبت به او نظر مساعدی نداشتند. جیمز برایس، سفیر بریتانیا در امریکا، دربارهٔ شوستر به ادوارد گری، وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، هشدار داد:

> او را مردی با شخصیت نیرومند و برخوردار از استقلال رأی توصیف کرده‌اند. به نظر می‌رسد خلق و خوی لجوجانه دارد و در روشهایش انعطاف ناپذیر است. مقررات گمرکی را در جزایر فیلیپین با چنان سختگیری به اجرا در آورد که گاه مخلّ کارها می‌شد، و مطمئناً به محبوبیتش لطمه زد. می‌گویند در طرفداری از

حقوق مردم [فیلیپین] نیز چنان سختگیری کرد که دولت خود را نگران نمود و ظاهراً به همین دلیل او را به کشورش برگرداندند.[۱۷]

شوستر به وضعیتی که در تهران در انتظارش بود واقف بود. کتاب ***انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۹ ایران*** تألیف ادوارد براون را خوانده بود و در سر راه خود به تهران نیز پنج روز در استانبول ماند و با عده‌ای از مهاجران ایرانی، از جمله تقی‌زاده، ملاقات کرد. شوستر با این اعتقاد وارد ایران شد که برای شناخت مسائل مالی ایران و اجرای برنامه‌های مورد نظر خود باید همکاری و اعتماد مجلس را جلب کند. به این منظور، تصمیم گرفت فاصلهٔ خود را با دیپلوماتهای اروپایی مقیم تهران حفظ کند و نشان دهد که مطیع دو قدرت خارجی نیست. به نظر شوستر، مستشار قبلی، بیزوی فرانسوی، در مدت اقامت خود در تهران "چنان مجذوب روسها و بریتانیاییها شده بود که مأموریت خود را فراموش کرده بود."[۱۸]

تاریخنگاران و وقایع نویسان این دوره در مورد تلقی شوستر از دو قدرت خارجی اختلاف نظر داشته‌اند. عده‌ای گفته‌اند که امتناع شوستر از مواجهه با واقعیت سیاسی ایران نیمه مستعمره، به دلیل خام اندیشی سیاسی بوده است.[۱۹] اما نمی‌توان انکار کرد که کناره‌گیری شوستر از حلقهٔ دیپلوماتهای اروپایی تأثیر قابل توجهی در تلقی عمومی ایرانیان نهاد و با همین تاکتیک بود که توانست با چنان سرعتی برنامه‌های خود را اجرا کند.[۲۰] ظرف یک ماه پس از ورود شوستر، مجلس به اتفاق آراء در ۱۳ ژوئن [۲۴ تیر] تصویب کرد که او به خزانه‌داری کل منصوب شود و در حل و فصل امور مالی کشور به او اختیار تام داد.

حمایت قدرتمندانهٔ خزانه‌دار کل از استقلال ایران همچنین به طرز معجزه آسایی سبب تقویت تدریجی دموکراتها و تضعیف ناصرالملک (نایب‌السلطنه) شد زیرا ائتلافیهٔ او در مجلس رفته‌رفته سست و لرزان شد. شوستر با اعضای حزب دموکرات دوستی برقرار کرد و حسین‌قلی نوّاب (وزیر امور خارجهٔ حکومت بختیاری - دموکرات در سال ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]) را به عنوان مشاور خود برگزید.[۲۱] شوستر با همفکری نوّاب کارمندانی برای خزانه انتخاب کرد و برنامهٔ کار خود را با دقت تنظیم کرد. صاحب منصبان ژاندارمری خزانه، که با هزار و پانصد عضو آغاز به کار کرد، عمدتاً به دموکراتها وابسته بودند. ملکزاده نرشته است که "در حقیقت زمام امور مالی ایران معناً به دست دموکراتها افتاد"، و این امر بر خشم بسیاری از دشمنان دموکراتها، نظیر سپهدار (رئیس‌الوزراء وقت) افزود.[۲۲]

اصلاحات شوستر به عنوان خزانه‌دار کل نتایج فوری و ملموس داشت. او فرمان داد که مالیات نمک فوراً لغو شود و با این کار محبوبیت فراوان کسب کرد. به نوشتهٔ خودش، "این کار جزئی اعتبار حکومت مشروطه را در نزد مردم ایالتها بسیار بالا برد، زیرا این مالیات نمک به نفع هیچ کس نبود جز مالیات بگیرانی که در این میان به نان و نوا رسیده بودند."[۲۳] ظرف چند هفته مالیاتهای معوقه به سوی پایتخت سرازیر شد، کارمندان حکومت در اروپا حقوق و دستمزد خود را دریافت کردند، و ریز حسابهای همهٔ معامله‌های مالی، از جمله با بانکهای خارجی، در خزانه نگه داشته شد. شوستر بعضی از مالیات بگیران بدنام را اخراج کرد و به بقیه دستمزد مکفی داد.[۲۴] نتیجهٔ اصلاحات دلگرم کننده بود. به نوشتهٔ خود شوستر، "خزانه توانست در مدت پنج ماه، در همان حال که کشور در حالت جنگ داخلی بود، بیش از آن میزانی که حکومت، طبق سوابق، در کل سال قبل از ورود ما، مالیات گرفته بود، مالیات بگیرد."[۲۵]

حکومت روسیه این افزایش قدرت شوستر را تحمل نمی‌کرد و مکرراً می‌کوشید مانع اجرای اصلاحات او در شمال شود.[۲۶] اصلاحات شوستر با انتقاد وزیران کابینه نیز مواجه شد، بخصوص فرمانفرما و سپهدار که ریخت و پاش آنها در دفتر خزانه‌داری کل مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. در ۱۵ ژوئن [۲۶ تیر]، یعنی دو روز بعد از تصویب قانون ۱۳ ژوئن در مجلس، سپهدار با شتاب از مجلس بیرون رفت، به کالسکهٔ خود سوار شد و اعلام کرد که به اروپا می‌رود. اما انجمن رشت مانع شد و او در خانه‌اش در آن شهر ماند.[۲۷] عده‌ای در حکومت آشکارا دشمن شوستر بودند، از جمله امیر اعظم، کفیل وزارت جنگ. نایب‌السلطنه ناصرالملک نظر مساعدتری به شوستر داشت، تا آنکه شوستر بودجهٔ دربار را کاهش داد. شایع شد که "انجمن ضد امریکایی" در میان مستوفیان ناظر مالیات‌گیری در ایالتها تشکیل شده است و آنها برای خالی کردن زیر پای خزانه‌دار کل با روسها و بلژیکیها همکاری می‌کنند.[۲۸]

دایرهٔ مخالفان شوستر هر روز وسیعتر می‌شد. وقتی شوستر تصمیم گرفت که ماژور استوکس، از وابستگان نظامی بریتانیا در تهران، را به دستیاری مالیه منصوب کند، حکومت روسیه علناً رویاروی شوستر قرار گرفت. استوکس می‌بایست ریاست تشکیلات ژاندارمری خزانه را به عهده بگیرد - تشکیلاتی که قرار بود به اعضای غیر نظامی حکومت در

جمع‌آوری مالیات در ایالتها کمک کند.[۲۹]

استوکس چهار سال بود که در ایران اقامت داشت و در محافل ملی ایران مورد احترام بود. او سفرهای بسیار به ایالتهای مختلف کرده بود، با زبان و آداب و رسوم کشور آشنایی کافی داشت و علاوه بر فارسی به زبان فرانسوی هم صحبت می‌کرد که بیشتر روشنفکران ایران با این زبان آشنایی داشتند. مأموریت استوکس از این لحاظ نیز اهمیت داشت که او به گرایشهای لیبرالی و حمایت از دموکراتها معروفیت یافته بود. او با ادوارد براون مکاتبات منظمی داشت و در جانبداری از مشروطه خواهان لیبرال با او همسو بود. استوکس با قرارداد ۱۹۰۷ بریتانیا - روسیه نیز مخالف بود و برای مقابله با سیاست ادوارد گری، اطلاعات داخلی مربوط به سیاست خارجی ایران و بریتانیا را برای براون ارسال می‌کرد.[۳۰] چارلز گرینوی، مدیر شرکتِ نفت ایران و انگلیس، در توصیهٔ خود به وزارت امور خارجهٔ بریتانیا، با انتصاب استوکس مخالفت کرد :

> سرگرد استوکس به طرفداری از ملیون افراطی ایران معروف بود و در جلسه‌های انجمنهای آنها شرکت می‌کرد. همان قدر که ضد روسیه بود ضد بریتانیا هم بود و هیچگاه از نفی سیاست بریتانیا در ایران باز نایستاد، بخصوص در دشواریهایی که در مورد وامها پدید آمد. او در سِمت جدید خود می‌تواند به مواضع بریتانیای کبیر در ایران صدمه وارد کند و نظرات خودش را در میان ایرانیان ترویج دهد.[۳۱]

حکومت روسیه مخالفت خود را با انتصاب استوکس اعلام کرد (بخصوص اینکه او بر جمع‌آوری مالیاتها هم در جنوب و هم در شمال نظارت می‌کرد) و پیشنهاد داد که یا صاحب منصبی از یک کشور کوچک اروپا برای این امر انتخاب شود، یا صاحب منصبی روس برای شمال و صاحب منصبی انگلیسی برای جنوب تعیین شود.[۳۲] ادوارد گری، که چند هفته پیشتر با اکراه موافقت خود را با انتصاب استوکس اعلام کرده بود، در اثر این عکس‌العمل قدرتمندانهٔ روسیه تغییر عقیده داد و از اختیارات خود استفاده کرد تا نگذارد استوکس در اوت ۱۹۱۱ [مرداد ۱۲۹۰] به ریاست ژاندارمری خزانه منصوب شود.[۳۳]

شوستر که به غلط تصوّر کرده بود در اجرای اصلاحات تا حدودی از حمایت حکومت بریتانیا برخوردار خواهد شد، هنگامی که تغییر عقیدهٔ بریتانیا را دریافت واقعاً سرخورده شد. او نمی‌توانست قبول کند که مأموریت استوکس منحصر به جنوب شود، زیرا این امر

عملاً به معنی به رسمیت شناختن حوزه‌های نفوذ دو قدرت خارجی، نقض استقلال دولتی که خود نماینده‌اش به شمار می‌رفت و نیز بیهودگی مأموریتی که دنبال می‌کرد بود.[۳۴]

چنین مسائلی جای خود را به خطر عاجلتری داد و آن خطر بازگشت محمدعلی میرزا به کشور بود. تشکیل یک قشون نیرومند مقاومت علیه شاه سابق و نقش مهمی که شوستر در این قضیه ایفا کرد، عملاً بر قدرت شوستر و محبوبیتش در تهران افزود و بدین ترتیب، او در نظر دو قدرت خارجی به صورت خطری بزرگتر از پیش در آمد.

بحران مراکش و آخرین تلاش شاه سابق

بحران ژوئیهٔ ۱۹۱۱ مراکش سبب تحولات سریعی در عرصهٔ بین‌المللی شد و دست حکومت روسیه را در ایران بازتر کرد. قبل از قرارداد ۱۹۰۷ روسیه - بریتانیا، توافق‌نامه‌ای در مورد مراکش و مصر در سال ۱۹۰۴ بین فرانسه، اسپانیا و بریتانیا منعقد شده بود. فرانسه و اسپانیا مراکش را تقسیم می‌کردند و در مقابل فرانسه قبول می‌کرد که در مورد کنترل مصر با بریتانیا رقابت نکند. همانند قرارداد ۱۹۰۷ روسیه - بریتانیا، آلمان این توافق را نیز نامطلوب می‌دانست و بر سیاست درهای باز در منطقه تأکید می‌کرد. در مارس ۱۹۰۵ آلمان حمایت خود را از استقلال مراکش اعلام کرد، چرا که این را نوعی ترغیب مردم مراکش در مخالفت با سلطهٔ فرانسه می‌دانست. این اولین بحران مراکش با یک سلسله قراردادهای مبهم در کنفرانس آلخسیراس در آوریل ۱۹۰۶ و سپس با قرارداد ۱۹۰۸ فرانسه - آلمان موقتاً فروکش کرد، و طبق آن استقلال مراکش، منافع سیاسی فرانسه، و منافع اقتصادی آلمان در شمال افریقا کلاً تضمین شد. در همین حال، آلمان و روسیه به قرارداد خود در مورد خاورمیانه که در پتسدام حاصل شده بود، با پیمان جدیدی رسمیت دادند. سپس در ژوئیهٔ ۱۹۱۱ حکومت آلمان کشتی توپدار پانتر را به اگادیر فرستاد و سبب دومین بحران مراکش شد. مذاکرات در تابستان و پاییز آن سال ادامه یافت. بریتانیا که از فرانسه حمایت می‌کرد تا آنجا پیش رفت که آمادهٔ جنگ با آلمان شد و لازم دید حمایت روسیه را در این منازعه حفظ کند. لذا ایران قربانی این مصالحه بین بریتانیا و روسیه می‌شد. حکومت روسیه مصمّم بود تا با حمایت از محمدعلی میرزا در لشکرکشی‌اش به ایران مشروطیت را از بین ببرد، و حکومت بریتانیا در جریان این کشاکشها عمداً سکوت اختیار کرد.

در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۱۱ [۲۵ تیر ۱۲۹۰]، محمدعلی میرزا به طور ناشناس و به همراه عده‌ای از طرفداران خود، با یک کشتی روسی که پر از مهمّات و اسلحه بود از طریق دریای خزر به گومیش تپه (جنوب شرقی دریای خزر، نزدیک استرآباد) وارد شد.[۳۵] هم روسیه و هم بریتانیا به ظاهر پای خود را از این قضیه کنار کشیدند و مسئولیتی نپذیرفتند.[۳۶] ولی عملاً کنسولگریهای روسیه در تهران و آذربایجان مانع تشکیل ارتش مقاومت در این ایالتها شدند و از شاه سابق حمایت نمودند. حکومت روسیه برای آنکه مانع کمک انقلابیون قفقاز به مشروطه خواهان ایران شود (همانند زمان جنگ تبریز، ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸])، گشتیهای مرزی خود را چه در شرق و چه در غرب دریای خزر افزایش داد. همچنین به کنسولهای خود در تبریز، اردبیل، قزوین، رشت و مشهد اختیار داد که "اشخاص مشکوک" و "اتباع نامطلوب روسیه" (یعنی کسانی که ممکن بود به حکومت مشروطه در برابر قشون محمدعلی میرزا کمک کنند) را بازداشت کنند.[۳۷] تلاشهای انجمن تبریز، که می‌خواست یک ارتش مقاومت علیه محمدعلی میرزا تشکیل دهد، ناموفق ماند زیرا این ناحیه کاملاً زیر نظر قوای اشغالگر روسیه قرار داشت.[۳۸] در عین حال، اعضای بریگاد قزّاق در تهران که نمی‌خواستند دستورات وزیر جنگ ایران را اطاعت کنند، به انواع ترفندها متوسل می‌شدند تا در جنگ علیه محمدعلی میرزا شرکت نکنند. شایعه پیچید که شاه سابق به ازای حمایتی که از روسیه دریافت کرده است قبول کرده کنترل ایالت آذربایجان و سواحل دریای خزر را به حکومت روسیه واگذار کند.[۳۹] به رغم شواهد انکار ناپذیر مبنی بر مداخلهٔ روسیه، حکومت بریتانیا که قبلاً هم از اقدامهای شاه سابق حمایت کرده بود، اینک در بحبوحهٔ بحران مراکش، قضیهٔ محمدعلی میرزا را "امر داخلی" حکومت ایران خواند و از حمایت از حکومت تهران خودداری کرد.[۴۰]

عوامل سیاسی و قومی دیگری نیز دخیل بود. چنان که پیشتر گفتیم، خصومت زیادی علیه عشایر بختیاری وجود داشت و بسیاری با افزایش قدرت سیاسی آنها در تهران در پی اعادهٔ حکومت مشروطه در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] مخالف بودند. سربازان قشون شاه سابق از عشایر ناراضی شمال و جنوب بودند - از جمله شاهسونهای شمال، ترکمنهای یاموت، عشایر کرد کلهر در شمال کرمانشاه و جنوب دریاچهٔ ارومیه، و لرهای جنوب کرمانشاه. بارکلی، وزیر مختار بریتانیا، گزارش داد که بسیاری از عشایر سنّی با مجتهدان شیعهٔ تهران و

نیز مجلس مخالف‌اند و مجلس را نهادی تحت کنترل "چند روحانی شیعه" می‌دانند.[۴۱]

دموکراتها می‌خواستند نفوذ عشایر در ایالتها را کاهش دهند و حکومت مرکزی را تقویت کنند. پیشنهادهای شوستر - بخصوص ایجاد ژاندارمری خزانه که بر جمع‌آوری مالیات در ایالتها نظارت و راههای تجاری را از حملات عشایر حفظ کند - گام دیگری در راه تمرکز قدرت در تهران قلمداد می‌شد. از این رو، قابل فهم است که چرا عده‌ای بازگشت به استبداد شاه سابق را بر حکومت نیرومند مشروطه در تهران که در آن بختیاریها به عنوان عوامل مهم مشارکت داشته باشند ترجیح می‌دادند.

سپهدار اعظم که گمان می‌رفت در خفا با شاه سابق همکاری می‌کند، جای خود را به صمصام‌السلطنه (برادر سردار اسعد) داد، و بختیاریها در حکومت قویتر از قبل شدند. در تهران حکومت نظامی اعلام شد. تمام اجتماعات و انجمنها و نیز تمامی روزنامه‌ها و مطبوعاتی که "افترا علیه اقدامهای حکومت" چاپ می‌کردند یا "زبان تحریک‌آمیز علیه حکومت به کار می‌بردند" ممنوع شدند.[۴۲]

مجلس شروع به ایجاد یک قشون مقاومت به رهبری فرماندهان نظامی گوناگون کرد که از آن جمله سردار مفخم (رهبر محافظه‌کار بختیاری و سلطنت‌طلب سابق)، یفرم خان، و سردار محّی (از رهبران ارتش مجاهدین در فتح تهران) بودند. تلاشهایی نیز برای سربازگیری از میان مجاهدین سابق صورت گرفت، اما فقط سیصد نفر، آنهم در اثر استیصال پولی، ثبت‌نام کردند. با توجه به پیشینهٔ رویارویی قبلی مجاهدین با حکومت بختیاری - دموکرات در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، این امر چندان هم شگفتی‌آور نبود. به استثنای قوای ارمنی تحت فرمان یفرم خان، تقریباً بقیهٔ فرماندهان و قوایشان قبل از آنکه در دفاع از حکومت مشروطه بجنگند طلب پول می‌کردند. این نیرو با نیرویی که در تابستان ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] حکومت مشروطه را در تهران اعاده کرده بود بسیار تفاوت داشت.[۴۳] شوستر از رفتار بسیاری از سران بختیاری برآشفت و آنها را به "تلقی صرفاً مزدورانه" متهم کرد. عدهٔ زیادی از مردم نیز از این بی مسئولیتی سران نظامی منزجر و خشمگین بودند.[۴۴]

بدتر از همه آنکه حتی به صمصام‌السلطنهٔ رئیس‌الوزراء و برادرش سردار اسعد نمی‌شد اعتماد کرد. آنها که احتمال بازگشت محمدعلی میرزا را منتفی نمی‌دانستند در خفا حمایت خود را به حکومت روسیه اعلام کردند. صمصام‌السلطنه در یک موضعگیری، که در اواخر

پاییز ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] نیز تکرار شد، به پوکلفسکی -کوزیل، وزیر مختار روسیه در تهران، اطلاع داد که خود و برادرش سردار اسعد می‌خواهند به مجلس فشار بیاورند که امتیازهای بیشتری به نایب‌السلطنه و کابینه بدهد. اگر مصالحه‌ای حاصل نمی‌شد، سران بختیاری از حکومت در تهران کناره می‌گرفتند و به این ترتیب به بازگشت محمدعلی میرزا کمک می‌کردند.[۴۵]

برخلاف بختیاریها، دموکراتها و شوستر در تشکیل قشون مقاومت نقش فعالی داشتند. به پیشنهاد شوستر برای سر شاه جایزه‌ای تعیین کردند که این اقدام با استقبال مردم روبه رو شد. بسیاری از محصّلان مدارس جدید، اعضای اصناف، تاجران، و طلّابی که داوطلب نبرد شدند نیز حمایت کردند. محصلان مدرسهٔ سیاسی و دارالفنون که با دموکراتها پیوند داشتند لژیون ملی تشکیل دادند که ظرف دو روز بیش از سه هزار عضو گرفت.[۴۶] در درگیریهایی که تا حومهٔ تهران ادامه یافت، قشون مشروطه محمدعلی میرزا را شکست داد و محمدعلی میرزا به گومیش تپه در نزدیکی استرآباد گریخت و از مرز به روسیه رفت. این پایان رویاهای محمدعلی میرزا در مورد بازپس گرفتن تاج و تخت بود.[۴۷]

اصلاحات انتخاباتی، آموزشی و حقوقی، و اختیارات جدید نایب‌السلطنه

در سراسر تابستان و پاییز ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، در همان حال که مبارزهٔ مخالفان مشروطیت و دو قدرت خارجی ادامه داشت، لیبرالها و محافظه‌کاران مجلس بر سر اصلاحات قانونی، قضایی و آموزشی درگیر مبارزه بودند. در همان زمان که نبرد با قشون سلطنتی در حومهٔ تهران ادامه داشت، نایب‌السلطنه برنامهٔ جدیدی را اعلام کرد که اختیارات نایب‌السلطنه و کابینه را افزایش می‌داد و از اختیارات انجمنهای مردمی، که بار دیگر در دفاع از کشور به فعالیت روی آورده بودند، می‌کاست. مجلس دو بار به این برنامه رأی منفی داد. وقتی رئیس‌الوزراء، وزیر امور خارجه، و دیگر اعضای کابینه تهدید به استعفا کردند، و به نظر رسید که بار دیگر از سپهدار تقاضای تشکیل کابینه خواهد شد، پیشنهاد نایب‌السلطنه در ۲ سپتامبر ۱۹۱۱ [۱۱ شهریور ۱۲۹۰] با اکثریت آراء به تصویب رسید.[۴۸]

مفاد برنامهٔ نایب‌السلطنه عمدتاً به قصد کاهش حقوق مدنی مصرّح در قانون اساسی و متمّم آن، و افزایش اختیارات کابینه بود. در مادهٔ شمارهٔ ۲ این برنامه شرایطی برای تجدید

نظر در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود - که بارکلی آن را گامی در جهت افزایش اختیارات نایب‌السلطنه و کاهش "تفوق" مجلس تعبیر کرد. مادهٔ ۳ به وزیران حق اقدام علیه "افراد" یا نهادهای "غیر مسئول" را که در کار کابینه اخلال می‌کردند می‌داد و به وزیران اجازه می‌داد تا کسانی را که در "اجتماعات مخفی به قصد گمراهی مردم یا بی‌اعتبار کردن حکومت" فعالیت می‌کنند مجازات کنند. مادهٔ ۴ ناظر به تقویت "قدرت مرکزی" و ممانعت از "عدم تمرکز نامطلوب و هرج و مرج اداری" بود. برنامهٔ جدید اختیارات انجمنهای مردمی و نیز انجمنهای ایالتی و ولایتی را کاهش می‌داد، و در آن آمده بود که "قوانین حاکم بر انجمنهای ایالتی و ولایتی" باید عوض شوند. کابینه اختیار یافت که انجمنها را تا تصویب قوانین جدید منحل کند. مادهٔ ۵ از دولت می‌خواست که به "هر نوع سوء استفاده ناشی از سوء تعبیر قوانین" خاتمه دهد و این "سوء استفاده‌ها" را شامل تعابیر حقوقی که مبتنی بر "قوانین خارجی" بود (یعنی حقوق دموکراتیک وسیعتری را طلب می‌کرد) نیز می‌دانست. و سرانجام، هدف مادهٔ ۱۰ مصالحه با روسیه و نیز بریتانیا بود، که این امر از حمایت قوی وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه، برخوردار بود.[۴۹]

نایب‌السلطنه و کابینه‌اش به این علت توانستند برنامهٔ مورد نظر خود را پیش ببرند که محمدعلی میرزا هنوز در خاک ایران بود.[۵۰] اما به محض اینکه محمدعلی میرزا اخراج شد، دموکراتها و شوستر بار دیگر بر اوضاع مسلط شدند زیرا افتخار شکست دادن قوای شاه سابق متعلق به آنها بود. در عین حال، حکومت روسیه که از ناکام ماندن نقشه‌هایش در بازگرداندن محمدعلی میرزا برآشفته شده بود، مبارزهٔ تهاجمی‌تری را علیه شوستر و دموکراتها آغاز کرد و حرکتهای تهدیدآمیزی علیه تهران انجام داد. مجموعهٔ این عوامل سبب حمایت مجدد از دموکراتها در مجلس شد و به آنها اکثریتی داد که به تصویب قانون انتخابات جدید و آزادانه‌تری انجامید.

قانون جدید در ۲۲ اکتبر [۲۸ مهر]، به رغم مخالفت ناصرالملک نایب‌السلطنه، به تصویب رسید.[۵۱] مهمترین تغییر در این قانون، برقراری حق رأی همگانی (مردان)، انتخابات مستقیم، و حذف شرط تمکّن برای رأی دهندگان بود. تعداد نمایندگان آذربایجان (نوزده نفر) و تهران (پنجاه نفر) فرقی نمی‌کرد، اما تعداد نمایندگان فارس از هشت نفر به سیزده نفر افزایش یافت، که این بازتاب توجه مجلس به ناآرامیهای قومی جنوب بود. در

مورد کسانی که در وقایع ماه اوت [مرداد] از محمدعلی میرزا حمایت کرده بودند نیز تصمیم‌گیری شد. کسانی که "علیه حکومت مشروطه و استقلال کشور" اقدام کرده بودند از شرکت در انتخابات محروم شدند.[۵۲] تعداد کل نمایندگان مجلس از ۱۲۰ نفر به ۱۳۶ نفر افزایش یافت. باز هم نمایندگان در مورد سه موضوع وقت بسیار صرف کردند : ۱. تعداد نمایندگان ایالتها و ولایتها؛ ۲. تعداد نمایندگان غیر مسلمان، بخصوص ارمنیان، که در اعادهٔ رژیم مشروطه آنهمه سهم داشتند؛ و ۳. روش و چگونگی محروم کردن مرتدان (یعنی بابیان ازلی و بهاییان). وکیل‌الرعایا، نمایندهٔ همدان، دوبار سعی کرد از محدودیتهای قانون انتخابات بکاهد اما موفق نشد. او پیشنهاد داد که حداقل سن رأی دهندگان به پانزده سال کاهش یابد، زیرا بسیاری از جوانان در نهضت انقلابی مناصب رهبری داشتند. وکیل‌الرعایا خواستار اعطای حق رأی به زنان نیز شد، که این پیشنهاد بسیاری از اعضای مجلس را ناراحت کرد و در روزنامهٔ *تایمز* لندن از آن به عنوان رویدادی خارق‌العاده یاد شد.[۵۳]

در اوایل نوامبر ۱۹۱۱ [آبان ۱۲۹۰] قانون جدید آموزش عمومی نیز به تصویب رسید. متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] آموزش همگانی رایگان را مقرر کرده بود و تمام نهادهای آموزشی را زیر نظر وزارت علوم و هنر قرار داده بود (مادهٔ ۱۸)، و به این ترتیب به قدرت دیرپای تشکیلات روحانی بر بیشتر نهادهای آموزشی خاتمه داده بود. قانون ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] که اختصاصاً به آموزش ابتدایی می‌پرداخت، این شرایط را تقویت کرد. سوسیال دموکراتها در بیشتر این بحثها غلبه داشتند. کودکان همهٔ طبقات و اقوام از حق آموزش عمومی اجباری برخوردار شدند (مادهٔ ۸). در روستاها هزینه‌ها به عهدهٔ مالکان و سکنه بود (مادهٔ ۲۲). دیگر برای تصدّی مشاغل دولتی، دیپلم مدارس لازم بود.

همانند متمم قانون اساسی، در این قانون جدید نیز عبارتهای صریحی گنجانده شد تا قانون از نظر علما مقبول‌تر بنماید. حکومت حق ممنوع کردن متنهای "مضر برای محصلان و خلاف اخلاق" و دین را برای خود محفوظ دانست (مادهٔ ۱۴). مجلس در این مورد نیز بحث کرد که حکومت برای محصلان غیر مسلمانی که در شهرهایی با اقلیتهای مذهبی بزرگ و مختلف زندگی می‌کنند مدارسی تأسیس کند، اما این موضوع به تصویب نرسید (مادهٔ ۸).[۵۴]

چند گام مقدماتی نیز برای ایجاد نظام قضایی مدنی، به نحوی که با اختیارات علما در مسائل مذهبی و خانوادگی تعارض نداشته باشد، برداشته شد. در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] در

تهران چهار دادگاه مدنی تشکیل شد : یک دادگاه برای دعاوی ملکی و مالی، یک دادگاه جنایی، یک دادگاه تظلمات، و یک دیوان عالی استیناف (که این یکی فقط روی کاغذ وجود داشت).[۵۵] باید یادآور شد که تلاش برای ایجاد نظام حقوقی مدوّن و مدنی در سال ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] نه تنها با مخالفت روحانیان ضد مشروطه بلکه با مخالفت چندین روحانی مشروطه خواه مواجه شده بود، بخصوص بهبهانی که ایجاد دادگاههای جدید را رخنه‌ای در قلمرو سنتی علما به حساب می‌آورد.

در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۱۱ [۲۱ تیر ۱۲۹۰]، مشیرالدولهٔ رئیس‌الوزراء وزارتخانهٔ جدید عدلیه را تشکیل داد و با راهنمایی آدولف پرنی، حقوقدان فرانسوی، مجموعه قوانین موقت مدنی را ارائه کرد. این قوانین حدود اختیارات دادگاههای مدنی و شرعی را مشخص می‌کرد، و گامی ملایم به سوی استقرار نظام قضایی مدنی به شمار می‌رفت. چارچوب چنین قوانینی نهایتاً در سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷]، زیر نظر علی‌اکبر داور، وزیر عدلیهٔ رضاشاه، برقرار شد.[۵۶]

قضیهٔ منزل شعاع‌السلطنه

اتحاد و همکاری شوستر و دموکراتها، افزایش نفوذ دموکراتها در مجلس، و احتمال روی کار آمدن دولت جدید و لیبرال دموکراتها در تهران، دیپلوماتهای روسیه و بریتانیا را گوش به زنگ کرد. بارکلی با آنکه قبول داشت حکومت دموکراتها می‌تواند به خوبی با شوستر کار کند و اصلاحات او را به اجرا در آورد، از احتمال وقوع چنین امری هراسان بود. اما تنشهای موجود میان شوستر و کابینهٔ صمصام‌السلطنه مزمن بود و تنها گزینهٔ قابل تصوّر "احتمال ناخوشایند و خطرناکِ روی کار آمدن کابینه‌ای از ملیّونِ افراطی" بود که "هر قدر خطرناک و دردسر ساز باشند تنها کسانی در ایران هستند که روحیهٔ واقعی اصلاحات در آنها حاکم است."[۵۷]

دیپلوماتهای روسیه از این هم بیشتر احساس خطر کردند. آناتولی نراتوف، معاون وزارت امور خارجهٔ روسیه، اعلام کرد که رویارویی بین روسیه و ایران اجتناب ناپذیر است، زیرا شوستر منافع دو قدرت خارجی را در نظر نمی‌گیرد و بارها قرارداد ۱۹۰۷ را نادیده انگاشته است؛ و اگر شوستر "به تدریج" اصلاحات خود را پیش نبرد، اوضاع وخیمتر خواهد شد.[۵۸]

با توجه به سابقهٔ خصومت شوستر و حکومت روسیه، می‌توان دریافت که چرا رویارویی ظاهراً جزئی بر سر منزل یک شاهزادهٔ قاجار به سرعت تبدیل به مناقشهٔ بین‌المللی مهمی شد. مناقشه بر سر کنترل املاک شعاع‌السلطنه سبب شد که ژاندارمری خزانه (تشکیلاتی که شوستر ایجاد کرده بود) با بریگاد قزاق (که محمل سلطهٔ روسیه بر ایران بود) رویارو شود و این علامت مقابلهٔ مستقیم با جناح نظامی امپریالیسم روسیه در ایران به شمار می‌آمد.

شعاع‌السلطنه، از برادران جوانتر شاه سابق، از قشون‌کشی محمدعلی میرزا برای باز پس گرفتن تخت و تاج در یک ماه پیشتر از آن حمایت کرده بود. در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۱ [۲۱ مهر ۱۲۹۰] مجلس به مجازات این همدستی، فرمان ضبط اموال شعاع‌السلطنه و برادرش سالارالدوله را صادر کرد. سفارتخانه‌های خارجی از اقدام خزانه مطلع شدند. به آنها اعلام شد که اگر این دو شاهزاده به وام دهندگان خارجی بدهکار باشند، حکومت ایران خود برای تصفیه حساب اقدام می‌کند.[۵۹]

اما وقتی ژاندارمهای شوستر به منزل شعاع‌السلطنه رفتند تا صورت برداری کنند، با ممانعت اعضای بریگاد قزاق مواجه شدند که از سوی ایوان فدوروویچ پوخیتونوف، سرکنسول روسیه، اعزام شده بودند.[۶۰] روز بعد، شوستر ژاندارمهای بیشتری برای تصرف محل سکونت شعاع‌السلطنه اعزام کرد. این بار پوخیتونوف شخصاً مداخله کرد و فرمان داد که ژاندارمها را بازداشت کنند.[۶۱]

از آنجایی که شعاع‌السلطنه تبعهٔ روسیه نبود، مداخلهٔ پوخیتونوف به جانبداری از او طبق هرگونه معیار بین‌المللی جنبهٔ غیر قانونی داشت. حکومت روسیه که در این قضیه از پوخیتونوف حمایت می‌کرد، برای توجیه اقدام او مدعی شد که اموال شعاع‌السلطنه در گرو یک بانک روسی است.[۶۲] همه در تهران می‌دانستند که مدرک مورد استناد حکومت روسیه قلّابی است و در سال ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] به منظور حفظ اموال شاهزادهٔ قاجار جعل شده است. اما شوستر راه قانونی برای اثبات این امر نداشت.

نراتوف به پوکلفسکی - کوزیل که لیبرال‌تر بود توصیه کرد که او هم خط مشی مواجهه آمیز پوخیتونوف را اتخاذ کند که خط مشی اصلی حکومت روسیه در آن زمان بود. روسیه از حکومت ایران انتظار سه اقدام را داشت : ۱. تعویض ژاندارمها در مِلک شعاع‌السلطنه با اعضای بریگاد قزاق، ۲. عذرخواهی رسمی به خاطر رفتار ژاندارمها با سرکنسول روسیه، و

۳. پس گرفتن تقاضای عزل پوخیتونوف. نراتوف همچنین به پوکلفسکی -کوزیل یادآور شد که باید حکومت ایران را به این رفتار وادار سازد، "بدون وارد شدن به موضوع جعلی بودن مدرک بانک، زیرا کاملاً واضح است که ما هیچوقت نمی‌پذیریم که این سند جعلی است."[۶۳]

شوستر با استفاده از یک منبع مهم، ادعاهای روسیه را باطل کرد. یکی از همسران شعاع‌السلطنه، به رغم خطرهایی که خود و خانواده‌اش را تهدید می‌کرد، نسخه‌ای از وصیت‌نامهٔ شوهر خود را مخفیانه در اختیار شوستر قرار داد. در این وصیت‌نامه، فهرست مفصّل اموال و بدهیهای شعاع‌السلطنه آمده بود. شوستر توانست بر اساس این مدرک ادعای روسیه بر محل سکونت شعاع‌السلطنه را رد کند، اما این پایان ماجرا نبود.[۶۴]

در این زمان مسائل دیگری هم مطرح بود. روسها نگذاشته بودند که شوستر برای احداث راه‌آهن از برادران سلیگمن وام بگیرد. از سوی دیگر، شوستر ملّاکان و سیاستمداران متموّل را تحت فشار قرار داده بود تا مالیاتهای معوقهٔ خویش را بپردازند، و بسیاری از این افراد، مانند علاءالدوله، متحد صمیمی حکومت روسیه بودند. حکومت روسیه خواهان معافیت ویژه برای افراد تحت‌الحمایهٔ خود بود. اما شوستر این تقاضا را نادیده گرفت و به مالیات‌گیری ادامه داد. خزانه تقویت شد، اما سیاستمداران محافظه‌کار بر دشمنی خود با شوستر و دموکراتها افزودند و حمایت خود را از سیاستهای روسیه در ایران تشدید کردند.

نامهٔ شوستر به *تایمز* لندن

شوستر که با مخالفت دو قدرت خارجی در انتخاب استوکس به فرماندهی ژاندارمری خزانه مواجه شده بود و مذاکراتش با برادران سلیگمن نیز در اثر کارشکنی دو قدرت بی‌نتیجه مانده بود، با *تایمز* لندن و خبرگزاری رویتر مصاحبه‌ای انجام داد. او در این مصاحبه جنجالی را که حکومت روسیه بر سر انتخاب استوکس به راه انداخته بود تماماً شرح داد و از "سکوت کامل انگلستان" در این قضیه شکوه کرد. وقتی *تایمز* اتهامهای شوستر را "نامنصفانه" خواند، شوستر پس از مشاوره با چند همکار ایرانی، نامهٔ سرگشاده‌ای به این روزنامه نوشت که در ۱۰ و ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱ [۱۷ و ۱۸ آبان ۱۲۹۰] به چاپ رسید.[۶۵]

نامهٔ شوستر سیاستهای دو قدرت خارجی را از زمان ورود او به ایران به طور کامل افشا

می‌کرد. او دو قدرت خارجی و بخصوص روسیه را متهم کرد به اینکه از هر فرصتی برای اخلال در برنامهٔ اصلاحات استفاده می‌کنند؛ جزئیات مشخصی را از همکاری حکومت روسیه با نیروهای یاغی محمدعلی میرزا ارائه داد و هر دو دولت روسیه و بریتانیا را به حمایت و یاری شاه سابق متهم کرد. تنها امید برای اجرای سیاست اصلاحات عمده در ایران عبارت بود از استقرار "حکومت مرکزی نیرومند، به طوری که فرمانهایش در دورترین نقاط کشور جاری باشد." تا وقتی که دو قدرت عمداً بنیهٔ مالی کشور را از بین می‌برند و نمی‌گذارند کسی اصلاحات عمده را به اجرا در آورد، این امر محال است.

نامهٔ شوستر تأثیر قدرتمندانه‌ای در محافل لیبرالی اروپا گذاشت. پارلمنت بریتانیا از وزارت خارجه و ادوارد گری، به خاطر خط مشی حمایت از اقدامهای روسیه در ایران، انتقاد کرد. اما از نظر دیپلوماتهای روسی و بریتانیایی، شوستر باز هم عرف دیپلوماتیک را زیر پا نهاده بود و قضیه را مستقیماً در محافل بین‌المللی مطرح کرده بود. بارکلی به گری نوشت که شوستر قصد دارد بعد از این نامه به روزنامهٔ *تایمز*، نامهٔ دیگری با "جزئیات بیشتر دربارهٔ سیاست بریتانیای کبیر و روسیه در ایران" ارسال کند، و هشدار داد که "وضع حاکم در تهران به صورتی است که افراطیون و خزانه‌دار کل با یکدیگر همکاری می‌کنند."[۶۶]

شوستر، بدون واهمه از حمله‌هایی که به او می‌شد، باز هم چندین تبعهٔ بریتانیا را به منصبهایی در خزانه، هم در شمال و هم در جنوب، منصوب کرد. لکافر را که بریتانیایی بود و به خاطر هواداری‌اش از دموکراتها شهرت داشت، به خزانه‌داری تبریز گماشت. لکافر که برای وزارت امور خارجهٔ ایران کار کرده بود هم به ضدیت با روسیه شهرت داشت و هم به شرکت در "نهضت انقلابی ملی".[۶۷]

حکومت روسیه به دو انتصاب قبلی شوستر در جنوب، یعنی در اصفهان و شیراز، رضایت داده بود؛ اما انتصاب لکافر را به خزانه‌داری شورشی‌ترین منطقهٔ کشور، یعنی آذربایجان، که جزو "حوزهٔ نفوذ" روسیه بود، "خصومتی علیه روسیه" و کاملاً غیر قابل قبول می‌دانست، و گری با این واکنش موافقت نمود. رویارویی با بریگاد قزاق در منزل شعاع‌السلطنه، انتصاب لکافر به خزانه‌داری تبریز، و بخصوص نامهٔ شوستر به *تایمز* ظاهراً حکومت روسیه را متقاعد کرد که تنها راه حل مسائلی که شوستر ایجاد کرده بود مداخلهٔ نظامی مستقیم در ایران است. کابینهٔ صمصام‌السلطنه با اخراج شوستر مخالفتی نداشت، اما

خزانه‌دار کل در مجلس از پشتیبانی قدرتمندانهٔ دموکراتها برخوردار بود. مجلس در ۲ نوامبر [۹ آبان] قانون جدیدی را به تصویب رساند که به موجب آن شوستر اختیار یافت ده دستیار دیگر امریکایی استخدام کند.[۶۸]

اولتیماتوم روسیه و مقاومت مجلس

در ۱۰ نوامبر [۱۷ آبان]، همان روزی که نامهٔ شوستر در بریتانیا منتشر شد، حکومت روسیه از کابینهٔ ایران خواستار عذرخواهی رسمی به خاطر قضیهٔ شعاع‌السلطنه شد. چنان که دیدیم، پوکلفسکی -کوزیل نیز از مجلس خواسته بود ژاندارمهای منزل شعاع‌السلطنه را با بریگاد قزاق تعویض کند و تقاضای احضار پوخیتونوف (سرکنسول) را پس بگیرد.[۶۹]

ادوارد گری که از نامهٔ شوستر و انتقادهای بعدی پارلمنت بریتانیا از سیاستهای وزارت امور خارجهٔ بریتانیا برآشفته بود، فرصت را برای خلع شوستر مساعد یافت. او از حکومت روسیه خواست تا به عوض اشغال ایران و براندازی حکومت مشروطه راه دیگری را پیش گیرد. گری پیشنهاد کرد که "دشواری واقعی و قابل توجه همان سیاست ضد روسی شوستر در شمال ایران است و به نظر من، حکومت روسیه باید دعاوی خود را علیه این سیاست اقامه کند. آیا روسیه نمی‌تواند شکایتهای خود علیه شوستر را تنظیم کند و تقاضای رسمی خود را در مورد این شکایتها مطرح نماید؟"[۷۰]

نراتوف که از اظهار نظر گری در مورد اخراج شوستر دلگرم شده بود، جواب داد که برای حکومت روسیه اقامهٔ دعوی رسمی علیه انتصاب لکافر در تبریز مشکل است زیرا این امر "مداخله در امور داخلی ایران" تلقی می‌شود، و حکومت روسیه می‌خواهد تقاضای اخراج شوستر را بر این اساس طرح کند که او "باید مسئول اقدامهای ژاندارمهای خودش باشد".[۷۱] نراتوف از واکنش حکومت امریکا هم آسوده‌خاطر شد، زیرا گیلد، سفیر امریکا در سنت‌پترزبورگ، به او اخراج شوستر را توصیه کرد و گفت که ایالات متحده از رفتار شوستر در ایران به هیچ روی خرسند نیست و "هیچ علاقه‌ای به سرنوشت شوستر" ندارد.[۷۲] به این ترتیب، زمینه‌ها چیده شد، زیرا بریتانیا، روسیه و ایالات متحده هر سه توافق داشتند که برنامه‌های اصلاحی شوستر مخلّ منافع اقتصادی و سیاسی دو قدرت بزرگ در ایران است و شوستر باید برکنار شود.

در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱ [۲۴ آبان ۱۲۹۰] حکومت روسیه مناسبات دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد و اعلام داشت که نیروهای بیشتری به ایران اعزام می‌کند، و به این ترتیب، در واقع به ایران اعلان جنگ داد. دیپلوماتهای ایرانی از گری خواستند تا وساطت کند و به بحران روابط با روسیه پایان دهد.[۷۳]

دورهٔ دو سالهٔ مجلس در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۱ [۲۱ آبان ۱۲۹۰] به پایان می‌رسید، اما به دلیل بحران بین‌المللی، مجلس با تشویق ایالتها رأی به تمدید دورهٔ کار خود برای شش ماه دیگر داد.[۷۴] در ۲۲ نوامبر [۲۹ آبان] کابینهٔ سازشکارتری توسط صمصام‌السلطنه تشکیل شد، اما فقط چهار عضو این کابینه برای مجلس قابل قبول بود. ائتلاف قدیمی محافظه‌کارانه‌ای که حول حزب اعتدالیون شکل گرفته بود جای خود را به اکثریت لیبرال‌تری در مجلس به رهبری دموکراتها داد. "اکثریت تصنعی اعتدالیون در مجلس از بین رفته است و دموکراتها با الحاق عده‌ای از نمایندگان که قبلاً بین دو حزب نوسان داشتند، در حال حاضر اکثریت را در اختیار دارند."[۷۵]

نراتوف به یک توافق مبهم قبلی با مجلس و وزیر امور خارجه، وثوق‌الدوله، استناد کرد. او علناً در صدد اشغال تهران بود. به طور خصوصی به پوکلفسکی گفت :

> اگر حکومت فعلی ایران این تقاضاها را غیر قابل قبول بداند، یا به علت مخالفت رادیکالها، انجام آنها را ناممکن اعلام کند، باید قشونی را به تهران بفرستیم، از نایب‌السلطنه بخواهیم که وزیران را عزل کند و کابینهٔ جدیدی تشکیل دهد که قبل از هر چیز مجلس غیر قانونی فعلی را منحل کند و فرمان انتخابات جدید و کاملاً قانونی را با تشکیل همزمان مجلس سنا صادر کند، و سپس شوستر را اخراج کند و بقیهٔ درخواستهای ما را به اجرا درآورد... اگر مجلس از فرمان انحلال سرپیچی کند، باید به زور و به طریقی که در اوضاع داخلی صحیح بنماید مجلس را مجبور کنیم. در صورت استعفای نایب‌السلطنه باید ضمن توافق با انگلیسیها کسی را بگماریم که اقدامهای فوق را مطابق میل ما به اجرا درآورد.[۷۶]

در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۱ [۲۹ آبان ۱۲۹۰] که صدها سرباز روس وارد رشت شدند، نراتوف شرایط جدیدی به شرایط قبلی افزود و به جورج بوکانن، سفیر بریتانیا در سنت‌پترزبورگ، گفت که چون نیروهای روسیه در خاک ایران هستند دیگر عقب نشینی نخواهند کرد مگر

آنکه حکومت ایران متقبل شود که هزینهٔ این قشون‌کشی را بپردازد؛ در نبود چنین تضمینی، سربازان به تهران روی خواهند آورد و شوستر را عزل خواهند کرد.[۷۷] حکومت روسیه یک تقاضای دیگر هم به تقاضاهای قبلی خود اضافه کرد- اینکه بدون مشاورهٔ قبلی با دو قدرت بزرگ خارجی، ایرانیان حق ندارند مستشاران خارجی استخدام کنند.[۷۸]

بحران سیاسی ایران بازتابهای مهمی در عرصهٔ بین‌المللی داشت. گری که از تقاضای روسیه در مورد اخراج شوستر حمایت کرده بود (و اساساً خودش پیشنهاد دهندهٔ این امر بود)، از اینکه روسیه ایران را اشغال کند نگران شد. این به معنی نقض قرارداد ۱۹۰۷ و نیز شکست سیاست خارجی گری می‌بود. گری به کنت آلکساندر بنکندورف، سفیر روسیه در لندن، گفت که اگر روسیه ایران را اشغال کند استعفا خواهد داد.[۷۹]

در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۱ [۱ آذر ۱۲۹۰]، وزیر امور خارجهٔ ایران عذرخواهی رسمی ایران را به حکومت روسیه اعلام کرد. اما دومین اولتیماتوم روسیه دیگر تنظیم شده بود. روسیه اینک می‌گفت که چون تهران به سرعت تسلیم تقاضای عذرخواهی قبلی نشده بود، و چون نامهٔ شوستر وسیعاً به زبان فارسی پخش شده است، حکومت روسیه تقاضای اخراج شوستر را دارد و می‌خواهد که حکومت ایران "پیمان روسیه - بریتانیا را با فرمولی که قبلاً بریتانیای کبیر و روسیه دربارهٔ آن توافق کرده‌اند" به رسمیت بشناسد.[۸۰] تقاضاهای دیگر نراتوف، معاون وزارت امور خارجهٔ روسیه، عبارت بود از ۱. اخراج شوستر و لکافر، ۲. تعهد حکومت ایران به اینکه بدون "رضایت" دو قدرت، هیچ مستشار خارجی برای هیچ سِمت دولتی استخدام نکند، و به علاوه، این مستشاران تبعهٔ قدرتهای کوچکتر باشند، و ۳. پرداخت ۱۵۰ هزار روبل به جبران هزینهٔ لشکرکشی حکومت روسیه. در این زمان صدها پیاده و سواره و یکصد قزاق در انزلی مستقر بودند.[۸۱]

حکومت ایران که از شدّت و حدّت این اولتیماتوم دوم یکه خورده بود بار دیگر برای صلاح اندیشی به بارکلی روی آورد. گری به بنکندورف (سفیر روسیه در لندن) اطلاع داد که با دو تقاضای اول که به حاکمیت ایران مربوط می‌شود هیچ گونه مخالفتی ندارد، اما با تقاضای سوم که تأثیر مستقیم بر سیاست بریتانیا در جنوب می‌گذارد مخالف است. بهای گزافی که روسها تقاضا کرده بودند برای ایران بسیار سنگین بود و کشور را از اعادهٔ امنیت در راههای تجاری جنوب عاجز می‌کرد.[۸۲]

گری همچنین تقاضا کرد که روسها پایتخت را اشغال نکنند، بلکه در صورت ناچاری و به عنوان آخرین حربه، نیروهای خود را به تهران ارسال دارند. هم گری و هم بوکانن این گمان را هم داشتند که مبادا روسها بخواهند شاه سابق را برگردانند. تردید آنها موقعی بیشتر شد که نراتوف قول نداد که محمدعلی میرزا را برنمی‌گرداند. نراتوف حتی گفت که "نهضتی مردمی" در حمایت از شاه سابق وجود دارد و روسها مانع آن نمی‌شوند.[۸۳]

مقاومت مجلس در برابر اولتیماتوم

کابینه براساس مذاکراتی که با سفارت بریتانیا انجام داده بود، و نیز طبق توصیهٔ گری، اولتیماتوم روسیه را دربست پذیرفت. وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه، مشتاق مصالحهٔ سریع بود، اما مجلس رضایت نمی‌داد. مجلس شرایط اولتیماتوم را به معنی انقیاد در برابر قدرت بیگانه می‌دانست و لذا آن را غیر قابل مذاکره تلقی می‌کرد.[۸۴]

در اول دسامبر ۱۹۱۱ [۸ آذر ۱۲۹۰]، مجلس به اتفاق آراء اولتیماتوم روسیه را رد کرد؛ و در واقع به دولت صمصام‌السلطنه رأی عدم اعتماد داد. وثوق‌الدوله استعفای خود را تسلیم کرد، هر چند که پنج روز بعد ابقاء شد. سلیمان اسکندری، رهبر دموکراتها، در مجلس اعلام کرد که "استقلال کشور چیزی نیست که حق داشته باشیم از آن چشم بپوشیم یا واگذار کنیم. این حق نسلهای بعدی ماست." شیخ محمد خیابانی، نمایندهٔ طرفدار دموکراتها، با تقاضای وثوق‌الدوله در مورد مصالحه مخالفت نمود. او از نمایندگان خواست تا استقلال و تمامیت کشور را حفظ کنند و در واقع احساسهای اکثریت را به زبان آورد که هر چند از احتمال لشکرکشی روسیه می‌ترسیدند، پایان دادن به حکومت مشروطه به دست خود را نیز غیر ممکن می‌یافتند.[۸۵]

در این زمان بیش از دو هزار و پانصد سرباز روسیه در رشت مستقر بودند و افسران روس با پیش‌بینی اشغال طولانی منطقه خانه‌هایی را در رشت و انزلی اجاره می‌کردند. وقتی خبر اشغال گیلان و طوالش به تهران رسید، موج اعتراض همگانی بلند شد. بیش از پنجاه‌هزار مرد و زن و کودک به خیابانهای تهران ریختند و در تعدادی از شهرها تظاهرات برپا شد. بسیاری از انجمنها احیاء شدند یا فعالیت خود را تشدید کردند. شوستر که شاهد افزایش فعالیت انجمنها بود، نوشت "انجمنها که در سالهای قبل نقشی بسیار مهم و قهرمانانه در

مبارزهٔ ایران در راه مشروطیت بازی کرده بودند، از موجودیت نیفتاده‌اند. وقتی مشروطیت در خطر نبود منفعل بودند، اما هنگامی که ایده‌هایشان مورد تهدید قرار گرفت با قدرت وارد عمل شدند.″[۸۶]

در مشهد، ″مهاجران قفقازی، انقلابیون محلی و روحانیان″ آمادهٔ مقاومت مسلحانه شدند. در تهران، دموکراتها ندای مقاومت مسلحانه سر دادند و مردم رفته‌رفته مسلح شدند. تحریم اجناس و خدمات اروپایی در شمال و جنوب آغاز شد. مردم پایتخت استفاده از نفت وارداتی را به عنوان سوخت چراغها متوقف کردند و به شمع روی آوردند. تراموای بلژیکی (ماشین دودی تهران - شهرری) روزهای متمادی خالی ماند، زیرا مردم گمان می‌کردند که متعلق به روسهاست. در شیراز اجناس بریتانیایی تحریم شد. مردم به تبعیت از سنن نهضتهای اعتراضی هند، از پارچهٔ بریتانیایی استفاده نکردند و به منسوجات داخلی روی آوردند. در تهران

> خیل جوانان، محصلان و زنان خیابانها را پر کرد. مسافران بی‌خبر را از واگنها پیاده می‌کردند، شیشهٔ مغازه‌هایی را که هنوز اجناس روسی در ویترین آنها بود می‌شکستند، و مراقب بودند که کسی چای ننوشد زیرا چای از روسیه وارد می‌شد (هر چند که در هند تولید می‌شد) و در مقابل در سفارتهای خارجی رژه رفتند و از نمایندگان قدرتهای جهان خواستار عدالت در مورد مردمی شدند که به استیصال افتاده بودند.[۸۷]

علمای مشروطه خواه که اشغال خارجی و خاتمهٔ مشروطیت را نامحتمل نمی‌دیدند، از تحریمها حمایت کردند. در شیراز کلیه معاملات تجاری با قشون بریتانیا را تحریم کردند. مجتهدان اسکناسهای بانک بریتانیا را در شیراز نجس اعلام کردند و هر روز بیست هزار تومان اسکناس را به بانک برگرداندند. مجتهدان نجف و کربلا در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ [۱۹ شهریور ۱۲۹۰] فرمان جهاد دادند.[۸۸]

شوستر انتصاب لکافر، هیکاک و شیندلر را ملغی کرد، و به خدمت استوکس نیز پایان داد. استوکس در ۱۴ دسامبر [۲۲ شهریور] ایران را ترک گفت و به لندن رفت و سرانجام به هنگ خود در هند بازگشت. اما خود شوستر تا آخرین لحظه‌ها به یاری دموکراتها ادامه داد.[۸۹] اهالی تهران با کمبود نان مواجه بودند که با مداخلهٔ مستقیم شوستر موقتاً برطرف

شد.[۹۰] اعضای چهار حزب عمده، اعتدالیون، دموکراتها، اتفاق و ترقی، و داشناکها، نیروی مقاومتی متشکل از حدود دو هزار بختیاری، سیصد ارمنی تحت فرمان یفرم خان، و هزار و صد عضو ژاندارمری خزانهٔ شوستر برپا کردند. اما شوستر توصیه کرد که از رویارویی علنی با قوای روسیه اجتناب شود، زیرا احساس می‌کرد که در جنگ با ارتش پانزده هزار نفری روس امکان موفقیت وجود ندارد. در عوض، خواستار مقاومت منفی مردم شد.[۹۱]

دو قدرت خارجی مشغول مذاکره در مورد اشغال ایران توسط روسیه بودند. بارکلی شرایطی را مطرح کرد که مناسبات دوستانهٔ بریتانیا و روسیه را حتی در صورت اشغال شمال ایران توسط روسیه نیز تأمین کند : ۱. حکومت روسیه بپذیرد که شاه سابق را برنگرداند، زیرا سبب خشم همگانی چه در ایران و چه در اروپا، و بخصوص پارلمنت بریتانیا، می‌شد که فکر گری را سخت به خود مشغول داشته بود؛ ۲. شوستر با کسی که مورد قبول دو قدرت باشد، احتمالاً مورنارد بلژیکی، عوض شود؛ ۳. بعد از تخفیف بحران، وام قابل توجّهی برای ترمیم اقتصادی و سیاسی به ایران داده شود؛ ۴. روسها در موضوع غرامت پافشاری نکنند، چون افزایش فشار مالی بر ایران فقط به منافع بریتانیا لطمه می‌زند؛ و سرانجام، ۵. اشغال خاک ایران موقت باشد و به محض اعادهٔ نظم در شمال ایران خاتمه یابد.[۹۲]

نراتوف تقاضا کرد که علاوه بر عزل شوستر، اختیارات خزانه‌دار کل نیز کاهش یابد. منظور او قانون ۱۳ ژوئن [۲۲ خرداد] بود که طبق آن شوستر اختیارات فوق‌العاده گرفته بود. دو قدرت خارجی در مورد ترکیب کابینهٔ جدید در تهران نیز بحث کردند. به جبران اینکه نراتوف از بازگشت محمدعلی میرزا چشم می‌پوشید، گری حاضر بود کابینه‌ای را پیشنهاد کند که "نسبت به روسیه حسن نیت داشته باشد."[۹۳]

متّحدان داخلی

حکومت روسیه به متحدانی در داخل ایران نیز پشتگرم بود که با اصلاحات شوستر و دموکراتها مخالفت می‌کردند. رهبران بختیاری که مناسب دوستانهٔ دراز مدت با بریتانیا داشتند، با حکومت روسیه نیز روابطی را آغاز کردند. خصومت صمصام‌السلطنه با دموکراتها موضوعی مخفی نبود و رأی مجلس در اول دسامبر [۹ شهریور] رئیس‌الوزراء و دموکراتها را رویاروی یکدیگر قرار داد. صمصام‌السلطنه یک بار تهدید کرد که افراد

بختیاری‌اش دموکراتهای دردسر ساز را خواهند کشت.[۹۴]

سردار اسعد در ۳ دسامبر ۱۹۱۱ [۱۱ شهریور ۱۲۹۰] از سفر اروپا برگشت و هدایت اوضاع را به دست گرفت. او خواهان مصالحهٔ فوری با روسیه بود و پیشنهاد کرد که اعضای حزب اعتدالیون در مجلس استعفا دهند، یا مجلس را به حالت تعلیق در آورند. ولی بارکلی می‌ترسید که در صورت کودتای بختیاری علیه مجلس، یفرم خان (رئیس پلیس) از مجلس حمایت کند.[۹۵] در نتیجه، سردار اسعد متوجه یفرم خان شد و تلاش کرد حمایت او را علیه مجلس جلب کند. روسها نیز به حمایت از قاجاریه ادامه می‌دادند و به سردار اسعد به دیدهٔ تردید می‌نگریستند، زیرا اولاً بختیاریها روابط صمیمانه‌ای با بریتانیا داشتند و ثانیاً ممکن بود سردار اسعد مدعی تاج و تخت شود.

وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه، و برادرش قوام‌السلطنه، وزیر مالیه، نیز از اصلاحات شوستر ناراضی بودند. این دو که زمانی لیبرال محسوب می‌شدند، به دلیل هراس از سیاستهای اصلاح طلبانهٔ شوستر هر چه بیشتر به راست گراییدند. انتصاب لکافر تأثیر مستقیمی بر ثروت خانوادگی آنها داشت، زیرا پدرشان مالیات بگیر اصلی آذربایجان بود، و آذربایجان هم ایالتی بود که به گفتهٔ شوستر، در آن یک میلیون تومان مالیات در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۰ [۱۲۸۹-۱۲۹۰] حیف و میل شده بود.[۹۶]

کابینه می‌خواست اولتیماتوم دوم روسیه را با تغییراتی بپذیرد. موافقت کرد شوستر را عزل کند و غرامتی کوچک برای هزینهٔ لشکرکشی حکومت روسیه بپردازد.[۹۷] اما مجلس از حکومت روسیه خواست که تقاضای دوم را تعدیل کند تا استقلال مجلس در امور خارجی به طور فاحش نقض نشود.

طی سه هفتهٔ بعدی کابینه کوشید حمایت مجلس را در قبول اولتیماتوم روسیه جلب کند، ولی بیفایده بود. طبق پیشنهاد قبلی سردار اسعد، از بیست عضو حزب اعتدالیون خواسته شد تا از نمایندگی مجلس کناره بگیرند، تا حد نصاب لازم برای تشکیل مجلس فراهم نباشد. سردار اسعد به پوکلفسکی -کوزیل گفت که آخرین سعی برای توافق با نمایندگان نیز باید صورت گیرد، و بعد از آن اعتدالیون از مجلس استعفا خواهند داد و "سپس اعلام می‌شود که مجلس فعلی از موجودیت افتاده است."[۹۸] ولی بسیاری از نمایندگان اعتدالیون، که قبلاً ممکن بود از سردار اسعد حمایت کنند، به دلیل اینکه مخالفت با اولتیماتوم بالا گرفته

بود و علمای نجف و جامعهٔ بین‌المللی را نیز شامل شده بود، مایل به استعفا نبودند. از قفقاز، هند، مصر، ترکیه و حتی بعضی از کشورهای اروپا ندای مقاومت می‌آمد.[۹۹]

در سراسر ماه دسامبر [شهریور و مهر] محافل مترقی اروپا اجتماعات و تظاهراتی در حمایت از مجلس برپا کردند. سوسیال دموکراتهای روسیه هزار و هشتصد نفر را در ۱۹ دسامبر [۲۵ آذر] در پاریس گرد آوردند تا با اولتیماتوم حکومت تزاری ابراز مخالفت کنند. میخائیل پاولوویچ (از جانب حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه)، ژان لونگه (نوهٔ مارکس) به نمایندگی از سوی حزب سوسیالیست فرانسه، و نیز نمایندگان حزب سوسیال رولوسیونر روسیه، حزب سوسیالیست لهستان، و حزب سوسیال دموکرات آلمان، حضور داشتند.[۱۰۰] به پیشنهاد لونگه، کنفرانس تلگراف زیر را به مجلس فرستاد :

> ۱۸۰۰ شهروند زن و مرد فرانسوی، روسی، یهودی، لهستانی، لیتوانی، و ارمنی مجتمع در تالار انجمن دانشمندان، با اظهار تنفر نسبت به جنایتی که تزاریسم روسیه با همدستی دیپلماسی بریتانیا بر ضد حقوق مردم ایران روا داشته می‌شود، اعتراض می‌کنند. حاضران در میتینگ همبستگی برادرانه و همدردی خود را نسبت به مبارزهٔ شما برای دفاع از آزادی و آیندهٔ سیاسی و اجتماعی ایران تقدیم می‌دارند.[۱۰۱]

انجمن تبریز که در اثر فشار روسیه ورشکسته و از لحاظ سیاسی ضعیف شده بود، به تهران فشار آورد که تسلیم نشود و تلگرافهایی به ایالتهای مختلف ارسال کرد و از آنها خواست تا به این اعتراض ملحق شوند. بعضی از زنان دست‌اندرکار انجمن مخدرات وطن تحریم اجناس و خدمات خارجی را هدایت کردند، تظاهرات برگزار کردند، سخنرانیهای عمومی انجام دادند، و از مجلس خواستند که مقاومت کند. گروههای زنان به کشورهای اروپا و اتحادیه‌های زنان اروپا تلگرافهایی مبنی بر درخواست همبستگی ارسال کردند.[۱۰۲]

تعطیل مجلس

در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۱ [۲۴ آذر ۱۲۹۰] کابینه دو راه در برابر مجلس گذاشت : یا ۱. اختیار کامل به کابینه بدهد، که در این صورت کابینه مسئول حل و فصل منازعه با حکومت روسیه خواهد بود، یا ۲. هیئتی با اختیارات کافی انتخاب کند که با وزیران در حل قضیه همکاری

کند، و در این صورت، دیگر نیازی به مشاورهٔ بعدی با کل مجلس نخواهد بود.[۱۰۳] چون واضح بود که این هیئت منتخب مجلس اولتیماتوم روسیه را فوری قبول می‌کرد، پیشنهاد دوم راه "آبرومندانه" ای بود که به مجلس امکان می‌داد مسئولیت مستقیم این تسلیم حقارت بار سیاسی را به عهده نگیرد.[۱۰۴] اما نمایندگان هیچ کدام از این دو راه را نپذیرفتند. فقط پنج نماینده رأی مثبت دادند. بیست و شش نماینده رأی منفی و سی و چهار نماینده رأی ممتنع دادند.[۱۰۵] در غروب ۲۱ دسامبر [۲۷ آذر]، وقتی خبر اشغال تبریز، رشت و خراسان به مجلس رسید و نیروهای روسیه فقط چند ساعت تا پایتخت فاصله داشتند، نمایندگان سرانجام با تشکیل هیئتی پنج نفره به ریاست سردار اسعد بختیاری موافقت کردند. اما باز هم آرا به اتفاق نبود - سی و نه نفر به این پیشنهاد رأی مثبت و نوزده نفر رأی مخالف دادند. از دموکراتها فقط یک نفر به تشکیل هیئت رأی مثبت داد و او هم ابراهیم زنجانی بود.[۱۰۶]

هیئت بلافاصله کار با کابینه را شروع کرد. همان روز، کابینه به پوکلفسکی -کوزیل خبر داد که اولتیماتوم را پذیرفته است. ظرف دو روز بعدی وثوق‌الدوله سعی کرد پوکلفسکی - کوزیل را به انعقاد قراردادی متقاعد کند که با پذیرش التیماتوم توسط حکومت ایران قوای روسیه از خاک ایران خارج شود. سرانجام چنین تضمینی داده نشد، و قوای روسیه بخشهایی از شمال ایران را تا انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در اشغال خود نگه داشتند.[۱۰۷]

در ۲۴ دسامبر [۱ آذر]، در جلسه‌ای اضطراری، کابینهٔ صمصام‌السلطنه، نایب‌السلطنه، و اعضای چندین حزب سیاسی و طبقهٔ اجتماعی توافق کردند که "برای جلوگیری از ابراز خشمی که از دموکراتها در مجلس انتظار می‌رود" مجلس به حال تعلیق در آید.[۱۰۸] البته طبق یک برنامهٔ حساب شده، کاری کردند که دموکراتها در این جلسه حضور نداشته باشند. وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه، بیانیه‌ای را قرائت کرد مبنی بر اینکه چون مجلس "در مناسبات خارجی و در ادارهٔ امور داخلی اخلال کرده" است باید معلّق شود. او مجلس و بخصوص دموکراتها را مسئول تأخیر در پذیرش اولتیماتوم روسیه خواند و تا آنجا پیش رفت که حتی آنها را مسبّب خونریزیهای قوای روس در شمال ایران دانست. حتی بارکلی از اتهامهایی که به مجلس زده شد به شگفتی افتاد. ادعانامه می‌گفت که

> نمایندگان - و بخصوص حزب دموکرات - مردم را به مسلح شدن، قیام، تحریم اجناس بریتانیایی و روسی، و مخالفت با حکومت تحریک کرده‌اند. حتی آنها را

مسئول وقایع تبریز و رشت دانست، که این با ادعاهای حکومت ایران در نزد من، دایر بر اینکه مسائل ناشی از تحریکات روسیه است، کاملاً مغایرت دارد.[۱۰۹]

طبق قانون اساسی، چه شاه و چه کابینه حق تعطیل کردن مجلس را نداشتند. اما کابینه از ناصرالملک نایب‌السلطنه تقاضای تعطیل مجلس را کرد و نایب‌السلطنه نیز فوراً مجلس دوم را منحل اعلام کرد.[۱۱۰] همان غروب، یفرم خان که با تلاش سردار اسعد به جانب حکومت گرویده بود، به همراه افراد بختیاری تحت فرمان خود، مجلس را بست.[۱۱۱] با این اقدام، انقلاب مشروطه به پایان رسید. همان روز، حکومت روسیه شرایط توافق را، که کابینهٔ ایران یک روز قبل از آن فرستاده بود، پذیرفت و به این ترتیب خطر اشغال پایتخت برطرف شد.[۱۱۲]

در حقیقت، نایب‌السلطنه و کابینه با آنچه حکومت روسیه از ابتدا می‌خواست موافقت کردند : مأموریت استوکس را لغو کردند، دست شوستر و لکافر را از خزانه کوتاه کردند، اختیار کابینه و نایب‌السلطنه را افزایش دادند، نگذاشتند دموکراتها ادارهٔ امور را به دست گیرند، و از همه مهمتر، مجلس را بستند و به دو قدرت خارجی حق کنترل بر سیاست حکومت ایران را دادند. شوستر در ۱۱ ژانویهٔ ۱۹۱۲ [۱۹ دی ۱۲۹۰] تهران را ترک گفت. بقیهٔ مستشاران امریکایی نیز در فوریهٔ ۱۹۱۲ [بهمن ۱۲۹۰] رفتند.[۱۱۳]

کابینه که از واکنش مردم هراسان بود بلافاصله حکومت نظامی اعلام کرد. به اهالی آذربایجان و گیلان گفته شد که در برابر اشغالگران روس مقاومت نکنند. کابینه اجتماعات انجمنها و انتشار همهٔ روزنامه‌ها را متوقف کرد. سلیمان اسکندری، رهبر دموکراتها، به قم تبعید شد و بسیاری از رهبران حزب دموکرات راه اختفاء در پیش گرفتند.[۱۱۴]

کشتار در آذربایجان، ارعاب در گیلان

در ۲۵ دسامبر [۳ دی] خبر قتل عام صدها نفر از سکنهٔ تبریز به پایتخت رسید. سه روز قبل از آن، روسها ارگ تبریز را که دویست تا هزار عضو مجاهدین در آن پناه گرفته بودند به توپ بستند و برای نخستین بار پس از سال ۱۹۰۶ [۱۲۸۵]، تبریز خلع سلاح شد. حکومت روسیه در توجیه رفتار خود در تبریز، اقدامهای خود را "تدابیر تنبیهی" لازم علیه سکنه‌ای که مقاومت کرده بودند خواند. در صدر برنامه‌های قوای اشغالگر "خلع سلاح کلیه فداییان و

سایر عناصر متمرّد" و دستگیری رادیکالهای تبریز، اعم از تبعهٔ ایران یا روسیه، بود.[۱۱۵] وزیر امور خارجهٔ روسیه به جورج بوکانن، سفیر بریتانیا در روسیه، گفت که "انتقام سختی باید از فداییان گرفت"[۱۱۶] و *نوورویه ورمیا*، نشریهٔ روسی، اعلام کرد که "در این مورد، انسانیت واقعی مستلزم خشونت است. کل سکنهٔ تبریز را باید مقصر دانست و مجازات کرد."[۱۱۷] قرار شد اتباع روسیه که در فعالیتهای ضد روسی در تبریز مشارکت کرده بودند، در دادگاه نظامی محاکمه شوند. شخص تزار به سربازان خود دستور داد که "سریع و خشن" علیه مردمی که مقاومت می‌کنند عمل شود.[۱۱۸] در اولین روز ژانویهٔ ۱۹۱۲ [۱۰ دی ۱۲۹۰]، چهار هزار سرباز روس در تبریز مستقر شدند.

بارکلی از "حکومت وحشت" در شهر تبریز هراسان شد. پوکلفسکی -کوزیل سعی کرد این ارعاب را متوقف کند. به محض اینکه حکومت ایران اولتیماتوم را پذیرفت، او از کنسول روسیه در تبریز خواست تا به کشتارها خاتمه دهد، اما کنسول پاسخ داد که "فرمانها را از نایب‌السلطنهٔ قفقاز در تفلیس می‌گیرد، نه از تهران."[۱۱۹] در این زمان، صمد شجاع‌الدوله حاکم بالفعل تبریز شد.[۱۲۰]

مقامات روس اعدام فوری بعضی از وفادارترین فعالان مشروطه خواه را که در شهر باقی مانده بودند (از جمله بسیاری از مجاهدین) شروع کردند. هشت نفر در ۲ ژانویهٔ ۱۹۱۲ [۱۱ دی ۱۲۹۰] اعدام شدند که مصادف با عاشورا (دهم محرّم) بود. یکی از آنها شیخ سلیم، روحانی پر آوازه و عضو رادیکال انجمن تبریز بود که به طرفداری از رعایا و ضعفا شهرت داشت؛ یکی دیگر از اعدام شدگان، ثقةالاسلام، روحانی متنفّذ شیخی بود که به رغم اختلاف نظرهای بسیار با دموکراتها، رهبر مقاومت تبریز در آخرین روزهای قبل از اشغال تبریز بود؛ ضیاءالعلما (داماد امام جمعهٔ مستبد تبریز) که در محکمهٔ جدیدالتأسیس انجمن تبریز قضاوت می‌کرد نیز اعدام شد؛ صادق خان صادق‌الملک، روشنفکر جوانی که در استانبول درس خوانده بود و عضو انجمن تبریز بود، و محمدابراهیم قفقازچی، تاجر تبریزی که از نهضت انقلابی حمایت مالی می‌کرد، از دیگر اعدام شدگان بودند. محمدابراهیم قفقازچی در جریان جنگ داخلی ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] عضو گروه هاورد باسکرویل امریکایی بود و سپس عضو حزب دموکرات شده بود. حسن و قادر، دو پسر جوان علی موسیو، که پدرشان به مرگ طبیعی از دنیا رفته بود، به تلافی فعالیتهای پدرشان اعدام شدند. چنان که در

فصلهای ۳ و ۷ دیدیم، علی موسیو از اعضای موسس مرکز غیبی در تبریز بود که یکی از نخستین شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون در ایران به شمار می‌آمد. او یکی از مهمترین رهبران انقلابی در آذربایجان بود و کسی بود که در ژوئیهٔ ۱۹۰۸ [تیر ۱۲۸۷] به مقاومت ستارخان در تبریز کمک فراوان کرده بود.[۱۲۱]

دستگیری و اعدام مشروطه خواهان و فعالان انجمنها تا ماه اوت ۱۹۱۲ [مرداد و شهریور ۱۲۹۱] ادامه یافت. علی دوافروش، حکیم و داروسازی که به اتفاق علی موسیو و رسول صدقیانی به تشکیل مرکز غیبی در تبریز کمک کرده بود، و بدروس آندرئاسیان، از مبارزان ارمنی، اعدام شدند. دو برادر زادهٔ جوان ستارخان، که به سبب شجاعتهایشان در دوران محاصرهٔ تبریز شهره بودند، نیز جزو اعدام شدگان بودند.[۱۲۲] بسیاری از مبارزان مشروطه یا به دست مقامات روس یا به دست حامیان صمد شجاع‌الدوله (حاکم مستبد و منتصب روسیه در آذربایجان) به قتل رسیدند. بیشتر کشته شدگان در مقاومت علیه قوای روسیه در دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] شرکت نداشتند و صرفاً به جرم مشارکت قبلی در نهضت انقلابی به قتل رسیدند. انقلابیون قفقازی و سوسیال دموکراتهای گرجی، ارمنی و آذری نیز جزو قربانیان بودند. بیش از سه هزار نفر از مبارزان مجاهدین به علت وخامت اوضاع مالی خود و نیز به دلیل پیوندهای خانوادگی در تبریز مانده بودند، که بیشتر آنها در رویارویی با مقامات روسیه یا پس از آن کشته شدند. براون بسیاری از کشتارهای این دوره را ثبت کرد و نامه‌ای سرگشاده خطاب به گری نوشت که در آن سیاست بریتانیا را تقبیح کرد و شخص گری را در سرنوشت غم‌انگیز نهضت انقلابی ایران مقصر شناخت.[۱۲۳]

قوای روسیه با کمک علمای ضدمشروطه و شجاع‌الدوله تلاش کردند تا همهٔ دستاوردهای دوران مشروطه را از بین ببرند. یک شاهد عینی گزارش داد که "روسها همهٔ مدارس تبریز را خالی کرده‌اند و محصلان را بیرون ریخته‌اند. همهٔ ادارات حکومت را عوض کرده‌اند، طوری که متناسب با مستبدانه‌ترین نوع حکومت شوند."[۱۲۴] آموزش زبانهای خارجی، جغرافیا، فیزیک و علوم طبیعی متوقف شد. یک سوسیال دموکرات ایرانی در نویه تسایت گزارش داد که تشکیلات سوسیال دموکراتهای تبریز "کاملاً داغان شده‌اند". وانگهی

> هنوز مدت زیادی از ورود روسها به تبریز نگذشته بود که همهٔ نهادهای مربوط به‌قانون اساسی را منحل کردند : شورای ولایتی، شورای شهر، دادگاههای مدنی،

پلیس و غیره را. آنها با قدرت تخریبی‌ای همانند خرابکاران حرفه‌ای ساختمان شورای ولایتی را ویران و اموال مشروطه خواهان معروف از جمله اموال ستارخان و باقرخان را به مصادره بردند ... اتحاد سیاه ارتجاع روسها و صمدخان در تبریز آنچنان بیدادمی‌کندکه‌این شهر شبیه جهنمی به روی زمین شده است.[۱۲۵]

کسروی و ملکزاده علمای ضدمشروطه را به خاطر نابودی انجمن تبریز مقصّر دانستند و نوشتندکه‌بسیاری‌ازحامیان‌سابق‌انجمن‌اسلامیه،که‌در ۱۹۰۸-۱۹۰۹[۱۲۸۷-۱۲۸۸] به‌مبارزه با ستارخان و مجاهدین برخاسته بود، به ارتجاع ملحق شدند. روحانی عالی رتبهٔ شهر، امام جمعه، که در ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] از تبریز اخراج شده بود و در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] برگشته بود تا نیروهای ضدمشروطه را هدایت کند، در حمایت از ارتدوکسی جدیدی در تبریز که شعارش "مامشروطه‌نمی‌خواهیم، دین می‌خواهیم" بود به شجاع‌الدوله، حاکم بالفعل، ملحق شد.[۱۲۶]

قوای روسیه رشت را نیز گلوله باران کرد، هر چند که روسها در این شهر با مقاومت کمتری مواجه شدند. بسیاری از رهبران و فعالان مشروطه خواه تبعید شدند - از جمله رحیم شیشه‌بر و سید جمال شهر آشوب، دو عضو شورشی که از انجمن رشت جدا شده بودند و به تشکیل انجمنهای عباسی در گیلان کمک کرده بودند. نکراسوف، کنسول روسیه، شخصاً به طوالش رفت که در آن اعتصابهای مالیات هنوز ادامه داشت، و روستاییان را تهدید کرد که اگر در برابر اشغالگران روس مقاومت کنند و مالیاتهای خود را به کنسولگری روسیه در رشت نپردازند، ویرانی و خرابی بیشتری به وجود خواهد آمد.[۱۲۷]

بارکلی وزیران ایران را تحت فشار گذاشت تا قراردادی را امضاء کنند که در آن مفاد پیمان ۱۹۰۷ بریتانیا - روسیه، یعنی تقسیم اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور بین دو قدرت خارجی، به رسمیت شناخته می‌شد.[۱۲۸] ایران عملاً استقلال خود را از دست داد و مقامات روسیه اختیار و اقتدار خود را به بیشتر نقاط کشور بسط دادند و از جمله حق استحصالِ درآمد زغال سنگ و نفت را در شمال به دست آوردند.

تا ژوئن ۱۹۱۴ [خرداد ۱۲۹۳] روسیه تقریباً کنترل کامل شمال ایران را به دست گرفت و بریتانیا نیز پیوندهای اساسی سیاسی و اقتصادی با بختیاریها و سران عشایر بلوچ در جنوب برقرار کرد. وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، بیطرفی رسمی ایران علناً توسط روسیه و بریتانیا نقض شد و سربازان آنها وارد ایران شدند و کشور را اشغال کردند. در ۲۰ مارس

۱۹۱۵ [۲۹ اسفند ۱۲۹۳]، دو قدرت بزرگ خارجی در پیمان ۱۹۰۷ تجدید نظر کردند. روسیه موافقت کرد که کنترل "منطقهٔ بیطرف" ایران به بریتانیا واگذار شود و حکومت تزاری نیز اختیاری بلا منازع در شمال ایران یافت.[۱۲۹]

یک مسئلهٔ مهم ذهن واقعه نویسان و تاریخنگاران این دوره را به خود مشغول داشته است : چگونه باید مأموریت شوستر را در ایران ارزیابی کرد و او تا چه حد مسئول اولتیماتوم روسیه و خاتمهٔ مشروطیت بود؟ آیا اگر او در انتصاب استوکس و لکافر پافشاری نمی‌کرد، دو قدرت خارجی راضی می‌شدند و از رویارویی علنی با آنها اجتناب می‌شد؟ آیا اگر شوستر در مورد امکانات ایرانِ نیمه مستعمره "واقع بینی" بیشتری نشان می‌داد، حکومت روسیه خط مشی معتدل‌تری در قبال مجلس اتخاذ می‌کرد؟

پاسخ دادن به این پرسشها و پرسشهای مشابه، نظر پردازی صِرف خواهد بود. اما خصومت آشکار حکومت روسیه با نهضت مشروطهٔ ایران به هیچ وجه از نظر پردازی ناشی نمی‌شود و تردیدی نیست که حکومت روسیه در پی فرصتی بود تا در ایران مداخله کند و نهضت را در هم بشکند، همان گونه که نهضت انقلابی ۱۹۰۵ روسیه را سرکوب کرده بود. کودتای ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] بریگاد قزاق (که در خدمت محمدعلی شاه بود) علیه مجلس، در ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] دفع شده بود. لشکرکشی شاه سابق در ژوئیه - سپتامبر ۱۹۱۱ [تیر - آبان ۱۲۹۰] که با حمایت فراوان حکومت روسیه همراه بود، ناکام مانده بود. حکومت تزاری برای اجرای سیاست خود و بخصوص ریشه‌کن کردن نهضتهای انقلابی آذربایجان و گیلان، راههای زیادی در برابر خود نمی‌دید.

از طرف دیگر، می‌توانیم پرسشهای دیگری را طرح کنیم : آیا شوستر، یا هر مستشار خارجی دیگری، می‌توانست اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را که برای بقای مشروطیت لازم بود به اجرا درآورد، بدون آنکه خشم دو قدرت خارجی را برانگیزد یا خصومت زمامداران و ملّاکان ثروتمند ایران را موجب شود؟ آیا او می‌توانست نقصهای مجلس اول و مجلس دوم را خود به تنهایی جبران کند؟ و آیا ایرانیان محقّ بودند که بار مسئولیتی چنین سنگین را به دوش یک مستشار جوان امریکایی بیندازند (صرف نظر از توانایی یا همّت شوستر)؟

تا اواخر ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، هیچ رهبر سیاسی (بخصوص یک خارجی) قادر نمی‌بود اصلاحات ضروری و از جمله اصلاحات ارضی را که آن همه درباره‌اش بحث شده بود به اجرا درآورد. شور و التهابی که بعد از اعادهٔ حکومت مشروطه در تهران در ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] پدید آمده بود، ظرف دو سال از بین رفت. مجلس (و از جمله بسیاری از دموکراتها) انجمنهای مردمی و مجاهدین را خطر تلقی می‌کردند، هر چند که همین نهادها و فعالان آنها بودند که سبب حمایت مردم از مجلس شده بودند.

وقتی دموکراتها فرصت ورود به کابینه را در تابستان ۱۹۱۰ [۱۲۸۹] پیدا کردند، ائتلافشان با بختیاریها به قیمت گزاف مصالحه در برنامهٔ حزبی تمام شد. در بهار ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، دموکراتها که دیگر در مجلس در اقلیت بودند، سعی کردند موضوع اصلاحات ارضی را علم کنند. اما خیال می‌کردند که چنین برنامهٔ اجتماعی و اقتصادی رادیکالی را می‌توان با مجلسی محافظه‌کار و بدون مبارزات مردمی به اجرا درآورد.

ورود شوستر، اصلاحات مالی‌اش، و حمایتی که در جریان شکست قشون محمد علی میرزا صورت گرفت، به پیشبرد آرمان دموکراتها در مجلس کمک کرد. اما در این زمان، هم بحران مراکش و هم مناقشه‌های بالکان همه چیز را تحت‌الشعاع قرارداد و امکان وقوع جنگ میان قدرتهای اروپا تأثیر بسیار زیادی بر ادوارد گری گذاشت. در منازعهٔ قدرتهای بزرگ، بریتانیا حاضر بود ایران را وجه‌المصالحه کند تا مانع اتحاد روسیه و آلمان شود. حکومت روسیه که درصدد بود تا از دست شوستر و مجلس خلاص شود، فرصت را از دست نداد. برخوردهای ژاندارمهای خزانه و اعضای بریگاد قزاق تبدیل به منازعه‌ای بین‌المللی شد که دامنه‌اش هر لحظه بالا گرفت. با آنکه حکومت ایران اولتیماتوم اول روسیه را پذیرفت، حکومت روسیه بر تقاضاهای خود افزود و شرایط جدیدی اضافه کرد که اساساً به استقلال سیاسی مجلس خاتمه می‌داد. اندکی بعد، قوای روسیه وارد آذربایجان و گیلان شدند و خطراشغال بر پایتخت سایه افکند. دو قدرت خارجی، در طرحهای خود برای انحلال مجلس، همکارانی نیز در داخل داشتند، مانند بعضی از سران عشایر بختیاری که می‌خواستند از دست حزب دموکرات خلاص شوند.

اما باید دیدکار مورخان و نیز گفتمانهای اجتماعی در مورد انقلاب مشروطه، در دهه‌های بعد در ایران چه سمت و سویی داشته است. چه شد که در رژیم غیر مذهبی اما استبدادی

پهلوی، روایتی تاریخی ساخته و پرداخته شد که در آن جنبه‌های چند فرهنگی و چند ایدئولوژیکی انقلاب نیز همچون ابعاد رادیکال آن محو شد؟ در این روایت، انجمنهای ایالتی و ولایتی نیز همانند انجمنهای مردمی شهر و روستا که آغازگر دموکراسی مردمی بودند، به تدریج فراموش شدند. نام سوسیال دموکراتهای ارمنی که با شور و شوق در جریان جنگ داخلی تبریز مبارزه کردند (و بعضی از آنها امور نخستین حزب سیاسی جدید ایران، یعنی حزب دموکرات را گرداندند) از صفحات تاریخ پاک شد. چهره‌های برجسته‌ای مانند آرشاویر چلنگریان، ورام پیلوسیان، و تیگران ترهاکوبیان به محاق فراموشی افتادند - نه تنها از جانب مورخان، بلکه حتی در یادآوریهای افراد دست اندرکاری نظیر حسن تقی‌زاده که افکارش بسیار متأثر از آنها بود. در مواردی هم که نام فعالان مشروطه را نمی‌شد حذف کرد، وابستگیهای ایدئولوژیکی آنها پوشیده ماند. دانش‌آموزان ایرانی هیچگاه نیاموختند که شماری از مشروطه‌خواهان برجسته از دگراندیشان و دگر باوران دینی بودند - از جمله دو خطیب بزرگ انقلاب، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، ونیز میرزا جهانگیرخان شیرازی مؤسس صوراسرافیل، یا یحیی و صدیقهٔ دولت‌آبادی برادر و خواهر فعال در نهضت. آنها نیاموختند که بنیانگذار حزب دموکرات، حسن تقی‌زاده، و پیشگام نظم و نثر جدید، علی اکبر دهخدا، هر دو سوسیال دموکرات بوده‌اند. این نکته نیز مکتوم ماند که مطالبات زمان انقلاب در مورد واگذاری زمین به دهقانان، برقراری هشت ساعت کار در روز، و خاتمه دادن به کار کودکان، نخستین بار توسط فرقهٔ اجتماعیون عامیون و شعبه‌هایش، انجمنهای مجاهدین در ایران، مطرح شد.

در سال ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] تریا نوشت که در جریان مقاومت آذربایجان و گیلان، مسلمانان و ارمنیان و گرجیان و یهودیان "در زیر یک بیرق انقلابی" می‌جنگیدند. اما خاطرهٔ انقلابیون از جان گذشتهٔ قفقازی که به یاری نهضت نوخاستهٔ ایران شتافته بودند تقریباً از یاد رفت. حذف زنان از جریان تاریخ، از همهٔ اینها شگفتی‌آورتر است. یحیی دولت‌آبادی یکی از مفصلترین روایتهای دست اول را دربارهٔ انقلاب نوشت اما از کار سترگ خواهر خود، صدیقه، چیزی نگفت. حتی مورخان برجسته‌ای چون احمد کسروی و مهدی ملکزاده که به میراث دموکراتیک و رادیکال انقلاب می‌اندیشیدند هیچگاه به تفصیل فعالیت انجمنهای زنان را بررسی نکردند.

همهٔ اینها تبعات مهم سیاسی و اجتماعی داشت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ [۱۳۴۰ و ۱۳۵۰] تعبیرهایی مشکوک‌تر از اینها دربارهٔ مباحث کلیدی عصر مشروطه صورت گرفت. در این گفتمانها، عناصر مدنی و چپگرایانهٔ انقلاب مشروطه کمرنگ شد، مواجههٔ قوانین مدنی و مذهبی نادیده ماند، و حتی مخالفت روحانیانی چون شیخ فضل‌الله نوری مورد تجلیل قرار گرفت. سردرگمی و ابهام ایدئولوژیکی بزرگی که در این گفتمانها پدید آمد، زمینه را برای انواع نگرشهای غیر نقادانهٔ لیبرالها و رادیکالها نسبت به علما در جریان انقلاب اسلامی ۱۹۷۸-۱۹۷۹ [۱۳۵۷] هموار کرد. امروزه بحثها و حرکتهای سیاسی تازه‌ای در ایران شکل می‌گیرد، اما این حرکت در مسیر دموکراسی باید بر تجارب تاریخی مشخص قرن بیستم ایران مبتنی باشد. میراث رادیکال چند فرهنگی و دموکراتیک انقلاب مشروطه سرآغاز خوبی است برای جنبشهای فکری امروز ایران.

یادداشتها

مقدمه

1. Browne, *The Persian Revolution* and *Press and Poetry in Modern Persia.*

۲. کسروی، ***تاریخ مشروطه***.

۳. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب***؛ و دولت‌آبادی، ***حیات یحیی***.

۴. آدمیت، ***فکر دموکراسی***.

۵. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***.

6. Martin, *Islam and Modernism.*

7. Bayat, *Iran's First Revolution.*

۸. نگاه کنید به

Moore, *Social Origins*; Wolf, "Peasant Rebellion and Revolution;" Ranger, "Peasant Consciousness;" and Stern, *Resistance, Rebellion, and Consciousness.*

برای بحث مفصلتر، نگاه کنید به فصل ۶ کتاب حاضر.

۹. بخصوص نگاه کنید به

Wallerstein, "The Rise and Future Demise," 401, and *Historical Capitalism.*

برای کار محقّقان ایران در این زمینه، نگاه کنید به فصل ۱ کتاب حاضر.

۱۰. در این باره، نگاه کنید به آثار کیمل که برداشت والرشتاین از نظریهٔ هژمونی گرامشی را صحیح نمی‌داند. کیمل می‌نویسد : "گرامشی هژمونی را فصل مشترک سیاست، اقتصاد، و ایدئولوژی می‌دانست، حال آنکه والرشتاین این مفهوم را به فرمولی صرفاً اقتصادی تحویل کرد"، و می‌افزاید که در نزد والرشتاین "نهایتاً ایدئولوژی، مذهب، و دیگر شکلهای بیان فرهنگی نقش چندانی در استخوان‌بندی اقتصاد جهانی ندارند، جز اینکه لبه‌های تیز را گرد کنند." نگاه کنید به بررسیهای کیمل دربارهٔ والرشتاین :

Kimmel, "Review of the Modern World System."

11. Tilly, *From Mobilization to Revolution.*

12. Skocpol, *States and Social Revolutions.*

۱۳. برای این تغییر، نگاه کنید به

Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam" ;

و تفسیرهای نیکی کدی، اقبال احمد، و والتر گولدفرانک در

Theory and Society (May 1982), 11 (3) : 265-304.

۱۴. نگاه کنید به

Goodwin and Skocpol, "Explaining Revolutions", 492.

15. Harvey J. Kaye, *The British Marxist Historians : An Introductory Analysis* (Cambridge : Polity Press, 1984), 6.

16. Christopher Hill, *Change and Continuity in Seventeenth-Century England* (Cambridge : Harvard University Press, 1975), 283.

17. Thompson, *The Poverty of Theory*, 289.

۱۸. نگاه کنید به

Gerda Lerner, "Placing Women in History : Definition and Challenges", 2, in Berenice A. Carroll, ed., *Liberating Women's History : Theoretical and Critical Essays* (Champaign : University of Illinois Press, 1976).

۱۹. نگاه کنید به

Sharon Sievers, "Dialogue : Six (or More) Feminists in Search of a Historian."

و پاسخ به وی در

Janet Afary, "Some Reflections on Third World Feminist Historiography," in *Journal of Women's History* (Fall 1989), 1 (2) : 134-152.

۲۰. نگاه کنید به مقدمهٔ کارن آفن، روت روچ پیرسن، و جین رندال بر

Writing Women's History : International Perspectives (Bloomington : Indiana University Press, 1991).

نیز نگاه کنید به

Phyllis Stock-Morton, "Finding Our Own Ways : Different Paths to Women's History in the United States," 59-78.

در همان مجموعه.

21. Edward Said, *Orientalism* (London : Routledge and Kegan Paul, 1978).

نیز نگاه کنید به

Patrick Williams and Laura Chrisman, eds., *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory : A Reader* (New York : Columbia University Press, 1994).

لازم است بگویم که نقدهای بغرنج مارکسیستی بر شرق شناسی، مثل نوشته‌های ماکسیم رودنسون،

مقدّم بر اثر ادوارد سعید بوده است. نگاه کنید به

M. Rodinson, *Marxism and the Muslim World* (New York : Monthly Review Press, 1981)

که اصل فرانسوی آن در ۱۹۷۲ چاپ شد. برای بحث جدیدتر شرق شناسی از دیدگاه چپ، که هم به نوشته‌های ادوارد سعید نظر دارد و هم به آثار برنارد لویس، نگاه کنید به

Fred Halliday, "'Orientalism' and Its Critics," *British Journal of Middle Eastern Studies* (1993), 20 (2) : 145-163.

۲۲. نیز نگاه کنید به نامهٔ من، "اگر می‌خواهید ایران را بفهمید، با لرد کرزون مشورت نکنید"، در **نیویورک تایمز**، ۲۰ دسامبر ۱۹۸۶، صفحهٔ ۱۸.

۲۳. نگاه کنید به

Fanon, *The Wretched of the Earth*, 210.

بقیهٔ صفحات در متن آمده است. نیز نگاه کنید به

Aijaz Ahmad, *In Theory : Classes, Nations, Literature* (New York : Verso, 1994),

بخصوص فصل ۵ به نام

"Orientalism and After : Ambivalence and Metropolitan Location in the Work of Edward Said," 159-219.

در مورد تاریخی نبودن بسیاری از تئوریهای ادبی پسا استعماری، نیز نگاه کنید به

Ahmad, "The Politics of Literary Postcoloniality," *Race and Class* (1995), 36 (3) : 1-20.

۲۴. نگاه کنید به

Gramsci, *Selections From the Prison Notebooks*, 405.

25. Dunayevskaya, *Marxism and Freedon*, 31.

26. *Ibid.*, 39.

27. Marcuse, *Reason and Revolution*, 126.

28. Marcuse, *Counter-Revolution and Revolt*, 47.

فصل ۱. از وابستگی تا مقاومت

۱. برای بحث دربارهٔ این دوره نگاه کنید به

Issawi, *The Economic History of Iran*.

این اثر حاوی جستارهای با ارزشی است که در کتاب حاضر از آنها استفاده شده است. نگاه کنید به

Keddie, "Historical Obstacles"; and Keddie, "The Economic History of Iran, 1800-1914, and Its Political Impact" in Keddie, *Iran*; Floor, "The Merchants",

101-135; Gilbar, "Persian Agriculture"; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*; Foran, "The Concept of Dependent Development".

نیز نگاه کنید به

Pavlovich, "La Situation agraire"; and Avetis Sultanzadah, "The Lines of Development of Modern Persia",

که در اصل در ۱۹۲۸ [۱۳۰۷] نوشته شده است و در

Chaqueri, *Avetis Sultanzade*, 25-34

آمده است. بخّاش در فصل "فروپاشی قدرت مرکزی" در کتاب *ایران* (صفحه‌های ۲۸۷ تا ۲۸۹) مطالب جالب توجهی دربارهٔ شورشها و اعتراضها علیه زمینداران و مقامات حکومتی در این دوره آورده است. نیز نگاه کنید به خسروی، ***جامعه***.

2.Issawi, "Geographical and Historical Background", *The Economic History of Iran*, 17-18; Pavlovitch, "La Situation agraire", 620; Foran, table 1, "Total Trade of Iran with Russia and Britain, 1875-1914" in "The Concept of Dependent Development", 14.

3. Keddie, "Historical Obstacles", 56; Issawi, *The Economic History of Iran*, 136.

یک استثنای مهم، فرش بود.

۴. نگاه کنید به

Moaddel,"Shi'i Political Discourse";Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 59.

5. Issawi, "Geographical and Historical Background" , 17.

۶. نگاه کنید به نظام مافی، "خالصهٔ ورامین"، ۵.

7. Curzon, *Persia and the Persian Question* 2:470-471.

8. Lambton, *Landlord and Peasant*, 152.

9. Floor, "The Merchants", 113.

10. Floor, "The Merchants", 115, 130-133.

نگاه کنید به "شکایات تجار ایران"، ***حبل المتین***، ۱۸ مهٔ ۱۹۰۶ [۲۹ اردیبهشت ۱۲۸۵]، در

Issawi, *The Economic History of Iran*, 67.

گیلبار در ۱۹۷۸ [۱۳۵۷] تز دیگری را مطرح کرد و گفت که تجاری شدن کشاورزی موجب برداشت محصول بیشتر و سود بیشتر برای کل اقتصاد شد و الگوهای مصرف را برای اکثر مردم بهبود بخشید و آنها از آن پس چای، شکر، تریاک و تنباکوی بیشتری مصرف کردند. مسئلهٔ مهم در این تحلیل این است که گیلبار فعالیت اقتصادی و درآمد محصولات نقدآور را با بهبود زندگی دهقانان یکی می‌گیرد و به این ترتیب، عواقب اجتماعی، فرهنگی و بوم شناختی این نوع نوسازی را نادیده می‌گذارد. نگاه

کنید به

Gilbar, "Persian Agriculture", 363-365.

11. Foran, "The Concept of Dependent Development", 22; Issawi, *The Economic History of Iran*, 71.

12. Foran, "The Concept of Dependent Development", 22; Issawi, *The Economic History of Iran*, 71.

13. Issawi, *The Economic History of Iran*, 71.

۱۴. نقل شده در

Gilbar, "Persian Agriculture", 315.

15. Fraser, *Journey Into Khorasan*; and Fraser, *Historical and Descriptive Accounts of Persia*, 258; Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, 172.

اما سنت کارگروهی بنه که در جنوب و سایر ناحیه‌های کم باران وجود داشت، تا قرن بیستم ادامه یافت. نگاه کنید به

Curzon, *Persia and Persian Question 2*:488.

نیز نگاه کنید به فصل ۶ کتاب حاضر.

16. Fraser, *Journey Into Khorasan*, 208.

17. Ibid.

18. Ibid.

کرزون نیز به این حق اشاره می‌کند؛ او چهار طریقهٔ تملک خصوصی را شرح می‌دهد : ۱. ارث؛ ۲. تملک از طریق خرید؛ ۳. اقطاع، یا هدیهٔ حاکم؛ و ۴. حق دایرکردن بایر، مشروط به پرداخت ده یک به پادشاه. "هرکسی می‌تواند قسمتی از صحرا یا زمین بایر را بکارد و آب دهد و از خرمن یا محصول، سهم مرسوم را به دولت بدهد."

Curzon, *Persia and Persian Question 2* : 489-490

19. Fraser, *Journey Into Khorasan*, 208.

20. Sultanzade, "The Lines of Development of Modern Persia", 32.

با اندکی تغییر در ترجمه به قصد واضحتر کردن.

21. Ibid., 32-33.

22. Hakimian, "Wage Labor and Migration", 447.

23. Z.Z.Abdullaev, "Bourgeoisie and Working Class, 1900s" in Issawi, *The Economic History of Iran*, 51.

24. Hakimian, "Wage Labor and Migration", 450.

25. Wolf, "Peasant Rebellion and Revolution", 175.

۲۶. برای مثال نگاه کنید به

Keddie, "Religion and Irreligion"

تجدید چاپ شده در *Iran*، و

"The Origins of the Religous- Radical Alliance in Iran", 53-65

در همان مجموعه؛

Keddie, *An Islamic Response to Imperialism*; Abrahamian, "The Causes of the Constitutional Revolution"; Gilbar, "The Big Merchants"; Amir Arjomand, "The 'Ulama's Traditionalist Opposition" ;

نیز نگاه کنید به

Martin, *Islam and Modernism*

که با نگرش سنتی‌تر حامد الگار در *دین و دولت*، در مورد اینکه چرا علما در نهضت شرکت کردند، مقابله می‌کند؛ در کتاب

Bayat, *Iran's First Revolution*

نقش ناراضیان مذهبی، از قبیل بابیان ازلی، در انقلاب مورد تأکید قرار گرفته است.

۲۷. اصطلاح *ناراضیان مذهبی* را از منگل بیات وام گرفته‌ام و منظور او پان اسلامیها، بابیان ازلی، بهاییان و آزاداندیشانی است که نسبت به روحانیان ارتدوکس مسلمان موضع انتقادی داشتند.

28. Said Amir Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890* (Chicago: University of Chicago Press, 1984), 144-149; Keddie, *Roots of Revolution*, 20-22.

29. Amanat, *Resurrection and Renewal*, 48-56; Bayat, *Mysticism and Dissent*, 50.

30. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 54-58.

31. Amanat, *Resurrection and Renewal*, 407; Moaddel, "The Shi'ite Ulama", 522;

نیز نگاه کنید به

Browne, *Materials*; Browne, *A Traveler's Narrative*.

۳۲. برای بحث دربارهٔ قرةالعین و اعتقاداتش، نگاه کنید به

Amanat, "Qurrat al-'Ayn : The Remover of the Veil", in *Resurrection and Renewal*, 295-316.

33. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 104-110.

34. Amanat, *Resurrection and Renewal*, 406.

35. Cole, "Iranian Millenarianism" .

۳۶. مراغه‌ای، *سیاحت‌نامه*.

۳۷. دربارهٔ این موضوع نگاه کنید به توکلی - طرقی، "تاریخ پردازی و ایران آرایی"؛ و
Tavakoli - Targhi, "Refashioning Iran" .

۳۸. برای تاریخ فراماسونری در ایران، نگاه کنید به
Algar, "An Introduction" , and Algar, *Religion and State*.

39. Algar, "An Introduction" , 284;

نجات، ***جمعیتهای سرّی و فراماسونری***، ۳۴۰.

۴۰. رائین، ***میرزا ملکم خان***؛
Abrahamian, "The Causes of the Constitutional Revolution".

41. Keddie, *Iran*, 64.

۴۲. مثلاً نگاه کنید به ***قانون*** (بی‌تاریخ)، شمارهٔ ۲۲، صفحهٔ ۱.

43. Keddie, *Roots of Revolution*, 66.

کدی در جای دیگر می‌گوید : "نمونهٔ نجم‌آبادی نشان می‌دهد که یکی دانستن نقش انقلابی علمای لیبرال با تأثیرات اسلامی چه اغتشاشهایی پدید می‌آورد، و این یکی از مواردی است که آشکار می‌کند اصلاح طلبان بیشتر به فکر آزاد گرایش داشتند تا به ارتدوکسی." نگاه کنید به کتاب او
Religion and Irreligion, 276.

نیز نگاه کنید به
Bayat, *Iran's First Revolution*, 6.

برای موقعیت ممتاز اسدآبادی در سازمان فراماسونی مصر، ستارهٔ شرق، نگاه کنید به اسنادی که نجات در کتاب ***جمعیتهای سرّی و فراماسونری*** (۱۶۴-۱۶۵) تجدید چاپ کرد. نجات نشان می‌دهد که لژهای فراماسونی در چندین کشور اروپا و خاورمیانه رفته رفته روابط فعالانه‌ای با بعضی از سیاستمداران ایرانی در آغاز قرن بیستم برقرار کردند و در نوامبر ۱۹۰۷ [آبان ۱۲۸۶] شعبه‌ای را در تهران گشودند.

۴۴. مقالهٔ رنان در ۲۸ مارس ۱۸۸۳ [۸ فروردین ۱۲۶۲] در ***ژورنال دبا*** چاپ شد. پاسخ اسدآبادی در ۱۸ مهٔ ۱۸۸۳ [۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۲] در همان نشریه چاپ شد. برای تحلیل این مباحثه و متن کامل پاسخ اسدآبادی، نگاه کنید به
Keddie, *An Islamic Response to Imperialism*, 88, 84-95, 181-187.

45. Keddie, *Religion and Rebellion*, 15.

۴۶. متن کامل در کتاب زیر آمده است :
Keddie, *An Islamic Response to Imperialism*, 160-161.

۴۷. شهری، ***تاریخ اجتماعی تهران***، ۱۲؛
Peter Smith, "A Note on Babi and Baha'i Numbers in Iran" , *Iranian Studies* (1984), 15 : 295-301.

۴۸. نظر رایج در تاریخنگاری این دوره این بوده است که بهاییان نه علاقه‌ای به انقلاب مشروطه یا نهضت فکری قبل از آن داشته‌اند و نه در آن شرکت کرده‌اند. اخیراً خوان کول با این نظر مخالفت نموده است و متذکر شده است که هم بهاءالله و هم پسرش عبدالبهاء از هواداران اولیهٔ سلطنت مشروطه و حکومت منتخب در ایران بوده‌اند. نگاه کنید به

Cole, "Iranian Millenarianism" , 1-26.

49. Ibid;

عبدالبهاء، *رسالهٔ مدنیت*

(Hofheim - Langenhain : Baha'i - Verlag, 1984),

صص. ۲۱-۲۹، ۱۱۸-۱۲۶، و ۷۶.

50. Curzon, *Persia and the Persian Question 1* :614.

51. Curzon, *Persia and the Persian Question 1* : 480-481.

۵۲. حتی کرزون هم امتیاز رویتر را نفی کرد و در ۱۸۹۲ [۱۲۷۱] نوشت که "ایران شاید به صورت رقت‌آوری ضعیف باشد، و واقعاً هم این گونه است؛ اما اگر داوطلبانه استفاده از تمامی پیکر و اندامش را واگذار کند دیگر قادر به ایستادن نخواهد بود... صنایع بومی و ذخایر داخلی باید در این تعهدات نقشی بازی کنند، و گرنه جبران تصنعی آن صرفاً به بهای سوء تغذیهٔ ملی صورت می‌گیرد." نگاه کنید به

Curzon, *Persia and the Persian Question 1* : 483.

۵۳. برای بحث دربارهٔ این امتیازها نگاه کنید به تیموری، ***عصر بی‌خبری***؛

Keddie, *Religion and Rebellion*, 38-60; Jones, *Banking and Empire in Iran.*

۵۴. در این دوره، ناصرالدین شاه با افزایش استقلال حکام ایالات و بخصوص پسرش ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، مواجه بود. امین‌الضرب شاه را قانع کرد که مجلس وکلای تجار از قدرت حکام محلی می‌کاهد، زیرا مسئولیت بسیاری از امور مهم اقتصادی، از جمله تجارت و مالیاتها را همین مجلس وکلای تجار به عهده می‌گیرد. آدمیت و ناطق که ماجرای این مجلس وکلای تجار را در کتاب ***افکار اجتماعی*** (۳۰۰-۳۷۱) نقل کرده‌اند، بر بایگانیهای شخصی محمد حسن امین الضرب تکیه کرده‌اند.

۵۵. همان، ۳۰۲.

۵۶. همان، ۳۱۴.

۵۷. همان، ۳۷۰.

۵۸. همان، ۳۵۸-۳۶۱.

59. Gilbar, "The Big Merchants", 290.

60. Moaddel, "Shi'i Political Discourse", 459;

نیز نگاه کنید به آدمیت، **شورش**.

61. Keddie, *Religion and Rebellion*, 10-14;

آدمیت، **شورش**، ۳۴-۳۷؛ در اوت ۱۸۹۱ [مرداد ۱۲۷۰] نهضت به طبقات پایین‌تر سرایت کرد. گروهی چهار هزار نفری - عمدتاً باربر، کارگر قهوه‌خانه، بنّا، و کسبهٔ جزء - عرضحال مشترکی به شاه تسلیم کردند. معدل از شبنامه‌ای در تبریز ذکر می‌کند که هم علمایی را که در اعتراضها شرکت نمی‌کردند تهدید می‌کرد و هم ارمنیانی را که با ادارات گمرک همکاری می‌کردند. نگاه کنید به
Moaddel, "Shi'i Political Discourse", 461.

۶۲. آدمیت در **شورش**، ۷۴-۷۵، از یک شرکت کننده به نام حسن کربلایی نقل می‌کند که هیچ کس واقعاً فتوا را ندید.

63. Keddie, *Religion and Rebellion*, 131-32.

64. Keddie, *Religion and Rebellion*, 65; Moaddel, "Shi'i Political Discourse", 464;

صفایی، ***رهبران مشروطه*** ۱ : ۱۷۴.

۶۵. آدمیت، **شورش**، ۱۱۵، یادداشت ۲.

66. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 74.

67. Martin, *Islam and Modernism*, 45; Bayat, *Iran's First Revolution*,38.

۶۸. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۱ : ۱۱۶؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 30.

69. Keddie, *Roots of Revolution*,70.

۷۰. براون، ***انقلاب ایران***، ۱۱۲؛ ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۱ : ۱۲۲؛

Keddie, *Roots of Revolution*, 70.

71. Martin, *Islam and Modernism*, 46-51; Gilbar, "The Big Merchants", 292-295;

براون، ***انقلاب ایران***، ۱۰۶.

72. Gilbar, "The Big Merchants", 301.

۷۳. نقل شده در

Gilbar, "The Big Merchants", 301.

فصل ۲. طوفان انقلاب

والتر اسمارت دستیار بیست و سه سالهٔ امور کنسولی سفارت بریتانیا در تهران و نیز شاگرد سابق ادوارد ج. براون، محقق بریتانیایی، در دانشگاه کیمبریج بود. اسمارت در تابستان ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] مسئول باغ سفارت بود، یعنی همان جایی که اعتصاب کنندگان ایرانی در آن متحصن شدند. در ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، اسمارت نایب کنسول سفارت در تهران شد. او از معدود افراد درون سفارت بود که اطلاعات محرمانهٔ انقلاب مشروطه را در اختیار براون می‌گذاشت، و آن را راهی برای تأثیر گذاری در سیاستهای محافظه‌کارانهٔ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا، از جمله سیاستهای ادوارد گری، به شمار

می‌آورد. نامه‌ها و تفسیرهای اسمارت در سراسر کتاب براون (*انقلاب ایران*) به کار رفته است، اما براون هویت اسمارت را در قسمتهای مختلف کتاب خود فاش نکرد تا به زندگی حرفه‌ای این دیپلومات جوان و لیبرال لطمه نزند.

۱. نگاه کنید به

Palmer and Colton, *A History of the Modern World*, 658.

2. Ascher, *The Revolution of 1905*, 51.

3. Spector, *The First Russian Revolution*, 30.

۴. دانشمندان سال ۱۹۰۵ را سال معجزه خوانده‌اند، زیرا تعداد کشفهای علم فیزیک در این سال بسیار زیاد بود. اما سال ۱۹۰۵ را در سیاست هم می‌توان سال معجزه خواند زیرا به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ روسیه سلسله انقلابهای بی‌سابقه‌ای در نقاطی که امروزه جهان سوم می‌نامیم در گرفت.

۵. نگاه کنید به

Spector, *The First Russian Reveloution*;

نیز نگاه کنید به

John Mason Hart, "Global Causation: Iran, China, Russia, and Mexico" in *Revolutionary Mexico*, 187-234; Reysner, "The Russian Revolution of 1905-1907"; John Iliffe, *A Modern History of Tanganyika* (Cambridge : Cambridge University Press, 1979); Edward Roux, *Time Longer Than Rope : The Black Man's Struggle for Freedom in South Africa* (Madison : University of Wisconsin Press, 1964).

۶. برای پیشینهٔ اصطلاح "انجمن" در ایران نگاه کنید به

Bayat, "Anjoman".

7. Browne, *The Persian Revolution*, 120.

۸. مثلاً نگاه کنید به بحثهای

Ascher, *The Revolution of 1905*; Anweiler, *The Soviets*; Shanin, *Russia, 1905-1907.*

۹. بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ۳۴۸-۳۶۲؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 49.

۱۰. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۱ : ۲۰۲-۲۰۴.

۱۱. افشار، *زندگانی طوفانی*، ۳۲.

۱۲. همان، ۲۴-۲۷.

۱۳. همان، ۲۸-۲۹، ۳۶. در دورهٔ استبداد صغیر، ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸]، دسته‌های شاهسون که به قشون سلطنتی پیوسته بودند به تبریز حمله کردند و کتابخانه را سوزاندند.

۱۴. نگاه کنید به آدمیت، *ایدئولوژی*، ۳۶۴.

۱۵. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۱ : ۱۱۶.

۱۶. همان، ۱ : ۲۱۱.

۱۷. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۲۳۶-۲۴۳.

۱۸. همان، ۲ : ۲۴۳-۲۴۵. برای بحث دربارهٔ ترکیب طبقاتی کمیتهٔ انقلابی، نگاه کنید به
Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 78-79.

۱۹. یک جمعیت مخفی دیگر در آن دوره انجمن آدمیت به ریاست میرزا عباس قلی‌خان قزوینی بود. پسر او، فریدون آدمیت، در کتاب *فکر آزادی* شرح این تشکیلات را آورده است. وقایع نگاران آن دوره در مورد میزان اهمیت جمعیتها اتفاق نظر ندارند. ملکزاده می‌گوید که کمیتهٔ انقلاب، که پدرش ملک‌المتکلمین عضو آن بود، مهمترین گروه بوده است، و انجمن مخفی را بی‌اهمیت می‌خواند. ناظم‌الاسلام کرمانی که از اعضای مؤسّس انجمن مخفی بود، نقش این انجمن را مهمتر جلوه می‌دهد.

۲۰. ان‌لمتن می‌گوید که انجمن مخفی هویت اسلامی نیرومندی داشت. در واقع، چنان که خواهیم دید، درهای این انجمن به روی مسلمانان و غیر مسلمانان به یکسان گشوده بود. نگاه کنید به
Ann Lambton, "Secret Societies", 301-318.

۲۱. کرمانی، *تاریخ بیداری* ۱ : ۲۴۶.

۲۲. همان، ۱ : ۲۶۰.

۲۳. همان، ۱ : ۲۸۶-۲۸۷.

۲۴. همان، ۱ : ۳۰۱.

۲۵. همان، ۱ : ۳۲۲-۳۲۳.

۲۶. نگاه کنید به
Browne, *Materials*, 221-222.

۲۷. دولت آبادی، *حیات یحیی* ۱ : ۲۴۶-۲۴۷.

۲۸. همان، ۱ : ۲۶۴.

۲۹. بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ۴ : ۳۴۷؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 62.

۳۰. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۱ : ۱۶۷؛ بامداد، *شرح حال رجال ایران* ۱ : ۱۵۵-۱۵۸.

۳۱. ملکزاده، تاریخ انقلاب ۱ : ۱۵۶-۱۶۰؛ بامداد، *شرح حال رجال ایران* ۴ : ۳۴۶-۳۴۸.

32. Bayat, *Iran's First Revolution*, 62;
ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۱ : ۱۵۸، ۱۶۷.

۳۳. نگاه کنید به چوبینه، *رویای صادقانه*. این چاپ که به نظر می‌رسد در آلمان منتشر شده باشد، شامل ترجمه‌هایی از متن هم به زبان فرانسوی و هم به زبان آلمانی است. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۱ : ۱۵۶-۱۶۵، پدر خود را یگانه نویسندهٔ *رویای صادقه* می‌خواند. عده‌ای گفته‌اند که میرزا اسدالله‌خان نیز از نویسندگان این کتاب بوده است. نگاه کنید به

Bayat, *Iran's First Revolution*, 61-63;

بامداد، ***شرح حال رجال ایران*** ۱ : ۱۵۵–۱۵۸ و ۴ : ۲۴۶–۲۴۷.

۳۴. ظل‌السلطان برادر ارشد مظفرالدین شاه بود، اما چون مادرش صیغه بود و از اشراف قاجار به حساب نمی‌آمد، تاج و تخت به مظفرالدین شاه رسید. ملک‌المتکلمین هم از حکومت مظفرالدین شاه انتقاد می‌کرد و هم از حکومت محمدعلی شاه (برادرزادهٔ ظل‌السلطان). عده‌ای گفته‌اند که بعد از انقلاب، ملک‌المتکلمین از ظل‌السلطان که امیدوار بود جای محمدعلی شاه را بگیرد کمک مالی دریافت می‌کرد. نگاه کنید به بامداد، ***شرح حال رجال ایران*** ۴ : ۲۴۶–۲۴۷؛ ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۱ : ۱۵۸؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 66.

۳۵. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۱ : ۱۶۰–۱۶۱.

۳۶. نگاه کنید به

Smith, *The Babi and Baha'i Religions*, 97-99.

۳۷. نگاه کنید به ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۱ : ۱۶۸–۱۷۰؛ صفایی، ***رهبران مشروطه*** ۱ : ۵۸۰–۵۸۱.

۳۸. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۱ : ۱۷۰–۱۷۱.

۳۹. نگاه کنید به

Martin, *Islam and Modernism*, 66;

بامداد، ***شرح حال رجال ایران*** ۴ : ۴۰۸–۴۱۰؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 59-60.

۴۰. نگاه کنید به صفایی، ***رهبران مشروطه*** ۱ : ۲۱۸؛ نجات، ***جمعیتها***، ۳۴۰.

۴۱. صفایی، ***رهبران مشروطه*** ۱ : ۲۰۹، ۲۱۸.

۴۲. صفایی، ***رهبران مشروطه*** ۱ : ۱۷۶؛ بامداد، ***شرح حال رجال ایران*** ۲ : ۲۸۴–۲۸۹.

۴۳. بامداد، ***شرح حال رجال ایران*** ۲ : ۲۸۷. این دو خویشاوند هم بودند، زیرا پسر بهبهانی با دختر نوری ازدواج کرده بود.

۴۴. برای شرح مفصّلتر، نگاه کنید به

Martin, "Shaikh Fazlallah Nuri", 39-53.

۴۵. بامداد، ***شرح حال رجال ایران*** ۳ : ۹۶–۱۰۶؛ یک تصمیم‌گیری دیگر نوری که سبب کاهش محبوبیت او شد، نقض حقوق خانوادگی مرسوم بود تا شاید به این وسیله محبت مظفرالدین شاه را جلب کند. نوری ازدواج دختر مظفرالدین شاه با شوهرش را فسخ کرد تا این زن را بتواند بلافاصله به عقد امام جمعهٔ تهران در آورد، هر چند که شوهر راضی به طلاق نبود.

۴۶. نگاه کنید به

Gilbar, "Trends"; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 81.

۴۷. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۶۶.

۴۸. در واقع، دولت آبادی گنجاندن تقاضای تأسیس عدالتخانه در درخواستها را به خودش منسوب می‌کند. نگاه کنید به دولت آبادی، **حیات یحیی** ۲ : ۳۲.
۴۹. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۶۶-۶۹.
۵۰. همان، ۶۹-۷۱.
۵۱. ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۲ : ۳۱۶.
۵۲. نگاه کنید به توضیحات کرمانی، **تاریخ بیداری** ۱ : ۳۸۵.
۵۳. ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۲ : ۳۲۶؛ کرمانی، **تاریخ بیداری** ۱ : ۳۸۷-۳۹۰.
۵۴. نظام مافی می‌نویسد که تا بعد از انقلاب ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] مردم همچنان تصور می‌کردند که مجلس یک دیوان عالی است. مجلس در نخستین سال موجودیت خود بیش از هزار شکایت دریافت کرد. نگاه کنید به نظام مافی، "شوراها". او همچنین اشاره می‌کند که این گونه شکایتهای دهقانان مسبوق به سابقه بوده است و دهقانان به طور انفرادی یا دسته جمعی به نزد مقامات شکایت می‌بردند و گاه تهدید می‌کردند که همگی روستاها را ترک خواهند کرد (ص ۵۹). بعضی از شکایتهای دهقانان که در مطبوعات انقلاب مشروطه چاپ شده است در فصل ۶ مورد بحث قرار خواهد گرفت.
۵۵. ملکزاده، **تاریخ انقلاب**، ۲ : ۳۱۲، ۳۴۰.
۵۶. همان، ۳۶۴-۳۶۵.
۵۷. همان، ۳۵۹.

58. Wright, *The Persians Amongst the English*, 199.

۵۹. ملکزاده، **تاریخ انقلاب**، ۲ : ۳۶۶.
۶۰. محیط مافی، **مقدمات مشروطیت**، ۱۰۷.
۶۱. ملکزاده، **تاریخ انقلاب**، ۲ : ۳۶۱-۳۶۵.
۶۲. نگاه کنید به

"Summary of Events in Persia for the Year 1906", *Great Britain : Correspondence*, January 4, 1907; Wright, *The Persians Amongst the English*, 198.

۶۳. نگاه کنید به

M. Bonakdarian, "The Persia Committee", 187;

نیز نگاه کنید به تز دکتری بنکداریان،

"The Left Opposition to Sir Edward Grey's Iranian Policy, 1906-1912" (University of Iowa, 1991).

64. Sheikholeslami and Wilson, "The Memoirs", 36.

کرمانی، **تاریخ بیداری** ۱ : ۵۰۷-۵۱۵؛

Gilbar, "The Big Merchants", 299.

65. *Great Britain:Correspondence*, January 4, 1907.

۶۶. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۱۱۰. رائین، *انجمنهای سرّی*، ۹۹. شریف - کاشانی، *واقعات اتفاقیه* ۱ : ۷۴-۷۶؛

Wright, *The Persians Amongst the English*, 200-202.

67. Wright, *The Persians Amongst the English*, 201.

68. Sheikholeslami and Wilson, "The Memoirs", 37.

69. Browne, *The Persian Revolution*, 119.

۷۰. دربارهٔ اینکه **چه وقت** در نهضت ملی تقاضای پارلمان و قانون اساسی به شیوهٔ اروپایی مطرح شد، نظرها متفاوت است. گد گیلبار و سعیدامیر ارجمند می‌گویند که علما در مراحل اولیهٔ نهضت طرفدار چنین نظری نبودند و این نظر بعداً مطرح شد. گیلبار می‌گوید : "روشن است که *عدالتخانه* قرار نبود به مجلس نمایندگان تبدیل شود و تا اوت ۱۹۰۶ [مرداد ۱۲۸۵] علما کلاً تقاضای قانون اساسی و **مجلس** نکرده‌بودند، و طرفداری‌ازتأسیس چنین‌نهادی قبل‌از قانون‌اساسی اصولاً محال‌بود."
Gilbar, "The Big Merchants", 281.

امیر ارجمند می‌نویسد : "باید توجه داشت که بهبهانی به صراحت اعلام کرده بود که اصطلاح *عدالتخانه* را به *مجلس شورا* ترجیح می‌دهد، و طباطبایی در ژوئیهٔ ۱۹۰۶ [تیر ۱۲۸۵] در یک سخنرانی، که شاید مهمترین سخنرانی او بود، خواستار تشکیل *"مجلس مشروعهٔ عدالتخانه"* شد و افزود که به این زودیها خواهان **مشروطیت** نیست." نگاه کنید به
Amir Arjomand, "The Ulama's Traditionalist Opposition", 177.

یک نکته مهم دیگر این است که حتی کسانی که پیشتر از مجلس نمایندگان و قانون اساسی سخن به میان آورده بودند اصلاً تصوّر پارلمانی را نمی‌کردند که نصف وکیلان تهران آن نمایندهٔ اصناف باشند. در کتاب ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۳۷۴، با تعبیری نسبتاً متفاوت روبه‌رو می‌شویم.

۷۱. بهترین بحث دربارهٔ این مباحثه‌های دقیقهٔ آخر و نتایج آن در کتاب کرمانی، *تاریخ بیداری* ۱ : ۵۶۰-۵۶۳، آمده است.

72. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 85.

۷۳. کرمانی، *تاریخ بیداری* ۱ : ۵۶۲. این امر نشان می‌دهد که مشروطه خواهان حتی در این مرحلهٔ اولیهٔ نهضت به نیّات نوری اعتماد نداشتند و ناسازگاری بعدی او با مجلس را پیش‌بینی می‌کردند. نیز نگاه کنید به توضیحات

Wright, *The Persians Amongst* the English, 202.

۷۴. کرمانی، *تاریخ بیداری* ۱ : ۴۸۲.

فصل ۳. مجلس اول، انجمنهای شهری، و فرقهٔ اجتماعیون عامیون: ۱۹۰۶-۱۹۰۷ [۱۲۸۵-۱۲۸۶]

۱. برای بعضی از فعالیتهای مجلس، نگاه کنید به تقی‌زاده، "مجلس اول"، *مقالات تقی‌زاده*، ۵ :

۸-۱۵؛ آدمیت، *ایدئولوژی*، ۳۴۷-۴۸۶؛ نظام مافی، **پیدایش و تحوّل**، ۱۰۱-۱۴۸.

۲. قانون انتخابات در کرمانی، *تاریخ بیداری* ۱ : ۶۰۲-۶۰۸ چاپ شده است؛ ترجمهٔ انگلیسی آن در Browne, *The Persian Revolution*, 355-361 آمده است. قانون انتخابات بعداً اصلاح شد و حداقل تعداد نمایندگان ۱۶۲ نفر تعیین شد. به گفتهٔ تقی‌زاده، قانون انتخابات "مبتنی بر نظامهای مختلف اروپایی و بخصوص مدل آلمانی" بود. نگاه کنید به

Browne, "The Persian Constitutionalists," *Proceedings of the Central Asian Society*, 12.

۳. آدمیت، *ایدئولوژی*، ۳۵۳-۳۵۹.

۴. دولت آبادی، **حیات یحیی** ۲ : ۸۶-۸۷.

۵. داماد سید عبدالله بهبهانی جای نمایندهٔ دیگری را که استعفا داده بود گرفت، بی‌آنکه جریان انتخابات را طی کند. محیط مافی، **مقدمات مشروطیت**، ۱۴۸؛ کرمانی، *تاریخ بیداری*، ۱ : ۶۲۶؛ نظام مافی، **پیدایش و تحول**، ۱۰۱.

۶. این بخشی از سخنرانی تقی‌زاده در انجمن آسیای میانه در ۱۱ نوامبر ۱۹۰۸ [۱۹ شهریور ۱۲۸۷] بود. اصالت آمار و ارقام تقی‌زاده را نمی‌توان تضمین کرد. نگاه کنید به

Browne, "The Persian Constitutionalists", 12-13.

۷. نگاه کنید به متن قانون اساسی در کرمانی، *تاریخ بیداری* ۲ : ۳۸-۴۵. برای ترجمهٔ انگلیسی آن نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 362-371.

نیز نگاه کنید به

Lockhart, "The Constitutional Laws of Persia".

و

"Constitutional Revolution", *Encyclopaedia Iranica* 6 : 187-189.

۸. نقل شده در آدمیت، *ایدئولوژی*، ۳۶۱.

۹. سعدالدوله قبلاً شوهر خواهر صنیع‌الدوله بود و این دو خصومت شخصی شدیدی با یکدیگر داشتند. نگاه کنید به صفایی، **رهبران مشروطه** ۲ : ۳۴۹-۳۷۱. صفایی قبول ندارد که قانون اساسی بلژیک مبنای قانون اساسی ایران و متمم آن بوده است (شاید به دلیل ملاحظات ظاهراً بیجای ناسیونالیستی). کلاً صفایی از انقلاب در مراحل اولیه‌اش دفاع می‌کند ولی با اصلاح طلبان رادیکال و لیبرال خصومت می‌ورزد. وفاداری به شاه، به قدرت به طور اعم، به سنت و به مذهب، معیارهای او در ارزیابی رهبران مشروطه‌اند. در کتاب او تئوری توطئه نیز موج می‌زند. مثلاً برای آغاز جنگ داخلی در تبریز، حکومتهای بریتانیا و روسیه را مقصّر می‌داند.

۱۰. صفایی، **رهبران مشروطه** ۱ : ۳۶۱-۳۸۳.

۱۱. همان، ۱ : ۳۶۱-۳۸۳.

۱۲. همان، ۱ : ۴۵۹-۴۹۱، ۷۱۴-۷۳۰.

۱۳. همان، ۱ : ۴۱۵-۴۲۱.

۱۴. تاریخنگاران این دوره در مورد گرایشهای سیاسی همهٔ نمایندگان مجلس اول اتفاق نظر ندارند. مثلاً مقایسه کنید آدمیت، ***ایدئولوژی***، ۳۶۴ را با نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۱۲۵-۱۴۲.

۱۵. صفایی، ***رهبران مشروطه*** ۱ : ۶۲۵-۶۵۰. صفایی می‌نویسد که معاضدالسلطنه به "سوسیالیسم ملی" علاقه‌مند بود، و منظورش سوسیالیسم است.

۱۶. همان، ۱ : ۶۱۳-۶۲۲.

۱۷. آدمیت، ***ایدئولوژی***، ۳۶۰-۳۶۱.

۱۸. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۱۰۱-۱۰۸.

۱۹. نتصر، ***تاریخ یهود***، ۲۵۰.

۲۰. نگاه کنید به کرمانی، ***تاریخ بیداری*** ۱ : ۵۸۳-۵۸۴.

21. Bayat, *Iran's First Revolution*, 147.

22. Huntington, *Political Order*, 159-160.

۲۳. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۱۱۳-۱۱۵.

۲۴. ویلم فلور می‌نویسد که در دربار صفویه سی و دو کارگاه بود که هر کدام یک ***باشی*** داشتند. هر باشی، با چند درباری، مسئول یک دسته از اصناف بود. تعداد نمایندگان اصناف در مجلس اول احتمالاً بازتاب این سنت قبلی بود که در آن سی و دو باشی، به نمایندگی از طرف سی و دو صنف، از سوی دربار به رسمیت شناخته می‌شدند. نگاه کنید به

Floor, "The Guilds", 107-109;

آدمیت، ***ایدئولوژی***، ۳۶۹.

۲۵. برای فهرستی از نمایندگان مجلس، نگاه کنید به ***مذاکرات مجلس*** (۱۹۰۷) [۱۲۸۶] ۱ : ۴؛ شجیعی، ***نمایندگان***، ۲۹۱-۳۸۱.

۲۶. نگاه کنید به ***مذاکرات مجلس*** (۱۹۰۷) [۱۲۸۶]، ۱ : ۴-۵. پس از مشورت با استاد گرامی ایرج افشار، نامهایی راکه با ستاره مشخص شده برای دقت بیشتر اندکی تغییر داده‌ام.

۲۷. نگاه کنید به ***مذاکرات مجلس*** (۱۹۰۷) [۱۲۸۶]، ۱ : ۱۳۳-۱۳۷. برای عکس‌العمل نسبت به این قانون، نگاه کنید به فصل ۶ کتاب حاضر.

۲۸. فهرستی از بعضی از انجمنهای عصر مشروطه در رائین، ***انجمنهای سرّی*** آمده است؛ نیز نگاه کنید به ایوانوف، ***انقلاب مشروطیت ایران***، ۳۲؛ ***حبل‌المتین***، ۵ اکتبر ۱۹۰۷ [۱۲ مهر ۱۲۸۶] شمارهٔ ۱۳۲، صفحهٔ ۷.

۲۹. مارلینگ می‌نویسد که انجمن مردم آذربایجان ۲۹۶۲ عضو داشت. نگاه کنید به

Great Britain: Correspondence, Marling to Grey, no. 105, February 28, 1908.

۳۰. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۲، ۴۰۷.

۳۱. نگاه کنید به رائین، *انجمنهای سری*؛ نوایی، *فتح تهران*؛ نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۱۵۵.
۳۲. به نوشتهٔ کسروی، در ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد-تیر ۱۲۸۷] نمایندگان صد و هشتاد انجمن برای دفاع از مجلس در مسجد سپهسالار جمع شدند. نگاه کنید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۵۸۷. ملکزاده می‌گوید که در تهران دویست انجمن وجود داشت. نگاه کنید به کتابش *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۰۷.
۳۳. اعضای کمیتهٔ ملی انقلاب عبارت بودند از ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، حسن تقی‌زاده، میرزا جهانگیرخان شیرازی، محمدرضا مساوات، حکیم‌الملک، معاضدالسلطنه، سلیمان اسکندری، حسین‌قلی نوّاب، علی اکبر دهخدا، عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، میرزا ابراهیم خان، میرزا داوود خان، ادیب‌السلطنه، و نصرت‌السلطان. نگاه کنید به ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۱۷. در مورد رابطهٔ کمیتهٔ ملی انقلاب با فرقهٔ اجتماعیون عامیون، نیز نگاه کنید به نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۱۳۵.
۳۴. همان، ۴۱۵-۴۱۹.
۳۵. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۰۶-۴۰۷، ۴۱۹-۴۲۰.
36. *Great Britain: Correspondence*, no. 176, June 18, 1908.
۳۷. برای مدتی ارشدالدوله، از افسران ارشد کرمان که در گارد سلطنتی خدمت کرده بود و در خفا ضد مشروطه بود، امور انجمن مرکزی را می‌گرداند. اما ملک‌المتکلمین که نقش مفتّش کل مجلس را گرفته بود به کار افراد و انجمنهایی که مظنون بودند رسیدگی کرد و او را از سمتش خلع کرد. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۰۷؛ نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۱۳۰، ۱۵۳.
38. Bayat, *Iran's First Revolution*, 165-166.
۳۹. نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۱۵۲-۱۵۳؛ نجات، *جمعیتها*، ۲۸۲.
40. *Great Britain: Correspondence*, Spring-Rice to Grey, March 28, 1907.
۴۱. همان.
42. *Great Britain: Correspondence*, Spring-Rice to Grey, February 27, 1907;
نیز نگاه کنید به نتصر، *تاریخ یهود*، ۲۵۲.
۴۳. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۵۰-۴۵۵.
۴۴. این اطلاعات در مقالهٔ "اندیشهٔ دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت در رشت" به قلم وکیل سابق مجلس، مهدی احمد، آمده است که لطف کرد و دستنوشتهٔ منتشر نشدهٔ خود را در اختیارم نهاد.
۴۵. نگاه کنید به متن شبنامهٔ مجاهدین در روشن، *مشروطهٔ گیلان*، ۲۶.
۴۶. یک منبع مهم تحقیق دربارهٔ انجمن تبریز، روزنامهٔ آن به نام *انجمن* است که از اکتبر ۱۹۰۶ تا سپتامبر ۱۹۰۸ [مهر-آبان ۱۲۸۵ تا شهریور-مهر ۱۲۸۷] منتشر می‌شد. کسروی نیز در اثر کلاسیک خود *تاریخ مشروطه* از این روزنامه بهره گرفته است. کسروی باانجمن تبریز و بیش از آن با مجاهدین همدلی داشت و به مباحثات بر سر قانون اساسی و مواجهه با روحانیان محافظه‌کار توجه خاص

نشان داد، اما به اقدامهای اجتماعی انجمن تبریز و مجاهدین کمتر توجه کرد. تحقیق جدیدتری که دربارهٔ بعضی از این اصلاحات بحث کرده است، کتاب منصوره رفیعی به نام **انجمن** است.

۴۷. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۱۵۸.

۴۸. رفیعی، **انجمن**، ۲۰-۳۹؛ کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۱۶۵.

۴۹. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۱۶۷.

۵۰. رفیعی، **انجمن**، ۳۹، ۴۲، ۶۳؛ کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۱۶۵.

۵۱. بعضی از دیگر اعضای انجمن تبریز عبارت بودند از : مهدی کوزه‌کنانی که مدتی رئیس بود، اسماعیل امیر خیزی که شرح کلاسیکی دربارهٔ مقاومت تبریز نوشت، علی اکبر وکیلی سردبیر رادیکال **انجمن** که به تأسیس مدارس برای فقرا کمک کرد اما به دلیل انتقادش از علمای محافظه‌کار از مقام خود برکنار شد، و حسن شریف زاده که از مبارزان مجاهدین بود. نیز نگاه کنید به رفیعی، **انجمن**، ۴۱.

۵۲. مخصوصاً نگاه کنید به ثقه‌الاسلام، "رسالهٔ **لالان**" که در دفاع از نظم مشروطه در آوریل ۱۹۰۷ [فروردین-اردیبهشت ۱۲۸۶] خطاب به علمای عالی مقام نجف نوشت، در فتحی، **مجموعهٔ آثار**، ۴۱۸-۴۴۵.

۵۳. فتحی، **مجموعهٔ آثار**؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 172-174.

۵۴. برای بحث دربارهٔ حزب همت، نگاه کنید به

Swietochowski, "Himmat Party"; Lazzerni, "Hummat"; Alstadt Mirhadi, "The Azerbaijani Turkish Community", 245-254, 264-268; Bennigsen and Lemercier-Quelquejay, *Islam in the Soviet Union*, 56-57.

بیشتر پژوهشگران روس سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] را سال تأسیس فرقهٔ اجتماعیون عامیون ذکر می‌کنند، اما ممکن است زمان تأسیس این سازمان سال ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] باشد.

55. Suny, *The Baku Commune*, 18.

56. Ibid.

۵۷. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ [۱۲۹۶] روسیه، نریمانوف از رهبران کمون باکو در ۱۹۱۷-۱۹۱۸ [۱۲۹۶-۱۲۹۷] شد و در ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] به ریاست حکومت جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان رسید.

۵۸. نگاه کنید به

Alstadt Mirhadi, "The Azerbaijani Turkish Community", 267.

علاوه بر ن.نریمانوف، کسروی از افراد زیر نیز به عنوان اعضای مؤسس سازمان نام می‌برد : سوچی میرزا، میرزا جعفر زنجانی، مشهدی محمد عمواوغلی، محمد تقی شیرین زاده سلماسی، حاجی خان، نورالله خان یکانی، مشهدی محمد علی خان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، حسین

سرابی، مشهدی باقرخان ارومیه، مشهدی اسماعیل میاب. نگاه کنید به **تاریخ مشروطه**، ۱۹۴.

۵۹. رسول زاده بعد از ترک ایران در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، رهبر حزب مساوات شد که حزبی ملی - لیبرال بود. برای بحث بیشتر دربارهٔ رسول‌زاده، نگاه کنید به بخش ۴.

۶۰. روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۱۰۲-۱۰۳؛ نیز نگاه کنید به آدمیت، **فکر دموکراسی**، ۱۴.

۶۱. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۱۹۴، ۱۶۷.

۶۲. نگاه کنید به جاوید، **فداکاران**، ۱۹. ملکزاده از بیش از ده عضو اولیه اسم می‌برد؛ نگاه کنید به **تاریخ انقلاب** ۲ : ۳۹۶.

۶۳. این نشریه با جسارت از سید کاظم یزدی، روحانی مستبد مقیم نجف، که در اقدام به کودتا علیه مجلس جانب شیخ‌فضل‌الله نوری را گرفته بود، انتقاد کرد. نگاه کنید به صدر هاشمی، **تاریخ جراید** ۴: ۱۸۳؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 150.

بعضی از شماره‌های **مجاهد** چاپ تبریز و رشت در کتاب شاکری، **اسناد** ۱۹ : ۱۴۸-۱۶۷ آمده است.

۶۴. ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۲ : ۳۹۹.

۶۵. برای بحث دربارهٔ علی موسیو و مرکز غیبی، نگاه کنید به طاهرزاده - بهزاد، **قیام آذربایجان**، ۴۵۴؛ جاوید، **فداکاران**، ۱۸-۲۹؛ و سرداری نیا، **علی موسیو**.

66. Chaqueri, "Programme de l'organisation révolutionaire iranienne Mojahid,"

در

Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 157.

۶۷. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۱۹۴.

68. *Great Britain: Correspondence*, Spring-Rice to Grey, no.26, May 23, 1907.

۶۹. **حبل المتین**، به نقل از روزنامهٔ بریتانیایی **ویلز** در زمان قتل اتابک، می‌نویسد که در انجمنهای مختلف ۸۶۱۵۰ مجاهد از قفقاز و آذربایجان حضور داشتند که ۶۳۰۰ نفر آنها عضو مخفی بودند. ۳۷۰ فدایی برای نظارت بر فعالیتهای ۱۳۲ عنصر ضد مشروطه انتخاب شده بودند. هر کدام آنها نامهٔ مهر و موم شده‌ای داشتند تا در وقت ضرورت باز کنند. صحت این ارقام را نمی‌توان با منابع موجود تضمین کرد. نگاه کنید به "ترجمهٔ روزنامهٔ ویلز"، **حبل المتین**، ۱۳ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۲۲ دی ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۰۵، صفحهٔ ۲.

70. Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 157.

۷۱. نگاه کنید به **مجلس**، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۲ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۱، صفحهٔ ۲.

۷۲. همان.

73. Chaqueri, "Statut de la section *Iranienne* de l'association de Mojahid formée a Meched" , *La Social-Démocratie en Iran*, 162.

74. Ibid.

75. Alstadt Mirhadi, "The Azerbaijani Turkish Community", 264-268.

76. Chaqueri, "Statut de la section *Iranienne*", 161-174.

فصل ۴. مشروطه یا مشروعه؟ معارضه بر سر متمم قانون اساسی

۱. سعید امیر ارجمند می‌گوید که این پدیدهٔ انتقال از قانون اساسیِ ضامن آزادیهای مدنی به قانون اساسیِ حافظ ایدئولوژی (از جمله ایدئولوژی مذهبی) منحصر به ایران نیست، بلکه پدیده‌ای خاص قرن بیستم است. نگاه کنید به مقاله‌اش با عنوان "قوانین اساسی و مبارزه برای حقوق سیاسی". اما به نظر من، این انتقال به قانون اساسیِ حافظ تعالیم مذهبی، نتیجهٔ عادی انقلاب مشروطه نبود بلکه مشروطه خواهان مترقی در تک‌تک مراحل این انتقال با آن مواجهه و مقابله کردند.

۲. فتحی، *مجموعهٔ آثار*، ۴۷۵؛ کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۱۷۳. اخراج میرهاشم، روحانی درس خوانده در نجف، مردم محلّهٔ دوه‌چی را که هم محله‌ای‌اش بودند به خشم آورد و اهالی این محلهٔ تبریز در جریان جنگ داخلی ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [۱۲۸۷-۱۲۸۸] به انجمن اسلامیه که ضد مشروطه بود پیوستند. در ۹ اوت ۱۹۰۹ [۱۸ مرداد ۱۲۸۸] و پس از فتح تهران توسط انقلابیون، میرهاشم اعدام شد.

۳. نگاه کنید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۱۷۴.

۴. همان.

5. Browne, *The Persian Revolution*, 146.

۶. *انجمن* سه بار در هفته، در چهار صفحه چاپ می‌شد و بحثهای انجمن تبریز را برای خوانندگان شرح می‌داد. در بالای صفحهٔ اول نوشته شده بود که این روزنامه به "الفاظ سهل و ساده که موجب انتفاع عموم باشد" نوشته شده است. تمام تلگرافهای مهم ارسالی و دریافتی انجمن و نامه‌های مختلف رد و بدل شده بین انجمن تبریز و مجلس در این روزنامه چاپ می‌شد.

۷. نگاه کنید به فتحی، *مجموعهٔ آثار*، ۳۲-۳۳ و ۴۱۸-۴۴۵.

۸. نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, Spring - Rice to Grey, no. 21, February 27,1907.

۹. نگاه کنید به *انجمن*، ۶ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۱۷ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۰، صفحهٔ ۱.

۱۰. متن نامه در کتاب ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۱۰ آمده است.

11. Browne, *The Persian Revolution*, 134;

ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۳۱.

۱۲. نگاه کنید به *انجمن*، ۱۲ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۲۳ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۳، صفحهٔ ۲.

۱۳. نگاه کنید به "تلگراف از تهران"، *انجمن*، ۱۹ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۳۰ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۶، صفحهٔ ۳.

۱۴. نگاه کنید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۱۵؛ ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۲۳-۴۲۵. فهرست

درخواستهایی که کرمانی ذکر می‌کند تا حدودی متفاوت با فهرستی است که کسروی و ملکزاده آورده‌اند. در فهرستهای کسروی و ملکزاده که من به آنها استناد کرده‌ام، تقاضای تثبیت و رسمیت انجمنهای ایالتی و ولایتی آمده است.

۱۵. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۲۲.

۱۶. *انجمن*، ۱۷ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۲۹ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۵، صفحهٔ ۴.

۱۷. نگاه کنید به *انجمن*، ۱۴ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۲۶ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۴؛ و *انجمن*، ۱۷ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۲۹ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۵.

۱۸. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 136.

۱۹. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۲۳-۲۲۴.

۲۰. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۳۹.

۲۱. برای جزئیات بیشتر، نگاه کنید به فصل ۶ کتاب حاضر.

۲۲. نگاه کنید به فتحی، *مجموعهٔ آثار*، ۴۶-۴۹؛ کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۳۹-۲۴۱؛ رفیعی، *انجمن*، ۴۶-۴۹.

۲۳. رفیعی، *انجمن*، ۴۶-۴۹؛ نیز نگاه کنید به گزارشهای تبریز در *انجمن*، ۲۹ آوریل ۱۹۰۷ [۹ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۱، صفحه‌های ۲-۳.

۲۴. نگاه کنید به *انجمن*، ۱۸ آوریل ۱۹۰۷ [۸ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۶، صفحه‌های ۱-۲. نیز نگاه کنید به گزارشها در *انجمن*، ۱۱ مهٔ ۱۹۰۷ [۲۲ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شماره‌های ۷۷-۷۸.

۲۵. *انجمن*، ۴ ژوئن ۱۹۰۷ [۱۶ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۹۲، صفحه‌های ۳-۴.

۲۶. نگاه کنید به فتحی، *مجموعهٔ آثار*، ۶۷. در بهار ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] میرزا حسن مجتهد به تبریز برگشت و در کنار مستبدان قرار گرفت.

۲۷. صفایی، *رهبران مشروطه* ۱ : ۴۵۹-۴۹۱، ۷۱۴-۷۳۰، و ۲ : ۳۳۷؛ نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۱۹۸.

۲۸. دولت آبادی، *حیات یحیی* ۲ : ۱۲۵.

29. Browne, *The Persian Revolution*, 139;

کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۵۲.

۳۰. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۳ : ۴۷۴.

۳۱. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 140;

و کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۲۶۱.

۳۲. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۲ : ۴۲۸؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 155.

۳۳. نگاه کنید به

Browne, "The Persian Constitutionalists", *Proceedings of the Central Asian Society*, p.11.

در مقالهٔ جداگانه‌ای که در دست تهیه دارم به تحلیل مفصلتر متمّم می‌پردازم. در اینجا لازم است اشاره کنم که تأثیر قانون اساسی بلژیک و سپس بلغارستان بر متمم از همه بیشتر بود و قانون اساسی عثمانی نیز بی تأثیر نبود.

۳۴. ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۳ : ۴۷۸.

۳۵. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۲۸۷.

۳۶. ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۳ : ۴۸۴.

۳۷. برای نامهٔ شیخ فضل‌الله به پسرش، نگاه کنید به کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۲۹۲-۲۹۳.

۳۸. دولت آبادی، **حیای یحیی** ۲ : ۱۰۸-۱۰۹.

۳۹. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۲۸۹-۲۹۰. داماد احمد طباطبایی، ضیاءالدین، یکی از پسران شیخ فضل‌الله نوری بود.

۴۰. همان، ۲۹۲.

۴۱. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۲۹۴.

۴۲. یحیی آرین‌پور تاریخ اعتصابها را ۲۷ آوریل [۷ اردیبهشت] تا ۲۷ مهٔ ۱۹۰۷ [۶ خرداد ۱۲۸۶] ذکر می‌کند. نگاه کنید به **از صبا تا نیما**، ۱۸۷.

۴۳. "تلگراف از تبریز"، **انجمن**، ۱۶ مهٔ ۱۹۰۷ [۲۶ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۱، صفحهٔ ۲.

۴۴. همان؛ کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۳۰۱-۳۰۲.

۴۵. نگاه کنید به گزارشهای **انجمن**، ۱۸ مهٔ ۱۹۰۷ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۱، صفحهٔ ۲-۳، و شمارهٔ ۸۲ صفحهٔ ۲-۳.

۴۶. همان.

۴۷. **انجمن**، ۲۰ مهٔ ۱۹۰۷ [۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۴، صفحهٔ ۱.

۴۸. نظام مافی، **پیدایش و تحوّل**، ۱۵۹؛ نگاه کنید به کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۳۱۴.

۴۹. گزارش شده در

"Extract from Monthly Summary of Events", *Great Britain : Correspondence*, Spring-Rice to Grey, no.25, April 24, 1907.

۵۰. نگاه کنید به کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۳۱۵-۳۱۶.

51. *Great Britain: Correspondence*, Spring - Rice to Grey, no.26, May 23, 1907.

۵۲. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۳۰۹.

۵۳. نگاه کنید به گزارش مندرج در **انجمن**، ۲۸ مهٔ ۱۹۰۷ [۷ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۸، صفحهٔ ۳.

۵۴. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 140-141.

55. *Great Britain : Correspondence*, Spring - Rice to Grey, no.26, May 23, 1907.

۵۶. نگاه کنید به "متن تلگراف از تهران"، ***انجمن***، ۲۸ مهٔ ۱۹۰۷ [۷ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۸، صفحهٔ ۳؛ کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۲۱.

۵۷. نگاه کنید به "متن تلگراف از تبریز"، ***انجمن***، ۲۸ مه ۱۹۰۷ [۷ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۸، صفحهٔ ۳.

58. Browne, *The Persian Revolution*, 142.

۵۹. ارمنیان تبریز، با تأیید انجمن تبریز، خودشان تلگرافهای اعتراض آمیزی به مجلس و شاه فرستادند. نگاه کنید به گزارش مندرج در ***انجمن***، ۲۸ مهٔ ۱۹۰۷ [۷ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۸، صفحهٔ ۱؛ کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۳۰.

۶۰. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۵۵.

۶۱. همان، ۳۴۴.

۶۲. مجلس همچنان از محمدعلی شاه حمایت می‌کرد، و در این حال، سالارالدوله دویست نفر از عشایر لر را گرد آورد و به نام دفاع از نظم جدید، از همدان عازم تهران شد. نگاه کنید به کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۴۶؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 181, 185.

۶۳. نگاه کنید به نامه‌های دو روحانی عالی مقام به نوری، در کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۴۱۱-۴۱۲.

۶۴. متمم قانون اساسی نخستین بار در ***حبل‌المتین***، شمارهٔ ۳۸، ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] چاپ شد.

۶۵. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۱۱۰؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 190.

۶۶. نگاه کنید به

Constitution de la Belgique du 7 Fevrier 1831 (Bruxelles : Establissements Emile Bruylant, 1984).

۶۷. نگاه کنید به متن قانون در حبل‌المتین شمارهٔ ۳۸، ۱۹۰۷ [۱۲۸۶].

۶۸. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۷۳.

۶۹. همان.

۷۰. به نوشتهٔ ملکزاده، این نطق را نایب رئیس اتحادیهٔ طلّاب (جمعیتی که رهبری‌اش با ملک‌المتکلمین بود) رونویسی کرد. نگاه کنید به ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۴۷۹. ملکزاده همچنین می‌نویسد که مردم به خانهٔ نوری رفتند و او و طرفدارانش را به زور از شهر خارج کردند. ولی این روایت صحیح نمی‌نماید. روایتی که من به آن اعتماد کرده‌ام در ***صور اسرافیل*** آمده و کسروی هم نقل کرده است.

۷۱. ***صور اسرافیل***، ۲۷ ژوئن ۱۹۰۷ [۵ تیر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۴.

۷۲. محیط مافی، ***مقدمات مشروطیت***، ۳۴۰؛ کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۷۴-۳۷۶. کسروی می‌نویسد که حاج خمامی از رشت به متحصنان ملحق نشد و به همین دلیل در مجلس از او تمجید کردند.

۷۳. نگاه کنید به رضوانی، ***لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری***. برای بحث دربارهٔ بعضی از این نوشته‌ها نگاه کنید به فصل ۶ کتاب حاضر.

۷۴. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۰۳-۵۰۴.

۷۵. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۲۵، ۳۸۳، ۴۳۱.

۷۶. همان، ۳۷۹-۳۸۵.

۷۷. محیط مافی، ***مقدمات مشروطیت***، ۳۶۳-۳۶۶.

۷۸. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۰۴.

۷۹. مجاهدین قفقازی که در خط مقدم مقابله با علمای محافظه‌کار قرار داشتند، همچنان از مرکز باکو فرمان می‌گرفتند، نه از مرکز غیبی تبریز، و می‌خواستند رهبری مجاهدین را در تبریز قبضه کنند. حیدرخان عمو اوغلی سوسیال دموکرات پا در میانی کرد و توافقی بین طرفین ایجاد کرد که طبق آن همهٔ مجاهدین می‌بایست از فرمانهای مرکز غیبی تبعیت کنند. نگاه کنید به کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۳۹۱.

۸۰. همان، ۳۹۲.

۸۱. "از تهران"، ***انجمن***، ۲۳ ژوئن ۱۹۰۷ [۱ تیر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۰۵، صفحهٔ ۲.

۸۲. نگاه کنید به ***انجمن***، ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [۳۱ تیر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۱.

۸۳. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۱۳۰؛

Browne, *The Persian Revolution*, 150.

۸۴. نگاه کنید به "نتیجهٔ اعلامیهٔ مجاهدین"، در ***انجمن***، ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۲ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۲، صفحهٔ ۲. نیز نگاه کنید به "اعلامیهٔ تشکیلات مجاهدین خوی"، ***انجمن***، ۲ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۳ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۲۸، صفحهٔ ۲؛ "اعلامیهٔ مجاهدین"، ***انجمن***، ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۰ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۱، صفحهٔ ۳؛ و ***انجمن***، ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۰ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۱. بلافاصله پس از قتل امین‌السلطان، پیامی مخفیانه به انجمن تبریز رسید و اعضا را خبردار کرد که کار انجام شده است. نگاه کنید به ***انجمن***، ۲ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۳ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۲۸، صفحهٔ ۴.

۸۵. آدمیت، ***فکر دموکراسی***، ۲۰.

۸۶. نگاه کنید به

Sheikholeslami and Dunning, "The Memoirs", 41.

۸۷. حامیان این نظر معتقد بودند که محمدعلی شاه به چند دلیل تصمیم به عزل صدراعظم گرفته بوده است : ۱. امین‌السلطان بر خلاف نظر شاه که می‌خواست فوراً مجلس را نابود کند، سعی کرده

بود با مجلس همکاری نماید. ۲. امین‌السلطان سه وزیر نامحبوب کابینهٔ خود راکه متحدان صمیمی شاه بودند با سه وزیر دلخواه خود تعویض کرد. ۳. حمایت حکومت روسیه از امین‌السلطان، عزل او را برای شاه مشکل کرده بود. به این دلایل، انجمن آدمیت و بخصوص سعدالدوله (که با صنیع‌الدوله عداوت شخصی داشت) مظنون به نفوذ در یکی از شعبه‌های انجمنهای مجاهدین در تهران و اجرای ترور شد. نگاه کنید به شرح واقعه در

Keddie, "The Assassination".

۸۸. نگاه کنید به ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۳ : ۴۷۳.

۸۹. نقل شده در

Browne, *The Persian Revolution*, 151.

رابرت مک دانیل، تاریخنگار امریکایی و همکارم در دانشگاه پوردو، نظر کاملاً متفاوتی دربارهٔ مرگ امین‌السلطان دارد. او می‌نویسد : "اتابک [امین‌السلطان] شاید آخرین بخت برای یافتن راه بینابینی میان مجریهٔ خود رأی و لگام گسستهٔ قدیم و مقننهٔ نوخاسته بود. در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] او از هر رجل دیگری در ایران تجربهٔ اجرائی و مهارت بالاتری داشت و اگر احتمال می‌داشت که راهی بین پیشبرد اصلاحات و اقتضائات نظام یافت شود شاید او می‌توانست این راه را بیابد."

Mc Daniel, *The Shuster Mission*, 70.

۹۰. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۴۵۵-۴۵۶.

۹۱. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۴۶۳.

۹۲. برخلاف انجمنهای دیگر، انجمن آدمیت هر کس را که از عهدهٔ پرداخت حق عضویت آن (ده سکهٔ طلا) بر می‌آمد می‌پذیرفت. می‌گفتند شاه هزار سکهٔ طلا داده بود. نگاه کنید به ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۳ : ۶۱۱؛ نظام مافی، **پیدایش و تحوّل**، ۱۳۱-۱۳۲؛ کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۴۸۱.

93. Bayat, *Iran's First Revolution*, 200-210.

فصل ۵. مطبوعات، طنز، و انقلاب : افشای مستبدان، تکفیر قدرتهای غربی

۱. آرین پور، **از صبا تا نیما** ۲:۷۸؛

Rypka, *History of Iranian Literature*, 362-365.

2. Browne, *Press and Poetry in Modern Persia*, 26.

3. Rypka, *History of Iranian Literature*, 362-365.

برای فهرستی از نشریه‌های مهم دورهٔ انقلاب مشروطه، نگاه کنید به

Browne, *Press and Poetry in Modern Persia*. Part 1

حاوی توضیحاتی کوتاه برای هر نشریه، که توسط محمد علی تربیت مدوّن شده است و شامل مطالب رابینو، نایب کنسول وقت بریتانیا در رشت، نیز هست. نیز نگاه کنید به مدخلهای مختلف در صدرهاشمی، **تاریخ جراید**.

۴. "صوراسرافیل" اشاره‌ای بود به روز رستاخیز که مردگان همه به پا می‌خیزند و سخن می‌گویند و عدالت به اجرا در می‌آید.

Browne, *Press and Poetry in Modern Persia*, 73-79.

۵. نقل شده در براهنی، ***قصه نویسی***، ۵۰۸-۵۲۲؛ نیز نگاه کنید به کامشاد، ***ادبیات جدید ایران***، ۳۷-۳۹.

۶. آرین پور، ***از صبا تا نیما***، ۲:۹۲.

۷. براون نخستین بار در کتاب خود، ***انقلاب ایران*** (ص ۶۲ متن انگلیسی) ***صوراسرافیل*** را به خوانندگان اروپایی معرفی کرد. به مناسبت صدمین سال تولد دهخدا، که مقارن با انقلاب ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] شد، چندین بررسی جدید در ایران به انتشار رسید، از جمله چاپ ویژهٔ نشریهٔ ***آینده*** (۱۹۷۹) [۱۳۵۸]، ۵:۷-۹؛ محمد دبیر سیاقی، ***مقالات دهخدا***؛ افشار، ***نامه‌های سیاسی دهخدا***. در سال ۱۹۸۲ [۱۳۶۰] ***صوراسرافیل*** با مقدمهٔ سودمند نظام مافی تجدید چاپ شد. نیز نگاه کنید به آرین پور، ***از صبا تا نیما***، ۲: ۷۷-۱۵۵؛ کامشاد، ***ادبیات جدید ایران***، ۳۷-۴۰؛ سرودی، "صوراسرافیل"، ۲۳۰-۲۴۳؛ و

Balay and Cuypers, *Aux Source de la Nouvelle Persan*, 53-106

که حاوی تحلیلی ساختاری از چند مقالهٔ "چرند پرند" همراه با ترجمهٔ فرانسوی بعضی از متنهاست.

8. Browne, *The Press and Poetry of Persia*, 115-116.

9. Ibid., 25.

۱۰. نگاه کنید به

Revue du Monde Musulman, (1909), 7: 362.

۱۱. نیز نگاه کنید به آدمیت، ***اندیشه‌های میرزاآقا خان کرمانی***، ۲۲۲-۲۲۳؛

Keddie, *Iran*, 69;

و سرودی، "صوراسرافیل"، ۲۳۱. در برخی موارد ***صور اسرافیل***، همان لحن پر از دشنام و شماتت را نسبت به جنبش بابی به کار می‌برد مانند شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۲؛ شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۶؛ شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۳. از سهراب یزدانی که این نکته را یادآور شد سپاسگزارم.

۱۲. نگاه کنید به مقدمهٔ نظام مافی بر مجموعهٔ شماره‌های ***صوراسرافیل***، ۲؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 205.

13. Browne, *Press and Poetry in Modern Persia*, 25.

14. Browne, *The Persian Revolution*, 143.

۱۵. نگاه کنید به

Bennigsen and Lemercier-Quelquejay, *La Press et le mouvement national*, 124-128.

۱۶. آرین پور، ***از صبا تا نیما*** ۲ : ۴۲.

17. Bennigsen and Lemercier-Quelquejay, *La Press et le mouvement national*, 128.

۱۸. منظور از "شیطان بازار" محلهٔ مسلمانان تفلیس است. قلی‌زاده برای امنیت بیشتر به محلهٔ گرجیان مسیحی تفلیس به نام سنت داوید نقل مکان کرد. نقل شده در

Geoffrey Wheeler, "The Journal *Molla Nasreddin* and Its Influence on Political Satire in Revolutionary Persia, 1905-1911", *Central Asian Review* (1959),8 (1):16.

۱۹. نگاه کنید به

Browne, *The Press and Poetry in Modern Persia*, 27.

۲۰. نگاه کنید به *از صبا تا نیما* ۲ : ۶۶-۶۸. نیز نگاه کنید به

Wheeler, "The Journal *Molla Nasreddin*", 22

که ترجمهٔ چهار سطر اول در آن آمده است.

۲۱. صابر بعداً یک **مثنوی** نیز به سبک **شاهنامه** در تجلیل ستارخان، انقلابی تبریز، نوشت و او را به بزرگترین قهرمان حماسی ایران، یعنی رستم، تشبیه کرد. *از صبا تا نیما* ۲ : ۵۲، ۵۳-۶۰.

۲۲. همان، ۲ : ۴۵.

۲۳. همان.

۲۴. نگاه کنید به سرمقالهٔ *صوراسرافیل*، ۳۰ مهٔ ۱۹۰۷ [۹ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱، صفحهٔ ۱.

۲۵. همان، ۱-۲.

۲۶. پانصد و نه میلادی سالی بود که سلطنت روم واژگون و جمهوری به جای آن برقرار شد؛ ۳۰ ژانویهٔ ۱۶۴۹ روزی بود که چارلز اول، شاه انگلستان، توسط دادگاه انقلابی آلیور کرامول اعدام شد؛ ژانویهٔ ۱۷۹۳، ماهی بود که لوئی چهاردهم، شاه فرانسه، به زیر گیوتین رفت.

۲۷. *صوراسرافیل*، شمارهٔ ۱، ۳۰ مهٔ ۱۹۰۷ [۹ خرداد ۱۲۸۶]، صفحهٔ ۱.

۲۸. "خلاصهٔ نطق جناب حاج میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین اصفهانی در انجمن مقدس اتحادیهٔ طلاب محترم علوم دینیه"، *صوراسرافیل*، ۳۰ مهٔ ۱۹۰۷ [۹ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱، صفحهٔ ۵.

۲۹. همان. ملک‌المتکلمین اشاره کرد که پیام همبستگی دومای روسیه به مجلس مضمونی مشابه داشته است.

۳۰. "ظهور جدید"، *صوراسرافیل*، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۸ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۶.

۳۱. همان.

۳۲. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۳۷۴-۳۷۶.

۳۳. "افسانهٔ خواب ربا - یا داستان بی‌اصل"، *صوراسرافیل*، ۲۷ ژوئن ۱۹۰۷ [۵ تیر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۲.

۳۴. همان، ۳.

۳۵. نگاه کنید به رضوانی، *لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری*، ۳۰. اشاره به ولتر، بخصوص بر می‌گردد به نمایشنامه‌ای که او دربارهٔ محمد پیامبر (ص) نوشته بود.

۳۶. نگاه کنید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۴۱۵-۴۲۳.
۳۷. نگاه کنید به *لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری*، ۲۷-۳۳ و ۵۵-۶۰.
۳۸. نگاه کنید به "دفاع"، *صور اسرافیل*، ۱ اوت ۱۹۰۷ [۹ مرداد ۱۲۸۶]، شماره‌های ۷ و ۸، صفحه‌های ۵-۱۰. تقی‌زاده در مقدمهٔ *لغتنامهٔ* دهخدا، خود را نویسندهٔ این قطعه معرفی می‌کند. نیز نگاه کنید به شمارهٔ ویژهٔ دهخدا، *آینده* (۱۹۷۹)، ۵ : ۷-۹.
۳۹. "مقاله یکی از مخدرات وطن‌دوست"، *صور اسرافیل*، ۱ اوت ۱۹۰۷ [۹ مرداد ۱۲۸۶]، شماره‌های ۷ و ۸، صفحه‌های ۴-۵. نیز نگاه کنید به فصل ۷ کتاب حاضر.
۴۰. این مقاله آشکارا متأثر از مادهٔ ۴ *اعلامیهٔ حقوق بشر و اتباع* فرانسه بود که طبق آن "آزادی مشتمل است بر توانایی انجام هر کاری که به دیگری لطمه وارد نکند؛ لذا تنها حدود هر کس در اعمال حقوق طبیعی خود، حدودی است که ارضای همین حقوق را برای دیگر اعضای جامعه تأمین کند. این حدود را فقط با قانون می‌توان تعیین کرد." نگاه کنید به
Keith Michael Baker, ed., *The Old Regime and the French Revolution* 7 : 238 (University of Chicago Press, 1987), 7 vols. *Readings in Western Civilization.*
۴۱. نگاه کنید به سرمقالهٔ *صور اسرافیل*، ۵ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۳ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۲، صفحه‌های ۱-۳.
۴۲. قنبرزاده، *احوال و افکار*، ۱۷-۱۸.
۴۳. نگاه کنید به "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۷ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۴، صفحهٔ ۸. نیز نگاه کنید به "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۱۳ مارس ۱۹۰۸ [۲۳ اسفند ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۵، صفحه‌های ۷-۸.
۴۴. نگاه کنید به سرمقالهٔ دنباله‌دار در *صور اسرافیل*، ۲۷ نوامبر ۱۹۰۷ [۴ آذر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۸، صفحه‌های ۱-۲.
۴۵. نگاه کنید به سرمقالهٔ دنباله‌دار در *صور اسرافیل*، ۴ دسامبر ۱۹۰۷ [۱۱ آذر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۹، صفحهٔ ۲. نیز نگاه کنید به فصل ۶ کتاب حاضر. ژان ژورِس از حامیان اولیهٔ انقلاب مشروطه بود.
۴۶. نگاه کنید به سرمقالهٔ دنباله‌دار در *صور اسرافیل*، ۲۰ فوریهٔ ۱۹۰۸ [۱ اسفند ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۳، صفحه‌های ۱-۳.
۴۷. نگاه کنید به سرمقالهٔ دنباله‌دار در *صور اسرافیل*، ۲۷ فوریهٔ ۱۹۰۸ [۸ اسفند ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۴، صفحه‌های ۱-۳.
۴۸. در مورد *ارشاد*، نگاه کنید به Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, 59.
۴۹. نگاه کنید به "نقل از نشریهٔ وزین *ارشاد*"، *صور اسرافیل*، ۶ مهٔ ۱۹۰۸ [۱۶ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۴.
۵۰. نگاه کنید به سرمقالهٔ دنباله‌دار در *صور اسرافیل*، ۱۴ مهٔ ۱۹۰۸ [۲۴ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۹، صفحهٔ ۱.

۵۱. همان.

۵۲. همان.

۵۳. همان.

۵۴. "قندرون"، *صور اسرافیل*، ۳۰ آوریل ۱۹۰۸ [۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۷، صفحه‌های ۷-۸؛ و ۱ مهٔ ۱۹۰۸ [۱۱ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۸، صفحه‌های ۷-۸.

۵۵. "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ [۲۹ آبان ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۷، صفحهٔ ۷.

۵۶. "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۱۱ ژوئن ۱۹۰۸ [۲۱ خرداد ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۳۱، صفحهٔ ۷.

۵۷. "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۲۳ آوریل ۱۹۰۸ [۳ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۶، صفحهٔ ۷.

۵۸. "قندرون"، *صور اسرافیل*، ۳۰ آوریل ۱۹۰۸ [۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۷، صفحهٔ ۷.

۵۹. "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۵ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۱۵ دی ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۲، صفحه‌های ۶-۸.

۶۰. "چرندپرند"، *صور اسرافیل*، ۱۳ مارس ۱۹۰۸ [۲۳ اسفند ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۵، صفحه‌های ۶-۷.

۶۱. همان، ۶.

۶۲. برای جزئیات بحث، نگاه کنید به

"The Anglo-Russian Rapprochement, 1906-1907", in Good and Temperley, *British Documents*, 389-511.

63. *Encyclopedia Iranica*, s.v. "Browne, Edward Granville", 483-488; Monger, *The End of Isolation*; Greaves, "Themes in British Policy", 35-45.

۶۴. نگاه کنید به

Williams, "The Strategic Background".

65. McDonald, *United Government*, 104-111.

۶۶. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۴۶۱.

۶۷. نگاه کنید به "دربارهٔ قرارداد روس و انگلیس" که به صورت دنباله‌دار در *حبل‌المتین*، ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۷ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۲، ۱۷ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۵ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۸، ۱۷ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۳ مهر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۴، صفحه‌های ۱-۴، و ۱۹ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۵ مهر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۶، صفحه‌های ۱-۲ چاپ شد. نیز نگاه کنید به "قرارداد روس و انگلیس یا آخرین نفس ایران" در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ [۲۳ آذر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۸۷، صفحه‌های ۱-۳.

۶۸. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 172-195.

۶۹. نگاه کنید به *حبل‌المتین*، ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۹ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۴، صفحهٔ ۲.

۷۰. همهٔ دیپلوماتهای بریتانیا در این نظر ناموافق دربارهٔ انقلاب مشروطه اتفاق نداشتند. والتر اسمارت به خشم آمد و به فکر دست شستن از فعالیتهای دیپلوماتیک افتاد. اسپرینگ - رایس که به عنوان سرپرست سفارت تا نوامبر ۱۹۰۷ [آبان - آذر ۱۲۸۶] در تهران ماند نیز با نهضت مشروطه

همدلی داشت. او به براون توصیه کرد که نامه‌های دلسوزانهٔ اسمارت و تفسیرهای خودش را برای ادواردگری بفرستد تا شاید مواضع وزارت امور خارجهٔ بریتانیا در قبال ایران نرمتر شود. برای بعضی از جزئیات این مکاتبات خصوصی، که سیاست بریتانیا را تغییر نداد، نگاه کنید به ضمیمهٔ چاپ جدید کتاب براون

Bonakdarian, "Selected Correspondence of E.G. Browne", in Edward G.Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (Washington, D.C. : Mage Press, 1995).

۷۱. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 162.

۷۲. ملک زاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۰۵.

۷۳. ملک زاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۵۵.

۷۴. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 196.

۷۵. ناصرالملک یک روز پیشتر استعفای خود را تقدیم کرده بود که شاه نادیده گرفته بود. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۶۷؛ آرین‌پور، ***از صبا تا نیما*** ۲ : ۱۸۶-۱۸۸.

۷۶. "اخبار خوفناک هفتهٔ قبل : وقایع تهران"، ***حبل‌المتین***، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ [۳ دی ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۸۹، صفحهٔ ۸.

77. Browne, *The Persian Revolution*, 163.

۷۸. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۵۰۹؛ ملکزاده، ***تاریخ انقلاب***، ۳ : ۵۶۸.

۷۹. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۶۶، ۵۶۹.

۸۰. نگاه کنید به لوی، ***تاریخ یهود ایران***، ۸۲۹-۸۳۰. نیز نگاه کنید به

Pierre Oberling, "The Role of Religious Minorities."

این واقعه را چند کهنسال اقلیت یهود نیز برای من شرح داده‌اند.

۸۱. نگاه کنید به کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۵۱۴. مهاجم که در قسمت زنانه نشسته بود طپانچه‌ای را بیرون کشید، اما موفق نشد و بلافاصله به قتل رسید. از این رو، بعضی گفته‌اند که او زن بوده است.

۸۲. همان، ۵۱۸.

۸۳. نگاه کنید به "تلگرام اقبال لشگر از تبریز به تهران"، ***حبل‌المتین***، ۲۸ دسامبر ۱۹۰۷ [۶ دی ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۹۱، صفحهٔ ۲.

۸۴. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۸۴، ۵۸۸؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 212.

85. Browne, *The Persian Revolution*, 196.

۸۶. نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, no. 92, December 31, 1907.

۸۷. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۳: ۵۷۰-۵۷۱، ۵۷۷، ۶۵۵.
۸۸. نگاه کنید به **صور اسرافیل**، ۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [۱۱ تیر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶، صفحهٔ ۷، که از **حبل‌المتین** ۱۱ دسامبر ۱۹۰۷، شمارهٔ ۱۸۴، و سرمقاله‌های ضعیف آن انتقاد کرده بود.
۸۹. "اخبار داخلی و طغیان شیخ نوری"، **حبل‌المتین**، ۱ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۱۱ دی ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۹۵، صفحهٔ ۳.
۹۰. "تلگراف کرمانشاه"، **حبل‌المتین**، ۴ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۱۵ دی ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۹۷، صفحهٔ ۴.
۹۱. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۳: ۵۷۴.
۹۲. نگاه کنید به ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۳: ۵۹۶-۵۹۸.
93. Bayat, *Iran's First Revolution*, 208.
۹۴. نگاه کنید به **مساوات**، ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۰۸، شمارهٔ ۹، صفحه‌های ۱-۵.
۹۵. نگاه کنید به "شاه در چه حال است؟"، **مساوات**، ۲۶ آوریل ۱۹۰۸ [۶ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۱، صفحهٔ ۴.
۹۶. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۵۶۸.
۹۷. نگاه کنید به "بعد از نُه ماه"، **مساوات**، ۹ فوریهٔ ۱۹۰۸ [۱۹ بهمن ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۶، صفحهٔ ۱.
۹۸. **مساوات**، ۲۲ مارس ۱۹۰۸ [۲ فروردین ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۱۸. یکی دیگر از انتقادهای **مساوات** (که در آن زمان نیز مورد سرزنش واقع شد)، حمله‌اش به مادر شاه بود. محمدرضا مساوات طوماری را در بازار به امضا رساند، با این مضمون که مادر محمدعلی شاه، ام‌الخاقان، فاحشه است. نگاه کنید به کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۵۷۲. نظیر این اتهامها در اکثر انقلابهای جهان معمول بوده است. زنان درباری، که در مقایسه با زنان دیگر زندگی خصوصی و اجتماعی فعالتری داشته‌اند، همواره مورد غضب انقلابیون قرار می‌گرفته‌اند و به مردان طبقهٔ بالا که در جنبشهای ملی شرکت نمی‌کردند تهمت "زن بودن" زده می‌شد.
۹۹. نگاه کنید به
Great Britain : Correspondence, no 106, February 28, 1908.
۱۰۰. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۳: ۶۲۱-۶۲۲.
101. *Great Britain : Correspondence*, no 107, March 26, 1908.
۱۰۲. سالها بعد معلوم شد که حیدرخان در این واقعه دست داشته و انقلابگران باکو به او کمک کرده بودند. نگاه کنید به کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۵۴۳؛ دولت آبادی، **حیات یحیی** ۲: ۱۹۹-۲۰۶.
۱۰۳. نگاه کنید به **مساوات**، ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۵ بهمن ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۰، صفحهٔ ۱.
۱۰۴. نگاه کنید به ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۳: ۵۱۵-۵۱۸.
۱۰۵. دولت‌آبادی، **حیات یحیی** ۲: ۱۸۰-۱۸۸؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 216-217.

۱۰۶. نگاه کنید به ترجمهٔ آن در
Browne, *The Persian Revolution*, 375.

۱۰۷. آرین پور، *از صبا تا نیما* ۲ : ۱۸۸؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 216.

108. Bayat, *Iran's First Revolution*, 217.

۱۰۹. برای جزئیات این واقعه، نگاه کنید به دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۲ : ۲۱۳-۲۱۵؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 218-219.

۱۱۰. احتشام‌السلطنه که بهبهانی را به رشوه‌گرفتن متهم می‌کرد، خود به دلیل سوابق سیاسی‌اش با زمامداران محافظه‌کار، در میان رادیکالها محبوبیت نداشت. در نتیجه، در این دوران، ائتلافی سیاسی بین بهبهانی و تقی‌زاده علیه احتشام‌السلطنه به وجود آمده بود. از طرف دیگر، افزایش قدرت و نفوذ بهبهانی در مجلس به مذاق روحانیان دیگر خوش نمی‌آمد و این روحانیان رفته رفته از شیوهٔ زندگی پرزرق و برق او انتقاد کردند. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۶۲۸؛ دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۲ : ۲۲۰-۲۲۱.

۱۱۱. ملک زاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۶۹۳.

۱۱۲. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۵۷۰.

113. Great Britain : *Correspondence*, no. 175, June 17,1908

114. Martin, "Hartwig and Russian Policy", 9-13.

۱۱۵. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۵۵۹، ۶۱۲-۶۱۳.

۱۱۶. دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۲ : ۲۸۰. کسروی می‌گوید هشت نفر بودند؛ نگاه کنید به ***تاریخ مشروطه***، ۵۹۳، اما ملکزاده می‌گوید که فقط چهار نفر بودند.

۱۱۷. ملک زاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳ : ۶۷۹-۶۸۵.

۱۱۸. دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۲ : ۲۷۸.

۱۱۹. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۶۲۴-۶۲۵.

۱۲۰. دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۲ : ۳۰۵-۳۰۶.

۱۲۱. برای شرح مفصل مرگ غم‌انگیز ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، و سلطان‌العلما، نگاه کنید به ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳؛ ۷۷۱-۷۸۵.

۱۲۲. مقدمهٔ پال لوزنسکی بر ترجمهٔ دهخدا، "انشاءالله گربه است"، ۳۲.

فصل ٦. دهقانان، پیشه‌وران، و صیادان : لغو تیول و مخالفت مجلس با انجمنهای شهری و روستایی

۱. اشاره‌های پراکنده‌ای در کسروی، ***تاریخ مشروطه***، آمده است؛ بخصوص نگاه کنید به ۲۳۸-۲۴۶. نیز نگاه کنید به

Fathi, "The Role of the `Rebels´" ; Afshari, "The Pishivaran and Merchants"; and Afary, "Peasant Rebellions",

که برخی از پژوهشهای فصل حاضر برای نخستین بار در آن آمده است.

۲. نگاه کنید به

Afshari, "The Pishivaran and Merchants", 144-145.

۳. تقی زاده، "تاریخ انقلاب ایران"، ۲۷. از احمد اشرف که این سند را در اختیارم نهاد تشکر می‌کنم. البته خود این امر که قوانین مستعمرهٔ الجزایر را مجلس ملاک عمل قرار داد مقصود و نیت نمایندگان را روشنتر می‌سازد.

4. Pavlovitch, "La Situation agraire", 622.

۵. نگاه کنید به

Sultanzade, "Le Mouvement révolutionnaire en Iran", 70.

۶. این خاطرات را محمّد روشن به صورت اصلی در ***مشروطهٔ گیلان*** آورده است.

۷. آدمیت، ***فکر دموکراسی***، ۶۵-۹۱؛ فخرایی، ***گیلان در جنبش مشروطیت***، ۲۱۲-۲۱۳.

۸. لفظ رعیت در زبان فارسی علاوه بر "دهقان" به معنی "شهروند" نیز هست. این لفظ تنها در جاهایی که منظور "دهقان" بوده است، چنین تعبیر شد.

۹. برای بررسی کلی، نگاه کنید به

Shanin, *Peasants and Peasant Societies*, 467-475.

10. Alavi, "Peasants and Revolution", 241-277.

11. Wolf, *Peasant Wars*.

در مورد دهقانان بی‌زمین، نگاه کنید به

Wolf, "Peasant Rebellion and Revolution", 175.

12. Moore, *Social Origins of Dictatorship*, 419.

13. Wolf, "Peasant Rebellion and Revolution", 175.

14. Edwards, *The Natural History of Revolution*.

15. Wolf, "Peasant Rebellion and Revolution", 178.

16. Ibid.,182.

چارلز تیلی هنگامی که از "پیشینه" قابل قبول هر فرهنگ در اقدام جمعی سخن می‌گوید که در دوره‌های مختلف شکلهای جدیدی می‌یابد، به این جنبهٔ پژوهش ولف اشاره دارد. اما تیلی کمتر از ولف به عنصر آگاهی انسان توجه می‌کند و فقط بر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی که اقدام جمعی را ممکن می‌گرداند تأکید می‌کند.

17. Scott, "Peasant Moral Economy as a Subsistence", in Shanin, *Peasants and Peasant Societies*, 306.

روایت کاملتر آن در

Scott, *The Moral Economy of the Peasant*

آمده است. دیوید هانت توجه ما را به کاربردهای متفاوت ا.پ.تامسن و اسکات از مفهوم اقتصاد معنوی جلب می‌کند. دهقانان اسکات اساساً "اصلاح گرا" هستند، اما "اقتصاد معنوی" تامس واکنش آگاهانه در قبال از دست رفتن شأن و منزلت است و مستلزم "امتناع از دنباله روی و تأکید بر عزت نفس و استقلال جمعی" است. نگاه کنید به

Hunt, "From the Millennial", 160.

18. Terence Ranger, "Peasant Consciousness".

19. Ibid.

۲۰. نگاه کنید به مقدمهٔ استرن در

Stern, *Resistance, Rebellion, and Consciousness*, 3-25.

21. Ibid., 8-10.

۲۲. مثلاً نگاه کنید به

Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 98-99.

فرهاد کاظمی و یرواند آبراهامیان در مقالهٔ مشترک خود

"The Non-Revolutionary Peasantry of Modern Iran", *Iranian Studies* (1978), 11: 259-304

به شکلهای ظریفی از مقاومت اشاره کرده‌اند و بر نهضت جنگل متمرکز شده‌اند، اما در پژوهش دگرگون ساز آبراهامیان (*Iran Between Two Revolutions*) هنگامی که به دورهٔ انقلاب مشروطه می‌پردازد، نظیر چنان اشاره‌هایی به مقابلهٔ ضمنی یا علنی با مقامات، یا هواداریهای رادیکال، به چشم نمی‌خورد.

۲۳. در بررسیهای پاتریشیاهیل کالینز و ماریا مایز دربارهٔ زنان افریقایی - امریکایی و زنان قبایل هند آمده است که در بسیاری از مواقع ممکن است مقاومت به صورت مبدل و به شکلهای مستتری بروز یابد که برای تاریخنگار قابل تشخیص یا قابل استناد نباشد. به علاوه، در جنبشهای اجتماعی که در آنها مدعیان قدرت چیزی به مقاومت کننده نمی‌دهند، ممکن است او موضعگیری نکند و این را نمی‌توان نمود "ناآگاهی" تعبیر کرد. نگاه کنید به

Sonow and Cook, *Beyond Methodology*, 25-59, 60-84.

برای دیدگاه مشابه در مورد ایران، نگاه کنید به

Friedle, *Women of Dehkoh*;

و

Loeffler, "Economic Changes in a Rural Area".

۲۴. صفی نژاد، بنه. از هوشنگ کشاورز، مدیر سابق مطالعات عشایری در مؤسسه مطالعات

اجتماعی تهران، به خاطر بسیاری از نظرات سودمندش تشکر می‌کنم.

۲۵. نیز نگاه کنید به توضیحات مرحوم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در مقدمه‌اش بر کرمانی، *تاریخ بیداری* ۲ : XXXIX.

۲۶. *انجمن*، ۲ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۱۱ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۳۸، صفحهٔ ۴.

۲۷. "نامه‌های شهری"، *مجلس*، ۲۱ دسامبر ۱۹۰۶ [۲۹ آذر ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۳.

۲۸. همان.

۲۹. نگاه کنید به آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ۴۶۲-۴۶۳.

۳۰. نگاه کنید به "شکایات مردم قوچان"، *صوراسرافیل*، ۲۹ آوریل ۱۹۰۸ [۹ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۷، صفحهٔ ۵.

۳۱. نگاه کنید به "چرند پرند"، *صوراسرافیل*، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ [۳۱ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۴، صفحه‌های ۷-۸. نیز نگاه کنید به گزارش مربوط به قوچان در *مجلس*، ۲۷ اوت ۱۹۰۷ [۴ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۶۶، صفحهٔ ۳.

۳۲. نگاه کنید به "نامه از خوانین گلپایی کرمانشاه"، *صوراسرافیل*، ۶ مهٔ ۱۹۰۸ [۱۶ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۸، صفحه‌های ۵-۶.

۳۳. "نامه از قصر شیرین"، *مجلس*، ۲۱ مهٔ ۱۹۰۷ [۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۹۵، صفحهٔ ۳.

۳۴. همان.

۳۵. وزیر علوم اولین نامه از کرمان به قلم افضل الملک کرمان خطاب به تقی‌زاده را جعلی دانست. نامه‌های طنز آمیز گهگاه در *صوراسرافیل* چاپ می‌شد، اما از لحن نامه‌ها و پاسخ آنها می‌شد واقعی بودن یا جعلی بودن آنها را تشخیص داد. *صوراسرافیل* از اتهام جعلی بودن نامه‌ها بر آشفت و جوابیهٔ محکمی چاپ کرد؛ نگاه کنید به *صوراسرافیل*، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۹ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶، صفحه‌های ۲-۴. گزارشهایی از کرمان و شهرهای دیگر باز هم در این روزنامه چاپ شد.

۳۶. "نامه از کرمان"، *صوراسرافیل*، ۱۳ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۶ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۳؛ "خلاصهٔ نامه از کرمان"، *صوراسرافیل*، ۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۷ [۱۶ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶، صفحه‌های ۵-۶؛ "نامه از کرمان"، *صوراسرافیل*، ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۱ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳، صفحهٔ ۳.

۳۷. نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, Spring-Rice to Grey, no.34, July 19,1907.

۳۸. نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, Marling to Grey, no.176, June 18,1908.

۳۹. منطقهٔ خزر پیشینه‌ای طولانی از مقاومت دارد که خارج از محدودهٔ بحث کتاب حاضر است. برای قیامهای دهقانی دورهٔ صفویه، نگاه کنید به

Reid, "Rebellion and Social Change in Astarabad".

رید می‌نویسد که این گونه قیامهای دهقانی منحصر به منطقهٔ خزر نبوده است، و در ادامه می‌افزاید که "دهقانان ایران در دورهٔ صفویه هیچ سنخیتی با دهقانان «غیر انقلابی» نداشتند. در وقایعنامه‌های گوناگون دورهٔ صفویه به وفور از قیامهای دهقانی سخن به میان آمده است" (صفحهٔ ۵۲).

40. Curzon, *Persia and the Persian Question* 1:359.

41. Curzon, *Persia and the Persian Question* 1:388.

42. Ibid., 388.

۴۳. نگاه کنید به گزارش کنسول بریتانیا در سال ۱۸۷۸ [۱۲۵۷] به نام "اجارهٔ ارضی در گیلان"، در
Issawi, *The Economic History of Iran*, 225.

44. "Agriculture", in Issawi, *The Economic History of Iran*, 210-211.

45. K.E.Abbot, "Report on Journey to Caspian", in Issawi, *The Economic History of Iran*, 255-256.

46. Eugene Aubin, *La Perse d'Aujourd'hui-Iran* (Mesopotamia, Paris: Armand Colin, 1908).

نگاه کنید به ترجمهٔ فارسی این کتاب، **سفرنامه و بررسیها**، ۱۴۵-۱۵۰.

47. Abbot, "Report on Journey to Caspian", in Issawi, *The Economic History of Iran*, 256.

۴۸. آدمیت، **فکردموکراسی**، ۸۸-۹۱؛فخرایی، **گیلان‌درجنبش‌مشروطیت**، ۳۷-۳۸. تاکاشی کورودا از دانشگاه توهوکو در ژاپن لطف کرد و اطلاعات بیشتری دربارهٔ سردار منصور در اختیارم گذاشت.

۴۹. نگاه کنید به روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۵۰.

۵۰. "خلاصهٔ گزارش انزلی"، **مجلس**، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [۸ دی ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۲۰، صفحهٔ ۴.

۵۱. نگاه کنید به روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۱۰۰-۱۰۱. یک جنبهٔ مهم دیگر نهضت این بود که میان کارگران هر دوسوی مرز همبستگی بین‌المللی پدید آورد. نگاه کنید به
Great Britain : Correspondence, Spring-Rice to Grey, no.25, April 24,1907.

۵۲. آدمیت، **فکر دموکراسی**، ۲۱.

۵۳. روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۲۴.

۵۴. نگاه کنید به
Ousley to Court of Directors, "Silk Production and Trade, 1812" in Issawi, *The Economic History of Iran*, 231.

55. Ibid. 231-232.

56. F. Lafont and Hyacinth Rabino. "Silk Production, 1900s", reprinted from *L'Industrie sericole en Perse* (Montpellier, 1910) in Issawi, *The Economic History of Iran*, 236.

۵۷. نگاه کنید به
Great Britain : Correspondence, Spring-Rice to Grey, no.25, April 24, 1907.

۵۸. "گزارش از گیلان"، **مجلس**، ۱۸ مارس ۱۹۰۷ [۲۷ اسفند ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۵۲، صفحهٔ ۴.

۵۹. روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۳۱.

۶۰. همان، ۳۱. لشت نشاء تاریخی طولانی و افسانه‌ای از شورشهای دهقانی دارد که گفته‌اند نقش زنان در آنها بارز بوده است. نگاه کنید به م.پ.جکتاجی، **گیلان نامه** ۲: ۲۲۳-۲۳۰.

۶۱. تدین، **تاریخ گیلان**، ۲۲۸-۲۲۹.

۶۲. روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۳۲.

۶۳. همان، ۳۲-۳۵. اصناف و کسبهٔ رشت در آزاد شدن این دو نقش اساسی را داشتند.

۶۴. نگاه کنید به روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۵۴؛ آدمیت، **فکر دموکراسی**، ۷۳؛ "خلاصهٔ گزارش از انزلی"، **حبل‌المتین**، ۱۸ نوامبر ۱۹۰۷ [۲۷ آبان ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۶۴، صفحه‌های ۳-۴. انجمن عباسی به انجمن ابوالفضل نیز شهرت داشت.

۶۵. "نامهٔ امیر عظام"، **حبل‌المتین**، ۳ دسامبر ۱۹۰۷ [۱۱ آذر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۷۷، صفحهٔ ۴.

۶۶. همان و نیز "خلاصهٔ گزارش انزلی"، **حبل‌المتین**، ۱۸ نوامبر ۱۹۰۷ [۲۷ آبان ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۶۴، صفحه‌های ۳-۶. مرحوم غلامحسین صدیقی اندکی قبل از درگذشتش خلاصه‌ای از این مقاله‌ها و بعضی از حاشیه‌های خود بر انجمن عباسی را برایم فرستاد. تاکاشی کورودا نیز چندین شمارهٔ **خیرالکلام** را برایم ارسال کرد.

۶۷. روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۵۴.

۶۸. همان، ۱۱۱؛ آدمیت، **فکر دموکراسی**، ۷۵.

۶۹. روشن، **مشروطهٔ گیلان**، ۵۴-۵۵.

۷۰. همان، ۵۵.

۷۱. همان، ۵۶.

۷۲. همان، ۴۳.

۷۳. نگاه کنید به گزارش در **انجمن ملی ولایتی گیلان**، ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۷ [۸ مهر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۳.

۷۴. همان.

۷۵. نگاه کنید به نامهٔ س. لنگرودی گیلانی در **حبل‌المتین**، ۸ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۷ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۱، صفحهٔ ۳، و "نامهٔ امضاءدار از شمیران"، **حبل‌المتین**، ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۰ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۱۳، صفحهٔ ۱.

۷۶. نگاه کنید به گزارش در **انجمن ملی ولایتی گیلان**، ۳۱ اوت ۱۹۰۷ [۹ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱، صفحه‌های ۱-۴.

۷۷. همان.

۷۸. *انجمن*، ۱۴ آوریل ۱۹۰۷ [۲۵ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۲، صفحه‌های ۳-۴؛ و *انجمن*، ۵ مهٔ ۱۹۰۷ [۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۴، صفحه‌های ۳-۴.

۷۹. **مجلس**، ۲۰ مارس ۱۹۰۷ [۲۹ اسفند ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۵۷، صفحهٔ ۲.

۸۰. **مجلس**، ۲۶ مارس ۱۹۰۷ [۵ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۰، صفحهٔ ۱.

۸۱. **مجلس**، ۲۶ مارس ۱۹۰۷ [۵ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۰، صفحهٔ ۲؛ **مجلس**، ۲۹ مارس ۱۹۰۷ [۸ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۱، صفحهٔ ۲. احسن‌الدوله یکی از سرشناس‌ترین اعضای مجلس در امور زراعی بود. او در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به اروپا اعزام شده بود و در آنجا گیاهشناسی خوانده بود.

۸۲. **مجلس**، ۲۶ مارس ۱۹۰۷ [۵ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۰، صفحهٔ ۱؛ و **مجلس**، ۲۳ مارس ۱۹۰۷ [۲ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۵۸، صفحهٔ ۲.

۸۳. **مجلس**، ۲۹ مارس ۱۹۰۷ [۸ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۱، صفحهٔ ۳.

۸۴. **مجلس**، ۱ اوت ۱۹۰۷ [۱۰ مرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۴۷، صفحهٔ ۲.

۸۵. همان. چنان که قبلاً بحث کردیم، فداییان مبارزان انقلابی سازمانهای مجاهدین بودند که مسئولیت اقدامهای رعب‌انگیز سیاسی را به عهده داشتند. در این مرحلهٔ اولیهٔ نهضت، بیشتر کسانی که فدایی یا مجاهد خوانده می‌شدند وابسته به شعبه‌های سازمان باکو بودند. اما بعد از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷]، تمایز میان کسانی که به انجمنهای مجاهدین وابستگی تشکیلاتی داشتند و کسانی که صرفاً سلاح به دست می‌گرفتند و از نهضت ملی دفاع می‌کردند تقریباً غیر ممکن شد.

۸۶. **مجلس**، ۱ اوت ۱۹۰۷ [۱۰ مرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۴۷، صفحهٔ ۳.

۸۷. **مجلس**، ۲۹ مارس ۱۹۰۷ [۸ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۱، صفحهٔ ۳.

۸۸. همان.

۸۹. نگاه کنید به **مجلس**، ۲۹ مارس ۱۹۰۷ [۸ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۶۱، صفحه‌های ۲-۳؛ و **مجلس**، شمارهٔ ۶۶، ۷ آوریل ۱۹۰۷ [۱۸ فروردین ۱۲۸۶]، صفحهٔ ۱. هشتاد و سه رأی به الغای تسعیر، هفتاد و چهار رأی به استرداد عواید تیول به حکومت مرکزی، و شصت و هشت رأی نیز به تخصیص مالیاتهای اضافی تفاوت عمل به حکومت مرکزی، داده شد. خلاصه‌ای از اصلاحات در این کتابها آمده است: کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۲۲۸-۲۲۹؛ و

Lambton, *The Persian Land Reform*, 32-33.

۹۰. آدمیت، ***فکر دموکراسی***، ۸۷؛

Ann Lambton, *The Persian Land Reform*, 32-33.

91. Browne, "The Persian Constitutionalists", 8.

۹۲. "نامه از اردکان"، **مجلس**، ۱۳ ژوئن ۱۹۰۷ [۲۴ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۵، صفحهٔ ۳.

۹۳. "تبریکات"، **مجلس**، ۱۴ اوت ۱۹۰۷ [۲۳ مرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۵۷، صفحهٔ ۴.

۹۴. **مجلس**، ۱۷ اوت ۱۹۰۷ [۲۶ مرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۵۸، صفحهٔ ۴.

۹۵. **مجلس**، ۲۲ آوریل ۱۹۰۸ [۲ اردیبهشت ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۱۰۳.

۹۶. نگاه کنید به

Lambton, *The Persian Land Reform*, 22-23.

۹۷. برنامهٔ حزبی در *ایران نو*، ۲۰ مارس ۱۹۱۱ [۲۹ اسفند ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۲۰، صفحه‌های ۱-۲ چاپ شد.

۹۸. آدمیت، *فکر دموکراسی*، ۸۳.

۹۹. **مجلس**، ۱۲ اوت ۱۹۰۷ [۲۱ مرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۵۵، صفحهٔ ۱.

۱۰۰. نگاه کنید به قانون انتخابات در کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان* ۱ : ۶۰۲-۶۰۸.

۱۰۱. **مجلس**، ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۹ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۸۳، صفحه‌های ۱-۴. برای جزئیات بیشتر در مورد حقوق و اختیارات انجمنهای رسمی، نگاه کنید به فصل ۳ کتاب حاضر.

۱۰۲. **مجلس**، ۷ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۵ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۷۲، صفحه‌های ۲-۳؛ و ۸ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۶ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۷۳، صفحه‌های ۱-۳.

۱۰۳. **مجلس**، ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۹ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۸۳، صفحه‌های ۱-۴.

۱۰۴. *انجمن*، ۷ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۱۸ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۰، صفحه‌های ۲-۳.

۱۰۵. نگاه کنید به *انجمن*، ۹ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۲۰ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۱، صفحهٔ ۲.

۱۰۶. همان.

۱۰۷. نگاه کنید به *انجمن*، ۲۳ مارس ۱۹۰۷ [۲ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۵۸، صفحه‌های ۲-۳.

۱۰۸. *انجمن*، ۴ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۱۵ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۳۹، صفحهٔ ۳.

۱۰۹. فتحی، *سخنگویان سه‌گانه*، ۲۱۵-۲۱۶. اما ناطق خیلی زود از انجمن تبریز سرخورده شد و آذربایجان را به قصد تهران ترک گفت، و در آنجا بعداً به همکاری با افراد مشکوک متهم شد.

۱۱۰. همان، ۲۳۴-۲۳۵. برای سرگذشت اقبال‌السلطنه و نظرات تقی‌زاده در مورد او نگاه کنید به میراسدالله موسوی ماکویی، *تاریخ ماکو*، تهران : نشر بیستون، ۱۳۷۶.

۱۱۱. نگاه کنید به *انجمن*، ۲۵ مهٔ ۱۹۰۷ [۴ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۶، صفحهٔ ۳.

۱۱۲. نگاه کنید به *انجمن*، ۱ ژوئن ۱۹۰۷ [۱۲ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۳، صفحهٔ ۳.

۱۱۳. نگاه کنید به *انجمن*، ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۸ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۱، صفحهٔ ۱. نیز نگاه کنید به *انجمن*، ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۷ [۲۴ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۳۳، صفحه‌های ۱-۲.

۱۱۴. نگاه کنید به امیرخیزی، *قیام آذربایجان*، ۱۷۰-۱۷۱.

۱۱۵. نگاه کنید به "گزارشگر از دفتر انزلی می‌نویسد"، *حبل‌المتین*، ۲۷ مهٔ ۱۹۰۷ [۶ خرداد ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۵، صفحهٔ ۲.

۱۱۶. فخرایی، *گیلان در جنبش مشروطیت*، ۲۱۲-۲۱۳.

117.*Great Britain : Correspondence*, Spring-Rice to Grey, no.34, July 19, 1907.

۱۱۸. روشن، *مشروطهٔ گیلان*، ۶۵.

۱۱۹. افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۵۲.

۱۲۰. همان، ۵۲. این خانه بعداً بازسازی شد. در دورهٔ پهلوی مرکز شیر و خورشید سرخ و بعد از ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] مقر کمیتهٔ انقلاب اسلامی شد.

۱۲۱. همان، ۵۳.

۱۲۲. روشن، *مشروطهٔ گیلان*، ۷۲.

۱۲۳. روشن، *مشروطهٔ گیلان*، ۷۲-۷۳.

۱۲۴. برای بحث مفصلتر دربارهٔ این موضوع، نگاه کنید به

Janet Afary, "The Contentious Historiography of the Gilan Republic in Iran : A Critical Exploration", *Iranian Studies* (Winter-Spring 1995), 28 (1-2) : 3-24.

[که ترجمهٔ فارسی آن با عنوان "نقدی بر تاریخنگاری متناقض جمهوری گیلان" به قلم رضا رضایی در *نگاه نو*، شمارهٔ ۲۹، مرداد ۱۳۷۵ (صفحه‌های ۵۱-۸۱)، منتشر شده است]

فصل ۷. انجمنهای زنان و ریشه‌های نهضت زنان در ایران

1. Shuster, *The Strangling of Persia*, 191-193.

۲. نگاه کنید به

Bamdad, *From Darkness into Light;*

و بامداد، *زنان ایرانی*. این دو اثر را که همپوشانی بسیار با یکدیگر دارند، باید با احتیاط خواند، زیرا در بحثهای عصر پهلوی بی‌دقتیهایی دارد. نویسنده می‌خواهد سلسلهٔ پهلوی را حامی بی قید و شرط نهضت مردمی زنان ایران جلوه دهد. نیز نگاه کنید به شیخ‌الاسلامی، *زنان روزنامه‌نگار*؛ قویمی، *کارنامهٔ زنان*.

۳. برای فهرست ناقصی از جمعیتهای زنان این دوره، که بعضی از آنها با انجمن خواندن خود آن تاریخ پیشین را احیاء می‌کردند، نگاه کنید به "سازمانهای زنان در ایران" در

Tabari and Yeganeh, *In the Shadow of Islam*, 201-230.

۴. بعضی از حامیان بین‌المللی تظاهرات زنان عبارت بودند از نویسندگانی چون کیت‌میلت که سرگذشت تظاهرات زنان را در کتاب خود (*سفر به ایران*) ثبت کرد؛ سیمون دوبوار که پیام همبستگی فرستاد؛ و رایا دونایفسکایا پژوهشگر فمینیست و مارکسیست که این پیام را به ایران فرستاد: "در بهار ۱۹۰۸ - زمانی که انقلاب مشروطهٔ ۱۹۰۶ که امروزه همه از آن صحبت می‌کنند هنوز زنده بود و یک انجمن زنان بخصوص در تهران کاملاً فعال بود - کارگران پوشاک نیویورک هشتم مارس را روز زن اعلام کردند. سال بعد، در حمایت از دوزندگان کارخانهٔ پیراهن دوزی ترایانگل [که به علت اهمال صاحبان کارخانه در آتش سوزی فجیعی کشته شدند]، قیام توده‌ای به «قیام ۲۰۰۰۰» معروف شد؛ این امر چنان نهضت زنان زحمتکش آلمان را تحت تأثیر قرار داد که رهبر آن، کلارا تستکین، به انترناسیونال مارکسیستی پیشنهاد کرد که ۸ مارس روز بین‌المللی زن شود. امروز شما زنان شجاع

ایران فصل جدیدی در انقلاب ۱۹۷۹ ایران گشوده‌اید." نگاه کنید به

Dunayevskaya, *Women's Liberation*, 234-235;

و نیز مقاله‌اش

"Iran : Unfoldment of, and Contradictions in, Revolution"

در همان مجموعه.

۵. ناطق، "نگاهی به برخی". مقالهٔ بی‌بی‌خانم که در پاسخ به مقالهٔ یکی از اشراف قاجار نوشته شده بود، برای نخستین بار توسط همکارانم در کانون پـژوهش تـاریخ زنـان در شـیکاگـو، زیـر نـظر و ویراستاری کلی من منتشر شد. نگاه کنید به جوادی، مرعشی، شکرلو، ***رویارویی زن و مرد*** (۱۹۹۲). خاطرات تاج‌السلطنه به کوشش منصوره اتحادیه نظام مافی و سیروس سعد وندیان منتشر شـد : ***خاطرات تاج‌السلطنه*** (تهران : نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۲ [۱۳۶۱]).

۶. ناهید، ***زنان ایران***؛

Royanian, "The History of Iranian Women's Struggles";

نیز نگاه کنید به

Bahar, "A Historical Background"; Nashat, "Women in Prerevolutionary Iran"; Afary, "On the Origins of Feminism"; and Afary, "The Debate on Women's Liberation in the Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911", in Cheryl Johnson-Odim and Margaret Strobel, eds., *Expanding the Boundaries of Women's History: Essays on Women in the Third World* (Bloomington: Indiana University Press, 1992), 101-121

که در آن برخی از مواد و مصالح فصل حاضر چاپ شد.

۷. نگاه کنید به

Bayat, "Women and Revolution".

۸. یکی از نخستین هشدارها به شاه را عمهٔ میرزا جهانگیر خان شیرازی، سردبیر آتی ***صوراسرافیل***، داد. وقتی مظفرالدین شاه از کالسکه‌اش پیاده شد، این زن حلقهٔ محافظان را کنار زد و نامه‌ای به دست شاه داد. این هشداری بود از جانب کمیتهٔ انقلابی تهران مبنی بر اینکه اگر شاه "مجلس نمایندگان ملت برای بسط عدالت همچون کلیه ملل متمدن جهان" را تشکیل ندهد، به قتل خواهد رسید. منزل این زن وعده‌گاه و مخفیگاه مشروطه خواهان رادیکال در سالهای انقلاب بود. او به نوشتهٔ ملکزاده هم پسر و هم برادرزاده‌اش را در کودتای ژوئن ۱۹۰۸ [خرداد ۱۲۸۷] از دست داد. نگـاه کـنید بـه ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۲ : ۶۱-۶۳. به روایت دولت‌آبادی (***حیات یحیی*** : ۲) این خواهرزادهٔ میرزا جهانگیرخان بود که کشته شد.

۹. ناهید، ***زنان ایران***، ۵۵-۵۸.

۱۰. رائین، ***انجمنهای سرّی***، ۹۸-۹۹.

11. Browne, *The Persian Revolution*, 131-132.

با آنکه محمد علی شاه با تأسیس بانک ملی موافق بود، این پیشنهاد در تابستان ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] به نتیجه نرسیده بود.

۱۲. شیخ‌الاسلامی، *زنان روزنامه‌نگار*، ۷۱-۷۲.

13. Browne, *The Persian Revolution*, 131-132.

۱۴. **مجلس**، ۲۷ نوامبر ۱۹۰۶ [۶ آذر ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۴.

15. Bamdad, *From Darkness into Light*, 28.

۱۶. "نامهٔ کربلایی خانم به مجلس محترم"، **مجلس**، ۳۰ آوریل ۱۹۰۷ [۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۸۱، صفحهٔ ۲. نیز نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 131-132.

۱۷. نگاه کنید به *ندای وطن*، ۲۶ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۷ اسفند ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۱۲، صفحه‌های ۷-۸، و با همین عنوان، ۹ مارس ۱۹۰۷ [۱۸ اسفند ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۱۵، صفحه‌های ۲-۳. نیز نگاه کنید به "نامهٔ یکی از مخدرات وطنخواه قزوین به سعدالدوله"، *انجمن*، ۲۶ مارس ۱۹۰۷ [۶ فروردین ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۵۹، صفحهٔ ۳؛ و **مجلس**، ۲۵ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۶ اسفند ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۴، صفحهٔ ۲.

۱۸. برای شرحی از نهضت اولیهٔ زنان هند، نگاه کنید به

Kaur, *Women in India's Freedom Struggle*, 89-110;

نیز نگاه کنید به

Desai, *Women in Modern India*, 134.

۱۹. "قابل توجه معلمان مدارس"، **مجلس**، ۲۷ اوت ۱۹۰۷ [۵ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۶۶، صفحهٔ ۳؛ "اطلاعیه"، *انجمن*، ۱۰ فوریهٔ ۱۹۰۷ [۲۱ بهمن ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۴۱، صفحهٔ ۴.

۲۰. رفیعی، *انجمن*، ۱۱۸.

۲۱. نگاه کنید به کرمانی، *تاریخ بیداری* ۱ : ۶۱۰-۶۱۱.

۲۲. نیز نگاه کنید به نجم‌آبادی، "زنهای ملت" و نجم‌آبادی *حکایت دختران قوچان* (سوئد : نشر باران، ۱۹۹۵).

۲۳. برای متن قانون انتخابات، نگاه کنید به کرمانی، *تاریخ بیداری*، ۱ : ۶۰۲-۶۰۸؛

Browne, *The Persian Revolution*, 356.

۲۴. جالب توجه است که همین استدلال را اصلاح‌طلبان میجی در دهۀ ۱۸۷۰ به کار بردند. آنها می‌گفتند که عقب ماندگی تکنولوژیکی ژاپن ناشی از عدم رشد خانواده و بخصوص عدم تعلیم زنان است. نگاه کنید به

Sievers, *Flowers in Salt*, 10-25.

۲۵. "نامهٔ یکی از مخدرات عالمه به سید محمد"، **مجلس**، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [۹ دی ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۶، صفحهٔ ۴.

26. Yonan, *Persian Woman*, 153.

بعداً مدارس مشابهی توسط حکومتهای فرانسه و آلمان و اتحادیهٔ یهودیان تأسیس شد. اما، همان‌طور که خبرنگار **تایمز** لندن اشاره کرده بود، دو کشوری که منافع مستقیم در ایران داشتند (بریتانیا و روسیه) هیچکدام در این امر شرکت نکردند.

27. M.Yaukacheva, "The Feminist Movement in Persia", *Central Asian Review* (1959), 7 (1):75.

28. "The Education of Women in Persia",*The Times*, August 13, 1910, p.3.

29. Ibid.

۳۰. نگاه کنید به **شکوفه**، ۴ دسامبر ۱۹۱۳ [۱۳ آذر ۱۲۹۴]، شمارهٔ ۲۰. این فقط فهرستی ناقص است.

۳۱. نگاه کنید به

Shuster, *The Strangling of Persia*, 193.

32. Rice, *Persian Women and Their Ways*, 271.

۳۳. اشاره‌ام به بررسی معروف براهنی است به نام ***آدمخواران تاجدار*** که شامل فصلی است با عنوان "تاریخ مذکر" دربارهٔ سرگذشت انقیاد زنان در ادبیات و تاریخ ایران، ولی از جنبشهای آزادیخواهانهٔ زنان چه در دورهٔ انقلاب مشروطه و چه در دوره‌های دیگر تاریخ جدید ایران سخنی به میان نمی‌آورد. نگاه کنید به صفحه‌های ۲۱-۸۳.

34. Bamdad, *From Darkness into Light*, 30-31.

۳۵. "اتحادیهٔ غیبی نسوان"، ***ندای وطن***، ۲ اکتبر ۱۹۰۷ [۱۰ مهر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۰، صفحهٔ ۴.

۳۶. ***مجلس***، ۱۴ مارس ۱۹۰۸ [۲۳ اسفند ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۲، صفحه‌های ۱-۲.

۳۷. ***ایران نو***، ۱۳ آوریل ۱۹۱۰ [۲۲ اسفند ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۷۷، صفحهٔ ۱.

۳۸. ***ایران نو***، ۲۵ آوریل ۱۹۱۰ [۵ فروردین ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۸۷، صفحهٔ ۳. منصوره اتحادیه نظام مافی در مکالمه‌ای که داشتیم معتقد بود که انجمن مخدرات وطن و انجمن مخدرات ایران احتمالاً یک سازمان بوده‌اند.

۳۹. اتحادیهٔ نسوان با جمعیتهای زنان در ایالتها تماس داشت. هیئت خواتین مرکزی احتمالاً همان مرکز هماهنگ‌کننده‌ای بوده که شوستر و رایس به آن اشاره داشته‌اند. زنان قزوین درخواستهای خود را از طریق این سازمان به همسران دیپلوماتهای بریتانیا در کشور می‌رساندند. نگاه کنید به ***رهبر ایران نو***، ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ [۳ دی ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۲. رویانیان از انجمن فعال دیگری در این دوران به نام انجمن زنان نقاب پوش صحبت می‌کند. نگاه کنید به

"The History of Iranian Women's Struggles", 27.

40. "Notes et Nouvelles", *Revue du Monde Musulman* (1907), 2:213.

۴۱. نگاه کنید به "اصفهان"، ***ایران نو***، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۱ [۲۸ دی ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۲۰، صفحهٔ ۴.

۴۲. نگاه کنید به "نامهٔ انجمن رفاه زنان ایرانی مقیم استانبول"، *مساوات*، ۷ فوریهٔ ۱۹۰۹ [۱۸ بهمن ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۷.

۴۳. نگاه کنید به "نامهٔ یک زن مسلمان : از عشق آباد روسیه"، در *ایران نو*، ۳۱ اکتبر ۱۹۰۹ [۹ آبان ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۵۶، صفحهٔ ۴.

44. Bamdad, *From Darkness into Light*, 30-31.

۴۵. برای فهرستی از بعضی از اعضای این گروه، نگاه کنید
Bamdad, *From Darkness into Light*, 30.

۴۶. نگاه کنید به
Michael P.Zirinsky, "Harbingers of Change : Presbyterian Women in Iran, 1883-1949", *American Presbyterians* (Fall 1992), 70 (3): 180-182.

47. Ibid., 182-183.

48. Bamdad, *From Darkness into Light*, 34.

۴۹. نگاه کنید به
"La Femme Persane", *Revue du Monde Musulman* 12(1910):282.

۵۰. نجم‌آبادی، "زنهای ملت"، ۶۸؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 43.

51. "La Femme Persane", *Revue du Monde Musulman* (1910),12:283.

52. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia*, 193.
انجمنهای زنان به شوستر کمک کردند و حتی در چندین مورد راهنمایی‌اش کردند، که چند نمونه‌اش شایان توجه است. وقتی همسر شوستر به یک میهمانی در منزل یکی از افراد سرشناس ولی مستبد دعوت شد، یک انجمن مخفی زنان به شوستر دربارهٔ قبول این دعوت هشدار داد، زیرا ممکن بود رفتن همسرش به آن میهمانی نظر عموم را نسبت به صداقت او خدشه‌دار کند. شوستر فوراً همسرش را از رفتن به آن میهمانی منصرف کرد. یک بار هم در پاییز ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، وقتی هیئت وزیران فرمان مصادرهٔ اموال شاهزاده شجاع‌السلطنه یاغی (برادر محمد علی شاه) را صادر کرد، حکومت روسیه به کمک شجاع‌السلطنه آمد و مدعی شد که اموال او در رهن بانک روسیه است. شوستر که رئیس خزانه بود چاره‌ای نداشت جز ابطال این ادعا، زیرا بانک روسیه دفاتر حسابداری خود را برای بررسی تحویل نداد. اما یکی از همسران این شاهزاده به رغم همهٔ خطرها، نسخه‌ای از وصیت‌نامهٔ جدید شوهرش را به شوستر داد - که شامل فهرستی از کلیهٔ داراییها و تعهدهای او بود. به این ترتیب به شوستر در رد ادعای روس کمک فراوان کرد. همان، ۱۹۳-۱۹۷.

۵۳. حوری بربریان نام همسر یفرم خان را متذکر شد. نگاه کنید به
Saint Nihal Singh, "The Persian Women at the Parting of the Ways", in *The Englishwoman* (London), February 1911, p.178.

از منصور بنکداریان که این مقاله را برایم فرستاد سپاسگزارم. در این تشکیلات چندین زن از خاندان ترقیخواه خواجه‌نوری نیز عضویت داشتند : عفت‌الملوک خواجه‌نوری که بعداً هنرمند، معلم و مددکار اجتماعی پرآوازه‌ای شد، و نیز نهضت جهانگیر که از زنان زندانی حمایت می‌کرد و یتیم‌خانه‌ای نیز برای دختران ساخت. سالها بعد، ابراهیم خواجه‌نوری، نویسندهٔ برجسته، متهم شد به اینکه حجاب را در مقاله‌هایش محکوم کرده است و به همین خاطر محاکمه شد. بسیاری از زنان هوادار او به همین علت برای نخستین بار در دادگاه حضور یافتند. بامداد، *زن ایرانی*، ۶۳.

۵۴. شیخ‌الاسلامی، *زنان روزنامه‌نگار*، ۸۸-۹۹.

55. Bamdad, *From Darkness into Light*, 63.

56. Ibid., 72.

۵۷. قویمی، *کارنامهٔ زنان*، ۱۷۸. این دورهٔ مهمی در تاریخ زنان مسلمان قفقاز و آسیای میانه بود. با کمک سازمان زنان انقلابی، ژنوتدل، زنان مسلمان اتحاد شوروی در نهضتی رادیکال بسیج شدند که با بعضی از سنتهای مرد سالارانه مقابله کرد. برای بحث دربارهٔ این نهضت، نگاه کنید به

Massel, *The Surrogate Proletariat.*

۵۸. بامداد، *زن ایرانی*، ۸۱.

۵۹. "اطلاعیه"، *مجلس*، ۲۴ مارس ۱۹۰۷ [۴ فروردین ۱۲۸۵]، شمارهٔ ۵۹، صفحهٔ ۴.

۶۰. نگاه کنید به قویمی، *کارنامهٔ زنان*، ۱۳۱-۱۳۲. دختران این فعالان اغلب خودشان هوادار نیرومند حقوق زنان می‌شدند، مانند دختر بی‌بی‌وزیروف به نام افضل‌وزیری. مقاله‌های او علیه تعدد زوجات و حجاب، در سال ۱۹۱۰ در **شفق** به چاپ رسید اما با مخالفت مقامات مواجه شد. نگاه کنید به قویمی، *کارنامهٔ زنان*، ۱۳۳.

61. Bamdad, *From Darkness into Light*, 43.

در مورد بی‌بی خانم همچنین نگاه کنید به نجم‌آبادی و توکلی طرقی، ***بی‌بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری***، شیکاگو (بهار ۱۳۷۵).

۶۲. "نظرات خانم بدرالملوک صبا"، ***ایرانشهر*** (۱۹۲۶ [۱۳۰۵])، شماره‌های ۱۱-۱۲، صفحهٔ ۶۶۸.

۶۳. ایرج میرزا در شعری با عنوان "دو هدیه" که به درّةالمعالی و یک زن همکار خود به نام ندیم‌الملوک تقدیم کرد از تأثیر عظیم درّةالمعالی بر افکار خویش سخن گفت و او را "پاره کنندهٔ پردهٔ جهل از چهره" زنان ایران خواند. ایرج میرزا، ***دیوان ایرج میرزا*** (تهران، ۱۹۷۲ [۱۳۵۱])، ۲۹۴-۲۹۶.

۶۴. دربارهٔ درّةالمعالی، نگاه کنید به قویمی، *کارنامهٔ زنان*، ۱۲۸-۱۳۱؛ و

Bamdad, *From Darkness into Light*, 49.

۶۵. قویمی، *کارنامهٔ زنان*، ۱۴۱.

۶۶. نگاه کنید به

Bamdad, *From Darkness into Light*, 45-47;

و قویمی، *کارنامهٔ زنان*، ۱۴۰. به رغم تلاشهای این فعالان، مدارس عمومی دولتی دخترانه تا قبل از ۱۹۱۸ تأسیس نشدند.

۶۷. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۳: ۱۸۲. جالب توجه است که نوهٔ نوری، زهرا خانلری (کیا)، از یکی از نخستین مدارس دخترانه به نام ناموس فارغ‌التحصیل و بعداً معلّم، نویسنده و حامی فعال نهضت زنان شد. زهرا خانلری همچنین رئیس دبیرستان نوربخش تهران بود که من چند دههٔ بعد از آنجا فارغ‌التحصیل شدم. نگاه کنید به قویمی، ***کارنامهٔ زنان***، ۳۱۷-۳۱۹.

۶۸. "شکوابیهٔ زنان تهران به انجمن محترم طلاب"، ***مساوات***، ۲۲ مارس ۱۹۰۸ [۲ فروردین ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۱۸، صفحه‌های ۵-۶.

۶۹. نگاه کنید به "نامهٔ یکی از مخدرات وطنخواه ملت"، ***صوراسرافیل***، ۱ اوت ۱۹۰۷ [۱۰ مرداد ۱۲۸۶]، شماره‌های ۷-۸، صفحه‌های ۴-۵.

۷۰. نگاه کنید به "نامهٔ یکی از زنان"، ***حبل‌المتین***، ۱ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱۰ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۰۵، صفحه‌های ۴-۵.

۷۱. "اتحادیهٔ‌غیبی‌نسوان"، ***ندای‌وطن***، ۲اکتبر ۱۹۰۷ [۱۱ مهر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۰، صفحه‌های ۲-۴.

۷۲. ناهید، ***زنان ایران***، ۶۹.

۷۳. "تقاضای زنان سنگلچ از عموم"، ***حبل‌المتین***، ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۰۸ [۶ بهمن ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۲۱۴، صفحهٔ ۴.

۷۴. "نامهٔ یکی از زنان"، ***حبل‌المتین***، ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۷ [۱ مهر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۲۳، صفحهٔ ۴.

۷۵. نگاه کنید به "چرند پرند"، ***صوراسرافیل***، ۱۱ ژوئن ۱۹۰۸ [۲۱ خرداد ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۳۱، صفحهٔ ۷.

۷۶. ***مجلس***، ۱۴ مارس ۱۹۰۸ [۲۳ اسفند ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۷۲، صفحهٔ ۲.

77. Yaukacheva, The Feminist Movemwnt in Persia : 75."

۷۸. نقل شده در رفیعی، ***انجمن***، ۱۱۷.

۷۹. رفیعی، ***انجمن***، ۱۱۷.

۸۰. "بیدار شوید"، ***ایران نو***، ۶ اکتبر ۱۹۰۹ [۱۴ مهر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۳۵، صفحهٔ ۱.

۸۱. شیخ‌الاسلامی، ***زنان روزنامه‌نگار***، ۸۵.

۸۲. طاهرزاده - بهزاد، ***قیام آذربایجان***، ۳۲۷.

۸۳. رفیعی، ***انجمن*** ۱۱۸-۱۱۹.

۸۴. ناهید، ***زنان ایران***، ۶۷.

۸۵. م. پاولوویچ، "دو راهی مشروطیت"، در پاولوویچ و تریا، ***انقلاب مشروطیت ایران***، ۵۳؛ ***ایران نو***، ۸ مارس ۱۹۱۰ [۱۷ اسفند ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۵۱، صفحهٔ ۲.

۸۶. "دربارهٔ زنان مشروطه خواه و وطن‌پرست ایران"، ***ایران نو***، ۷ مارس ۱۹۱۰ [۱۶ اسفند ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۵۰، صفحهٔ ۱.

۸۷. "نمایشنامه‌ای از انجمن مخدرات ایران"، ***ایران نو***، ۲۵ آوریل ۱۹۱۰ [۵ اردیبهشت ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۸۷، صفحهٔ ۳.

۸۸. "کنفرانس عمومی زنان"، *ایران نو*، ۲ آوریل ۱۹۱۱ [۱۳ فروردین ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۷، صفحهٔ ۱.
۸۹. نگاه کنید به ملکپور، *ادبیات نمایشی در ایران*، ۲ : ۴۸.
۹۰. نگاه کنید به نظام مافی و سعدوندیان، *خاطرات تاج‌السلطنه*، ۱۰۱-۱۰۲.
۹۱. این پیوند را خوان کول به من یادآور شد. عصمت تهرانی با مهرعلی خان ازدواج کرد که عضو گارد سلطنتی و از سرکوبگران بهاییان بود. با وجود این، عصمت تهرانی از طریق عموی خود به بهاییت گروید و به مراقبت از زندانیانی پرداخت که شوهرش به منزل می‌آورد. با اطلاع از این امر شوهرش به شدت او را اذیت و آزار کرد و حتی یک بار به مدت چند روز او را در جرز یک دیوار تقریباً زنده به گور کرد. بعد از مرگ شوهر در اواسط دههٔ ۱۸۸۰ [۱۲۶۰]، او مقرری قابل توجهی از دولت گرفت و از دارایی خود برای ترویج فعالیتهای فرهنگی بهاییان، سرودن شعر با نام مستعار طایره، و مبارزه برای حقوق زنان، استفاده کرد. می‌گویند مدرسهٔ دخترانه‌ای در تهران تأسیس کرد و در مطبوعات مشروطه‌خواه مطالبی در دفاع از حقوق زنان نوشت. از کول متشکرم که دستنوشتهٔ منتشر نشده‌اش به نام "نارضایی مذهبی و رهبری شهری : بهاییان در شیراز و تهران دورهٔ قاجار" و مطالب دیگری را در مورد طایره در اختیارم نهاد.
۹۲. نگاه کنید به

Wollstonecraft, "A Vindication of Rights of Women".

۹۳. تقاضای یک زن تحصیل کرده"، *ایران نو*، ۱۳ نوامبر ۱۹۰۹ [۲۲ آبان ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۶۵، صفحهٔ ۳.
۹۴. "نامهٔ یک زن تحصیل کرده"، *ایران نو*، ۱۸ نوامبر ۱۹۰۹ [۲۷ آبان ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۶۹، صفحهٔ ۳.
۹۵. *ایران نو*، ۱۳ نوامبر ۱۹۰۹ [۲۲ آبان ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۶۵، صفحهٔ ۳.
۹۶. *ایران نو*، ۱۸ نوامبر ۱۹۰۹ [۲۷ آبان ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۶۹، صفحهٔ ۳.
۹۷. همان.
۹۸. "نامهٔ یک زن تحصیل کرده"، *ایران نو*، ۳۰ نوامبر ۱۹۰۹ [۹ آذر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۷۸، صفحهٔ ۲.
۹۹. همان.
۱۰۰. همان.
۱۰۱. "نامهٔ یک زن تحصیل کرده"، *ایران نو*، ۸ دسامبر ۱۹۰۹ [۱۷ آذر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۸۴، صفحهٔ ۳.
۱۰۲. "نامهٔ یک زن تحصیل کرده"، *ایران نو*، ۱۸ دسامبر ۱۹۰۹ [۲۷ آذر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۹۲، صفحهٔ ۳.
۱۰۳. "دربارهٔ مصایب زنان"، *ایران نو*، ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۱۱ [۴ مرداد ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۰۲، صفحهٔ ۳.
۱۰۴. "نامهٔ یک زن ایرانی"، *ایران نو*، ۴ اکتبر ۱۹۰۹ [۱۲ مهر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۳۴، صفحهٔ ۴.
۱۰۵. نگاه کنید به *دانش*، ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰ [۲۵ شهریور ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱، صفحهٔ ۱. من سی شماره از این نشریه را دیده‌ام. ظاهراً فقط چند شماره بیشتر از این منتشر شد. نیز نگاه کنید به محیط طباطبایی، *تاریخ تحلیل*، ۱۷۲-۱۷۳.
۱۰۶. نگاه کنید به "دربارهٔ رفتار با همسر"، *دانش*، ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ [۲۳ مهر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۳.
۱۰۷. نگاه کنید به "خداحافظ"، *دانش*، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۰ [۲۷ شهریور ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۳-۷.

۱۰۸. نگاه کنید به "دایه نمی‌تواند مهربانتر از مادر باشد"، **دانش**، ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ [۲۳ مهر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۳، صفحه‌های ۲-۳.

۱۰۹. نگاه کنید به "هشدار"، **دانش**، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۰ [۲۷ شهریور ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۲؛ نیز نگاه کنید به **دانش**، ۱۰ نوامبر ۱۹۱۰ [۱۹ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۶، صفحهٔ ۸؛ و **دانش**، ۱ دسامبر ۱۹۱۰ [۱۰ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۸، صفحهٔ ۶.

۱۱۰. نگاه کنید به "چرند پرند"، **صوراسرافیل**، ۱۱ ژوئن ۱۹۰۸ [۲۱ خرداد ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۳۱، صفحهٔ ۷. نیز نگاه کنید به فصل ۵ کتاب حاضر.

۱۱۱. "بدبخت‌ترین مردم"، **حبل‌المتین**، ۲۹ اوت ۱۹۰۷ [۷ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۰۳، صفحهٔ ۱.

۱۱۲. **حبل‌المتین**، ۲۹ اوت ۱۹۰۷ [۷ شهریور ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۰۳، صفحه‌های ۱-۲.

۱۱۳. مثلاً نگاه کنید به "سخنرانی یک فارغ‌التحصیل مدرسهٔ امریکایی زنان"، **ایران نو**، ۲۹ ژوئن ۱۹۱۱ [۸ تیر ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۸۰، صفحهٔ ۳.

۱۱۴. "تلاش زنان تهران"، **ایران نو**، ۱۶ مارس ۱۹۱۰ [۲۵ اسفند ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۵۶، صفحهٔ ۲.

۱۱۵. مثلاً نگاه کنید به "امتحانات مدرسهٔ حجاب"، **ایران‌نو**، ۲۲ دسامبر ۱۹۱۰ [۱ دی ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۵۲، صفحهٔ ۴؛ و "مدرسهٔ ابتدایی شرافت"، **ایران‌نو**، ۳ ژوئیهٔ ۱۹۱۱ [۱۲ تیر ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۸۳، صفحهٔ ۳.

۱۱۶. **ایران نو**، ۲۹ دسامبر ۱۹۰۹ [۸ دی ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۰۱، صفحه‌های ۲-۳.

۱۱۷. "زنان بدبخت ایران"، **ایران نو**، ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۱۱ [۲ مرداد ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۰۰، صفحهٔ ۲.

۱۱۸. نگاه کنید به گزارش **ایران نو**، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۰ [۳۱ تیر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۳۵، صفحهٔ ۳.

۱۱۹. "زنان ایران و ژاپن"، **ایران نو**، ۱۹ اکتبر ۱۹۰۹ [۲۷ مهر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۴۴، صفحهٔ ۱.

۱۲۰. "نامه به دفتر"، **ایران نو**، ۶ مهٔ ۱۹۱۱ [۱۶ اردیبهشت ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۳۵، صفحهٔ ۴.

121. "Women's Rights in Persia : Appeal for the Suffrage in the Mejliss", *Times*, August 22, 1911, p.3.

۱۲۲. **مذاکرات مجلس**، ۴ اوت ۱۹۱۱ [۱۳ مرداد ۱۲۹۰].

۱۲۳. "علت عدم مشمولیت زنان این است که خداوند استعداد و قوهٔ لازم را برای شرکت در سیاست و انتخاب نمایندگان ملت به آنها نداده است. زنان جنس ضعیفترند و قوهٔ قضاوت مردان را ندارند. اما حقوقشان را نباید پایمال کرد، بلکه مردان، طبق دستور حق تعالی در **قرآن کریم**، باید مراعات کنند." نگاه کنید به

"Women's Rights in Persia", *Times*, August 28, 1911, p.3.

124. Shuster, *The Strangling of Persia*, 188.

125. Bamdad, *From Darkness into Light*, 35-36;

و ملکزاده، **تاریخ انقلاب**، ۷: ۱۴۶۳.

126. "Patriotic Demonstration by Women", *Times*, December 5,1911,p.5.

127. Shuster, *The Strangling of Persia*, 198.

منابع مختلفی تظاهرات دسامبر ۱۹۱۱ [آذر ۱۲۹۰] زنان را نقل کرده‌اند، اما شرح شوستر از این رویارویی خاص در داخل مجلس را هیچ تاریخنگار دیگری بازگو نکرده است. ملکزاده می‌نویسد که پانصد زن به مجلس رفتند، اما به نظر می‌رسد او هم این واقعه را براساس نوشتهٔ شوستر روایت کرده است. نگاه کنید به **تاریخ انقلاب** ۷: ۱۴۶۳-۱۴۶۴.

128. Bamdad, *From Darkness into Light*, 37-38.

129. "Appeal from the Women", *Times*, December 7,1911, p.5.

130. Ibid.

این نامه را پانکرست (ایملاین پانکرست) و ایملاین پتیک - لاورنس امضاء کرده‌اند.

131. Bamdad, *From Darkness into Light*, 38-39.

۱۳۲. "اعلامیهٔ زنان"، **رهبر ایران نو**، ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۴.

133. *Times*, December 5,1911, p.5; Bamdad, *From Darkness into Light*, 37.

۱۳۴. "مردانگی از زنان"، **ایران نو**، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۱ [۲۵ آذر ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۱۷، صفحهٔ ۴؛
Bamdad, *From Darkness into Light*, 37.

۱۳۵. "اصفهان"، **ایران نو**، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۱ [۲۸ آذر ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۲۰، صفحهٔ ۴.

136. Afary, "Steering Between Scylla and Charybdis".

فصل ۸. جنگ داخلی آذربایجان

۱. کسروی، **تاریخ مشروطه**، ۷۳۳.

۲. نگاه کنید به اردشیر شهبازیان، "دگرگونی در ایران"، در
Chaqueri, *La Social - Démocratie en Iran*, 47

۳. دو شرح بهتر از بقیه عبارتند از : امیرخیزی، **قیام**؛ و طاهرزاده - بهزاد، **قیام آذربایجان**. طاهرزاده - بهزاد عضو مجاهدین بود و به مرکز غیبی تعلق داشت. نیز نگاه کنید به ویجویه، **تاریخ انقلاب آذربایجان**؛ فتحی، **مجموعهٔ آثار**؛ ملکزاده، **تاریخ انقلاب**، جلد ۵؛ فصلهای هشتم و نهم کتاب ادوارد براون (**انقلاب ایران**) به همین دوره مربوط می‌شود اما در مورد مباحثات سیاسی داخلی تبریز یا گیلان حاوی مطالب چندانی نیست؛ نیز نگاه کنید به
James, *Side-Tracks and Bridle-Paths*; Fraser, *Persia and Turkey in Revolt*.

جیمز افسر اطلاعات بود و گزارشهای نسبتاً همدردلنه‌اش در تابستان و اویل پاییز ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] در **تایمز** منتشر می‌شد. فریزر، گزارشگر **تایمز**، کاملاً با نهضت انقلابی مخالف بود و قویاً از پیشنهاد تشکیل "بریگاد قزاق" بریتانیایی در جنوب، بعد از فتح تهران، حمایت می‌کرد.

۴. به گفتهٔ و.ا.لنین، **نوویه ورمیا** روزنامهٔ محافظه‌کار روسیه، ستارخان را "پوگاچوف آذربایجان" می‌خواند. یملیان پوگاچوف، رهبر قیام دهقانی ۱۷۷۳-۱۷۷۵ در روسیه بود. نگاه کنید به فصل ۹.

۵. نیز نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 298.

۶. امیرخیزی، *قیام*، ۱۱۸.

۷. امیرخیزی، *قیام*، ۳۰؛ ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۵ : ۱۲؛

Great Britain : Correspondence, no. 210, July 15, 1908.

8. "Persia in Revolt", *Times*, August 11, 1908, p. 6.

۹. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۵ : ۱۵.

۱۰. نیز نگاه کنید به

Fathi, "The Role of the 'Rebels'", 55-66.

فتحی نقش انقلابی لوطیان را به ساختار اجتماعی آنها نسبت می‌دهد. اما پیوندهای ستارخان و باقرخان با مرکز غیبی و انجمن تبریز احتمالاً عامل مهمتری در تصمیم آنها مبنی بر الحاق به مقاومت بوده است.

۱۱. امیرخیزی، *قیام*، ۱۳، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۳.

۱۲. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۵ : ۱۸-۱۹.

۱۳. زینوویف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ۸۷.

14. *Great Britain : Correspondence*, no. 230, September 11, 1908.

کسروی تعداد رزمندگان انقلابی مجاهدین را ده هزار نفر، و تعداد سربازان قشون سلطنتی را سی هزار نفر ذکر می‌کند. از مصاحبه‌ای با ستارخان بر می‌آید که حدود چهار هزار نفر به طور فعال خدمت می‌کردند و بقیه نیروهای ذخیره بودند. نگاه کنید به

"Rapport du Capitaine Anginieur, du 104 ème Rt. d'infanterie, à Monsieur Raymond Lecomte, Ministre de France en Perse", October 19, 1908, in Chaqueri, *La Social - Démocratie en Iran*, 112.

نگاه کنید به

Haupt and Reberioux, *La Deuxième Internationale et l'Orient*, 61.

نیز نگاه کنید به فصل ۹.

۱۵. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۷۳۳.

۱۶. نگاه کنید به

"The Nemesis of Naib Mahamed", in James, *Side - Tracks and Bridle - Paths*, 25-32.

نیز نگاه کنید به زینوویف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ۸۲.

17. "The Conflict at Tabriz", *Times*, August 31, 1908, p. 3; "The Civil War in Tabriz", *Times*, October 19, 1908, p. 6;

ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۵ : ۴۹-۵۰؛ کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۷۱۰؛ زینوویف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ۸۷.

18. "The Situation in Tabriz : A Visit to Satar Khan", *Times*, July 17, 1908, p. 5.

19. "The Persian Crisis : Tabriz in the Hands of Revolutionaries", *Times*, July 20, 1908, p. 5.

20. James, *Side - Tracks and Bridle - Paths*, 20.

21. Ibid.

۲۲. کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۷۳۳؛ ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۵ : ۳۸-۳۹.

23. "The Conflict at Tabriz", *Times*, August 19, 1908, p. 5.

۲۴. نگاه کنید به

"Rapport du Capitaine Anginieur", 112.

باید متذکر شد که مادهٔ ۴۵ قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵] تشکیل یک مجلس سنا با شصت عضو را پیش‌بینی کرده بود که نیمی از آنها را شاه منصوب می‌کرد. اما بسیاری از نمایندگان با چنین مجلسی مخالفت کردند و در مشروطه اوّل و دوّم مجلس سنا تشکیل نشد.

۲۵. فتحی، *مجموعهٔ آثار*، ۲۵۵.

۲۶. همان، ۱۱۳.

27. "More Fighting at Tabriz", *Times*, August 3, 1908, p. 5.

۲۸. نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 298.

29. "Persia in Revolt : The Rival Camps at Tabriz", *Times*, September 23,1908,p.4.

30. *Times*, October 19, 1908, p. 6.

31. *Times,* September 23, 1908, p. 4.

۳۲. زینوویف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ۸۱.

۳۳. نگاه کنید به

"Rapport du Capitaine Anginieur", 110.

34. "The Rival Camps at Tabriz", *Times*, September, 23, 1908, p. 4.

35. "Intrigues at Tabriz", *Times*, October 8, 1908, p. 6.

۳۶. براورد اول در منبع زیر آمده است :

"The Situation in Persia", *Times*, Janury 29, 1909, p. 5;

براورد دوم را منگل بیات بر اساس منبع زیر نقل کرده است :

E.Bor - Ramenski, "Iranskaya Revoluitzia 1905-1911 Bol'sheviki Zakavkaz'ya" (*Krasni Arkhiv* [1942], 2 : 33).

نگاه کنید به

Bayat, *Iran's First Revolution*, 241.

نیز نگاه کنید به فصل ۹.

۳۷. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۵ : ۵۴. نیز نگاه کنید به فصل ۹. ملکزاده در این تاریخ تعداد مجاهدین را صد نفر براورد می‌کند.

38. *Times*, October 8, 1908, p. 6.

۳۹. ستارخان اصل و نسب خود را از روستایی در منطقهٔ قره‌داغ آذربایجان می‌دانست. نگاه کنید به امیرخیزی، ***قیام***، ۱۹۷.

40. *Times*, October 8, 1908, p. 6.

41. *Great Britain : Correspondence*, no. 316. November 5, 1908.

42. *Times*, October 19, 1908, p. 6.

43. "Rapport du Capitaine Anginieur", 112.

۴۴. ویجویه، ***تاریخ انقلاب آذربایجان***، ۱۶۴-۱۶۸.

۴۵. رفیعی، ***انجمن***، ۱۱۷.

۴۶. نیز نگاه کنید به شرح حال جالب لایونل جیمز دربارهٔ زن خودفروشی به نام ربابه که از مشروطه خواهان بود و با طبقات بالای اجتماع سر و کار داشت. منزل این زن هم وعده‌گاه مشروطه خواهان بود و هم محل ملاقات هواداران سلطنت. به قول جیمز او یکی از "مهمترین افراد تبریز" به حساب می‌آمد.

James, *Side - Tracks and Bridle - Paths*, 35.

۴۷. نیز نگاه کنید به امیرخیزی، ***قیام***، ۱۷۰-۱۷۱.

48. Browne, *The Persian Revolution*, 254.

49. Browne, *The Persian Revolution*, 317;

و ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۵ : ۹۲.

51. *Great Britain : Correspondence*, no. 319, November 14, 1908.

52. Ibid.

53. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 316; Browne, *The Persian Revolution*, 257-258.

۵۴. نوایی، ***فتح تهران***، ۲۸.

۵۵. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۸۲۵.

56. "The Persian Disorders : Ex-Deputy's Views", *Times*, January 19, 1909, p. 6.

نیز نگاه کنید به فصل ۹.

57. Ibid., p.6.

58. "The Persian Disorders : Nationalist Success at Tabriz", *Times*, January 22, 1909, p. 5.

59. Browne, *The Persian Revolution*, 263.

60. *Great Britain : Correspondence*, no. 20, November 28, 1908.

61. Browne, *The Persian Revolution*, 262.

62. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 316; Browne, *The Persian Revolution*, 262.

۶۳. نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, no. 78, January 29,1909.

64. *Great Britain : Correspondence*, no. 57, December 31,1908.

65. "The Persian Troubles : The Situation at Tabriz", *Times,* February 6,1909, p.7; and "The Persian Disorders: The Outbreak at Resht", *Times*, February 13,1909, p.7.

نیز نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, no. 49, January 11,1908.

۶۶. این اعتراضها را نباید با شورشهای کرمانشاه و کرمان اشتباه گرفت که ویژگی شدید ضد یهودی داشتند، بخصوص در کرمانشاه که بعضی از یهودیان به بهاییت گرویده بودند. نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, no. 283, April 22,1909.

67. "The Persian Disorders", *Times*, March 23,1909,p.5.

68. "Persia : The Provincial Disorders", *Times*, March 15,1909,p.7.

69. "The Persian Disorders : Fighting at Tabriz", *Times*, March 26,1909,p.5.

۷۰. نگاه کنید به نامهٔ ز. اوردژونیکیدزه به و.ا.لنین،

"Événements révolutionnaires en Iran", in Chaqueri, *La Social-Democratie en Iran*, 234.

71. "The Persian Disorders : Bushire and the New Movement", *Times*, March 29,1909,p.8.

72. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 317.

۷۳. تقی زاده، **خطابه‌ها**، ۷۹-۸۱. تقی زاده در اواخر دسامبر ۱۹۰۸ وارد تبریز شد.

۷۴. امیرخزی، **قیام**، ۲۵۳.

75. Browne, *The Persian Revolution*, 272.

76. "The Persian Disorders : Grave situation at Tabriz", *Times*, April 6,1909, p.5.
هاورد باسکرویل (۱۸۸۵-۱۹۰۹) متولد نورث پلات، نبراسکا، و فارغ‌التحصیل دانشگاه پرینستن

در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، برای تدریس در مدرسهٔ پسرانهٔ امریکایی تبریز، که جزئی از تشکیلات مبلّغان پرسبیتری امریکا در این شهر بود، به ایران آمد. باسکرویل بیست و چهار ساله تاریخ و حقوق بین‌الملل درس می‌داد و همکار نزدیک حسین شریف زاده به شمار می‌رفت که در همان مدرسه معلم بود و از مشروطه‌خواهان فعال محسوب می‌شد. وقتی شریف زاده در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷] کشته شد، باسکرویل به انقلابیون تبریز ملحق شد. او در ایالات متحده خدمت نظام دیده بود و از همین تجربهٔ خود برای جمع‌آوری و آموزش شاگردان جوان خود در تبریز استفاده کرد. ستارخان ظاهراً در وفاداری گروه تحت فرمان باسکرویل تردید داشت، چون اعضای این گروه از خانواده‌های نخبهٔ تبریز بودند و با سایر مجاهدین فرق داشتند (مجاهدین عمدتاً از خانواده‌های طبقات پایین بودند). نگاه کنید به امیر خیزی، ***قیام***، ۳۲۴-۳۴۱. نیز نگاه کنید به
Browne, *The Persian Revolution*, 440.

و.ا.مور از طرف ***دیلی نیوز***، ***دیلی کرونیکل***، ***منچستر گاردین*** و کمیتهٔ ایرانِ لندن اعزام شد. او در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۰۹ [۲۹ دی ۱۲۸۷]، اندکی قبل از تکمیل محاصره، وارد تبریز شد.اما وقتی سلاح به دست گرفت و به مقاومت تبریز ملحق شد، روزنامه‌های انگلیسی از او سلب حمایت کردند، و اجازه ندادند که او در آن واحد "هر دو نقش [روزنامه‌نگار بریتانیا و انقلابی] را ایفا کند". مور رفته رفته از نهضت انقلابی انتقادهای بیشتری کرد و با براون در این زمینه اختلاف نظر فراوان یافت. نگاه کنید به
Bonakdarian, "The Persian Committee", 193.

77. "Grave Situation at Tabriz", *Times*, April 6,1909. p.5.

78. "The Persian Nationalist Situation at Tabriz", *Times*, March 27,1909, p.9.

79. "The Persian Disorders : Conditions in the South:, *Times*, April 14,1909, p.5.

80. "The Persian Disorders : Situation at Tabriz", *Times*, April 17,1909, p.7.

81. Ibid.

82. *Great Britain : Correspondence*, no. 320, November 18,1908.

83. "Grave Situation at Tabriz", *Times*, April 21,1909. p.5.

84. *Great Britain : Correspondence*, no. 246, April 21, 1909.

85. Browne, *The Persian Revolution*, 272.

86. *Times*, April 21,1909, p.5.

۸۷. در سال ۱۹۵۹ [۱۳۳۸]، به مناسبت پنجاهمین سالگرد مرگ باسکرویل، مراسم یادبودی در تبریز برگزار شد. نگاه کنید به امیر خیزی، ***قیام***، ۳۲۴-۳۴۱؛ نیز نگاه کنید به
Browne, *The Persian Revolution*, 317.

88. "Persian Disorders : The Shah and the Nationalists", *Times*, April 29,1909,p.5.

89. *Times*, April 29,1909, p.5.

90. "The Situation at Tabriz", *Times*, April 27,1909. p.5.

منابع دیگر بریتانیایی تعداد سربازان روس در خارج تبریز را حدود چهار هزار نفر تخمین زدند.
Great Britain : Correspondence, no. 42, May 20, 1909.

91. Browne, *The Persian Revolution*, 287.

فصل ۹. همبستگی ملل و اقوام : فتح تهران

۱. بخصوص نامهٔ سرگشاده‌ای به امضای ۷۵۸ دانشجوی مقیم مسکو، از جمله چند ایرانی، خطاب به ستارخان، جالب توجه است، که در آن از او به خاطر نقشی که در تبریز به عهده گرفته است تمجید می‌شود. امیرخیزی، *قیام*، ۲۹۷.

2. "The Persian Nationalists", *Times*, October 15, 1908, p.8.

۳. نگاه کنید به سرمقالهٔ *صور اسرافیل*، ۸ مارس ۱۹۰۹[۱۸ اسفند ۱۲۸۷]، شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۱؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 270.

۴. نقل شده در
Bonakdarian, "Edward G. Browne", 28.

5. Ibid., 21-22.

نیز نگاه کنید به
Encyclopedia Iranica, s.v. "Browne, Edward Granville", 438-488.

۶. نگاه کنید به
"The Persian Nationalists", *Times*, October 15, 1908, p.8.

۷. نگاه کنید به
Bonakdarian, "Iranian Constitutional Exiles", 184.

8. Browne, *The Persian Revolution*, 264.

9. Bonakdarian, "Iranian Constitiutional Exiles", 182-185; Bonakdarian, "The Persia Committee", 191-192.

10. "Persian Deputies in London", *Times*, November 11, 1908, p.10; and "The Persian Constitutionalists", *Times*, November 12, 1908, p.7.

برای صورت کامل این جلسه، نگاه کنید به
Browne, "The Persian Constitutionalists", 1-16.

11. *Times*, November, 11, 1908, p.10.

در همین جلسه، دیوید فریزر (گزارشگر *تایمز*) که مخالف بود و اندکی بعد خبرنگار این نشریه در ایران شد، به مشروطه خواهان ایرانی حمله کرد و توضیحات آنها را مورد تردید قرار داد.
Bonakdarian, "Iranian Constitutional Exiles", 185.

۱۲. نگاه کنید به نامهٔ و.ا.مور به براون، ۱۱ فوریهٔ ۱۹۰۹. ظاهراً براون نظر مور دربارهٔ حسن نیت

روسیه را خام و ساده لوحانه دانسته بود. در مارس ۱۹۰۹[اسفند ۱۲۸۷]، وقتی نیروهای ارتجاعی یک مشروطهٔ جدید در گیلان برقرار کردند، انجمن ولایتی گیلان و طوالش نامهٔ تشکرآمیزی برای براون و لینچ فرستاد. نگاه کنید به

Browne and Lynch, March 22, 1909, Browne Pepers, Box 9, Cambridge University

که م. بنکداریان برای من فرستاد.

۱۳. لینچ که منافع تجاری‌اش در جنوب بود و رادیکالیسم فزونتر تقی‌زاده را احساس می‌کرد، به سردار اسعد نزدیکتر شد و نهایتاً در مجلس دوم از اعتدالیون حمایت کرد که در ابتدا سردار اسعد نیز علاوه بر صادق طباطبایی از رهبران آن بود. نگاه کنید به

Bonakdarian, "Iranian Constitutional Exiles", 188, 190.

۱۴. نگاه کنید به *صور اسرافیل*، ۸ مارس ۱۹۰۹، شمارهٔ ۳.

۱۵. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۷۳۴؛

Gurney, "E.G.Browne and the Iranian Community", 165-166.

۱۶. دولت آبادی، ***حیات یحیی*** ۳ : ۲۰.

۱۷. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۵ : ۱۰۱۶.

۱۸. همان.

۱۹. افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۴۰۲-۴۰۳.

20. "Les Organisations révolutionnaires Iraniennes au début du XXe Siécle dans l'Asie Centrale", in Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 63-67.

21. Marianne Rachline and Claudie Weill, "L´Internationale et les révolutions en Chine et en Iran", in Haupt and Rébérioux, *La Deuxièm Internationale et L´Orient*, 58-59.

22. Ibid., 63.

23. Haupt and Rébérioux, *La Deuxième Internationale et l´Orient*, 63-64.

24. Browne, *The Persian Revolution*, 430.

همان طور که در فصل ۵ بحث کردیم، برای بریتانیا مسئلهٔ مهمتری که قرارداد ۱۹۰۷ را مبرم می‌نمود، نیاز به جلب حمایت روسیه در برابر آلمان بود.

25. Ibid. 431.

نیز نگاه کنید به اشارهٔ *صور اسرافیل*، ۴ دسامبر ۱۹۰۷[۱۳ آذر ۱۲۸۶]، شمارهٔ ۱۹، صفحهٔ ۲، به ژان ژورس، عضو انترناسیونال دوم. پاولوویچ در نفی بورژوازی انگلستان تعلّل کرد، زیرا اتاق بازرگانی منچستر، هف.ب.لینچ، و دیگر اعضای لیبرال پارلمنت انگلستان که کمیتهٔ ایران را تشکیل داده بودند، جزو این طبقه به شمار می‌آمدند. آنها احساس می‌کردند که ادواردگری مطابق با منافع تجاری و اقتصادی آنان در ایران عمل نمی‌کند.

26. Sultanzadah, "Le Mouvement révolutionnaire en Perse et le Parti Hinchakiste", in Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 243.

27. Haupt and Rébérioux, *La Deuxième Internationale et l´Orient*, 64.

28. Lenin, "Bellicose Militarism and the Anti-Militarist Tactics of Social Democracy", *Collected Works*. 15 : 191.

29. Lenin, "Inflammable Material in World Politics", *Collected Works* 15 : 182-183.

30. Ibid., 15 : 187-188.

۳۱. نقل شده در

Lenin, "Bellicose Militarism", 15 : 200-201.

32. Lenin, "Events in the Balkans and in Persia", *Collected Works* 15 : 223.

33. Ibid., 15 : 222.

۳۴. اگر چه نیروهای بختیاری در تهران به دستور سردار اسعد از دست‌اندازی به جان و مال مردم اجتناب کردند، اما لِوی می‌نویسد که در راه حرکت به تهران آنها به چپاول و غارت یهودیان اصفهان دست زدند. لِوی، ***تاریخ یهود ایران***، ۸۴۴. نگاه کنید به Ibid., 15:227-228.

35. Ibid., 15 : 226.

36. Lenin, "Events in the Balkans", 15 : 227-228.

Lenin, "Events in Balkans", 15 : 227-228.

37. "The Situation in Persia : Fresh Promises by Shah", *Times*, November, 30, 1908, p.8.

38. Cole, *The Second International* 3 : 86.

۳۹. مقالهٔ تریا به نام "قفقاز و انقلاب ایران" در نشریهٔ زیر چاپ شد :

Revue du Monde Musulman (1911), 8 : 324-333.

ترجمه توسط م.پاولوویچ صورت گرفت. نیز نگاه کنید به نامهٔ لنین به ماکسیم گورکی در

Lenin, *Collected Works* 34 : 433;

و

Haupt and Rébérioux, *La Deuxièm Internationale et l´Orient*, 61.

تمجید لنین از تریا در نامهٔ لنین آمده است (*Collected Works* 34 : 437). تریا در جریان حمله‌ای به شهر مرند در ۷ نوامبر ۱۹۰۸ [۱۶ آبان ۱۲۸۷] مجروح شد، زیرا نارنجکی در دستش منفجر شد. تریا مورد علاقهٔ پلخانوف نیز بود و ظاهراً با آکسلرود نیز نزدیک بود. نگاه کنید به نامهٔ "واسو خاچاطوریان به پلخانوف"، ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ [۲۸ آبان ۱۲۸۷]، در

Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 38.

در آستانهٔ جنگ جهانی اول، تریا به سازمان ناسیونالیستی اتحادیهٔ رهایی بخش اوکراین پیوست و در سال ۱۹۱۸ عضو حکومت منشویکی گرجستان شد.

40. Sultanzadah, "Le Mouvement révolutionnaire en Pers", 237.

۴۱. کسروی، ***تاریخ مشروطه***، ۷۲۷.

۴۲. برای متن فارسی قطعنامه، نگاه کنید به آموریان، ***حماسهٔ پیرم***، ۲۸.

۴۳. دیگر حاضران جلسه عبارت بودند از: وثوق‌الدوله، نایب رئیس مجلس؛ مستشارالدوله، نمایندهٔ تبریز؛ محمدحسین امین‌الضرب و معین‌التجار، نمایندگان مجلس و تاجران ثروتمند. نگاه کنید به آموریان، ***حماسهٔ پیرم***، ۳۱-۳۲.

۴۴. همان، ۳۴.

۴۵. همان، ۳۴.

46. Tria, "La Caucase et la révolution persane", 327.

۴۷. آموریان، ***حماسهٔ پیرم***، ۴۲.

48. Chaqueri, ed., *La Social-Démocratie en Iran*, 238.

49. Sultanzadah, "Le Mouvement révolutionnaire en Perse", 238.

۵۰. نگاه کنید به

Tria, "La Caucase et la révolution persane", 332.

۵۱. می‌گفتند که معزالسلطان رعایای خود را آزاد کرده است. بعد از فتح تهران او ملقب به سردار محیی شد. نگاه کنید به

"Événements révolutionnaires en Iran", tr. from Z.Ordzhonikidze, *Put Bolshevika*, Moscow, 1945 pp. 73-77 in Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 233;

ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۵: ۱۰۴۰-۱۰۸۴.

۵۲. مهدی احمد، "اندیشهٔ دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت در رشت"، دستنوشتهٔ منتشر نشده. از نمایندهٔ سابق مجلس، آقای احمد، که تحقیقاتش را در اختیارم نهاد سپاسگزارم.

۵۳. برای فهرستی از شرکت کنندگان، نگاه کنید به فخرایی، ***گیلان در جنبش مشروطیت***، ۱۱۳-۱۱۴.

۵۴. فروهی، "ارامنهٔ گیلان"، ۷۰۰-۷۰۲.

۵۵. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۵: ۱۰۵۷.

56. "Événements révolutionnaires en Iran", Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 233.

۵۷. رواسانی، ***نهضت میرزا***، ۷۷-۷۸؛

"Événements révolutionnaires en Iran", Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 236.

۵۸. نقل شده در عبدالحسین آقایی، "اندیشه‌های مارکسیستی در ایران"، در
Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 236.

و نیز نگاه کنید به حبیب لوی، ***تاریخ یهود ایران***، جلد سوم، کتاب هفتم، ۸۴۳.

۵۹. گانتساکتسی، از ***انزلی تا تهران***، ۲۴-۲۵.

۶۰. نگاه کنید به ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۵ : ۱۷۵-۱۷۸؛
Bayat, *Iran's First Revolution*, 243.

۶۱. فروهی، "ارامنهٔ گیلان"، ۷۰۴.

۶۲. قبلاً در مقاله‌ام به نام "سوسیال دموکراسی" نیز دربارهٔ سوسیال دموکراتهای تبریز بحث کرده‌ام.

۶۳. در مورد این فعالان اولیهٔ سوسیال دموکرات، نگاه کنید به
Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 33-34.

64. "A View of the General Condition of Social Democracy and The Revolutionary Movement in 1909 and 1912", City Archives, Potsdam, GDR, file volume no. 13094, 50, and file volume no. 15876, 64, Files Division VII of the Royal Police Headquarters in Berlin.

تجدید چاپ شده در
"Polizeibericht über die Persische Sozialdemokratie", in Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 249.

از رندل ب. کلارک که این گزارش را ترجمه کرد ممنونم.

۶۵. نگاه کنید به "نامهٔ آ. چلنگریان به ک. کائوتسکی" در
Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 19-21.

برای ترجمهٔ انگلیسی، نگاه کنید به "نامهٔ ایرانیان به کائوتسکی" در
Riddell, *Lenin's Struggle*, 60-61.

۶۶. نگاه کنید به "پاسخ کائوتسکی" در
Riddell, *Lenin's Struggle*, 62-63.

۶۷. همان طور که شاکری هم اشاره کرده است، صورت جلسه نشان می‌دهد که بیست و هشت نفر حاضر بودند اما سی نفر رأی دادند. شاید عده‌ای در آغاز رأی‌گیری وارد جلسه شده بودند. نگاه کنید به شاکری، ***اسناد*** ۶ : ۴۳.

۶۸. دو نفر به نام سدراک در جلسه‌ها حضور داشتند که با شماره‌های ۱ و ۲ مشخص می‌شدند. در شرح حال حزب هنچاک در این دوره به دو سدراک در رهبری نهضت سوسیال دموکراتیک در ایران بر می‌خوریم : یکی سدراک بونواریان بود، فرماندهی که گرجیان از طریق حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از تفلیس اعزام کردند؛ دیگری سدراک آواکیان که عضو هیئت تحریریهٔ نشریهٔ سوسیال دموکرات ایرانی به نام **زنگ** بود که در ۱۹۱۱ در تبریز انتشارش آغاز شد. اینکه دو سدراک

در صورت جلسه همینها بودند روشن نیست، هر چند که به احتمال زیاد همینها بودند. نیز نگاه کنید به

Chaqueri, *La Social-Déocratie en Iran*, 237-238.

۶۹. نگاه کنید به نامهٔ "خاچاطوریان به گ.پلخانوف"، در

Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 39.

70. "Protocole no.1 de la Conference des Social-Democrates de Trbriz, 1908", in *La Social-Démocratie en Iran*, 35-36.

71. Ibid., 36-37.

۷۲. نگاه کنید به نامهٔ "خاچاطوریان به گ.پلخانوف"، ۴۳.

۷۳. نگاه کنید به نامهٔ "ا.چلنگریان به گ.پلخانوف"، در

Chaqueri, *La Social-Démocratie en Iran*, 51.

نمی‌دانم که پلخانوف به این نامه‌ها پاسخ داد یا نه. در مورد فعالیت سندیکایی آنها، نگاه کنید به نامهٔ "خاچاطوریان به گ.پلخانوف"، در

La Social-Démocratie en Iran, 40.

۷۴. نامهٔ آ.چلنگریان به گ.پلخانوف"، ۵۱.

75. Baron, *Plekhanov*, 273.

76. Ibid., 274.

۷۷. نگاه کنید به

Salvadori, *Karl Kautsky*, 142.

78. Ibid., 105.

79. Ibid., 130.

۸۰. اشارهٔ من به "نقد برنامهٔ گوتا" اثر معروف مارکس است.

"Marginal Notes to the Programme of the German Workers Party", in Karl Marx and Frederick Engels: *Selected Works*(Moscow:International Publishers,1968):326.

برای بحثی دربارهٔ این جلسه، نگاه کنید به

Dunayevskaya, *Rosa Luxemburg*, 1-15.

خطابهٔ لوکزامبورگ در این کنگره در پیوست کتاب، صفحه‌های ۱۹۹-۲۰۶ آمده است. بحث مختصری دربارهٔ کنگرهٔ ۱۹۰۷ لندن نیز در کتاب زیر آمده است:

Service, *Lenin* 1 : 165-168.

۸۱. نقل شده در

Dunayevskaya, *Rosa Luxemburg*, 11-12.

۸۲. شاکری، *اسناد* ۱۹ : ۳۱.

۸۳. آ.چلنگریان، "اقتصاد و ریشه‌های اجتماعی انقلاب ایران"، شاکری، *اسناد* ۱۹ : ۶۲. (با تغییر جزیی در ترجمهٔ فارسی)

۸۴. نگاه کنید به

Sultanzadah, "Le Mouvement révolutionnaire en Iran", 70.

۸۵. گانتساکتسی، از *انزلی تا تهران*، ۲۸.

86. Michael Pavlovitch, *Neue Zeit*, April 8, 1910,

در شاکری، *اسناد* ۱۹ : ۴۱-۴۲.

۸۷. نگاه کنید به یادداشت ۲۱۷ ویراستاران، شریف -کاشانی، *واقعیات اتفاقیه* ۳ : ۸۶۲.

۸۸. زینوویف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ۱۲۳.

۸۹. افشار، *اوراق تازه یاب*، ۳۲-۳۳.

۹۰. نوایی، *فتح تهران*، ۱۸۶-۱۸۷.

۹۱. والتر اسمارت که در این دوره در تبریز بود و در ابتدا ستارخان را تحسین می‌کرد، به صراحت از براون خواست تا در کتابی که در مورد انقلاب مشروطه می‌نویسد در تمجید ستارخان جانب احتیاط را نگه دارد. کسروی به اشتباه تصور می‌کرد که این نامه را محمدعلی تربیت، همکار نزدیک و خویشاوند تقی‌زاده که در لندن نیز با تقی‌زاده همراه بود، نوشته است. از نظر کسروی، این نامه نیز نمونه‌ای دیگر از عداوت و حسادت تقی‌زاده و همقطارانش نسبت به ستارخان و مجاهدین انقلابی بود. نگاه کنید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۸۰۸-۸۰۹؛ منصور بنکداریان نامهٔ ۱۸ ژوئن ۱۹۱۰ [۲۸ خرداد ۱۲۸۹] اسمارت را از مجموعهٔ براون در اختیارم نهاد و اشتباه کسروی را در این مورد متذکر شد.

۹۲. کسروی، *تاریخ هجده ساله*، ۲۸-۳۴.

۹۳. نگاه کنید به تلگراف تقی‌زاده از تبریز به قزوین، در افشار، *اوراق تازه یاب*، ۳۸-۳۹.

۹۴. کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱ : ۳۴.

۹۵. افشار، *اوراق تازه یاب*، ۴۰-۴۳. عطاءالله تدیّن مدعی شده که پاسخ را عمیدالسلطان نوشته بوده است. اما این ادعا صحیح به نظر نمی‌رسد و ابراهیم فخرایی و ایرج افشار هر دو معتقدند که این پاسخ را کریم خان رشتی نوشته است.

96. *Great Britain : Correspondence*, no. 40, May, 11, 1909.

۹۷. برای بحثهای قبلی مربوط به این وام، نگاه کنید به

Great Britain : Correspondence, no. 91, June, 18, 1909.

98. *Great Britain : Correspondence*, no. 67, June, 27, 1909.

99. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 318.

100. *Great Britain : Correspondence*, no. 92, July 5, 1909.

۱۰۱. نگاه کنید به

The Middle East Intelligence Handbook, 523.

102. *Great Britain : Correspondence*, no. 96, July 5, 1909.

103. *Great Britain : Correspondence*, no. 199, July 23, 1909.

104. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 318.

105. *Great Britain : Correspondence*, no. 199, enclosure 3, July 23, 1909.

106. *Great Britain : Correspondence*, no. 139, July 18, 1909.

فصل ۱۰. مجلس دوم و تشکیل احزاب سیاسی: حزب دموکرات و نشریهٔ *ایران نو*

۱. علاوه بر آثار کسروی، ملکزاده، آدمیت و مک دانیل که قبلاً از آنها نقل کرده‌ام، بحثی دربارهٔ بعضی از وقایع سیاسی مهم این دوره در کتاب منصوره نظام مافی، **پیدایش و تحول**، نیز آمده است که از بایگانیهای گستردهٔ خانوادگی استفاده کرده است و نقش احزاب سیاسی را در مجلس شرح می‌دهد. کاظم‌زاده در کتاب ***روسیه و بریتانیا در ایران*** از مبارزات پشت پردهٔ بین روسیه و بریتانیا و دسیسه‌های دو قدرت برای خاموش کردن انقلاب سخن گفته است.

2. *Great Britain: Correspondence*, no.219, August 12,1909.

۳. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۲۵۶.

۴. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۲۵۷؛

Browne, *The Persian Revolution*, 444;

عاقلی، ***روزشمار تاریخ ایران***، ۶۴-۶۵.

5. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 318-319;

ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۲۷۱ و ۱۲۵۷.

۶. کسروی، ***تاریخ هجده ساله***، ۶۶.

7. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 319; Browne. *The Persian Revolotion*, 329;

کسروی، ***تاریخ هجده ساله***، ۶۷.

8. Fraser, *Persia and Turkey in Revolt*, 147; Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 320;

کسروی، ***تاریخ هجده ساله***، ۶۸.

9. *Great Britain: Correspondence*, no. 1958, July 19, 1909; Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 319-320.

10. *Great Britain: Correspondence*, no. 249, October 8, 1909.

۱۱. نگاه کنید به یادداشت ۳۵۱ شریف کاشانی، ***واقعیات اتفاقیه***، ۸۶۶-۸۶۷.

12. *Great Britain: Correspondence*, no. 249, October 8, 1909.

۱۳. برای جزئیات این دوره، نگاه کنید به افشار، ***اوراق تازه یاب***، ۱۶۹-۲۰۰.

14. Fraser, *Persia and Turkey in Revolt*, 147.

15. Fraser, *Persia and Turkey in Revolt*, 147; Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 319.

16. McDaniel, *The Shuster Mission*, 96.

17. Garthwaite, "*The Bakhtiyari Khans*".

انگیزهٔ سران بختیاری که در فتح تهران شرکت کرده بودند صرفاً احساسات ملی و نوعدوستانه نبود. آنها می‌خواستند نقش فعالتری در تصمیم‌گیریهای سیاسی و اقتصادی حکومت مرکزی بازی کنند. در سرزمینهای جنوبی که در اختیار بختیاریها بود به تازگی نفت کشف شده بود و بختیاریها در شرکت نفت ایران و انگلیس که در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ [۲۵ فروردین ۱۲۸۸] تأسیس شده بود سه درصد سهم داشتند. این انگیزهٔ مهمی بود تا سران بختیاری موقتاً اختلافهای خود را کنار بگذارند و در اواخر بهار ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] در فتح تهران شرکت کنند.

۱۸. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۳۱۲-۱۳۱۳.

۱۹. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۲۸۴. در مورد نقش صولت الدوله نگاه کنید به

Beck, *The Qashqa'i of Iran*, 100-111.

قشقاییها به صمیمیتی که بین سردار اسعد و طایفهٔ قوام (رقیب قشقاییها در فارس) ایجاد شده بود بدگمان بودند. طایفهٔ قوام زمانی با حکومت مشروطه مخالفت ورزیده بود.

20. Fraser, *Persia and Turkey in Revolt*, 147-148.

۲۱. کاظم زاده، ***روسیه و بریتانیا در ایران***، ۵۶۷-۵۴۷.

۲۲. بسیاری از این مطالب در جلد سوم کتاب شریف کاشانی، ***واقعیات اتفاقیه***، آمده است. نیز نگاه کنید به یادداشت ۳۲۹ در ***واقعیات اتفاقیه***، ۸۶۸.

23. *Great Britain: Correspondence*, no. 228, September 13, 1909; Mc Daniel, *The Shuster Mission*, 91.

۲۴. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۳۲۶.

۲۵. متن انگلیسی قانون انتخابات ۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۱۰ تیر ۱۲۸۸] در کتاب زیر آمده است:

Browne, *The Persian Revolution*, 385-400

۲۶. نگاه کنید به دولت آبادی، ***حیات یحیی*** ۳:۳۸۵-۴۰۰. نیز نگاه کنید به ایوانوف، ***انقلاب مشروطیت ایران***. کتاب ایوانوف را باید با احتیاط قرائت کرد، زیرا این نویسنده شوروی در انتقاد از بسیاری از سیاستهای حکومت تزاری در این دوره اکراه می‌نماید.

۲۷. غروی نوری، ***حزب دموکرات***، ۱۵.

۲۸. شجیعی، ***نمایندگان***، ۲۵۰، جدول ۱۸ و ۲۲۸، جدول ۲۵.

۲۹. تقی زاده، ***"ضمیمه"، مقالات تقی زاده*** ۵: ۵۱-۶۸؛ غروی نوری، ***حزب دموکرات***، ۲۱۵-۲۲۶.

۳۰. اگر شیخ محمد خیابانی (که بعداً عضو حزب دموکرات شد) را نیز به حساب بیاوریم، می‌بینیم

که تقریباً نصف دموکراتها از آذربایجان، هفت نفر از تهران، دو نفر از خراسان، دو نفر از کرمانشاه، و بقیه از زنجان (نزدیک آذربایجان)، شاهرود (نزدیک دامغان)، سمنان (شرق تهران) بودند و فقط یکی از آنها فارس (جنوب) بود. ارباب کیخسرو شاهرخ، نمایندهٔ زردشتیان، خود را در مجلس مستقل اعلام کرد.

۳۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ۵۲۳-۵۲۴. متن مندرج در کرمانی، کامل نیست. برای متن کامل نگاه کنید به

Browne, *The Persian Revolution*, 387.

۳۲. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۳۲۸.

۳۳. غروی نوری، ***حزب دموکرات***، ۱۰۷-۱۰۸.

۳۴. همان، ۱۰۹.

۳۵. همان، ۱۱۰.

۳۶. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶: ۱۳۵۶-۱۳۵۷.

۳۷. غروی نوری، ***حزب دموکرات***، ۱۱۶. نیز نگاه کنید به نامهٔ زنجانی به تقی‌زاده، در افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۳۳۵-۳۵۴.

۳۸. رئیس‌نیا و ناهید، ***دو مبارز جنبش مشروطه***، ۲۳۱-۲۳۵.

۳۹. این جدول از فهرست نمایندگان مجلس دوم گرفته شده است که در تقی‌زاده، "ضمیمه"، ***مقالات تقی‌زاده*** ۵: ۵۱-۶۸ آمده است.

۴۰. تقی‌زاده می‌نویسد که خیابانی در این زمان عضو حزب نبود. تقی‌زاده، "ضمیمه" ***مقالات تقی‌زاده*** ۵: ۶۲. نیز نگاه کنید به یادداشت صفحهٔ ۵۵ آن.

۴۱. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶:۱۳۳۵.

۴۲. دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۳: ۱۱۵-۱۱۶؛ ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶: ۱۳۲۰.

۴۳. منقول در دولت‌آبادی، ***حیات یحیی*** ۳: ۱۲۰-۱۲۱.

۴۴. "حزب اجتماعیون عامیون"، ***ایران‌نو***، ۱ فوریهٔ ۱۹۱۰ [۱۲بهمن ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۲۲، صفحهٔ ۴.

۴۵. همان، ۴.

۴۶. همان، ۴.

۴۷. پیلوسیان به تقی زاده، ۱۹ اوت ۱۹۰۹ [۲۸ شهریور ۱۲۸۸]، افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۲۳۹-۲۴۰. نیز نگاه کنید به

Chaqueri, "The Role and Impact".

۴۸. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۱۹ اوت ۱۹۰۹ [۲۸ شهریور ۱۲۸۸]، افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۲۴۰.

۴۹. اسم "عامیون" پیشنهاد شد و در اسناد حزبی به کار رفت، اما تشکیلات عمدتاً به حزب دموکرات شهرت داشت.

۵۰. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۳ فوریهٔ ۱۹۱۰ [۱۴ بهمن ۱۲۸۸]، افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۲۶۰.

۵۱. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۱۰ [۶ بهمن ۱۲۸۸]، افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۲۴۷-۲۴۸.

۵۲. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۱۹ اوت ۱۹۰۹ [۲۸ شهریور ۱۲۸۸]، افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۲۳۹-۲۴۰. دستخط نامهٔ تقی‌زاده در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۱۰ [۱ آبان ۱۲۸۹] به وضوح نشان می‌دهد که تیگران ترهاکوبیان آن طور که شاپور رواسانی نظر می‌دهد، داشناک نبود. نگاه کنید به *اوراق تازه‌یاب*، ۲۳۳.

۵۳. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۱۹ اوت ۱۹۰۹ [۲۸ شهریور ۱۲۸۸]، افشار، اوراق *تازه‌یاب*. مقررات داخلی که در این مجموعه تجدید چاپ شده است ظاهراً به خط تر هاکوبیان است، نه پیلوسیان. البته احتمال هم دارد که این دو نفر در تنظیم این سند همکاری کرده باشند.

۵۴. افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۲۳.

۵۵. ترهاکوبیان به تقی‌زاده، ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۱۰ [۱ بهمن ۱۲۸۸]، افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۰۱.

۵۶. افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۰۴.

۵۷. در بهار ۱۹۱۰ [۱۲۸۹]، وقتی تقی‌زاده از جانب علما تحت فشار قرار گرفت تا تهران را ترک گوید، پیلوسیان برآشفته شد. به تقی‌زاده گله کرد که اگر زودتر متوجه شده و در جریان وقایع تهران قرار گرفته بودند می‌توانستند با انجام تظاهراتی در پشتیبانی از او حمایتش کنند. می‌توانستند با اعتراضهای عمومی در تبریز به مجلس هشدار دهند که حق ندارد نمایندهٔ ایالت آذربایجان را بدون تأیید حوزهٔ انتخابیه‌اش اخراج کند. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۹ مهٔ ۱۹۱۰ [۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۹]، افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۲۶۷-۲۶۸.

۵۸. ترهاکوبیان به تقی‌زاده، ۱ نوامبر ۱۹۱۰ [۱۰ آبان ۱۲۸۹]، افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۱۱-۳۲۰.

۵۹. همان؛ نیز نگاه کنید به "وحدت و تمرکز قوای ملی: ادامه"، *ایران نو*، ۷ نوامبر ۱۹۱۰ [۱۶ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۴، صفحهٔ ۱.

۶۰. برنامهٔ حزب در "نطق فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران"، *ایران نو*، ۲۰ مارس ۱۹۱۱ [آخر اسفند ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۲۰، صفحهٔ ۱ چاپ شد.

۶۱. افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۵۲.

۶۲. *ایران نو*، ۲۰ مارس ۱۹۱۱ [آخر اسفند ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۲۰، صفحهٔ ۲.

۶۳. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶: ۱۳۳۱.

۶۴. آدمیت، *فکر دموکراسی*، ۱۴۳.

۶۵. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۲۸.

۶۶. مقالهٔ رسول‌زاده در نظام مافی، *مرامنامه‌ها و نظامنامه‌ها* ۴: ۵۹-۸۶، چاپ شده است.

۶۷. آدمیت، *فکر دموکراسی*، ۱۳۷. به نظر آدمیت، عده‌ای حتی وکیل‌التجار را سوسیال دموکرات محسوب می‌کردند. علی‌اکبر دهخدا مدتی کوتاه به اعتدالیون پیوست اما خیلی زود از آنها کناره گرفت. از دکتر محمد مصدق جوان که به دنبال او وارد حزب شده بود دلخور شد که چرا در پی او از حزب خارج نشده است. نگاه کنید به مصدق، *خاطرات و تألمات*، ۸۵-۸۶.

۶۸. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶: ۱۳۳۰. مصدق می‌نویسد که یک فراکسیون دیگر در حزب اعتدالیون به رهبری حاج آقا شیرازی و مدرس وجود داشت.

۶۹. همان، ۱۳۳۲-۱۳۳۳.

۷۰. نظام مافی، پیدایش و تحوّل، ۲۳۵-۲۳۸. در مورد این احزاب سیاسی کوچکتر مجلس دوم و مشخصات منطقه‌ای آنها باید تحقیقات بسیار بیشتری صورت گیرد.

۷۱. غروی نوری، *حزب دموکرات*، ۵۰-۵۱، و نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۳۸.

۷۲. دربارهٔ فعالیتهای سیاسی و نوشته‌های بهار، نگاه کنید به

Loraine, "A Memoir".

۷۳. برای فهرستی از روزنامه‌های این دوره، نگاه کنید به غروی نوری، *حزب دموکرات*، ۷۶-۱۰۳. نیز نگاه کنید به نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۱۸.

۷۴. نیز نگاه کنید به این اثر براون، که با روزنامه روابط نزدیکی داشت:

The Press and Poetry of Modern Persia, 52-53.

75. Vera Kubickova, "Persian Literature of the Twentieth Century" in Rypka, *History of Iranian Literature*, 366-367.

۷۶. برای مثال، نگاه کنید به "حزب داشناک ارمنی"، *ایران نو*، ۱ فوریهٔ ۱۹۱۰ [۱۲ بهمن ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۲۲، صفحهٔ ۴.

۷۷. نگاه کنید به "تعقیب یهودیان"، *ایران نو*، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۰ [آخر خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۳۵، صفحهٔ ۴. نیز نگاه کنید به "اخبار داخله: کردستان"، *ایران نو*، ۲۴ مهٔ ۱۹۱۰ [۳ خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۱۲، صفحهٔ ۳؛ "اخبار داخله : همدان"، *ایران نو*، ۲۵ مهٔ ۱۹۱۰ [۴ خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۱۳، صفحهٔ ۳؛ و "نامه از روسیه : خبرنگار ویژهٔ ما"، *ایران نو*، ۹ ژوئن ۱۹۱۰ [۱۹ خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۳۶، صفحهٔ ۴.

۷۸. بعد از اینکه حکومت ایران رسول‌زاده را اخراج کرد، زندگینامه‌اش در *ایران نو*، ۳۰ مهٔ ۱۹۱۱ [۹ خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۵۵، چاپ شد. نیز نگاه کنید به

Bennigsen and Wimbush, *Muslim National Communism*, 204.

۷۹. صدر هاشمی، *تاریخ جراید* ۱ : ۱۱۰.

80. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 52.

۸۱. ترهاکوبیان به تقی‌زاده، ۱ نوامبر ۱۹۱۰ [۱۰ آبان ۱۲۸۹]، در افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۱۸. بیشتر مقاله‌ها و سرمقاله‌های *ایران نو* بدون امضاء است. از این رو، مشکل بتوان تعیین کرد که کدام را رسول‌زاده نوشته است. اما بسیاری از مقاله‌های مهم با اسم مستعار ترهاکوبیان، یعنی درویش، نوشته شده است.

۸۲. قبل از آنکه شبستری از مقام مدیریت کناره گیرد، جرّ و بحثهای بسیار بر سر پول در گرفت. نگاه کنید به افشار، *اوراق تازه‌یاب*، ۳۲۷.

۸۳. "فئودالیسم"، *ایران نو*، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۹ [۹ دی ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۰۲، صفحهٔ ۱. نیز نگاه کنید به "به فکر دهقانان باشیم"، *ایران نو*، ۶ ژانویهٔ ۱۹۱۰ [۱۶ دی ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۱۰۶، صفحهٔ ۱.

۸۴. "تصحیح اشتباه"، *ایران نو*، ۲۴ مهٔ ۱۹۱۰ [۳ خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۱۲، صفحهٔ ۲. با اندکی تغییر به قصد وضوح بیشتر.

۸۵. "وضعیت حال"، *ایران نو*، ۳ مهٔ ۱۹۱۰ [۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۹۴، صفحهٔ ۱.

۸۶. "وضعیت حال"، *ایران نو*، ۱۸ مهٔ ۱۹۱۰ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۰۷، صفحهٔ ۲.

۸۷. مهدی نوری، "نامه‌های شهر"، *ایران‌نو*، ۲۳ مهٔ ۱۹۱۰ [۲خرداد ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۱۱، صفحهٔ ۴.

۸۸. این اعلامیه در *ایران نو*، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۰ [۵ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۱ چاپ شد؛ نگاه کنید به "تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون" در نظام مافی، *مرامنامه‌ها و نظامنامه‌ها* ۴ : ۵۹-۸۶.

۸۹. همان، ۴ : ۷۵.

۹۰. همان، ۴ : ۷۶.

۹۱. همان، ۴ : ۷۷-۷۸.

۹۲. "از زندگی غربیان : به مناسبت اعتصاب بزرگ کارگران در فرانسه"، *ایران نو*، ۹ نوامبر ۱۹۱۰ [۱۸ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۱.

۹۳. "یک ملاحظهٔ اساسی"، *ایران نو*، ۲۹ اکتبر ۱۹۱۰ [۷ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۷، صفحهٔ ۱.

۹۴. همان.

95. "A Printers' Strike in Persia", *Times*, July 19, 1910, p.7.

96. Ibid.

چند لغزش جزئی به قصد وضوح بیشتر تصحیح شده است.

فصل ۱۱. قتل، تبعید، و فشارهای امپریالیستی

۱. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۴۹؛

McDaniel, *The Shuster Mission*, 42,82,92.

این یکی از پیشنهادهای بیزو، مستشار مالی فرانسوی بود.

۲. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۵۰.

3. *Great Britain : Correspondence*, no.47, February 25, 1910;

و نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۴۷-۲۵۰.

4. Fraser, *Russia and Turkey in Revolt*, 166-169.

5. *Great Britain : Correspondence*, no.45, December 13, 1909; Kazemzade, *Russia and Britain in Persia*, 549-551.

۶. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۵۲.

7. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 323.

8. McDaniel, *The Shuster Mission*, 108.

۹. تقی زاده، "ضمیمه"، **مقالات تقی زاده** ۵: ۲۰.

10. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 322.

11. *Great Britain : Correspondence*, no.60, March 23, 1910.

12. "Joint Note Communicated to Persian Government", *Great Britain: Correspondence*, no.87, March 25, 1910.

13. *Great Britain : Correspondence*, no.133, July 24, 1910.

14. *Great Britain : Correspondence*, no.88, April 7, 1910.

15. *Great Britain : Correspondence*, no.191, August 10, 1909; no. 171, September 5, 1910.

16. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 563.

17. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 569.

همچنین در مهٔ ۱۹۱۰ [اردیبهشت - خرداد ۱۲۸۹ شمسی] که شاهزاده داراب میرزا، از اعضای بریگاد قزاق قزوین، دست به تلاش نافرجامی برای سرنگون کردن حکومت مشروطهٔ محلی در زنجان زد، کلنل راکوزا از قشون روس به او کمک کرد.

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 323.

۱۸. دولت‌آبادی، **حیات یحیی** ۳: ۱۲۴.

19. *Great Britain : Correspondence*, no.8, November 14, 1909;

دولت‌آبادی، **حیات یحیی** ۳:۱۲۵،

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 320-321.

رحیم‌خان بعد از آنکه از قشون اعزامی تهران شکست خورد، در شهر یلیزاوِت‌پول از حمایت حکومت روسیه برخوردار شد و تقاضاهای حکومت ایران برای استرداد او، براساس قرارداد ۱۸۲۸ [۱۲۰۷] ترکمانچای، نادیده ماند.

20. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 566.

21. *Great Britain : Correspondence*, no.184, August 5, 1909.

منصب جدید یفرم‌خان مورد انتقاد عده‌ای از رهبران حزب داشناک قرار گرفت، و مثلاً زوریان چنین نوشت: "متأسفم که شما را در موضعی می‌بینم که شایستهٔ شما نیست. امیدوارم به زودی نظم و قانون در ایران برقرار شود و شما بلافاصله از ریاست پلیس استعفا دهید." نگاه کنید به آموریان، **حماسهٔ ییرم**، ۵۵.

۲۲. نظام مافی، **پیدایش و تحول**، ۲۵۷.

23. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 568.

۲۴. گزارش شده در تلگراف ۱۴ فوریهٔ ۱۹۱۰ کنت بنکندروف، نقل شده در

Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 569.

25. *Great Britain : Correspondence*, no.104, May 18, 1910. Edward Browne, *Press and Poetry in Modern Persia*, 322.

۲۶. ملک‌زاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶: ۱۲۹۰.

27. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 319.

۲۸. منقول در

Fraser, *Persia and Turkey in Revolt*, 155.

29. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 322;

و نظام مافی، ***پیدایش و تحول***، ۲۵۱.

۳۰. چاپ شده در ***ایران نو***، ۲۷ مهٔ ۱۹۱۰، شمارهٔ ۲۱۵، صفحهٔ ۱.

۳۱. "حمله از مطبوعات شروع می‌شود"، ***ایران نو***، ۲۸ مهٔ ۱۹۱۰، شمارهٔ ۲۱۶، صفحهٔ ۱.

۳۲. "اخبار مجلس شورای ملی"، ***ایران نو***، ۲۷ مهٔ ۱۹۱۰، شمارهٔ ۲۱۵، صفحه‌های ۲-۳.

33. *Great Britain : Correspondence*, June 17, 1910, no. 120.

۳۴. دولت آبادی، ***حیات یحیی*** ۳: ۱۲۸.

۳۵. متن محکومیت تقی‌زاده در شریف کاشانی، ***واقعات اتفاقیه*** ۲: ۵۳۵ آمده است. نیز نگاه کنید به توضیحات ویراستار در صفحهٔ ۸۷۰. افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۰۷-۲۰۸.

36. "The Persian Mejlis", *Times*, July 4, 1910, p. 6.

افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۲۲۶.

۳۷. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۲۵۸؛ افشار، ***اوراق تازه‌یاب***، ۲۱۵.

38. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 570.

39. *Great Britain : Correspondence*, no. 43, March 13, 1910.

۴۰. کسروی، ***تاریخ هجده ساله*** ۱: ۱۲۹.

41. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 322; Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 571.

۴۲. کسروی، ***تاریخ هجده ساله*** ۱: ۱۱۰.

۴۳. دولت آبادی، ***حیات یحیی*** ۳: ۱۳۴.

۴۴. نظام مافی، ***پیدایش و تحول***، ۲۵۸.

۴۵. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۶: ۱۳۳۷.

۴۶. نگاه کنید به یادداشتها در شریف کاشانی، ***واقعیات اتفاقیه*** ۳: ۸۶۹-۸۷۰.

47. "The Situation in Persia : The Mullahs and the Constitution", *Times*, July 22, 1910, p.5.

۴۸. کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱ : ۱۳۲.
Great Britain : Correspondence, no. 173, September 9, 1910.
نظرها دربارهٔ نقش تقی‌زاده در این رویدادها متفاوت است. اسماعیل امیرخیزی می‌نویسد که تقی‌زاده نه تنها در این سوءقصد دست نداشت بلکه از آن بی اطلاع بود، زیرا اساساً با ترور مخالف بود. نگاه کنید به امیرخیزی، *قیام*، ۵۰۹-۵۱۰. کسروی که کلاً به تقی‌زاده بدگمان است، او را دست‌اندرکار می‌داند. روی هم رفته، وقتی این اقدام را در متن اقدامهای قبلی قرار دهیم، از جمله قتل امین‌السلطان در دورهٔ مشروطهٔ اول، بعید می‌نماید که رهبران ردهٔ اول حزب، از جمله تقی‌زاده، از قضیه بی خبر بوده باشند.

۴۹. علی محمد تربیت، برادر محمدعلی تربیت (نمایندهٔ آذربایجان در مجلس و محقق و نیز شوهر خواهر تقی‌زاده) بود. علی محمد عضو مجاهدین آذربایجان، عضو کمیتهٔ ستّار رشت و از فعالان حزب دموکرات بود. کسروی، *تاریخ هجده ساله*، ۱ : ۱۳۲-۱۳۳.

۵۰. آدمیت، *فکر دموکراسی*، ۱۴۹. *ایران نو*، "وقایع شهری : قضیهٔ بمب‌سازان"، ۱۰ دسامبر ۱۹۱۰ [۱۹ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۴۲، صفحهٔ ۲.

۵۱. "ترور"، *ایران نو*، ۱۸ دسامبر ۱۹۱۰ [۲۷ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۴۹، صفحه‌های ۱-۲.

۵۲. "ترور : ۳"، *ایران نو*، ۲۱ دسامبر ۱۹۱۰ [۳۰ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۵۱، صفحهٔ ۱.

۵۳. بیان مارکس که بعداً توسط گرامشی و دیگران بسط یافت، این بود که باید "میان دگرگونی مادی شرایط تولید که می‌توان آن را با دقت علوم طبیعی تعیین کرد، و صورتهای حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری، یا فلسفی - یا به طور خلاصه صورتهای ایدئولوژیکی که در آنها انسانها از این تعارض آگاه می‌شوند و می‌جنگند - تمایز قایل شد". نگاه کنید به
"Preface to «A Critique of Political Economy»", *Karl Marx : Selected Writings*, 389-390.

۵۴. "ترور : ۴"، *ایران نو*، ۲۹ دسامبر ۱۹۱۰ [۷ دی ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۵۷، صفحه‌های ۱-۲.

۵۵. همان.

۵۶. همان.

۵۷. "ترور : ۶"، *ایران نو*، ۳۱ دسامبر ۱۹۱۰ [۹ دی ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۵۹، صفحهٔ ۲.

۵۸. "ترور : ۷"، *ایران نو*، ۳ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۱۳ دی ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۶۲، صفحهٔ ۲.

۵۹. "ترور : ۷[۸]"، *ایران نو*، ۴ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۱۴ دی ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۶۴، صفحهٔ ۱-۲.

۶۰. "مصادره" توسط بلشویکها، و با تأیید لنین، پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] صورت می‌گرفت، زیرا در این زمان حزب بسیاری از هواداران ثروتمند خود را از دست داده بود. علاوه بر منشویکها، بسیاری از بلشویکها، اعضای بوند، حزب لهستانی روزا لوکزامبورگ، و لئون تروتسکی با آن مخالف بودند. در کنگرهٔ حزبی ۱۹۰۶ استکهلم و کنگرهٔ مهٔ ۱۹۰۷ لندن، قطعنامه‌هایی علیه "مصادره" توسط اکثریت سوسیال دموکراتها به تصویب رسید. اما جسورانه‌ترین "مصادره‌ها" اندکی

پس از کنگرهٔ لندن و در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۷ صورت گرفت و به خزانهٔ تفلیس دستبرد زده شد. تونی کلیف می‌نویسد که نقش استالین به عنوان "سازمان دهندهٔ مراقب اما جسور «مصادره‌ها»، از جمله مصادرهٔ تفلیس، سبب شد که او مورد توجه لنین قرار گیرد". نگاه کنید به
Cliff, "The Issue of «Expropriations»", *Lenin* (London : Pluto Press, 1975), 1 : 305.

۶۱. "ترور : ۷[۸]"، *ایران نو*، ۴ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۱۴ دی ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۶۴، صفحه‌های ۱-۲.

۶۲. "مسئلهٔ مستشاران خارجی"، *ایران نو*، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۰ [۷ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۳۲، صفحه‌های ۱-۲.

۶۳. "مسئلهٔ مستشاران خارجی"، *ایران نو*، ۲۸ نوامبر ۱۹۱۰ [۸ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۳۳، صفحهٔ ۲.

۶۴. همان.

۶۵. همان.

۶۶. "مسئلهٔ مستشاران خارجی"، *ایران نو*، ۳ دسامبر ۱۹۱۰ [۱۲ آذر ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۳۶، صفحهٔ ۱.

۶۷. یک علت تصمیم سردار اسعد به حمایت از دموکراتها، ترس او از ائتلاف احتمالی صولت‌الدوله (رئیس ایل قشقایی فارس) و دموکراتها بود. نگاه کنید به دولت آبادی، *حیات یحیی* ۳ : ۱۲۸.

۶۸. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶ : ۱۳۳۲.

۶۹. غروی نوری، *حزب دموکرات*، ۱۷۴-۱۷۵؛ ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶ : ۱۳۴۳-۱۳۴۴.

70. Great Britain, *Further Correspondence*, July 26, 1910, no. 134.

۷۱. نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۲۷۰.

72. *Great Britain : Correspondence*, no. 160, August 11, 1910.

۷۳. نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۲۷۳.

۷۴. "اخبار مجلس شورای ملی : نطق تقی‌زاده"، *ایران نو*، ۲۸ نوامبر ۱۹۰۹ [۷ آذر ۱۲۸۸ شمسی]، شمارهٔ ۷۶، صفحه‌های ۲-۳.

۷۵. "چه باید کرد؟"، در اصل یک پیشنهاد ۹ ماده‌ای که در سرمقاله‌ای در *حبل‌المتین* ارائه شده بود، در *ایران نو*، ۱۰ نوامبر ۱۹۰۹ [۱۹ آبان ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۶۳، صفحهٔ ۲، مجدداً چاپ شد.

۷۶. "حکومت اختیار لازم دارد"، *ایران نو*، ۲۲ سپتامبر ۱۹۰۹ [۲۹ شهریور ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۲۵، صفحهٔ ۱.

۷۷. همان.

۷۸. "اجتماع مجاهدین"، *ایران نو*، ۱۳ اکتبر ۱۹۰۹ [۲۱ مهر ۱۲۸۸]، شمارهٔ ۴۰، صفحهٔ ۲.

۷۹. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶ : ۱۲۸۳.

۸۰. همان، ۱۲۸۵.

81. *Great Britain : Correspondence*, no. 160, August 11, 1910.

82. Ibid.

83. *Great Britain : Correspondence*, no. 148, August 5, 1910.

84. "Persia : Nationalist Leaders Manifesto", *Times*, August 6, 1910, p.5.

85. "German Diplomacy in Tehran", *Times*, August 16, 1910, p.5.

۸۶. ضرغام‌السلطنه (رهبر بختیاری) و سردار محی (انقلابی گیلانی) در آخرین ساعات تصمیم گرفتند که در نبرد شرکت نکنند.

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 324;

کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱ : ۱۳۶-۱۳۹.

۸۷. کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱ : ۱۴۴.

۸۸. امیرخیزی، *قیام*، ۵۷۴.

۸۹. دولت آبادی، *حیات یحیی* ۳ : ۱۳۹.

۹۰. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶: ۱۳۵۰.

۹۱. همان، ۱۳۵۰.

۹۲. همان، ۱۳۵۴.

۹۳. همان، ۱۳۵۴.

۹۴. ایوانوف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ۸۹.

95. *Great Britain : Correspondence*, no. 160, August 11, 1910.

۹۶. "خلاصهٔ سیاست : داخلی"، *ایران نو*، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۰ [۴ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۱، صفحهٔ ۱.

97. Chalangarian, "Iran After the Revolution", in *Neue Zeit*, 1910-1911, no.1, pp. 186-192;

ترجمهٔ فارسی توسط پرویز دستمالچی در شاکری، *اسناد* ۱۹ : ۶۵.

۹۸. نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۲۷۵-۲۷۶.

99. Garthwaite, "The Bakhtiyari Khans", 36-37.

۱۰۰. شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه* ۳ : ۸۶۸؛ ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶ : ۱۳۶۰-۱۳۶۲؛ نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۲۷۲؛

McDaniel, *The Shuster Mission*, 100.

101. McDaniel, *The Shuster Mission*, 99.

۱۰۲. نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۲۷۷.

103. *Great Britain : Correspondence*, October 14, 1910, no. 194, and October 14, 1910 no. 178;

کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱: ۱۴۴-۱۵۰؛ و

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 325.

۱۰۴. کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱: ۱۵۰.

۱۰۵. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۷۸.

106. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 325.

107. *Great Britain : Correspondence*, October 21, 1910, no. 199.

108. *Great Britain : Correspondence*, November 30, 1910, no. 208.

109. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 326.

110. Ibid.

111. Ibid., 325.

۱۱۲. "تجلیل احساسات اسلامی، مشروح کنفرانس مسلمانان استانبول به مناسبت اخطار بریتانیا"، *ایران نو*، ۱۴ نوامبر ۱۹۱۰ [۲۳ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۰، صفحهٔ ۴.

۱۱۳. همان، صفحه‌های ۳-۴.

۱۱۴. "تجلیل احساسات اسلامی"، *ایران نو*، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۰ [۲۴ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۱، صفحه‌های ۳-۴.

۱۱۵. "تجلیل احساسات اسلامی"، *ایران نو*، ۱۶ نوامبر ۱۹۱۰ [۲۵ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۲، صفحه‌های ۳-۴.

۱۱۶. "اجتماع ملی"، *ایران نو*، ۱۹ نوامبر ۱۹۱۰ [۲۸ آبان ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۲۴، صفحهٔ ۲.

117. Lenczowski, *The Middle East in World Affairs*, 51.

۱۱۸. نگاه کنید به

Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 577.

۱۱۹. همان.

120. Shuster, *The Strangling of Persia*, 267.

۱۲۱. نگاه کنید به مقالهٔ پنج قسمتی "اجلاس پتسدام و سیاست بین‌المللی"، در *ایران نو*، ۲۵ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۴ بهمن ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۷۷، صفحهٔ ۱؛ ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۵ بهمن ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۷۸، صفحه‌های ۱-۲؛ ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۱۱ [۸ بهمن ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۸۰، صفحه‌های ۱-۲؛ ۲ فوریهٔ ۱۹۱۱ [۱۱ بهمن ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۸۴، صفحهٔ ۱؛ ۴ فوریهٔ ۱۹۱۱ [۱۳ بهمن ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۸۵، صفحه‌های ۱-۲. نیز نگاه کنید به "اجلاس پتسدام"، *ایران نو*، ۱۲ فوریهٔ ۱۹۱۱ [۲۱ بهمن ۱۲۸۹]، شمارهٔ ۹۲، صفحهٔ ۲.

۱۲۲. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۸۰.

123. *Great Britain : Correspondence*, no. 210, December 28, 1910.

124. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 328.

در این دوره شکرالله خان معتمد خاقان، حاکم لیبرال اصفهان، نیز به قتل رسید. او مشروطه‌خواه شناخته شده‌ای بود که در زمان اقامتش در اروپا سردار اسعد را تشویق کرده بود که در فتح تهران به مجاهدین ایران ملحق شود. گفته می‌شد که حکومت روسیه در قتل او دست داشت. نگاه کنید به

کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱: ۱۵۲-۱۵۳.

۱۲۵. کسروی، *تاریخ هجده ساله* ۱: ۱۵۲؛ نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۸۵.

۱۲۶. همان، ۲۸۷، ۲۹۶.

۱۲۷. تقی‌زاده، "ضمیمه"، *مقالات تقی‌زاده* ۵: ۵۱-۶۸.

۱۲۸. "قطعنامه"، *ایران نو*، ۹ آوریل ۱۹۱۱ [۲۱ فروردین ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۲، صفحهٔ ۱. برای جزئیات این تغییر مشی و موضع مخالفت آمیز بعضی از اعضا، نظیر خیابانی که هوادار دموکراتها بود، نگاه کنید به نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۲۹۴-۲۹۵.

۱۲۹. علوی، *رجال عصر مشروطیت*، ۹۲-۹۳؛

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 328.

۱۳۰. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۳۰۲.

۱۳۱. نیز نگاه کنید به استعفا نامهٔ رسول‌زاده در *ایران نو*، ۲۵ مهٔ ۱۹۱۱ [۴ خرداد ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۵۱، صفحهٔ ۱.

۱۳۲. نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۳۰۳-۳۰۴.

۱۳۳. همان، ۳۰۹-۳۱۰.

۱۳۴. همان، ۳۰۷-۳۰۸.

۱۳۵. تقی‌زاده این ادغام وامها در یک وام و کاهش نرخ بهره را پیروزی بزرگی برای مجلس دانست. نگاه کنید به تقی‌زاده، "ضمیمه"، *مقالات تقی‌زاده* ۵: ۱۸. اما کاظم‌زاده می‌گوید که شرایط وام برای روسها مناسبتر بود. نگاه کنید به

Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 562.

فصل ۱۲. مداخلهٔ امپریالیستی: "اختناق ایران"

۱. "مسئلهٔ نان و علل ظهور آن"، *ایران نو*، ۴ ژوئن ۱۹۱۱ [۱۳ خرداد ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۵۹، صفحهٔ ۱.

2. *Great Britain : Correspondence*, no. 366, September 4, 1911.

۳. مالیاتِ فروش تریاک به عنوان بخشی از برنامهٔ ریشه‌کنی اعتیاد درکشور نیز به تصویب رسید، اما تجارت پر منفعت صدور تریاک از مالیات معاف شد. غروی نوری، *حزب دموکرات*، ۱۴۵-۱۴۸.

۴. آرشاویر چلنگریان، "ایران پس از انقلاب"، شاکری، *اسناد* ۱۹: ۶۸.

۵. مثلاً نگاه کنید به "اردبیل"، *ایران نو*، ۲۹ آوریل ۱۹۱۱ [۹ اردیبهشت ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۴، که در آن تشکیل یک انجمن دیگر و مدرسهٔ مرتبط به آن مورد تجلیل قرار گرفته است.

۶. نگاه کنید به آرشاویر چلنگریان، "ماجراجوییهای شاه پیشین"، در شاکری، *اسناد* ۱۹: ۷۲-۷۳، که نخستین بار در *نویه تسایت*، ۲۴ نوامبر ۱۹۱۱ [۱ آذر ۱۲۹۰] چاپ شد (و در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۱ [۴ آبان ۱۲۹۰] نوشته شد). چلنگریان نشان داد که باید بین عشایر فرق گذاشت، زیرا همه به مخالفان نپیوسته بودند. مثلاً کردها، یکی از بزرگترین عشایر کشور، واکنشهای متفاوتی داشتند.

۷. نگاه کنید به

"Appel au Peuple d'Azerbaidjan", May 5, 1911, in Chaqueri, *La Social - Démocratie en Iran*, 180-181.

8. *Great Britain : Correspondence*, no. 144, July 15, 1910; no. 159, August 11, 1910; and no. 30, January 28, 1910.

9. *Great Britain : Correspondence*, no. 203, November 2, 1910.

10. *Great Britain : Correspondence*, no. 30, January 28, 1910.

۱۱. "مسائل ارتجاعیون"، *ایران نو*، ۹ مهٔ ۱۹۱۱ [۱۹ اردیبهشت ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۳۸، صفحهٔ ۱؛ و "محبوسین [عضو] انجمن اسلامی"، *ایران نو*، ۲۹ مهٔ ۱۹۱۱ [۸ خرداد ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۵۴، صفحهٔ ۳.

۱۲. همان، *ایران نو*، ۲۰ مارس ۱۹۱۱ [۲۹ فروردین ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۱۲۰، صفحهٔ ۱.

۱۳. "فلسفهٔ استبداد و سیاست"، *ایران نو*، ۱۴ ژوئن ۱۹۱۱ [۲۳ خرداد ۱۲۹۰]، شمارهٔ ۶۸، صفحهٔ ۱.

۱۴. برای بحث مفصلتر دربارهٔ اصلاحات شوستر، نگاه کنید به

Robert McDaniel, *The Shuster Mission*.

من به بحثی از عمده‌ترین فعالیتهای شوستر در ایران اکتفا می‌کنم. نیز نگاه کنید به

Shuster, *The Strangling of Persia*, 6.

15. McDaniel, *The Shuster Mission*, 124; Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 329.

۱۶. نگاه کنید به یادنامهٔ شوستر در *نیویورک تایمز*، ۲۷ مهٔ ۱۹۶۰؛

McDaniel, *The Shuster Mission*, 115.

17. Bryce to Grey, no. 45, confidential, Washington, February 16, 1911, F.O. 371/1185.

نقل شده در

Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 584.

18. Shuster, *The Strangling of Persia*, 28;

نظام مافی، *پیدایش و تحول*، ۳۱۴.

۱۹. نگاه کنید به تحلیل مک دانیل در کتاب *مأموریت شوستر*.

20. Shuster, *The Strangling of Persia*, 30.

۲۱. شوستر در خاطرات خود از نوّاب تجلیل می‌کند و با امتنان از *ایران نو* سخن می‌گوید که از "بدو ورود مقامات مالی امریکایی به تهران، خدمات بزرگی به آنان کرد."

The Strangling of Persia, 20.

۲۲. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶: ۱۳۷۵-۱۳۷۶.

23. Shuster, *The Strangling of Persia*, 33-34.

24. Ibid., 295.

25. Ibid., 287-289.

۲۶. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶: ۱۳۷۲-۱۳۷۳.

27. Shuster, *The Strangling of Persia*, 60;

نظام مافی، *پیدایش و تحوّل*، ۳۱۷.

۲۸. ملکزاده، *تاریخ انقلاب* ۶: ۱۳۷۲؛

Shuster, *The Strangling of Persia*, 66.

29. *Great Britain : Correspondence*, no. 315, August 15, 1911; Browne, *The Perss and Poetry of Modern Persia*, 330.

۳۰. نگاه کنید به

M.Bonakdarian, "Selected Correspondence of E.G. Browne",

در چاپ جدیدِ

Brown, *The Persian Revolution* (Washington, D.C. : Mage, 1995).

۳۱. نقل شده در

Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 587.

32. *Great Britain: Correspondence*, no. 168, July 11, 1911; and no. 161, July 7, 1911.

33. Shuster, *The Strangling of Persia*, 73-74.

نیز نگاه کنید به مکاتبات بین شوستر و بارکلی در پیوست D از کتاب شوستر، ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۱۱ تا ۲۱ اوت ۱۹۱۱ [۳۲ خرداد ۱۲۹۰ - ۲۸ مرداد ۱۲۹۰]، صفحه‌های ۳۷۷-۳۸۱.

34. Shuster, *The Strangling of Persia*, 83.

35. McDaniel, *The Shuster Mission*, 137; Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 329.

36. *Great Britain: Correspondence*, no. 244, July 24, 1911; and no. 251, July 31, 1911.

37. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 610.

۳۸. ملکزاده، تاریخ انقلاب ۷: ۱۳۹۴.

39. *Great Britain: Correspondence*, no. 301, August 23, 1911; Brown, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 220.

۴۰. بریتانیاییها می‌گفتند که چون شاه سابق در کشور است، درگیر امور داخلی ایران نمی‌شوند. نگاه

کنید به

Great Britain: Correspondence, no. 187, July 19, 1911; and no. 224, July 24, 1911.

41. McDaniel, *The Shuster Mission*, 136, 139; *Great Britain: Correspondence*, no. 316, August 8, 1911.

42. *Great Britain : Correspondence*, no. 210, July 21, 1911.

43. Mc Daniel, *The Shuster Mission*, 144;

ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷: ۱۳۹۴؛

Shuster, *The Strangling of Persia*, 134.

44. Shuster, *The Strangling of Persia*, 122.

45. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 611.

۴۶. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷: ۱۴۰۶.

۴۷. محمدعلی میرزا یک بار دیگر هم، موقعی که مجلس تعطیل شد، تلاش کرد تا تاج و تخت را پس بگیرد، اما به دلیل توافق روسیه و بریتانیا مبنی بر عدم حمایت از او، وادار شد در ۱۰ مارس ۱۹۱۲ [۲۰ فروردین ۱۲۹۱] به باکو برگردد.

McDaniel, *The Shuster Mission*, 158-59; Brown, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 331.

48. *Great Britain : Correspondence*, no. 368, September 5, 1911.

49. Ibid.

۵۰. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل*** ۲.

51. *Great Britain : Correspondence*, no. 297, November 12, 1911.

۵۲. برای ترجمهٔ انگلیسی این قوانین، نگاه کنید به ضمیمهٔ

Great Britain : Correspondence, no. 297, November 22, 1911.

۵۳. نگاه کنید به ***مذاکرات مجلس*** ۲: ۱۵۳۱، ۱۷۴۹-۱۷۵۲، ۱۷۵۴. نیز نگاه کنید به فصل ۷ کتاب حاضر.

۵۴. نگاه کنید به ***مذاکرات مجلس*** ۲: ۱۸۲۳-۱۸۲۵؛

Menashri, *Education*, 77-79.

55. Banani, *The Modernization of Iran*, 69-70.

۵۶. نگاه کنید به ***مذاکرات مجلس*** ۲: ۱۲۸۸-۱۲۸۹.

57. *Great Britain : Correspondence*, no. 138, November 1, 1911.

58. *Great Britain : Correspondence*, no. 45, October 19, 1911.

۵۹. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷: ۱۴۴۵-۱۴۴۶.

60. *Great Britain : Correspondence*, no. 76, November 2, 1911.

61. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 331.

62. *Great Britain : Correspondence*, no. 76, november 2, 1911.

63. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 616-617.

64. Shuster, *The Strangling of Persia*, 197.

65. Shuster, *The Strangling of Persia*, 150.

متن کامل نامه در صفحه‌های ۳۵۸-۳۷۱ کتاب شوستر آمده است.

۶۶. ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۷: ۱۴۵۵.

Great Britain : Correspondence, no. 49, October 22, 1911.

67. *Great Britain : Correspondence*, no. 77, November 2, 1911.

نیز نگاه کنید به

no. 68, October 26, 1911; no. 89, November 8, 1911; McDaniel, *The Shuster Mission*, 177; Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 623.

68. *Great Britain : Correspondence*, no. 85, November 6, 1911; Shuster, *The Strangling of Persia*, 161.

69. *Great Britain : Correspondence*, no. 93, November 10, 1911.

70. *Great Britain : Correspondence*, no. 109, November 14, 1911.

71. *Great Britain : Correspondence*, no. 113, November 15, 1911.

72. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 629.

73. *Great Britain : Correspondence*, no. 141, November 19, 1911.

74. *Great Britain : Correspondence*, no. 302, November 30, 1911.

چهل و شش نماینده از شصت و نه نماینده رأی مثبت دادند.

75. *Great Britain : Correspondence*, no. 301, November 28, 1911.

۷۶. نقل شده در

Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 631-632.

77. *Great Britain : Correspondence*, no. 154, November 22, 1911; no. 155, November 22. 1911.

78. *Great Britain : Correspondence*, no. 159, November 23, 1911.

79. McDaniel, *The Shuster Mission*, 188.

80. *Great Britain : Correspondence*, no. 164, November 24, 1911.

81. *Great Britain : Correspondence*, no. 171, November 26, 1911; no. 174, November 27, 1911.

82. *Great Britain : Correspondence*, no. 191, November 30, 1911.

83. *Great Britain : Correspondence*, no. 233, December 5, 1911.

84. *Great Britain : Correspondence*, no. 191, November 30, 1911.

۸۵. نگاه کنید به نظام مافی، **پیدایش و تحوّل**، ۳۲۸؛ نیز نگاه کنید به
Great Britain : Correspondence, no. 196, December 1, 1911; no. 197, December 1, 1911; no. 213, December 1, 1911; Shuster, *The Strangling of Persia*, 183.

86. Shuster, *The Strangling of Persia*, 176-177;

ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۷ : ۱۴۵۳-۱۴۵۹؛

Great Britain : Correspondence, no. 202, December 2, 1911.

87. Shuster, *The Strangling of Persia*, 184.

88. *Great Britain : Correspondence*, no. 274, December 13, 1911; Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 642, 638; Shuster, *The Strangling of Persia*, 184.

89. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 333; Shuster, *The Strangling of Persia*, 187.

90. *Great Britain : Correspondence*, no. 201, December 2, 1911.

91. Shuster, *The Strangling of Persia*, 190.

92. Ibid.

93. *Great Britain : Correspondence*, no. 259, December 11, 1911.

94. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 334; Shuster, *The Strangling of Persia*, 175.

95. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 639; *Great Britain : Correspondence*, no. 360, December 9, 1911.

96. Shuster, *The Strangling of Persia*, 210.

97. *Great Britain : Correspondence*, no. 268, December 12, 1911.

98. Ibid., no. 296, December 17, 1911.

99. Ibid., no. 269, December 17, 1911; no. 268, December 12, 1911; Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 344.

ملکزاده، **تاریخ انقلاب** ۷ : ۱۴۷۰؛ کسروی، **تاریخ هجده ساله** ۱ : ۲۴۳.

۱۰۰. نگاه کنید به "میتینگ همبستگی در پاریس"، در شاکری، **اسناد** ۱۹ : ۹۰، که نخستین بار در **اومانیته**، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۱ [۱۹ آذر ۱۲۹۰]، چاپ شد.

۱۰۱. همان، ۹۰.

۱۰۲. برای جزئیات، نگاه کنید به فصل ۷ کتاب حاضر دربارهٔ انجمنهای زنان.

۱۰۳. "خلاصهٔ ترجمهٔ نامهٔ کابینه به نایب‌السلطنه"، در

Great Britain : Correspondence, no. 92, December 15, 1911.

104. *Great Britain : Correspondence*, no. 88, December 24, 1911;

ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷: ۱۴۷۳.

105. *Great Britain : Correspondence*, no. 306, December 19, 1911.

۱۰۶. نظام مافی، ***پیدایش و تحوّل***، ۳۳۱-۳۳۲.

107. *Great Britain : Correspondence*, no. 317, December 22, 1911.

متن کامل نامهٔ وثوق‌الدوله در این یادداشت آمده است؛ نیز نگاه کنید به

McDaniel, *The Shuster Mission*, 197.

108. *Great Britain : Correspondence*, no. 88, December 24, 1911.

109. Ibid., no. 92, December 24, 1911.

110. Ibid., no. 88, December 24, 1911.

111. Ibid., no. 329, December 24, 1911.

تصمیم یفرم خان به رهبری کودتا علیه مجلس مورد انتقاد شدید همقطاران داشناک او قرار گرفت که بر زعامت او شوریدند. یفرم خان شش نفر از آنها را اعدام کرد. او بعداً از شرکت در کودتا پشیمان شد و آن را اشتباه سیاسی فاحشی به شمار آورد. یکی از همقطاران داشناک معتقد بود که یفرم خان از پیروزی نظامی مرگبار روسیه بیمناک بود، زیرا در این صورت هیچ بختی برای حفظ استقلال کشور وجود نمی‌داشت. او نوشت که در عین حال، یفرم خان "مدتها بود از عقاید انقلابی‌اش دست شسته بود و به صفوف حکام پیوسته بود و در واقع بخشی از حکومت شده بود." نگاه کنید به کسروی، ***تاریخ هجده ساله*** ۱: ۲۵۷-۲۵۸. به هر حال، روشن است که تا جایی که به دو قدرت خارجی مربوط بود، همکاری یفرم خان در کودتا بسیار اهمیت داشت، و به همین دلیل سردار اسعد ماه دسامبر را صرف جلب حمایت او کرد.

112. *Great Britain : Correspondence*, no. 328, December 24, 1911.

113. Shuster, *The Strangling of Persia*, 215; McDaniel, *The Shuster Mission*, 172.

۱۱۴. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷: ۱۴۷۹؛

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, 334.

115. *Great Britain : Correspondence*, no. 319, December 1911; no. 115, December 28, 1911.

116. *Great Britain : Correspondence*, no. 34, December 27, 1911.

117. Shuster, *The Strangling of Persia*, 220.

118. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 650.

119. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 652; Shuster, *The Strangling of Persia*, 216.

120. *Great Britain : Correspondence*, no. 32, December 31, 1911.

۱۲۱. اطلاعات بر اساس کسروی، ***تاریخ هجده ساله*** ۱ : ۳۰۹-۳۲۱؛ و
Great Britain : Correspondence, no. 44, January 2, 1912.

۱۲۲. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷ : ۱۵۳۵؛ کسروی، ***تاریخ هجده ساله*** ۱ : ۳۳۳-۳۳۵.

۱۲۳. این نامه در مجموعه‌ای به اهتمام جوادی به نام ***نامه‌هایی از تبریز***، صفحه‌های ۲۷-۷۶، آمده است. اصل آن، که در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۱۲ [۱ شهریور ۱۲۹۱] نوشته شده است، در FO 371/1424 است.

۱۲۴. جوادی، ***نامه‌هایی از تبریز***، ۹۴. اما به دلیل واکنش منفی عمومی در اروپا، روسها سرانجام مجبور شدند بازگشایی مدارس را بپذیرند. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷ : ۱۵۳۹.

۱۲۵. "اولتیماتوم روسیه"، در شاکری، ***اسناد*** ۱۹ : ۸۰-۸۱. نخستین بار در ***نویه تسایت***، ۲۳ فوریهٔ ۱۹۱۲ [۴ بهمن ۱۲۹۰]، مجلد ۲۱، شمارهٔ ۳۰، چاپ شد.

۱۲۶. کسروی، ***تاریخ هجده ساله*** ۱ : ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۲۸؛ ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷ : ۱۴۹۴.

۱۲۷. ملکزاده، ***تاریخ انقلاب*** ۷ : ۱۵۰۶؛ فخرایی، ***گیلان در جنبش مشروطیت***، ۲۵۲-۲۵۳.

128. *Great Britain : Correspondence*, no. 220, February 22, 1912; no. 223, February 23, 1912; no. 245, February 28, 1912; no. 259, March 2, 1912; no. 279, March 8, 1912; no. 318, March 22, 1912.

129. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, 677-78.

PDF.tarikhema.org

تقویم رویدادها

- □ **مهٔ ۱۹۰۴** [اردیبهشت ۱۲۸۳] تشکیل جلسهٔ مخفیانهٔ کمیتهٔ انقلاب در تهران
- □ **۲۲ ژانویهٔ ۱۹۰۵** [۲ دی ۱۲۸۳] انقلاب ۱۹۰۵ روسیه
- □ **۲۳ فوریهٔ ۱۹۰۵** [۴ اسفند ۱۲۸۳] تشکیل جلسهٔ انجمن مخفی تهران
- □ **۱۹۰۵** [۱۲۸۴] تشکیل فرقهٔ ایرانی اجتماعیون عامیون در باکو
- □ **مارس - آوریل ۱۹۰۵** [اسفند ۱۲۸۳ - فروردین ۱۲۸۴] اعتراضها و اعتصابها در تهران علیه ژوزف‌نوز، رئیس بلژیکی گمرکات؛ اتحاد دو روحانی برجستهٔ تهران، سیدمحمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، برای رهبری اعتراضها
- □ **۱۳ دسامبر ۱۹۰۵** [۲۲ آذر ۱۲۸۴] اعتصاب و تحصّن دو هزار معترض در حرم حضرت عبدالعظیم؛ تقاضای عدالتخانه
- □ **۱۲ ژانویهٔ ۱۹۰۶** [۲۲ دی ۱۲۸۴] صدور فرمان مظفرالدین شاه برای تأسیس عدالتخانه؛ بازگشت معترضان به تهران
- □ **۷ آوریل ۱۹۰۶** [۱۸ فروردین ۱۲۸۵] انتشار نشریهٔ طنز ***ملانصرالدین*** در تفلیس
- □ **ژوئیهٔ ۱۹۰۶** [تیر - مرداد ۱۲۸۵] بست‌نشینی ملّیون در قم و در باغ کنسولگری بریتانیا

مشروطهٔ اول: ۵ اوت ۱۹۰۶ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ [۱۴ مرداد ۱۲۸۵ تا ۲ تیر ۱۲۸۷]

- □ **۵ اوت ۱۹۰۶** [۱۴ مرداد ۱۲۸۵] تاریخ رسمی صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه، مبنی بر تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی (تاریخ واقعی ۹ اوت ۱۹۰۶ [۱۸ مرداد ۱۲۸۵])
- □ **۹ سپتامبر ۱۹۰۶** [۱۸ شهریور ۱۲۸۵] صدور اولین قانون انتخابات
- □ **۱۷ اکتبر ۱۹۰۶** [۱۵ مهر ۱۲۸۵] افتتاح مجلس اول در تهران؛ افتتاح انجمن تبریز

□ **اکتبر ۱۹۰۶** [مهر - آبان ۱۲۸۵] تشکیل مرکز غیبی، شعبهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو، در تبریز؛ داوطلبان معروف به مجاهدین و فداییان متشکل می‌شوند

□ **۱۹ اکتبر ۱۹۰۶** [۲۷ مهر ۱۲۸۵] انتشار *انجمن*، روزنامهٔ انجمن تبریز

□ **۲۷ اکتبر ۱۹۰۶** [۵ آبان ۱۲۸۵] اخراج حاج‌میرزاکریم، روحانی برجسته و امام‌جمعهٔ تبریز، از شهر

□ **۴ نوامبر ۱۹۰۶** [۱۳ آبان ۱۲۸۵] تلاش محمدعلی میرزای ولیعهد برای بستن انجمن تبریز، اما با اعتراض عمومی مواجه می‌شود و منصرف می‌شود

□ **نوامبر ۱۹۰۶** [آبان - آذر ۱۲۸۵] اعتصاب سه هزار صیّاد در انزلی؛ زنان چندین شهر به مبارزه برای تأسیس بانک ملی و تحریم پارچهٔ خارجی می‌پیوندند

□ **۲۵ نوامبر ۱۹۰۶** [۴ آذر ۱۲۸۵] انتشار روزنامهٔ *مجلس* در تهران

□ **۱۶ دسامبر ۱۹۰۶** [۲۵ آذر ۱۲۸۵] ورود ولیعهد به تهران

□ **۳۰ دسامبر ۱۹۰۶** [۹ دی ۱۲۸۵] توشیح قانون اساسی به دست مظفرالدین‌شاه

□ **۸ ژانویهٔ ۱۹۰۷** [۱۸ دی ۱۲۸۵] مرگ مظفرالدین شاه

□ **۱۹ ژانویهٔ ۱۹۰۷** [۲۹ دی ۱۲۸۵] به تخت نشستن محمدعلی شاه؛ بیشتر نمایندگان مجلس به مراسم تاجگذاری دعوت نشده‌اند

□ **۲۰ ژانویهٔ ۱۹۰۷** [۳۰ دی ۱۲۸۵] تصویب تأسیس مدارس دخترانه و لغو جهیزیه‌های سنگین در قطعنامهٔ اجتماع زنان در تهران

□ **۷ فوریهٔ ۱۹۰۷** [۱۸ بهمن ۱۲۸۵] ورود نمایندگان آذربایجان به تهران (حسن تقی‌زاده، نمایندهٔ برجستهٔ آذربایجان، مدتی قبل به تهران وارد شده بود)

□ **۱۰ فوریهٔ ۱۹۰۷** [۲۱ بهمن ۱۲۸۵] عزل نوز، مسئول‌بلژیکی گمرکات، توسط محمدعلی شاه که از این کار اکراه داشت

□ **۲۳ مارس ۱۹۰۷** [۳ فروردین ۱۲۸۶] اعتصاب پانصد دهقان در رشت در امتناع از پرداخت اجاره

□ **مارس - آوریل ۱۹۰۷** [فروردین ۱۲۸۶] الغای تیول و تصویب اصلاحات مالیاتی در مجلس

□ **آوریل ۱۹۰۷** [فروردین ۱۲۸۶] اخراج میرزا حسن مجتهد، روحانی عالی‌مقام، از تبریز

□ **۲۶ آوریل ۱۹۰۷** [۶ اردیبهشت ۱۲۸۶] بازگشت امین‌السلطان، صدراعظم سابق، از تبعید برای صدارت دوباره؛ با انتصاب او مخالفت بسیار صورت می‌گیرد

□ **۲۷ آوریل ۱۹۰۷** [۷ اردیبهشت ۱۲۸۶] آغاز اعتصاب عمومی تبریز علیه شیخ فضل‌الله نوری و

پیشنهاد او در مورد تجدید نظر در قانون اساسی

- **۲۹ آوریل ۱۹۰۷** [۹ اردیبهشت ۱۲۸۶] انتشار روزنامهٔ *حبل‌المتین* در تهران
- **۳۰ مهٔ ۱۹۰۷** [۹ خرداد ۱۲۸۶] انتشار روزنامهٔ سوسیالیستی *صور اسرافیل* در تهران
- **۱۳ ژوئن ۱۹۰۷** [۲۳ خرداد ۱۲۸۶] مصالحهٔ نمایندگان مجلس و نوری در مورد متمم قانون اساسی
- **۲۱ ژوئن ۱۹۰۷** [۳۱ تیر ۱۲۸۶] بست نشستن نوری در حرم حضرت عبدالعظیم
- **۳۱ اوت ۱۹۰۷** [۹ شهریور ۱۲۸۶] امضای قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس در سنت پترزبورگ؛ ایران بین دو قدرت تقسیم می‌شود؛ امین‌السلطان صدراعظم به دست یک فدایی عضو انجمنهای مخفی مجاهدین در تهران به قتل می‌رسد
- **تابستان - پاییز ۱۹۰۷** [۱۲۸۶] ایجاد چهارده شعبهٔ انجمنهای‌عباسی در شهرها و روستاهای گیلان؛ مجلس فرمان تعطیلی کلیهٔ انجمنهای شهرهای کوچک و روستاها را صادر می‌کند
- **۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷** [۲ مهر ۱۲۸۶] برگزاری کنگرهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون (مجاهدین) در مشهد
- **۱۷ اکتبر ۱۹۰۷** [۱۵ مهر ۱۲۸۶] تصویب رسمی متمم قانون اساسی در مجلس
- **۱۳ اکتبر ۱۹۰۷** [۲۱ مهر ۱۲۸۶] انتشار روزنامهٔ *مساوات* در تهران
- **۱۲ نوامبر ۱۹۰۷** [۲۱ آبان ۱۲۸۶] حضور محمدعلی شاه در مجلس؛ او بار دیگر سوگند می‌خورد که حافظ قانون اساسی باشد
- **۱۵ دسامبر ۱۹۰۷** [۲۴ آذر ۱۲۸۶] کودتای نافرجام محمدعلی شاه با پشتیبانی شیخ فضل‌الله نوری علیه مجلس؛ تهدید مستبدین به حمله به محلهٔ یهودیان
- **۳۰ دسامبر ۱۹۰۷** [۹ دی ۱۲۸۶] جلسهٔ مخفی رهبران حزب داشناک ارمنی با نمایندگان مجلس
- **ژانویهٔ ۱۹۰۸** [دی ۱۲۸۶] قتل فریدون زرتشتی، مشروطه خواه زردشتی
- **فوریهٔ ۱۹۰۸** [بهمن ۱۲۸۶] سوء قصد به محمدعلی شاه از جانب انقلابیون
- **۱۴ مارس ۱۹۰۸** [۲۳ اسفند ۱۲۸۶] بحث مجلس دربارهٔ انجمنهای زنان

استبداد صغیر: ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ تا ۱٦ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ [۲ تیر ۱۲۸۷ تا ۲۶ تیر ۱۲۸۸]

- **۳ ژوئن ۱۹۰۸** [۱۳ خرداد ۱۲۸۷] خروج ناگهانی محمدعلی شاه و افراد بریگاد قزاق از کاخ و استقرار آنها در باغ شاه
- **۵ ژوئن ۱۹۰۸** [۱۵ خرداد ۱۲۸۷] دستگیری افراد عالی مقامی که برای مذاکره به باغ شاه احضار

شده بودند به فرمان محمدعلی‌شاه

- ☐ **۸ ژوئن ۱۹۰۸** [۱۸ خرداد ۱۲۸۷] اولتیماتوم محمدعلی شاه به ملت
- ☐ **۱۲ ژوئن ۱۹۰۸** [۲۲ خرداد ۱۲۸۷] تقاضای تبعید چهار مشروطه‌خواه برجسته و خلع سلاح مجاهدین از سوی شاه
- ☐ **۱۵ ژوئن ۱۹۰۸** [۲۵ خرداد ۱۲۸۷] تسلیم تقاضانامهٔ شش نمایندهٔ مجلس به شاه
- ☐ **۲۳ ژوئن ۱۹۰۸** [۲ تیر ۱۲۸۷] کودتای بریگاد قزاق در تهران؛ مجلس به توپ بسته می‌شود
- ☐ **۲۴ ژوئن ۱۹۰۸** [۳ تیر ۱۲۸۷] قتل ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی (سید جمال‌الدین اصفهانی نیز بعداً دستگیر و اعدام می‌شود)؛ روحانیان برجسته، بهبهانی و طباطبایی، مورد ضرب و شتم واقع می‌شوند و در منزلشان تحت‌الحفظ قرار می‌گیرند؛ بسیاری دیگر، مانند حسن تقی‌زاده و علی اکبر دهخدا (سردبیر *صور اسرافیل*)، به سفارتخانه‌های خارجی پناهنده می‌شوند و سرانجام از کشور می‌روند
- ☐ **ژوئیهٔ ۱۹۰۸** [تیر ۱۲۸۷] جنگ داخلی در آذربایجان به رهبری ستارخان، باقرخان، مرکز غیبی، و انقلابیون قفقاز؛ تبریز کانون جدید مقاومت ملی می‌شود؛ کلیه کسانی که به مبارزهٔ ملّیون ملحق می‌شوند مجاهدین یا فداییان نامیده می‌شوند
- ☐ **۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۸** [۱ مرداد ۱۲۸۷] اعادهٔ رژیم مشروطه در ترکیه با انقلاب عثمانی
- ☐ **۱۸ اوت ۱۹۰۸** [۲۷ مرداد ۱۲۸۷] تجدید فعالیت انجمن تبریز
- ☐ **سپتامبر ۱۹۰۸** [شهریور - مهر ۱۲۸۷] نبرد طوالش؛ شکست لشکرکشی حکومت برای خارج کردن منطقه از کنترل روستاییان محل
- ☐ **۱۵ اکتبر ۱۹۰۸** [۱۳ مهر ۱۲۸۷] پیروزی موقت مقاومت کنندگان در تبریز
- ☐ **۱۶ اکتبر ۱۹۰۸** [۲۴ مهر ۱۲۸۷] کنفرانس سوسیال دموکراتهای تبریز
- ☐ **۳۰ اکتبر ۱۹۰۸** [۸ آبان ۱۲۸۷] تشکیل کمیتهٔ ایران در لندن
- ☐ **۱۹ نوامبر ۱۹۰۸** [۲۸ آبان ۱۲۸۷] پیمان دوستی میان فرقهٔ اجتماعیون عامیون و حزب هنچاک ارمنی
- ☐ **۵ ژانویهٔ ۱۹۰۹** [۱۵ دی ۱۲۸۷] کنترل اصفهان به دست صمصام‌السلطنه، رئیس ایل بختیاری، و اعادهٔ مشروطه در این شهر
- ☐ **۴ فوریهٔ ۱۹۰۹** [۱۵ بهمن ۱۲۸۷] محاصرهٔ تبریز توسط قشون سلطنتی

- □ **۸ فوریهٔ ۱۹۰۹** [۱۹ بهمن ۱۲۸۷] کنترل رشت به دست نیروهای انقلابی؛ سردار افخم، حاکم گیلان، کشته می‌شود
- □ **۲۹ آوریل ۱۹۰۹** [۹ اردیبهشت ۱۲۸۸] خاتمهٔ محاصرهٔ تبریز با مداخلهٔ روسیه؛ روسها مردم را خلع سلاح و شهر را اشغال می‌کنند
- □ **۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹** [۱۰ تیر ۱۲۸۸] صدور دومین قانون انتخابات

مشروطهٔ دوم: ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ تا ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ [۲۵ تیر ۱۲۸۸ تا ۳ دی ۱۲۹۰]

- □ **۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۰۹** [۲۵ تیر ۱۲۸۸] فتح تهران به دست نیروهای انقلابی از اصفهان و رشت
- □ **۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۰۹** [۲۷ تیر ۱۲۸۸] خلع محمدعلی شاه؛ پسر دوازده ساله‌اش احمدمیرزا به سلطنت می‌رسد و نایب‌السلطنه‌ای تعیین می‌شود
- □ **۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۹** [۹ مرداد ۱۲۸۸] اعدام شیخ فضل‌الله نوری
- □ **۱۷ اوت ۱۹۰۹** [۲۶ مرداد ۱۲۸۸] تشکیل هیئت مدیره
- □ **۲۴ اوت ۱۹۰۹** [۳۰ مرداد ۱۲۸۸] انتشار روزنامهٔ سوسیال دموکراتیک *ایران نو* در تهران
- □ **۹ سپتامبر ۱۹۰۹** [۱۸ شهریور ۱۲۸۸] عزیمت شاه سابق به اودسا (روسیه)
- □ **نوامبر ۱۹۰۹** [آبان ۱۲۸۸] انتشار مقاله‌های طایره، هوادار حقوق زنان، در *ایران نو*
- □ **۱۵ نوامبر ۱۹۰۹** [۲۴ آبان ۱۲۸۸] افتتاح مجلس دوم؛ حزب دموکرات که توسط لیبرالها و سوسیال دموکراتها تشکیل می‌شود تعدادی نماینده به مجلس می‌فرستد
- □ **۱ فوریهٔ ۱۹۱۰** [۱۲ بهمن ۱۲۸۸] انحلال کلیهٔ شعبه‌های فرقهٔ اجتماعیون عامیون باکو در ایران؛ فرقه به شعبه‌های خود اعتماد ندارد و اختلاف نظر چشمگیری میان فرقه و حزب دموکرات دیده می‌شود
- □ **آوریل ۱۹۱۰** [فروردین ۱۲۸۹] فعالیت پنجاه مدرسهٔ دخترانه در کل تهران
- □ **۱۷ آوریل ۱۹۱۰** [۲۸ فروردین ۱۲۸۹] استقبال گرم مردم تهران از دو قهرمان تبریز، ستارخان و باقرخان
- □ **ژوئن ۱۹۱۰** [خرداد ۱۲۸۹] اعتصاب چاپگران تهران
- □ **۳ ژوئیهٔ ۱۹۱۰** [۱۲ تیر ۱۲۸۹] تقاضای مجلس از حسن تقی‌زاده، رهبر حزب دموکرات، مبنی بر سه ماه ترک مجلس

- □ **۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۰** [۲۴ تیر ۱۲۸۹] قتل سید عبدالله بهبهانی، روحانی برجستهٔ مشروطه خواه، به دست هواداران حزب دموکرات
- □ **۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۱۰** [۳۱ تیر ۱۲۸۹] رأی روحانیان برجسته به اخراج تقی‌زاده از مجلس
- □ **۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۱۰** [۴ مرداد ۱۲۸۹] تشکیل کابینهٔ جدید بختیاری - دموکرات
- □ **۲ اوت ۱۹۱۰** [۱۱ مرداد ۱۲۸۹] قتل علی محمد تربیت و سید عبدالرزّاق، فعالان حزب دموکرات، توسط هواداران حزب اعتدالیون
- □ **۷ اوت ۱۹۱۰** [۱۶ مرداد ۱۲۸۹] درگیری نیروهای حکومت دموکرات - بختیاری و عده‌ای از رزمندگان مجاهدین در پارک اتابک؛ پای ستارخان تیر می‌خورد و او علیل می‌شود
- □ **۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰** [۲۵ شهریور ۱۲۸۹] انتشار نشریهٔ زنانهٔ *دانش* در تهران
- □ **اکتبر ۱۹۱۰** [مهر ۱۲۸۹] سردبیر *ایران نو*، محمدامین رسول‌زاده، *تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون* را چاپ می‌کند
- □ **۱۶ اکتبر ۱۹۱۰** [۲۴ مهر ۱۲۸۹] اولتیماتوم بریتانیا به ایران در مورد امنیت راههای تجاری جنوب
- □ **۲۳ اکتبر ۱۹۱۰** [۱ آبان ۱۲۸۹] کنفرانس مسلمانان در استانبول علیه نیروهای امپریالیستی
- □ **۵ نوامبر ۱۹۱۰** [۱۴ آبان ۱۲۸۹] اجلاس روسیه - آلمان در پتسدام
- □ **۸ فوریهٔ ۱۹۱۱** [۱۹ بهمن ۱۲۸۹] ورود نایب‌السلطنهٔ جدید، ناصرالملک، به تهران
- □ **۱۱ مهٔ ۱۹۱۱** [۲۱ اردیبهشت ۱۲۹۰] ورود مورگان شوستر، مستشار مالی امریکایی، به انزلی
- □ **۳۰ مهٔ ۱۹۱۱** [۹ خرداد ۱۲۹۰] انتصاب شوستر به سمت خزانه‌دار کل توسط مجلس
- □ **۱۷ ژوئیه - ۱۲ اوت ۱۹۱۱** [۲۶ تیر - ۲۱ مرداد ۱۲۹۰] ورود مخفیانهٔ محمدعلی میرزا، شاه سابق، به کشور با حمایت روسیه به منظور براندازی حکومت؛ شوستر و دموکراتها کمک می‌کنند تا قشونی تشکیل شود، و این قشون محمدعلی میرزا را در فیروزکوه شکست می‌دهد؛ محمدعلی میرزا به روسیه می‌گریزد
- □ **۳ اوت ۱۹۱۱** [۱۲ مرداد ۱۲۹۰] پیشنهاد وکیل‌الرعایا، نمایندهٔ همدان در مجلس، در مورد اعطای حق رأی به زنان، که پذیرفته نمی‌شود
- □ **۲۲ اکتبر ۱۹۱۱** [۳۰ مهر ۱۲۹۰] تصویب سومین قانون انتخابات
- □ **۵ نوامبر ۱۹۱۱** [۱۴ آبان ۱۲۹۰] اولتیماتوم اول روسیه؛ حکومت تزاری خواستار عذرخواهی خزانه‌دار کل ایران به خاطر "توهین" به سرکنسول روسیه، پوخیتونوف، می‌شود

- **۲۹ نوامبر ۱۹۱۱** [۸ آذر ۱۲۹۰] حمایت حکومت بریتانیا از اولتیماتوم دوم روسیه به شوستر و مجلس؛ نیروهای روسیه وارد قزوین می‌شوند؛ در روزهای بعد تظاهرات ضد امپریالیستی بزرگی در تهران صورت می‌گیرد
- **۳۰ نوامبر ۱۹۱۱** [۹ آذر ۱۲۹۰] رد اولتیماتوم روسیه توسط مجلس
- **۱ دسامبر ۱۹۱۱** [۱۰ آذر ۱۲۹۰] تظاهرات بزرگ زنان در بیرون مجلس
- **۵ دسامبر ۱۹۱۱** [۱۴ آذر ۱۲۹۰] ارسال تلگراف انجمن مخدرات وطن به هواداران جنبش اعطای حق رای زنان در بریتانیا
- **۲۱ دسامبر ۱۹۱۱** [۳۰ دی ۱۲۹۰] رضایت دادن مجلس به تشکیل کمیته‌ای فرعی به ریاست سرداراسعد؛ این کمیته خیلی زود شرایط روسیه را قبول می‌کند؛ دموکراتها (بجز یک نفر) به این کمیتهٔ فرعی رأی نمی‌دهند
- **۲۳ دسامبر ۱۹۱۱** [۲ بهمن ۱۲۹۰] به توپ بستن تبریز توسط نیروهای روسیه
- **۲۴ دسامبر ۱۹۱۱** [۳ بهمن ۱۲۹۰] تعطیل مجلس دوم با کودتای ناصرالملک نایب‌السلطنه و کابینه، با حمایت بی‌پردهٔ دو قدرت خارجی
- **دسامبر ۱۹۱۱ - ژانویهٔ ۱۹۱۲** [بهمن ۱۲۹۰] کشتار انقلابیون در آذربایجان و بمباران گیلان توسط نیروهای روسیه؛ و بسیاری از مشروطه‌خواهان از مناطق تحت اشغال روسیه رانده می‌شوند

PDF.tarikhema.org

کتاب شناسی

فهرست روزنامه‌ها و نشریه‌ها

آذربایجان، انجمن، انجمن ملی ولایتی گیلان، ایرانشهر، ایران نو، حبل‌المتین، خیرالکلام، دانش، رهبر ایران نو، رهبر ایران نوین، شکوفه، صور اسرافیل، قانون، کشکول، مجاهد، مجلس، مساوات، ملانصرالدّین، ندای وطن، *Revue Du Monde Musulman*, *Times* (London)

گزارشهای دیپلوماتیک بریتانیا

Great Britain : Correspondence Respecting the Affairs of Persia

Cd. 4581 December 1906 - November 1908

Cd. 4733 November 1908 - May 1909

Cd. 4733 May 1909 - November 1909

Cd. 5120 December 1909 - December 1910

Cd. 5656 January 1911 - September 1911

Cd. 6105 October 1911 - December 1911

Cd. 6264 December 1911 - April 1912

The Middle East Intelligence Handbook : 1943-1946. Trowbridge : Redwood Burn, 1987.

گزارشهای دیپلوماتیک ایران

مذاکرات مجلس. جلد ۱ : ۱۹۰۶-۱۹۰۸[۱۲۸۵-۱۲۸۷] . جلد ۲ : ۱۹۰۹-۱۹۱۱ [۱۲۸۸-۱۲۹۰].

دیگر منابع (دست اول یا دست دوم)

منابع فارسی

آدمیت، فریدون. *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی.* تهران : انتشارات طهوری، ۱۹۶۷.

— *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده.* تهران : انتشارات خوارزمی، ۱۹۷۰.

— *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران.* تهران : انتشارات پیام، ۱۹۷۷.

— *شورش بر امتیازنامهٔ رژی.* تهران : انتشارات پیام، ۱۹۸۱.

— ***فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران.*** تهران، ۱۹۸۱.
— ***فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطهٔ ایران.*** تهران : انتشارات پیام، ۱۹۸۴.
آدمیت، فریدون، و هما ناطق. ***افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار.*** تهران : نشر آگاه، ۱۹۷۷.
آرین‌پور، یحیی. ***از صبا تا نیما.*** جلد ۲. تهران : کتابهای جیبی، ۱۹۷۲.
آموریان، آندره. ***حماسهٔ ییرم.*** تهران : انتشارات جاویدان، ۱۹۷۶.
افشار، ایرج، ویراستار. ***نامه‌های سیاسی دهخدا.*** تهران : انتشارات روزبهان، ۱۹۷۹.
— ***اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده.*** تهران : انتشارات جاویدان، ۱۹۸۰.
— ***زندگانی طوفانی : خاطرات سیدحسن تقی‌زاده.*** تهران : انتشارات علمی، ۱۹۸۹.
امیرخیزی، اسماعیل. ***قیام آذربایجان و ستارخان.*** تهران : انتشارات تهران، ۱۹۶۰.
اوبن، اوژن. ***ایران امروز، ۱۹۰۶-۱۹۰۷.*** ترجمهٔ علی‌اصغر سعیدی. تهران : انتشارات زوّار، ۱۹۸۳.
ایرج میرزا. ***دیوان ایرج میرزا.*** تهران : کتابخانهٔ مظفّری، ۱۹۷۲.
ایوانوف، م.س. ***انقلاب مشروطیت ایران.*** تهران : نشر ارمغان، ۱۹۷۸.
بامداد، بدرالملوک. ***زنان ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید.*** تهران : ابن سینا، ۱۹۶۸.
بامداد، مهدی. ***شرح حال رجال ایران در قرن دوازده، سیزده، چهارده هجری.*** ۲ جلد. تهران : کتاب زوّار، ۱۹۶۸.
براون، ادوارد ج. ***نامه‌هایی از تبریز.*** ترجمهٔ حسن جوادی. تهران : انتشارات خوارزمی، ۱۹۷۲.
براهنی، رضا. ***قصه‌نویسی.*** تهران : انتشارات اشرفی، ۱۹۶۹.
پاولوویچ، میخائیل، و س.ایرانسکی تریا. ***انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن.*** ترجمهٔ م.هوشیار. تهران : انتشارات رودکی، ۱۹۵۸.
تاج‌السلطنه. ***خاطرات تاج‌السلطنه.*** ویراستهٔ منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران : نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۳.
تدیّن، عطاءالله. ***تاریخ گیلان و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران.*** تهران : انتشارات فروغی، ۱۹۷۴.
تقی‌زاده، حسن. ***خطابه‌های آقای سیدحسن تقی‌زاده.*** تهران : انتشارات باشگاه مهرگان، ۱۹۵۹.
— "تاریخ انقلاب ایران"، ***یغما.*** ۱۹۶۱.
— ***مقالات تقی‌زاده.*** جلد ۵. تهران : نشر شکوفان، ۱۹۷۶.
توکلی طرقی، محمد. "تاریخ پردازی و ایران‌آرایی : بازسازی هویّت ایرانی در گزارش تاریخ". ***ایران‌نامه*** (پاییز ۱۹۹۴)، ۱۲ (۴) : ۵۸۳-۶۲۸.
تیموری، ابراهیم. ***عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران.*** تهران : انتشارات اقبال، ۱۹۵۲.
جاوید، سلام‌الله. ***فداکاران فراموش شدهٔ آزادی.*** تهران : بی‌نا، ۱۹۷۹.
جکتاجی، م.پ. ***گیلان‌نامه.*** جلد ۲. رشت : انتشارات طاعتی، ۱۹۹۰.

جوادی، حسن، منیژه مرعشی، سیمین شکرلو، ویراستاران. **رویارویی زن و مرد در عصر قاجار: تأدیب النسوان و معایب الرجال**. شیکاگو: کانون پژوهش تاریخ زنان، ۱۹۹۲.

چوبینه، بهرام. **رؤیای صادقه**. بی‌جا: مرد امروز، ۱۹۸۶.

خسروی، خسرو. **جامعه شناسی روستایی ایران**. تهران: انتشارات پیام، ۱۹۷۹.

دبیر سیاقی، محمد، ویراستار. **مقالات دهخدا**. تهران: انتشارات علمی، ۱۹۷۹.

دولت‌آبادی، یحیی. **حیات یحیی**. ۳ جلد. تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۹۵۲.

رئیس نیا، ر.، و ع.ناهید. **دو مبارز جنبش مشروطه**. تبریز: انتشارات ابن‌سینا، ۱۹۷۰.

رائین، اسماعیل. **انجمنهای سرّی در انقلاب مشروطیت ایران**. تهران: چاپ اسماعیل رائین، ۱۹۶۶.

— **میرزا ملکم‌خان**. تهران: انتشارات صفی علی شاه، ۱۹۷۰.

رابینو، هل. **ولا یت دارالمرزی ایران: گیلان**. ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده. رشت: انتشارات طاعتی، ۱۹۴۷.

رضوانی، هما، ویراستار. **لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری**. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۳.

رفیعی، منصوره. **انجمن**. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۳.

رواسانی، شاپور. **نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران**. تهران: انتشارات پویش، ۱۹۸۴.

روشن، محمد. **مشروطهٔ گیلان از یادداشتهای رابینو**. رشت: انتشارات طاعتی، ۱۹۷۳.

زینوویف، ایوان آلکسیوویچ. **انقلاب مشروطیت ایران: نظرات یک دیپلومات روس، حوادث ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱**. ترجمهٔ ابوالقاسم اعتصامی. تهران: انتشارات اقبال، ۱۹۸۳.

سرداری‌نیا، صمد. **علی موسیو**. تهران: انتشارات دنیا، ۱۹۸۰.

شاکری، خسرو. **آوتیس سلطانزاده: نظریه‌پرداز فراموش شدهٔ انقلاب (زندگی و آثار)**. تهران: انتشارات پادزهر، ۱۹۸۵.

شاکری، خسرو، ویراستار. **اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران**. ۲۰ جلد. تهران: انتشارات پادزهر، ۱۹۸۵.

شجیعی، زهرا. **نمایندگان مجلس شورای ملی در بست و یک دورهٔ قانونگذاری**. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۹۸۵.

شریف کاشانی، محمدمهدی. **واقعات اتفاقیه در روزگار**. ویراستهٔ منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. ۳ جلد. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۳.

شهری، جعفر. **تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم**. جلد ۱. تهران، نشر رسا، ۱۹۹۰.

شیخ‌الاسلامی، پری. **زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران**. تهران: مازگرافیک، ۱۹۷۲.

صدر هاشمی، محمد. **تاریخ جراید و مجلات ایران**. ۴ جلد. اصفهان: کتاب کمال، ۱۹۸۵.

صفایی، ابراهیم. **رهبران مشروطه**. ۲ جلد. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۹۸۴.

صفی‌نژاد، جواد. **بنه**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۷۲.

طاهرزاده - بهزاد، کریم. *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران.* تهران : انتشارات اقبال، بی‌تا.

عاقلی، باقر. *روزشمار تاریخ ایران : از مشروطه تا انقلاب اسلامی.* ۲ جلد. تهران : نشر گفتار، ۱۹۹۳.

علوی، عبدالحسین. *رجال عصر مشروطیت.* تهران : انتشارات اساطیر، ۱۹۸۴.

غروی نوری، علی. *حزب دموکرات ایران در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی.* تهران : انتشارات فردوسی، ۱۹۷۳.

فتحی، نصرت‌الله. *سخنگویان سه‌گانهٔ آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران.* تهران : چاپ نصرت‌الله فتحی، ۱۹۷۸.

فتحی، نصرت‌الله، ویراستار. *مجموعهٔ آثار قلمی ثقةالاسلام شهید تبریزی.* تهران : انجمن آثار ملی، ۱۹۷۶.

فخرایی، ابراهیم. *گیلان در جنبش مشروطیت.* تهران : کتابهای جیبی، ۱۹۷۴.

فروهی، علی. "ارامنهٔ گیلان و نهضت مشروطیت." *آینده* (پاییز ۱۹۹۳)، ۱۹ (۷-۹) : ۶۹۵-۷۱۱.

قائم‌مقامی، جهانگیر، ویراستار. *اسناد تاریخی وقایع مشروطهٔ ایران : نامه‌های ظهیرالدوله.* تهران : انتشارات طهوری، ۱۹۶۹.

قنبرزاده، عباس. *احوال و افکار استاد علی‌اکبر دهخدا.* تهران : انتشارات پویش، ۱۹۷۷.

قوامی، فخری. *کارنامهٔ زنان مشهور ایران.* تهران : انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۹۷۳.

کتیرایی، محمود، ویراستار. *عقایدالنساء و مرآت‌البلاهه.* تهران : کتابخانهٔ طهوری، بی‌تا.

کرمانی، ناظم‌الاسلام. *تاریخ بیداری ایرانیان.* ۲ جلد. تهران : انتشارات آگاه، ۱۹۸۳.

کسروی، احمد. *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان.* ۲ جلد. تهران : انتشارات امیرکبیر، ۱۹۷۸.

— *تاریخ مشروطهٔ ایران.* تهران : امیرکبیر، ۱۹۸۴ [۱۹۵۱].

گانتساکتسی، پیرم د. *از انزلی تا تهران : یادداشتهای خصوصی پیرم‌خان مجاهد ارمنی.* تهران : انتشارات بابک، ۱۹۷۷.

لیوی، حبیب. *تاریخ یهود ایران.* جلد ۳. بورلی هیلز : سازمان فرهنگی یهودیان ایرانی کالیفرنیا، ۱۹۸۴.

محیط طباطبایی، محمد. *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران.* تهران : انتشارات بعثت، ۱۹۸۷.

محیط مافی، هاشم. *مقدمات مشروطیت.* تهران : انتشارات علمی، ۱۹۸۴.

مراغه‌ای، زین‌العابدین. *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ.* تهران : انتشارات سپیده، ۱۹۸۳.

مصدق، محمد. *خاطرات و تألّمات.* بی‌جا : هواداران جبههٔ ملی در خارج از کشور، ۱۹۸۶.

ملک‌پور، جمشید. *ادبیات نمایشی در ایران.* ۲ جلد. تهران : انتشارات توس، ۱۹۸۳.

ملکزاده، مهدی. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران.* ۷ جلد. تهران : انتشارات علمی، ۱۹۸۴.

ناطق، هما. "نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت." *کتاب جمعه* (۱۹۷۹)، ۳۰ : ۴۵-۵۴.

ناهید، عبدالحسین. *زنان ایران در جنبش مشروطه.* تهران : بی‌نا. ۱۹۸۱.

نتصر، آمنون. *تاریخ یهود در عصر جدید.* اورشلیم : ادارهٔ اقلیتهای یهود، ۱۹۸۲.
نجات، امیر. *جمعیتهای سرّی و فراماسیونری.* سان‌ماتئو : انجمن انتشارات شرقی، بی‌تا.
نظام مافی، منصوره اتحادیه. *پیدایش و تحوّل احزاب سیاسی مشروطیت : (دورهٔ اول و دوم مجلس شورای ملی).* تهران : نشر گسترده، ۱۹۸۲.
نظام مافی، منصوره اتحادیه، ویراستار. *مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی.* جلد ۴. تهران : نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۲.
نوایی، عبدالحسین. *فتح تهران.* تهران : انتشارات بابک، ۱۹۷۷.
ویجویه، محمدباقر. *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز.* تهران : انتشارات امیرکبیر، ۱۹۶۹.
یغمایی، حبیب. *یادنامهٔ تقی‌زاده.* تهران : انجمن آثار ملی، ۱۹۷۰.

منابع غیر فارسی

'Abd-al-Baha'. *Risalah-yi Madaniyah.* Hofheim-Langenhain : Baha'i Verlag, 1984.

Abrahamian, Ervand. "The Causes of the Constitutional Revolution in Iran." *International Journal of Middle East Studies* (1979), 10: 381-414.

— *Iran Between Two Revolutions.* Princeton : Princeton University Press, 1982.

Afary, Janet. "On the Origins of Feminism in Early Twentieth-Century Iran." *Journal ofWomen's History* (Fall 1989), 1(2) : 65-87.

— "Peasant Rebellions of the Caspian Region During the Iranian Constitutional Revolution, 1906-1909." *International Journal of Middle East Studies* (1991), 23: 137-161.

— "Social Democracy and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911," pp. 21-43. In John Foran, ed., *A Century of Revolution : Social Movements in Iran.* Minneapolis : University of Minnesota Press, 1994.

— "The Contentious Historiography of the Gilan Republic in Iran : A Critical Exploration." *Iranian Studies* (Winter/Spring 1995), 28(1-2) : 3-24.

— "Steering Between Scylla and Charybdis : Shifting Gender Roles in Twentieth-Century Iran." *NWSA Journal* (1996), 8(1): 28:49.

— "The War Against Feminism in the Name of the Almighty : Making Sense of Gender ans Muslim Fundamentalism," *New Left Review* 224 (July-August 1997): 89-100.

Afshari, Mohammad Reza, "The Pishivaran and Merchants in Precapitalist Iranian Society : An Essay on the Background and Causes of the Constitutional Revolution." *International Journal of Middle East Studies* (1983), 15: 133-155.

— "The Historians of the Constitutional Movement and the Making of the Iranian Populist

Tradition." *International Journal of Middle East Studies* (August 1993), 25(3) : 477-494.

Ahmad, Aijaz. *In Theory : Classes, Nations, Literature.* New York : Verso, 1994.

— "The Politics of Literary Postcoloniality." *Race and Class* (1995), 36(3) : 1-20.

Ahmad, Leila. 1992. *Women and Gender in Islam.* New Haven : Yale University Press.

Alavi, Hamza. "Peasants and Revolution." In *The Socialist Register 1965,* pp. 241-277. New York : Monthly Review Press, 1965.

Algar, Hamid. *Religion and State in Iran,* 1785-1906. Berkeley : University of California Press, 1969.

— "An Introduction to the History of Freemasonry in Iran." *Middle Eastern Studies* (1970), 6(3) : 276-298.

Althusser, Louis. "Marxism and Humanism." In Louis Althusser, *For Marx,* pp. 221-247. New York : Vintage Press, 1969.

Altstadt, Audrey Mirhadi. "Azerbaijani Turkish Community of Baku Before World War I." Ph.D. diss., University of Chicago, 1983.

— *The Azerbaijani Turks : Power and Identity Under Russian Rule.* Stanford : Hoover Institution Press, 1992.

Amanat, Abbas. *Resurrection and Renewal : The Making of the Babi Movement in Iran,* 1844-1850. Ithaca : Cornell University Press, 1989.

Amir Arjomand, Said. "The Ulama's Traditionalist Opposition to Parliamentarianism : 1907-1909". *Middle Eastern Studies* (April 1981), 17(2) : 174-190.

— *The Turban for the Crown : The Islamic Revolution in Iran.* New York : Oxford University Press, 1988.

— "Constitutions and the Struggle for Political Rights : A Study in the Modernization of Political Traditions." *Archives of European Sociology* (1992), 33 : 39-82.

Amir Arjomand, Said, ed. *From Nationalism to Revolutionary Islam.* Albany : State University of New York Press, 1984.

Anweiler, Oskar. *The Soviets : The Russian Workers, Peasants, and Soldiers Councils,* 1905-1921. New York : Pantheon, 1974.

Ascher, Abraham. *The Revolution of 1905 : Russia in Disarray.* Stanford : Stanford University Press, 1988.

Azari, Farah, ed. *Women of Iran : The Conflict with Fundamentalist Islam.* London : Ithaca Press, 1983.

Bahar, Sima. "A Historical Background to the Women's Movement in Iran." *Women of Iran : The Conflict with Fundamentalist Islam.* Ed. Farah Azari. London : Ithaca Press, 1983.

Bakhash, Shaul. *Iran : Monarchy, Bureaucracy, and Reform Under the Qajars,* 1858-1896. London : Ithaca Press, 1978.

Balay, Christopher, and Michel Cuypers. *Aux Sources de la Nouvelle Persan.* Paris: Editions Recherche Sur les Civilisations, 1943.

Bamdad, Badr al-Muluk. *From Darkness Into Light : Women's Emancipation in Iran.* Trans. and ed. F. R. C. Bagley. Smithtown, N.Y. : Exposition Press, 1977.

Banani, Amin. *The Modernization of Iran : 1921-1941.* Stanford : Stanford University Press, 1961.

Baraheni, Reza. *The Crowned Cannibals : Writings on Repression in Iran.* New York : Vintage Books, 1977.

Baron, Samuel H. *Plekhanov : The Father of Russian Marxism.* Stanford : Stanford University Press, 1963.

Bayat, Mangol Philipp. "Women and Revolution in Iran, 1905-1911." In Nikki R. Keddie and Lois Beck, eds., *Women in the Muslim World,* pp. 295-308. Cambridge : Harvard University Press, 1978.

— *Mysticism and Dissent : Socioreligious Thought in Qajar Iran.* Syracuse : Syracuse University Press, 1982.

— "Anjoman." In Ehsan Yarshater, ed., *Encyclopaedia Iranica* 2:77-88. London and Boston: Routledge and Kegan Paul, 1983.

— *Iran's First Revolution : Shi'ism and the Constitutional Revolution of* 1905-1909. New York : Oxford University Press, 1991.

Beck, Lois. *The Qashqa'i of Iran.* New Haven : Yale University Press, 1986.

Beck, Lois, and Nikki R. Keddie, eds. *Women in the Muslim World.* Cambridge : Harvard University Press, 1978.

Bennigsen, Alexandre A., and Chantal Lemercier-Quelquejay. *La Presse et le mouvement national chez les musulmans de Russie avant 1920.* Paris : Mouton, 1964.

— *Islam in the Soviet Union.* New York and London : Pall-Mall-F. Praeger, 1967.

Bennigsen, Alexandre A., and S. Enders Wimbush. *Muslim National Communism in the Soviet Union : A Revolutionary Strategy for the Colonial World.* Chicago : University of

Chicago Press, 1979.

Boggs, Carl. *The Two Revolutions.* Boston : South End Press, 1984.

Bonakdarian, Mansour. "The Left Opposition to Sir Edwad Grey's Iranian Policy, 1906-1912." Ph.D. diss. University of Iowa, 1991.

— "The Persia Committee and the Constitutional Revolution in Iran." *British Journal of Middle Eastern Studies* (1992), 18(2) : 186-207.

— "Edward G. Browne and the Iranian Constitutional Struggle : From Academic Orientalism to Political Activism." *Iranian Studies* (Winter-Spring 1993), 26(1,2) : 7-31.

— "Iranian Constitutional Exiles and British Foreign-Policy Dissenters, 1908-1909." *International Journal of Middle East Studies* (1995), 27: 177-193.

Brinton, Crane. *The Anatomy of Revolution.* New York : Vintage Books, 1965 [1938].

Browne, Edward G. "The Persian Constitutionalists." *Proceedings of the Central Asian Society* (1909), pp. 1-16.

— *The Persian Revolution of 1905-1909.* Cambridge : Cambridge University Press, 1910.

— *The Persian Revolution of 1905-1909.* Washington, D.C. : Mage Press, 1995.

— *The Press and Poetry of Modern Persia.* Cambridge : Cambridge University Press, 1914.

— *Materials for the Study of the Babi Religion.* Cambridge : Cambridge University Press, 1918.

— *A Traveler's Narrative : Written to Illustrate the Episode of the Bab.* Anterdam : Philo Press, 1975 [1891].

Cardoso, Fernando H., and Enzo Faletto. *Dependency and Development in Latin America.* Berkeley : University of California Press, 1979.

Carroll, Berenice A. *Liberating Women's History : Theoretical and Critical Essays.* Champaign : University of Illinois Press, 1976.

Chaqueri, Cosroe. *L'Union sovietique et les tentatives des Soviets en Iran.* Tehran : L'Institut Sultanzade Pour La Recherche Ouvriere, 1983.

— "Iranians' Letter to Kautsky." In John Riddell, ed., *Lenin's Struggle for a Revolutionary International : Documents 1907-1916,* pp. 60-61. New York : Monad Press, 1984.

— "The Role and Impact of Armenian Intellectuals in Iranian Politics, 1905-1911." *Armenian Review* (Summer 1988), 41(2-162) : 1-51.

Chaqueri, Cosroe, ed. *La Social-Démocratie en Iran.* Florence : Mazdak Press, 1979.

Cole, G. D. H. *The Second International : 1889-1914.* 3 vols. London : McMillan Co., 1956.

Cole, Juan R. I. "Iranian Millenarianism and Democratic Thought in the Nineteenth Century." *International Journal of Middle East Studies* (1992), 24: 1-26.

Collins, Patricia Hill. *Black Feminist Thought : Knowledge, Consciousness, and the Politics of Empowerment.* New York : Routledge, 1990.

Constitution de la Belgique de 7 Fevrier 1831. Bruxelles : Etablissements Emile Bruyland, 1984.

Cottam. Richard W. *Nationalism in Iran.* Pittsburgh : University of Pittsburgh Press, 1979.

Curzon, George N. *Persia and the Persian Question.* 2 vols. London : Frank Cass and Col, 1966 [1892].

Desai, Neera. *Woman in Modern India.* Bombay: Vora, 1977.

Dihkhuda, 'Ali Akbar. "Inshallah Gurbah Ast : God Willing It's a Cat." Trans. Paul Losensky. *Iranian Studies* (Winter 1986), 19(1) : 31-45.

Dunayevskaya, Raya. *Rosa Luxemburg, Women's Liberation, and Marx's Philosophy of Revolution.* Atlantic Highlands, N.J. : Humanities Press, 1982.

— *Women's Liberation and the Dialectics of Revolution.* Atlantic Highlands, N.J. : Humanities Press, 1985.

— *Marxism and Freedom : From 1776 Until Today.* New York : Columbia University Press, 1988.

Edwards, Lyford P. *The Natural History of Revolution.* Chicago : University of Chicago Press, 1973 [1927].

Encyclopedia Iranica. "Browne, Edward Granville," pp. 483-488.

Etzioni, Amitai, and Eva Etzioni, eds. *Social Change.* New York : Basic Books, 1964.

Fanon, Frantz. *The Wretched of the Earth.* New York : Grove Press, 1968.

Fathi, Asghar. "The Role of the 'Rebels' in the Constitutional Movement in Iran." *International Journal of Middle East Studies* (1979), 10: 55-66.

Fischer, Michael M. *Iran : From Religious Dispute to Revolution.* Cambridge : Harvard University Press, 1980.

Floor, W.M. "The Guilds in Iran - An Overview from the Earliest Beginnings Till 1972." *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* (1975), 125: 99-116.

— "The Merchants *(Tujjar)* in Qajar Iran." *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* (1976), 126: 101-135.

Foran, John. "The Concept of Dependent Development As a Key to the Political Economy

of Qajar Iran (1800-1925). *Iranian Studies* (1989), 22(2-3) : 5-56.

— "The Strengths and Weaknesses of Iran's Populist Alliance : A Class Analysis of the Constitutional Revolution of 1905-1911." *Theory and Society* (December 1991), 20(6) : 795-823.

— *Fragile Resistance : Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution.* Boulder, Col.: Westview Press, 1993.

Foran. John, ed. *A Century of Revolution : Social Movements in Iran.* Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994.

Franger, Bert. "Social and Internal Economic Affairs." In Peter Jackson and Laurence Lockhart, eds., *The Cambridge History of Iran : The Timurid and Safavid Periods.* Vol. 6. Cambridge : Cambridge University Press.

Frank, André Gunder. *Latin-America : Underdevelopment or Revolution.* New York : Monthly Review Press, 1969.

Fraser, David. *Persia and Turkey in Revolt.* London : William Blackwood, 1910.

Fraser, James B. *Travels and Adventures in the Persian Province on the Southern Banks of the Caspian Sea.* London : Longman, 1826.

— *Historical and Descriptive Accounts of Persia.* New York : Harper and Brothers, 1834.

— *Journey Into Khorasan.* Delhi : Oxford University Press, 1984 [1825].

Friedl, Erika. *Women of Dehkoh : Lives in an Iranian Village.* New York : Penguin, 1991.

Garthwaite, Gene R. "The Bakhtiyari Khans, the Govemment of Iran, and the British, 1846-1915." *International Journal of Middle East Studies* 3: 36-37.

Gilbar, Gad G. "The Big Merchants *(tujjar)* and the Persian Constitutional Revolution of 1906." *Asian and African Studies* (1976), 2(3) : 275-303.

— "Persian Agriculture in the Late Qajar Period, 1860-1906 : Some Economic and Social Aspects." *Asian and African Studies* (1978), 12: 312-365.

— "Trends in the Development of Prices in Late Qajar Iran, 1870-1906." *Iranian Studies* (1978), 16: 177-198.

Gobineau, A. de. *Religions et philosophies dans l'Asie Centrale.* Paris : Ernest Leroux, 1900.

Goldstone, Jack A., ed. *Revolutions : Theoretical, Comparative, and Historical Studies.* San Diego : Harcourt Brace Jovanovich, 1986.

Gooch. G. P., and Harold Temperley, eds. *British Documents on the Origins of the War, 1989-1914. The Anglo-Russian Rapprochement, 1903-1907.* Vol. 4. London : H.M.

Stationary Office, 1929.

Goddwin, Jeff, and Theda Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World," *Politics and Society* (December 1989), 17(4): 489-510.

Gramsci, Antonio. *Selections from the Prison Notebooks.* New York : International Publishers, 1971.

Greaves, Rose. "Themes in British Policy Toward Persia in Relation to Indian Frontier Defense, 1798-1914." *Asian Affairs : Journal of the Royal Society for Asian Affairs* (February 1991), 22: 35-45, part 1.

Gurney, John. "E.G. Browne and the Iranian Community in Istanbul." In T. Zarcone and F. Zarinebaf-Shahr, eds., *Les Iraniens d'Istanbul,* pp. 149-175. Istanbul-Teheran : IFEA/IFRI, 1994.

Haeri, Shahla. "The Institution of Mut'a Marriage in Iran : A Formal and Historical Perspective." In Guity Nashat, ed., *Women and Revolution in Iran,* pp. 231-250. Boulder: Westview Press, 1983.

Hairi, Abdul-Hadi. "European and Asian Influences on the Persian Revolution of 1906." *Journal of the Royal Society for Asian Affairs* (1975), 62: 155-164.

— *Shi'ism and Constitutionalism in Iran.* Leiden, 1977.

Hakimian, Hasan. "Wage Labor and Migration : Persian Workers in Southern Russia, 1880-1914." *International Journal of Middle East Studies* (1985), 17: 443-462.

Halle, Fannina. *Women in the Soviet East.* London : Matin, Secker and Warburg, 1938.

Halliday, Fred. " 'Orientalism' and Its Critics." *British Journal of Middle Eastern Studies* (1993), 20(2): 145-163.

Hart, John Mason. *Revolutionary Mexico : The Coming and Process of the Mexican Revolution.* Berkeley : University of California Press, 1987.

Haupt, George, and Madeleine Reberioux. *La Deuxieme Internationale et l'orient.* Paris : Cujas, 1967.

Hill, Christopher. *Change and Continuity in Seventeenth-Century England.* Cambridge : Harvard University Press, 1975.

Hunt, David. "From the Millennial to the Everyday : James Scott's Search for the Essence of Peasant Politics." *Radical History Review* (1988), 42: 155-172.

Huntington, Samuel P. *Political Order in Changing Societies.* New Haven : Yale University Press, 1968.

Issawi, Charles. *The Economic History of Iran : 1800-1914.* Chicago : University of Chicago Press, 1971.

James, Lionel. *Side-Tracks and Bridle-Paths.* London : William Blackwood, 1909.

Javadi, Hasan. "E. G. Browne and the Persian Constitutional Movement." *Iran : Journal of the British Institute of Persian Studies* (1979), 14: 133-140.

— *Satire in Persian Literature.* New Jersey : Associated University Presses. 1988.

Jones, Geoffrey. *Banking and Empire in Iran : The History of the British Bank of the Middle East.* Vol. 1. Cambridge : Cambridge University Press, 1946.

Kamshad, H. *Modern Persian Literature.* Cambridge : Cambridge University Press, 1966.

Karimi-Hakkak, Ahmad. "From Translation to Appropriation : Poetic Cross-Breeding in Early Twentieth-Century Iran." *Comparative Literature* (Winter 1995), 47(1) : 53-78.

Kaur, Manmohan. *Women in India's Freedom Struggle.* New Delhi : Sterling Publishers, 1985.

Kazemzadeh, Firuz. *Russia and Britain in Persia, 1864-1914.* New Haven : Yale University Press, 1968.

Keddie, Nikki R. "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism." *Comparative Studies in Society and History* (1962), 4: 266-295.

— *Religion and Rebellion in Iran : The Tobacco Protest of 1891-1892.* London : Frank Cass, 1966.

— "The Assassination of the Amin as-Sultan (Atabak-i A'zam), 31 August 1907." In C.E. Bosworth, ed., *Iran and Islam : In Memory of the Late Vladmir Minorsky,* pp. 315-330. Edinburgh : Edinburgh University Press, 1971.

— "Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran." In Charles Issawi, ed., *The Economic History of Iran : 1800-1914*, 54.57. Chicago : University of Chicago Press, 1971.

— *Iran : Religion. Politics, and Society.* London : Frank Cass, 1980.

— *Roots of Revolution : An Interpretive History of Modern Iran.* With a section by Yann Richard. New Haven : Yale University Press, 1981.

— *An Islamic Response to Imperialism : Political and Religious Writings of Sayyid Jamal ad-Din "Al-Afghani."* Berkeley : University of California Press, 1983.

Kimmel, Michael S. "Review of the Modern World System : Mercantilism and the Consolidation of the European World-Economy." *Theory and Society* (March 1982), 2(2): 246-251.

Ladjevardi, Habib. *Labor Unions and Autocracy in Iran.* Syracuse : Syracuse University Press, 1985.

Lambton. Ann K. *Landlord and Peasant in Persia.* Oxford : Oxford University Press, 1953.

— "Persian Political Societies, 1906-1911." In St. Anthony's Papers, no. 16. *Middle Eastern Affairs,* no. 3. London : Chatto and Windus, 1963.

— *The Persian Land Reform : 1962-1966.* Oxford : Clarendon Press, 1969.

— "Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-1906." In Ann K. Lambton, ed., *Qajar Persia,* pp. 301-318. Austin : University of Texas Press, 1987 [1958].

Lazzerni. "Hummat." *Modern Encyclopedia of Russian and Soviet History* 14: 55-57.

Lenczowski, George. *The Middle East in World Affairs.* 4th ed. Berkeley : University of California Press, 1980.

Lenin. V.I. *Collected Works.* Vol. 10 and 15. Moscow : Progress Publishers, 1978.

Lockhart, Laurence. "The Constitutional Laws of Persia : An Outline of Their Origin and Development." *Middle East Journal* (Autumn 1959), 13: 372-388.

Loeffler, Reinhold. "Economic Changes in a Rural Area Since 1979." In Nikki R. Keddie and Eric Hooglund, eds., *The Iranian Revolution and the Islamic Republic,* pp. 93-109. Syracuse University Press, 1986.

Loraine, M. B. "A Memoir on the Life and Poetical Works of Malik u'l Shu'ara' Bahar." *International Journal of Middle East Studies* (1972), 3: 140-168.

Luxemburg, Rosa. "The Mass Strike, the Political Party, and the Trade Union." In Mary-Alice Waters, ed., *Rosa Luxemburg Speaks.* New York : Pathfinder Press, 1970.

McDaniel, Robert A. *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution.* Minneapolis : Bibliotheca Islamica, 1974.

McDonald, David MacLaren. *United Government and Foreign Policy in Russia : 1900-1914.* Cambridge : Harvard University Press, 1992.

Mahdavi, Shireen. "Taj al-Saltaneh, an Emancipated Qajar Princess." *Middle Eastern Studies* (April 1987), 23(2): 188-193.

Malcolm, Sir John. *History of Persia,* 2 vols. London : John Murray, 1827.

Marcuse, Herbert. *Reason and Revolution : Hegel and the Rise of Social Theory.* New York: Oxford University Press, 1941.

— *Counter-Revolution and Revolt.* Boston : Beacon Press, 1972.

Martin, Vanessa. "Shaikh Fazlallah Nuri and the Iranian Revolution 1905-1909." *Middle*

Eastern Studies (January 1987), 23(1): 39-53.

— *Islam and Modernism : The Iranian Revolution of 1906*. London : I. B. Tauris, 1989.

— "Hartwig and Russian Policy in Iran, 1906-1908," *Middle Eastern Studies* (January 1993), 29(1): 1-21.

Marx, Karl. *Karl Marx : Selected Writings*. Ed. David McLellan. Oxford : Oxford University Press, 1977.

— "Address of the Central Authority to the League, March 1850." *Marx-Engels Collevted Works*, pp. 277-287. Vol. 10. New York : International Press, 1978.

Marx, Karl, and Frederick Engels. *Selected Works*. Moscow : International Publishers, 1968.

Massel, Gregory J. *The Surrogate Proletariat : Moslem Women and Revolutionary Strategies in Soviet Central Asia : 1919-1929*.. Princeton : Princeton University Press, 1974.

Menashri, David. *Education and the Making of Modern Iran*. Ithaca : Cornell University Press, 1992.

Millet, Kate. *Going to Iran*. New York : Coward, McCann and Geoghegan, 1982.

Moaddel, Mansoor. "The Shi'i 'Ulama and the State in Iran." *Theory and Society* (1986), 15: 519-556.

— "Shi'i Political Discourse and Class Mobilization in the Tobacco Movement of 1890-1892." *Sociological Forum* (1992), 7(3): 447-468.

Monger, George. *The End of Isolation : British Foreign Policy, 1900-1907*. Westport, Conn.: Greenwood Press, 1963.

Moore, Barrington. Jr. *Social Origins of Dictatorship and Democracy : Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Boston : Beacon Press, 1966.

Najmabadi, Afsaneh. "Zanha-yi Millat : Women or Wives of the Nation?" *Iranian Studies* (Winter-Spring 1993), 26(1-2): 51-72.

Nashat, Guity. "Women in Prerevolutionary Iran : A Historical Overview." In Guity Nashat, ed., *Women and Revolution in Iran*, pp. 5-35. Boulder : Westview Press, 1983.

Nezam Mafi, Mansoureh Ettehadieh "The Council for the Investigation of Grievances : A Case Study of Nineteenth-Century Iranian Social History." *Iranian Studies* (1989), 22(1): 51-61.

— "The Khalisah of Varamin." *International Journal of Middle East Studies* (February 1993), 25(1): 5-15.

Oberling, Pierre. "The Role of Religious Minorities in the Persian Revolution, 1906-1912."

Journal of Asian History (1978), 12:1-29.

Offen, Karen, Ruth Roach Pierson, and Jane Rendall. *Writing Women's History : International Perspectives.* Bloomington : Indiana University Press, 1991.

Palmer, R. R., and Joel Colton, eds. *A History of Modern World.* 3d ed. New York : Knopf, 1965.

Pavlovitch, Mikhail. "La Situation agraire en Perse à la veille de la revolution." *Revue du Monde Musulman* (December 1910), 12: 616-625.

Pettee, George S. *The Process of Revolution.* New York : Harper and Row, 1938.

Ranger, Terence. "Peasant Consciousness : Culture and Conflict in Zimbabwe." In Teodor Shanin, ed., *Peasants and Peasant Societies,* pp. 311-328. New York : Basil Blackwell, 1989.

Reid, James J. "Rebellion and Social Change in Astarabad, 1537-1744." *International Journal of Middle East Studies* (1981), 13: 35-53.

Reysner, M. "The Russian Revolution of 1905-1907 and the Awakening of Asia." *Central Asian Review* (1956), vol. 4, no. 3.

Rice, Clara Colliver. *Persian Women and Their Ways.* London : Seeley and Service, 1923.

Riddell, John. *Lenin's Struggle for a Revolutionary International : Documents 1907-1916.* New York : Monad Press, 1984.

Royanian, Simin. "The History of Iranian Women's Struggles." *RIPEH* (Spring 1979), 3(1): 17-28.

Rypka, Jan. *History of Iranian Literature.* Dordrecht : D. Reidel, 1968.

Said, Edward. *Orientalism.* London : Routledge and Kegan Paul, 1978.

Salvadori, Massimo. *Karl Kautsky and the Socialist Revolution, 1880-1938.* London: NLB, 1979.

Samuel, Raphael. "British Marxist Historians, 1880-1980." *New Left Review* (March-April 1980), 120: 21-92.

Sanasarian, Eliz. *The Women's Rights Movement in Iran : Mutiny, Appeasement, and Repression from 1900 to Khomeini.* New York : Praeger, 1982.

Schwartz, Solomon M. *The Russian Revolution of 1905.* Chicago : University of Chicago Press, 1969.

Scott, James. *The Moral Economy of the Peasant.* New Haven : Yale University Press, 1976.

Service, Robert. *Lenin : A Political Life, the Strengths of Contradiction.* Vol. 1. Bloomington:

Indiana University Press, 1985.

Shanin, Teodor. *Russia, 1905-1907 : Revolution as a Moment of Truth.* 2. vols. New Haven : Yale University Press, 1986.

Shanin, Teodor, ed. *Peasants and Peasant Societies.* New York : Basil Blackwell, 1989.

Shari'ati, 'Ali. *What Is to Be Done : The Enlightened Thinkers and an Islamic Renaissance.* Ed. Farhang Rajaee. Houston : Institute for Research and Islamic Studies, 1986.

Sheikholeslami, Reza, and Wilson Dunning. "The Memoirs of Haydar Khan 'AmuUghlu." *Iranian Studies* (Winter 1973), 6: 21-51.

Shuster, William Morgan. *The Strangling of Persia.* New York : Century, 1912.

Sievers, Sharon L. *Flowers in Salt : The Beginnings of Feminist Consciousness in Modern Japan.* Palo Alto : Stanford University Press, 1983.

Skocpol, Theda. *States and Social Revolution : A Comparative Analysis of France, Russia, and China,* Cambridge : Combridge University Press, 1979.

— "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society* (May 1982), 11(3): 265-304.

Skocpol, Theda, and Ellen Kaye Trimberger. "Revolutions : A Structural Analysis." In Jack A. Goldstone, ed., *Revolutions : Theoretical, Political, and Comparative Studies.* San Diego : Harcourt Brace Jovanovich, 1986.

Smith, Peter. *The Babi and Baha'i Religions : From Messianic Shi'ism to a World Religion.* Cambridge : Cambridge University Press, 1987.

So, Alvin Y. *Social Change and Development : Modernization, Dependency, and World-System Theories.* London : Sage, 1990.

Sonow, Mary, and Judith Cook, eds. *Beyond Methodology : Feminist Scholarship as Lived Research.* Indiana : Indiana University Press, 1991.

Soroudi, Sorour. "Sur-e Esrafil, 1907-1908 : Social and Political Ideology." *Middle Eastern Studies* (April 1988), pp. 230-243.

Spector, Ivar. *The First Russian Revolution : Its Impact on Asia.* Englewood Cliffs, N.J. : Prentice-Hall, 1962.

Stern, Steve J. *Resistance, Rebellion, and Consciousness in the Andean Peasant World : Eighteenth to Nineteenth Centuries.* Madison : University of Wisconsin Press, 1987.

Sultanzadah, Avetis. "Le Mouvement revolutionnaire en Iran." In Cosroe Chaqueri, ed., *La Social-Démocratie en Iran,* pp. 68-72. Florence : Mazdak Press, 1979 [*Zizn Nacional*

Nosti, no. 29, 1920].

Suny, Ronald Grigor. *The Baku Commune, 1917-1918 : Class and Nationality in the Russian Revolution.* Princeton : Princeton University Press, 1972.

— *The Making of the Georgian Nation.* Bloomington : Indiana University Press, 1988.

Swietochowski, Tadeusz. "Himmat Party : Socialism and the Nationality Question in Russian Azerbaijan, 1904-1920." *Cahiers du Monde Russe et Sovietique* (January-June 1978), 19(1-2): 119-142.

— *Russian Azerbaijan, 1905-1920 : The Shaping of National Identity in a Muslim Community.* Cambridge : Combridge University Press, 1985.

Sykes, Percy. *A History of Persia.* Vol. 2. 3d ed. London : MacMillan, 1963.

Tabari, Azar, and Nahid Yeganeh. *In the Shadow of Islam : The Women's Movement in Iran.* London : Zed Press, 1982.

Tapper, Nancy. "The Women's Subsociety Among the Shahsevan Nomads of Iran." *Women in the Muslim World.* Cambridge : Harvard University Press, 1978.

Tavakoli-Targhi, Mohamad. "Refashioning Iran : Language and Culture During the Constitutional Revolution." *Iranian Studies* (1990), 23(1-4): 77-101.

Taylor, Michael. "Structure, Culture, and Action in the Explanation of Social Change." Part 1: "Explaining the Origins of Social Structures." Part 2: "Explaining the Origins of Norms." *Politics and Society* (June 1989), 17(2).

Thompson, E. P. *The Poverty of Theory and Other Essays.* New York : Monthly Review Press, 1978.

Tilly, Charles. *From Mobilization to Revolution.* New York : Random House, 1978.

— *The Contentious French : Four Centuries of Popular Struggle.* Cambridge : Harvard University Press, 1986.

Trotsky, Leon. *1905.* New York : Random House, 1971.

View, Steve. "Containing the Class Struggle : Skocpol on Revolution." *Studies in Political Economy* (Autumn 1988), 27: 87-111.

Wallerstein, Immanuel. "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System : Concepts for Comparative Analysis." *Comparative Studies in Society and History* (September 1974), 16(4): 387-415.

— *Historical Capitalism.* London : Verso, 1987.

Williams, Beryl J. "The Strategic Background to the Anglo-Russian Entente of August

1907." *Historical Journal* (1966), 9(3): 360-373.

Williams, Patrick, and Laura Chrisman, eds. *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory : A Reader.* New York : Columbia University Press, 1994.

Wolf, Eric. *Peasant Wars of the Twentieth Century.* New York : Harper and Row, 1969.

— "Peasant Rebellion and Revolution." In Jack A. Goldstone, ed., *Revolutions : Theoretical, Comparative, and Historical Studies,* pp. 173-182, San Diego : Harcourt Brace Jovanovich, 1986.

Wollstonecraft, Mary. "A Vindication of the Rights of Women." In Barbara Solomon and Paula Berggren, eds., *A Mary Wollstonecraft Reader,* pp. 264-366. New York : New American Library, 1983.

Wright, Denis. *The Persians Amongst the English : Episodes in Anglo-Persian History.* London : I.B. Tauris, 1985.

Yonan, Rev. Isaac Male. *Persian Women.* Nashville : Cumberland Presbyterian, 1898.

نمایه

Iranian Constitutional Revolution
(1906-1911)

Janet Afary
Translated by Reza Rezaei

نشر بیستون
۱ ۳ ۸ ۵



PDF.tarikhema.org